



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

گزیده

دانش نامه

علیه السلام

امیر المومنین

محمد محمدی ری شهری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گزیده دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام

نویسنده:

محمد محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۴۷	گزیده دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام
۴۷	مشخصات کتاب
۴۸	اشاره
۵۸	پیشگفتار
۶۰	مقدمه «گزیده»
۶۴	سیاس و تقدیر
۶۶	بخش یکم : تبار امام علی علیه السلام
۶۶	اشاره
۶۸	فصل یکم : ولادت
۶۸	الف نَسَب
۶۹	ب پدر
۷۱	ج مادر
۷۳	د میلاد
۷۴	ه نام ها
۷۵	و کنیه ها
۷۶	ز لقب ها
۷۷	ح سیما
۷۸	فصل دوم : پرورش
۸۰	فصل سوم : ازدواج
۸۰	الف ازدواج با فاطمه علیهاالسلام
۸۴	ب همسران علی علیه السلام پس از فاطمه علیهاالسلام
۸۶	فصل چهارم : فرزندان
۹۰	بخش دوم : امام علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله

۹۰	اشاره
۹۲	فصل یکم : یاری پیامبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ
۹۵	فصل دوم : شکستن بت ها
۹۵	اشاره
۹۶	نکته :
۹۷	فصل سوم : ایثار شگفت در شب هجرت
۱۰۱	فصل چهارم : نهایت جوان مردی
۱۰۱	الف جنگ بدر
۱۰۳	ب جنگ اُحد
۱۰۸	فصل پنجم : به تسلیم واداشتن دشمن
۱۰۸	الف جنگ بنی نضیر
۱۰۹	ب جنگ بنی قریظه
۱۱۱	فصل ششم : ضربه سرنوشت ساز در جنگ خندق
۱۱۴	فصل هفتم : شجاعت و ادب در حدیبیه
۱۱۶	فصل هشتم : تلاش سرنوشت ساز در جنگ خیبر
۱۲۱	فصل نهم : کوشش در فتح مکه
۱۲۴	فصل دهم : پایداری شگفت انگیز در جنگ حنین
۱۲۸	فصل یازدهم : جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک
۱۳۰	فصل دوازدهم : چند مأموریت مهم
۱۳۰	الف شکستن بت ها
۱۳۱	ب اعلان برائت از مشرکان
۱۳۳	ج مأموریت به سوی یمن
۱۳۵	فصل سیزدهم : برخی از دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام علیه السلام
۱۳۵	الف خدایا! برای من یآوری از خاندانم قرار ده؛ علی،برادرم را
۱۳۵	ب خدایا ! حق را دایر مدار او قرار بده
۱۳۶	ج خدایا ! هر کس او را دوست می دارد ، دوستش بدار

- د دعای جامع پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام علیه السلام - - - - - ۱۳۶
- فصل چهاردهم : عروج پیامبر صلی الله علیه و آله از سینه وصی - - - - - ۱۳۷
- بخش سوم : کوشش های پیامبر صلی الله علیه و آله برای رهبری علی علیه السلام - - - - - ۱۴۲
- اشاره - - - - - ۱۴۲
- درآمد - - - - - ۱۴۴
- موضع پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر آینده رسالت - - - - - ۱۴۴
- فرض نخست . سکوت در قبال آینده - - - - - ۱۴۵
- پیش فرض اول : احساس امنیت و نفی هر گونه خطر - - - - - ۱۴۵
- پیش فرض دوم : بی اعتنایی نسبت به آینده - - - - - ۱۴۶
- فرض دوم . وا گذاردن آینده جامعه به تدبیر امت - - - - - ۱۴۷
- فرض سوم . تعیین سرنوشت و تصریح بر خلافت و ولایت - - - - - ۱۴۸
- مهم ترین تلاش های پیامبر صلی الله علیه و آله - - - - - ۱۵۰
- (۱) حدیث روز هشدار - - - - - ۱۵۰
- (۲) احادیث وصایت - - - - - ۱۵۱
- (۳) احادیث وراثت - - - - - ۱۵۱
- (۴) احادیث خلافت - - - - - ۱۵۲
- (۵) احادیث منزلت - - - - - ۱۵۲
- (۶) احادیث امارت - - - - - ۱۵۲
- (۷) احادیث امامت - - - - - ۱۵۳
- (۸) احادیث ولایت - - - - - ۱۵۳
- (۹) احادیث هدایت - - - - - ۱۵۴
- (۱۰) احادیث عصمت - - - - - ۱۵۴
- (۱۱) احادیث علم - - - - - ۱۵۵
- (۱۲) حدیث دوازده جانشین - - - - - ۱۵۵
- (۱۳) حدیث سفینه - - - - - ۱۵۶
- (۱۴) حدیث ثقلین - - - - - ۱۵۶

- ۱۵۷ ----- (۱۵) حدیث غدیر -----
- ۱۵۹ ----- (۱۶) آخرین تلاش ها -----
- ۱۵۹ ----- ۱ . نوشتن وصیت -----
- ۱۵۹ ----- ۲ . تجهیز سپاه أسامه -----
- ۱۶۱ ----- فصل یکم : احادیث وصایت -----
- ۱۶۱ ----- الف هر پیامبری وصی ای دارد -----
- ۱۶۲ ----- ب وصی آدم علیه السلام -----
- ۱۶۲ ----- ج وصی نوح علیه السلام -----
- ۱۶۲ ----- د وصی موسی علیه السلام -----
- ۱۶۳ ----- ه وصی عیسی علیه السلام -----
- ۱۶۳ ----- و وصی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله -----
- ۱۶۳ ----- ۱ . وصی -----
- ۱۶۴ ----- ۲ . وصایت علی علیه السلام از سوی خداست -----
- ۱۶۵ ----- ۳ . بهترین اوصیا -----
- ۱۶۵ ----- ۴ . سرور اوصیا -----
- ۱۶۶ ----- ۵ . اولین وصی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله -----
- ۱۶۷ ----- فصل دوم : احادیث وراثت -----
- ۱۶۷ ----- الف وارث -----
- ۱۶۷ ----- ب وارث علم پیامبر صلی الله علیه و آله -----
- ۱۶۸ ----- فصل سوم : احادیث خلافت -----
- ۱۶۸ ----- الف آیا جانشینی انتخاب نمی کنی؟ -----
- ۱۶۸ ----- ب جانشینی علی علیه السلام به فرمان خداوند عز و جل -----
- ۱۶۹ ----- ج جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله ، پس از او -----
- ۱۶۹ ----- د جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات و پس از وفات او -----
- ۱۷۰ ----- فصل چهارم : احادیث منزلت -----
- ۱۷۰ ----- الف حدیث منزلت -----

- ب تأکیده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بر حدیث منزلت ۱۷۰
۱. روز هشدار ۱۷۰
۲. روز پیمان برادری ۱۷۱
۳. هنگام بستن درها ۱۷۱
۴. فتح خیبر ۱۷۲
۵. جنگ تبوک ۱۷۲
- بحثی درباره حدیث منزلت ۱۷۳
- فصل پنجم : احادیث اِمارت ۱۷۸
- الف معنای اولو الأمر ۱۷۸
- ب امیر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۷۹
- ج امیر نیکوکاران ۱۷۹
- د آغاز نام گذاری علی علیه السلام به «امیر المؤمنین» ۱۷۹
- ه اختصاص داشتن عنوان «امیر المؤمنین» به علی علیه السلام ۱۸۰
- فصل ششم : احادیث امامت ۱۸۱
- الف امامت او از سوی خداست ۱۸۱
- ب امام پرهیزگاران ۱۸۱
- ج امام هر مؤمن، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۸۱
- د امام امت ۱۸۲
- فصل هفتم : احادیث ولایت ۱۸۳
- الف ولایت علی علیه السلام ، ولایت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است ۱۸۳
- ب علی علیه السلام ، مولای هر کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله ، مولای اوست ۱۸۴
- ج ولایت او، از سوی خدا واجب شده است ۱۸۵
- د برکت های ولایت او ۱۸۵
- فصل هشتم : احادیث هدایت ۱۸۶
- الف علی علیه السلام راهنماست ۱۸۶
- ب علی علیه السلام همواره بر هدایت است ۱۸۷

- فصل نهم : احادیث عصمت ۱۸۸
- الف علی علیه السلام با قرآن است ۱۸۸
- ب علی علیه السلام با حق است ۱۸۸
- ج علی علیه السلام روشنگر اختلافات امت است ۱۸۹
- فصل دهم : حدیث غدیر ۱۹۰
- الف واقعه غدیر ۱۹۰
- اشاره ۱۹۰
- بحثی درباره آیه تبلیغ ۱۹۲
- ب کامل کردن دین ۱۹۵
- اشاره ۱۹۵
- تحقیقی درباره «روز کامل شدن دین» ۱۹۶
- اشاره ۱۹۶
- ۱ . روز غدیر خم ۱۹۷
- ۲ . روز غزفه ۱۹۸
- ج تاج گذاری در روز غدیر ۲۰۲
- د تبریک رهبری ۲۰۲
- ه خاطرات یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از ماجرای غدیر ۲۰۳
- ۱ . ابو سعید خُدَری ۲۰۳
- ۲ . جابر بن عبد الله ۲۰۴
- ۳ . زید بن ارقم ۲۰۴
- و خاطرات امام علی علیه السلام ۲۰۵
- ز احتجاج علی علیه السلام ۲۰۵
- ح احتجاج فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۰۶
- ط سوگند دادن های علی علیه السلام ۲۰۷
- ی عید غدیر در اسلام ۲۰۸
- فصل یازدهم : آخرین تلاش های پیامبر صلی الله علیه و آله برای تعیین جانشین ۲۰۹

۲۰۹	الف درخواست برگه و دوات
۲۱۲	ب روانه کردن سپاه اُسامه
۲۱۳	بحثی درباره آخرین تلاش پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۱۶	بخش چهارم : امام علی علیه السلام ، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۱۶	اشاره
۲۱۸	فصل یکم : داستان سقیفه
۲۱۸	الف انکار وفات پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۲۰	ب آنچه در سقیفه گذشت
۲۲۳	ج کسانی که از بیعت با ابو بکر ، سر باز زدند
۲۲۳	د سخن امام علی علیه السلام پس از آگاهی از ماجرای سقیفه
۲۲۴	ه هجوم به خانه فاطمه علیهاالسلام ، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۲۴	و خودداری امام علیه السلام از بیعت
۲۲۶	ز اعتراض امام علیه السلام به نتیجه اجتماع سقیفه
۲۲۷	ح یاری خواهی امام علیه السلام از مهاجران و انصار
۲۲۷	ط برخورد هشیارانه امام علیه السلام با فتنه
۲۲۸	ی بیعت امام علیه السلام پس از درگذشت فاطمه علیهاالسلام
۲۲۹	ک انگیزه های بیعت امام علیه السلام پس از خودداری
۲۲۹	۱ . بیم اختلاف
۲۲۹	۲ . بیم ارتداد
۲۲۹	۳ . بی یاور بودن
۲۳۰	۴ . اجبار
۲۳۰	ل زمینه های موفقیت سقیفه
۲۳۰	۱ دشمنی قریش
۲۳۰	۲ حسادت
۲۳۱	م بیعت ابو بکر از دیدگاه عمر
۲۳۲	فصل دوم : روزگار عمر بن خطاب

- الف منزلت عمر در نزد ابو بکر ۲۳۲
- ب موضع امام علیه السلام در برابر خلافت عمر ۲۳۲
- ج مشورت عمر با امام علیه السلام در مشکلات ۲۳۴
- نکته ۲۳۴
- د پذیرش آرای امام علیه السلام از سوی عمر ۲۳۴
- فصل سوم : زمینه های خلافت عثمان ۲۳۶
- الف وصیت عمر درباره جانشین ۲۳۶
- ب شایستگان خلافت از دیدگاه عمر ۲۳۶
- ج معلوم بودن نتیجه شورا پیش از مشورت ۲۳۷
- د موضع امام علیه السلام در برابر نتیجه شورا ۲۳۸
- ه بانگ غم ۲۳۸
- تحلیل وقایع شورا ۲۴۳
- فصل چهارم : موجبات شورش بر عثمان ۲۴۸
- الف رفاه زدگی ۲۴۸
- ب گردش ثروت در میان توانگران ۲۴۸
- ۱ . دادن امتیازات به بستگان ۲۴۸
- ۲ . دادن امتیازات به دیگران ۲۵۰
- ج باز گرداندن رانده شدگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ۲۵۱
- د مجازات کردن مخالفان بدعت هایش ۲۵۱
- تبعید ابو ذر ۲۵۱
- تحریف تاریخ در ماجرای تبعید ابو ذر ۲۵۷
- ه موجبات شورش بر عثمان ۲۵۹
- ۱ . کتک زدن عمار یاسر ۲۵۹
- ۲ . کتک زدن و کوچاندن عبد الله بن مسعود ۲۶۰
- فصل پنجم : شورش بر عثمان ۲۶۳
- اشاره ۲۶۳

- ۲۶۷ تحلیلی درباره عوامل شورش علیه عثمان
- ۲۶۷ مقرب ساختن طُلُقَا
- ۲۶۸ ریخت و پاش از بیت المال
- ۲۶۸ برخورد با آموزه های دین
- ۲۶۹ مشاوران نابکار
- ۲۶۹ اشاره
- ۲۷۰ ۱ . معترضان و انقلابیون سنت شناس و استوار اندیش
- ۲۷۰ ۲ . فرصت طلبان
- ۲۷۱ ۳ . هم گامان فرصت طلب عثمان
- ۲۷۴ بخش پنجم : سیاست امام علی علیه السلام
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۶ (۱) سیاست در دو مکتب
- ۲۷۶ سیاست اموی
- ۲۷۷ سیاست علوی
- ۲۷۸ اصلاحات علوی
- ۲۷۸ سیاست علوی در رویارویی با انحراف ها
- ۲۷۸ سیاست اصلاح اداری و اقتصادی
- ۲۷۹ سیاست اصلاح فرهنگی
- ۲۸۱ (۲) مبانی حکومت بر دل ها
- ۲۸۱ یک . سیاست های اداری
- ۲۸۱ ۱ . صداقت در سیاست
- ۲۸۲ ۲ . حق مداری
- ۲۸۲ ۳ . قانون گرایی
- ۲۸۲ ۴ . انضباط اداری
- ۲۸۳ ۵ . گزینش کارگزاران شایسته و توانمند
- ۲۸۳ ۶ . تأمین نیازهای اقتصادی کارگزاران

- ۲۸۳ ۷ . توجه ویژه به نیروهای مسلح
- ۲۸۳ ۸ . لزوم تشکیلات ناظر بر عملکرد کارگزاران
- ۲۸۴ ۹ . پذیرش هدیه ، هرگز!
- ۲۸۴ ۱۰ . قاطعیت توأم با مدارا
- ۲۸۴ دو . سیاست های فرهنگی
- ۲۸۴ ۱ . توسعه آموزش و پرورش
- ۲۸۵ ۲ . تصحیح فرهنگ عمومی
- ۲۸۵ ۳ . نقد ، آری! چاپلوسی ، هرگز!
- ۲۸۶ ۴ . برخورد امام علی علیه السلام با انتقادهای ویرانگر
- ۲۸۶ ۵ . حق گرایی ، نه شخصیت گرایی
- ۲۸۶ سه . سیاست های اقتصادی
- ۲۸۶ ۱ . ترویج فرهنگ کار
- ۲۸۷ ۲ . توسعه کشاورزی
- ۲۸۷ ۳ . توسعه صنعت
- ۲۸۷ ۴ . توسعه تجارت
- ۲۸۸ ۵ . نظارت مستقیم بر بازار
- ۲۸۸ ۶ . اخذ منصفانه مالیات
- ۲۸۸ ۷ . عدم تأخیر در توزیع اموال عمومی
- ۲۸۹ ۸ . لزوم بهره وری همسان مردم از اموال عمومی
- ۲۸۹ ۹ . تأمین نیازهای اولیه زندگی برای همه
- ۲۸۹ ۱۰ . ممنوعیت بخشش از اموال عمومی
- ۲۹۰ ۱۱ . امتیازدادن به نزدیکان ، هرگز!
- ۲۹۰ ۱۲ . صرفه جویی در اموال عمومی
- ۲۹۱ چهار . سیاست های اجتماعی
- ۲۹۱ ۱ . عدالت اجتماعی
- ۲۹۱ ۲ . پاسداری از حقوق مردم

۳. توسعه آزادی های مشروع و سازنده ۲۹۱
۴. مردمداری ۲۹۲
۵. حمایت از ستم دیدگان ۲۹۲
۶. تأسیس «بیت القصص (صندوق شکایات)» ۲۹۲
۷. تلاش برای همدلی و وحدت جامعه ۲۹۳
- پنج . سیاست های قضایی ۲۹۳
- اشاره ۲۹۳
۱. گزینش بهترین ها برای تصدی داوری ۲۹۴
۲. تأمین نیازهای اقتصادی قضات ۲۹۴
۳. امنیت شغلی قضات ۲۹۴
۴. رعایت آداب قضا ۲۹۴
۵. نظارت دقیق بر عملکرد داوران ۲۹۵
۶. وحدت رویه قضایی ۲۹۵
۷. تساوی همگان در برابر قانون ۲۹۵
۸. جایگاه مصالح نظام اسلامی در صدور حکم ۲۹۵
- شش . سیاست های امنیتی ۲۹۶
۱. تأسیس نظام اطلاعاتی کارآمد ۲۹۶
۲. تشنج زدایی ۲۹۶
۳. هوشیاری و زمان شناسی ۲۹۶
۴. پرهیز از رعب آفرینی و وحشت گستری ۲۹۷
۵. قانون گرایی در برخورد با مجرمان ۲۹۷
۶. مدارا با مخالفان سیاسی ۲۹۷
- هفت . سیاست های نظامی ۲۹۷
- اشاره ۲۹۷
۱. اهتمام به آموزش های رزمی و سازماندهی سپاه ۲۹۸
۲. تشکیل نیروی مخصوص ۲۹۸

۳. تقویت روحیه سپاه ۲۹۸
۴. چاره اندیشی نیرنگ آمیز در جنگ ۲۹۹
۵. اخلاق جنگ ۲۹۹
- الف آغاز به جنگ ، هرگز! ۲۹۹
- ب دعوت نکردن به جنگ ۳۰۰
- ج مصونیت سیاسی فرستادگان دشمن ۳۰۰
- د اقامه حجّت ، قبل از شروع جنگ ۳۰۰
- ه نیایش در هنگام جنگ ۳۰۰
- و شروع کردن جنگ در بعد از ظهر ۳۰۱
- ز رفتار نیک با بازماندگان دشمن ۳۰۱
- هشت . سیاست های بین المللی ۳۰۱
- ۱ . سیاست های تداوم بخش حکومت ۳۰۱
- ۲ . سیاست های تباهی و سقوط ۳۰۲
- ۳ . سیاست های کارآمد بین المللی ۳۰۲
- جمع بندی سیاست های امام علی علیه السلام ۳۰۳
- (۳) دفاع کلی از سیاست مداری امام علی علیه السلام ۳۰۴
- فصل یکم : بیعت نور ۳۰۸
- الف تاریخ بیعت با امام علیه السلام ۳۰۸
- ب آزادی مردم در انتخاب امام علیه السلام ۳۰۹
- ج بی میلی امام علیه السلام به حکومت ۳۰۹
- د انگیزه های امام علیه السلام برای پذیرش حکومت ۳۱۰
- ه نخستین کسی که بیعت کرد ۳۱۱
- و بیعت عموم مردم ۳۱۱
- ز روی گرداندگان از بیعت با امام علیه السلام ۳۱۲
- فصل دوم : اصلاحات علوی ۳۱۵
- الف فریاد عدالت و پژواک آن ۳۱۵

- ب کنار نهادن کارگزاران عثمان ۳۱۸
- ج بازگرداندن ثروت های عمومی ۳۱۸
- د دشواری پاره ای اصلاحات ۳۱۸
- فصل سوم : سیاست های اداری ۳۱۹
- الف راستی در سیاست ۳۱۹
- ب حق مداری ۳۱۹
- ج قانون گرایی ۳۲۰
- د سازش ناپذیری ۳۲۱
- ه برنامه ریزی و سازماندهی ۳۲۱
- و گزینش کارگزاران شایسته ۳۲۲
- ز به کار نگرفتن خائنان و ناتوانان ۳۲۲
- ح گشاده دستی در روزی کارگزاران ۳۲۲
- ط برگزیدن دیده بان برای مراقبت از کارگزاران ۳۲۳
- ی تشویق درست کار و تنبیه خطاکار ۳۲۳
- ک قاطعیت در برابر کارگزاران ۳۲۴
- ۱ . اشعث بن قیس ۳۲۴
- ۲ . زیاد بن ابیه ۳۲۴
- ل . کنار نهادن کارگزاران خیانت پیشه ۳۲۴
- م کیفر دادن کارگزاران خیانت پیشه ۳۲۵
- فصل چهارم : سیاست های فرهنگی ۳۲۶
- الف توسعه آموزش و پرورش ۳۲۶
- ب بازداشتن از برهم زدن سنت های پسندیده ۳۲۷
- ج ستیز با سنت های ناپسند ۳۲۷
- د انتقاد نه ستایش ۳۲۷
- فصل پنجم : سیاست های اقتصادی ۳۲۹
- الف تشویق به کار ۳۲۹

- ب آبادانی شهرها ۳۳۰
- ج توسعه کشاورزی ۳۳۰
- د توسعه صنعتی ۳۳۱
- ه توسعه تجاری ۳۳۱
- و بازرسی مستقیم بازار ۳۳۱
- ز جلوگیری از احتکار ۳۳۲
- ح سیاست مالیاتی ۳۳۲
- ط تقسیم برابر ثروت های عمومی ۳۳۲
- توضیحی در باره چگونگی تقسیم درآمدهای عمومی در صدر اسلام ۳۳۴
۱. مصارف خاص ۳۳۴
۲. مصارف عام ۳۳۴
- ی فراهم ساختن نیازمندی های ضروری برای همه ۳۳۶
- ک حمایت از طبقه های پایین جامعه ۳۳۶
- ل اهتمام ویژه به یتیمان ۳۳۶
- م برتر نداشتن فرزندان و خویشان ۳۳۶
۱. حسن و حسین علیهما السلام ۳۳۶
۲. ام کلثوم ۳۳۷
- ن پارسایی و احتیاط در هزینه کردن از بیت المال ۳۳۷
- فصل ششم : سیاست های اجتماعی ۳۳۹
- الف به پا داشتن عدالت ۳۳۹
- ب پایبندی به حقوق ۳۳۹
- ج توسعه آزادی های سازنده ۳۴۰
- د اهتمام به خشنود سازی مردم ۳۴۰
- ه مهربانی و دوستی با مردم ۳۴۰
- و ارتباط مستقیم با مردم ۳۴۱
- ز دوری از خشم ۳۴۲

- ح کمک به ستمدیدگان ۳۴۲
- ط بنیاد نهادن صندوق شکایات ۳۴۳
- ی کوشش در جهت اتحاد جامعه اسلامی ۳۴۳
- فصل هفتم : سیاست های قضایی ۳۴۵
- الف گزینش نخبگان برای داوری ۳۴۵
- ب تأمین مالی قضاات ۳۴۶
- ج اهتمام به آداب داوری ۳۴۶
- د عزل قضاات متخلف از رعایت آداب ۳۴۶
- ه مراقبت از قضاوت قضاات ۳۴۷
- و پرهیزاندن از قضاوت ستمگرانه و ناآگاهانه ۳۴۷
- ز داوری مستقیم امام علیه السلام ۳۴۷
- ح به پا داشتن حدود ، بر نزدیک و دور ۳۴۹
- ط تسلیم در برابر داوری ۳۴۹
- فصل هشتم : سیاست های امنیتی ۳۵۰
- الف اهمیت امنیت ۳۵۰
- ب کسب اطلاعات ۳۵۰
- ج اصلاح دشمنان ۳۵۱
- د سازش به همراه زیرکی ۳۵۱
- ه کوچک نشمردن دشمن ۳۵۱
- و موقعیت شناسی در برخورد با دشمنان ۳۵۲
- ز پرهیزاندن از شکنجه ۳۵۲
- ح نرم خوبی تا زمانی که توطئه در کار نباشد ۳۵۲
- ط تبعید توطئه گران ۳۵۲
- فصل نهم : سیاست های جنگی ۳۵۴
- الف اهتمام به آموزش های نظامی ۳۵۴
- ۱ . آموزش سپاهیان ۳۵۴

۲. آرایش سپاه ۳۵۶
۳. بهره گیری از فرصت ها ۳۵۶
۴. عقب نشینی تاکتیکی ۳۵۶
- ب تشکیل نیروهای ویژه ۳۵۶
- ج اهتمام ویژه به نیروهای مسلح ۳۵۷
- د اهتمام به روحیه سپاه ۳۵۸
۱. تشویق ۳۵۸
۲. شعار ۳۵۸
۳. پرهیزاندن از گریز ۳۵۸
- ه نیرنگ ۳۵۹
- و اخلاق جنگ ۳۶۰
۱. پرهیز از آغاز کردن پیکار ۳۶۰
۲. مصونیت سیاسی فرستادگان ۳۶۰
۳. اقامه حجّت ، پیش از نبرد ۳۶۰
۴. نیایش به هنگام نبرد ۳۶۱
۵. آغاز کردن نبرد بعد از ظهر ۳۶۲
۶. خوش رفتاری با باقی مانده دشمن ۳۶۲
- فصل دهم : سیاست های حکومتی ۳۶۳
- الف اسباب ماندگاری دولت ها ۳۶۳
۱. برپا داشتن عدالت ۳۶۳
۲. تدبیر نیکو ۳۶۴
۳. رفتار نیکو ۳۶۴
۴. بیداری و مراقبت از کارها ۳۶۴
- ب اسباب زوال دولت ها ۳۶۴
۱. ستمگری ۳۶۴
۲. تدبیر نادرست ۳۶۶

- ۳۶۶ ۳ . خودکامگی
- ۳۶۶ ۴ . ضایع کردن اصول و مبانی
- ۳۶۷ ج توصیه هایی در روابط اجتماعی سیاسی
- ۳۶۷ ۱ . دیگران را با خود سنجیدن
- ۳۶۷ ۲ . پرهیز از دشمنی
- ۳۶۷ ۳ . وفا به پیمان
- ۳۶۹ ۴ . استقلال فرهنگی
- ۳۷۰ بخش ششم : جنگ های امام علی علیه السلام
- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۲ نگاهی کلی به جنگ های امام علیه السلام
- ۳۷۲ اشاره
- ۳۷۵ الف پرهیز دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از نبرد با علی علیه السلام
- ۳۷۶ ب خبردادن پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه های پس از خود
- ۳۷۶ ج فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به نبرد با فریب خوردگان
- ۳۷۷ د انگیزه های تجاوز کاران در نبرد با امام علی علیه السلام
- ۳۷۷ ۱ . برتری جویی
- ۳۷۷ ۲ . کینه
- ۳۷۸ ۳ . حسادت
- ۳۷۸ ۴ . حرص
- ۳۷۹ ۵ . نادانی
- ۳۷۹ ه اهداف امام علی علیه السلام در نبرد با سرکشان
- ۳۷۹ ۱ . زنده نگه داشتن دین
- ۳۸۰ ۲ . دفاع از سنت
- ۳۸۰ ۳ . پیکار با بدعت ها
- ۳۸۱ سخنی در بر حق بودن امام علی علیه السلام در تمام جنگ ها
- ۳۸۵ فصل یکم : پیکار نخست : جنگ جمل

- ۳۸۵ ۱ / ۱ سیمای نبرد
- ۳۸۵ الف زمان نبرد
- ۳۸۵ ب محل نبرد
- ۳۸۵ ج تعداد شرکت کنندگان در نبرد
- ۳۸۶ د بزرگان صحابه در سپاه امام علیه السلام
- ۳۸۶ ه سرشناسان سپاه جمل
- ۳۸۶ و تعداد کشتگان در جنگ
- ۳۸۷ ۲ / ۱ شخصیت سران ناکثین
- ۳۸۷ الف عایشه
- ۳۸۸ ب طلحه بن عبید الله
- ۳۹۰ ج زبیر بن عوام
- ۳۹۱ د عبد الله بن زبیر
- ۳۹۲ ه مروان بن حکم
- ۳۹۴ ۳ / ۱ آمادگی ناکثین برای شورش بر ضد امام علیه السلام
- ۳۹۴ الف نیرنگ های معاویه
- ۳۹۵ ب آغاز اختلاف
- ۳۹۵ ج بیرون رفتن طلحه و زبیر به قصد مکه
- ۳۹۶ د دعوت طلحه و زبیر از عایشه برای قیام
- ۳۹۶ ه برنامه ریزی ناکثین برای پیکار
- ۳۹۷ و نامه های عایشه به سران شهرها
- ۳۹۷ ز آمادگی عایشه برای قیام
- ۳۹۸ ح استرجاع عایشه
- ۳۹۹ ۴ / ۱ آمادگی امام علیه السلام برای رویارویی با ناکثین
- ۳۹۹ الف مشورت امام علیه السلام با یارانش درباره ناکثین
- ۴۰۰ ب سخنرانی امام علیه السلام به هنگام دریافت گزارش ناکثین
- ۴۰۰ ج نامه امام علیه السلام به کوفیان به هنگام حرکت از مدینه

- ۴۰۱ د مشتبه شدن امور بر کسانی که چشم بصیرت نداشتند
- ۴۰۲ ۵ / ۱ یاری خواستن امام علیه السلام از کوفیان
- ۴۰۲ الف نامه امام علیه السلام به کوفیان از ربذه
- ۴۰۲ ب فرستادن حسن بن علی علیه السلام به سوی کوفه
- ۴۰۳ ج موضع ابو موسی در برابر فرستادگان امام علی علیه السلام
- ۴۰۴ د فرستادن اشتر برای رویارویی با فتنه ابو موسی
- ۴۰۴ ه پیوستن نیروهای کوفه به امام علیه السلام
- ۴۰۵ پژوهشی درباره فرستادگان امام علی علیه السلام به کوفه
- ۴۰۵ اشاره
- ۴۰۶ ۱ . هاشم بن عتبہ
- ۴۰۶ ۲ . محمّد بن ابی بکر
- ۴۰۷ ۳ . حسن بن علی علیه السلام و عمار بن یاسر
- ۴۰۷ ۴ . مالک اشتر
- ۴۰۹ ۶ / ۱ اشغال بصره
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۰۹ الف گفتگوهای نماینده حاکم بصره با ناکثین
- ۴۱۰ ب محاصره دارالحکومه و جنگ در اطراف آن
- ۴۱۱ ج سلطه ناکثین بر بصره با حيله
- ۴۱۲ د فرمان عایشه بر کشتن عثمان بن حنیف
- ۴۱۲ ه کشتن مخالفان
- ۴۱۴ ۷ / ۱ از ذو قار تا بصره
- ۴۱۴ اشاره
- ۴۱۴ الف بیعت گرفتن از حاضران
- ۴۱۵ ب آمدن عثمان بن حنیف
- ۴۱۵ ج ورود امام علیه السلام به بصره
- ۴۱۶ ۸ / ۱ تلاش های امام علیه السلام برای جلوگیری از نبرد

- ۴۱۶ اشاره
- ۴۱۷ الف حرکت شجاعانه امام علیه السلام برای نجات دشمن
- ۴۱۹ ب پایان کار زبیر
- ۴۲۰ ج گفتگوهای امام علیه السلام با طلحه
- ۴۲۱ ۹ / ۱ آغاز و پایان جنگ
- ۴۲۱ اشاره
- ۴۲۱ الف دعای امام علیه السلام پیش از پیکار
- ۴۲۱ ب تشویق یارانش به پیکار
- ۴۲۳ ج آرامش علی علیه السلام در جنگ
- ۴۲۳ د شدت یافتن نبرد
- ۴۲۴ ه جنگیدن خود امام علیه السلام
- ۴۲۵ و کشته شدن طلحه به دست مروان
- ۴۲۵ ز تداوم نبرد به رهبری عایشه
- ۴۲۶ ح پی کردن شتر و پراکنده شدن لشکر جمل
- ۴۲۶ ط مدت زمان جنگ
- ۴۲۶ ۱۰ / ۱ پس از پیروزی
- ۴۲۶ اشاره
- ۴۲۶ الف بزرگواری
- ۴۲۷ ب صدور فرمان عفو عمومی
- ۴۲۷ ج گفتگوهایی میان امام علیه السلام و عایشه
- ۴۲۸ د فرستادن عایشه به سوی مدینه
- ۴۲۸ ه غنیمت های جنگ
- ۴۲۸ و ورود امام علیه السلام به بیت المال بصره
- ۴۲۹ ز سرزنش اهل بصره از سوی امام علیه السلام
- ۴۳۰ ح جانسین گذاردن ابن عباس در بصره
- ۴۳۱ ط ورود امام علیه السلام به کوفه

- فصل دوم : پیکار دوم : جنگ صفین ----- ۴۳۳
- ۱ / ۲ سیمای نبرد ----- ۴۳۳
- الف زمان نبرد ----- ۴۳۳
- ب محل نبرد ----- ۴۳۴
- ج تعداد شرکت کنندگان در نبرد ----- ۴۳۴
- د یاران برجسته امام علیه السلام ----- ۴۳۴
- ه یاران سرشناس معاویه ----- ۴۳۵
- و تعداد کشته ها ----- ۴۳۵
- ۲ / ۲ شخصیت سران قاسطین ----- ۴۳۵
- الف معاویه بن ابی سفیان ----- ۴۳۵
- نفرین و فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله درباره معاویه ----- ۴۳۷
- ب عمرو بن عاص ----- ۴۳۷
- تأسف شدید عمرو به هنگام مرگ ----- ۴۴۰
- ۳ / ۲ سیاست امام علی علیه السلام ----- ۴۴۱
- الف کنار گذاردن معاویه ----- ۴۴۱
- اشاره ----- ۴۴۱
- ۱ . ابقای معاویه به بیعتش نمی انجامید ----- ۴۴۲
- ۲ . ابقای معاویه ، حکومت مرکزی را متزلزل می کرد ----- ۴۴۴
- ۳ . ناسازگاری ابقای معاویه با مبانی سیاسی امام علی علیه السلام ----- ۴۴۵
- ب کنار نهادن سیاست سازش ----- ۴۴۶
- ج امام علیه السلام معاویه را به بیعت فرا می خواند ----- ۴۴۷
- د سیاست معاویه در پاسخ به امام علی علیه السلام ----- ۴۴۸
- ه تعیین فرماندار برای شام و فرستادن او ----- ۴۴۹
- و فرستادن جریر بن عبد الله به سوی معاویه ----- ۴۵۰
- ز وقت کُشی معاویه به قصد آماده شدن برای نبرد ----- ۴۵۱
- ح اعلام آمادگی یاران امام علیه السلام برای جنگ ----- ۴۵۲

- ۴۵۲ ۴ / ۲ نبرد تبلیغاتی
- ۴۵۲ اشاره
- ۴۵۲ الف حيله گری معاويه در نبرد تبلیغاتی
- ۴۵۶ ب پاسخ های هوشمندانه امام عليه السلام
- ۴۶۳ اهداف معاويه از نبرد تبلیغاتی و حکمت پاسخ های امام
- ۴۶۵ اهداف معاويه
- ۴۶۵ اشاره
- ۴۶۶ ۱ . بر بستن آتھام قتل عثمان به امام عليه السلام
- ۴۶۶ ۲ . وا داشتن امام عليه السلام به بدگویی از خلفا
- ۴۶۷ ۳ . طعن زدن به فراگیری بیعت امت با امام عليه السلام
- ۴۶۷ ۴ . خدشه وارد ساختن به قداست امام عليه السلام ، نزد عواطف عمومی
- ۴۶۸ حکمت پاسخ های امام عليه السلام به معاويه
- ۴۶۹ ۵ / ۲ آماده شدن معاويه برای جنگ
- ۴۶۹ اشاره
- ۴۶۹ الف رهنمود عمرو بن عاص
- ۴۶۹ ب یاری جستن از عمرو بن عاص
- ۴۷۰ ج وعده یاری مشروط
- ۴۷۱ د سوء استفاده از پیراهن عثمان
- ۴۷۲ ه سازش با روم
- ۴۷۲ و یاری جستن از مکه و مدینه
- ۴۷۲ ز اعلان جنگ
- ۴۷۳ ۶ / ۲ حرکت امام عليه السلام به سوی صفین
- ۴۷۳ اشاره
- ۴۷۳ الف رایزنی امام عليه السلام برای حرکت به سوی صفین
- ۴۷۴ ب خطبه امام عليه السلام پیش از راهی شدن
- ۴۷۵ ج گریستن امام عليه السلام ، هنگام رسیدن به کربلا

- ۴۷۵ د اَشر ، فرمانده پیش قراولان سپاه امام علیه السلام
- ۴۷۷ ه رویارویی پیش قراولان هر دو سپاه
- ۴۷۹ ۷ / ۲ رویارویی دو سپاه
- ۴۷۹ اشاره
- ۴۸۱ الف بدی را خوبی پاداش دادن
- ۴۸۲ ب آغاز نبرد
- ۴۸۳ ج آتش بس ، به امید صلح
- ۴۸۳ د درنگ و مدارا ، به امید هدایت پذیری
- ۴۸۴ ۸ / ۲ نبرد
- ۴۸۴ اشاره
- ۴۸۴ الف دعای امام علیه السلام ، پیش از نبرد
- ۴۸۴ ب فرمان نبرد
- ۴۸۴ ج تشویق کردن یاران برای نبرد
- ۴۸۵ د روز نخست نبرد
- ۴۸۶ ه روز دوم نبرد
- ۴۸۶ و روز سوم نبرد
- ۴۸۷ ز روز چهارم نبرد
- ۴۸۷ ح روز پنجم نبرد
- ۴۸۸ ط روز ششم نبرد
- ۴۸۸ ی روز هفتم نبرد
- ۴۸۸ ۹ / ۲ اوج گرفتن نبرد
- ۴۸۸ اشاره
- ۴۸۸ الف نبرد دسته جمعی
- ۴۸۹ ب شهادت اویس بن عامر قَزَنی
- ۴۸۹ ج شهادت هاشم بن عتبّه
- ۴۹۰ د شهادت عمار بن یاسر

- ه آشفته‌گی سپاه معاویه ۴۹۱
- و شهادت خزیمه بن ثابت (ذو شهادتین) ۴۹۲
- ز نبرد اشتر ۴۹۲
- ح نبرد شخص امام علیه السلام ۴۹۴
- ط آرامش امام علیه السلام در عرصه نبرد ۴۹۵
- ی رسوایی عمرو بن عاص ۴۹۵
- ک حمله امام علیه السلام به گروهی که معاویه در آن بود ۴۹۶
- ل نیرنگ معاویه ۴۹۶
- م پاسخ امام علیه السلام ۴۹۷
- ۱۰ / ۲ سخت‌ترین روزها ۴۹۸
- اشاره ۴۹۸
- الف پیکار پنج‌شنبه ۴۹۸
- ب لیلَةُ الْهَرِيرِ (شبِ عُزْرِش) ۴۹۹
- ۱۱ / ۲ فرو ایستادن جنگ ۵۰۰
- اشاره ۵۰۰
- الف نیرنگ شب ۵۰۰
- ب بر افراشته شدن قرآن‌ها ۵۰۱
- ج امام علیه السلام در محاصره سینه پیشانی‌ها ۵۰۲
- د بازگشت اشتر از عرصه نبرد ۵۰۲
- ه شادمانی معاویه ۵۰۳
- و نامه معاویه به امام علیه السلام ۵۰۳
- ز پاسخ امام علیه السلام به معاویه و پذیرش داوری ۵۰۴
- ح گفتار امام علیه السلام در نکوهش یارانش ۵۰۵
- ۱۲ / ۲ گزینش داور ۵۰۶
- اشاره ۵۰۶
- الف مخالفت با امام علیه السلام در گزینش داور ۵۰۶

- ب سند داوری ۵۰۷
- ج ناخشنودی اشتر از مفاد سند داوری ۵۰۷
- د اختلاف نظر میان یاران امام علیه السلام ۵۰۸
- ۱۳ / ۲ بازگشت از صفین ۵۰۸
- اشاره ۵۰۸
- الف آغاز برانگیخته شدن اعتراض ۵۰۸
- ب وارد شدن به کوفه و آغاز فتنه ای دیگر ۵۱۰
- ۱۴ / ۲ در سراپرده داوری ۵۱۱
- اشاره ۵۱۱
- الف ارزیابی دو داور ۵۱۱
- ب سفارش ابن عباس به ابو موسی ۵۱۲
- ج سفارش معاویه به عمرو بن عاص ۵۱۲
- د اندرز امام علیه السلام به عمرو بن عاص ۵۱۳
- ه مذاکرات داوران ۵۱۴
- و رأی داوران ۵۱۵
- ز گفتار امام علیه السلام پس از دریافت خبر داوران ۵۱۷
- بحثی در باره حکمیت ۵۱۹
- ۱ . علت پذیرش حکمیت ۵۱۹
- ۲ . چرا ابو موسی؟ ۵۲۰
- ۳ . موضوع داوری ۵۲۰
- ۴ . علت فریب خوردن سپاه امام علیه السلام ۵۲۱
- ۵ . حکمت بهره گیری نکردن امام علیه السلام از فرصت پس از توبه خوارج ۵۲۱
- اشاره ۵۲۱
- الف پذیرفتن خطا در رهبری ۵۲۲
- ب نقض عهد ۵۲۲
- ج سلطه جاهلان ناسک ۵۲۳

۵۲۴	فصل سوم : پیکار سوم : نبرد نهروان (فتنه مارقین)
۵۲۴	پژوهشی درباره مارقین و ریشه های انحراف آنان
۵۲۴	اعتدال از نگاه دین
۵۲۵	تندروی دینی (تعمق) در اصطلاح احادیث
۵۲۶	نقطه آغازین انحراف
۵۲۶	جریان فُزاء و شکل گیری آن
۵۲۷	نقش فُزاء در سپاه علی علیه السلام
۵۲۷	فُزاء و تحمیل حکمیت بر امام علیه السلام
۵۲۷	جدا شدن فُزاء از امام علیه السلام
۵۲۸	دگرگونی «فُزاء» به «مارقین»
۵۲۸	علی علیه السلام و مباحثات به برکندن فتنه تندروی
۵۲۸	نقش عوامل نفوذی
۵۳۰	۱ / ۳ چشم انداز جنگ نهروان
۵۳۰	الف نام های جنگ افروزان
۵۳۰	۱ . مارقین (برون شدگان از دین)
۵۳۰	۲ . خُروریه
۵۳۱	۳ . سُرات
۵۳۱	۴ . خوارج
۵۳۱	۵ . بُغات
۵۳۲	ب خبر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خوارج
۵۳۳	ج مارقین از دیدگاه امام علیه السلام
۵۳۳	د بالیدن امام علیه السلام به جنگ با خوارج
۵۳۳	ه نهی امام علیه السلام از جنگ با خوارج ، پس از خویش
۵۳۵	و شخصیت سردمداران خوارج
۵۳۵	۱ . حُرَقوص بن زُهیر
۵۳۶	۲ . عبد الله بن وَهَب

- ۵۳۷ ۲ / ۳ خصوصیات جنگ
- ۵۳۷ الف زمان وقوع جنگ
- ۵۳۸ ب مکان جنگ
- ۵۳۸ ج شمار شرکت کنندگان در جنگ
- ۵۳۹ ۳ / ۳ حرکت مارقین به سوی نهروان
- ۵۳۹ الف آغاز گسستگی در سپاه امام علیه السلام
- ۵۳۹ ب روانه کردن عبد الله بن عباس به سوی خوارج
- ۵۳۹ ج حرکت امام علیه السلام به سوی خروء و توبه گروهی از خوارج
- ۵۴۱ د شکیبایی امام علیه السلام بر آزار خوارج
- ۵۴۲ ه بیعت خوارج با عبد الله بن وهب
- ۵۴۳ و کشته شدن ابن خُتاب و زن باردارش به دست خوارج
- ۵۴۴ ۴ / ۳ تصمیم امام علیه السلام برای نبرد دوباره با معاویه
- ۵۴۴ الف سخنرانی امام علیه السلام ، پیش از حرکت به سوی شام
- ۵۴۵ ب یاری خواستن امام علیه السلام از خوارج در جنگ با معاویه
- ۵۴۶ ج فرود آمدن سپاه امام علیه السلام در نُخَیله
- ۵۴۷ د پافشاری سپاهیان بر جنگ با خوارج ، پیش از حرکت به شام
- ۵۴۷ ۵ / ۳ حرکت سپاه امام علیه السلام به سوی نهروان
- ۵۴۷ الف انگیزه های تغییر موضع امام علیه السلام در برخورد با خوارج
- ۵۴۸ ب اردوی امام علیه السلام در دو فرسنگی نهروان
- ۵۴۹ ج خبر دادن امام علیه السلام از آینده جنگ
- ۵۴۹ ۶ / ۳ دلیل آوری در میدان نبرد
- ۵۴۹ الف دلیل آوردن امام علیه السلام برای خوارج
- ۵۵۱ ب خطابه امام علیه السلام در میان صف دو سپاه
- ۵۵۲ ج برافراشتن پرچم امان
- ۵۵۳ ۷ / ۳ نبرد
- ۵۵۳ الف دعا پیش از نبرد

- ب فرمان نبرد ۵۵۳
- ج نبرد شخص امام علیه السلام ۵۵۳
- د نبرد امام علیه السلام با عبد الله بن وهب ۵۵۴
- ه تار و مار شدن خوارج ۵۵۵
- و شادمانی مردم به سبب ظهور یکی از نشانه های نبوت ۵۵۵
- ز سخنان امام علیه السلام ، هنگام گذشتن بر کشتگان خوارج ۵۵۶
- ح خبر امام علیه السلام از ادامه راه خوارج در تاریخ ۵۵۶
- ط سیاست امام علیه السلام درباره زخمیان و غنیمت ها ۵۵۷
- ی خطبه امام علیه السلام ، هنگام فراغت یافتن از نبرد با خوارج ۵۵۷
- ۸ / ۳ شورش باقیمانده خوارج ۵۵۹
- ۹ / ۳ شورش خزیت بن راشد ۵۶۱
- بخش هفتم : روزگار سختی ۵۶۳
- اشاره ۵۶۳
- فصل یکم : نافرمانی سپاه ۵۶۵
- الف تصمیم بر پیکار دوباره با معاویه ۵۶۵
- ب نکوهش امام علیه السلام بر یارانش ۵۶۶
- فصل دوم : هشدار امام علیه السلام به یارانش درباره فرجام نافرمانی ۵۶۷
- الف ترساندن از چیرگی شامیان ۵۶۷
- ب هشدار دادن درباره دوزخ دنیا ۵۶۸
- ج پرهیزاندن از ذلتی فراگیر ۵۷۰
- فصل سوم : شکوه امام علیه السلام از نافرمانی یارانش ۵۷۱
- الف گرفتار نافرمانان ۵۷۱
- ب گرفتار بدترین مردم ۵۷۲
- ج مردانی نه مرد جنگ! ۵۷۲
- د سپاه فراوان ، اما بی ثمر ۵۷۲
- ه دردتان چیست و درمانتان کدام است ؟ ۵۷۴

- و آرزوی یارانی به تعداد اهل بدر ۵۷۵
- ز ده نفر از شما به جای یکی از شامیان ۵۷۵
- ح می گویند: «علی دروغگوست!»! ۵۷۶
- ط اصلاح شما با خراب کردن خودم؟ هرگز! ۵۷۶
- فصل چهارم : گریختن بعضی از یاران امام علیه السلام به سوی معاویه ۵۷۷
- الف نجاشی ۵۷۷
- ب قعقاع بن شور ۵۷۷
- ج یزید بن حجتیه ۵۷۸
- د نامه امام علیه السلام به سهل ، درباره پیوستگان به معاویه ۵۷۸
- فصل پنجم : جدا شدن بعضی از یاران امام علیه السلام ۵۸۰
- الف جریر بن عبد الله بجلي ۵۸۰
- ب ابو عبد الرحمن سُلمی ۵۸۰
- فصل ششم : شهادت مالک اشتر ۵۸۱
- الف اعزام مالک به مصر ۵۸۱
- ب نامه امام علیه السلام به اهل مصر، پیش از اعزام مالک ۵۸۲
- ج نیرنگ معاویه در کشتن مالک اشتر ۵۸۳
- د اندوه امام علیه السلام ۵۸۳
- ه شکست مردم عراق در پی مرگ مالک اشتر ۵۸۴
- فصل هفتم : اشغال مصر ۵۸۵
- الف فرستادن عمرو عاص برای جنگ با محمد بن ابی بکر ۵۸۵
- ب یاری خواهی محمد بن ابی بکر ۵۸۶
- ج پاسخ امام علیه السلام به او ۵۸۶
- د درخواست امام علیه السلام برای قیام ۵۸۸
- ه شهادت محمد بن ابی بکر ۵۸۹
- و شادی معاویه ۵۹۱
- ز خطبه امام علیه السلام ، پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر ۵۹۱

۵۹۳	فصل هشتم : شبیخون های عُتال معاویه
۵۹۳	الف سیاست علوی و سیاست اموی
۵۹۵	ب غارت نعمان بن بشیر
۵۹۶	ج غارت سفیان بن عوف
۵۹۷	د غارت ضحاک بن قیس
۵۹۸	ه غارت عبد الرحمن بن قباث
۶۰۰	و غارت بُشر بن أرطاط
۶۰۲	فصل نهم : در آرزوی شهادت
۶۰۲	الف مرگ، محبوب ترین است
۶۰۲	ب من و مردم، خسته از یکدیگر
۶۰۴	فصل دهم : آخرین خطبه امام علیه السلام
۶۰۴	اشاره
۶۱۱	دلایل تنهایی امام علی علیه السلام
۶۱۱	۱ . نقش خواص در دگرگونی های سیاسی و اجتماعی
۶۱۲	۲ . نقش مردم کوفه در حکومت علی علیه السلام
۶۱۲	تنهایی علی علیه السلام از زبان خود او
۶۱۲	۱ . تضادّ خواست ها
۶۱۳	۲ . خیانت خواص و پیروی عوام از آنان
۶۱۴	درد گزاری ها ، اتمام حجت برای همگان
۶۱۴	با نخبگان (خواص)
۶۱۴	هشدار به عوام
۶۱۴	خطر ترک امر به معروف و نهی از منکر
۶۱۵	۳ . عدالت در توزیع
۶۱۶	۴ . اجتناب از ابزارهای نامشروع در اجرای فرمان
۶۱۶	اشاره
۶۱۷	تحقق پیشگویی های امام علی علیه السلام

۵ . عوامل جنبی ----- ۶۱۹

اشاره ----- ۶۱۹

الف شُبّه جنگ با اهل قبله ----- ۶۲۰

ب خستگی رزم آوران از جنگ بدون غنیمت ----- ۶۲۰

ج از دست دادن یاران برجسته ----- ۶۲۱

اوج قدرت رهبری در اوج تنهایی ----- ۶۲۱

بخش هشتم : شهادت امام علی علیه السلام ----- ۶۲۵

اشاره ----- ۶۲۵

فصل یکم : خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت علی علیه السلام ----- ۶۲۷

فصل دوم : پیشگویی امام علیه السلام درباره شهادت خویش ----- ۶۲۹

فصل سوم : توطئه برای ترور امام علیه السلام ----- ۶۳۱

اشاره ----- ۶۳۱

تحقیقی درباره توطئه گران ترور امام علیه السلام ----- ۶۳۴

اشاره ----- ۶۳۴

۱ . نقش خوارج ----- ۶۳۶

۲ . نقش معاویه ----- ۶۳۶

۳ . نقش قُطّام ----- ۶۳۶

فصل چهارم : ترور امام علیه السلام ----- ۶۳۸

الف شب نوزدهم ----- ۶۳۸

ب سپیده دم نوزدهم ----- ۶۳۸

ج به خدای کعبه ، رستگار شدم! ----- ۶۳۹

چرا امام علیه السلام ، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟ ----- ۶۴۰

مبانی علم امام علیه السلام ----- ۶۴۰

چرا امام علیه السلام ، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟ ----- ۶۴۱

۱ . عدم علم تفصیلی ----- ۶۴۱

۲ . عدم علم در هنگام تحقّق تقدیر الهی ----- ۶۴۱

- ۳ . امام علیه السلام ، مکلف است شهادت را انتخاب کند ----- ۶۴۲
- پاسخ شیخ مفید ----- ۶۴۳
- پاسخ علامه طباطبائی ----- ۶۴۵
- فصل پنجم : از ترور تا شهادت ----- ۶۴۸
- الف فرمان امام علیه السلام درباره نیکی کردن با قاتلش ----- ۶۴۸
- ب وصیت های امام علیه السلام ----- ۶۴۸
- ج عیادت امام علیه السلام ----- ۶۵۰
- د سخنان امام علیه السلام در آستانه مرگ ----- ۶۵۱
- ه دیدار محبوب ----- ۶۵۲
- و تاریخ شهادتش ----- ۶۵۲
- فصل ششم : پس از شهادت ----- ۶۵۳
- الف تجهیز و خاکسپاری ----- ۶۵۳
- ب خطبه امام حسن علیه السلام پس از پدرش ----- ۶۵۴
- ج قصاص ابن ملجم ----- ۶۵۴
- د جای قبر امام علیه السلام ----- ۶۵۴
- ه پنهان داشتن قبر امام علیه السلام ----- ۶۵۵
- و آشکار شدن قبر امام علیه السلام ----- ۶۵۵
- ز ثواب زیارت او ----- ۶۵۶
- بخش نهم : دیدگاه هایی درباره شخصیت امام علی علیه السلام ----- ۶۵۷
- اشاره ----- ۶۵۷
- فصل یکم : علی علیه السلام از زبان قرآن ----- ۶۵۹
- اشاره ----- ۶۵۹
- الف جان پیامبر صلی الله علیه و آله ----- ۶۶۱
- ب شهادی از پیامبر صلی الله علیه و آله ----- ۶۶۲
- ج آن که دانش کتاب، نزد اوست ----- ۶۶۲
- د مؤمن ----- ۶۶۳

- ه پيشتاز - - - - - ۶۶۳
- و صالح مؤمنان - - - - - ۶۶۴
- ز بهترين آفريدگان - - - - - ۶۶۴
- ح دشمنِ کافران - - - - - ۶۶۵
- ط راهنما - - - - - ۶۶۵
- ی ولي صدقه دهنده در رکوع - - - - - ۶۶۶
- ک سوداکننده جان برای خشنودی خدا - - - - - ۶۶۷
- ل انفاق کننده در شب و روز - - - - - ۶۶۷
- م آواز دهنده میان بهشتیان و جهنمیان است - - - - - ۶۶۸
- ن ولايتش کامل کننده دين است - - - - - ۶۶۸
- فصل دوم : علی علیه السلام از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله - - - - - ۶۷۰
- جایگاه امام علیه السلام در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله - - - - - ۶۷۰
- ۱ . گستردگی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام - - - - - ۶۷۰
- ۲ . علی علیه السلام ، راز ناشناخته - - - - - ۶۷۰
- ۳ . کلام پیامبر صلی الله علیه و آله ، روزنه ای برای شناخت مولا - - - - - ۶۷۱
- ۴ . جمع بندی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام - - - - - ۶۷۲
- الف علی علیه السلام از نظر آفرینش - - - - - ۶۷۲
- ب علی علیه السلام از نظر خانوادگی - - - - - ۶۷۲
- ج علی علیه السلام از نظر علمی - - - - - ۶۷۳
- د علی علیه السلام از نظر اعتقادی - - - - - ۶۷۳
- ه علی علیه السلام از نظر اخلاقی - - - - - ۶۷۳
- و علی علیه السلام در میدان عمل - - - - - ۶۷۳
- ز علی علیه السلام از نظر سیاسی - - - - - ۶۷۴
- ح علی علیه السلام از نظر مقامات معنوی - - - - - ۶۷۴
- ط منزلت أُخروی علی علیه السلام - - - - - ۶۷۵
- ی مظلومیت علی علیه السلام - - - - - ۶۷۵

۶۷۵ اشاره
۶۷۶ الف آفرینش
۶۷۶ ب خانواده
۶۷۷ ج جایگاهش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله
۶۷۸ د جایگاه سیاسی و اجتماعی
۶۸۳ ه کمالات معنوی
۶۸۴ و مقام های آخروی
۶۸۶ فصل سوم : علی علیه السلام از زبان علی علیه السلام
۶۸۶ بحثی درباره خودستایی امام علیه السلام
۶۸۶ اشاره
۶۸۷ ۱ . انجام دادن فرمان خدا در خصوص تبیین نعمت های وی
۶۸۷ ۲ . بیان حقایق تاریخی
۶۸۹ ۳ . دفاع مظلومانه از حق
۶۸۹ ۴ . دفاع از حق مردم
۶۹۰ ۵ . دفاع از خود در برابر هجوم گسترده تبلیغاتی
۶۹۰ اشاره
۶۹۲ الف جایگاه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
۶۹۳ ب نهایت فروتنی به پیامبر صلی الله علیه و آله
۶۹۴ ج پیشی گرفتن بر همانندان
۶۹۵ د فضیلت های درخشان
۶۹۶ ه فضیلت های شماره دار
۶۹۷ و فضیلت های پراکنده
۶۹۹ فصل چهارم : علی علیه السلام از زبان اهل بیت علیهم السلام
۷۰۵ فصل پنجم : علی علیه السلام از زبان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله
۷۰۶ فصل ششم : علی علیه السلام از زبان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله
۷۱۱ فصل هفتم : علی علیه السلام از زبان یارانش

۷۱۷	فصل هشتم : علی علیه السلام از زبان دشمنانش
۷۱۷	الف معاویه بن ابی سفیان
۷۱۸	ب عمرو بن عاص
۷۱۸	ج مروان بن حکم
۷۱۹	د ولید بن عبد الملک
۷۱۹	ه عبدالعزیز بن مروان
۷۲۰	فصل نهم : علی علیه السلام از زبان شاعران بزرگ پارسی گو
۷۲۰	الف رودکی (م ۳۲۹ ق)
۷۲۰	ب ابو القاسم فردوسی (م ۴۱۱ ق)
۷۲۱	ج ناصر خسرو قبادیانی (م ۴۸۱ ق)
۷۲۲	د سنایی غزنوی (م ۵۴۵ ق)
۷۲۴	ه عطار نیشابوری (م ۶۱۸ ق)
۷۲۵	و نظامی گنجوی (م ۶۱۴ ق)
۷۲۵	ز جلال الدین مولوی (م ۶۷۲ ق)
۷۲۹	ح سعدی شیرازی (قرن هفتم)
۷۳۰	ط محمّد حسین شهریار (م ۱۳۶۷ ش)
۷۳۱	ی امام خمینی (م ۱۳۶۸ ش)
۷۳۲	بخش دهم : ویژگی های امام علی علیه السلام
۷۳۲	اشاره
۷۳۴	سخنی درباره ویژگی های امام علیه السلام
۷۳۷	فصل یکم : ویژگی های اعتقادی
۷۳۷	الف لحظه ای به خدا کفر نورزید
۷۳۷	ب نخستین مسلمان
۷۳۸	ج با یقین ترین امت
۷۳۹	سخنی درباره زمان اسلام آوردن امام علیه السلام
۷۴۵	فصل دوم : ویژگی های اخلاقی

۷۴۵	الف خوش اخلاقی
۷۴۵	ب شکیبایی
۷۴۶	ج قدرت اراده و پایداری
۷۴۶	د کمال خلوص
۷۴۷	ه کمال راستی
۷۴۷	و کمال از خود گذشتگی
۷۴۸	ز زینت زهد
۷۴۹	ح بخشندگی
۷۴۹	ط فروتنی با وجود بزرگی
۷۵۰	ی جمع بین اضداد
۷۵۱	فصل سوم : ویژگی های عملی
۷۵۱	الف پیشوای نمازگزاران
۷۵۱	۱ . نخستین نمازگزار
۷۵۱	۲ . نماز اول وقت
۷۵۲	۳ . چگونگی نماز او
۷۵۲	۴ . اهتمام به نماز شب
۷۵۳	ب پیشوای عبادت کنندگان
۷۵۵	ج پیشوای دعا کنندگان
۷۵۵	۱ . دعا بر فرزندان، و یارانش
۷۵۶	۲ . دعا برای یاریجویی در کار فرمانروایی
۷۵۶	۳ . دعاهاى على عليه السلام در زمان های ویژه
۷۵۶	۱ / ۳ هنگام خواب
۷۵۷	۲ / ۳ هنگام پوشیدن لباس نو
۷۵۷	۳ / ۳ هنگام خوردن و نوشیدن
۷۵۷	۴ / ۳ هنگام وضو گرفتن
۷۵۷	۵ / ۳ هنگام وارد شدن به مسجد

۷۵۸	۳ / ۶ به هنگام ستودن او در پیش رویش
۷۵۸	د پیشوای مجاهدان
۷۵۸	ه پیشوای مستضعفان
۷۵۸	اشاره
۷۵۹	۱ . غذای علی علیه السلام
۷۶۰	۲ . لباس علی علیه السلام
۷۶۱	۳ . خانه علی علیه السلام
۷۶۱	۴ . خرید کردن علی علیه السلام
۷۶۱	۵ . موااسات علی علیه السلام
۷۶۲	۶ . جمع بین عبادت و کار
۷۶۲	و پیشوای صدقه دهندگان
۷۶۲	۱ . آیه ای که جز امام علیه السلام ، کسی بدان عمل نکرد
۷۶۳	۲ . صدقه های علی علیه السلام
۷۶۴	فصل چهارم : ویژگی های سیاسی و اجتماعی
۷۶۴	الف برادری با پیامبر صلی الله علیه و آله
۷۶۴	ب همسانی حقوق وی با پیامبر خدا در مسجد وی
۷۶۵	ج مظلومیت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله
۷۶۷	فصل پنجم : ویژگی های جنگی
۷۶۷	الف پُر دل ترین مردم
۷۶۸	ب جنگجوی بی بدیل
۷۶۹	ج همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در همه جنگ ها
۷۶۹	د صاحب بیرق پیامبر صلی الله علیه و آله
۷۷۲	بخش یازدهم : دانش های امام علی علیه السلام
۷۷۲	اشاره
۷۷۴	درآمد
۷۷۷	فصل یکم : آموزش در مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله

- الف اهتمام فراوان پیامبر صلی الله علیه و آله به آموزش علی علیه السلام ۷۷۷
- ب هزار باب دانش به او آموخت ۷۷۹
- ج املای پیامبر صلی الله علیه و آله و نوشتن علی علیه السلام ۷۸۰
- فصل دوم : جایگاه علمی ۷۸۱
- الف دروازه دانش پیامبر صلی الله علیه و آله ۷۸۱
- ب وارث و خزانه دار دانش پیامبر صلی الله علیه و آله ۷۸۱
- ج دانشورترین امت ۷۸۲
- د آنچه شنید ، فراموش نکرد ۷۸۲
- ه فراگیرندگانی برای دانش خود نیافت ۷۸۲
- فصل سوم : انواع دانش های امام علیه السلام ۷۸۴
- الف دانش کتاب ۷۸۴
- ب قرآن شناسی ۷۸۴
- ج دانش دین ۷۸۵
- د شناخت ادیان ۷۸۵
- ه دانش بلاها و مرگ و میرها ۷۸۵
- و دانش آنچه بود و آنچه که خواهد شد ۷۸۶
- بخش دوازدهم : داوری های امام علی علیه السلام ۷۸۸
- اشاره ۷۸۸
- فصل یکم : نگاه کلی ۷۹۰
- فصل دوم : نمونه هایی از داوری های امام علی علیه السلام ۷۹۲
- الف کشتگان در دام شیر ۷۹۲
- ب مردی که گاوش الاغ دیگری را کشته بود ۷۹۳
- ج مردی که شراب خورده بود و از حرمت آن ، آگاه نبود ۷۹۴
- د زنی که شش ماه پس از آمدن شوهرش زایید ۷۹۵
- ه دو مردی که برای بردن مال زنی نیرنگ کرده بودند ۷۹۶
- و مردی که یک چشمش ضربه دیده بود ۷۹۷

- ز دو مردی که بر سر هشت درهم اختلاف داشتند ۷۹۷
- ح قطع کردن دست دزد ۷۹۹
- بخش سیزدهم : کرامت های امام علی علیه السلام ۸۰۰
- اشاره ۸۰۰
- فصل یکم : پذیرفته شدن دعاهای امام علیه السلام ۸۰۲
- فصل دوم : بازگشت خورشید برای امام علی علیه السلام ۸۰۴
- الف کسی که خورشید برایش بازگشت ۸۰۴
- ب دو بار بازگشت خورشید برای امام علیه السلام ۸۰۵
- ج بازگشت خورشید در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله ۸۰۵
- د بازگشت خورشید در دوران زمامداری او ۸۰۶
- فصل سوم : پیشگویی امام علی علیه السلام درباره حوادث آینده ۸۰۷
- الف شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا ۸۰۷
- ب سرانجام جنگ جمل ۸۰۸
- ج فتنه هایی که پس از او پیش آمد ۸۰۹
- د پادشاهی معاویه ۸۱۰
- ه پادشاهی بنی مروان ۸۱۱
- و سلطه حجاج ۸۱۱
- ز پادشاهی بنی عباس و نابودی آن ۸۱۲
- ح شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان ۸۱۲
- ط غلبه حق بر باطل در آخر الزمان ۸۱۲
- فصل چهارم : گوناگون ۸۱۴
- الف دیدن نور وحی ۸۱۴
- ب یاری رسانی فرشتگان ۸۱۵
- ج زنده کردن درخت خشک ۸۱۵
- بخش چهاردهم : مهرورزی به امام علی علیه السلام ۸۱۶
- اشاره ۸۱۶

درآمد	۸۱۸
فصل یکم : تأکید بر دوست داشتن امام علی علیه السلام	۸۲۱
فصل دوم : برکات دوست داشتن امام علی علیه السلام	۸۲۳
فصل سوم : ویژگی های دوستداران امام علی علیه السلام	۸۲۶
الف پاک زادی	۸۲۶
ب ایمان	۸۲۶
ج پرهیزگاری	۸۲۷
فصل چهارم : محبوبیت امام علی علیه السلام در نزد خداوند عز و جل ، پیامبر صلی الله علیه و آله و فرشتگان	۸۲۸
فصل پنجم : بر حذر داشتن از غلو در دوست داشتن امام علی علیه السلام	۸۳۰
بخش پانزدهم : دشمنی با امام علی علیه السلام	۸۳۲
اشاره	۸۳۲
فصل یکم : انگیزه های دشمنی با امام علی علیه السلام	۸۳۴
الف کینه توزی ها	۸۳۴
ب حسادت و نادانی	۸۳۴
فصل دوم : بر حذر داشتن از کین ورزی به امام علی علیه السلام	۸۳۶
فصل سوم : زبان های دشمنی با امام علی علیه السلام	۸۳۸
فصل چهارم : ویژگی های دشمنان امام علی علیه السلام	۸۴۰
الف پلیدزادگی	۸۴۰
ب نفاق	۸۴۰
ج نگون بختی	۸۴۱
فصل پنجم : نیرنگ های دشمنان امام علی علیه السلام برای خاموش کردن نور او	۸۴۲
الف جلوگیری از یادکرد فضایل او	۸۴۲
ب جعل احادیث در مذمت وی	۸۴۴
ج گسترش دشنامگویی به او	۸۴۴
د شکنجه کردن دوستداران او و آواره ساختن و کشتن آنان	۸۴۶
ه انگیزه سیاسی در پس نیرنگ های دشمنان وی	۸۵۱

۸۵۲	فصل ششم : نافرجامی آرزوهای دشمنان امام علی علیه السلام
۸۵۲	الف مخالفت با دشنامگویی به او
۸۵۴	ب خودداری مردم از دشنامگویی به او
۸۵۵	ج شهری که از دشنامگویی به او خودداری ورزید
۸۵۵	د خودداری از بیزاری جُستن
۸۵۸	سخنی درباره ناکام ماندن دشمنان امام علی علیه السلام
۸۶۵	ه برداشته شدن دشنامگویی به امام علی علیه السلام
۸۶۸	بخش شانزدهم : یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام
۸۶۸	اشاره
۸۷۰	طبقه بندی کارگزاران امام علی علیه السلام
۸۷۲	روش سیاسی و محدودیت های امام علی علیه السلام در انتخاب کارگزاران
۸۷۵	شماری از یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام
۸۷۵	۱ ابو ایوب انصاری
۸۷۶	۲ ابو ذر غفاری
۸۷۸	۳ ابو رافع ، آزاد شده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
۸۷۹	۴ ابو موسی اشعری
۸۸۱	۵ ابوهیثم
۸۸۲	۶ اشعث بن قیس
۸۸۴	۷ اصبع بن نباته
۸۸۴	۸ اویس قرنی
۸۸۵	۹ جابر بن عبد الله انصاری
۸۸۶	۱۰ حُجْر بن عدی
۸۸۸	۱۱ حَدِیْفَه بن یَمان
۸۸۹	۱۲ حُرَیْمَه بن ثابت (ذو شهادتین)
۸۹۰	۱۳ رَشید هَجَری
۸۹۱	۱۴ زیاد بن ابیه

- ۱۵ سلمان فارسی ۸۹۳
- ۱۶ سُلَيم بن قيس هلالی ۸۹۴
- ۱۷ صُغُصه بن صُوحان ۸۹۵
- ۱۸ عبد الله بن عباس ۸۹۷
- سخنی درباره خیانت نسبت داده شده به ابن عباس ۸۹۹
- ۱۹ عبید الله بن ابی رافع ۹۰۱
- ۲۰ عثمان بن حُنیف ۹۰۱
- ۲۱ عَدِي بن حاتم ۹۰۲
- ۲۲ علی بن ابی رافع ۹۰۳
- ۲۳ عمار بن یاسر ۹۰۳
- ۲۴ کُمیل بن زیاد ۹۰۴
- ۲۵ مالک اُشتر ۹۰۵
- ۲۶ محمّد بن ابی بکر ۹۰۹
- ۲۷ مقداد بن عمرو ۹۱۱
- ۲۸ میثم تمار ۹۱۲
- درباره مرکز ۹۵۰

گزیده دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵ -

عنوان قرارداد: موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الکتاب السنه و التاریخ. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: گزیده دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام / محمد محمدی ری شهری؛ همکار سید محمد کاظم طباطبایی، سید محمود طباطبایی نژاد؛ مترجم عبدالهادی مسعودی... [و دیگران]؛ تلخیص مهدی غلامعلی؛ تحقیق پژوهشگرده علوم و معارف حدیث.

مشخصات نشر: قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۸۹۶ص.

فروست: پژوهشگرده علوم و معارف حدیث؛ ۱۹۱.

شابک: ۱۱۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۴۴۸-۳؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)

یادداشت: مترجم عبدالهادی مسعودی، مهدی مهریزی، جواد محدثی، محمد علی سلطانی، سید ابوالقاسم حسینی «ژرفا».

یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۹۱.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۴

موضوع: احادیث اهل سنت -- قرن ۱۴

موضوع: اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا ۴۱ق.

شناسه افزوده: طباطبائی، محمد کاظم، ۱۳۴۴ -

شناسه افزوده: طباطبائی نژاد، محمود، ۱۳۴۰ -

شناسه افزوده: مسعودی، عبدالهادی، ۱۳۴۳ - مترجم

شناسه افزوده : غلامعلی، مهدی، ۱۳۵۳ -

شناسه افزوده : محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵ - . موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الكتاب السنه و التاريخ
برگزیده

شناسه افزوده : موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث. پژوهشکده علوم و معارف حدیث

رده بندی کنگره : BP۳۷/۳۵م/۳۱۵م۴۲۷م۸۰۴۲۷ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۳۱۶۲۲

اشاره

ص: ۱

پیشگفتار

پیشگفتار الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا أن هدانا الله و صَلَّى اللهُ عَلَى خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى آلِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَطْهَرِينَ ، سَيِّمًا أُخِيهِ وَ وَزِيرَهُ وَ وَصِيَّهُ وَ خَلِيفَتَهُ . دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن ، حدیث و تاریخ ، نگاهی نو به زندگانی امیر مؤمنان علیه السلام ، سیره علوی و تاریخ کامل ترین انسان ، برجسته ترین مؤمنان و بزرگ ترین چهره تاریخ اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است . این دانش نامه ، با طرحی نو ، پردازش ابتکاری و نظمی جدید و کارآمد ، آموزنده ترین آموزه های بزرگ شخصیتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، او را «دروازه دانش و حکمت خود» نامیده ، (۱) در پیش دید پژوهشگران و جستجوگران معارف علوی و تشنگان حق و حقیقت ، قرار می دهد . شماری از ویژگی های این دانش نامه ، (۲) از این قرار است : الف جامعیت و گزیده نگاری ؛ ب استناد گسترده به منابع شیعه و اهل سنت ؛ ج بهره گیری از منابع معتبر و قابل استناد ؛ د ارائه نزدیک به هفت هزار متن تاریخی و حدیثی همراه با جمع و تحلیل در موارد لازم ؛ ه توجه به واقعیت ها و نیازهای امروز جامعه و کاربردی بودن محتوا ؛

-
- ۱- ر . ک : دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام : ج ۱۰ ص ۵۰۷ (دروازه دانش پیامبر) و ص ۵۰۹ (دروازه حکمت پیامبر) .
 - ۲- برای آگاهی بیشتر از ویژگی های این دانش نامه ، ر . ک : دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام : ج ۱ ص ۳۸ و ۴۶ .

و ابتکار در نگارش و ارائه مطالب به صورت نمودار درختی ، به گونه ای که پژوهشگر با نگاهی گذرا به کتاب ، در جریان کلی مطالب آن ، قرار می گیرد ؛ ز ارائه توضیح ها و تفسیرهای مورد نیاز در مورد اشخاص ، مکان ها و نیز نقشه هایی که توسط متخصصان ، طراح شده است . اما از آن جا که کتابی با این ویژگی ها برای عموم ، چندان قابل بهره برداری نبود ، بر آن شدیم تا گزیده آن در اختیار عموم علاقه مندان به آشنایی با سیره علوی قرار گیرد ، و برای تحقق بیشتر این هدف ، زمینه ترجمه آن به زبان های دیگر نیز فراهم گردد . از سوی دیگر ، گزینش مطالب کتابی که خود بر پایه گزیده نگاری ، تألیف یافته است ، کاری بود کارستان که خداوند مَنَّان ، توفیق آن را به فاضل ارجمند ، جناب آقای مهدی غلامعلی عنایت فرمود . این جانب ، ضمن تبریک برای این توفیق بزرگ ، صمیمانه از ایشان سپاس گزاری می نمایم . گفتنی است که «دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام» با همکاری پژوهشگر توانا جناب آقای سید محمد کاظم طباطبایی و فاضل ارجمند جناب آقای سید محمود طباطبایی نژاد تدوین ، و توسط فضلی گراسنگ آقایان : عبدالهادی مسعودی ، مهدی مهریزی ، جواد محدّثی ، محمد علی سلطانی ، سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا) ترجمه گردیده است که طبعاً همه آنان در تلخیص این مجموعه نیز سهیم اند . این حقیر ضمن قدردانی و تشکر از همه آنان ، از خداوند مَنَّان برای همه کسانی که در اصل و یا تلخیص این اثر نقش ایفا کرده اند پاداشی درخور فضل حضرتش ، مسئلت دارم . ای خدای بزرگ! تو را به عظمت لیل القدر سوگند ، که این خدمت کوچک را از ما بپذیر و ما را از زمینه سازان حکومت جهانی فرزند علی و فاطمه علیهماالسلام ، و در صف یاران امام مهدی علیه السلام قرار ده ، با محبّت خاندان رسالت بمیران و در زمره پیروان راستین آنان ، محشور فرما . آمین ربّ العالمین ! محمد مهدی ری شهری شب ۲۳ ماه مبارک رمضان ۱۴۲۹ دوم مهرماه ۱۳۸۷

مقدمه «گزیده»

مقدمه «گزیده» کتاب سترگ دانش نامه امیر المومنین علیه السلام، تلاشی ارزشمند در عرصه معرفی امام علی علیه السلام است. این کتاب شریف، با تتبع بسیار، موضوع بندی مناسب و تحلیل های سودمند بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، در طول هشت سال، تدوین گردید و اکنون در میان آثار مربوط به شخصیت آن امام همام، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. استقبال پژوهشگران و مجامع علمی از این کتاب و تعلق گرفتن جوایز و نشان های علمی فرهنگی (از جمله: جایزه دومین دوره انتخاب کتاب سال ولایت) به آن، دلیل این ادعاست. گفتنی است متن اصلی کتاب، به زبان عربی و با عنوان موسوعه الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام فی الکتاب و السنه و التاریخ، در سال امام علی علیه السلام (سال ۱۳۷۹ شمسی)، در دوازده جلد و ترجمه فارسی آن نیز با عنوان دانش نامه امیر المومنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، در دوازده جلد، به همراه یک جلد «نمایه»، در سال ۱۳۸۱ شمسی منتشر گردید. همچنین، نسخه سومی از این کتاب که هر دو متن پیشین را در خود داشت، با عنوان دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام (فارسی عربی)، در چهارده جلد، در سال ۱۳۸۶، انتشار یافت. نسخه کامل (فارسی عربی) کتاب، مفصّل بود و تهیه آن، برای عموم، دشوار می نمود و برخی بخش های تخصصی آن نیز مورد نیاز عموم نبود. از این رو، گزیده

آن ، آماده شد تا کتاب از حالت تخصصی به عمومی تبدیل شود و بتوان آن را در یک جلد ، منتشر کرد . برای این منظور: ۱. تمام عناوین اصلی و بیشتر عناوین فرعی حفظ شدند ؛ ۲. تحلیل های مهم و توضیحات اصلی حفظ و تلخیص گردیدند ؛ ۳. جامع ترین و گویاترین احادیث ، از منابع معتبرتر ، در ذیل هر عنوان ، انتخاب شدند ؛ ۴. کلیه توضیحات ، از پانوشت ها حذف شدند ؛ ۵. به ذکر یک منبع برای هر حدیث در پانوشت ها اکتفا شد . اکنون گزیده دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام ، به سان آینه، موضوعات کتاب اصلی را این گونه نمایان ساخته است : بخش یکم : تبار امام علی علیه السلام . در این بخش ، از نیاکان امیر مؤمنان و محیط رشد و زندگانی وی ، پدر و مادر وی ، نام ها و کنیه ها و لقب های وی ، سیرت و صورت ایشان ، ازدواج های امام علیه السلام ، و زنان و فرزندان او ، سخن رفته است . بخش دوم : امام علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله . این بخش ، نشان می دهد که امام علیه السلام ، دوش به دوش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، از بعثت تا رحلت ، برای حاکمیت اسلام کوشید و در تمام صحنه ها همراه پیامبر خدا و در همه عرصه های دشواری و خطر ، پیشتاز بود . بخش سوم : کوشش های پیامبر صلی الله علیه و آله برای رهبری علی علیه السلام پس از ایشان . در این بخش ، ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام در قالب تلاش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای سعادت امت ، بازخوانی شده و دلایل عقلی و نقلی اثبات این مدعا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، امت را بی سرپرست و آینده امت را بدون طرحی مشخص ، رها نکرده (بلکه با زمینه سازی های گسترده و ره نمودها ، اشاره ها و صراحت های فراوان ، آینده را به روشنی ترسیم نموده) ، گزارش شده است .

بخش چهارم: امام علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله . در این بخش ، زمینه ها و علل نادیده انگاشته شدن ره نموده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در باره آینده امت و رهبری امام علی علیه السلام ، بازشناسی و چگونگی و چرایی مواضع حکیمانه امام علیه السلام تبیین شده است . بخش پنجم : سیاست امام علی علیه السلام . در این بخش ، زمامداری امام علیه السلام ، و اصلاحات ایشان و مبانی آن و بازتاب های این اصلاحات در جامعه ، آمده است . بخش ششم : جنگ های امام علی علیه السلام . در این بخش ، چرایی و چگونگی بر آمدن فتنه ها و نیز ریشه ها ، روندها و پیامدهای آنها ، بررسی گردیده و همچنین فتنه های «ناکثین» ، «قاسطین» و «مارقین» در رویارویی با حرکت اصلاحی امام علیه السلام و موضع اصولی و انعطاف ناپذیر آن بزرگوار در برابر حقوق الهی و حقوق مردم و ارزش ها ، گزارش شده است . بخش هفتم : روزگار سختی . این بخش ، مرثیه مظلومیت امیر المؤمنین علیه السلام ، و انعکاس فریادهای تنهایی آن بزرگوار است . این بخش ، نشان می دهد که در این روزگار ، دیگر از آن رویکرد گسترده آغازین ، خبری نبود ؛ مردم از حضور در جبهه ها تن می زدند و فراخوانی های امام علیه السلام را پاسخ نمی گفتند . گلایه های مکرر ایشان از مردم ، نشان دهنده گران جانی ، نیازدگی و سستی مردمان آن روزگار است . بخش هشتم : شهادت امام علی علیه السلام . گزارش پیشگویی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از شهادت امام علی علیه السلام ، و گفتار امام علیه السلام در باره شهادت خودش و مسائل مرتبط با آن (همانند : چگونگی ترور ، سخنان آموزنده امام علیه السلام از هنگام ترور تا لحظه شهادت ، و...) ، در این بخش آمده است . بخش نهم : دیدگاه هایی در باره شخصیت امام علی علیه السلام . در این بخش ، خواننده ، شخصیت امام علی علیه السلام را از منظر قرآن ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، خود امام علیه السلام ، اهل بیت علیهم السلام ، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ، یاران امام علیه السلام ، شماری از برجسته ترین

شیفتگان و مدافعان و حتی مخالفان و دشمنانش می نگرد. بخش دهم: ویژگی های امام علی علیه السلام. ابعاد شخصیت امام علیه السلام و ویژگی های اعتقادی، اخلاقی، عملی، سیاسی، اجتماعی و فکری آن ابرمرد تاریخ، در این قسمت آمده است. بخش یازدهم: دانش امام علی علیه السلام. علی علیه السلام، برترین و ارجمندترین شاگرد مکتب محمد صلی الله علیه و آله است. او کسی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، جانش را از دانش، آکند و گستره حقایق را بدو نمایاند و به گواهی صحابه و به تعبیر متون حدیث و سیره: «درهای علم را بر روی او گشود». در این بخش، با اندکی از آنچه یاد شد، آشنا می شویم. بخش دوازدهم: داوری های امام علی علیه السلام. در این بخش، از جایگاه امام علی علیه السلام در داوری، به عنوان «أقضى الأُمَّه (بهترین قاضی امت)» و نمونه هایی از داوری های آن بزرگوار در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و روزگار خلافتش سخن به میان رفته است. بخش سیزدهم: کرامت های امام علی علیه السلام. در این بخش، نمونه هایی از قدرت معنوی، ولایت تکوینی و جلوه های خلیفه اللهی آن امام انسان ها آمده است؛ نمونه هایی مانند: اجابت شدن دعاهای ایشان، سخن گفتن ایشان از ناپیداها و نادیده ها (اخبار مغیبات) و ... بخش چهاردهم: مهرورزی به امام علی علیه السلام. متون گزارش شده در این بخش، نشان می دهند که دوست داشتن علی علیه السلام، دوستی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، واجب و عبادت و نعمت است و ریسمان محکم الهی و بهترین عمل و سرلوحه اعمال مؤمنان است. بخش پانزدهم: دشمنی با امام علی علیه السلام. متون احادیث معتبر فریقین، در این بخش، نشان دهنده آن اند که دشمنان علی علیه السلام، از رحمت الهی به دورند و هلاکت آنان، قطعی است و دشمن داشتن او، نشان نفاق، فسق و شقاوت است.

سپاس و تقدیر

بخش شانزدهم: یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام. در این بخش، خواننده، با شرح حال و چگونگی شخصیت شماری از یاران و کارگزاران امیر مؤمنان، به اجمال، آشنا می شود. موضع امام علیه السلام در برابر اصحاب و کارگزارانش، تأمل برانگیز و درس آموز است.

سپاس و تقدیر خداوند متعال را سپاس گزارم که توفیق خدمت گزاری در آستانِ علوی را به این بنده ارزانی داشت. امید که لطف و کرم مولا، در دو سرا، شامل حالمان گردد! در این جا بر خود، لازم می دانم که از عنایت های مؤلف ارجمند، حضرت آیه الله محمدی ری شهری، صمیمانه تشکر نمایم، بویژه به این خاطر که ره نموده های عالمانه ایشان، در تمام مراحل تلخیص، بسیار راه گشا بود. همچنین از همه کسانی که در تهیه این اثر سهیم بوده اند، سپاس گزارم، بویژه از جناب حجه الاسلام والمسلمین عبد الهادی مسعودی که در شکل گیری نخستین مراحل تلخیص، تلاش نمودند و جناب حجه الاسلام والمسلمین سید محمود طباطبایی نژاد که با نقادی اصلاحگرانه خود، بر غنای این اثر افزودند. در پایان، از مدیر محترم بخش آماده سازی کتاب، جناب آقای محمدباقر نجفی و همکاران محترمشان تشکر می نمایم و آرزو می کنم که این کوشش ها، خرسندی حق تعالی و بقیه الله الأعظم را در پی داشته باشد. والحمد لله رب العالمین! مهدی غلامعلی ۱۵ رمضان

۱۴۲۹ ۲۶ شهریور ۱۳۸۷

بخش یکم : تبار امام علی علیه السلام

اشاره

بخش یکم : تبار امام علی علیه السلام مفصل یکم : ولادت مفصل دوم : پرورش مفصل سوم : ازدواج مفصل چهارم : فرزندان

فصل یکم : ولادت

الف نَسَب

فصل یکم : ولادتالف نَسَبپیامبر مؤمنان علی علیه السلام نیز ، چونان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، ریشه در تبار پاک و دودمان ارجمند ابراهیم علیه السلام (قهرمان توحید) دارد . بدین سان ، سخن گفتن از نیای پیامبر خدا ، سخن گفتن از نیای مولاست . پیامبر صلی الله علیه و آله ، درباره نیاکان خود فرمود : خداوند از فرزندان ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از پسران اسماعیل، بنی کنانه را و از بنی کنانه ، قریش را و از قریش ، بنی هاشم را و از بنی هاشم ، مرا. (۱) بدین سان ، بنی هاشم ، زبده خاندان هاست و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ، برگزیده این خاندان اند . چنین است که مولا در توصیف تبار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید : خاندانش بهترین خاندان و ریشه اش بهترین ریشه است. در حرم روید و در کرم بالید. شاخه هایش بلند است و میوه هایش دور از دسترس . (۲) به واقع ، این ستایش ، ستایش تبار مولا نیز هست ؛ چه ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : من و علی از یک ریشه ایم . (۳) و فرمود : گوشت او گوشت من است و خون او خون من . (۴)

۱- .سنن الترمذی : ج ۵ ص ۵۸۳ ح ۳۶۰۵ .

۲- .نهج البلاغه : خطبه ۹۴ و خطبه ۱۶۱ .

۳- .الخصال : ص ۲۱ .

۴- .الأمالی ، مفید : ص ۲۹۴ .

ب پدر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: من و علی از یک نور آفریده شدیم... پس پیوسته خدای عز و جل ما را از صیلب های پاک به رَحْمِ های پاک انتقال داد تا ما را به عبد المطلب رساند. (۱)

ب پدر عبد مناف بن عبد المطلب، مشهور به ابوطالب، یکی از ده فرزند عبدالمطلب است. عبد المطلب، چهره برجسته قریش است. او در میان قریش از جایگاهی والا و منزلتی عظیم برخوردار بود. ابوطالب، پس از پدر، این جایگاه والا و مکانت ارجمند اجتماعی را از آن خود ساخت. خانواده ابوطالب، نخستین خانواده ای است که در آن، هردو زوج، هاشمی هستند. ابوطالب، سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله را که در خردسالی پدر و مادر و سپس جدش را از دست داده بود، برعهده گرفت و چون امین قریش به رسالت مبعوث گشت، ابوطالب با تمام توان از آن بزرگوار، حمایت کرد و در این راه دشوار از هیچ کوششی دریغ نورزید. ابوطالب به رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، باوری استوار داشت و این باور را در اشعارش نشان می داد. جایگاه بلند اجتماعی ابوطالب در میان قریش و مردم مکه، و حمایت بی دریغ او از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، مانع اصلی آزار رساندن قریش به آن بزرگوار بود. در محاصره شعب ابوطالب، آن بزرگوار، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان بود و دشواری های محاصره اقتصادی را در کهن سالی به جان خرید و از حمایت پیامبر خدا تن نزد. ابوطالب، حقی بس بزرگ بر اسلام و مسلمانان در آن روزگار غربت دین دارد. آن

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ... فَلَمْ يَزَلْ يَنْقُلُنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَصْلَابٍ طَاهِرَةٍ إِلَىٰ أَرْحَامٍ طَاهِرَةٍ حَتَّىٰ أَنْتَهَىٰ بِنَا إِلَىٰ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ (معانی الأخبار: ص ۵۶ ح ۴).

بزرگوار، پس از خروج از شعب ابوطالب، زندگی را بدرود گفت. با مرگ او و خدیجه علیها السلام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، دو تن از حامیان استوار، صدیق و فداکارش را از دست داد و پس از آن، شکنجه و آزار مؤمنان به دست قریش، فزونی یافت.

کمال الدین به نقل از اصبح بن نباته: شنیدم امیرمؤمنان که درودهای خداوند بر او باد می فرماید: «به خدا سوگند، نه پدرم و نه جدّم عبدالمطلب، و نه هاشم و نه عبدمناف، هرگز بتی را نپرستیدند». به ایشان گفته شد: پس چه می پرستیدند؟ فرمود: «به سوی کعبه و بر دین ابراهیم، نماز می گزاردند و چنگ زنده به آن بودند». (۱)

الکافی به نقل از اسحاق بن جعفر: به ایشان (امام صادق علیه السلام) گفته شد: آنان ادعا می کنند که ابوطالب، کافر بود. فرمود: «دروغ می گویند. چگونه کافر باشد و حال آن که می گوید: آیا نمی دانید که ما محمّد را پیامبری یافتیم همچون موسی که [نامش] در اولین کتاب، نگاشته شده است؟! و در حدیثی دیگر آمده که فرمود: «چگونه ابوطالب کافر باشد و حال آن که می گوید: بی گمان دانستند که فرزند ما دروغگو نیستند ما و توجهی به گفته های یاهو نمی شود. روسپیدی که با روی او از ابر سپید، باران می طلبند فریادرس یتیمان، نگاهدار بیوگان؟! ۲

۱- کمال الدین عن الأصبح بن نباته: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا عَبَدَ أَبِي وَلَا جَدِّي عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَلَا هَاشِمٌ وَلَا عَبْدُ مَنْأَفٍ صَلَّى نَمَاءً قَطُّ! قِيلَ لَهُ: فَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ؟ قَالَ: كَانُوا يُصَلُّونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مُتَمَسِّكِينَ بِهِ (کمال الدین: ص ۱۷۴ ح ۳۲).

ج مادر

ج مادر فاطمه بنت اسد ، بانویی خردمند ، استوار گام ، بُرنا دل و ارجمند بود . او پیامبر خدا را در کودکی در دامان پُرمهرش پرورش داد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او علاقه ای شگرف داشت، بدان گونه که درباره وی می فرمود: «پس از مادرم که مرا بزاد، او مادرم بود». (۱) پیامبر خدا ، مهربانی و شفقت آن بانوی ارجمند را درباره خودش می ستود و می فرمود: «پس از ابوطالب ، هیچ کس با من مهربان تر از او نبود». (۲) فاطمه بنت اسد ، اولین زنی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد و همراه علی و فاطمه علیهما السلام ، پیاده به مدینه هجرت کرد . چون این بانوی بزرگوار ، زندگی را بدرود گفت ، پیامبر خدا ، او را در لباس شخصی خود کفن کرد و در تشییع جنازه وی شرکت جُست ، بر او نماز خواند و پیش از آن که در قبرش بگذارد ، در قبر او خوابید . علی علیه السلام ، چهارمین پسر این دو چهره منور تاریخ اسلام ، ابو طالب و فاطمه بنت اسد است که پس از طالب ، عقیل و جعفر ، زندگی آنها را شکوه و والایی بخشیده است .

امام صادق علیه السلام : بی گمان ، فاطمه بنت اسد ، مادر امیر مؤمنان ، نخستین زنی بود که با پای

۱- .کنز العمال : ج ۱۳ ص ۶۳۶ ح ۳۷۶۰۷ .

۲- .سیر أعلام النبلاء : ج ۲ ص ۱۱۸ ش ۱۷ .

پیاده از مکه به مدینه و به سوی پیامبر خدا هجرت کرد و از مهربان ترین مردمان به پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او از پیامبر خدا شنید که می فرمود: «بی گمان، مردم در روز قیامت، لُحْتِ مادرزاد، محشور می شوند». پس فاطمه بنت اسد گفت: وای از رسوایی! سپس پیامبر خدا به او فرمود: «من از خدا می خواهم که تو را پوشیده برانگیزد». و نیز شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله از فشار قبر یاد می کند. پس گفت: وای از ناتوانی! پس پیامبر خدا به او فرمود: «من از خدا می خواهم که از این (فشار قبر)، کفایت کند». و روزی فاطمه به پیامبر خدا گفت: می خواهم این کنیزم را آزاد کنم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «اگر چنین کنی، خداوند در برابر هر عضو او، عضوی از تو را از آتش می رهاند». پس چون بیمار شد، پیامبر خدا را وصی خود قرار داد و از او خواست که خادمش را آزاد کند و زیانش بند آمد. پس با اشاره به پیامبر خدا وصیت کرد و ایشان هم وصیتش را پذیرفت. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود که امیر مؤمنان، گریان نزدش آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «چه چیز گریانت کرده است؟». گفت: مادرم فاطمه درگذشت. پیامبر خدا فرمود: «و نیز مادر من، به خدا سوگند!» و شتابان برخاست و به درون خانه آمد. پس به او نگریست و گریست. سپس به زنان فرمان داد تا غسلش دهند و فرمود: «هنگامی که [از کار غسل] فارغ شدید، پیش از آگاه کردن من، کاری نکنید». پس چون فارغ شدند، به ایشان خبر دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله، پیراهن زیرینش را به آنان داد و فرمان داد که او را در آن کفن کنند و به مسلمانان گفت: «هرگاه دیدید من کاری کردم که پیش از این نکرده بودم، از من پرسید: چرا آن را کردی؟».

د میلاد

پس چون زنان از غسل و کفن او فارغ شدند ، پیامبر صلی الله علیه و آله به درون آمد و جنازه او را بر دوش خود حمل کرد و پیوسته زیر جنازه اش بود تا بر سر قبرش آورد . سپس آن را بر زمین نهاد و به درون قبر رفت و در آن به پهلو خوابید . سپس برخاست و او را بر دستانش گرفت و در قبر گذاشت . سپس مدتی دراز خم شد و با او زمزمه کرد ... ۱ .

د میلاد امام علی علیه السلام ، در روز جمعه ، سیزدهم ماه رجب ، سی سال پس از عام الفیل در درون کعبه ، دیده به جهان گشود . علامه امینی درباره محلّ تولّد امام و این فضیلت بی بدیل می گوید : این ، حقیقتی آشکار است که فریقین در اثبات آن ، متفق اند و احادیث آن ،

متواتر و کتاب ها از آن، لبریز است. (۱)

المستدرک علی الصحیحین: گزارش های متواتر، دلالت دارند که فاطمه بنت اسد، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را در درون کعبه به دنیا آورد. (۲)

ه نام هاهنگامی که امام علیه السلام متولد شد، مادرش فاطمه بنت اسد، از سرِ خجسته داشتن نام پدرش اسد، او را «حیدره» (۳) نامید. سپس او و ابو طالب، به الهام الهی توافق کردند که وی را «علی» بنامند. (۴) امام علیه السلام، نام های دیگری نیز دارد که در لابه لای متون تاریخی و حدیثی دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام آمده است. (۵)

امام زین العابدین علیه السلام: روزی پیامبر خدا نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هم نزدش بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به کسی که مرا بشارت دهنده به حق برانگیخت، نزد خدای عز و جل، آفریده ای از ما محبوب تر و گرامی تر بر روی زمین نیست. خدای تبارک و تعالی، نام مرا از نام های خود مشتق کرد که او محمود است و من محمّد و برای تو نیز ای علی! نامی از نام های خود برگرفت که او علیّ اعلی است و تو علی هستی ...». (۶)

۱- الغدير: ج ۶ ص ۲۲.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۵۵۰ ح ۶۰۴۴.

۳- اسد و حیدره، دو گونه شیر هستند.

۴- آن گونه که متون تاریخی نشان می دهند، این تغییر در اوان ولادت حضرت رخ داده است. از این رو، آنچه از عطا نقل شده است که چون از دوش پیامبر صلی الله علیه و آله بالا رفت و بت ها را شکست، به جهت هم خانواده بودن علی و علو، علی نام گرفت، فاقد اعتبار تاریخی است و امری ذوقی بیش نیست.

۵- ر. ک: دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام: ج ۱ (بخش یکم / فصل یکم / نام ها).

۶- الإمام زین العابدین علیه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا وَعِنْدَهُ عَلِيُّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، مَا عَلِيٌّ وَجْهَ الْأَرْضِ خَلَقَ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنَّا. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شَقَّ لِي اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ؛ فَهُوَ مُحَمَّدٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَشَقَّ لَكَ يَا عَلِيُّ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ؛ فَهُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَأَنْتَ عَلِيُّ ... (معانی الأخبار: ص ۵۵ ح ۳).

و کنیه ها

و کنیه ها امیر مؤمنان ، کنیه های متعددی داشته که مشهورترین آنها «ابو الحسن» است . برای امام علیه السلام کنیه های دیگری مانند: ابو الحسین ، ابو السبطين ، ابو الريحانين و ابو تراب هم ذکر شده است ؛ هر چند برخی از آنها شامل تعریف اصطلاحی کنیه نمی شوند . (۱) از روایات ، چنین بر می آید که کنیه «ابو تراب» ، محبوب ترین کنیه نزد امام علیه السلام بوده است و هرگاه ایشان را با آن می خوانده اند ، شادمان می شده است .

امام علی علیه السلام :حسن ، در زمان حیات پیامبر خدا مرا «ابو الحسین» می خواند و حسین ، مرا «ابو الحسن» ، و هر دو ، پیامبر خدا را «پدر» صدا می زدند . پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت ، مرا پدر خواندند . (۲)

صحیح البخاری به نقل از ابو حازم : مردی نزد سهل بن سعد آمد و گفت : این مرد (حاکم مدینه) علی علیه السلام را بر فراز منبر [به بدی] می خواند . گفت: چه می گوید؟ گفت: او را ابو تراب می خواند . سهل خندید و گفت: به خدا سوگند ، جز پیامبر صلی الله علیه و آله او را [به این نام] ننامید و به خدا سوگند ، نزد او نامی از آن محبوب تر نبود .

۱- .کنیه در میان عرب ها از ترکیب «أب» یا «أُم» با نام نخستین فرزند ، شکل می گیرد . در حالت های خاصی به جای نام فرزند ، از صفات مشخص استفاده می شود .

۲- .الإمام علیّ علیه السلام : كَانَ الْحَسَنُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدْعُونِي أَبَا الْحُسَيْنِ ، وَكَانَ الْحُسَيْنُ يَدْعُونِي أَبَا الْحَسَنِ ، وَيَدْعُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبَاهُمَا . فَلَمَّا تُوَفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَوَانِي بِأَيِّهِمَا (مقاتل الطالبيين : ص ۳۹) .

ز لقب ها

پس ماجرا [ی نام گذاری] را از سهل ، جویا شدم و گفتم: ای ابو عباس! آن ماجرا چه بود؟ گفت: علی علیه السلام به نزد فاطمه علیها السلام رفت . سپس بیرون آمد و در مسجد خوابید . پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود: «پسر عمویت کجاست؟» . گفت: در مسجد است . پس به سوی او رفت و دید که ردایش از پشتش افتاده و خاک بر پشتش نشسته است . پس شروع به زدودن خاک از پشت او کرد و می فرمود: «ای ابو تراب ، بنشین! ای ابو تراب ، بنشین!» . ۱ .

ز لقب هارزفای اقیانوس شخصیت علی علیه السلام را دسترس نیست و ابعاد عظیم شخصیت آن چهره بی بدیل تاریخ ، یافتنی نیست . امام علیه السلام ، القاب (۱) و اوصاف بسیاری دارد که هر کدام ، اشاره ای دارند به بُعدی از ابعاد والای علمی ، عملی ، فرهنگی ، اجتماعی ، معنوی و سیاسی شخصیت او . بسیاری از این القاب ، به روزگار پیامبر خدا شناخته شده بود ، که پیامبر خدا ، امام علیه السلام را بدانها خطاب می کرد . برخی از این القاب چنین اند : «أَعْلَمُ الْأُمَّةِ» ، «أَقْضَى الْأُمَّةِ» ، «أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ» ، «أَوَّلُ مَنْ صَلَّى» ، «خَيْرِ الْبَشَرِ» ، «أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» ، «إِمَامِ الْمُتَّقِينَ» ، «فَائِدِ الْعُرَى الْمُحَجَّلِينَ» ،

۱- لقب ، غیر از کنیه است و همان صفت مشهوری است که برای ستایش یا نکوهش شخص به کار می رود ، مانند صادق و کذاب .

ح سیما

«سید المسلمین»، «سید المؤمنین»، «يعسوب المؤمنین»، «الأَنْزَع البَطِين»، «عمود الدین»، «سید الشهداء»، «سید العرب»، «رایه الهدی»، «باب الهدی»، «حیدر»، «المرتضی»، «الولئی» و «الوصی». پیامبر با این القاب به جایگاه والای او در رهبری ره می نمود و برای آن زمینه سازی می کرد؛ لذا در میان القاب علی علیه السلام، این دو لقب از بقیه مشهورتر است: «أمیر المؤمنین» و «وصی».

ح سیمامتون تاریخی و حدیثی، سیمای امام علی علیه السلام را در هنگام ولادت و یا در کودکی اش به ما نشان نمی دهند و از این رو، آنچه در پی می آید، سیما و اندام زیبای وی را در روزگار خلافتش ترسیم می کند و در پرتو این متون، می توانیم ایشان را چنین توصیف کنیم: مردی میانه بالا که به کوتاهی و چاقی نزدیک تر می نمود. از خوش سیماترین مردم بود و رویش گویی ماه شب چهارده. پُرتبسم، گندمگونِ مایل به سبزه، چشمانش سیاه و درشت و اندکی خمار. موی جلوی سرش ریخته بود. گردنش گویی جام نقره بود. ریشش پُر پشت بود و موهای سپیدش را رنگ نمی کرد. چهارشانه بود. کف دستانش زبر، و دست و مچ او محکم و سینه اش پهن بود. شکم داشت. مَفصل هایش سِتبر، ماهیچه های ساعد و ساق پایش سِتبر و سر آنها باریک بود. چون راه می رفت، می خرامید.

فصل دوم: پرورش

فصل دوم: پرورشعلی علیه السلام از آغازین سال های زندگی ، همراه پیامبر خدا بود . روزگاری زندگی بر ابو طالب دشوار گشت و او در تنگنای معیشت قرار گرفت . پیامبر خدا پیشنهاد کرد که برادران ابو طالب برای سبک کردن بار زندگی اش برخی از فرزندان او را به خانه های خود ببرند . تقدیر الهی چنین رقم خورد که علی علیه السلام به خانه پیامبر خدا بیاید و از آغازین سال های زندگی ، پیامبر خدا ، تربیت او را به عهده گیرد . پیامبر صلی الله علیه و آله به این کودک خردسال ، عشق می ورزید ، او را به سینه می چسباند ، صورت خود را به او می سایید ، غذا بر دهانش می نهاد ، لحظه لحظه زندگی اش را می پایید و انوار تابناک الهی را بر جان او می تابانید . بدین سان ، علی علیه السلام در کنار پیامبر خدا رشد کرد و از چشمه سار زلال فضایل و الایبی های پیامبر صلی الله علیه و آله سیراب گشت و همگام و همراه با او روزگار گذرانید ، و چون نخستین پرتو وحی تابید ، او که جانش پیوند ناگسستنی با جان پیامبر خدا یافته بود بدون هیچ تردیدی به رسالتش ایمان آورد و بدین سان ، او اولین مرد مؤمن شد . زیباترین تصویر از این همگامی و همراهی و نقش پیامبر صلی الله علیه و آله در رشد و تربیت علی علیه السلام و مهر و شفقت پیامبر خدا به علی علیه السلام و چگونگی بهره وری علی علیه السلام از این همراهی را ، آن بزرگوار ، خود در خطبه بلند و شکوهمند «قاصعه» رقم زده است .

امام علی علیه السلام در خطبه ای به نام «قاصعه» : من در کودکی ، سران عرب را به خاک

افکنده ام و سرکردگان تیره های ربیعه و مُضَر را در هم شکسته ام . شما موقعیت مرا نزد پیامبر خدا به سبب خویشاوندی نزدیک و منزلت ویژه ام می دانید . به گاه کودکی ام مرا در دامنش می نهاد و به سینه اش می چسباند ، و در بستر خویش جایم می داد ، و مرا به تن خویش می سود ، و بوی خوشش را به [مَشام] من می رساند ، و غذا را می جوید و لقمه لقمه در دهانم می نهاد . از من نه سخن دروغی شنید و نه کار خطایی دید . بی تردید ، خداوند از همان اوانِ از شیر گرفته شدنِ پیامبر صلی الله علیه و آله ، بزرگ ترین فرشته را از میان فرشتگانش شب و روز ، همراه او ساخت تا راه بزرگواری و محاسن اخلاقی جهان را بیاماید و من هماره در پی او بودم ، همچون بچه شتر از شیر گرفته شده در پی مادرش . هر روز از اخلاق خود ، نشانه ای برایم بر پا می داشت و مرا به پیروی اش و امی داشت . او هر سال در غار حرا به خلوت می نشست که من ، او را می دیدم و کس دیگری او را نمی دید . در آن روزگار ، اسلام به خانه ای راه نیافته بود ، جز خانه ای که پیامبر خدا و خدیجه در آن بودند و من ، سومین آنان بودم . نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را می شنیدم . ۱ .

فصل سوم: ازدواج

الف ازدواج با فاطمه علیها السلام

فصل سوم: ازدواج الف ازدواج با فاطمه علیها السلام پیامبر خدا، پس از سیزده سال سختکوشی، تلاش در راه ابلاغ رسالت و تحمیل دشواری‌ها، شکنجه‌ها و آزارها به مدینه هجرت کرد و حکومت اسلامی را بنیاد نهاد. علی علیه السلام از آغازین روزهای رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، همگام و همراه پیامبر خدا بود و در سال اول هجرت، ۲۴ سال داشت. او باید ازدواج می‌کرد و زندگانی مشترک را آغاز می‌کرد. فاطمه علیها السلام نه ساله است. او دختر پیامبر خداست و در جایگاهی بلند از فضایل انسانی و ویژگی‌های والای ملکوتی، که پیامبر خدا بارها او را ستوده و «پاره قلب» خود نامیده است. موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله در جایگاه زعامت امت از یک سوی، و شخصیت والای فاطمه علیها السلام از سوی دیگر، زمینه‌ای بود تا کسان بسیاری بویژه آنان که از این گونه پیوندها بیشتر در فکر رقم زدن آینده خود هستند، به خواستگاری بروند. پیامبر صلی الله علیه و آله، یکسر جواب رد می‌داد و گاه، تصریح می‌کرد که منتظر «قضای الهی» است. برخی از دوستان علی علیه السلام و صحابیان پیامبر خدا به وی پیشنهاد کردند که به خواستگاری فاطمه علیها السلام برود. علی علیه السلام، قلبی دارد سرشار از ایمان و سینه‌ای آکنده از

عشق؛ اما دستانی تهی و پیراسته از درهم و دینار. علی علیه السلام به خانه پیامبر خدا رفت، شکوه و عظمت پیامبر خدا، او را از سخن گفتن باز داشت. با چشمانی آمیخته با آزر، نگاهی به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت و نگاهی دیگر به زمین. پیامبر صلی الله علیه و آله با تمهیداتی علی علیه السلام را به سخن گفتن وا داشت، و چون علی علیه السلام سخن گفت، فرمود: «چیزی در زندگی داری؟». جواب، معلوم بود؛ اما مگر فاطمه علیها السلام را همسانی جز علی علیه السلام و همسری لایق جز او بود؟! ازدواج (و به تعبیر پیامبر خدا: امر الهی) تحقق یافت و آن دو بزرگوار، زندگانی مشترک را در اولین سال هجرت، (۱) با مهریه ای بسیار اندک و مراسمی بس ساده و جهیزیه ای ساده تر آغاز کردند و بدین سان، شکوهمندترین خانه و نقش آفرین ترین زندگانی مشترک در تاریخ اسلام، رقم خورد. در کنار خانه پیامبر صلی الله علیه و آله، خانه ای خرد که به راستی از همه تاریخ، بزرگ تر و غبطه آفرین عرشیان و زمینیان بود، بر پا شد. این خانه، سرچشمه فضیلت ها، مکرمت ها، عشق، ایمان، ایثار، جهاد، ساده زیستی، ... بود و به راستی خانه ای بود که سر بر عرش می سایید. علی علیه السلام، این پارسای شب و زمزمه گر خلوت های آن، شیر بیشه نبرد بود و هنوز زخم های نشسته بر پیکرش التیام نیافته، در جنگی دیگر حاضر بود و رزم آورترین و بزرگ ترین هماوردجوی میدان. و فاطمه علیها السلام، آرام و پرشکيب، بار زندگی را بر دوش داشت، با کم ترین امکانات می ساخت، زخم های همسر و پدر را می شست و افزون بر همسری علی علیه السلام، به تعبیر لطیف پیامبر خدا، «برای پدر، مادری می کرد». (۲)

۱- از منابع تاریخی استفاده می شود که میان عقد و زفاف علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام، مدتی فاصله شده و عقد، اندکی پس از رسیدن به مدینه و زفاف، پس از جنگ بدر بوده است و توجه به این نکته می تواند تعارض میان روایت های موجود را حل نماید.

۲- شاید بدین جهت، یکی از کنیه های ایشان، «أمّ أبیها» است. ر. ک: تهذیب الکمال: ج ۳۵ ص ۲۴۷ ش ۷۸۹۹.

اولین ثمر این پیوند الهی، به سال سوم هجری دیده به جهان گشود که حسن علیه السلام نام گرفت. و دومین آن، حسین علیه السلام بود که در سال چهارم به دنیا آمد. زینب و امّ کلثوم علیهما السلام پس از برادرها پای به دنیا گذاردند و آخرین آنها، محسن، سقط گردید و شهد شهادت نوشید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: من هم انسانی مانند شما هستم، از شما زن می گیرم و به شما زن می دهم، مگر فاطمه را که ازدواجش از آسمان نازل شده است. (۱)

امام صادق علیه السلام: اگر خداوند تبارک و تعالی امیر مؤمنان علیه السلام را برای فاطمه علیها السلام نیافریده بود، برای او هیچ همسری بر روی زمین نبود، از آدم تا کنون. (۲)

الأمالی، طوسی به نقل از ضحاک بن مزاحم: شنیدم که علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: ابو بکر و عمر به نزد من آمدند و گفتند: چرا نزد پیامبر خدا نمی روی تا فاطمه علیها السلام را خواستگاری کنی؟ من نزد پیامبر خدا رفتم. چون مرا دید، خندید و فرمود: «ای ابو الحسن! به چه کار آمده ای و حاجت چیست؟». خویشاوندی و سابقه ام در اسلام و یاری کردن او و جهادم را ذکر کردم. پس فرمود: «ای علی! راست گفتی و برتر از چیزهایی هستی که می گویی». من گفتم: ای پیامبر خدا! فاطمه را به ازدواج من در می آوری؟ فرمود: «ای علی! مردانی او را پیش از تو خواستگاری کردند. به فاطمه گفتم؛ ولی در چهره اش کراهت دیدم؛ امّا منتظر باش تا به نزدت باز گردم». پیامبر خدا، نزد فاطمه علیها السلام رفت. فاطمه علیها السلام از جا برخاست و ردای پدر را گرفت

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أُتْرَجُ فِيكُمْ وَأُزَوَّجُكُمْ، إِلَّا فاطِمَةَ فَإِنَّ تَرْوِجَهَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ (الكافی: ج ۵ ص ۵۶۸ ح ۵۴).

۲- الإمام الصادق علیه السلام: لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لِفَاطِمَةَ، مَا كَانَ لَهَا كُفُوٌ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ آدَمَ وَمَنْ دُونَهُ (الكافی: ج ۱ ص ۴۶۱ ح ۱۰).

و کفش هایش را درآورد و آب دست برایش آورد و دست و پای او را شُست و سپس نشست . پس پیامبر خدا به او فرمود: «ای فاطمه!». پاسخ داد: بلی ، چه می خواهی ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «علی بن ابی طالب ، کسی است که خویشاوندی و فضیلت و اسلامش را می شناسی و من از خدا خواسته ام که تو را به ازدواج بهترین آفریدگانش و محبوب ترین آنان در نزدش درآورد و علی از تو خواستگاری کرده است . چه نظری داری؟». فاطمه علیها السلام ساکت ماند و صورتش را برنگرداند و پیامبر خدا ، کراحتی در چهره اش ندید . پس برخاست ، در حالی که می گفت: «اللّٰه اکبر! سکوت او [نشانه ارضایت اوست». پس جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و گفت: ای محمّد! او را به ازدواج علی بن ابی طالب درآور که خداوند ، این دو را برای هم پسندیده است . ۱

ب همسران علی علیه السلام پس از فاطمه علیها السلام

سنن ابن ماجه به نقل از عایشه و امّ سلمه : پیامبر خدا به ما فرمان داد که جهاز فاطمه علیها السلامرا آماده کنیم تا او را به خانه علی علیه السلام بفرستیم . پس به سراغ خانه رفتیم و کف اتاق را با خاک نرم اطراف مسیل ، فرش کردیم . سپس دو بالش را از لیف [خرما] که با دست، آن را زده و حلّاجی کرده بودیم ، پر کردیم . سپس پیامبر خدا به ما خرما و کشمش خوراند و آب گوارایی نوشاند و چوبی را در گوشه اتاق نصب کردیم تا بر آن ، لباس و مشک آب بیاویزند و بهتر از عروسی فاطمه علیها السلام ، عروسی ای ندیدیم . ۱

امام علی علیه السلام در یادکرد ازدواجش با فاطمه علیها السلام: سپس پیامبر خدا ، مرا صدا زد: «ای علی!» . گفتم: بلی ، ای پیامبر خدا! فرمود: «به خانه ات وارد شو و با همسرت لطیف و سازگار باش که فاطمه ، پاره تن من است . هرچه او را رنج دهد ، مرا رنج می دهد ، و هرچه او را شادمان کند ، مرا شادمان می کند . شما را در پناه خداوند می گذارم و پس از خود ، شما را به خدا می سپارم» . (۱)

ب همسران علی علیه السلام پس از فاطمه علیها السلامامام علی علیه السلام ، نه سال با فاطمه علیها السلام زیست و در حیات او ، همسر دیگری اختیار نکرد ؛ اما پس از وفات فاطمه علیها السلام ، چند همسر برگزید که عبارت اند از :

۱- الإمام علی علیه السلام فی ذکر زواجه من فاطمه علیها السلام : ... ثُمَّ صَاحَ بِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا عَلِيُّ ، فَقُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ! قَالَ : أَدْخُلْ بَيْتَكَ وَالطُّفْ بِزَوْجَتِكَ وَارْفُقْ بِهَا ؛ فَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضَعَهُ مِنِّي ، يُؤَلِّمُنِي مَا يُؤَلِّمُهَا وَيَسِّرُنِي مَا يَسِّرُهَا ، أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ - وَأَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمْ (المناقب ، خوارزمی : ص ۳۵۳ ح ۳۶۴) .

۱. اُمّامه دختر ابو العاص ، ۲. اسماء دختر عمیس ، ۳. فاطمه اُمّ البنین ، ۴. اُمّ سعید ، دختر عروه بن مسعود ثقفی ، ۵. خوله ، دختر جعفر بن قیس ، ۶. صهباء ، دختر ربیعہ ، ۷. لیلی ، دختر مسعود ، ۸. محیّاه ، دختر امرء القیس . و افزون بر اینها ، هفده کنیز هم داشت که برخی برای وی ، فرزند آوردند . همسران امام علیه السلام در هنگام شهادتش : اُمّامه ، اُمّ البنین ، اسماء بنت عمیس و لیلی بنت مسعود بودند .

فصل چهارم: فرزندان

فصل چهارم: فرزندانمورّخان، بر عدد واحدی در تعداد فرزندان امام علی علیه السلام اتّفاق ندارند. شیخ مفید، آنان را ۲۷ پسر و دختر می داند و ابن سعد، تعداد آنان را به ۳۴ نفر می رساند و میزی، آنان را ۳۹ نفر می شمارد. اختلاف موجود در کتاب های تاریخی را می توان ناشی از تداخل نام ها و کنیه ها و تکرار برخی از آنها دانست. برای ما پس از جستجو و تلخیص نام ها، روشن شد که فرزندان ایشان، ۳۴ نفرند: ۱. حسن علیه السلام؛ ۲. حسین علیه السلام؛ ۳. زینب علیها السلام؛ ۴. امّ کلثوم علیها السلام؛ ۵. مُحَسَّن (که مادر اینان، فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خداست و مُحَسَّن، آخرین فرزند ایشان بود که در جریان هجوم غوغاییان به خانه وحی، سَقَط و کشته شد)؛ ۶. عَبَّاس؛ ۷. عبد اللّٰه؛ ۸. عثمان؛ ۹. جعفر (که مادر اینان، امّ البنین دختر حزام بود و همه آنها همراه امام حسین علیه السلام در کربلا به شهادت رسیدند)؛

۱۰. محمّد بن حنفيّه (که مادرش خوله دختر جعفر بن قيس بود)؛ ۱۱. ابو بکر (۱) (که مادرش لیلی بود که احتمالاً همان دختر مسعود دارمی است. او همراه امام حسين عليه السلام، در کربلا شهيد شد)؛ ۱۲. عبیدالله (که مادرش لیلی بود. او نیز با امام حسين عليه السلام در کربلا شهيد شد)؛ ۱۳. محمّد اصغر (که مادرش، امّ ولد (۲) بود. (۳) او نیز همراه امام حسين عليه السلام در کربلا شهيد شد)؛ ۱۴. يحيى (که مادرش اسماء بنت عميس بود و در حیات امام علی عليه السلام درگذشت)؛ ۱۵. عون (که مادرش اسماء بنت عميس بود)؛ ۱۶. محمّد اوسط (که مادرش أمّامه بود)؛ ۱۷. عمر (که مادرش امّ حبيب، صهبای تغلبی نام داشت)؛ (۴) ۱۸. رقيه (که مادرش امّ حبيب، صهبای تغلبی نام داشت. او همسر مسلم بن عقيل بود و از وی سه فرزند داشت که از میان آنان، عبد الله در کربلا شهيد شد)؛ ۱۹. امّ حسن (۵) (که مادرش امّ سعيد بود و ابتدا همسر جعده بن هبیره، خواهرزاده امام عليه السلام بود و سپس به ازدواج جعفر بن عقيل درآمد و چون جعفر در واقعه کربلا شهيد شد، او در زمره اسيران کربلا درآمد)؛ ۲۰. امّ هانی (که عبد الله اکبر، پسر عقيل، با او ازدواج کرد. عبد الله و پسرش محمّد، همراه امام حسين عليه السلام در کربلا شهيد شدند)؛

-
- ۱- برخی منابع، نام او را «محمّد اصغر» گفته اند و يك مصدر، «عبد الله».
 - ۲- یعنی کنیزی که از صاحبش فرزند آورد.
 - ۳- أنساب الأشراف، نام او را «ورقاء» می داند.
 - ۴- با وجود دعوت امام حسين عليه السلام از او به کربلا نیامد و دير زمانی زیست و با عبد الله بن زبير و حجاج، بيعت کرد.
 - ۵- در کتاب نسب قریش، او را «امّ الحسين» نامیده اند.

۲۱. فاطمه (محمّد بن ابی سعید بن عقیل که همراه امام حسین علیه السلام در کربلا کشته شد ، با او ازدواج کرد) ؛ ۲۲. زینب صغرا (که محمّد بن عقیل با او ازدواج کرد) ؛ ۲۳. میمونه (که عبد الله بن عقیل با او ازدواج کرد) ؛ ۲۴. نفیسه (که عبد الله بن عقیل با او ازدواج کرد) ؛ (۱) ۲۵. خدیجه (که عبد الرحمان بن عقیل با او ازدواج کرد) ؛ ۲۶. اُمّامه (که صلّت بن عبد الله بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب با او ازدواج کرد و در حیات امام علیه السلام درگذشت) ؛ ۲۷. رَمْلَه کبرا (که مادرش امّ سعید بود و به همسری عبد الله بن ابی سفیان پسر حارث بن عبد المطلب درآمد) ؛ ۲۸. جُمانه (۲) (که در حیات امام علیه السلام درگذشت) ؛ ۲۹. اُمّ سلّمه ؛ ۳۰. رقیّه صغرا ؛ ۳۱. امّ کلثوم صغرا ؛ (۳) ۳۲. رَمْلَه صغرا ؛ ۳۳. امّ کرام ؛ ۳۴. امّ جعفر .

-
- ۱- از متن المجدی فهمیده می شود که عقیل ، دو پسر به نام عبد الله داشته است که برادر بزرگ تر ، همسر میمونه و برادر کوچک تر ، همسر نفیسه بوده است .
 - ۲- در تاریخ آمده است که کنیه اش «امّ جعفر» بود .
 - ۳- در اُنساب الاشراف آمده : کثیر بن عبّاس با او پس از خواهرش یا پیش از او ازدواج کرد .

بخش دوم: امام علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

بخش دوم: امام علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله فصل یکم: یاری پیامبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ فصل دوم: شکستن بت هافصل سوم: ایثار شگفت در شب هجرت فصل چهارم: نهایت جوان مردی فصل پنجم: به تسلیم و داشتن دشمن فصل ششم: ضربه سرنوشت ساز در جنگ خندق فصل هفتم: شجاعت و ادب در حدیبیه فصل هشتم: تلاش سرنوشت ساز در جنگ خیبر فصل نهم: کوشش در فتح مکه فصل دهم: پایداری شگفت انگیز در جنگ حنین فصل یازدهم: جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک فصل دوازدهم: چند مأموریت مهم فصل سیزدهم: برخی از دعاها پیامبر صلی الله علیه و آله در حق امام علی علیه السلام فصل چهاردهم: عروج پیامبر صلی الله علیه و آله از سینه وصی

فصل یکم: یاری پیامبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ

فصل یکم: یاری پیامبر صلی الله علیه و آله در تبلیغسه سال از بعثت پیامبر خدا گذشته بود و اندک اندک ، دعوت وی دامن گسترده بود . کسانی دل در گرو آیین حق نهاده بودند و علی علیه السلام ، اولین مردی بود که ایمان آورده و بر پیامبری محمد صلی الله علیه و آله ، گواهی داده بود . پیامبر صلی الله علیه و آله ، پس از سه سال دعوت پنهانی ، اکنون با آیه الهی «و خویشان نزدیکت را بیم ده» (۱) ، مأموریت یافته بود که فراخوانی به آیین حق را علنی سازد و در این جهت ، از نزدیکان خود آغاز کند . پیامبر خدا ، علی علیه السلام را به فراهم آوردن غذا و سامان دادن ضیافتی مأمور ساخت تا بنی عبد المطلب ، گرد آیند و پیامبر صلی الله علیه و آله پیامش را ابلاغ کند . چنین شد ؛ ولی روز اول با جنجال آفرینی ابو لهب ، پیامبر خدا ، موضوع را مطرح نکرد . فردای آن روز ، جریان را تکرار کرد و پس از صرف غذا ، سخن را با ستایش خداوند آغاز کرد و فرمود: «راهنما به قوم خود دروغ نمی گوید و . . .» . کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پایان یافت و جز علی علیه السلام ، هیچ کس به همگامی و همراهی او و ایمان آوردن به آیین الهی برنخواست ؛ اما پیامبر خدا فرمود: «بنشین!» و این جریان ، سه بار تکرار شد . آن گاه فرمود: بنشین که تو برادر و وزیر و وصی من و پس از من ، خلیفه من هستی .

و خطاب به حاضران فرمود: بی تردید، این، برادر و وزیر و وصی و خلیفه من بر شماست. پس گوش به فرمانش باشید و از وی اطاعت کنید. (۱) آن گاه، آنان که دلی تیره، چشمانی تار و گوش هایی بسته داشتند، در برابر حق، گردن نهادند و در برابر کلام پیامبر خدا، گران جانی کردند و ابو طالب را به سخره گرفتند و ... مهم، آن است که جایگاه کلام پیامبر خدا تبیین گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله در زمانی جمله «گوش به فرمانش باشید و از وی اطاعت کنید» را درباره علی علیه السلام بیان فرمود که قریش، هیچ گونه حرف شنوی ای از خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم نداشتند. روشن است که این کلام برای آینده و آیندگان گفته شده است؛ برای آنانی که نبوت او را پذیرفته، کلامش را حجت می دانند.

شرح نهج البلاغه به نقل از ابو جعفر اسکافی: در روایت صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدای دعوتش و پیش از ظهور و انتشار اسلام در مکه، علی علیه السلام را مأمور کرد که خوراکی برای او تهیه و بنی عبدالمطلب را به آن دعوت کند. پس علی علیه السلام، خوراک را آماده ساخت و آنان را دعوت کرد. آنان، آن روز بیرون آمدند، بی آن که پیامبر خدا چیزی بگوید؛ چرا که عمویش ابو لهب، سخنی گفت. پس روز دوم نیز علی علیه السلام را مأمور کرد تا مانند همان خوراک را آماده کرده، دوباره دعوتشان کند. پس تهیه کرد و دعوتشان نمود و آنان، غذا را خوردند. سپس پیامبر خدا با آنان به گفتگو پرداخت و به دین، دعوتشان کرد و علی علیه السلام را نیز در زمره آنان دعوت کرد؛ چون او هم از بنی عبدالمطلب بود. سپس ضمانت کرد که اگر کسی از میان آنان پشتیبانی و یاری اش کند، او را برادر دینی خود و وصی پس از مرگش و جانشین خویش گرداند.

۱- ر. ک: دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام: ج ۱ (بخش سوم / فصل یکم / وصی خاتم پیامبران).

همه خودداری کردند و تنها علی علیه السلام پاسخ داد و گفت: من تو را بر آنچه آورده ای ، یاری می دهم و بارت را بر دوش می کشم و با تو بیعت می کنم . پس پیامبر صلی الله علیه و آله چون دید که آنان ، وی را وا نهادند و علی علیه السلام یاری اش داد و از آنان سرپیچی و از او فرمانبرداری دید و خودداری آنان و اجابت علی علیه السلام را به عیان مشاهده کرد ، فرمود : «این ، برادر و وصی و جانشینم پس از من است» . آنان برخاستند ، در حالی که ریشخند می کردند و می خندیدند و به ابو طالب می گفتند: از پست اطاعت کن . او را بر تو فرمان روا کرده است! (۱)

فصل دوم: شکستن بت ها

اشاره

فصل دوم: شکستن بت ها کعبه در هماره تاریخ ، جلوه یکتا پرستی بوده است . بدان روزگاران که پیامبر خدا فرمان بعثت یافت و برای هدایت امت برانگیخته شد ، جاهلیان از سر جهل و کژ اندیشی این خانه توحید را از بت های گوناگون آکنده بودند و بدین سان ، مرکز توحید را با این عمل نابخردانه ، به شرک ، آلوده بودند . پیامبر صلی الله علیه و آله به زدودن این همه زشتی و ناهنجاری همّت ورزید و علی علیه السلام را برای زدودن جلوه های شرک از خانه توحید ، همراه برد . مولا بر دوش پیامبر خدا برآمد و بُت بزرگ قریشیان (و به نقلی بت خزاعه) را از فراز خانه توحید به زمین افکند . این فضیلت عظیم (بت شکنی بر دوش پیامبر خدا) را در گستره تاریخ ، فقط علی علیه السلام دارد؛ موهبتی که هیچ کس با آن بزرگوار در آن ، شریک نیست .

امام علی علیه السلام: همان شبی که پیامبر خدا به من فرمان داد که در بسترش بخوابم و از مگه هجرت کرد ، مرا با خود ، نزد بت ها برد و فرمود: «بنشین!». پس من کنار کعبه نشستم . سپس پیامبر خدا از شانه های من بالا رفت و فرمود: «برخیز!». من او را بلند کردم و چون ضعفم را در زیر [سنگینی] خود دید ، فرمود: «بنشین!». من نشستم و او را پایین آوردم . پیامبر خدا برای من نشست و به من فرمود: «ای علی! تو از شانه های من بالا برو» و من هم بالا رفتم . سپس پیامبر خدا مرا بلند کرد و چنان پنداشتم که اگر بخوام ، به آسمان دست می یابم .

نکته:

روی کعبه رفتیم و پیامبر خدا کنار رفت تا من ، بت بزرگ آنان (قریش) را که از مس بود و با میخ های آهنین به سقف کعبه محکم شده بود ، بیندازم . پیامبر خدا به من فرمود: «چاره ای برایش بیندیش» و من دست به کار شدم و در کار آن بودم و پیامبر خدا می فرمود: «دوباره! دوباره!». من پیوسته در کار آن بودم تا موفق شدم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن را در هم بکوب» و من آن را در هم کوبیده ، شکستم و پایین آمدم . (۱)

نکته: برخی گزارش ها حادثه شکستن بتها را قبل از هجرت و در اوج خفقان و اختناق مشرکان نشان می دهد و برخی در ماجرای فتح مکه آورده اند اگر چه بعید نمی نماید که حادثه دو بار اتفاق افتاده باشد ؛ یعنی پیامبر خدا در آن هنگامه هول و هراس و در فضای تاریک قبل از هجرت ، این حرکت بزرگ و شرک زدا را همراه علی علیه السلام انجام دادند و طبیعی می نماید که مشرکان که مکه ، مسجد الحرام و کعبه را در اختیار داشتند ، دگر بار ، بت ها را بر جای نهاده و کعبه را آلوده باشند و آن گاه در فتح مکه ، بار دیگر ، این حرکت عظیم تکرار شده باشد .

۱- الإمام علی علیه السلام : لَمَّا كَانَ اللَّيْلَةُ الَّتِي أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ أُبَيِّتَ عَلِيَّ فِرَاشِهِ وَخَرَجَ مِنْ مَكَّةَ مُهَاجِرًا ، انْطَلَقَ بِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْأَصْنَامِ فَقَالَ : اجْلِسْ ، فَجَلَسْتُ إِلَى جَنْبِ الْكَعْبَةِ ، ثُمَّ صَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيَّ مِنْكَبِي ، ثُمَّ قَالَ : انْهَضْ ، فَانْهَضْتُ بِهِ فَلَمَّا رَأَى ضَعْفِي تَحْتَهُ قَالَ : اجْلِسْ ، فَجَلَسْتُ فَأَنْزَلْتُهُ عَنِّي وَجَلَسَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، ثُمَّ قَالَ لِي : يَا عَلِيُّ ، اصْعَدْ عَلِيَّ مِنْكَبِي فَصَبَّحْتُ عَلِيَّ مِنْكَبِيهِ ، ثُمَّ نَهَضَ بِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخُيِّلَ إِلَيَّ أَنِّي لَوْ شِئْتُ نِلْتُ السَّمَاءَ ، وَصَبَّحْتُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَتَنَحَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَلْقَيْتُ صَنْمَهُمُ الْأَكْبَرَ ، وَكَانَ مِنْ نُحَاسٍ مُوْتَدًا بِأَوْتَادٍ مِنْ حَدِيدٍ إِلَى الْأَرْضِ ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : عَالِجُهُ فَعَالَجْتُ فَمَا زِلْتُ أُعَالِجُهُ وَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِيهِ إِيهِ ، فَلَمْ أَزَلْ أُعَالِجُهُ حَتَّى اسْتَمَكَنْتُ مِنْهُ فَقَالَ : دُقَّهُ ، فَدَقَّقْتُهُ فَكَسَّرْتُهُ وَنَزَلْتُ (المستدرک علی الصحیحین : ج ۳ ص ۶ ح ۴۲۶۵) .

فصل سوم: اینار شگفت در شب هجرت

فصل سوم: اینار شگفت در شب هجرتخدای متعال می فرماید: «و از مردم، کسی است که جان خود را در طلب رضایت خدا به معرض فروش می نهد، و خداوند به بندگانش مهربان است» (۱). مشرکان بر ستمگری خود افزوده بودند و شکنجه و اختناق را به اوج رسانده، دامنه آزار مسلمانان را بسی گسترده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله به «هجرت» فرمان داد. بدین سان، مسلمانان برای رهایی از جور و ستم مشرکان، راهی یثرب شدند. این حرکت، مشرکان را به وحشت انداخت؛ زیرا آنان در این اندیشه بودند که اگر جمعیتی عظیم در یثرب گرد آیند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به آنان ملحق شود، برای آنها، و کاروان های تجارتی آنان، بزرگ ترین تهدید خواهد بود. از این رو، تصمیم گرفتند علیه پیامبر خدا که هنوز در مکه بود، به جد، چاره اندیشی کنند و کار را یکسره سازند. بدین ترتیب، گرد هم آمدند و در رایزنی با هم، پیشنهاد «اخراج» و «حبس» را کارا ندانستند و بر کشتن پیامبر خدا، هم داستان شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله با پیک وحی، از توطئه شوم مشرکان آگاه گشت و مأمور شد که از مکه خارج شود: «... هنگامی که کافران برایت نیرنگ کردند تا تو را در بند کشند و یا بکشند و یا آواره ات سازند، و آنان مکر می کردند و خدا هم مکر می کرد، و خداوند، بهترین مکر

کنندگان است» . (۱) مشرکان ، خانه پیامبر خدا را محاصره کردند ، تا پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه بیرون نرود و چون آهنگ بیرون رفتن کرد ، با شمشیر به دستانِ مشرک روبرو شود و کار ، یکسره گردد . پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام پیشنهاد کرد که آن شب در بستر وی بخوابد . علی علیه السلام پرسید : [اگر چنین کنم ،] تو سالم خواهی ماند؟ . پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد : «آری» . و علی علیه السلام با اعلام آمادگی برای کشته شدن در بامداد و به هنگام رویارویی با مشرکان ، از این پیشنهاد استقبال کرد (۲) و بر این موهبت عظیم ، سجده شکر به جا آورد . (۳) علی علیه السلام ، بُردِ یمانی سبز رنگی را که پیامبر خدا به هنگام خواب به روی خود می کشید ، بر روی خود افکند و با اطمینان در بستر پیامبر خدا آرامید . علی علیه السلام ، شهادت خود را در حدّ اعلا- نشان داد و آن گاه که بدون سلاح ، بدن خود را در معرض شمشیرهای آخته قرار داد ، شجاعت را معنا کرد . شجاعتی این گونه ، منحصر به امام علی علیه السلام است . این ایثار شگفت ، کزوبیان را به تحسین واداشت . خداوند به این نمایش شگفت از خود گذشتگی بر فرشتگان بالید و این آیه کریم را برای جاودانه کردن این منقبت فرو فرستاد : «و از مردم ، کسی است که جان خود را در طلب رضایت خدا به معرض فروش می نهد ، و خداوند به بندگانش مهربان است ...» . (۴) پس از آن شب ، علی علیه السلام به غار ثور می رفت و مایحتاج پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهش را بدانها می رساند . پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را به ادای امانت ها سفارش کرد و خود ، رهسپار

۱- بقره : آیه ۲۰۷ .

۲- انفال : آیه ۳۰ .

۳- الأُمالی ، طوسی : ص ۴۴۷ ح ۹۹۸ .

۴- الأُمالی ، طوسی : ص ۴۶۵ ح ۱۰۳۱ .

مدینه شد. پس از آن، علی علیه السلام، به همراه مادرش فاطمه بنت اسد و فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر خدا و فاطمه دختر زبیر، از مکه خارج شد و آهنگ یثرب کرد. قریش از این حرکت آگاه شدند و چون سوارانی به تعقیبش فرستادند و خواستند جلوی وی را بگیرند، با برخورد شجاعانه وی روبه رو شدند و ناکام بازگشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله در محله قبا به انتظار علی علیه السلام نشسته بود و چون علی علیه السلام به ایشان ملحق شد، همگی به سوی یثرب حرکت کردند.

تاریخ دمشق به نقل از ابو رافع: علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را هنگامی که در غار بود، تدارک می کرد و غذا برایش می بُرد و سه شتر برایشان کرایه کرد: برای پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و نیز راهنمایان ابن اُریقط. و پیامبر صلی الله علیه و آله او را به جای خود گذاشت تا خانواده اش را در پی او [از مکه] خارج کند. پس [پیامبر صلی الله علیه و آله] بیرون آمد و به علی علیه السلام فرمان داد که امانت های او را برگرداند و سفارش هایی را که به پیامبر خدا شده بود، به جای آورد و اموالی را که به امانت نزد او بود، [به صاحبان آنها] برساند. پس علی علیه السلام همه امانت ها را [به صاحبانش] برگردانید. [پیامبر صلی الله علیه و آله] به وی فرمان داد که در شب بیرون آمدنش در بستر او بخوابد و فرمود: «قریش تا تو را می بینند، سراغ مرا نمی گیرند». پس علی علیه السلام بر بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و قریش به بستر پیامبر صلی الله علیه و آله می نگریستند و مردی را بر آن می دیدند که گمان می کردند پیامبر صلی الله علیه و آله است، تا آن که صبح شد و دیدند که او علی علیه السلام است. پس گفتند: اگر محمد بیرون رفته بود، علی را هم با خود می بُرد. پس خدای عز و جل با نشان دادن علی علیه السلام، آنان را از جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله باز داشت و سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله را نگرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمان داد که در مدینه به او ملحق شود. بدین ترتیب، علی علیه السلام پس از آن که خانواده پیامبر خدا را خارج کرد، به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله، روانه شد و شب ها

راه می پیمود و روزها پنهان می شد تا به مدینه رسید. و چون خبر آمدن علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: «علی را برایم فرا بخوانید». گفته شد: ای پیامبر خدا! نمی تواند راه برود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله نزدش آمد و چون او را دید، در گردنش آویخت و از [دیدن] اورم پاهایش که خون از آنها چکه می کرد، دلش سوخت و گریست. پس آب دهانش را در دست خود انداخت و پاهای علی علیه السلام را مسح کرد و برای سلامتش دعا کرد. علی علیه السلام تا زمان شهادتش از پاهایش ناراحتی ندید. [\(۱\)](#)

۱- تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۶۸ ح ۸۴۱۶.

فصل چهارم : نهایت جوان مردی

الف جنگ بدر

فصل چهارم : نهایت جوان مردیالف جنگ بدرجنگ بدر ، دشوارترین و شکوهمندترین نبرد پیامبر خداست . امیرمؤمنان علیه السلام در این نبرد که آغازین جنگ پیامبر خدا و نیز نخستین چهره نمایی قهرمانانه علی علیه السلام است ، جلوه ای دیدنی ، ستودنی و شگفت دارد ، بدین سان که : ۱ . پرچم پیروزمند سپاه اسلام در دست های پر توان علی علیه السلام بود . ۲ . پیش از رویارویی و در مرحله حساس کسب اطلاعات ، برای دست یافتن به چند و چون نیروی دشمن ، همراه برخی صحابیان به مأموریت رفت که موفقیتی کارآمد داشت . ۳ . در دل سیاهی تاریک و هولناک شب نبرد ، آن گاه که پیامبر خدا طلب آب نمود ، علی علیه السلام به پا خاست و ثابت و استوار به «بدر» گام نهاد و از چاهی بس ژرف و تاریک ، آب بر گرفت و پیامبر خدا را سیراب کرد . ۴ . علی علیه السلام در اولین نبرد تن به تن ، ولید بن عتبّه را به خاک هلاکت افکند و سپس در کشتن عتبّه ، پدر ولید ، هماورد او را یاری رساند . علی علیه السلام ، این حماسه شکوهمند را در نامه ای به معاویه یادآوری کرده است : من پدر حسنم! کشنده جدّ و برادر و دایی ات که در نبرد بدر ، سرشان را

شکافتم؛ و آن شمشیر را با خود دارم و با همان دل با دشمنم رویارو می شوم. (۱) ۵. علی علیه السلام همچین عاص بن سعید ، رزم آور نیرومند قریش و نوفل بن خُوَیلِد ، دشمن شرور و کینه توز پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاک افکند . ۶ . چون فرمان حمله عمومی صادر شد و نیروها در هم آمیختند و آتش نبرد ، شعله ور گشت ، این علی علیه السلام بود که چونان شیری خشمگین بر دشمن می تاخت و آرایش نظامی آنان را در هم می ریخت و از کشته ، پُشته می ساخت ، بدان سان که آورده اند ۳۵ نفر از هفتاد تن کشته های مشرکان ، با ضربت شمشیر علی علیه السلام بر خاک افتادند . ۷ . او که در آن هنگام در عنفوان جوانی بود ، با این شهامت ها ، شجاعت ها و رزم آوری ها ، مدال افتخار جاودانه «لَا سِيفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ» (۲) را به دست آورد .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن عباس : پیامبر خدا ، در جنگ بدر ، پرچم را به علی علیه السلام سپرد و او در آن هنگام ، بیست سال داشت . (۳)

السیره النبویه ، ابن هشام به نقل از ابن اسحاق ، در ذکر وقایع جنگ بدر : پس از او (اسود بن عبد الأسد مخزومی که حمزه او را کشت) ، عتبه بن ربیع با برادرش شیبه بن ربیع و پسرش ولید بن عتبه [برای جنگ] بیرون آمد و چون از صف جدا شد ، هم‌اورد طلید . پس سه جوان از انصار ، بیرون آمدند: عوف و معوذ ، پسران حارث که نام مادرشان عفراء بود ، و مردی دیگر که گفته می شود عبد الله بن رواحه بود . گفتند : شما کیستید؟ گفتند : ما گروهی از انصار هستیم . گفتند : ما به شما کاری نداریم .

۱- نهج البلاغه : نامه ۱۰ .

۲- تاریخ دمشق : ج ۴۲ ص ۷۱ .

۳- المستدرک علی الصحیحین : ج ۳ ص ۱۲۰ ح ۴۵۸۳ .

ب جنگ اُحد

سپس مُنادیِ آنان ندا در داد: ای مُحَمَّد! همتایانمان از قوم خودمان را به سوی ما گسیل دار. پیامبر خدا فرمود: «ای عبیده بن حارث، برخیز! ای حمزه، برخیز! ای علی، برخیز!». پس چون برخاستند و به آنان نزدیک شدند، گفتند: شما کیستید؟ عبیده گفت: عبیده. و حمزه گفت: حمزه. و علی گفت: علی. گفتند: آری، همتایان ارجمندی هستید. پس عبیده که مسن ترین فرد گروه بود با عتبه بن ربیع، و حمزه با شیبه بن ربیع، و علی علیه السلام با ولید بن عتبه رویارو شدند. حمزه، در کشتن شیبه به وی مهلت نداد و علی علیه السلام نیز در کشتن ولید، و دو ضربه میان عبیده و عتبه رد و بدل شد؛ ولی هر دو در برابر هم ایستادگی می کردند و حمزه و علی علیه السلام با شمشیرهایشان به سوی عتبه بازگشتند و کارش را تمام کردند و عبیده را برداشتند و به همراهانش رساندند. (۱)

امام باقر علیه السلام: در جنگ بدر، [فرشته] مُنادی ای به نام «رضوان»، در آسمان، ندا داد: «شمشیری جز ذوالفقار، و جوان مردی جز علی نیست». (۲)

ب جنگ اُحد یکسال پس از شکست مشرکان در جنگ بدر، آنان جنگ دیگری را سامان دادند. این نبرد در هفتم شوال سال سوم هجری در منطقه احد خارج از مدینه آغاز شد. در ابتدا می رفت که مسلمانان پیروز شوند اما گروهی از دیدبانان و تیراندازان به طمع غنائم، محل مأموریت خود را بر روی کوه ترک کردند و بدین سان لشکر اسلام با یورش غافلگیرانه دشمن روبرو شدند. سپاه اسلام به شدت آسیب دید و در هم شکست و همه، بجز علی علیه السلام که

۱- السیره النبویه، ابن هشام: ج ۲ ص ۲۷۷.

۲- الإمام الباقر علیه السلام: نادى مُنادٍ فی السماءِ یومَ بدرٍ یقالُ لَهُ رِضوانٌ: لا سَیْفَ إِلَّا ذُو الفَقارِ، ولا فَتى إِلَّا عَلِیٌّ (تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۷۱).

پروانه وار ، شمع وجود پیامبر خدا را در میان داشت و چون شیر دژم ، حمله های دشمن را از او دفع می کرد و نیز تنی چند ، فرار را بر قرار ترجیح دادند و پیامبر خدا را در میدان نبرد ، تنها گذاشتند . اُحد ، یکی از درس آموزترین و تنبّه آفرین ترین نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله است . علی علیه السلام در این جنگ ، قهرمانی بی بدیل است و نقش او بسی برجسته ، بدین سان که : ۱ . او پرچم اصلی جنگ را به دست داشت و آن ، پرچم مهاجران بود . ۲ . پرچمدار مغرور مشرکان ، طلحه بن ابی طلحه ، با شمشیر علی علیه السلام به خاک هلاکت افتاد . ۳ . پس از طلحه ، هشت نفر دیگر ، یکی پس از دیگری ، پرچم مشرکان را به دست گرفتند و با ضربه های پی در پی علی علیه السلام کشته شدند و دیگر پرچم شرک ، برافراشته نشد . ۴ . متأسّفانه ، پس از گسستن نظام سپاه اسلام و بعد از حمله غافلگیرانه دشمن ، بسیاری از مسلمانان پا به فرار نهادند و علی علیه السلام بود که در آن هنگامه شگفت و در تنگنای حمله های دشمن ، از جان پیامبر خدا محافظت کرد . ۵ . بر اساس گزارش ابن اسحاق ، در این نبرد ، ۲۲ تن از مشرکان کشته شدند که دوازده نفر از آنان را علی علیه السلام به خاک هلاکت افکند . ۶ . در این نبرد ، جبرئیل علیه السلام ، شهادت و پیکار علی علیه السلام را ستود و ندای ملکوتی « لا سیفَ إلّا ذوالفقارٍ ولا فتی إلّا علیٌّ » (۱) در فضا پیچید . ۷ . آن تندیس قهرمانی و شجاعت ، بیش از نود زخم برداشت و دست مظلوم گیرِ ظالم ستیزش در این نبرد ، شکست . ۸ . با این همه زخم و پاره پارگی پیکر و ناتوانی جسم از بسیاری خونی که از بدنش رفته بود ، چون سپاه کفر صحنه را ترک کرد ، پیامبر خدا ، علی علیه السلام را از نهانگاه فرستاد تا چگونگی سپاه دشمن را گزارش کند که صحنه را کاملاً ترک کرده اند یا نه .

امام صادق علیه السلام: چون در جنگ اُحُد ، مردم از گرد پیامبر صلی الله علیه و آله پراکنده شدند ، ایشان ، رو به آنان می فرمود: «من ، محمّد هستم . من پیامبر خدایم . کشته نشده و نمرده ام» . . . مشرکان ، از سمت راست به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند که علی علیه السلام ، آنان را پراکنده می کرد و چون پراکنده شان می ساخت ، از سمت چپ به پیامبر صلی الله علیه و آله یورش می بردند و پیوسته ، در این حال بود تا آن که شمشیرش شکست و سه تکه شد . پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و شمشیر شکسته اش را پیش ایشان [بر زمین] نهاد و گفت: این شمشیر من شکسته است. آن روز ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، ذوالفقار را به او داد و چون پیامبر صلی الله علیه و آله ، لرزش پاهای علی علیه السلام را از فراوانی کارزار دید ، سر به آسمان بلند کرد و در حالی که می گریست ، گفت: «ای پروردگار! به من وعده داده ای که از دینت پشتیبانی کنی ، و اگر بخواهی ، می توانی» . پس علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله رو آورد و گفت: ای پیامبر خدا! همه می شنوم و می شنوم که می گوید: «حیزوم ، (۱) به پیش!» و قصد ضربه زدن به کسی را نمی کنم ، جز آن که پیش از ضربت من ، بی جان فرو می افتد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این ، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام با فرشتگان اند» . سپس جبرئیل علیه السلام آمد و کنار پیامبر خدا ایستاد و گفت: «ای محمّد! بی گمان ، این کار ، از خود گذشتگی است» . [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود: «علی از من است و من از علی ام» . جبرئیل علیه السلام گفت: «و من هم از شمایم» . سپس ، مشرکان در هم شکسته شدند . (۲)

۱- حیزوم ، نام مرکب جبرئیل علیه السلام است .

۲- الإمام الصادق علیه السلام: لَمَّا انْهَزَمَ النَّاسُ يَوْمَ أُحُدٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ انْصَرَفَ إِلَيْهِمْ بِوَجْهِهِ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا مُحَمَّدٌ ، أَنَا رَسُولُ اللَّهِ ، لَمْ أُقْتَلْ وَلَمْ أُمْت ... وَكَانَ النَّاسُ يَحْمِلُونَ عَلَيَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَيْمَنَةَ فَيَكْشِفُهُمْ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِذَا كَشَفَهُمْ أَقْبَلَتِ الْمَيْسِرَةَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى تَقَطَّعَ سَيْفُهُ بِثَلَاثِ قَطْعٍ ، فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَطَرَحَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَقَالَ: هَذَا سَيْفِي قَدْ تَقَطَّعَ ، فَيَوْمئِذٍ أَعْطَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَا الْفَقَارِ ، وَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اخْتِلَاجَ سَاقِيهِ مِنْ كَثْرَةِ الْقِتَالِ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَهُوَ يَبْكِي وَقَالَ: يَا رَبِّ وَعَدْتَنِي أَنْ تُظَهِّرَ دِينَكَ وَإِنْ شِئْتَ لَمْ يُعَيْكَ ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَسْمَعُ دَوِيًا شَدِيدًا ، وَأَسْمَعُ «أَقْدِمَ حَيْزُومًا» وَمَا أَهْمُ أَضْرِبُ أَحَدًا إِلَّا سَيَقُطُّ مَيْتًا قَبْلَ أَنْ أَضْرِبَهُ . فَقَالَ: هَذَا جِبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ فِي الْمَلَائِكَةِ ، ثُمَّ جَاءَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَقَّفَ إِلَى جَنْبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ هَذِهِ لَهِيَ الْمُوَاسَاةُ ، فَقَالَ: إِنَّ عَلَيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ ، فَقَالَ جِبْرَائِيلُ: وَأَنَا مِنْكُمَا . ثُمَّ انْهَزَمَ النَّاسُ (الكافي: ج ۸ ص ۳۱۸ ح ۵۰۲) .

الإرشاد: چون مردم در جنگ احد از گرد پیامبر صلی الله علیه و آله پراکنده شدند و امیر مؤمنان ، ایستادگی کرد ، [پیامبر صلی الله علیه و آله] به او فرمود : « تو چرا با مردم نرفتی؟ » . امیر مؤمنان گفت : بروم و تو را وا نهم ، ای پیامبر خدا؟! به خدا سوگند که نمی روم تا کشته شوم و یا خداوند ، وعده یاری به تو را تحقق بخشد . پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : « ای علی ! مژده باد که خداوند ، وعده اش را تحقق می بخشد و مشرکان ، دیگر هیچ گاه مانند امروز بر ما دست نمی یابند! » . سپس به گروهی که به او رو آورده بودند ، نگریست و به علی علیه السلام فرمود : « ای علی ! کاش به اینان حمله می بردی » . امیر مؤمنان ، حمله برد و هشام بن امیه مخزومی را از آنان کُشت و گروه ، در هم شکست . پس گروه دیگری رو آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : « به اینان حمله کن! » ، که بر آنان حمله کرد و عمرو بن عبد الله جُمحی را از آنان کُشت و آنان نیز پراکنده شدند . سپس گروه دیگری رو آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : « به این گروه ، حمله کن! » که بر آنان حمله بُرد و بشر بن مالک عامری را از آنان کُشت و گروه ، در هم شکست و پس از آن ، دیگر هیچ یک از آنان بازنگشت . مسلمانان فراری به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله باز آمدند و مشرکان ، به مکه بازگشتند . پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به مدینه بازگشت . پس فاطمه علیها السلام به استقبال او آمد و با ظرف آبی که همراه داشت ، صورت پدر را شست . در پی او ، علی علیه السلام آمد که دستش تا شانه خونین بود و « ذوالفقار » را همراه داشت . آن را به فاطمه علیها السلام داد و گفت : این شمشیر را بگیر که

امروز مرا همگامی استوار بود؛ و این شعر را سرود: «ای فاطمه! شمشیر را بگیر که نکوهش شده نیستو من نیز نه ترسو و نه مستحقّ ملامتم. به جانم سوگند، در یاری محمّد، کوتاهی نکردمو نیز در اطاعت از پروردگاری که به بندگانش داناست. خون مشرکان را از آن بزدای که این (شمشیر) کاسه آب جوشان به خاندان عبد الدار نوشاند». و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فاطمه! آن را بگیر که همسرت، حقّ آن را ادا کرد و خدا با شمشیر او، دلاوران قریش را کشت». (۱)

أسد الغابه به نقل از سعید بن مسیب: بی گمان، در جنگ اُحد، شانزده ضربه به علی علیه السلام رسید که هر یک، او را به خاک انداخت و جز جبرئیل علیه السلام، او را بلند نمی کرد. (۲)

۱- الإرشاد: ج ۱ ص ۸۹.

۲- أسد الغابه: ج ۴ ص ۹۳ ش ۳۷۸۹.

فصل پنجم : به تسلیم واداشتن دشمن

الف جنگ بنی نضیر

فصل پنجم : به تسلیم واداشتن دشمنالف جنگ بنی نضیربنی نضیر که با مسلمانان پیمان بسته بودند ، آهنگ کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله کردند . پیامبر خدا که از خیزش های پنهان آنان پس از جریان اُحد آگاه شده بود ، برای بررسی حقیقت ، به سوی دژ آنان حرکت کرد و عنوان ظاهری این حرکت را پرداختِ خون بهای دو نفر از قبیله بنی عامر قرار داد . آنان ، در آستان دژ ، به ظاهر از پیامبر صلی الله علیه و آله استقبال کردند و چون پیامبر خدا با یارانش در سایه دژ آمدند ، نقشه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله را کشیدند و هنوز در مقدمات اجرای آن بودند که پیامبر خدا آگاه شد و بی آن که آنان بفهمند ، راه مدینه را پیش گرفت . اکنون آنان پیمان را شکسته بودند . پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد که خانه های خویش را وا نهند و از آن دیار بروند ؛ اما آنان خیره سری کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم در ربیع اوّل سال چهارم هجری ، آنان را محاصره کرد و بنا به برخی گزارش ها پس از آن که ده نفر کشته دادند ، با ذلت از آن دیار رفتند .

الإرشاد: چون پیامبر خدا به سوی بنی نضیر رو آورد ، آنان را محاصره کرد و خیمه فرماندهی اش را در دورترین نقطه دشت متعلق به بنی حُطَمة بر پا کرد و چون شب در رسید ، مردی از بنی نضیر ، تیری به سوی آن [خیمه] پرتاب نمود که به خیمه اصابت کرد . پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد که خیمه اش را به دامنه کوه ، منتقل کنند و مهاجران و

ب جنگ بنی قریظه

انصار، گردش را گرفتند. چون تاریکی همه جا را فرا گرفت، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را نیافتند. مردم گفتند: ای پیامبر خدا! علی را نمی بینیم؟ فرمود: «گمان دارم که در پی اصلاح کار شماست». طولی نکشید که علی علیه السلام، سرِ یهودی تیرانداز را که «عزورا» نامیده می شد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و آن را پیش ایشان افکند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «چگونه این کار را کردی؟». گفت: من دیدم که این خبیث، گستاخ و نترس است. پس به کمینش نشستیم و [با خود] گفتم: نکنند که جرئت کند و در تاریکی شب، در پی غافلگیر کردن ما باشد که دیدم با شمشیر کشیده و همراه با نه نفر از یاران یهودی اش پیش می آید. به او حمله کردم و سخت گرفتم تا وی را کشتم و یارانش گریختند و خیلی دور نشده اند، و اگر چند نفر با من بفرستی، امید دارم به آنان دست یابم. پیامبر خدا، ده نفر را با او روانه کرد که در میان آنان، ابو دُجانة سَمَاک بن خَرَشَه و سهل بن حنیف هم بودند که پیش از آن که [آنان] به دژ پناه برند، به آنان رسیدند و همه آنها را کشتند و سرهایشان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. ایشان هم فرمان داد که آنها را در یکی از چاه های بنی حُطَمة بیندازند و آن [اقدامات]، سبب فتح دژهای بنی نضیر شد. (۱)

ب جنگ بنی قریظه نبرد خندق (احزاب)، توطئه بزرگ مشرکان و یهودیان در هم شکست. در آن نبرد، بنی قریظه، پیمان عدم تعرّض به مسلمانان را شکسته و با مشرکان، علیه پیامبر صلی الله علیه و آله همدستی کرده بودند. پیامبر خدا، فردای روز فرار مشرکان، عازم در هم شکستن دژ بنی قریظه، آخرین لانه فساد یهودیان در کنار مدینه شد. پیامبر خدا، نماز ظهر را خواند و فرمان بسیج

داد و فرمود: «نماز عصر را در منطقه بنی قریظه به جا می آوریم». (۱) جلوه شخصیت علی علیه السلام در این حرکت نیز چشمگیر است، بدین سان که: ۱. پرچم بلند اسلام در دستان پرتوان علی علیه السلام بود. ۲. پیشروان سپاه را علی علیه السلام فرماندهی می کرد. ۳. بنی قریظه، آوازه علی علیه السلام را شنیده بودند و چون وی را دیدند، فریاد می زدند: «قاتل عمرو بن عبد وُد آمد». ابن هشام می گوید: سبب تسلیم شدن بنی قریظه به حکمیت سعد بن معاذ، این بود که علی علیه السلام فریاد کشید: «به خدا سوگند، یا شربتتی که حمزه نوشید، می نوشم و یا دژ آنان را می گشایم!». (۲) یهودیان، به لحاظ پیوستگی و دوستی دیرینی که با سعد بن معاذ داشتند، به داوری او که می پنداشتند به نفع آنان خواهد بود، گردن نهادند و سعد بن معاذ، حکم کرد که مردان آنها کشته شوند، اموالشان مصادره شود و فرزندانشان اسیر گردند.

السیره النبویه، ابن هشام در ذکر گردن نهادن بنی قریظه به حکم سعد بن معاذ: علی بن ابی طالب علیه السلام، در حالی که [با گروهش] بنی قریظه را محاصره کرده بود، فریاد برآورد: «ای لشکریان ایمان!» و با زبیر بن عوّام، پیش آمد و فرمود: «به خدا سوگند، یا آنچه را حمزه نوشید، می نوشم و یا دژ آنان را می گشایم!». و [در این حال، یهودیان] گفتند: ای محمّد! ما به حکم سعد بن معاذ، گردن می نهمیم (۳). (۴)

۱- تاریخ الطبری: ج ۲ ص ۵۸۱.

۲- السیره النبویه، ابن هشام: ج ۳ ص ۲۵۱.

۳- شایان ذکر است که آنان به امید عفو سعد بن معاذ، به حکم کردنش گردن نهادند، چون پیش از اسلام با او سابقه دوستی داشتند؛ ولی سعد به کشتن مردان و اسارت زنان و به غنیمت گرفتن دارایی هایشان حکم کرد.

۴- السیره النبویه، ابن هشام: ج ۳ ص ۲۵۱.

فصل ششم: ضربه سرنوشت ساز در جنگ خندق

فصل ششم: ضربه سرنوشت ساز در جنگ خندق خندقهنگامی که بنی نضیر از اطراف مدینه رفتند (گروهی به خیبر و گروهی به شام)، سران آنها به تحریک مشرکان پرداختند و آنان را به هم پیمانی با یهود و فراهم آوردن سپاه از تمام قبایل و حمله به مدینه با یاری یهودیان ترغیب کردند. چنین شد که سپاهی بزرگ، متشکل از ده هزار نفر از تمام مخالفان حکومت نو بنیاد پیامبر صلی الله علیه و آله، گرد آمد و راهی مدینه شد. از این رو، این نبرد، عنوان «نبرد احزاب» به خود گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله، در چگونگی رویارویی با دشمن، با یارانش به رایزنی پرداخت. سلمان، پیشنهاد کرد که در ورودی مدینه، «خندق» کنده شود تا دشمن، زمینگیر شود. این پیشنهاد، پذیرفته شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمان کردند خندق را داد و خود نیز برای این کار، همکاری نمود. روزی عمرو بن عبد ود با تنی چند از پیکارجویان و شجاعان پُرآوازه دشمن، از خندق گذشتند و در مقابل سپاه اسلام قرار گرفته، هم‌اورد طلبیدند؛ ولی کسی پاسخشان نداد. این درخواست، بارها تکرار شد. آوازه عمرو، همه را ترسانده بود. نفس‌ها در سینه حبس بود و کسی فریادهای مستانه عمرو را پاسخ نمی داد. پیامبر خدا فرمود: «فردی به پا خیزد و شرّ او را کم کند». جز علی علیه السلام، کسی برنخواست و چون علی علیه السلام در برابر عمرو قرار گرفت، پیامبر خدا، آن جمله جاودانه را فرمود که:

همه ایمان در برابر همه شرک ، ایستاده است. (۱) علی علیه السلام ، با حمله ای برق آسا و پس از نبردی سخت ، عمرو را از پای درآورد و فریاد «اللّٰه اکبر» در صحنه نبرد پیچید و همراهان عمرو پا به فرار نهادند و سپاه احزاب ، با همه هیمنه و شکوه خیالی از هم پاشید . حضور علی علیه السلام و نقش والای وی را در این نبرد ، می توان بدین گونه بر شمرد : ۱ . چون عمرو بن عبد ود و همراهانش از محلّ باریک خندق گذشتند ، علی علیه السلام با گروهی در آن جا مستقر شدند تا مشرکان دیگر نگذرنند . ۲ . حادثه قتل عمرو بن عبد ود ، چنان مهم و سرنوشت ساز بود که پیامبر خدا فرمود : مبارزه علی بن ابی طالب با عمرو بن عبد ود در جنگ خندق ، از همه اعمال امّتم تا روز قیامت ، برتر است. (۲) و در روایت دیگری گفت: بی گمان ، ضربت زدن علی به عمرو در جنگ خندق با عبادت انس و جن ، برابری می کند. (۳) این قهرمان بزرگ عرب ، به هنگام کشته شدن با ناامیدی ، آب دهان به صورت علی علیه السلام انداخت و ایشان ، مخلصانه ایستاد و در کشتن او درنگ کرد تا عملش ذرّه ای شائبه غضب نداشته باشد . ۳ . امام علیه السلام ، پس از کشتن عمرو و فرار همراهانش آنان را تعقیب کرد و نوفل بن عبد اللّٰه را به قتل رساند . ۴ . علی علیه السلام ، چون پای عمرو را قطع کرد و او را از پای درآورد ، خاک خواری و هراس بر سر لشکر شرک پاشید و آنان را در آستانه فروپاشی و شکست قرار داد .

۱- شرح نهج البلاغه : ج ۱۹ ص ۶۱ .

۲-المستدرک علی الصحیحین : ج ۳ ص ۳۴ ح ۴۳۲۷ .

۳-عوالی اللّٰلی : ج ۴ ص ۱۸۶ ح ۱۰۲ .

۵. علی علیه السلام، عمرو بن عبد ود را کشت؛ اما کریمانه از زره گران قیمت او گذشت، که علی علیه السلام «شمشیر در پی حق می زد» و نه جز آن. این همه والایی و بزرگی و کرامت از دیده ها پنهان نماند و حتی خواهر عمرو، آن را ستود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: بی گمان، رویارویی علی بن ابی طالب با عمرو بن عبد ود در جنگ خندق، برتر از [همه] اعمال امتم تا روز قیامت است. (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ضربه علی به عمرو در جنگ خندق، برابر عبادت انس و جن است. (۲)

-
- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: لُمُبَارَزَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِعَمْرِو بْنِ عَبْدِ وَدٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۳۴ ح ۴۳۲۷).
 - ۲- رسول الله صلی الله علیه و آله: لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرِو يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ (عوالی اللالی: ج ۴ ص ۸۶ ح ۱۰۲).

فصل هفتم: شجاعت و ادب در خُدیبه

فصل هفتم: شجاعت و ادب در خُدیبه پیامبر خدا در سال ششم هجرت به قصد عمره، عزم مکه کرد و تا خُدیبه آمد، و چون قریش از حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه شدند، از مکه بیرون آمدند. به پیامبر خدا خبر رسید که قریش، در صدد جلوگیری از ورود ایشان به مکه هستند. قریش و پیامبر خدا، هر دو، نمایندگان برای مذاکره فرستادند و قرار گذاشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله آن سال، باز گردد و به مکه وارد نشود و صلح نامه ای بر این اساس، منعقد کردند و متن صلح نامه را علی علیه السلام به دست خود نوشت.

الإرشاد به نقل از فایده، بنده آزاد شده عبد الله بن سالم: چون پیامبر خدا برای عمره حدیبیه حرکت کرد، در جُحفه فرود آمد؛ ولی آبی در آن نیافت. لذا سعد بن مالک را با مشک های آب فرستاد؛ اما او اندکی دور نشده بود که با مشک های خالی بازگشت و گفت: ای پیامبر خدا، نمی توانم بروم! پاهایم از ترس مشرکان، خشک شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «بنشین!». سپس مرد دیگری را فرستاد. او نیز با مشک ها حرکت کرد و از همان جا که شخص اول بازگشته بود، بازگشت. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تو چرا بازگشتی؟». گفت: سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخت، از ترس نمی توانم بروم! پیامبر خدا، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب را که دروذهای خدا بر هر دو باد، فرا

خوآند و سقآیان با او حرکت کردند . آنها تردید نداشتند که او نیز مانند کسانی که پیش از او رفته بودند ، باز می گردد ؛ اما علی علیه السلام با مشك ها حرکت کرد و وارد سنگلاخ شد و آب برداشت و شادمان و هلله کنان به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد . پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و برای او دعای خیر کرد . (۱)

صحیح البخاری به نقل از براء بن عازب : چون پیامبر خدا با اهل حدیبیه صلح کرد ، علی علیه السلام صلح نامه ای میان آنان نوشت و چنین نوشت : «محمد ، پیامبر خدا» . مشرکان گفتند : منویس : «محمد ، پیامبر خدا» . اگر تو پیامبر بودی که با تو نمی جنگیدیم! پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : «آن را محو کن!» . علی علیه السلام گفت : مرا یارای محو کردن آن نیست . پس پیامبر خدا ، آن را با دست خود ، محو کرد . (۲)

۱- الإرشاد : ج ۱ ص ۱۲۱ .

۲- صحیح البخاری : ج ۲ ص ۹۶۰ ح ۲۵۵۱ .

فصل هشتم: تلاش سرنوشت ساز در جنگ خیبر

فصل هشتم: تلاش سرنوشت ساز در جنگ خیبر در میان نبردهای پیامبر خدا، نبرد «خیبر» از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در این نبرد، پیامبر خدا، یهودیان خیبر را در هم شکست و مرکز اصلی توطئه علیه آیین و حکومت نو بنیاد اسلام را متلاشی کرد. دژهای یهودیان، در منطقه ای حاصلخیز در دویست کیلومتری شمال غربی مدینه که خیبر نام داشت قرار گرفته بودند. یهودیان ساکن این دژها که از آغازین روزهای گسترش رسالت پیامبر خدا کینه پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان به آیین او را به دل گرفته بودند، از هیچ کوششی علیه ایشان باز نمی ایستادند و حتی جنگ بزرگ احزاب با پشتیبانی نظامی و مالی آنان علیه اسلام، شکل گرفت. بدین سان، آنان دشمنان آشتی ناپذیر و توطئه گران بدسرشت این آیین الهی و پیامبر خدا بودند. پس از صلح حدیبیه که پیامبر خدا بر اساس بندی از پیمان بسته شده در آن، از تجاوزات قریش مطمئن شد، برای گشودن این دژها و در هم شکستن مرکز توطئه، راهی خیبر شد. وجود ده هزار رزمجو، دژهای استوار و ناگشودنی، امکانات بسیار درون دژها، کین ورزی یهودیان که آنان را در جنگ علیه پیامبر صلی الله علیه و آله استوارتر می ساخت و ... نشان دهنده اهمیت ویژه این نبرد است. علی علیه السلام، در این نبرد، جلوه ای شگفت دارد و نقش آن بزرگوار در این فتح عظیم، بی بدیل است؛ چرا که: ۱. مانند دیگر نبردها، پرچم اسلام در دست های پُرتوان علی علیه السلام بود.

۲. پس از گشوده شدن بسیاری از دژها، (۱) دو دژ «وطیح» و «سالام» که از استوارترین دژها بودند و دو یورش مسلمانان را به فرماندهی ابو بکر و عمر، ناکام گذارده بودند، با فرماندهی علی علیه السلام که تا آن زمان، بیمار بود و توان نبرد نداشت و در آن هنگامه، با دعای معجزه آسای پیامبر خدا از بستر بیماری برخاسته بود، گشوده شدند و سپاه سرفراز اسلام، آن دژها را که فتحشان به خیال کسی نمی آمد، گشودند. ۳. حارث، رزم آور مغرور یهودی که نعره هایش به هنگام نبرد، لرزه بر اندام ها می افکند، با ضربت سهمگین علی علیه السلام بر خاک افتاد و مرّحّب، که کسی توان رویارویی با او را نداشت، با شمشیر وی، دو نیم گشت. ۴. چون مسلمانان در گشودن دژهای یاد شده ناکام ماندند و نزدیک بود که رعب بر جان های آنان چیره شود، پیامبر خدا، جمله شکوهمند «فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست دارند و حمله کننده ای پی در پی است، نه گریزنده» را درباره علی علیه السلام فرمود و بدین سان، بر دل ها امید پیروزی نشانید. ۵. امام علیه السلام در دژ «قموص» را به تنهایی از جا کند که تکان دادنش تنها از عهده چهل مرد بر می آمد.

الإرشاد به نقل از عبد الملک بن هشام و محمّد بن اسحاق و دیگر راویان تاریخ: پیامبر خدا، خیبر را بیست و چند شب در محاصره گرفت و در این روزها پرچم به دست امیر مؤمنان بود که چشم دردی بر او عارض شد و از حضور در جنگ ناتوانش کرد. مسلمانان در جلوی در و کناره های دژهای یهودیان با آنها می جنگیدند تا این که

۱- از نقل های موجود در این زمینه چنین بر می آید که این سخن، از گزارش ابن اثیر در الکامل گرفته شده است و با دقت در نقل های دیگر روشن می شود که قلعه فتح شده به دست امام علی علیه السلام از مجموعه قلعه های «نطاه» و نخستین قلعه فتح شده به دست مسلمانان بوده است. تحقیق بیشتر در این باره، در دانش نامه محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد آمد، إن شاء الله. (م)

یکی از روزها در دژ را باز کردند و مرحب ، پیاده برای جنگ ، پیش آمد و از خندقِ گرداگرد دژ که خودشان کنده بودند ، گذشت . پس پیامبر خدا ، ابو بکر را فرا خواند و به او فرمود : «پرچم را بگیر !» . آن را گرفت و با گروهی از مهاجران کوشید و کاری از پیش نبرد و بازگشت ، در حالی که [او] همراهانش را سرزنش می کرد و همراهانش او را ملامت می کردند . فردای آن روز ، عمر پیش آمد و اندکی پیش نرفته ، بازگشت . او یارانش را بُزدل می خواند و یارانش او را بزدل می خواندند . در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «این پرچم ، به دست آن که بایست می بود ، نبود . علی بن ابی طالب را نزدم بیاورید» . گفته شد : او چشم درد دارد . فرمود : «او را به من نشان دهید تا مردی را ببینید که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست دارند . حقّ پرچم را ادا می کند و نمی گریزد» . دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفتند و پیش ایشان آوردند . پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «از چه ناراحتی ، ای علی؟» . گفت : چشم دردی که با آن ، جایی را نمی بینم و سردرد نیز دارم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «بنشین و سرت را روی پای من بگذار!» . علی علیه السلام چنان کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله برایش دعا کرد و با دستش از آب دهان خود برگرفت و بر چشمان و سر او مالید . چشمان علی علیه السلام گشوده شد و سرش آرام گرفت . و پیامبر صلی الله علیه و آله در دعایش چنین گفت : «خدایا! او را از گرما و سرما حفظ کن» و پرچم را که سفید رنگ بود ، به او سپرد و فرمود : «پرچم را بگیر و آن را پیش ببر که جبرئیل علیه السلام همراه توست و یاری الهی در پیش رویت ، و هراس در دل دشمنان افتاده است ، و بدان ای علی که آنان در کتابشان دیده اند که نام آن که نابودشان می کند «آلیا»ست . پس هنگامی که آنان را دیدی ، بگو : من علی هستم که این شاء الله ، آنان به خذلان و بی پناهی یا بی یآوری دچار

می شوند...!». و در حدیث آمده است که چون امیر مؤمنان گفت: «من علی بن ابی طالبم»، یکی از عالمان یهود گفت: سوگند به آنچه بر موسی نازل شد که شکست خوردید! پس چنان ترسی در دلشان افتاد که دیگر نتوانستند دوام بیاورند. (۱)

صحیح البخاری به نقل از سهل بن سعد: پیامبر خدا در جنگ خیبر فرمود: «فردا، این پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا با دستان او فتح می کند. او خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست دارند». لشکر، شب را در این گفتگو به سر بردند که [فردا] پرچم به چه کسی داده می شود. چون صبح شد، به نزد پیامبر خدا آمدند و هر کس امید داشت که [پرچم] به او داده شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟». گفته شد: ای پیامبر خدا! او از چشم درد می نالد. فرمود: «کسی را به سراغ او بفرستید [تا او را بیاورد]». [چون علی علیه السلام را آوردند]، پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان خود را بر چشمانش نهاد و برایش دعا کرد. چنان بهبود یافت که گویی دردی نداشته است. پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به او سپرد. علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! آیا با آنان بجنگم تا مانند ما [مسلمان] شوند؟ فرمود: «به نرمی و تأنی برو تا به جایگاه آنان برسی. سپس، آنان را به اسلام، دعوت کن و آنان را از حق خدا در آن آگاه کن که به خدا سوگند، اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند، برایت از شتران سرخ مو (۲) بهتر است». (۳)

الإرشاد: چون امیر مؤمنان، مرحب را کشت، همراهانش بازگشتند و در دژ را به روی

۱- الإرشاد: ج ۱ ص ۱۲۵.

۲- شتر و بویژه شتر سرخ مو، از نفیس ترین دارایی های عرب بود.

۳- صحیح البخاری: ج ۴ ص ۱۵۴۲ ح ۳۹۷۳.

علی علیه السلام بستند . امیر مؤمنان به سوی آن آمد و با آن کلنجار رفت تا آن را گشود . افراد فراوانی در کنار خندق مانده و از آن ، عبور نکرده بودند که امیر مؤمنان ، در دژ را برداشت و بر خندق نهاد و آن را پلی ساخت تا مسلمانان از آن گذشتند و بر دژ ، مسلط شدند و به غنیمت ها دست یافتند . پس چون از دژها بازگشتند ، امیر مؤمنان ، آن [در] را با دست راست برگرفت و چندین ذراع پرتاب کرد، درحالی که آن در را بیست یهودی [با کمک هم] می بستند. (۱)

امام علی علیه السلام : به خدا سوگند ، کندن در خبیر و ویران سازی دژ یهود را با توان انسانی انجام ندادم ؛ بلکه با قدرت الهی بود . (۲)

۱- الإرشاد : ج ۱ ص ۱۲۷ .

۲- الإمام علی علیه السلام : وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ ، وَدَكَدَكْتُ حِصْنَ يَهُودٍ بِقُوَّةِ جِسْمَانِيهِ ، بَلْ بِقُوَّةِ إِلَهِيهِ (شرح نهج البلاغه : ج ۲۰ ص ۳۱۶ ح ۶۲۶) .

فصل نهم: کوشش در فتح مکه

فصل نهم: کوشش در فتح مکه بر اساس «پیمان حدیبیه»، مسلمانان و کفار نباید علیه یکدیگر تحرکات نظامی می کردند و یا هم پیمانان خود را ضد هم پیمانان طرف مقابل به نبرد وا می داشتند و یا آنان را در نبرد، یاری می رساندند. قریش با تجهیز «بنو بکر» که با آنان هم پیمان بودند علیه قبیله «خزاعه» که با مسلمانان هم پیمان بودند، و حتی با شرکت شبانه در نبرد علیه آنان، عملاً قرارداد حدیبیه را نقض کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت مسلمانانی که مظلومانه به خاک و خون افتاده بودند و نیز اشعار تأثرانگیز رئیس قبیله خزاعه، عمرو بن سالم، آگاه شد و یاریخواهی وی را پاسخ گفت و بدین سان، برای فتح مکه و زدودن آثار شرک از مرکز توحید که اکنون دیگر مانعی برای حمله به آن در کار نبود، راهی مکه شد. پیامبر خدا با بیش از ده هزار رزم آور، با تدبیر نظامی شگفتی، بدون خونریزی بر مکه چیره گشت. حضور علی علیه السلام در این پیروزی نیز از چند جهت، چشمگیر است: ۱. حاطب بن ابی بلتعنه، تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله (برای فتح مکه) را در نامه ای نگاشت و همراه زنی برای قریش فرستاد. پیامبر خدا، علی علیه السلام را فرا خواند و او را با دو تن دیگر برای دستگیری آن زن، گسیل داشت. زن با شدت تمام، همراه داشتن نامه را تکذیب می کرد و واری های چندین باره آنان نیز گواهی می داد که آن زن، درست می گوید. امام علی علیه السلام به زن فرمود: «پیامبر خدا که دروهای خداوند بر او باد هرگز

خلاف نمی گوید. نامه را بده، و گرنه به هر قیمتی شده، آن را از تو باز پس می گیرم» (۱). زن، تسلیم شد و از لابه لای گیسوانش نامه را بیرون آورد و به علی علیه السلام داد. ۲. سعد بن عباده، پرچم اسلام را به دست داشت و فریاد می زد: امروز، روز رزم است... پیامبر خدا، ندای رحمت و رأفت در داد و فرمود: «امروز، روز رحم است...» (۲). آن گاه علی علیه السلام را فراخواند تا پرچم را از او بگیرد. ۳. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه به همگان امان داد، جز تنی چند تیره دل و خیره سر که خونشان را مباح شمرد، از جمله، حویرث، که پیامبر صلی الله علیه و آله را هنگامی که در مکه بود، بسیار اذیت کرده بود و نیز زن آوازه خوانی که پیامبر خدا را هجو می کرد. این دو را علی علیه السلام گردن زد.

صحیح البخاری به نقل از عبیدالله بن ابی رافع: شنیدم که علی علیه السلام می گوید: پیامبر خدا، من و زبیر و مقداد را فرستاد و فرمود: «بروید تا به بوستان خاخ (۳) برسید. در آن جا زنی در کجاوه شتر نشسته است و نامه ای همراه دارد. آن را از وی بگیرید». ما به تاخت رفتیم تا به بوستان رسیدیم. آن زن را در کجاوه دیدیم و به او گفتیم: نامه را بیرون آور! گفت: نامه ای همراه من نیست! گفتیم: یا نامه را بیرون آور یا لباس هایت را می کنیم. پس آن زن، نامه را از لای گیسوان به هم بافته اش بیرون آورد و ما آن را نزد پیامبر خدا آوردیم (۴).

۱- صحیح البخاری: ج ۴ ص ۱۵۵۷ ح ۴۰۲۵.

۲- أسد الغابه: ج ۲ ص ۴۴۲ ش ۲۰۱۲.

۳- بوستان خاخ، جایی میان مکه و مدینه و نزدیک حمراء الأسد از سوی مدینه است (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۳۵).

۴- صحیح البخاری عن عبید الله بن ابی رافع: سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا وَالزُّبَيْرُ وَالْمِقْدَادُ، فَقَالَ: انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ، فَإِنَّ بِهَا ظِعِينَ مَعَهَا كِتَابٌ، فَخُذُوهُ مِنْهَا. فَانْطَلَقْنَا تَعَادَى بِنَا حَيْلُنَا حَتَّى أَتَيْنَا الرَّوْضَةَ، فَإِذَا نَحْنُ بِالظَّعِينِ، قُلْنَا لَهَا: أَخْرِجِي الْكِتَابَ. قَالَتْ: مَا مَعِيَ كِتَابٌ! فَقُلْنَا: لَتُخْرِجَنَّ الْكِتَابَ أَوْ لَنَلْقَيْنَنَّ الشُّيَاطِ. فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا. فَأَتَيْنَا بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (صحیح البخاری: ج ۴ ص ۱۵۵۷ ح ۴۰۲۵).

تاریخ الطبری به نقل از عبد الله بن ابی نجیح : چون پیامبر صلی الله علیه و آله سپاه خود را از ذی طوی دسته دسته کرد ، به زبیر ، فرمانده جناح چپ لشکر ، فرمان داد که با نفراتش از کُدی (۱) وارد شوند و به سعد بن عباده فرمان داد که با گروه دیگری از کداء (۲) وارد شوند . برخی آگاهان می گویند: سعد ، هنگامی که رو به مکه داشت ، گفت: امروز ، روز جنگ است . امروز ، حرمت ، شکسته می شود . یکی از مهاجران ، آن را شنید و گفت: ای پیامبر خدا! آنچه را سعد بن عباده می گوید ، بشنو ؛ و ما مطمئن نیستیم که حمله ای به قریش نداشته باشد! پس پیامبر خدا به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «خود را به او برسان و پرچم را بگیر و تو با پرچم ، وارد مکه شو» . (۳)

-
- ۱- کُدی ، گردنه ای در پایین مکه است که نزدیک باب العمرة مسجد الحرام است (لسان العرب : ماده «کدا»).
 - ۲- کداء ، گردنه ای در بالای مکه و نزدیک به مقبره هاست و به آن «معلی» هم می گویند (لسان العرب : ماده «کدا»).
 - ۳- تاریخ الطبری : ج ۳ ص ۵۶ .

فصل دهم: پایداری شگفت انگیز در جنگ حنین

فصل دهم: پایداری شگفت انگیز در جنگ حنینفتح مکه دل ها را لرزاند و هول و هراس را در جان های مشرکان افکند. دو قبیله مهم طائف: «هوازن» و «ثقیف»، پس از گفتگو و رایزنی با برخی قبیله های دیگر، به این نتیجه رسیدند که پیش از آن که سپاه اسلام به سوی آنان روی آورد، آنان [برای نبرد] به استقبال ارتش اسلام بروند. بدین سبب، سپاهی گران گرد آوردند و به فرماندهی جوانی سلحشور و بی پروا به نام مالک بن عوف نصری، به سوی سپاه اسلام، حرکت کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله با لشکر عظیم دوازده هزار نفری متشکل از ده هزار تن از مردم یثرب و دو هزار نفر از تازه مسلمانان قریش، به رویارویی با آنان شتافت. عظمت سپاه اسلام، برخی را به غروری کاذب، دچار ساخت و از این رو، گفتند: «ما هرگز از کمی تعداد، شکست نخواهیم خورد». (۱) مالک، دستور داد که سپاهش در انتهای درّه ای که گذرگاهی به سوی منطقه «حنین» بود، در پشت سنگ ها و صخره ها و در شکاف کوه ها و نقاط مرتفع، پنهان شوند و چون سپاه اسلام بدان جا رسید، آن را تیرباران و سنگ باران کنند و سپاه اسلام را به هزیمت و شکست بکشانند. چنین شد و بسیاری از سپاه اسلام، یا به فرار نهادند تا آن جا که ابو سفیان از سر

۱- الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۱۵۰.

استهزا گفت: «مسلمانان تا لب دریا خواهند دوید!». (۱) در این هنگامه دشوار، تعدادی اندک (حدود ده نفر) در کنار پیامبر خدا ماندند و دفاع از آن بزرگوار را به جان خریدند که علی علیه السلام از آنان بود و پروانه وار بر گرد شمع وجود پیامبر خدا می گشت و کسانی را که قصد جان پیامبر خدا را کرده بودند، فراری می داد. پیامبر صلی الله علیه و آله با ندایی بلند در اوج دشواری ها و شکست ها فریاد زد: ای یاران خدا و یاران پیامبرش! من بنده خدا و پیامبر او هستم. و آن گاه، استرش را به سوی دشمن راند. یاران همراه آن بزرگوار نیز در کنار وی حرکت کردند و عباس، عموی پیامبر خدا، به فرمان وی با فریادی بلند، مسلمانان را به یاری فراخواند و بدین سان، لشکر اسلام، دوباره سامان یافت. (۲) استوار گامی و نبرد بی امان علی علیه السلام در این جنگ نیز چشمگیر بود. آن بزرگوار، چهل نفر از هوازن را کشت که یکی از آنان، ابو جریول، از دلاوران هوازن بود و مرگ او مقدمه فروپاشی سپاه هوازن شد. پیامبر صلی الله علیه و آله، فراریان را تعقیب کرد و دژ آنان را در طائف، محاصره کرد. در این محاصره، علی علیه السلام با نافع بن غیلان جنگید و او را از پای درآورد. چون نافع کشته شد، گروهی از مشرکان فرار کردند و برخی اسلام آوردند. افزون بر این، علی علیه السلام در هنگام محاصره دژ، مأموریت یافت تا بت های اطراف طائف را نابود کند که این مأموریت را نیز به گونه ای شایسته انجام داد. شیخ مفید رحمه الله، درباره حضور مؤثر علی علیه السلام در این نبرد، نوشته است: به فضیلت های امیر مؤمنان در این پیکار بنگر و در حقیقت آن، تأمل و اندیشه کن. می یابی که در این [پیکار]، به همه فضیلت ها دست یافت و هیچ کس از

۱- تاریخ الطبری: ج ۳ ص ۷۴.

۲- تاریخ الطبری: ج ۳ ص ۷۵.

اُمّت در آنها با وی شریک نیست. (۱) اکنون ، بر اساس وقایع تاریخی و آنچه آوردیم ، جلوه های والای علی علیه السلام را در این نبرد ، بدین گونه برمی شمیریم : ۱ . پرچمداری مهاجران ؛ ۲ . حضور شکوهمند در اوج نبرد و در هنگامه هجوم بی امان دشمن ، و دفع خطر از جان پیامبر خدا در لحظاتی که بسیاری گریخته بودند ؛ ۳ . کشتن ابو جرول ، که موجب فروپاشی سپاه هوازن شد ؛ ۴ . کشتن چهل نفر از رزم آوران هوازن ؛ ۵ . فرماندهی گروهی که برای از بین بردن بت های منطقه بسیج شده بودند ؛ ۶ . هماوردی با «شهاب» از قبیله «خَثَم» که هیچ کس از مسلمانان ، هماورد جویی او را در میدان نبرد ، پاسخ نگفت و علی علیه السلام او را از پای درآورد ؛ ۷ . کشتن «نافع» که تسلیم شدن بسیاری را در پی داشت.

الإرشاد: مردی از هوازن ، سوار بر شتر سرخ مویش پیش آمد . در دستش پرچم سیاهی آویخته بر سر نیزه بلندی داشت و پیشاپیش دشمن می آمد و چون به مسلمانان دست می یافت ، کار آنها را می ساخت و چون از جلویش می گریختند ، پرچم را برای مشرکانی که پشت سرش بودند ، می افراشت و آنان به دنبالش می آمدند ، و رَجَز می خواند و می گفت : من ابو جرولم! استوار ایستاده ام تا این قوم را شکست دهیم یا شکست بخوریم . پس امیر مؤمنان ، آهنگ او کرد و ضربتی بر پشت شترش زد و او را به خاک افکند

و سپس خود او را زد و سخت به زمین انداخت و فرمود: مردم به هنگام صبح دانستند که من در جنگ ، شکارچی ام. پس مشرکان با کشته شدن ابو جرول که خداوند لعنتش کند ، پراکنده شدند . (۱)

الإرشاد: چون امیر مؤمنان ابو جرول را کُشت و دشمن با کشته شدن او بی یاور شد ، مسلمانان ، تیغ در میان آنان نهادند و امیر مؤمنان ، پیشاپیش آنان می رفت تا آن که چهل تن از آنان را کُشت و پس از آن بود که فرار کردن و به اسارت درآمدن دشمن ، آغاز شد . (۲)

۱- .الإرشاد : ج ۱ ص ۱۴۲ .

۲- .الإرشاد : ج ۱ ص ۱۴۴ .

فصل یازدهم: جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک

فصل یازدهم: جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک، دورترین نقطه ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در نبردهایش راهی آن شد. تحرّک های منافقان در آستانه حرکت به سوی تبوک و حوادثی که رخ داده بود، به روشنی نشان می داد که منافقان برای ضربه زدن به حکومت نوپسای پیامبر خدا، در جستجوی فرصت اند و این غیبت طولانی، موقعیت مناسبی برای آنان است. از این رو، با آن که پیامبر صلی الله علیه و آله، محمّد بن مسلمه را جانشین خود در مدینه قرار داده بود، علی علیه السلام را در مدینه گذارد و به او فرمود: چاره ای نیست، جز آن که یا من بمانم یا تو. (۱) و فرمود: مدینه جز با من یا تو سامان نمی یابد. (۲) بدین سان، توطئه منافقان، نقش بر آب شد و حضور علی علیه السلام، لریزه بر اندام منافقان و توطئه گران افکند و آنان را از این که بتوانند در مدینه حرکتی کنند، مأیوس ساخت. از این رو، آهنگ دیگری ساز کردند. تبوک، تنها جنگی بود که علی علیه السلام بر اساس تصمیم پیامبر خدا و به دلیلی که ذکر شد، در آن شرکت نمی جست. منافقان، شایعه ساختند که علی علیه السلام با همه اشتیاق

۱- المعجم الکبیر: ج ۵ ص ۲۰۳ ح ۵۰۹۴.

۲- الإرشاد: ج ۱ ص ۱۵۵.

پیامبر خدا به شرکت او در نبرد، از جنگ و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله تن زده است. علی علیه السلام به محضر پیامبر خدا شتافت و جریان را با ایشان در میان گذاشت و پیامبر صلی الله علیه و آله، جمله جاودانه و شکوهمند «آیا خشنود نمی شوی از این که برای من همچون هارون برای موسی باشی، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟» (۱) را در شأن علی علیه السلام بیان کرد. بدین سان، هم توطئه منافقان در نطفه خفه شد و هم یکی از درخشان ترین مناقب علی علیه السلام در پیش دید مردمان، رقم خورد.

فصل دوازدهم: چند مأموریت مهم

الف شکستن بت ها

فصل دوازدهم: چند مأموریت مهمالف شکستن بت هاالإرشاد در ذکر حوادث پس از جنگ حُنین: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله، خود به سوی طائف حرکت کرد و آنان را چندین روز در محاصره داشت و امیر مؤمنان را با گروهی از سواران روانه کرد و به او فرمان داد که هر چه از آثار جاهلیت یافت، نابود کند و هر بتی دید، بشکند. علی علیه السلام حرکت کرد تا به گروه فراوانی از سواران قبیله خَثَم برخورد و مردی از آنان به نام شهاب، در تاریک و روشنایی صبح بیرون آمد و مبارز طلبید. امیر مؤمنان فرمود: «چه کسی به رویارویی اش می رود؟». هیچ کس برنخواست. امیر مؤمنان، خود برخاست که ابو العاص بن ربیع، همسر دختر پیامبر خدا (زینب)، از جا جست و گفت: ای فرمانده! [سرانجام،] یکی از ما با او مقابله می کند و نیازی به میدان رفتن تو نیست؛ اما علی علیه السلام فرمود: «نه. [من می روم]؛ اما اگر کشته شدم، تو فرمانده لشکر باش». پس امیر مؤمنان به مبارزه اش درآمد و چنین می خواند: «بی گمان، بر عهده هر رئیس، این وظیفه استیا نیزه اش را سیراب کند یا خُرد و کوبیده شود». پس بر او ضربه ای زد و وی را کشت و با سواران همراهش رفت و بت ها را

ب اعلان برائت از مشرکان

شکست و به سوی پیامبر خدا که طائف را در محاصره داشت بازگشت . چون پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید ، برای پیروزی اش تکبیر گفت و دستش را گرفت و با او مدّت زیادی در خلوت به نجوا پرداخت . (۱)

ب اعلان برائت از مشرکان آیه های برائت و اعلام انزجار از شرک و بت پرستی و لزوم پیراستن سرزمین وحی از جلوه های شرک ، یکی از شکوهمندترین فصول تاریخ اسلام است . در هنگامه برگزاری حجّ سال نهم هجری ، آیات برائت نازل می شود و ابو بکر مأمور می شود که آن آیات را به ضمیمه قطع نامه ای چهار ماده ای در اجتماع عظیم حج گزاران ، بر مردم بخواند . ابو بکر ، راهی مکه شد ؛ اما اندکی نرفته بود که پیک الهی فرا رسید و چنین ابلاغ کرد : [پیام را] از جانب تو ، جز خودت یا مردی از [خاندان] تو نمی رساند . پیامبر خدا ، علی علیه السلام را فرا خواند و جریان را باز گفت و مرکب ویژه خود را در اختیارش نهاد و دستور داد که به سرعت ، مدینه را ترک کند و آیات [سوره برائت] را از ابو بکر بگیرد و روز دهم ذی حجّه ، در اجتماع عظیم مردم ، بر آنان بخواند . چنین شد و یکی دیگر از عظمت های علی علیه السلام رقم خورد و همبری و همسانی علی علیه السلام با پیامبر خدا در پیش دید عصرها و نسل ها نهاده شد . (۲)

الإرشاد: در ماجرای برائت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله ، آن (آیه های برائت) را به ابو بکر داد تا با آن ، پیمان با مشرکان را به کنار افکند . هنوز دور نشده بود که جبرئیل علیه السلام بر

۱- الإرشاد: ج ۱ ص ۱۵۲ .

۲- ر . ك : الغدير: ج ۶ ص ۳۳۸۳۵۰؛ مؤلف ، طریق های گوناگون این حدیث را جمع آوری کرده و آن را «متواتر معنوی» دانسته است .

پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: خداوند بر تو درود می فرستد و می گوید: «از جانب تو، جز خودت یا مردی از [خاندان] تو [پیام را] نمی رساند». پیامبر خدا، علی علیه السلام را خواست و به او فرمود: «بر عَضَباء، شتر من، سوار شو و به ابو بکر برس و [آیه های] برائت را از دست او بگیر و آنها را به مکه برسان و پیمان مشرکان را به پیش خودشان بینداز و ابو بکر را مخیر کن که یا در رکاب تو بیاید یا به سوی من بازگردد». امیر مؤمنان بر «عَضَباء»، شتر پیامبر خدا، سوار شد و رفت تا به ابو بکر رسید. چون ابو بکر، علی علیه السلام را دید، هراسان شد و به پیشبازش آمد و گفت: ای ابو الحسن! برای چه آمده ای؟ آیا همراه من می آیی یا به منظور دیگری آمده ای؟ امیر مؤمنان به او فرمود: «پیامبر خدا به من فرمان داده است که به تو برسم و آیه های برائت را از تو بگیرم و با آنها، پیمان مشرکان را به پیش خودشان بیفکنم و به من فرمان داده که تو را مخیر کنم که یا با من بیایی و یا به سوی او بازگردد». ابو بکر گفت: به سوی او باز می گردم. به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و چون بر او وارد شد، گفت: ای پیامبر خدا! تو مرا برای کاری شایسته دیدی که بدان، گردن ها به سویم کشیده شد و چون به سوی آن رو کردم، مرا از آن بازگرداندی. برای چه؟ آیا [آیه ای از] قرآن درباره من نازل شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نه؛ اما جبرئیل امین از سوی خداوند عز و جل به نزد من آمد و این گونه گفت: از جانب تو، جز خودت یا مردی از خاندانت [پیام را] نمی رساند و علی از من است و جز علی از جانب من ابلاغ نمی کند». (۱)

تاریخ دمشق به نقل از ابن عباس: در حالی که با عمر بن خطاب در یکی از کوچه های مدینه، دست در دست هم می رفتیم، به من گفت: ای ابن عباس! من

ج مأموریت به سوی یمن

رفیقت را مظلوم می دانم . گفتم : ای امیر مؤمنان ! پس حقّ غضب شده اش را به او بازگردان ! دستش را از دستم بیرون کشید و از من دور شد و زیر لب زمزمه ای کرد . سپس ایستاد تا به او رسیدم . به من گفت : ای ابن عباس ! این گونه می بینم که مردم ، رفیقت را کوچک شمردند . گفتم : به خدا سوگند ، پیامبر خدا ، او را کوچک نشمرد ، آن گاه که او را فرستاد و به او فرمان داد که [آیه های] براءت را از ابو بکر بگیرد و بر مردم بخواند ! عمر ، ساکت شد . (۱)

ج مأموریت به سوی یمن پیامبر خدا ، پس از فتح مکه و پیروزی بر قبیله های اطراف آن در نبرد حنین ، به گسترش دعوتش پرداخت و از جمله ، معاذ بن جبل را به یمن گسیل داشت . او در حلّ برخی از مسائل درماند و بازگشت . سپس خالد بن ولید را فرستاد ؛ ولی او هم کاری از پیش نبرد و پس از شش ماه اقامت ، توفیقی به دست نیاورد . آن گاه پیامبر خدا ، علی علیه السلام را فراخواند و او را همراه با نامه ای به آن سو فرستاد . علی علیه السلام با بیانی رسا و گفتاری مؤثر ، نامه را بر مردم فروخواند و آنان را به توحید ، دعوت کرد . پس قبیله «همیدان» اسلام آورد . علی علیه السلام خبر اسلام آوردن آنان را به پیامبر خدا گزارش داد . پیامبر صلی الله علیه و آله ، شادمان شد و همیدانیان را دعا کرد . در گزارش های دیگر از درگیری علی علیه السلام با قبیله «مدحج» سخن رفته است که امام علیه السلام به سرزمین آنان درآمد و ایشان را به اسلام ، دعوت نمود و چون نپذیرفتند و جنگ را در پیش گرفتند ، با آنان جنگید و پس از فراری دادن آنان ، دوباره به اسلام ، دعوتشان کرد و غنایم نبرد را گرد آورد و به ضمیمه صدقات نجران در موسم حج به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شد .

پیامبر صلی الله علیه و آله ، قضاوت در یمن را نیز به عهده علی علیه السلام نهاد و برای استواری در آن دعایش کرد . منابع تاریخی ، نمونه هایی از این قضاوت ها را گزارش کرده اند . اکنون این سؤال می تواند چهره بنماید که همه این وقایع در یک سفر برای علی علیه السلام رخ داده است یا در چند سفر ؟ ابن سعد به دو سفر علی علیه السلام تصریح می کند . افزون بر این ، چگونگی گزارش های درگیری با قبیلہ مَدْحِج نیز مستقل بودن آن «سریه» را نشان می دهد .

امام علی علیه السلام : پیامبر خدا ، مرا به یمن فرستاد و به من فرمود : «ای علی ! با کسی مجنگ تا آن که او را دعوت کنی و به خدا قسم ، اگر خداوند به دست تو کسی را هدایت کند ، برایت از آنچه خورشید بر آن می تابد ، بهتر است و تو بر او ولایت داری ، ای علی !» . (۱)

۱- الإمام علی علیه السلام : بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ وَقَالَ لِي : يَا عَلِيُّ ، لَا تُقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ ، وَإِيْمَ اللَّهِ لِمَا ن يَهْدِي اللَّهُ مَعِيَ يَدِيكَ رَجُلًا - خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ ! وَلَكَ وَلَاؤُهُ يَا عَلِيُّ (الكافي : ج ۵ ص ۲۸ ح ۴) .

فصل سیزدهم: برخی از دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام علیه السلام

الف خدایا! برای من یآوری از خاندانم قرار ده؛ علی، برادرم را

ب خدایا! حق را دایر مدار او قرار بده

فصل سیزدهم: برخی از دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام علیه السلام خدایا! برای من یآوری از خاندانم قرار ده؛ علی، برادرم را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خدایا! همان گونه که برادرم موسی گفت، می گویم: خدایا! برای من یآوری از خاندانم قرار ده؛ علی برادرم را. پشتم را با او محکم بدار و او را در کارم شریک گردان تا تو را فراوان تقدیس کنیم و به ذکرت پردازیم که تو به [کار] ما بینایی. (۱)

ب خدایا! حق را دایر مدار او قرار بده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: رحمت خداوند بر علی باد! خدایا! حق را بر مدار او بگردان، هر جا که او می گردد. (۲)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خدایا! حق را بر مدار علی بگردان، هر جا که او می گردد. (۳)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: اللَّهُمَّ اقُولْ كَمَا قَالَ أَخِي مُوسَى: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِى، عَلِيًّا أَخِي، أَشَدُّ بِهِ أْزْرِي، وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي، كَيْ نُسَيِّبَ بَحْكَ كَثِيرًا، وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا، إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا (فضائل الصحابه، ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۷۸ ح ۱۱۵۸).

۲- عنه صلی الله علیه و آله: رَحِمَ اللَّهُ مَعَنَا، اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۳۳ ح ۳۷۱۴).

۳- عنه صلی الله علیه و آله: اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ (الجملة: ص ۸۱).

ج خدایا! هر کس او را دوست می دارد، دوستش بدار

د دعای جامع پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام علیه السلام

ج خدایا! هر کس او را دوست می دارد، دوستش بدار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حَجَّه الوداع: هر کس که خدا و پیامبرش مولای اویند، این [علی] مولای اوست. خدایا! هر کس او را دوست می دارد، دوستش بدار و هر کس وی را دشمن می دارد، دشمنش بدار. خدایا! با هر کس از مردم که به او محبت دارد، دوست باش و با هر کس که وی را دشمن می دارد، دشمن باش. (۱)

د دعای جامع پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام علیه السلام: به دردی دچار شدم. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم. او مرا در جای خود نشاند و به نماز ایستاد و گوشه لباسش را رویم انداخت و سپس فرمود: «ای پسر ابو طالب! بهبود یافته ای و هیچ ناراحتی ای نداری. چیزی از خدا نخواستم، مگر آن که مانند آن را برای تو خواستم، و چیزی از خدا نخواستم، مگر آن که به من عطا کرد، جز آن که به من گفته شد: «پس از تو هیچ پیامبری نیست». (۲)

- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله فی حَجَّه الوداع: مَنْ يَكُنِ اللهُ مَوْسُوْلَهُ مَوْلِيَاً فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، اللَّهُمَّ مَنْ أَحَبَّهُ مِنَ النَّاسِ فَكُنْ لَهُ حَبِيْبًا، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَكُنْ لَهُ مُبْغِضًا (المعجم الكبير: ج ۲ ص ۳۵۷ ح ۲۵۰۵).
- ۲- الإمام علي عليه السلام: وَجَعْتُ وَجَعًا، فَاتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَقَامَنِي فِي مَكَانِهِ وَقَامَ يُصَلِّي، وَأَلْقَى عَلَيَّ طَرْفَ تَوْبِهِ، ثُمَّ قَالَ: قَدْ بَرَأْتَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ، لَا بَأْسَ عَلَيْكَ؛ مَا سَأَلْتُ اللهُ -شَيْئًا إِلَّا سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ، وَلَا سَأَلْتُ اللهُ -شَيْئًا إِلَّا أَعْطَانِيهِ، غَيْرَ أَنَّهُ قِيلَ لِي: إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ (المعجم الأوسط: ج ۸ ص ۴۷ ح ۷۹۱۷).

فصل چهاردهم: عروج پیامبر صلی الله علیه و آله از سینه وصی

فصل چهاردهم: عروج پیامبر صلی الله علیه و آله از سینه وصی و صیروزهای پایانی عمر پیامبر خدا، روزهایی شگفت است و برای علی علیه السلام، آکنده از غم، سرشار از درد و مملو از رنج، و برای سیاستمداران، روزهای تلاش، چاره جویی و کوشش برای رقم زدن سیاست فردا و فرداها... پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد تا سپاهی را برای نبرد با رومیان سامان دهند. سپاه، سامان یافت و چهره های برجسته ای در آن حضور یافتند و پیامبر صلی الله علیه و آله خود پرچم را بست و به دست اسامه داد. جوان بودن فرمانده، بهانه ای به دست سیاستمداران داد تا با اعتراض به آن، انگیزه های اصلی خود را در تأخیر حرکت سپاه و سهل انگاری در آن، پنهان دارند. پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری از تب می سوخت. در آن حال و هوا، چون از سهل انگاری ها آگاهی یافت، از بستر به پا خاست و با تن رنجور، آهنگ مسجد کرد و مسلمانان را از پیامدهای ناهنجار سستی ها آگاهاند و آن گاه فرمود: سپاه اسامه را حرکت دهید. (۱) اما سیاستبازان، با درنگی که بیش از پانزده روز طول کشید، عملاً از اعزام سپاه، جلوگیری کردند.

۱- الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۱۸۹.

پیامبر خدا که آخرین لحظات زندگانی را می گذراند ، زره و پرچم خود را به علی علیه السلام بخشید و او را وصی خود قرار داد و در ضمنِ نجوایی طولانی ، علوم بی شماری را به امیر مؤمنان انتقال داد و در حالی که آخرین جمله را بر زبان می راند که : «لا- مع الرفیق الأعلى» (۱) در آغوش علی علیه السلام ، زندگی را بدرود گفت و روح مطهرش از روی سینه همبَر و همراهش ، همگام و مدافع بی بدیل و رازدار بی نظیرش علی علیه السلام به سوی «رفیقِ اعلی» پر کشید . اکنون علی علیه السلام است و انبوه غم نشسته بر دل . علی علیه السلام ، پیامبر خدا را با چشمانی اشکبار و قلبی آکنده از غم با یاری فرشتگان و فضل بن عباس ، غسل داد و کفن کرد . سپس چهره پیامبر خدا را گشود و در حالی که سرشک از دیده جاری داشت ، با صدایی شکسته در گلو که انبوه انبوه ، اندوه و درد و رنج را فریاد می کرد ، گفت : پدر و مادرم فدایت باد! پاک زیستی و پاکیزه رفتی ... (۲) و بر آن پیکر مطهر ، نماز گزارد و سپس اصحاب ، دسته دسته ، بر آن پیکر پاک ، نماز گزاردند . امام علی علیه السلام با همکاری اوس بن خولی و فضل بن عباس ، پیکر مطهر پیامبر خدا را در همان جا که روح شریفش پر کشیده بود ، به خاک سپرد .

الإرشاد: امیر مؤمنان ، در بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه از او جدا نمی شد ، جز به ضرورت . [یک بار] چون برای کاری بیرون رفت ، پیامبر صلی الله علیه و آله اندکی بهبود یافت و علی علیه السلام را ندید . پس در حالی که همسرانش پیرامونش بودند ، فرمود : «برادر و همراهم را به نزدم فرا بخوانید» و دوباره بی حال گشته ، ساکت شد . عایشه گفت : ابو بکر را نزدش بیاورید . او فرا خوانده شد و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد

۱- این جمله بدین معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله ، خواستار خروج از دنیا و رفتن به پیشگاه الهی است .

۲- الإرشاد: ج ۱ ص ۱۸۷ .

و بالای سر ایشان نشست . چون پیامبر صلی الله علیه و آله چشمانش را گشود و او را دید ، از او رو گردانید . ابو بکر برخاست و گفت : اگر با من کاری داشت ، مرا از آن آگاه می کرد . هنگام بیرون رفتن ابو بکر ، پیامبر صلی الله علیه و آله سخنش را تکرار کرد و فرمود : «برادر و همراهم را به نزدم فرا بخوانید» . حفصه گفت : عمر را برایش فرا بخوانید . او را فرا خواندند . چون حاضر شد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید ، از وی نیز رو گردانید و او هم باز گشت . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «برادر و همراهم را به نزدم فرا بخوانید» . ام سلمه گفت : علی را برایش بیاورید که جز او را نمی خواهد . امیر مؤمنان ، فرا خوانده شد و چون به او نزدیک شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، اشاره ای به او کرد . علی علیه السلام خم شد و پیامبر صلی الله علیه و آله مدّت زیادی با او نجوا کرد . سپس برخاست و در کناری نشست تا پیامبر صلی الله علیه و آله به خواب رفت . مردم به او گفتند : ای ابو الحسن! چه چیزی با تو در میان نهاد؟ گفت : «هزار باب علم به من آموخت که هر کدامش هزار باب را بر من گشود و مرا به چیزی وصیت کرد که اگر خدا بخواهد ، بدان اقدام می کنم» . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سنگین شد و به حال احتضار افتاد و امیر مؤمنان ، نزدش بود . چون زمان آن رسید که جان از کالبدش به در رود ، به علی علیه السلام فرمود : «ای علی! سرم را بر دامنت بگذار که امر الهی رسید و پس از بیرون رفتن جانم ، آن را به دست گیر و به صورتت بکش . سپس مرا رو به قبله کن (۱) و کار [غسل و کفن] مرا خود به عهده بگیر و پیش از همه مردم بر من نماز بگذار و از من جدا مشو تا مرا در گور نهی و از خدای

۱- محتضر باید پیش از مرگ ، رو به قبله باشد . از این رو محتمل است در عبارت ، تصحیفی رخ داده باشد و یا عبارت ، تأکید باشد . (م)

متعال یاری بخواه». علی علیه السلام، سر پیامبر صلی الله علیه و آله را به دامن گرفت و ایشان از حال رفت. پس فاطمه علیها السلام خود را بر او افکند و به صورتش می نگریست و ناله می زد و می گریست و می گفت: سپیدرویی که از ابرها با روی او باران می طلبند فریادرس یتیمان، پناه بیوه زنان. پس پیامبر صلی الله علیه و آله چشمانش را گشود و با آوای ضعیفی گفت: «دخترم! این گفته عمویت ابوطالب است. آن را مگو، بلکه بگو: «و محمّد، جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود باز می گردید؟»». (۱) فاطمه علیها السلام زمانی دراز گریست و پیامبر صلی الله علیه و آله به او اشاره کرد که نزدیک آید. فاطمه علیها السلام نزدیک شد و پیامبر صلی الله علیه و آله رازی را به او گفت که چهره اش شکفت. سپس در حالی که دست راست امیر مؤمنان در زیر چانه پیامبر خدا بود، روحش پُر کشید. پس آن (دست) را بالا آورد و بر صورت خود کشید. سپس، او را رو به قبله نمود و چشمانش را بست و جامه اش را به رویش کشید و به تدبیر امور پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت. (۲)

کنز العمال به نقل از حذیفه بن یمان: در بیماری منجر به فوت پیامبر خدا به نزدش رفتم. او را دیدم که به علی علیه السلام تکیه زده بود. خواستم علی علیه السلام را دور کنم و خود به جایش بنشینم. پس گفتم: ای ابوالحسن! می بینم که امشب خسته شده ای. کاش کنار می رفتی تا یاری ات می کردم! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او را واگذار. او از تو به جایش سزاوارتر است». (۳)

۱- آل عمران: آیه ۱۴۴.

۲- الإرشاد: ج ۱ ص ۱۸۵.

۳- کنز العمال: ج ۱۶ ص ۲۲۸ ح ۴۴۲۶۶.

امام علی علیه السلام: پیامبر خدا، قبض روح شد، در حالی که سرش بر سینه من بود و جانش در کف دستم روان شد و آن را بر صورتم کشیدم و غسل او را عهده دار شدم و فرشتگان، یاورم بودند. در و دیوار خانه ضجه می زدند، فرشتگانی فرود می آمدند و گروهی دیگر به آسمان می رفتند. صدای مهمه آنان [لحظه ای] از گوشم قطع نشد که بر او درود می فرستادند تا آن که او را در آرامگاهش به خاک سپردیم. (۱)

۱- الإمام علی علیه السلام: لَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صِدْرِي، وَلَقَدْ سَأَلَتْ نَفْسُهُ فِي كَفِّي فَأَمَرْتُهَا عَلَى وَجْهِي. وَلَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي، فَضَجَّتِ الدَّارُ وَالْأَفْنِيَةُ؛ مَلَأُ يَهْبِطُ، وَمَلَأُ يَعْرُجُ، وَمَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَةً مِنْهُمْ، يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارِنَاهُ فِي ضَرْيِحِهِ (نهج البلاغه: خطبه ۱۹۷).

بخش سوم: کوشش های پیامبر صلی الله علیه و آله برای رهبری علی علیه السلام

اشاره

بخش سوم: کوشش های پیامبر صلی الله علیه و آله برای رهبری علی علیه السلام در موضع پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر آینده رسالتفصل یکم: احادیث وصایتفصل دوم: احادیث وراثتفصل سوم: احادیث خلافتفصل چهارم: احادیث منزلتفصل پنجم: احادیث امارتفصل ششم: احادیث امامتفصل هفتم: احادیث ولایتفصل هشتم: احادیث هدایتفصل نهم: احادیث عصمتفصل دهم: حدیث غدیرفصل یازدهم: آخرین تلاش های پیامبر صلی الله علیه و آله برای تعیین جانشین

موضع پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر آینده رسالت

درآمد موضع پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر آینده رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ کننده دینی است که رنگ ابدیت دارد و زمان، طومار حیات آن را در هم نمی پیچد. از سوی دیگر، قانون خلقت، چنین است که پیامبر خدا چونان دیگر انسان ها، حیات ظاهری محدودی دارد و به صراحت قرآن، او نیز به کام مرگ خواهد رفت. (۱) همچنین آن حضرت رسالت «ابلاغ آموزه های دین» را برعهده دارد، همان گونه که «رهبری و زعامت جامعه» را. به دیگر سخن، پیامبر خدا، هم مرجع فکری مردم است و هم زعیم و پیشوای سیاسی آنان. بر این اساس، پرسش جدی و مهمی که هرگز نمی توان به سادگی از آن گذشت این است که این زعیم بزرگ الهی و مرجع بشکوه خدایی که آیین خود را «زمان شمول» اعلام کرده و خود، روزی به سوی رفیق اعلی اوج می گیرد، برای آینده آیین و مکتبش چه اندیشیده است؟ آیا آینده ای مشخص را رقم زده است، یا کار را به مردم وا نهاده است؟ نگرستن دقیق به موضوع و بررسی همه جانبه زندگانی پیامبر خدا نشان می دهد که موضع ایشان در برابر آینده رسالت، از سه حال، خارج نیست: ۱. پیامبر صلی الله علیه و آله مسئله را یکسر «مسکوت» گذاشته و درباره آن، هیچ سخنی با امت نگفته است. ۲. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را «به امت، وا نهاده» و به تدبیر آنان اعتماد کرده و صحابه را به تعیین سرنوشت آینده رسالت، مأمور نموده است.

فرض نخست . سکوت در قبال آینده

پیش فرض اول : احساس امنیت و نفی هر گونه خطر

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله با نصی (تصریحی) روشن، «آینده را رقم زده» و شخصی را که می باید پس از او مسئولیت هدایت امت و اداره جامعه اسلامی را به دوش گیرد، معرفی کرده است. اکنون به این فرض ها می نگریم و چگونگی آنها را بررسی می کنیم. (۱)

فرض نخست . سکوت در قبال آینده چرا پیامبر صلی الله علیه و آله طرحی برای آینده نیفکننده و آینده امت را مسکوت گذاشته است؟ چنین موضعی ممکن است از چگونه اندیشه ای سرچشمه گرفته باشد؟ این بی اعتنایی و مسکوت گذاشتن را می توان بر دو پیش فرض، بنا نهاد. اکنون باید بنگریم که آیا این دو پیش فرض ، معقول اند:

پیش فرض اول : احساس امنیت و نفی هر گونه خطر این سخن، بدین معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله می دانسته که هیچ گونه خطری امت را تهدید نمی کند و هیچ جریان درهم شکننده ای آینده مردم را متزلزل نمی سازد و امتی که به زودی، «رسالت اسلامی» را به ارث خواهد برد، در ایجاد طرحی برای اداره جامعه، موفق خواهند بود. و حال آنکه خطرهایی جامعه نوپای اسلامی را تهدید می کرد. این خطرها عبارت اند از: الف خلأ رهبریب رشد نیافتگی جامعه ج منافقان و جریان های ویرانگر از دروند یهود، قدرت های دیگر و خطرهایی از برون

۱- بررسی های خردمندانه و تحلیل های درخشانی که در پی می آید ، از کتاب ارزشمند نشأ الشیخ والشیعه (ص ۲۳۵۶) ، اثر اندیشمند شهید ، آیه الله سید محمد باقر صدر است که توضیحاتی بر آن افزوده و منقولات آن را مستند ساخته ایم .

پیش فرض دوم: بی‌اعتنایی نسبت به آینده

آیا می‌توان تصوّر کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله جامعه‌ی نو بنیاد اسلامی را رها کرده و سرنوشت آن را به خود جامعه سپرده باشد و در عین حال، از آینده، آسوده خاطر بوده باشد؟! و آیا معقول است که پیامبر صلی الله علیه و آله زمام امور را به جامعه‌ی بسپرد که وارثان آن رسالت تحوّل آفرین، از چنان جایگاه فکری و سیاسی والایی برخوردار نبودند که بتوانند با آرامش و آینده‌نگری، فردایشان را رقم بزنند؟ چه اینکه آنان، درک استواری از جایگاه والای نبوت و پیامبر خدا نداشتند و از این رو بود که گاه، او را چنان فردی می‌انگاشتند که «از سرِ خشم و خشنودی» (۱) سخن می‌گوید و دیگر گاه، او را به عدالت، توصیه می‌نمودند و گاه، به سبب گران آمدن تصمیم‌های او بر آنان، در اصل رسالت، شک می‌کردند. و آیا می‌توان تصوّر کرد که یهودیان منافقان آرام گرفته بودند و دیگر با اسلام، کاری نداشتند؟! آیا برای سیاستمداری هوشمند و آگاه، معقول است که این همه را نادیده انگارد و بدون داشتن هیچ طرح و برنامه‌ی برای حرکت نوپایش، بگذارد و بگذرد؟! آیا می‌توان پیامبر خدا را پیشوایی تصوّر کرد که پس از آن همه درگیری‌ها، بر این باور بوده است که امتش چنان صلابتی یافته‌اند که دیگر نباید نسبت به آنها هراسی داشت و چنان سربه‌راه شده‌اند که دیگر خطری بر سر راه نخواهند داشت؟!!

پیش فرض دوم: بی‌اعتنایی نسبت به آینده‌این سخن، بدین معناست که باور داشته باشیم که پیامبر خدا، خطر را احساس می‌کرد و موقعیت آینده را به خوبی درمی‌یافت؛ اما مسئولیت و رسالتش را با فرجام زندگی‌اش تمام شده تلقی می‌کرد و از آن جا که خود در میان مردم نبود و خطری شخص او را تهدید نمی‌کرد و نیز از آن جا که آنچه احتمالاً به وقوع می‌پیوست، با

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۳۵۹.

فرض دوم . وا گذاردن آینده جامعه به تدبیر امت

منافع شخصی وی العیاذ باللّٰه در تضاد نبود، مردم را به خود و نهاد و هیچ گونه طرحی را برای آینده نیفکند و...! آیا می توان چنین تصوّری را برای سیاستمداری واقع نگر ، انسانی هوشمند و تلاشگری آن سان، در ذهن پروراند؟! در پرتو این همه، نمی توان فرض «سکوت» را به هیچ وجه درست دانست.

فرض دوم . وا گذاردن آینده جامعه به تدبیر امتطبق این فرض، باید بر این باور باشیم که پیشوای آینده امت ، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین نگردید و این امر به عهده امت نهاده شد ؛ این که آگاهان از مهاجر و انصار ، با شورا و رایزنی، آینده امت را رقم زنند. آیا می توان چنین باوری را پذیرفت و آن را با حقیقت، منطبق دانست؟ نکات مربوط به این فرض تأمل برانگیز را بدین سان می توان برشمرد: الف اگر چنین فرضی را بپذیریم، پیامبر خدا می بایست امت را با نظام شورایی و چند و چونی آن آشنا می کرد و حدود، وظایف و قوانین شورا را مشخص می ساخت ؛ آنچه این پندار را یکسره تباه می سازد، این است که داعیه داران و مسندنشینان خلافت، هرگز بر چنین پیش بینی ای از سوی پیامبر خدا استناد نکرده اند : ابو بکر، به «نصب» روی آورد و عمر، تصریح کرد که چون کسی را نمی یابد، به «شورا» تن می دهد. (۱) ب نکته مهم دیگر ، این که اگر پیامبر خدا چنین آهنگی داشت و در اندیشه آن بود که مرجعیت فکری و سیاسی را به صحابه وا نهد، می بایست در جهت آماده سازی آنان بسی می کوشید.

فرض سوم . تعیین سرنوشت و تصریح بر خلافت و ولایت

بدین سان، نباید تردید کرد که «وا نهادن امور به ائمت و یا نخبگان (!) آنان» و «مرجع قرار دادن صحابه»، عنوانی است که در گذرگاه تاریخ، برای توجیه رویدادهای تلخ روی داده پس از پیامبر خدا ساخته شده است؛ عنوانی که ریشه در هیچ یک از متون رسیده از پیامبر خدا ندارد. بدین ترتیب، این فرض نیز بی اعتبار می شود.

فرض سوم . تعیین سرنوشت و تصریح بر خلافت و ولایت در این فرض، بر این باوریم که پیامبر خدا با حساسیت تمام، آینده ائمت را روشن ساخته و پیشوای پس از خود را تعیین نموده است و نیز بر این باوریم که غدیر، ماجرا و متن خطبه شکوهمند آن، تصریح و تأکیدی است بر آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بارها اعلام داشت: ولایت و امامت علی علیه السلام؛ همان کسی که از آغازین روزهای زندگی اش، به خواست پیامبر صلی الله علیه و آله، همبر او بود و شرک، جان پاکش را هرگز نیالود. تصریح پیامبر خدا بر امامت و ولایت علی علیه السلام بدان گونه گسترده و روشن است که هیچ تردیدی را بر نمی تابد. آن بزرگوار، نه یک بار و نه دو بار، بلکه ده ها بار به اشارت و صراحت، «حقّ خلافت» و «خلافت حق» را فریاد کرد و طرحی روشن و مشخص برای آینده ائمت در انداخت و این همه، در برابر چشم مردم صورت پذیرفت. این حق نمایی و حق گستری، تمام دوران رسالت آن بزرگوار را فرا گرفت و در واقعه «غدیر» به اوج خود رسید و حق بر ستیغ قرار گرفت. در نگرستن به همه این موارد که تنها بخشی از آنها در این فصل، گزارش خواهند شد تردیدی باقی نمی گذارد که بزرگ ترین دل مشغولی پیامبر خدا، مسئله «امامت و رهبری آینده» بوده است. از این روی، پیامبر صلی الله علیه و آله برای روشن کردن این

حقیقت و ابلاغ این مأموریت الهی، هیچ مناسبت و موقعیت شایسته‌ای را از دست، نهشته است. در این فصل، بر پایه اسناد و مدارک و با استناد به متون حدیثی، تاریخی و تفسیری فریقین، گزارشی ارائه کرده، تحلیل بحث را از نخستین روزهای رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز می‌کنیم و اوج آن را در غدیر، نشان خواهیم داد. سپس واقعه غدیر را با شرح بیشتر باز می‌گوییم و چگونگی آن را در پرتو روایت و درایت، بررسی خواهیم نمود.

(۱) حدیث روز هشدار

مهم ترین تلاش های پیامبر صلی الله علیه و آله (۱) حدیث روز هشدار پیامبر خدا بر اساس آیه: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛ (۱) و خویشان نزدیک را هشدار بده» مأمور می شود خویشان خود را به اسلام دعوت کند. (۲) چون آنان با دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله گرد می آیند، او می کوشد با فراهم آوردن مقدمات، زمینه را برای رساندن و فهماندن پیام اصلی به جمع حاضر، آماده گرداند. پس می فرماید: فَأَيُّكُمْ يُؤَاوِزُنِي عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ. (۳) کدامتان مرا بر این کار، یاری می دهد تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما (۴) باشد؟ در آن جمع، تنها کسی که به این فراخوان، پاسخ مثبت می دهد، علی علیه السلام است. پیامبر خدا پس از آن پاسخ مثبت، می فرماید: إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؛ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا. (۵) این، برادر و وصی و جانشینم در میان شماست. پس، گوش به فرمان و مطیع او باشید.

۱- شعرا: آیه ۲۱۴.

۲- برای آگاهی از روایات گوناگون مربوط به «روز هشدار (یوم الإنذار)»، به منابع تاریخی از جمله: تاریخ الطبری: ج ۲ ص ۳۱۹ مراجعه شود. نیز، ر. ک: الصحيح من سیره النبی الأعظم: ج ۳ ص ۶۱، با منابع بسیار.

۳- المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۰۶.

۴- در برخی نقل ها به جای «در میان شما»، «پس از من» آمده است.

۵- همان.

(۲) احادیث وصایت**(۳) احادیث وراثت**

و بدین سان، پیامبر صلی الله علیه و آله در آغازین روز دعوت علنی، ولایت و امامت علی علیه السلام و نیز دست یاری او را در رسالت خویش، رقم می زند.

(۲) احادیث وصایتوصیت، برای تداوم راه و حراست مکتب، سیره همواره رسولان الهی بوده است. پیامبر خدا نیز در موارد متعدّد و مناسبت های مختلف، وصایت را برای علی علیه السلام رقم زده است. از جمله، چنین فرموده است: **إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا** ووارثاً، **وَإِنَّ عَلِيًّا وَصِيٌّ وَوَارِثٌ**. (۱) بی گمان، هر پیامبری وصی و وارثی دارد و علی، وصی و وارث من است. بسیاری این گونه گفته های پیامبر خدا درباره علی علیه السلام بدان سان بوده است که واژه «وصی» را برای علی علیه السلام وصفی شناخته شده و بدون ابهام قرار داده است.

(۳) احادیث وراثتذهن بشر، همواره با عنوان های: ارث، میراث و وراثت، آشنا و آمیخته بوده و گستره این حقیقت، امور مادی و معنوی را درنوردیده است. آنچه انسان ها برجای می نهند، یا امور مادی است، یا معنوی. در فصل «احادیث وراثت»، متون روایی و تاریخی این حقیقت بر اساس منابع فریقین می آید. این متون، شامل جملاتی است که در آنها پیامبر خدا، به صراحت، علی علیه السلام را وارث خود، وارث علم و گنجینه دانش خود و نهایتاً وارث پیشوایی امت خویش معرفی می نماید.

(۴) احادیث خلافت**(۵) احادیث منزلت****(۶) احادیث امارت**

(۴) احادیث خلافت پیامبر خدا از همان آغازین روزهای آشکار ساختن دعوت و گستراندن پیام خود، بر «خلافت» علی علیه السلام تصریح و تأکید کرد. می توان این تصریح و تأکید را، در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در مواقع و مواضع متعدّد، مشاهده نمود، که این، نشانی است از اهتمام پیامبر خدا به روشن ساختن سرنوشت آینده امت .

(۵) احادیث منزلتاز جمله شکوهمندترین عناوینی که پیامبر خدا با آن از علی علیه السلام یاد کرده است، «همسانی» و «همبری» علی علیه السلام با ایشان در کار رهبری است. این گونه احادیث ، در قلم و بیان عالمان و محدّثان، به اقتضای صراحت کلام پیامبر صلی الله علیه و آله ، به «احادیث منزلت» مشهورند. پیامبر خدا این جایگاه بلند علی علیه السلام را با عبارات مختلف، طرح نموده است ، از جمله با عبارت : **أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي . (۱)** تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست .

(۶) احادیث امارتقرآن، با صراحت تمام، مؤمنان را به اطاعت از «اولو الأمر» فرا خوانده (۲) و پیروی از آنان را همسنگ اطاعت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته است. مصداق های «اولو الأمر» چه کسانی هستند؟ بی گمان، اولو الأمر، کسانی هستند که

۱- الکافی : ج ۸ ص ۱۰۷ ح ۸۰ .

۲- اشاره به آیه ۵۹ سوره نساء است .

(۷) احادیث امامت**(۸) احادیث ولایت**

پیامبر گون، خداجوی، حق پرست و عدالت گستر باشند و علی علیه السلام بر اساس احادیث متعدّد نبوی (احادیثی شگفت انگیز و شکوهمند و ارجمند)، در قله این عنوان است. در این احادیث نبوی، از علی علیه السلام گاه به «امیر مؤمنان» و گاه به «امیر نیکان» و نیز با عنوان «امیر هر مؤمن، پس از وفاتم» یاد شده است. این است که امام حسن علیه السلام در متن قرارداد صلح خود، شرط می کند که نباید معاویه با عنوان «امیر مؤمنان» یاد شود. (۱)

(۷) احادیث امامت امام، که به لحاظ واژه شناسی، همان «پیشرو، پیشتاز، سرپرست و پیشوای قوم و قبیله» است، (۲) بی گمان، در فرهنگ قرآنی و دینی، پیشوای امت در ابعاد گونه گون و عهده دار اداره امور جامعه است. و این حقیقت را می توان از دو نامه که میان مولا علی علیه السلام و معاویه مبادله شده است، دریافت. (۳) در سخنان پیامبر بر امامت مولا سخن رفته است: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَصِيِّي وَخَلِيْفَتِي وَإِمَامُ أُمَّتِي بَعْدِي. (۴) ای علی! پس از من، تو وصی و جانشین من و امام امت هستی.

(۸) احادیث ولایتاز جمله عناوین شکوهمندی که در روایات و بویژه در احادیث تفسیری درباره

۱- علل الشرائع: ص ۲۱۲ ح ۲.

۲- العین: ماده «أمم».

۳- الغارات: ج ۱ ص ۲۰۳.

۴- الأمالی، صدوق: ص ۴۳۴ ح ۵۷۳.

(۹) احادیث هدایت**(۱۰) احادیث عصمت**

علی علیه السلام به کار رفته است، عنوان «ولی» است. (۱) در سخنان و آموزه های پیامبر خدا، عنوان «ولی» و «ولایت»، برای علی علیه السلام بسیار به کار رفته و این سخنان شکوهمند و تته آور، در موارد و مواضع بسیاری بیان شده است که نخستین آنها، مجمع کوچک، اما سرنوشت ساز خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود که از آن یاد کردیم.

(۹) احادیث هدایت پیامبر خدا، باید فردای امتش را به گونه ای رقم زند که مردم، به جای آب، به دنبال سراب نروند. این چنین است که علی علیه السلام را در جایگاه هدایت می نشانند و در تفسیر آیه: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ (۲) تو، تنها هشدار دهنده ای و هر قومی، هدایتگری دارد»، علی علیه السلام را مصداق والای «هدایتگر» معرفی می کند: الْمُنذِرُ أَنَا، وَالْهَادِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. (۳) هشداردهنده منم و هدایتگر، علی بن ابی طالب است.

(۱۰) احادیث عصمت، به معنای «مصونیت از گناه، خطا، جهل و ناهنجاری های رفتاری»، از ویژگی های قطعی پیامبران الهی است. متون متعددی در دست است که همگی یک پیام دارند و آن اینکه: علی علیه السلام به

- ۱- تردیدی نیست که در ادبیات عرب، استعمال ماده «وَلِيٌّ» در معنای سرپرست، زعیم و پیشوا، بسی شایع بوده است، که به این نکته در تحلیل حدیث غدیر، اشاره خواهیم
- ۲- رعد: آیه ۷.
- ۳- الدرّ المنثور: ج ۴ ص ۶۰۸.

(۱۱) احادیث علم**(۱۲) حدیث دوازده جانشین**

عنوان جاتشین پیامبر خدا هیچ گاه نمی لغزد، نمی شکند، کژ نمی رود، استوار است ، در نهایت سلامت است، مستقیم است، حق نگر و حق مدار است و... . علی علیه السلام ، عنوان افتخارآمیز «عصمت» را بر پیشانی دارد و بدین سان، مردمان، درالگوگیری، پیروی و هدایتجویی از او، در امان اند و آیین و دینشان به سلامت است و

(۱۱) احادیث علمچه کسی باید این گره ها را بگشاید و ناپیداها را در برابر دید جامعه بنهد؟ چه کسی باید آیات الهی را تفسیر کند و آموزه های دین را بدانان بنمایاند؟ پیامبر خدا که آیینش را جاودانه شمرده است، مرجعیت فکری و علمی فردای امت را در روزی که خود در میان امت نیست، به چه کسی وا نهاده است؟ احادیث نبوی بسیاری که در منابع کهن پراکنده اند و از جمله، حدیث شکوهمند: «أَنَا مِدِيْنَةُ الْعِلْمِ ، وَعَلِيٌّ بِأَبْهَا ؛ مِنْ شَهْرٍ دَانِشْمِ وَ عَلِيٌّ ، دَرَوَازَهٗ آَن»، [\(۱\)](#) نشانگر این است که پیامبر خدا، این جایگاه بلند را برای علی علیه السلام رقم زده است.

(۱۲) حدیث دوازده جانشیناز جمله احادیث مهم و شایان تدبّر و توجّه درباره چاره اندیشی برای آینده امت، احادیثی هستند که تعداد جانشینان پیامبر خدا را مطرح می سازند. این احادیث که فراوان نقل شده و با طرق مختلف و در نقل های گونه گونه و صحیح آمده اند ، [\(۲\)](#) نشان می دهند که خلفای پیامبر خدا دوازده نفرند. یکی از نقل ها چنین است:

۱- .المستدرک علی الصحیحین : ج ۳ ص ۱۳۸ ح ۴۶۳۹ .

۲- . برای نمونه ، ر . ک : صحیح مسلم : ج ۳ ص ۱۴۵۱ باب ۳۳ (الناس تبع لقربیش والخلافه فی قریش) . نیز ، ر . ک : المعجم الکبیر : ج ۲ ص ۱۹۵۱۹۹ و ۲۳۲ ، اهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث : بخش یکم / فصل پنجم ، إحقاق الحق : ج ۱۳ ص ۴۸۱ .

(۱۳) حدیث سفینه**(۱۴) حدیث ثقلین**

لا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ . (۱) این دین، برقرار می ماند تا این که قیامت برپا شود و تا دوازده خلیفه بر شما فرمان برانند که همگی آنان از قریش اند. این حدیث، با نقل های بسیار و طرق گونه گونی که مورد تأیید محدثان اهل سنت نیز قرار گرفته است، هیچ پیامی جز گزارش ولایت علی علیه السلام و فرزندانش ندارد و تصریحی بر خلافت علی علیه السلام پس از پیامبر خداست و نیز تأکیدی بر سیاست عظیم و استوار پیامبر صلی الله علیه و آله در تعیین آینده حاکمیت و پیشوایی امت .

(۱۳) حدیث سفینه پیامبر خدا به روزها و روزگاری می اندیشد که مشعل فروزان حیاتش خاموش می شود ، اما امت، باید راه را ادامه دهند. در سخنی که به «حدیث سفینه» شهره است، پیامبر می فرماید: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَيْفِي نُوْحٍ ؛ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ . (۲) مَثَلِ اَهْلِ بَيْتِمْ دَر مِيَانِ شَمَا ، هَمْچُونِ كَشْتِي نُوْحِ اسْت . هَر كَسِ بَه اَن دَر اَيْدِ ، نَجَاتِ يَابَدِ وَ هَر كَسِ اَز اَن بَا زَمَانِدِ ، هَلَاكِ گَرَدَد . پَس اَمْت ، بَا يَدِ هَشِيَارِ وَ بِي دَارِ بَاشَدِ ، كِه تَنهَا رَاهِ نَجَاتِ ، دَر اَمْدَنِ بَه «سَفِينَه» اَهْلِ بَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ اسْتِ وَ چَنگِ زَدَنِ بَه اَمُوزَه هَا ي اَنان .

(۱۴) حدیث ثقلیناز جمله چاره اندیشی های پیامبر خدا برای آینده امت و جلوگیری از گسترش

۱- صحیح مسلم : ج ۳ ص ۱۴۵۳ ح ۱۸۲۲ .

۲- المناقب ، ابن مغزلی : ص ۱۳۲ ح ۱۷۳ .

(۱۵) حدیث غدیر

ضلالت و جهالت و حیرت در جامعه، تلاش برای تعیین مرجع علمی و نشان دادن جهت گیری استوار برای حرکت های فکری و بیان چگونگی تفسیر قرآن و مکتب و سرچشمه آن است. شاید این حقیقت، روشن ترین گونه خود را در «حدیث ثقلین» که از احادیث متواتر است نشان داده است. یکی از گونه های مختلف نقل این حدیث، چنین است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي ، أُحْيِدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ ؛ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ، وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي ، وَلَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ، فَمَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا . (۱)** من، در میان شما چیزی به یادگار می نهم که پس از من تا وقتی بدان چنگ درزنید، هرگز گم راه نگردید. یکی از آن دو، بزرگ تر از دیگری است: کتاب خدا، که ریسمانی کشیده شده از آسمان به زمین است، و عترتم، اهل بیتم. هرگز این دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض [کوثر]، بر من وارد آیند. پس بنگرید در نبودن من، چگونه با آن دو رفتار می کنید.

(۱۵) حدیث غدیر پیامبر خدا، به سال دهم هجرت، آهنگ حج کرد و مردمان را از این قصد، آگاهانند. بدین سان، کسان بسیاری برای حج گزارای راهی مکه شدند تا با پیامبر خدا حج بگزارند و مناسک حج را از آن بزرگوار بیاموزند. پیامبر صلی الله علیه و آله با مسلمانان، حج گزارد و به سوی مدینه حرکت کرد. در روز هجدهم ذی حجه، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که کسان بسیاری پیش تر از او و قافله های بسیاری نیز پس از وی حرکت می کردند، به سرزمینی با نام «غدیر خم»، در وادی جُحْفَه (محلّ

۱- سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۶۳ ح ۳۷۸۸. برای آشنایی با مصادر و روایات حدیث ثقلین و دلالت آن به استمرار ولایت اهل بیت مراجعه فرمایید به دانش نامه میزان الحکمه: ج ۶ ص ۲۰۳ ۲۶۲.

جدا شدن راه اهل مدینه و مصری ها و ... رسید، در شرایطی که آفتاب، اوج گرفته بود و بی امان، بر زمین حرارت می ریخت. پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان الهی، دستور داد که سواران و پیادگان توقف کنند و رفتگان باز آیند و آیندگان برسند. پیامبر صلی الله علیه و آله بر انبوهی از جهاز شتران، فراز رفت و خطبه آغاز کرد. خدای را سپاس گفت و از این که به زودی از میان آنان خواهد رفت، پرده برگرفت و از آنان خواست که درباره چگونگی رسالت گزاری وی، گواهی دهند. مردمان، یکسر فریاد برآوردند: گواهی می دهیم که تو ابلاغ کردی و خیرخواهی و مجاهده نمودی. پس خدا به تو جزای خیر دهد! آن گاه، برای آماده سازی مردمان برای شنیدن پیام آخرین، بارها از صداقت خویش در ابلاغ و از «ثقلین» سخن گفت و جایگاه والای خود را در میان امت، بر نمود و بر اولویت خود بر آنان، گواهی خواست که پاسخ های بلند و یک صدا شنید. آن گاه، دست علی علیه السلام را گرفت و فراز آورد و با شکوهی شگرف و فریادی بس رسا فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ ، فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ . (۱) هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار، این جمله را تکرار کرد و برای پذیرندگان ولایت علی علیه السلام و دوستداران و یاوران او دعا کرد. بابررسی واژه «مولا» در ادبیات عرب و شناخت قرائن تردیدی در دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت بلافصل امیر مؤمنان باقی نمی ماند.

۱- الکافی: ج ۱ ص ۲۸۷ ح ۱؛ سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۳۳ ح ۳۷۱۳.

(۱۶) آخرین تلاش ها**۱. نوشتن وصیت****۲. تجهیز سپاه اسامه**

(۱۶) آخرین تلاش ها ۱. نوشتن وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر آرمیده بود و جسم مطهرش در تب می سوخت. اکنون از پس سال ها تلاش و رنج، آهنگ رحیل داشت. او نگران آینده بود: آینده امت، آینده آیین نوپا، آینده شجره طیبه ای که هنوز نیازمند حراست ها، نگهبانی ها، آبیاری ها و ایثارها بود. فرمود: ایتونی بکتاب اکتب لکم کتاباً لکن تضلّوا بعده أبداً (۱). برایم برگه ای بیاورید تا برایتان نوشته ای بنویسم که پس از آن، هرگز گم راه نشوید. غوغا در گرفت و فریادها برخاست. درگیری در محضر پیامبر خدا اوج گرفت و برخی، سخنی بس ناروا بر زبان راندند. غوغا بدان سان بود که زنان، بر حال پیامبر صلی الله علیه و آله دل سوزاندند و چون اعتراض کردند، غوغاگران بر آنها طعن زدند. (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قوموا عَنّی! (۳) به پا خیزید و بروید. این وصیت، نوشته نشد؛ اما برای بسیاری روشن بود و هست که محتوای آن، چه بود و چرا نوشته نشد. بی گمان، محتوای وصیت، تأکید بر همان چیزی بود که در غدیر ابلاغ شد: تأکید بر ولایت و آینده امت.

۲. تجهیز سپاه اسامه پیامبر خدا که در واپسین روزهای عمرش گرفتار بیماری بود، اسامه بن زید را

۱- صحیح البخاری: ج ۳ ص ۱۱۱۱ ح ۲۸۸۸.

۲- ر. ک: الطبقات الكبرى: ج ۲ ص ۲۴۳.

۳- صحیح البخاری: ج ۱ ص ۵۴ ح ۱۱۴.

برگزید؛ جوانی هفده ساله برای فرماندهی سپاهی بزرگ که بزرگان اصحاب را در میان خود داشت. ابن سعد در این باره می گوید: روز چهارشنبه، پیامبر صلی الله علیه و آله تب و سردرد کرد. صبح روز پنج شنبه، با دست خود، پرچمی برای اُسامه بست ... و هیچ یک از سرشناسان مهاجرانِ نخستین و انصار نماند، جز آن که به نبرد، فراخوانده شد، از جمله: ابو بکر صدیق، عمر بن خطاب، ابو عبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید، قتاده بن نعمان و سلمه بن اسلم بن حریش. (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله به تجهیز این سپاه، فرمان می دهد و با تأکید می گوید: سپاه اسامه را تجهیز کنید. خداوند، لعنت کند هر کس را که از او تخلف کند! (۲) او فرمان می دهد که سپاه مسلمانان، با توجه به این که در آن موقعیت، هیچ خطر نظامی ای مدینه را تهدید نمی کند، فوراً مدینه را ترک کنند. تردیدی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله در پس این فرمان، قصد آن دارد که فضای مدینه را از وجود فرصت طلبانی که چشم انتظار رحلت اویند تا بر خلافت چنگ اندازند، بپالاید. از دیگر سو، می خواهد تا بستر رسیدن حق را به صاحب شرعی آن، آماده سازد و این، همان است که در صریح کلام علی علیه السلام آمده است.

۱- ر. ک: الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۱۹۰.

۲- الملل والنحل: ج ۱ ص ۲۳.

فصل یکم : احادیث وصایت

الف هر پیامبری وصی ای دارد

فصل یکم : احادیث وصایت الف هر پیامبری وصی ای دارد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر پیامبری وصی و وارثی دارد و علی، وصی و وارث من است. (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : خداوند متعال، ۱۲۴ هزار پیامبر داشت که من سرور و برترین و گرامی ترین آنان نزد خداوند عز و جل هستم و هر پیامبری وصی ای دارد که به امر خداوند که یادش بلند باد! او را وصی قرار می دهد و وصی من، علی بن ابی طالب، سرور و برتر و گرامی ترین اوصیا نزد خداوند عز و جل است. (۲)

امام صادق علیه السلام : هبّه الله شیث بن آدم ، وصی آدم و سام ، وصی نوح و اسماعیل ، وصی ابراهیم و یوشع بن نون ، وصی موسی و سلیمان ، وصی داوود و شمعون ، وصی عیسی بود و علی بن ابی طالب ، وصی محمد است ، و او بهترین اوصیاست. (۳)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا وَوَارِثًا ، وَإِنَّ عَلِيًّا وَصِيٌّ وَوَارِثِي (تاریخ دمشق : ج ۴۲ ص ۳۹۲ ح ۹۰۰۵ و ۹۰۰۶).

۲- عنه صلی الله علیه و آله : إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَأَرْبَعَةَ وَعِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ ، أَنَا سَيِّدُهُمْ وَأَفْضَلُهُمْ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ، وَلِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ أَوْصَى إِلَيْهِ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ ، وَإِنَّ وَصِيَّيَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَسَيِّدُهُمْ وَأَفْضَلُهُمْ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى (کتاب من لا يحضره الفقيه : ج ۴ ص ۱۸۰ ح ۵۴۰۷).

۳- الإمام الصادق علیه السلام : كَانَ وَصِيَّيَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْثَ بْنَ آدَمَ هَبَّهَ اللَّهُ ، وَكَانَ وَصِيَّيَّ نُوْحٍ سَامَ جَاجٍ ، وَكَانَ وَصِيَّيَّ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ ، وَكَانَ وَصِيَّيَّ مُوسَى يُوْشَعَ بْنَ نُوْنٍ ، وَكَانَ وَصِيَّيَّ دَاوُدَ سُلَيْمَانَ ، وَكَانَ وَصِيَّيَّ عِيسَى شَمْعُونَ ، وَكَانَ وَصِيَّيَّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ (الفضائل ، ابن شاذان : ص ۸۴).

ب وصی آدم علیه السلام**ج وصی نوح علیه السلام****د وصی موسی علیه السلام**

ب وصی آدم علیه السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : آدم از خدای عز و جل خواست که وصی صالحی برای او قرار دهد. پس خداوند عز و جله او وحی کرد که : «من، پیامبران را با نبوت، گرامی داشتم. سپس جمعی را از میان خلقم برگزیدم و برگزیدگان آنها را اوصیا قرار دادم». خداوند متعال به او وحی کرد : «ای آدم! شیث را وصی قرار بده». و آدم پسرش شیث را که همان هبه الله بود ، وصی قرار داد. (۱)

ج وصی نوح علیه السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : نوح در حالی از دنیا رفت که از قومش پیمان گرفت به وصیش سام، وفادار باشند. (۲)

د وصی موسی علیه السلام امام باقر علیه السلام : وصی موسی ، یوشع بن نون بود. او همان جوانی است که خداوند عز و جل در قرآن از او یاد کرده است (۳). (۴)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ سَأَلَ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ وَصِيًّا صَالِحًا ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ : إِنِّي أَكْرَمْتُ الْأَنْبِيَاءَ بِالنُّبُوَّةِ ، ثُمَّ اخْتَرْتُ مِنْ خَلْقِي خَلْقًا وَجَعَلْتُ خِيَارَهُمُ الْأَوْصِيَاءَ . فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ إِلَيْهِ : يَا آدَمُ أَوْصِ إِلَى شَيْثٍ . فَأَوْصَى آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى شَيْثٍ وَهُوَ هَبَةُ اللَّهِ بْنِ آدَمَ (كتاب من لا يحضره الفقيه : ج ۴ ص ۱۷۵ ح ۵۴۰۲) .

۲- عنه صلی الله علیه و آله : لَقَدْ خَرَجَ نُوحٌ مِنَ الدُّنْيَا وَعَاهَدَ قَوْمَهُ عَلَى الْوَفَاءِ لَوْصِيَّتِهِ سَامٍ (معاني الأخبار : ص ۳۷۲ ح ۱) .

۳- اشاره به آیه ۶۰ و ۶۲ سوره كهف.

۴- الإمام الباقر علیه السلام : كَانَ وَصِيَّيَ مُوسَى يُوْشَعَ بْنَ نُوْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَهُوَ فَتَاهُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ (الكافي : ج ۸ ص ۱۱۷ ح ۹۲) .

ه وصی عیسی علیه السلام

و وصی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله

۱. وصی

ه وصی عیسی علیه السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : عیسی بن مریم به آسمان ، بُرده شد ، در حالی که از قومش پیمان گرفته بود که به وصی اش شمعون بن حمون صفا ، وفادار بمانند . (۱)

و وصی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله ۱ . وصی فضائل الصحابه به نقل از انس بن مالک : به سلمان گفتیم : از پیامبر صلی الله علیه و آله پرس که وصی اش کیست؟ سلمان پرسید : ای پیامبر خدا! وصی تو کیست؟ فرمود : «سلمان! وصی موسی که بود؟» . گفت : یوشع بن نون. فرمود : «بی گمان، وصی و وارث من که بدهی مرا ادا می کند و وعده هایم را تحقق می بخشد، علی بن ابی طالب است.» ۲

امام علی علیه السلام ضمن یک سخنرانی ، پس از بیعت مردم با ابو بکر ، خطاب به مردم مدینه : سوگند به آن که دانه را شکافت و جانداران را آفرید، به روشنی می دانید که من، سرپرست شما و همان کسی هستم که به پیروی از او، فرمان یافته اید. من، دانای شما و همان کسی هستم که نجات شما با علم اوست! من وصی پیامبر شما ، برگزیده

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : لَقَدْ رَفَعَ عِيسَىٰ بَنُ مَرْيَمَ اِلَى السَّمَاءِ ، وَقَدْ عَاهَدَ قَوْمَهُ عَلَي الْوَفَاءِ لِوَصِيِّهِ شَمْعُونَ بَنِ حَمُونَ الصَّفَا (معانی الأخبار : ص ۳۷۲ ح ۱) .

۲. وصایت علی علیه السلام از سوی خداست

پروردگارتان، زبان نورتان و دانا به روش اصلاحتان هستم! (۱)

۲. وصایت علی علیه السلام از سوی خداست امام صادق علیه السلام: چون پیامبر خدا به قُدَید (۲) رسید، به علی علیه السلام فرمود: «ای علی! من از پروردگارم خواستم که میان من و تو، پیوند دوستی ایجاد کند و کرد. از پروردگارم خواستم که مرا با تو برادر کند و کرد. نیز از پروردگارم خواستم که تو را وصی من قرار دهد، که قرار داد». پس دو مرد قریشی گفتند: به خدا سوگند، برای ما یک مَین خرما در مشکِ کهنه، از آنچه محمّد از پروردگارش خواست، خوشایندتر است. آخر چرا از پروردگارش فرشته ای نخواست که در برابر دشمنش یاری اش دهد، یا گنجی نخواست که بدان از تنگ دستی برهد؟! به خدا سوگند، او را به حق و باطلی نخوانده، مگر آن که اجابتش کرده است. پس خداوند پاک و متعال، نازل کرد: «مبادا تو، بخشی از آنچه را به تو وحی می شود، وا نهی و سینه بدان تنگ داری!» تا پایان آیه (۳). ۴

۱- الإمام علی علیه السلام فی خُطْبِهِ خُطْبَهَا لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأ النَّسِيمَةَ، لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي صَاحِبُكُمْ وَالَّذِي بِهِ أُمِرْتُمْ، وَأَنِّي عَالِمُكُمْ وَالَّذِي يَعْلَمُهُ نَجَاتُكُمْ، وَوَصِيِّي نَبِيِّكُمْ، وَخَيْرُهُ رَبُّكُمْ، وَلِسَانُ نُورِكُمْ، وَالْعَالِمُ بِمَا يُصَلِّحُكُمْ (الكافي: ج ۸ ص ۳۲ ح ۵).

۲- قدید، نام مکانی در نزدیکی مکه است (معجم البلدان: ج ۴ ص ۳۱۳).

۳- هود: آیه ۱۲. بقیه آیه چنین است: «که می گویند: چرا گنجی بر او فرستاده نشد، یا فرشته ای با او نیامد؟ تو فقط هشدار دهنده ای و خدا بر هر چیزی وکیل است».

۳. بهترین اوصیا

۴. سرور اوصیا

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام: آیا نمی دانی که خدای عز و جل به زمینیان نظر کرد و از میان آنان پدرت را برگزید و او را به پیامبری برانگیخت و سپس بار دیگر نظر کرد و همسرت را برگزید و به من وحی کرد تا به او همسر دهم و او را وصی خود گیرم؟ (۱)

۳. بهترین اوصیا امام علی علیه السلام: بهترین خلق، در روزی که خداوند آنان را گرد می آورد، پیامبران اند و برترین پیامبران، محمد صلی الله علیه و آله است. برترین هر امت، پس از پیامبرشان، وصی آن پیامبر است، تا آن که پیامبری مبعوث شود. آگاه باشید که برترین اوصیا، وصی محمد صلی الله علیه و آله است. (۲)

۴. سرور اوصیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: من، سرور اولین و آخرینم و علی بن ابی طالب، سرور اوصیاست. (۳)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام: اگر نبود این که خاتم پیامبرانم، تو در پیامبری با من شریک بودی. پس اگر پیامبر نیستی، وصی پیامبر و وارث او هستی؛ بلکه تو سرور اوصیا (جانشینان) و امام پرهیزگاران. (۴)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله لِفَاطِمَةَ عَلِيهَا السَّلَامُ: أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ بَعْلَكَ، فَأَوْحَى إِلَيَّ، فَأَنْكَحْتُهُ وَأَتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا؟ (المعجم الكبير: ج ۴ ص ۱۷۱ ح ۴۰۴۶).

۲- الإمام علي عليه السلام: إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ الرَّسُلُ، وَإِنَّ أَفْضَلَ الرَّسُلِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَصِيُّ نَبِيِّهَا حَتَّى يُدْرِكَهُ نَبِيُّي، أَوْ وَإِنَّ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ (الكافي: ج ۱ ص ۴۵۰ ح ۳۴).

۳- رسول الله صلی الله علیه و آله: أَنَا سَيِّدُ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ (الأمالي، صدوق: ص ۶۷۸ ح ۹۲۴).

۴- عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْلَا أَنِّي خَاتِمُ الْأَنْبِيَاءِ لَكُنْتُ شَرِيكًا فِي النَّبُوَّةِ؛ فَإِنَّ لَا تُكُنْ نَبِيًّا فَإِنَّكَ وَصِيُّ نَبِيِّي وَوَارِثُهُ، بَلْ أَنْتَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَإِمَامُ الْأَتْقِيَاءِ (شرح نهج البلاغه: ج ۱۳ ص ۲۱۰).

۵. اولین وصی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله

۵. اولین وصی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و آلهپیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امامان پس از من ، دوازده تن اند. اولین آنها علی بن ابی طالب و آخرین آنها قائم است. آنان پس از من، جانشینان و اوصیا و اولیا و حجّت های الهی بر امتم هستند. (۱)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ ؛ أَوْلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ ؛ فَهَمَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلِيَائِي وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي (کتاب من لا يحضره الفقيه : ج ۴ ص ۱۷۹ ح ۵۴۰۶) .

فصل دوم : احادیث وراثت

الف وارث

ب وارث علم پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل دوم : احادیث وراثت الف وارث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی ! تو وصی، خلیفه (جانشین)، وزیر (دست یار)، وارث و پدر فرزندان منی... ؛ فرمان تو فرمان من... و نهی تو نهی من است. (۱)

ب وارث علم پیامبر صلی الله علیه و آله و الهیامبر خدا صلی الله علیه و آله : قرآن، پیشوایی هدایتگر است و برای آن، رهبری است که به سوی آن می خواند و با حکمت و پند نیکو، بدان دعوت می کند. و آن [رهبر] علی بن ابی طالب است و پس از من، او فرمانروا (ولی امر) و وارث علم و حکمت من و نهان و آشکار من و نیز وارث هر چیزی است که پیامبران پیش از من به ارث نهاده اند و من ارث برنده و به ارث نهنده ام. پس به شک نیفتید و تردید مکنید. (۲)

امام باقر علیه السلام : علی علیه السلام علم پیامبر خدا را به ارث بُرد و فاطمه، اموال او را. (۳)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : یا عَلِيُّ ، أَنْتَ وَصِيِّي ، وَخَلِيفَتِي ، وَوَزِيرِي ، وَوَارِثِي ، وَأَبُو وُلْدِي ... ، أَمْرُكَ أَمْرِي ... ، وَنَهْيُكَ نَهْيِي (الأمالی ، صدوق : ص ۴۱۱ ح ۵۳۳) .

۲- عنه صلی الله علیه و آله : الْقُرْآنُ إِمَامٌ هَادٍ ، وَلَهُ قَائِدٌ يَهْدِي بِهِ وَيَدْعُو إِلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ، وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، وَهُوَ وَلِيُّ الْأَمْرِ بَعْدِي ، وَوَارِثُ عِلْمِي وَحِكْمَتِي ، وَسِرِّي وَعَلَانِيَتِي ، وَمَا وَرِثَهُ النَّبِيُّونَ قَبْلِي ، وَأَنَا وَارِثُ وَمَوْرَثُ ، فَلَا تُكْذِبُنَّكُمْ أَنْفُسُكُمْ (خصائص الأئمة عليهم السلام : ص ۷۵) .

۳- الإمام الباقر عليه السلام : وَرِثَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَوَرِثَتْ فَاطِمَةُ تَرَكَتَهُ (بصائر الدرجات : ص ۲۹۴ ح ۶) .

فصل سوم: احادیث خلافت

الف آیا جانشینی انتخاب نمی کنی؟
ب جانشینی علی علیه السلام به فرمان خداوند عز و جل

فصل سوم: احادیث خلافتالف آیا جانشینی انتخاب نمی کنی؟ السنّه ، ابن ابی عاصم به نقل از عبد الله بن مسعود: پیامبر صلی الله علیه و آله در ليله الجن (۱) فرمود: «به خدا سوگند، مرگم نزدیک است». گفتم: ابوبکر صدیق، سرپرستی مردم را به عهده می گیرد؟ پس ساکت ماند. گفتم: عمر، سرپرستی مردم را به عهده می گیرد؟ خاموش ماند. گفتم: علی علیه السلام سرپرستی مردم را به عهده می گیرد؟ فرمود: «نمی گذارند و اگر می گذاشتند، همه به بهشت می رفتند». (۲)

ب جانشینی علی علیه السلام به فرمان خداوند عز و جلیپامبر خدا صلی الله علیه و آله ای علی! تو وصی منی که به فرمان پروردگارم تو را وصی نمودم. و تو جانشین منی که تو را به فرمان پروردگارم جانشین خود کردم. (۳)

۱- یکی از شب ها در ماه های پایانی عمر پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن شب ، نمایندگان از جئیان ، برای اسلام آوردن ، به حضور ایشان رسیدند .

۲- السنّه ، ابن ابی عاصم : ص ۵۴۹ ح ۱۱۸۳ .

۳- رسول الله صلی الله علیه و آله : یا علی ، أنت وصی ، أوصیتُ إلیکَ بِأمرِ ربّی . وأنتَ خلیفتی ، استخلفتُکَ بِأمرِ ربّی ف (کتاب من لا یحضره الفقیه : ج ۴ ص ۱۷۹ ح ۵۴۰۵) .

ج جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله ، پس از او د جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات و پس از وفات او

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی بن ابی طالب، خلیفه خدا و خلیفه من و حجت خدا و حجت من است . (۱)

ج جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله ، پس از اوفاطمه علیها السلام : خدای متعال را گواه می گیرم که شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «علی، بهترین کسی است که در میان شما به جانشینی خود قرارش می دهم و او امام و خلیفه پس از من است» . (۲)

السنة ، ابن ابی عاصم به نقل از ابن عباس : مردم برای نبرد تبوک ، حرکت کردند. علی علیه السلام [به پیامبر صلی الله علیه و آله] گفت: با تو بیایم؟ فرمود: «نه». علی علیه السلام گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی باشی، جز آن که تو پیامبر نیستی؟ تو پس از من، جانشینم در میان همه مؤمنانی» . (۳)

د جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات و پس از وفات او پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! تو وصی من، پدر فرزندانم، همسر دخترم و خلیفه من بر ائمتم در حیات و پس از وفاتم هستی. فرمان تو فرمان من و نهی تو نهی من است. سوگند به آن که مرا به پیامبری برانگیخت و مرا بهترین آفریدگان قرار داد، تو حجت خدا بر خلق او و رازنگهدار و خلیفه او بر بندگانش هستی . (۴)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَةُ اللَّهِ وَخَلِيفَتِي ، وَحُجَّةُ اللَّهِ وَحُجَّتِي (الأمالی ، صدوق : ص ۲۷۱ ح ۲۹۹) .

۲- فاطمه علیها السلام : أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَى لَقَدْ سَمِعْتُهُ جَ صَ لِي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَ يَقُولُ : عَلِيُّ خَيْرٌ مِّنْ أَخْلَفَهُ فِيكُمْ ، وَهُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي (كفایه الأثر : ص ۱۹۹) .

۳- السنة ، ابن ابی عاصم : ص ۵۸۹ ح ۱۳۵۱ .

۴- رسول الله صلی الله علیه و آله : يَا عَلِيُّ ، أَنْتَ وَصِيِّي ، وَأَبُو وُلْدِي ، وَزَوْجُ ابْنَتِي ، وَخَلِيفَتِي عَلِيٌّ أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي ؛ أَمْرُكَ أَمْرِي ، وَنَهْيُكَ نَهْيِي . أَقْبِئِمُ بِاللَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبِيِّهِ وَجَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ أَنْكَ لِحُجَّتِهِ اللَّهُ عَلِيَّ خَلِيفَةً ، وَأَمِينُهُ عَلِيٌّ سِرُّهُ ، وَخَلِيفَتُهُ عَلِيٌّ عِبَادِهِ (عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۵۳) .

فصل چهارم : احادیث منزلت

الف حدیث منزلت

ب تأکیدهای پیامبر صلی الله علیه و آله بر حدیث منزلت

۱. روز هشدار

فصل چهارم : احادیث منزلتالف حدیث منزلتپیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پس از من پیامبری نیست. (۱)

امام صادق علیه السلام به نقل از پدرانش : بی گمان، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در ده جا گفت : «تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی». (۲)

ب تأکیدهای پیامبر صلی الله علیه و آله بر حدیث منزلت ۱. روز هشدارکنز الفوائد به نقل از ابو رافع : پیامبر صلی الله علیه و آله بنی عبد المطلب را در شعب (دره) [ابو طالب] گرد آورد ... و فرمود : «خدای عز و جل به من فرمان داده که خویشان نزدیک و اقوام مخلصم را هشدار دهم . خداوند متعال، پیامبری برنینگیخت، مگر آن که از خاندانش برادر، وارث، وزیر، وصی و جانشینی در میان خانواده اش قرار داد. حال کدام یک از

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام : أنت منی بمنزله هارون من موسی ، إلا أنه لا نبی بعدی (سنن الترمذی : ج ۵ ص ۶۴۱ ح ۳۷۳۰) .

۲- الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام : لقد قال النبي صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام فی عَشْرِهِ مَوَاضِعَ : أنت منی بمنزله هارون من موسی (ینابيع الموده : ج ۲ ص ۳۰۲ ح ۸۶۶) .

۲. روز پیمان برادری**۳. هنگام بستن درها**

شما با من بیعت می کند، به این شرط که در میان خاندانم، تنها او برادر من، وزیر من و وارث من و برایم به منزله هارون برای موسی باشد، جز آن که پس از من پیامبری نیست؟». همه ساکت ماندند. پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار سخن خود را برای آنان تکرار کرد و فرمود: «به خدا سوگند، یا کسی از میثاقان برمی خیزد یا این که غیر شما به این منزلت می رسد و مورد نکوهش قرار می گیرید». پس علی علیه السلام برخاست و در حالی که همه به او می نگریستند، با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد و او را در آنچه بدان فرامی خواند، اجابت نمود. (۱)

۲. روز پیمان برادر فیضائل الصحابه، ابن حنبل به نقل از محدوج بن زید: پیامبر خدا، میان مسلمانان، برادری ایجاد کرد. سپس گفت: «ای علی! تو برادر منی و تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست». (۲)

۳. هنگام بستن درهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: برخی مردم از من دل آزرده شده اند که چرا علی را در مسجد جای داده ام. به خدا سوگند، من علی را به مسجد، داخل و آنان را از مسجد بیرون نکرده ام. خدای عز و جل به موسی علیه السلام و برادرش وحی کرد: «قوم خود را در مصر، در خانه هایی سکنا دهید و خانه هایتان را رو به قبله قرار دهید و نماز بخوانید» (۳) و به موسی فرمان داد که کسی در مسجدش سکنا نگیرند و در آن، آمیزش نشود و جز هارون و فرزندانش را به آن، راه ندهد. علی [نیز] برای من، به منزله هارون برای موسی است. در میان خانواده ام [تنها] او برادر من است و برای هیچ کس روا نیست که در مسجدم با زنان بیامیزد، جز علی و

۱- کنز الفوائد: ج ۲ ص ۱۷۷.

۲- فضائل الصحابه، ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۶۳ ح ۱۱۳۱.

۳- یونس: آیه ۸۷.

۴. فتح خیبر

۵. جنگ تبوک

فرزندان او . پس هر که ناخشنود است، به آن جا برود و با دستش به سوی شام اشاره کرد . (۱)

۴. فتح خیبر المناقب ، ابن مغزلی به نقل از جابر بن عبد الله : چون علی بن ابی طالب علیه السلام از فتح خیبر باز آمد، پیامبر علیه السلام به او فرمود : «ای علی! اگر نبود [بیم] این که گروهی از ائمت، درباره تو چیزی را بگویند که نصرانی ها درباره عیسی گفتند، در شأن تو سخنی می گفتم که به هر گروهی از مسلمانان بر می خوردی، خاک زیر پایت و باقی مانده آب وضویت را بر می گرفتند و به آن دو، شفا می جستند ؛ اما تو را همین بس که برای من ... ، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست». (۲)

۵. جنگ تبوک صحیح البخاری به نقل از سعد بن ابی وقاص : پیامبر خدا به سوی تبوک (۳) حرکت کرد و علی علیه السلام را به جای خود نهاد. علی علیه السلام گفت : آیا مرا در میان کودکان و زنان می نهی؟ فرمود : «آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام باشی، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟». (۴)

۱- رسول الله صلى الله عليه وآله : إِنَّ رِجَالًا يَجِدُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ فِي أَنِّي أَسَكَنْتُ عَلِيًّا فِي الْمَسْجِدِ ، وَاللَّهِ مَا أَخْرَجْتُهُمْ ، وَلَا أَسَكَنْتُهُ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ : «أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بَيْوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبَلَهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» ، وَأَمَرَ مُوسَى أَلَّا يَسْكُنَ مَسْجِدَهُ ، وَلَا يَنْكِحَ فِيهِ ، وَلَا يَدْخُلَهُ إِلَّا هَارُونَ وَذُرِّيَّتُهُ ، وَإِنَّ عَلِيًّا مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، وَهُوَ أَخِي دُونَ أَهْلِي ، وَلَا يَجِلُّ مَسْجِدِي لِأَحَدٍ يَنْكِحُ فِيهِ النِّسَاءَ إِلَّا عَلِيٌّ وَذُرِّيَّتُهُ ، فَمَنْ سَاءَ فَهَاهُنَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ الشَّامِ . (المناقب ، ابن مغزلی : ص ۲۵۵ ح ۳۰۳) .

۲- المناقب ، ابن مغزلی : ص ۲۳۷ ح ۲۸۵ .

۳- تبوک، منطقه ای در میانه راه مدینه و دمشق است که در شمال غربی مدینه و جنوب دمشق ، واقع است. پیامبر صلی الله علیه و آله در سال نهم هجری، سپاهی انبوه را برای به فرمان آوردن عرب های شمال، بدان جا برد ؛ اما جنگی درنگرفت.

۴- صحیح البخاری: ج ۴ ص ۱۶۰۲ ح ۴۱۵۴ .

بحثی درباره حدیث منزلت

بحثی درباره حدیث منزلتی گمان، حدیث منزلت، یکی از فضیلت های بلند و مناقب بزرگ علی علیه السلام را فراز می آورد. همچنین روشن می گردد که پیامبر خدا در موقعیت های بسیاری، به این فضیلت سخن گشوده است و آنچه در نبرد تبوک بر زبان مبارکش جاری گشته، گرچه مشهورترین، اما تنها موضع ذکر این فضیلت نیست. اسناد متعدّد و گزارش های فراوان این حدیث، جای تردیدی در صدور قطعی آن نمی نهد و گستردگی نقل و فراوانی طریق های آن بدان جا رسیده است که عالمان و محدّثان بزرگ اهل سنّت به تواتر آن و فراوانی طرق و منابع گوناگون آن تصریح کنند و بر این نکته تأکید ورزند که این حدیث در میان احادیث نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله استوارترین است و اتفاق راویان حدیث و حافظان آثار را بر صحت آن ابراز دارند. حسیّکانی درباره اسناد این حدیث نوشته است: و استاد ما، ابو حازم حافظ، درباره حدیث منزلت می گفت: آن را با پنج هزار سند، نقل کرده ام. (۱) و در همین باره محمّد بن عبد البرّ می گوید: گروهی از اصحاب، این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که: «تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی» را روایت کرده اند و این حدیث، از استوارترین و درست ترین

۱- شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۱۹۵. مقصود از پنج هزار طریق، کثرت راویانی است که در طبقه های مختلف، این حدیث را نقل کرده اند، ولی طبقه اول، یعنی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک به ده نفر هستند.

احادیث است. سعد بن ابی وقاص ، آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است و طریق های حدیث سعد ، جدّا فراوان است و ابن ابی خيثمه و دیگران ، این طریق ها را ذکر کرده اند. ابن عباس، ابو سعید خُذْرِي، امّ سلمه ، اسماء بنت عمیس، جابر بن عبد الله و گروهی که ذکر آنها به درازا می کشد نیز این حدیث را نقل کرده اند. (۱) و محمّد بن یوسف گنجی نوشته است: بر صحت این حدیث ، اتفاق است . پیشوایان حافظ حدیث ، مانند: ابو عبد الله بخاری در الصحيح خود، مسلم بن حجاج در الصحيح خود، ابو داوود در السنن خود، ابو عیسی ترمذی در الجامع خود، ابو عبد الرحمان نسایی در السنن خود و ابن ماجه قزوینی در السنن خود ، آن را نقل کرده اند و همه بر درستی آن اتفاق دارند، تا آن جا که بر صحت آن اجماع است. حاکم نیشابوری گفته است: این حدیث به حدّ تواتر رسیده است. (۲) و سیوطی حدیث منزلت را در کتابش به نام «الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره» که مختص نقل احادیث متواتر است ، آورده و با این کار به تواتر آن تصریح کرده است. (۳) آنچه آوردیم، گوشه ای از نظریات بیان شده درباره اسناد این روایت را نشان می دهد و تردیدی نیست که جستجو در منابع و کتاب های حدیثی، هر گونه شک در صدور قطعی آن را نفی می کند. از نظر مضمون حدیث نیز می بینیم که همه آنچه هارون در عصر موسی علیه السلام داشته است ، بجز نبوت، برای علی علیه السلام قرار داده شده است . قرآن کریم ، مقام های هارون را

۱- الاستیعاب: ج ۳ ص ۲۰۲ ش ۱۸۷۵ .

۲- کفایه الطالب : ص ۲۸۳ .

۳- الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره : ص ۷۶ ح ۱۰۳ .

چنین بیان داشته است: «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَؤُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي . (۱)» و از میان خاندانم، وزیری برای من قرار بده؛ هارون، برادرم را . پشتم را به او محکم بدار و او را در کار [رسالت با] من شریک کن . در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله این مقام ها برای علی علیه السلام به صراحت ، تعیین شده است. قرآن کریم ، بخش دیگری از مقام های هارون را بدین شکل ، ذکر کرده است : «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ . (۲)» در میان قوم ، به جای من بنشین و اصلاح کن و از راه تباهکاران ، پیروی مکن . واقعیت زندگی علی علیه السلام و دفاع بی نظیر او از پیامبر خدا و حضور همیشگی و بی مانند او در همه نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله ، هر یک نشانه ای بر این است که خدای متعال ، علی علیه السلام را برای پیامبر خدا همچون هارون برای موسی علیه السلام قرار داد. پیامبر خدا در ابلاغ دعوت خود ، به شیوه طبیعی و روش عادی امور، رفتار کرد و در این میان، علی علیه السلام برترین و استوارترین یاور او بود. خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله در ليله المبيت، جانبازی و فداکاری شگفتش در نبرد بدر که نخستین میدان آزمون مسلمانان و ماجرای هراس انگیز بود ، حمایت سترگش از پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد ، آن هنگام که بسیاری از مدعیان گریختند ، هموردی اش با عمرو بن عبد ود در پیکار خندق، پس از محاصره ترسناک مشرکان، و جلوه قدرتش در خیبر، در حالی که پیامبر خدا و اصحابش پشت دیوارها و دژهای آن متوقف شده بودند ، و جز اینها، همه نشانه آن است که کمک او به پیامبر صلی الله علیه و آله ، سرنوشت ساز بوده است.

۱- طه : آیات ۲۹ ۳۲ .

۲- اعراف : آیه ۱۴۲ .

بر این بیفزاییم که این احادیث، دلالت می‌کند که علی علیه السلام از دیگر اصحاب، متمایز است و هیچ یک از آنان قابل مقایسه با او نیستند، همان گونه که هارون در میان بنی اسرائیل چنین بوده است. در روایاتی که در پی می‌آید، دقت کنید: امام علی علیه السلام: خداوند که نامش مبارک باد! ... پیامبرش را با من پشتیبانی کرد و مرا به نصرت او گرامی داشت و با دانش او شرافت داد و احکام [دین] او را به من بخشید و تنها مرا ویژه وصایت او کرد و برای جانشینی در امتش برگزید. پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلسی انبوه از مهاجر و انصار فرمود: «ای مردم! علی برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام است، جز آن که پیامبری پس از من نیست». پس مؤمنان به یاری خداوند، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیدند؛ زیرا می‌دانستند که من، نه برادر نسبی اویم آن گونه که هارون برادر موسی علیه السلام بود و نه پیامبرم که نبوت اقتضای آن کند؛ بلکه این، جانشین کردن من از سوی او بود، همان گونه که موسی علیه السلام، هارون را جانشین خود کرد، آن جا که می‌گوید: «اخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ». (۱) جانشین من در میان قومم باش و اصلاح کن و از راه مفسدان، پیروی مکن». (۲) ابو خالد کابلی: به سرور عابدان، علی بن حسین علیهما السلام گفته شد: مردم می‌گویند که بهترین مردم پس از پیامبر خدا ابو بکر، سپس عمر، سپس عثمان و پس از آنها، علی علیه السلام است. امام علیه السلام فرمود: «پس با حدیث سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله چه می‌کنند که به علی علیه السلام فرمود: تو برای من به منزله هارون برای موسی علیه السلام هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟ چه کسی در زمان موسی علیه السلام

۱- اعراف: آیه ۱۴۲.

۲- الکافی: ج ۸ ص ۲۶ ح ۴.

همچون هارون بوده است؟ (۱) ابو هارون عبدی: از جابر بن عبد الله انصاری پرسیدم: معنای گفته پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام که: «تو برای من به منزله هارون برای موسی علیه السلام هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست» چیست؟ گفت: به خدا سوگند، با آن [گفته]، او را جانشین خود بر امتش کرد در حیات و پس از وفاتش، و طاعتش را بر آنان واجب ساخت. پس هر کس پس از این گفته به خلافت او گواهی ندهد، از ستمکاران است. (۲) سلم بن وضّاح: در نزد محمّد بن عبد الله بودیم که معلی بن سلیمان از او پرسید: مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این گفته: «تو برای من به منزله هارون برای موسی علیه السلام هستی» چه بوده است؟ گفت: مقصودش اطاعت از علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، همچون اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش بوده است. (۳)

۱- معانی الأخبار: ص ۷۴ ح ۲.

۲- معانی الأخبار: ص ۷۴ ح ۱.

۳- المناقب، کوفی: ج ۱ ص ۵۱۰ ح ۴۲۹.

الف معنای اولو الأمر

فصل پنجم: احادیث امارتالف معنای اولو الأمر قرآن «يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛

ای مؤمنان! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر، اطاعت کنید و [نیز] از فرمان روایانتان «اولو الأمرتان» (۱).

حدیثکمال الدین به نقل از جابر بن عبد الله انصاری: چون خدای عز و جل بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد که: «ای مؤمنان! از خدا و پیامبر اطاعت کنید و [نیز] از فرمان روایانتان»، گفتم: ای پیامبر خدا! خدا و پیامبرش را شناختیم؛ اما فرمان روایانی که خداوند، اطاعت آنان را با اطاعت تو همراه کرده، چه کسانی اند؟ فرمود: «ای جابر! آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان پس از من هستند. نخستین آنها علی بن ابی طالب است» (۲).

امام زین العابدین علیه السلام: همانا اولو الأمری که خدای عز و جل آنان را پیشوایان مردم قرار داد

۱- نساء: آیه ۵۹.

۲- کمال الدین: ص ۲۵۳ ح ۳.

ب امیر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

ج امیر نیکوکاران

د آغاز نام گذاری علی علیه السلام به «امیر المؤمنین»

و اطاعت از آنان را واجب ساخت، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، سپس حسن علیه السلام، سپس حسین علیه السلام، دو پسر علی بن ابی طالب هستند و سپس، امر (امامت) به ما رسید. (۱)

ب امیر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند عز و جل مرا به پیامبری، به سوی شما برانگیخت و به من فرمان داد که علی را به جای خویش بر شما امیر گردانم. (۲)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس را من نبی ام، علی امیر است. (۳)

ج امیر نیکوکاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در صلح حدیبیه، در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته و صدای خود را بلند کرده بود: او، امیر نیکوکاران و قاتل بدکاران است. هر که او را یاری دهد، یاری شود و هر که او را وا نهد، وا نهاده شود. (۴)

د آغاز نام گذاری علی علیه السلام به «امیر المؤمنین» الکافی به نقل از جابر: به امام باقر علیه السلام گفتم: چرا [علی علیه السلام] «امیر المؤمنین» نامیده شد؟ فرمود: «خدا او را [چنین] نامید». (۵)

۱- الإمام زین العابدین علیه السلام: إِنَّ أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ مَتَّئِمَةً لِلنَّاسِ وَأَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا (كمال الدين: ص ۳۱۹ ح ۲).

۲- رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ رَسُولًا، وَأَمَرَنِي أَنْ أُسْتَخْلَفَ عَلَيْكُمْ عَلِيًّا أَمِيرًا (الأمالي، صدوق: ص ۴۹۲ ح ۶۶۹).

۳- عنه صلی الله علیه و آله: مَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَعَلِيٌّ أَمِيرُهُ (تهذيب الأحكام: ج ۳ ص ۱۴۴ ح ۳۱۷).

۴- عنه صلی الله علیه و آله: يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا أَمِيرُ الْبَرِّ، وَقَاتِلُ الْفَجْرِ، مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ، مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ يَمُدُّ بِهَا صَوْتَهُ. (تاريخ بغداد: ج ۲ ص ۳۷۷ ش ۸۷۷).

۵- الكافي عن جابر: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: اللَّهُ سَمَّاهُ (الكافي: ج ۱ ف ص ۴۱۲ ح ۴).

ه اختصاص داشتن عنوان «امیر المؤمنین» به علی علیه السلام

ه اختصاص داشتن عنوان «امیر المؤمنین» به علی علیه السلام امام صادق علیه السلام در جواب پرسشی که از ایشان شد: آیا بر قائم (عج) با عنوان «امیر المؤمنین» سلام داده می شود؟ : نه. این، نامی است که خداوند، امیر مؤمنان [علی علیه السلام] را بدان نامید و کسی پیش از او به این نام، نامیده نشده است و پس از او نیز نامیده نمی شود. (۱)

۱- الإمام الصادق علیه السلام وسُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِأَمْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: لَا، ذَاكَ اسْمٌ سَمَّى اللَّهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا يَتَسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ (الكافي: ج ۱ ص ۴۱۱ ح ۲).

فصل ششم: احادیث امامت

الف امامت او از سوی خداست

ب امام پرهیزگاران

ج امام هر مؤمن، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل ششم: احادیث امامت او از سوی خداست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای مردم! چه کسی سخنش از خدا بهتر و از او راستگوتر است؟ ای مردم! همانا پروردگارتان جل جلاله به من فرمان داد که علی را بر شما مهتر و امام و نیز خلیفه و وصی قرار دهم و او را برادر و وزیر خود گیرم. (۱)

ب امام پرهیزگاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سه چیز درباره علی به من وحی شد: «اوست سیرور مسلمانان، امام پرهیزگاران و پیشوای سپیدرویان». (۲)

ج امام هر مؤمن، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام: پس از من، امام هر مرد و زن با ایمان و ولی هر مرد و زن با ایمان، توای. (۳)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: مَعَاشِرَ النَّاسِ! مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ قِيلاً، وَأَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا؟ مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ رَبَّكُمْ جَلَّ جَلَالُهُ أَمَرَنِي أَنْ أُقِيمَ لَكُمْ عَلِيًّا عِلْمًا وَإِمَامًا، وَخَلِيفَةً وَوَصِيًّا، وَأَنْ أَتَّخِذَهُ أَخًا وَوَزِيرًا (الأمالی، صدوق: ص ۸۳ ح ۴۹).

۲- عنه صلی الله علیه و آله: أَوْحَى إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ ثَلَاثٌ: أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ (المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۸ ح ۴۶۶۸).

۳- عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ إِمَامٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ بَعْدِي (المناقب، خوارزمی: ف ص ۶۱ ح ۳۱).

د امام امت

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای مردم! پس از من، علی امام شماست... هر کس به امامت اقرار کند، به نبوت من اقرار کرده و هر کس به نبوت من اقرار کند، به یگانگی خدای عز و جل اقرار کرده است. (۱)

د امام امت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! تو وصی من و امام امت منی. هر کس از تو اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هر کس از تو سرپیچد، از من سرپیچیده است. (۲)

المحسن به نقل از بشیر عطار: امام صادق علیه السلام تلاوت کرد: «روزی که هر گروهی را با امامشان فرا می خوانیم» (۳). سپس گفت: پیامبر خدا فرمود: «علی، امام شماست». (۴)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ عَلِيًّا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي ... مَنْ أَقَرَّ بِإِمَامَتِهِ فَقَدْ أَقَرَّ بِنُبُوتِي ، وَمَنْ أَقَرَّ بِنُبُوتِي فَقَدْ أَقَرَّ بِوَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ (معانی الأخبار: ص ۳۷۲ ح ۱).

۲- عنه صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ ، أَنْتَ وَصِيٌّ وَإِمَامٌ أُمَّتِي ؛ مَنْ أَطَاعَكَ أَطَاعَنِي ، وَمَنْ عَصَاكَ عَصَانِي (الأمالی ، صدوق: ص ۶۲ ح ۲۴).

۳- اسرا: آیه ۷۱.

۴- المحسن عن بشیر العطار: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَعَلِيُّ إِمَامُكُمْ (المحسن: ج ۱ ص ۲۵۳ ح ۴۷۹).

الف ولایت علی علیه السلام، ولایت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است

فصل هفتم: احادیث ولایت و لایزال ولایت علی علیه السلام، ولایت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله استقرآن «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛

تنها ولی شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز] مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند». (۱)

حدیثالدردر المنثور به نقل از ابو رافع: بر پیامبر خدا وارد شدم، در حالی که خواب وحی، او را در ربهوده بود... لختی درنگ کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد، در حالی که می گفت: «تنها ولی شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز] مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند». سپاس، خدای را که نعمت هایش را بر علی تمام کرد. فضل خدا بر علی، گوارا باد!». (۲)

امام علی علیه السلام: در مسجد، نماز می گزاردم که مسکینی در آمد و چیزی درخواست کرد. من در رکوع بودم انگشتم را از انگشتم [در آوردم و] به او دادم و خداوند تبارک و تعالی درباره من، چنین نازل کرد: «تنها ولی شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز] مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند». (۳)

۱- مائده: آیه ۵۵.

۲- الدر المنثور: ج ۳ ص ۱۰۶.

۳- الإمام علی علیه السلام: إِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ، فَجَاءَ سَائِلٌ فَسَأَلَ وَأَنَا رَاكِعٌ، فَنَاولْتُهُ خَاتَمِي مِنْ إصْبَعِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيَّ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (الخصال: ص ۵۸۰ ح ۱).

ب علی علیه السلام ، مولای هر کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله ، مولای اوست

امام صادق علیه السلام درباره گفته خدای متعال : «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز] مؤمنانی که ...» : مقصود [از «ولیّ شما»]، این است که خدا، پیامبر او ، و مؤمنان (یعنی : علی علیه السلام و آن فرزندان او که امام هستند)، تا روز قیامت، به شما و کارها و جان ها و دارایی هایتان اولویت دارند. (۱)

ب علی علیه السلام ، مولای هر کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله ، مولای اوست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. (۲)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر که من مولای اویم، همانا علی مولای اوست. (۳)

مسند ابن حنبل به نقل از بُریده : در یمن، همراه علی علیه السلام می جنگیدم که از او سختگیری ای دیدم. چون به نزد پیامبر خدا آمدم، از علی گله کردم و بر او خُرده گرفتم. دیدم که چهره پیامبر خدا دگرگون شد و فرمود : «ای بریده! آیا من به مؤمنان، از خود آنها سزاوارتر نیستم؟». گفتم : چرا، ای پیامبر خدا! فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست». (۴)

أسد الغابه به نقل از زرّ بن حُبیش : علی علیه السلام از دار الحکومه بیرون آمد. دسته ای اسب سوار شمشیر حمایل کرده، به نزد او آمدند و گفتند : سلام بر تو ، ای امیر مؤمنان! سلام بر تو و رحمت و برکات خدا [بر تو] ، ای مولای ما! علی علیه السلام فرمود : «از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ، چه کسی این جاست؟». دوازده تن برخاستند، از جمله : قیس بن ثابت بن شماس، هاشم بن عتبه و حبیب بن بدیل

۱- الإمام الصادق علیه السلام فی قولِهِ تَعَالَى : «إِنَّمَا وَرَثَتُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» : إِنَّمَا يَعْنِي : أَوْلَى بِكُمْ ؛ أَي أَحَقُّ بِكُمْ ، وَبِأُمُورِكُمْ ، وَأَنْفُسِكُمْ ، وَأَمْوَالِكُمْ ، اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ؛ يَعْنِي عَلِيًّا وَأَوْلَادَهُ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (الكافي : ج ۱ ص ۲۸۸ ح ۳) .

۲- رسول الله صلی الله علیه و آله : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتِي مَوْلَاهُ (سنن الترمذی : ج ۵ ص ۶۳۳ ح ۳۷۱۳) .

۳- عنه صلی الله علیه و آله : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ (فضائل الصحابه ، ابن حنبل : ج ۲ ص ۵۹۳ ح ۱۰۰۷) .

۴- مسند ابن حنبل : ج ۹ ص ۷ ح ۲۳۰۰۶ .

ج ولایت او، از سوی خدا واجب شده است

د برکت های ولایت او

بن ورقا، و شهادت دادند که شنیده اند پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست» (۱).

ج ولایت او، از سوی خدا واجب شده استالکافی به نقل از ابو بصیر: نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم که مردی به او گفت: به من بگو که آیا ولایت علی، از سوی خداست، یا از سوی پیامبرش؟ حضرت، خشمگین شد. سپس فرمود: «وای بر تو! پیامبر خدا خداترس تر از آن بود که چیزی را بگوید که خدا بدان، فرمانش نداده باشد. بله، خداوند، خود، آن را واجب کرد، همان گونه که نماز و زکات و روزه و حج را واجب کرد» (۲).

د برکت های ولایت اوپیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نقل از جبرئیل علیه السلام، از میکائیل علیه السلام، از اسرافیل علیه السلام، از لوح، از قلم: خدای تبارک و تعالی می گوید: «ولایت علی بن ابی طالب، دژ من است. هر کس به دژ من داخل شود، از آتشم ایمن ماند» (۳).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر که می خواهد در مرگ و زندگی اش چون من باشد و در آن بهشت جاودانی که پروردگارم وعده ام داده، ساکن شود، پس علی بن ابی طالب را ولی خود گیرد، که او شما را از [راه] هدایت، بیرون نمی برد و به ضلالت، وارد نمی کند (۴). (۵).

۱- .أسد الغابه: ج ۱ ص ۶۷۲ ش ۱۰۳۸ .

۲- .الكافی عن أبي بصير عن الإمام الباقر عليه السلام: كُنْتُ عِنْدَهُ جَالِسًا ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : حَدَّثَنِي عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ ، أَمِنَ اللَّهُ ، أَوْ مِنْ رَسُولِهِ ؟ ! فَعَضِبَ ، ثُمَّ قَالَ : وَيَحَاكَ ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَوْفَ لِلَّهِ مِنْ أَنْ يَقُولَ مَا لَمْ يَأْمُرْ بِهِ اللَّهُ !! ! بَلِ افْتَرَضَهُ كَمَا افْتَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ (الكافی: ج ۱ ص ۲۹۰ ح ۵) .

۳- .عن جبرئيل عن ميكائيل عن اسرافيل عن اللوح عن القلم: يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : وِلَايَةُ عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ حِصْنِي ، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي مِنْ نَارِي (الأمالي ، صدوق: ص ۳۰۶ ح ۳۵۰) .

۴- .رسول الله صلى الله عليه و آله: مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي ، وَيَمُوتَ مَوْتِي ، وَيَسْكُنَ جَنَّةَ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بِنَ ابِي طَالِبٍ ؛ فَإِنَّهُ لَنْ يُخْرِجَكُمُ مِنْ هُدًى ، وَلَنْ يُدْخِلَكُمُ فِي ضَلَالَةٍ (المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۹ ح ۴۶۴۲) .

۵- .ر. ك: دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام: ج ۲ (بخش سوم / فصل هفتم / برکت های ولایت او) .

فصل هشتم: احادیث هدایت

الف علی علیه السلام راهنماست

فصل هشتم: احادیث هدایت‌الف علی علیه السلام راهنماستقرآن «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛

تو فقط هشدار دهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد». (۱)

حدیث‌تفسیر الطبری به نقل از ابن عباس: چون [آیه]: «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سینه اش نهاد و گفت: «من هشداردهنده ام و هر گروهی هدایتگری دارد» و با دستش به شانه علی علیه السلام اشاره کرد و گفت: «ای علی! تو آن هدایتگری. پس از من، ره یافتگان، با تو هدایت می شوند». (۲)

امام علی علیه السلام: این آیه: «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد»، درباره ما نازل شد. پس پیامبر خدا گفت: «من هشدار دهنده ام و تو ای علی هدایتگری». (۳)

۱- رعد: آیه ۷.

۲- تفسیر الطبری: ج ۸ جزء ۱۳ ص ۱۰۸.

۳- الإمام علی علیه السلام: فینا نزلت هذه الآية: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: أَنَا الْمُنذِرُ، وَأَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ (تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۲۰۳ ح ۵).

ب علی علیه السلام هماره بر هدایت است

ب علی علیه السلام هماره بر هدایت استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای عمار! علی هماره بر هدایت است. (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای عمار! تو را گروه متجاوزان می کشند و آن هنگام، تو بر حقی و حق با توست. ای عمار پسر یاسر! اگر دیدی علی به راهی می رود و مردم به راهی دیگر می روند، با علی برو که تو را در هلاکت، سرگشته نمی سازد و از هدایت، بیرون نمی برد. (۲)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: يا عَمَارُ، إِنَّ عَلِيًّا لَا يَزَالُ عَلَيَّ هُدًى (نهج الحق: ص ۲۲۵ ح ۲۴).

۲- عنه صلی الله علیه و آله: يا عَمَارُ، تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، وَأَنْتَ إِذْ ذَاكَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ. يا عَمَارَ بْنَ يَاسِرٍ، إِنْ رَأَيْتَ عَلِيًّا قَدْ سَلَكَ وادِيًا وَسَلَكَ النَّاسُ وادِيًا غَيْرَهُ فَاسْلُكْ مَعَ عَلِيٍّ؛ فَإِنَّهُ لَنْ يُدْلِكَ فِي رَدًى، وَلَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ هُدًى (تاریخ بغداد: ج ۱۳ ص ۱۸۷ ش ۷۱۶۵).

فصل نهم : احادیث عصمت

الف علی علیه السلام با قرآن است

ب علی علیه السلام با حق است

فصل نهم : احادیث عصمتالف علی علیه السلام با قرآن استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی با قرآن است و قرآن با اوست. از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض [کوثر] بر من در آیند. (۱)

امام علی علیه السلام :خداوند تبارک و تعالی ما را پاک و از خطا مصون داشت و ما را گواهان بر خلق خود و حجت خویش در زمینش قرار داد و ما را با قرآن قرار داد و قرآن را با ما . ما از قرآن جدا نمی شویم و قرآن از ما جدا نمی شود. (۲)

ب علی علیه السلام با حق استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی با حق است و حق با علی. حق بر مدار او می گردد. (۳)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای پسر عباس! به زودی، مردم به چپ و راست می روند. چون این گونه شد، از علی و حزب او پیروی کن، که او با حق است و حق با اوست. [آن دو] از هم

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَهُ ، لا يَفْتَرِقَانِ حَيْثُ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ (المعجم الأوسط : ج ۵ ص ۱۳۵ ح ۴۸۸۰) .

۲- الإمام علي عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَعَصَّيْمَنَا ، وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ ، وَحُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ ، وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا ، لا نْفَارِقُهُ وَلا يُفَارِقُنَا (الكافي : ج ۱ ص ۱۹۱ ح ۵) .

۳- رسول الله صلی الله علیه و آله : عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ ، يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُما دَارَ (الفصول المختاره : ص ۱۳۵ و ص ۹۷) .

ج علی علیه السلام روشنگر اختلافات امت است

جدا نمی شوند، تا در کنار حوض [کوثر] بر من در آیند. (۱)

ج علی علیه السلام روشنگر اختلافات امت است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! تو کسی هستی که اختلافات امت را پس از من برایشان روشن می کنی و در میان آنان به جای من قرار می گیری. گفته تو گفته من، فرمان تو فرمان من، و اطاعت از تو اطاعت از من، و اطاعت از من اطاعت از خداست و نافرمانی از تو نافرمانی از من، و نافرمانی از من نافرمانی از خدای عز و جل است. (۲)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: چون در چیزی اختلاف کردید، با علی بن ابی طالب باشید. (۳)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: يَا بَنَ عَبَّاسٍ، سَوْفَ يَأْخُذُ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَاتَّبِعْ عَلِيًّا وَحِزْبَهُ؛ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ، وَلَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ (كفایه الأثر: ص ۱۸).

۲- عنه صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ الَّذِي تُبَيِّنُ لِأُمَّتِي مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ بَعْدِي، وَتَقُومُ فِيهِمْ مَقَامِي، قَوْلِكَ قَوْلِي، وَأَمْرِكَ أَمْرِي، وَطَاعَتُكَ طَاعَتِي؛ وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ، وَمَعْصِيَتُكَ مَعْصِيَتِي؛ وَمَعْصِيَتِي مَعْصِيَةُ اللَّهِ (كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۱۷۹ ح ۵۴۰۵).

۳- عنه صلی الله علیه و آله: إِذَا اخْتَلَفْتُمْ فِي شَيْءٍ فَكُونُوا مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۳۰).

فصل دهم : حدیث غدیرالف واقعه غدیرقرآن «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ؛

ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان ، که اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای و خداوند، تو را از مردم حفظ می کند. خداوند، کافران را هدایت نمی کند». (۱)

حدیثامام باقر علیه السلام درباره سخن خدای متعال : «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان و اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای» : آن ، ولایت است. (۲)

إثبات الوصية : چون پیامبر صلی الله علیه و آله به وادی حُم رسید، آیه نگهداری اش از [گزند] مردم در [ابلاغ ولایت] امیر مؤمنان، بر او وحی شد. پیش از آن هم فرمان ابلاغ می رسید ؛ اما او

۱- مائده : آیه ۶۷ .

۲- الإمام الباقر علیه السلام فی قوله تعالى : «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» : هي الولاية (مختصر بصائر الدرجات : ص ۶۴) .

به انتظار گفته خدای عز و جل : «خدا تو را از مردم حفظ می کند» باز می ایستاد. چون آیه نازل شد، به سخن ایستاد و پس از حمد و ثنای فراوان خداوند، امیر مؤمنان علیه السلام را به رهبری [آینده امت] و قائم مقامی خود منصوب کرد ... ، همان گونه کرد که راویان حدیث غدیر خم، روایت کرده اند . سپس در آخر ذی حجّه [به مدینه] بازگشت . (۱)

بحثی درباره آیه تبلیغ

بحثی درباره آیه تبلیغ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» ؛

ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان و اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای و خداوند، تو را از [گزند] مردم حفظ می کند. خداوند، کافران را هدایت نمی کند». (۱)

پیامبر خدا به سال دهم هجری حج گزارد. او پیش از حرکت به سوی حرم الهی، دستور داده بود که همگان را از قصد حجگزاری اش در آن سال، آگاه کنند. بدین سان، مسلمانان از راه های دور و نزدیک، آهنگ حج کرده بودند و از این روی، جمعیت عظیمی به هم آمده بود. در آن هنگامه عظیم، پیامبر صلی الله علیه و آله بارها با مردم، سخن گفت و در خطبه بلند روز «عَرَفَه» بر بقایای فرهنگ و معیارهای جاهلی خط بطلان کشید و مردمان را به استوارگامی در راه حق و بنا نهادن زندگی بر اساس معیارها و ارزش های الهی فرا خواند و بر چنگ زدن به کتاب الهی و سنّت عترت خویش تأکید کرد. مسلمانان از حج بازگشته اند و راهی آبادی ها و شهرهای خویش اند. در آستانه وادی «حُم»، فرمان الهی، رسول امین را با قاطعیت تمام، خطاب می کند که: «ای پیامبر! برسان». آهنگ آیه، تأکید و تنبّه های آن، و نیز تهدید و پافشاری جدی بر رساندن پیام ها، همه و همه نشانگر آن است که پیام، بسی مهم است و از دیگر سوی، ابلاغ آن،

به لحاظ چگونگی محتوا و جوانب آن، سخت دلهره آفرین. اکنون بنگریم پیامی که پیامبر خدا باید ابلاغ می کرد، چه بوده است؛ پیامی که او با آن همه سختکوشی در راه تبلیغ آموزه های الهی و تلاش مستمر در راه گسترش حق و رویارویی با شرک و شکن ناپذیری و استوارگامی، از ابلاغ آن می هراسید. عالمان شیعه (مفسران، محدثان، مورخان و متکلمان)، یکسر و بی هیچ گونه تردیدی آیه را به واقعه «غدیر» مرتبط دانسته اند و محتوای پیام را «ولایت و امامت علی علیه السلام» تلقی کرده اند. بدین سان و بر اساس این دیدگاه، آیه در روز هجدهم ذی حجه نازل شده است و برای تأکید بر ولایت علی علیه السلام برای آخرین بار و به گونه ای تأثیرگذار و به یادماندنی در میان انبوه مردمان مسلمان؛ اما عالمان اهل سنت، نه در زمان نزول، یک داستان اند و نه در محتوای پیام، یک رأی. اکنون سزایمند است پیش از آن که برخی از آن دیدگاه ها را بیاوریم، مفاد و مفهوم آیه را اندکی بکاویم:

۱. «بَلِّغْ مَآ أَنزَلَ؛ آنچه را نازل شده، ابلاغ کن». این جمله نشانگر آن است که محتوای پیام، پیش تر به پیامبر صلی الله علیه و آله القا شده بوده است و سپس، آن بزرگوار، مأمور به ابلاغ گشته است؛ اما دغدغه و دلهره ای او را از این که پیام را آشکار نماید، باز داشته است.

۲. «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ؛ و اگر نکنی، رسالتش را نگزارده ای». این عبارت، نشانگر آن است که آیه به روزگاری نازل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ رسالت کرده، حق آیین الهی را گزارده و آموزه های الهی را به مردمان رسانده بوده است و اکنون، تأکید می کند که این پیام، از چنان جایگاهی برخوردار است که اگر رسانده نشود، تمام رسالت ابلاغ شده تباه خواهد شد، چنان که گویی «رسالت»، یکسر ابلاغ نشده است.

۳. «وَاللَّهُ يَعْصِي مَمَّكَ؛ و خداوند، تو را حفظ می کند». پیامبر صلی الله علیه و آله از چه می هراسید؟ از قتل؟ از آزار و شکنجه؟ از غوغاسالاری مشرکان و یهودیان؟ و یا از...؟ سیره پیامبر صلی الله علیه و آله نشانگر آن است که او از آنچه مرتبط به خود او

بوده، هرگز هراسی به دل راه نمی داده است. بدین سان و بدون هیچ تردیدی، این ترس باید رنگی دیگر داشته باشد و ترس از ستروُن شدن خودِ ابلاغ باشد و ترس از جو و فضایی که گسترش حق و تأثیرگذاری ابلاغ را متزلزل می کند.

۴. «مِنَ النَّاسِ؛ از مردم». بی گمان، «ناس»، اطلاق دارد و نشانگر حراست خداوند از پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ حراست از او در برابر آنان که به گونه ای در به شکست کشاندن این ابلاغ و جلوگیری از رساندن این پیام، تلاش خواهند کرد. از این رو، بدون هیچ تردیدی، مراد، این است که آنان در خاموش کردن این نور، در طعن زدن به نبوت، در به شکست کشاندن این ابلاغ، در متهم کردن پیامبر خدا به «خاندان گرایی» و در تلاش برای جلوگیری از گسترش پیام، طرفی برنخواهند بست.

ب کامل کردن دین**اشاره**

ب کامل کردن دینقرآن «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛

امروز، کافران از [شکست دادن] دین شما ناامید شدند. از این رو از آنان نترسید و از من بترسید. امروز، دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم». (۱)

حدیثتاریخ دمشق به نقل از ابو سعید خُدَری: چون پیامبر خدا علی علیه السلام را در غدیر خُم منصوب کرد و به ولایت او ندا داد، جبرئیل علیه السلام با این آیه بر او فرود آمد: «امروز، دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» (۲).

تاریخ الیعقوبی: گفته شده است که آخرین آیه ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، آیه: «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» است و این گفته، روایتی صحیح و ثابت و صریح است و [زمان] نزول آن، در روز تصریح به [ولایت] امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب که دروودهای خدا بر او باد در غدیر خُم است. (۳)

۱- مائده: آیه ۳.

۲- تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۳۷.

۳- تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۳۲.

تحقیقی درباره «روز کامل شدن دین»

اشاره

تحقیقی درباره «روز کامل شدن دین» «امروز، کافران از [شکست دادن] دین شما ناامید شدند. از این رو، از آنان نترسید و از من بترسید. امروز، دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم». (۱)

در این آیه (مشهور به آیه «اکمال»)، سخن از روزی است که چهار ویژگی مهم دارد: ۱. در آن روز، کفار از این که بتوانند به اساس اسلام آسیب وارد کنند، نومید شدند. ۲. در آن روز، دین اسلام، کامل شد. ۳. در آن روز، خداوند متعال، نعمت خود را بر امت اسلامی تمام کرد. ۴. در آن روز، خداوند متعال، آیین اسلام را به عنوان آیین نهایی مردم جهان پذیرفت. این ویژگی های برجسته نشان می دهد که آن روز، سرنوشت سازترین روزها در تاریخ رسالت پیامبر اسلام، بلکه در تاریخ اسلام است و از این روست که یکی از یهودیان، به عمر بن خطاب می گوید که اگر در دین آنها چنین روزی بود، آن را جشن می گرفتند: طارق بن شهاب روایت کرده است که: یکی از یهودیان به عمر بن خطاب گفت: ای امیر مؤمنان! آیه ای در کتاب شماست و آن را قرائت می کنید که اگر

۱. روز غدیر خم

بر ما یهودیان نازل شده بود، آن روز را جشن می گرفتیم. گفت: کدام آیه؟ گفت: «امروز، دینتان را برای شما به کمال رساندم...» (۱). اکنون باید دید در تاریخ اسلام، روز سرنوشت سازی که دارای این ویژگی های چهارگانه است و شایسته این است که جامعه اسلامی، آن را جشن بگیرد، کدام روز است. برای مشخص کردن آن روز، احتمالات فراوانی داده شده که غالباً متکی بر اسناد تاریخی و یا متون حدیثی نیستند و از این رو، از طرح آنها در این جا خودداری می کنیم. (۲) تنها دو فرض مستند وجود دارد که به دو دسته از متون تاریخی و حدیثی شیعه و اهل سنت، مستندند. باید دید آیا این دو دسته از متون، با هم در تعارض اند، یا این که وجه جمعی برای آنها وجود دارد. دو فرض مستند عبارت اند از:

۱. روز غدیر خمضمن آن که بسیاری از احادیث شیعه، بدون ذکر روز غدیر یا روز دیگری، به نزول این آیه در مورد انتصاب امام علی علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به رهبری امت، اشاره دارند، حدود بیست حدیث، به طور مشخص نزول آیه را در روز غدیر بیان می دارند، چنان که در کتب اهل سنت، نقل هایی که عمدتاً به ابو هریره و ابو سعید خُدَری می رسند بیانگر نزول آیه در روز غدیر (هجدهم ذی حِجَّه سال دهم هجری) هستند. این احادیث، موافق قرآن هستند و راهی جز پذیرفتن آنها وجود ندارد؛ زیرا در تاریخ زندگی پیامبر اسلام، بجز روز غدیر خم، روزی با ویژگی هایی که این آیه بر آن تأکید دارد، یافت نمی شود. در این روز بود که با تعیین رهبر آینده جهان اسلام از سوی خداوند متعال، امید کفّاری که می پنداشتند آیین اسلام به شخص پیامبر آن، قائم

۱- صحیح البخاری: ج ۱ ص ۲۵ ح ۴۵.

۲- ر. ک: تفسیرهای ذیل آیه.

۰۲. روز عَرَفَه

است و با مرگ او نخواهند گذاشت تداوم پیدا کند، به یأس گرایید. در این روز بود که برنامه های اسلام برای اداره آینده جهان، کامل شد و با تعیین شخصیت بزرگی چون امام علی علیه السلام که به استثنای نبوت، همتای پیغمبر اسلام بود به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، نعمت خداوند بر امت اسلامی کامل گردید و بر اساس همین کامل بودن برنامه های اسلام برای تکامل مادی و معنوی جامعه بشر بود که اسلام به عنوان کامل ترین دین تکامل بخش انسان، مورد پذیرش خداوند متعال قرار گرفت. مراسم عمامه گذاری ویژه امام علی علیه السلام در روز غدیر خم، برنامه برگزاری مراسم سلام رهبری بر امام علیه السلام در آن روز، تبریک صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در آن روز، اشعار حسان بن ثابت، اعلام روز غدیر به عنوان بزرگ ترین عید اسلامی، و اسناد و قرائن تاریخی و حدیثی فراوان دیگر، همه مؤید این است که روز کامل شدن دین، همان روز غدیر خم است.

۲. روز عَرَفَه در برابر متونی که بدانها اشارت رفت، متون دیگری وجود دارند که تصریح می کنند روز نزول آیه اکمال، روز عرفه و مکان نزول آن، عرفات است. قول پذیرفته شده در میان اهل سنت، همین است و از چند صحابی نیز نقل شده است؛ ولی اساس آن، همان کلام عمر در پاسخ به سؤال مردی یهود است که در کتب بسیاری از جمله در صحیح البخاری آمده است و ما نیز به آن، اشاره داشتیم. این قول در برخی احادیث و کتب شیعه نیز آمده است که اساس آن را دو حدیث امام باقر و امام صادق علیهما السلام تشکیل می دهند: حدیث اول، حدیثی است که مرحوم ثقة الاسلام کلینی از ابو جارود نقل کرده است. ابو جارود می گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرماید: «خداوند، پنج چیز را بر مؤمنان واجب کرد؛ چهار چیز را گرفتند و یکی را وا نهادند». گفتم: فدایت شوم! آیا آنها را برای من نام می بری؟

فرمود: «نماز؛ و مردم نمی دانستند چگونه نماز بخوانند. پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: آنان را از اوقات نماز، آگاه کن. سپس زکات نازل شد و جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! همان گونه که آنان را از نمازشان آگاه کردی، از زکاتشان نیز آگاه کن. سپس روزه نازل شد و چون روز دهم می شد، پیامبر خدا به روستاهای اطراف، [پیغام] می فرستاد و آن روز را روزه می گرفتند. پس، ماه رمضان میان شعبان و شوال، نازل شد. سپس حج نازل شد. جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: همان گونه که آنان را از نماز و زکات و روزه شان آگاه کردی، از حجشان نیز باخبر کن. سپس ولایت، در روز جمعه و در عرفة نازل شد. خداوند عز و جل نازل کرد: «امروز، دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم» و کمال دین، به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بود. و این هنگام بود که پیامبر خدا فرمود: ائمت، تازه از جاهلیت به در آمده اند و هرگاه آنان را از ولایت پسر عمویم خبر دهم، چنین و چنان می گویند. این را با خود گفتم، نه آن که بر زبان بیاورم. پس اراده حتمی خدا، راه بر من بست و مرا تهدید کرد که اگر ابلاغ نکنم، عذابم کند. پس نازل شد: «ای پیامبر! آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای و خداوند، تو را از [گزند] مردم حفظ می کند. خداوند، کافران را هدایت نمی کند». پیامبر خدا دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم! هیچ یک از پیامبران پیشین نبوده، جز آن که دعوت حق را در پایان عمرش لیبیک گفته است. نزدیک است که من هم فرا خوانده شوم و دعوت حق را اجابت کنم. از من سؤال می شود و از شما هم سؤال می شود؛ پس چه می گوئید؟. گفتند: گواهی می دهیم که [پیام الهی را] رساندی و خیرخواهی کردی و آنچه را بر گردنت بود، ادا کردی. خدا برترین پاداشی را که به فرستادگانش داده، به

تو بدهد! پس، پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: «خدایا! گواه باش». سپس فرمود: «ای گروه مسلمانان! این، پس از من ولی شمامست و باید [این واقعه را] حاضران شما به غایبان برسانند» (۱). حدیث دوم، حدیثی است که عیاشی از محمد خزاعی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: چون پیامبر خدا روز جمعه به عرفات رسید، جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و گفت: ای محمد! خداوند، به تو سلام می رساند و می گوید: «به امتت بگو: با ولایت علی بن ابی طالب، امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» و پس از این، چیز دیگری بر شما نازل نمی کنم. نماز و زکات و روزه و حج را بر شما نازل کردم و این، پنجمی است و آن چهار را جز با این [پنجمی] نمی پذیرم» (۲). اکنون باید دید که آیا میان این دو دسته از متون، تعارضی غیر قابل علاج وجود دارد که در این صورت، حتما یک دسته باید رد شود، یا آن که قابل جمع اند. به نظر می رسد که مقتضای دقت و تأمل، آن است که این دو دسته از متون، نه تنها با هم تعارض اساسی ندارند، بلکه به عکس، در اساس، مؤید و مکمل یکدیگرند. توضیح این که، بنا بر سخن علامه طباطبایی تدبّر در دو آیه: «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای...» و «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم...» و نیز تدبّر در احادیث فریقین و روایات متواتر غدیر، همراه با تحلیل اوضاع داخلی جامعه اسلامی در اواخر عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و کاوش دقیق آن، برای انسان، یقین می آورد که «امر به ولایت»، چند روز پیش از روز غدیر، نازل شده بوده است.

۱- الکافی: ج ۱ ص ۲۹۰ ح ۶.

۲- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۲۹۳ ح ۲۱.

از سوی دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله بیم آن داشت که با اظهار آن، مردم نپذیرند و یا به او سوء قصد کنند و در نتیجه، اختلالی در امر تبلیغ دین پدید آید. پس، ابلاغ آن را به تأخیر انداخت و امروز و فردا کرد، تا آن که آیه: «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن...» نازل شد و مهلتی باقی نگذازد. (۱) در واقع، تاریخ صدور حکم انتصاب امام علی علیه السلام از سوی خداوند متعال برای رهبری امت پس از پیغمبر اسلام، با تاریخ ابلاغ آن، نه روز فاصله داشت. حکم ولایت امام علیه السلام، در روز عرفه و در عرفات صادر شد؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله به دلایلی که بدانها اشارت رفت، ابلاغ این حکم را تا روز غدیر خم، تأخیر انداخت. بنا بر این، متونی (نصوصی) که بر نازل شدن آیه اکمال در روز عرفه دلالت دارند، ناظر به تاریخ صدور حکم ولایت است و متونی که بر نازل شدن آیه اکمال در روز غدیر خم دلالت دارند، ناظر به تاریخ ابلاغ حکم ولایت هستند و بدین سان، تعبیر نزول در هر دو دسته از متون، صحیح و بلکه متعارف است.

ج تاج گذاری در روز غدیر

د تبریک رهبری

ج تاج گذاری در روز غدیر امام علی علیه السلام: روز غدیر خُم، پیامبر خدا مرا با عمامه ای (دستاری) (۱) سیاه که دنباله آن روی شانه ام قرار داشت، مُعَمَّم کرد. (۲)

امام زین العابدین علیه السلام: پیامبر خدا با عمامه «سحاب» خود، علی بن ابی طالب علیه السلام را مُعَمَّم کرد و آن را از جلو و پشت سر، فرو هشت. سپس فرمود: «رو کن». پس رو کرد. سپس فرمود: «برگرد». او برگشت. پس گفت: «فرشتگان، این گونه نزد من آمدند» و سپس فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! هر که را دوستش می دارد، دوست و هر که را دشمنش می دارد، دشمن بدار! هر کس یاری می دهد، یاری ده و هر کس او را و می نهد، و ابنه!». (۳)

د تبریک رهبریمسند ابن حنبل به نقل از براء بن عازب: ما با پیامبر خدا در سفر بودیم که در غدیر خم توقف کردیم و در میان ما ندای نماز جماعت داده شد و برای پیامبر خدا زیر دو درخت، روفته شد. پس، نماز ظهر را خواند و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «آیا نمی دانید که اختیار من نسبت به مؤمنان از خود آنها بیشتر است؟». گفتند: چرا. فرمود: «آیا نمی دانید که اختیار من نسبت به هر مؤمنی از خود او بیشتر است؟».

۱- عرب ها، وقتی کسی را برای حکمرانی برمی گزیدند، به عنوان تاج، عمامه بر سرش می گذاشتند؛ چنان که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «عمامه ها، تاج های عرب اند».

۲- الإمام علی علیه السلام: عَمَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ بِعِمَامَةٍ سَوْدَاءَ، طَرَفُهَا عَلَى مَنْكِبِي (الإصابة: ج ۴ ص ۲۳ ش ۴۵۸۴).

۳- الإمام زین العابدین علیه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَمَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عِمَامَتَهُ السَّحَابَةَ وَأُرْخَاهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَقْبِلْ فَأَقْبِلْ، ثُمَّ قَالَ: أَدْبِرْ فَادْبِرْ. فَقَالَ: هَكَذَا جَاءَتْنِي الْمَلَائِكَةُ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ (نظم درر السمطين: ص ۱۱۲).

ه خاطرات یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از ماجرای غدیر

۱. ابو سعید خُدَری

گفتند: چرا. پس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! دوستش را دوست و دشمنش را دشمن بدار!». پس از آن، عمر، او را دیدار کرد و گفت: ای پسر ابو طالب، مبارکت باد! تو مولای هر مرد و زن باایمان شدی. (۱)

ه خاطرات یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از ماجرای غدیر ۱. ابو سعید خُدَری تاریخ دمشق به نقل از عبد الله بن شریک، از سهم بن حصین اسدی: من و عبد الله بن علقمه، که روزگاری از دشنامگویان به علی علیه السلام بود، به مکه وارد شدیم. به او گفتم: آیا می خواهی با ابو سعید خُدَری دیداری تازه کنیم؟ گفت: آری. پس نزد او رفتیم. [عبد الله بن علقمه] گفت: آیا فضیلتی درباره علی شنیده ای؟ گفت: آری. چون برایت نقل کردم، آن را از مهاجران و انصار و قریش هم پرس. پیامبر خدا، روز غدیر خم برخاست و بیان رسایی کرد و فرمود: «ای مردم! آیا اختیار من به مؤمنان، از خود آنها بیشتر نیست؟». گفتند: چرا. سه بار این سخن را تکرار کرد و آن گاه فرمود: «ای علی! نزدیک بیا». پس، پیامبر خدا دو دست او را بالا برد تا آن جا که به سفیدی زیر بغلشان نگریستم و سه بار فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست». عبد الله بن علقمه گفت: تو خودت این را از پیامبر خدا شنیدی؟ ابو سعید گفت: آری، و به گوش ها و سینه اش اشاره کرد و گفت: دو گوشم آن را شنید و دلم آن را حفظ کرد.

۱- مسند ابن حنبل: ج ۶ ص ۴۰۱ ح ۱۸۵۰۶.

۲. جابر بن عبد الله**۳. زید بن ارقم**

عبد الله بن شريك مى گوید: عبد الله بن علقمه و سهم بن حصين به نزد ما آمدند. چون نماز ظهر را خواندیم، عبد الله بن علقمه برخاست و سه بار گفت: من به درگاه خدا از دشنام دادن به على توبه مى کنم و از او آمرزش مى طلبم. (۱)

۲. جابر بن عبد الله سیر أعلام النبلاء به نقل از عبد الله بن محمّد بن عقيل: نزد جابر در خانه اش بودم و على بن حسين و محمّد بن حنفيه و ابو جعفر هم بودند. مردی از اهالی عراق، در آمد و گفت: تو را به خدا سوگند مى دهم که جز آنچه را از پیامبر خدا شنیده و دیده ای، برایم مگویی! [جابر] گفت: ما در جحفه در غدیر خم بودیم و مردم فراوانی از قبیله های جُهینه، مُزینه و غفار نیز آن جا بودند. پس پیامبر خدا از خیمه یا سراپرده ای بیرون آمد و سه بار با دستش اشاره کرد و دست على علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر که من مولای اویم، پس على مولای اوست». (۲)

۳. زید بن ارقمالمستدرک على الصحيحین به نقل از زید بن ارقم: با پیامبر خدا آمدیم تا به غدیر خم رسیدیم. پس فرمان داد که زیر درختانی را بروند. آن روز، روزی بود که از آن گرم تر ندیده بودیم. وی پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم! هیچ پیامبری مبعوث نشد، جز آن که نصف عمر پیامبر قبلی اش زیست؛ و نزدیک است که من، دعوت حق را اجابت کنم. چیزی را در میان شما برجای مى نهم که پس از آن، هیچ گاه گم راه نشوید: کتاب خدای عز و جل». سپس برخاست و دست على را گرفت و فرمود: «ای مردم! چه کسی به شما از خودتان سزاوارتر است؟».

۱- تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۲۸.

۲- سیر أعلام النبلاء: ج ۸ ص ۳۳۴ ش ۸۶.

و خاطرات امام علی علیه السلام

ز احتجاج علی علیه السلام

گفتند: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست». (۱)

و خاطرات امام علی علیه السلام: پیامبر خدا به قصد حَجّه الوداع بیرون آمد. سپس [در بازگشت]، به غدیر خم رسید. به دستور او برایش چیزی شبیه منبر ساختند. سپس از آن، بالا آمد و بازوی مرا گرفت [و بالا برد]، تا آن جا که سفیدی زیر بغلش دیده شد و با صدای بلند، در همان جایگاه فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار!». پس با ولایت من، ولایت خدا و با دشمنی با من، دشمنی با خدا محقق می شود. خداوند عز و جل در آن روز، نازل کرد: «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» (۲). پس، ولایت من مایه کمال دین و رضایت پروردگار که یادش بلند باد است. ۳

ز احتجاج علی علیه السلام: امیر مؤمنان [پس از وفات پیامبر خدا و انتخاب ابو بکر] فرمود: «ای گروه مهاجر و انصار! خدا را [در نظر بگیرید]، خدا را [در نظر بگیرید]! عهد پیامبرتان را درباره من از یاد مبرید و قدرت محمد صلی الله علیه و آله را از خانه او و از درون منزلش به بیرون و به

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۶۱۳ ح ۶۲۷۲.

۲- مائده: آیه ۳.

ح احتجاج فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله

سوی خانه هایتان و به درون منازلتان مبرید و خاندانش را از حق و جایگاهشان در میان مردم، باز مدارید. به خدا سوگند ای جماعت!، خداوند مقدر کرد و حکم راند و پیامبرش می دانست و شما هم می دانید که ما اهل بیت، از شما به این امر، سزاوارتریم. آیا قاری کتاب خدا و فقیه در دین خدا و نیرومند در کار مردم، در میان شماست؟ به خدا سوگند، چنین کسی در میان ماست و نه شما. پس، از هوا و هوس، پیروی مکنید، که از حق دورتر می شوید و سابقه خود را با بدی اکنونتان تباه می سازید». پس، بشیر بن سعد انصاری که زمینه را برای ابو بکر آماده کرده بود و نیز گروهی از انصار، گفتند: ای ابو الحسن! اگر انصار، این سخت را پیش از بیعتشان با ابو بکر می شنیدند، حتی دو نفر هم درباره تو اختلاف نمی کردند. علی علیه السلام فرمود: «ای جماعت! آیا شایسته بود که من، پیامبر خدا را کفن نکرده رها کنم و برای ستیز بر سر قدرت و جانشینی اش بیرون بیایم؟! به خدا سوگند، من هیچ گمان نداشتم که کسی برای آن، گردن افرازد و بر سر آن با ما اهل بیت بستیزد و آنچه را شما روا شمردید، روا بدارد و نمی دیدم که پیامبر خدا روز غدیر خم، حجّتی برای کسی و سخنی برای گوینده ای باقی گذاشته باشد». (۱)

ح احتجاج فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام چون از فدک باز داشته شد، با انصار گفتگو کرد و آنها گفتند: ای دختر محمد! اگر این سخت را پیش از بیعتمان با ابو بکر شنیده بودیم، هیچ کس را همسنگ علی قرار نمی دادیم: آیا پدرم در روز غدیر خم، عذری برای کسی باقی نهاد؟! (۲)

فاطمه علیها السلام: آیا گفته پیامبر خدا در روز غدیر خم را فراموش کردید که گفت: «هر که من

۱- الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۸۳ ح ۳۶.

۲- فاطمه علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله لَمَّا مُنِعَتْ فَدَكَ وَخَاطَبَتِ الْأَنْصَارَ، فَقَالُوا: يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ، لَوْ سَمِعْنَا هَذَا الْكَلَامَ مِنْكَ قَبْلَ بَيْعَتِنَا لِأَبِي بَكْرٍ مَا عَدَلْنَا بِعَلِيِّ أَحَدًا، فَقَالَتْ: وَهَلْ تَرَكَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ لِأَحَدٍ عُدْرًا؟ (الخصال: ص ۱۷۳).

ط سوگند دادن های علی علیه السلام

مولای اویم، پس علی مولای اوست؟! (۱).

ط سوگند دادن های علی علیه السلامسند ابن حنبل به نقل از ابو طُقَیل : علی علیه السلام مردم را در رُحبه (۲) گرد آورد. سپس به آنان فرمود : «من، هر مرد مسلمانی را که شنیده است پیامبر خدا در روز غدیر خم چه گفته، سوگند می دهم که برخیزد». سی نفر از مردم (۳) برخاستند و گواهی دادند که [پیامبر خدا] دست او را گرفت و به مردم فرمود : «آیا می دانید که من به مؤمنان ، از خود آنها سزاوارترم؟». گفتند : آری، ای پیامبر خدا! فرمود : «هر که من مولای اویم، این مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار». بیرون آمدم و در دلم تردیدی بود. زید بن ارقم را دیدم و به او گفتم : من شنیدم علی ، چنین و چنان می گوید. گفت : برای چه انکار می کنی؟ من خود شنیدم که پیامبر خدا آن را در حق او می گوید. (۴)

السَّهَّه ، ابن ابی عاصم به نقل از مهاجر بن عمیره یا عمیره بن مهاجر : شنیدم علی علیه السلام بر منبر، مردم را سوگند می دهد که چه کس شنیده است پیامبر خدا بگوید : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست». پس دوازده مرد برخاستند و گفتند : شنیدیم که

۱- عنها علیها السلام : أَنْسَيْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ ؟ (جامع الأحاديث ، قمی : ص ۲۷۳) .

۲- رُحْبَه یا رَحْبَه ، روستایی روبه روی قادسیه و به فاصله یک روز راه پیاده از کوفه است و رُحْبَه خُنَيس نیز نام محله ای در کوفه است. به صحن و حیاط مسجد و خانه و دارالاماره هم رحبه گفته می شود (معجم البلدان : ج ۳ ص ۳۳) .

۳- ابو نعیم می گوید : «عده فراوانی از مردم».

۴- مسند ابن حنبل : ج ۷ ص ۸۲ ح ۱۹۳۲۱ .

ی عید غدیر در اسلام

پیامبر خدا آن را می گوید. (۱)

ی عید غدیر در اسلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : روز غدیر خم، برترین عید امت من است و آن، روزی است که خداوند متعال به من فرمان داد تا برادرم علی بن ابی طالب را نشانه ای برای امتم قرار دهم تا پس از من، بدان، راه یابند و آن، روزی است که خداوند، دین را در آن به کمال رساند و نعمت را بر امتم کامل کرد و دین اسلام را برایشان پسندید. (۲)

مصباح المتهجد درباره فیاض بن محمد طرسوسی : در روز غدیر، او در نزد امام رضا علیه السلام بود و عده ای از یاران خاص ایشان هم در آن جا حضور داشتند که امام علیه السلام آنان را برای افطار، نگاه داشته بود و برای خانه هایشان، غذا و هدیه و صله و پوشاک و حتی انگشتر و کفش فرستاده بود و وضعیت آنان و اطرافیان خود را تغییر داده بود. امام علیه السلام ، وسایل و ابزارهای کهنه خود را [نیز] نو کرده بود و فضیلت و سابقه آن روز را بیان می کرد. (۳)

۱- السننه عن المهاجر بن عمیره أو عمیره بن المهاجر : سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نَاشِدًا النَّاسَ عَلَيَّ الْمِثْبَرِ : مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ ؟ فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا ، فَقَالُوا : سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُهُ (السننه ، ابن أبي عاصم : ص ۵۹۳ ح ۱۳۷۳) .

۲- رسول الله صلى الله عليه وآله : يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍّ أَفْضَلُ أعيَادِ أُمَّتِي وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِيهِ بِنِصْبِ أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَمَا لَأُمَّتِي ، يَهْتَدُونَ بِهِ مِنْ بَعْدِي ، وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ فِيهِ الدِّينَ ، وَأَتَمَّ عَلَيَّ أُمَّتِي فِيهِ النُّعْمَةَ ، وَرَضِيَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (الأمالی ، صدوق : ص ۱۸۸ ح ۱۹۷) .

۳- مصباح المتهجد : ص ۷۵۲ .

فصل یازدهم: آخرین تلاش های پیامبر صلی الله علیه و آله برای تعیین جانشین

الف درخواست برگه و دوات

فصل یازدهم: آخرین تلاش های پیامبر صلی الله علیه و آله برای تعیین جانشینان در خواست برگه و دوات صحیح البخاری به نقل از زُهری، از عبید الله بن عبد الله، از ابن عباس: چون پیامبر خدا به حال احتضار افتاد و مردانی از جمله عمر بن خطاب هم در خانه بودند، فرمود: «بشتابید تا برایتان نوشته ای بنویسم که پس از آن، گم راه نشوید». عمر گفت: همانا بیماری بر پیامبر، چیره شده است(!). قرآن، نزد شما هست و کتاب خدا ما را بس است. پس، حاضران در خانه با هم اختلاف و دعوا کردند. برخی از آنها می گفتند: کاغذ بیاورید تا پیامبر صلی الله علیه و آله برایتان نوشته ای بنویسد که پس از آن، گم راه نشوید. برخی از آنها نیز همان گفته عمر را می گفتند. چون یاهو گویی و اختلاف در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بالا گرفت، پیامبر خدا فرمود: «برخیزید!». (۱) مصیبت حقیقی، مصیبت ممانعت از نوشتن پیامبر صلی الله علیه و آله، آن هم با اختلاف و داد و فریاد است. (۲)

۱- در نقل دیگر صحیح البخاری آمده است: «از پیش من برخیزید، که دعوا و اختلاف در نزد من شایسته نیست».

۲- صحیح البخاری: ج ۵ ص ۲۱۴۶ ح ۵۳۴۵.

صحیح البخاری به نقل از ابن عباس: روز پنج شنبه و چه روز پنج شنبه ای! بیماری پیامبر خدا شدت گرفت. پس فرمود: «[کاغذ و قلمی] نزد من بیاورید تا برایتان نوشته ای بنویسم که دیگر پس از آن، هرگز گم راه نشوید». پس با هم دعوا کردند، در حالی که دعوا در نزد هیچ پیامبری، شایسته نیست و می گفتند: او را چه شده است؟ آیا هذیان می گوید؟ از او پرسید. پس خواستند که از او پرسند و معنای حرفش را جویا شوند که فرمود: «مرا وا گذارید، که آنچه در آنم، از آنچه مرا به آن می خوانید، بهتر است». (۱)

صحیح مسلم به نقل از سعید بن جبیر، از ابن عباس: روز پنج شنبه و چه روز پنج شنبه ای! [سعید می گوید: سپس اشک های ابن عباس فرو ریخت، تا آن جا که آنها را همچون رشته مروارید، بر گونه هایش دیدم]. پیامبر خدا فرمود: «برایم استخوان و دوات بیاورید تا برایتان نوشته ای بنویسم که پس از آن، هرگز گم راه نشوید». پس گفتند: بی گمان، پیامبر خدا هذیان می گوید (!) (۲). ۳.

۱- صحیح البخاری: ج ۴ ص ۱۶۱۲ ح ۴۱۶۸.

۲- صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۲۵۹ ح ۲۱.

ب روانه کردن سپاه اسامه

ب روانه کردن سپاه اسامه الطبقات الکبری به نقل از ابن عمر: پیامبر صلی الله علیه و آله سپاهی را آماده کرد که ابو بکر و عمر هم در آن بودند و اسامه بن زید را فرمانده سپاه نمود. مردم، به دلیل جوان بودن اسامه به او طعنه می زدند. خبر آن به پیامبر خدا رسید. بر منبر، بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت: «مردم به فرماندهی اسامه طعنه زده اند و پیش از این هم به فرماندهی پدرش طعنه می زدند، در حالی که آن دو، شایسته آن اند و او از محبوب ترین خاندانها نزد من است. پس شما را سفارش می کنم که با اسامه خوب باشید». (۱)

أنساب الأشراف: در سپاه اسامه، ابو بکر و عمر و سرشناسانی از مهاجر و انصار، حضور داشتند. (۲)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سپاه اسامه را آماده کنید. خدای لعنت کناد کسی را که از آن، جا بماند! (۳)

۱- الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۲۴۹.

۲- أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۱۱۵.

۳- رسول الله صلی الله علیه و آله: جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ، لَعَنَ اللَّهُ مَن تَخَلَّفَ عَنْهُ! (الملل والنحل: ج ۱ ص ۲۳).

بحثی درباره آخرین تلاش پیامبر صلی الله علیه و آله

بحثی درباره آخرین تلاش پیامبر تأکید پیامبر خدا بر تعیین و تصریح مکتوب سرنوشت ولایت در آخرین ساعت های عمر مبارکش، بی گمان، آخرین تلاش و چاره اندیشی او برای حفظ سلامت جامعه و جلوگیری از انحراف امت بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری است. تن شریف او در تب می سوزد که فرمان سازماندهی لشکری را به فرماندهی اسامه بن زید، صادر می کند و بدان بسی تأکید می ورزد و تن زندگان از این سپاه را «نفرین» می کند. هربار که چشمان مبارک را باز می کند، از چگونگی سپاه سؤال می کند... اما شگفتا و شگفتا که کسانی، از همراهی با سپاه اسامه تن زدند و با تمسک به بهانه هایی بازگشتند و با «اجتهاد» ناروا در برابر «نص» صریح سخن پیامبر خدا، از همراهی با سپاه، خودداری کردند و افزون بر آن، پیامبر خدا را که سخن، جز به حق نمی گفت و لب، جز به آموزه «وحی» نمی گشود، (۱) به «هدیانگویی» متهم کردند! و بدین گونه کتابت وصیت، بی اثر گشت و آخرین تلاش های پیامبر صلی الله علیه و آله برای زمینه سازی در جهت تحکیم «حاکمیت حق»، عقیم ماند. جای این پرسش باقی است که چرا پیامبر خدا پس از منع و غوغاسالاری آن کسان، بر کتابت، پای نفشرد؟ و چرا پیش تر و به هنگام صحت، بر این اقدام اساسی، عمل ننمود و چرا، پس از جسارتی که انجام شد، پیشنهاد آوردن ادوات کتابت

۱- «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: آیه ۳ و ۴).

را نپذیرفت و با این که پس از آن، چهار روز دیگر نیز زنده بود، باز هم پیشنهاد را نپذیرفت؟ چرا آن بزرگوار که به تعبیر قرآن: «حریص بر هدایت امت» (۱) بود، با این اقدام اساسی، مانع از گم راهی امت نشد؟ تأمل در چگونگی جامعه اسلامی آن روز و ترکیب جامعه مدینه و درنگریستن به جایگاه مولا علیه السلام می تواند در پاسخ یابی برای این سؤال، کارآمد باشد. در سال های پایانی عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و ابستگان بسیاری از سران شرک به اردوگاه مسلمانان وارد شدند. اینان «تازه مسلمان»هایی هستند که ایمان، در اعماق جانشان نفوذ نکرده است و به هیچ روی، حاضر نیستند رهبری مولا علیه السلام را بپذیرند. از سوی دیگر، کسانی از چهره های موجه صحابیان، به هر انگیزه ای، رهبری امام علیه السلام را به مصلحت نمی دانند و نگاشتن وصیت را خوش ندارند. کتابت وصیت، گو این که راه را بر توجیه ها و بهانه ها می بندد، اما در شرایط عادی، زمینه را برای تفرقه های داخلی و بگومگوها در درون اردوگاه اسلام، فراهم می سازد. در آخرین لحظات عمر پیامبر صلی الله علیه و آله، وصیت، زمینه پذیرش دارد. او پیشوایی است که پس از سال ها تلاش در جهت استوارسازی پایه های آیین الهی خود، در آستانه رحلت قرار دارد. طبیعی است که برای آینده و آیین و امت خود، طرحی درافکنند. اگر چهره های به ظاهر موجه، جوسازی نکنند و آب را گل آلود نسازند، احتمال این که تازه به دوران رسیده ها چندان زمینه جولان نداشته باشند، بسیار است. بدین سان، پیامبر صلی الله علیه و آله بر اصل وصیت و طرح کتابت آن، همت می گمارد و از سوی دیگر با فرمان سازماندهی لشکر اسامه می کوشد تا مدعیان و غوغاسالاران را از صحنه به دور سازد و بدین سان، زمینه را برای طرح نهایی مسئله فراهم آورد. اما چرا پیامبر صلی الله علیه و آله بدان پای نمی فشرد و از فرصت باقی مانده، برای نوشتن، بهره نمی گیرد؟ درنگریستن به آنچه در آن جریان گفته شد، برای دستیابی به پاسخ، بسنده است؛ چرا که به گفته اندیشمندی استواراندیش: آنان با کلمه «هجر (هدیان)»

«استوار گویی» و «عصمت» را از پیامبر خدا زدودند. (۱) چنین است که به گفته ابن عباس: چون غوغا خوابید و آن سخن یاوه فرو نشست، گفتند: ای پیامبر خدا! آنچه را خواستی، بیاوریم؟ فرمود: «پس از آنچه گفتید؟!». یعنی: پس از مَتَّهَم ساختن من به «هدیانگویی»، چه جای نوشتن و گفتن است؟! این سخن و فضای به وجود آمده نشان می دهد که: الف مدعیان خلافت، در مخالفت با خلافت علی علیه السلام بس جدی بودند و در این راه، از اهانت به پیامبر خدا نیز ابا نکردند. ب در آن هنگامه، کتابت نیز تأثیری نداشت؛ چرا که آنان این سخن زشت خود را به میان مردم می کشاندند و نوشته را بی اثر می ساختند. ج شاید مهم ترین نکته این باشد که در نهایت، نه تنها علی علیه السلام به خلافت دست نمی یافت، بلکه دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تباه می شد و در حُجَّت آنها، تردید روا می گردید و اوامر و نواهی او در کشاکش نقض ها و ابرام ها از میان می رفت.

بخش چهارم: امام علی علیه السلام ، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

بخش چهارم: امام علی علیه السلام ، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله فصل یکم: داستان سقیفه فصول دوم: روزگار عمر بن خطاب فصل سوم: زمینه های خلافت عثمان فصل چهارم: موجبات شورش بر عثمان فصل پنجم: شورش بر عثمان

فصل یکم : داستان سقیفه

الف انکار وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل یکم : داستان سقیفهالف انکار وفات پیامبر صلی الله علیه و آله الطبقات الكبرى به نقل از عایشه : چون پیامبر خدا وفات یافت ، عمر و مغیره بن

شعبه اجازه خواستند و بر او داخل شدند و پارچه از چهره اش کنار زدند. عمر گفت: چه بیهوشی ای! چه قدر بیهوشی پیامبر خدا شدید است!

ب آنچه در سقیفه گذشت

سپس هر دو برخاستند و چون به در رسیدند، مغیره گفت: ای عمر! به خدا سوگند، پیامبر خدا وفات یافته است! عمر گفت: دروغ می‌گویی! پیامبر خدا وفات نیافته است؛ بلکه تو در پی فتنه‌ای. پیامبر خدا وفات نمی‌کند تا آن که منافقان را نابود سازد. سپس ابو بکر آمد و عمر، همچنان برای مردم سخن راند. پس، ابو بکر به وی گفت: ساکت شو! عمر، ساکت شد و ابو بکر بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی، آیه: «بی‌گمان، تو [ای پیامبر!] می‌میری و آنان نیز می‌میرند» را قرائت کرد و پس از آن [آیه]: «و محمد، جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده‌اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، [از دین او] باز می‌گردید؟» (۱) را خواند تا آن که از آیه فارغ گشت. سپس گفت: هر کس محمد را می‌پرستد، [بداند که] محمد در گذشت و هر کس که خدا را می‌پرستد، پس خدا زنده است و نمی‌میرد. عمر گفت: آیا این، در کتاب خداست؟ [ابو بکر] گفت: آری. عمر گفت: ای مردم! این، ابو بکر و ریش سفید مسلمانان است. پس با او بیعت کنید. مردم نیز بیعت کردند. (۲)

ب آنچه در سقیفه گذشت صحیح البخاری به نقل از ابن عباس، از خطبه عمر در روزهای پایانی زندگی اش: به من خبر رسیده که کسی از میان شما گفته است: «به خدا سوگند، اگر عمر بمیرد، با فلان کس بیعت می‌کنم». کسی فریب این سخن را نخورد که: «بیعت ابو بکر، ناگهانی و حساب نشده بود؛ اما [به نیکویی] تمام شد». هان! آن [بیعت]، همین گونه بود؛ اما خداوند، شرّ آن را حفظ کرد و در میان شما

۱- آل عمران: آیه ۱۴۴.

۲- الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۲۶۷.

کسی نیست که همچون ابو بکر، گردن‌ها در برابر او فرود آیند. هر کس بدون مشورت با مسلمانان، با کسی بیعت کند، بیعت کننده و بیعت شونده پیروی نمی‌شوند، از بیم آن که کشته شوند. داستان [بیعت ابو بکر]، چنین بود که چون خداوند پیامبرش را قبض روح کرد، انصار با ما مخالفت کردند و همگی در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و مهاجران، جز علی و زبیر و همراهان آن دو که با ما همراه نشدند، بر گرد ابو بکر جمع شدند و من به ابو بکر گفتم: ای ابو بکر! بیا تا نزد این برادران انصاری مان برویم. به سوی آنان روانه شدیم و چون به آنان نزدیک گشتیم، دو مرد صالح را از آنان دیدیم که آنچه را قوم بر آن، اتفاق کرده بودند، ذکر کردند و گفتند: ای گروه مهاجران! کجا می‌روید؟ گفتیم: به سوی این برادران انصاری مان. گفتند: نه! به آنان نزدیک نشوید؛ چرا که آنان، امر شما (ولایت) را به فرجام رساندند. گفتیم: به خدا سوگند، نزد آنان می‌رویم. پس رفتیم تا به آنان در سقیفه بنی ساعده رسیدیم. دیدیم مردی جامه به خود پیچیده در میان آنهاست. گفتم: این کیست؟ گفتند: این سعد بن عباده است. گفتم: چرا این گونه است؟ گفتند: بیمار است. پس چون اندکی نشستیم، سخنگوی آنان به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داد و آن گونه که شایسته بود، خدا را ثنا گفت و سپس گفت: اما بعد، ما یاوران خدا و گردان اسلام هستیم و شما ای مهاجران! گروهی اندک بودید که از قوم خود بیرون آمدید. حال می‌خواهند ما را از اصل و ریشه خود جدا کنند و ما را از حاکمیت، خارج سازند. چون ساکت شد، خواستم سخن بگویم. سخنی را آماده کرده بودم که مرا به شعف

می آورد و می خواستم پیش روی ابو بکر بگویم که از شدت و ناراحتی او بکاهم؛ اما چون خواستم سخن بگویم، ابو بکر گفت: آرام باش. پس نخواستم او را خشمناک کنم. ابو بکر، سخن گفت و از من، بردبارتر و باوقارتر بود. به خدا سوگند، با آن که بدون آمادگی قبلی سخن می گفت، هیچ یک از سخنانی را که من آماده کرده بودم و از آنها به شعف می آمدم، فرو نگذاشت و مانند آن یا بهترش را بیان داشت، تا آن که ساکت شد. سپس گفت: هر خوبی ای که درباره خود گفتید، شایسته آن هستید؛ اما امر خلافت، بایسته جز این تیره از قریش نیست؛ چرا که آنان برترین عرب در نسب و جایگاه اند. من برای شما یکی از این دو مرد را پسندیدم. پس با هر کدام که می خواهید، بیعت کنید. سپس، دست مرا و دست ابو عبیده بن جراح را که در میان ما نشسته بود، گرفت و من، جز از این سخن او ناراحت نشدم؛ زیرا به خدا سوگند، اگر پیش انداخته شوم و بی آن که گناهی مرتکب شده باشم، گردنم را بزنند، نزد من محبوب تر از آن است که امیر قومی شوم که ابو بکر در میان آنان است، مگر آن که نفسم، به هنگام مرگ، چیزی را برایم بیاراید که الان آن را نمی یابم. پس، کسی از انصار گفت: من دواي درد و چاره کارم. ای گروه قریش! امیری از ما باشد و امیری از شما. همه ما زیاد و صداها بلند گردید، تا آن جا که ترسیدم اختلاف شود. پس گفتم: ای ابو بکر! دستت را بگشای. او هم گشود و من و مهاجران، با او بیعت کردیم. سپس انصار بیعت کردند و ما بر سعد بن عباده پریدیم و کسی از میان آنان گفت: سعد بن عباده را کشتید. [من هم آگفتم: خداوند، سعد بن عباده را بکشد! به خدا سوگند، در آن هنگام، بهتر از بیعت با ابو بکر نیافتیم. بیم آن داشتیم که اگر بدون بیعت از قوم انصار جدا شویم، پس از ما با مردی از خودشان بیعت کنند و

ج کسانی که از بیعت با ابو بکر ، سر باز زدند

د سخن امام علی علیه السلام پس از آگاهی از ماجرای سقیفه

در آن صورت ، یا با وجود ناخشنودی ، با وی بیعت می کردیم و یا با آنان مخالفت می کردیم که فساد به پا می شد . پس ، هر کس بدون مشورت با مسلمانان ، با کسی بیعت کند ، نه او و نه کسی که با او بیعت کرده ، نباید پیروی شوند ، مبادا که کشته شوند . (۱)

ج کسانی که از بیعت با ابو بکر ، سر باز زدند تاریخ یعقوبی : گروهی از مهاجران و انصار از بیعت با ابو بکر ، سر باز زدند و به علی بن ابی طالب علیه السلام متمایل شدند ، از جمله : عباس بن عبد المطلب ، فضل بن عباس ، زبیر بن عوّام بن عاص ، خالد بن سعید ، مقداد بن عمرو ، سلمان فارسی ، ابو ذر غفاری ، عمّار بن یاسر ، براء بن عازب و اُبی بن کعب . ابو بکر به دنبال عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح و مغیره بن شعبه فرستاد و گفت : نظر (صواب) ، چیست؟ گفتند : صواب ، آن است که عتّاس بن عبد المطلب را بینی و سهمی از این حکومت برای او و نسلش قرار دهی و بدین وسیله در طرف علی بن ابی طالب ، شکاف اندازید تا اگر با شما شد ، برایتان حجتی بر ضدّ علی باشد . (۲)

د سخن امام علی علیه السلام پس از آگاهی از ماجرای سقیفهالإرشاد : چون ماجرای بیعت ابو بکر پایان گرفت و بیعت کنندگان ، با وی بیعت کردند ، مردی نزد امیر مؤمنان ، که قبر پیامبر خدا را با بیل صاف می کرد ، آمد و به او گفت : مردم با ابو بکر بیعت کردند و انصار ، به سبب اختلاف داخلی شان خوار شدند و آزادشدگان [فتح مکه] (۳) به بیعت با آن مرد (ابوبکر) ، مبادرت ورزیدند که مبادا [خلافت] به شما برسد .

۱- صحیح البخاری : ج ۶ ص ۲۵۰۵ ح ۶۴۴۲ .

۲- تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۱۲۴ .

۳- منظور ، آن دسته از قریش هستند که در فتح مکه هنوز مسلمان نشده بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد که کسی آنان را به اسارت نگیرد تا بلکه مسلمان شوند .

ه هجوم به خانه فاطمه علیها السلام ، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله

و خودداری امام علیه السلام از بیعت

امام علیه السلام سر بیل را بر زمین زد و دستش را بر آن نهاد و گفت: «الف، لام، میم». آیا مردم گمان می برند که رها می شوند تا [تنها به زبان] بگویند: ایمان آوردیم، و [آیا گمان می برند که] آزمایش نمی شوند؟ و بی گمان، پیشینیان آنان را آزموده ایم و بی شک، خداوند، راستگویان و دروغگویان را معلوم می دارد. آیا آنان که کارهای زشت می کنند، گمان می برند که بر ما پیشی می گیرند؟ چه بد حکم می رانند!» (۱). (۲)

ه هجوم به خانه فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله انساب الأشراف به نقل از سلیمان تیمی و ابن عون: ابو بکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد و از او بیعت خواست؛ [اما] او بیعت نکرد. پس عمر آمد و همراه او شعله ای از آتش بود. فاطمه علیها السلام او را در آستانه در دید و فرمود: «ای پسر خطاب! آیا در خانه ام را بر روی من آتش می زنی؟». گفت: آری، و این، آنچه را پدرت آورد، استوارتر می کند. (۳)

تاریخ الطبری به نقل از زیاد بن کلب: عمر بن خطاب به خانه علی علیه السلام که در آن، طلحه و زبیر و مردانی از مهاجران بودند، آمد و گفت: به خدا سوگند، یا [خانه را] با شما آتش می زنم، یا برای بیعت بیرون آید. زبیر با شمشیر آخته، به سوی او بیرون دوید؛ اما [پایش] لغزید و شمشیر از دستش به زمین افتاد. پس بر او ریختند و دستگیرش نمودند. (۴)

و خودداری امام علیه السلام از بیعتا لَزَّده: ابو بکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد و او را فرا خواند. پس آمد و در حالی که مردم حاضر بودند، سلام داد و نشست. سپس روی به مردم کرد و گفت: «چرا مرا

۱- عنکبوت: آیات ۱۴.

۲- الإرشاد: ج ۱ ص ۱۸۹.

۳- أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۲۶۸.

۴- تاریخ الطبری: ج ۳ ص ۲۰۲.

فرا خوانده ای؟». عمر به او گفت: تو را برای بیعتی فرا خوانده ایم که مسلمانان، بر آن اجتماع کرده اند. علی علیه السلام فرمود: «ای گروه! شما حکومت را از دست انصار گرفتید، با این استدلال که ابو بکر [با پیامبر صلی الله علیه و آله] خویشاوند است؛ چون می پنداشتید که محمد صلی الله علیه و آله از میان شماست. پس، آنان زمام امور را به شما سپردند و کار را به شما وا نهادند. من، با همان استدلالی که بر انصار احتجاج کردید، بر شما احتجاج می کنم. ما در زندگی و مرگ، به محمد صلی الله علیه و آله نزدیک تریم؛ چرا که ما، اهل بیت او و نزدیک ترین مردم به او هستیم. پس اگر از خدا می ترسید، با ما انصاف بورزید و در این امر، آنچه را انصار برای شما شناختند، شما نیز برای ما بشناسید». پس، عمر به او گفت: ای مرد! تو رها نمی شوی، مگر آن که همان گونه که دیگران بیعت کردند، بیعت کنی. علی علیه السلام فرمود: «من هم از تو نمی پذیرم و با کسی که از او برای بیعت گرفتن سزاوارترم، بیعت نمی کنم». پس، ابو عبیده بن جراح به او گفت: ای ابو الحسن! به خدا سوگند، تو به این امر به خاطر فضل و سابقه و خویشاوندی ات سزاواری؛ اما مردمان بیعت کردند و به این پیرمرد، راضی شدند. پس تو هم به آنچه مسلمانان راضی شدند، راضی شو. علی که خداوند گرامی اش بدارد فرمود: «ای ابو عبیده! تو امین این امتی. پس، از خدا درباره خودت پروا کن، که این روز، روزهایی در پشت سر دارد و برای شما شایسته نیست که حاکمیت و قدرت محمد صلی الله علیه و آله را از خانه و درون اتاقش بیرون بکشید و به خانه ها و درون اتاق هایتان ببرید؛ زیرا قرآن، در اتاق های ما نازل شد و ما، معدن و منشأ علم و حکمت و دین و سنت و واجباتیم و ما از شما به کارهای مردم، آگاه تریم. پس، از هوا و هوس پیروی نکنید، که بی ارزش ترین سهم، نصیب شما می شود».

ز اعتراض امام علیه السلام به نتیجه اجتماع سقیفه

بشیر بن سعد انصاری به سخن در آمد و گفت: ای ابو الحسن! به خدا سوگند، اگر مردم، این سخن را پیش از بیعت از تو شنیده بودند، دو نفر هم بر سر تو اختلاف نمی کردند و همه مردم با تو بیعت می نمودند؛ اما تو در خانه ات نشستی و در این کار، حاضر نشدی و مردم پنداشتند که تو نیازی به خلافت نداری. اکنون هم بیعت با این پیرمرد، رخ داده [و به انجام رسیده است] و تو، اختیار کار خود را داری. علی علیه السلام به او فرمود: «ای بشیر، وای بر تو! آیا وظیفه این بود که [جنازه] پیامبر خدا را در خانه اش رها سازم و [هنوز] او را به مدفنش نبرده، بیرون بیایم و بر سر خلافت، با مردم کشمکش کنم؟!». (۱)

ز اعتراض امام علیه السلام به نتیجه اجتماع سقیفه امام علی علیه السلام در خطبه ای که از امر خلافت شکوه می کند: هان! به خدا سوگند، فلان شخص، جامه خلافت به تن کرد و می دانست که من، محور گردش آسیاب خلافتم. سیلاب [فضائل] از ستیغ بلندم ریزان است و مرغ [اندیشه] از رسیدن به قلعه ام ناتوان. پس، دامن از خلافت بر کشیدم و پهلو از آن پیچیدم و نیک اندیشیدم که یا بی یاور بستیزم و یا بر این تیرگی و ظلمت، شکیب ورزم؛ ظلمتی که در آن، بزرگ سالان فرتوت و خردسالان پیر گردند و مؤمن، تا لحظه دیدار پروردگارش، در آن به رنج و زحمت باشد. دیدم که شکیبایی خردمندانه تر است. پس با خاری در چشم و استخوانی در گلو و با این که میراثم را به تراج رفته می دیدم، شکیب ورزیدم. (۲)

۱- الردّه: ص ۴۶.

۲- الإمام علی علیه السلام فی خطبته تشتمل علی الشکوی من أمر الخلفه: أما واللّه لقد تقمّمصها فلان وإنّه لیعلم أنّ محلی منها محلّ القطب من الرّحا، ینحدّر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر، فسدلّت دونها ثوبا، وطویت عنها کسحا، وطفقت أرنتی بین أن أصول ینید جذاء، أو أصبر علی طخیه عمیاء، یهرم فیها الکبیر، ویشیب فیها الصّغیر، ویکدح فیها مؤمن حتّی یلقى ربّه! فرأیت أنّ الصّبر علی هاتا أحجی، فصّبرتُ وفی العین قذی، وفی الحلق شجا، أری تُراثی نهبا (نهج البلاغه: خطبه ۳).

ح یاری خواهی امام علیه السلام از مهاجران و انصار

ط برخورد هشیارانه امام علیه السلام با فتنه

ح یاری خواهی امام علیه السلام از مهاجران و انصار کتاب سلیم بن قیس: سلمان گفت: چون شب شد، علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را بر درازگوشی سوار کرد و دست دو پسرش، حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و هیچ یک از اهل بدر، چه مهاجر و چه انصار را و ان نهاد، جز آن که به منزلش رفت و حقش را به آنان یادآوری کرد و آنان را به یاری خود فرا خواند؛ امّا جز ۴۴ نفر، هیچ کدام پاسخ مثبت ندادند. پس به آنان فرمان داد که صبح زود، سر تراشیده و با سلاح هایشان بیایند و تا به پای مرگ، پیمان ببندند. چون صبح شد، جز چهار تن [به وعده خود] وفا نکردند. به سلمان گفتم: آن چهار تن که بودند؟ گفت: من، ابو ذر، مقداد و زبیر بن عوّام. سپس علی علیه السلام شب بعد به نزد آنان آمد و سوگندشان داد. گفتند: صبح با تو می آییم؛ امّا هیچ یک از آنان، جز ما [چهار تن] نیامدند. و شب سوم هم به نزد آنان آمد و باز، جز ما کسی نیامد. چون خیانت و بی وفایی آنان را دید، خانه نشین شد و به گردآوری و کنار هم نهادن قرآن رو آورد و از خانه اش بیرون نیامد تا آن که قرآن را گرد آورد. (۱)

تاریخ یعقوبی: گروهی به گرد علی بن ابی طالب علیه السلام جمع شدند و به او پیشنهاد دادند تا از آنان برای خود، بیعت بگیرد. پس به آنان فرمود: «برای این کار، صبح، سر تراشیده نزد من آیید». صبح هنگام، جز سه نفر، هیچ کس نیامد.

(۲)

ط برخورد هشیارانه امام علیه السلام با فتنه‌انساب الأشراف به نقل از حسین، از پدرش: ابو سفیان به نزد علی علیه السلام آمد و گفت:

۱- کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۵۸۰ ح ۴.

۲- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۶.

بیعت امام علیه السلام پس از درگذشت فاطمه علیها السلام

ای علی! با مردی از خوارترین تیره قریش، بیعت کردید! هان! به خدا سوگند، اگر بخواهی، بر ضد او از همه سو آتش بر افروزم و مدینه را از سواره و پیاده پُر کنم. علی علیه السلام پاسخ داد: «دیر زمانی است که تو با خدا و پیامبرش و نیز اسلام، نیرنگ می کنی؛ [ولی کارگر نمی افتد] و نیرنگ تو از آن، نکاسته است». (۱)

بیعت امام علیه السلام پس از درگذشت فاطمه علیها السلام کامل فی التاریخ به نقل از زُهری: علی علیه السلام و بنی هاشم و زبیر، شش ماه پایداری نمودند و با ابو بکر بیعت نکردند، تا آن که فاطمه که خدا از او خشنود باد درگذشت. آن گاه با او بیعت کردند. (۲)

صحیح البخاری به نقل از عایشه: فاطمه، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، به ابو بکر پیام داد که میراث خود از پیامبر خدا را می خواهد، که [میراثش] آنچه را خداوند، بی جنگ و خونریزی در مدینه نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله کرده بود و نیز فدک و باقیمانده خمس خیبر... را شامل می شد؛ امّا ابو بکر، از این که چیزی از آنها را به فاطمه باز گرداند، خودداری ورزید. از این رو، فاطمه بر ابو بکر خشمناک شد و با او قهر کرد و تا هنگام مرگ با او سخن نگفت. فاطمه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زیست و چون وفات یافت، همسرش علی او را شبانه دفن کرد و ابو بکر را از آن آگاه نساخت و خود بر او نماز خواند. علی در زمان حیات فاطمه، نزد مردم، آبرویی داشت؛ ولی چون فاطمه درگذشت، مردم، با علی چنان رفتار نمودند که گویی او را نمی شناختند. پس با ابو بکر به مصالحه برخاست و با وی بیعت کرد؛ امّا در آن چند ماه [که فاطمه زنده بود، هرگز بیعت نکرد. (۳)

۱- أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۲۷۱.

۲- الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۱۴.

۳- صحیح البخاری: ج ۴ ص ۱۵۴۹ ح ۳۹۹۸.

ک انگیزه های بیعت امام علیه السلام پس از خودداری

۱. بیم اختلاف

۲. بیم ارتداد

۳. بی یاور بودن

ک انگیزه های بیعت امام علیه السلام پس از خودداری ۱. بیم اختلاف امام علی علیه السلام در خطبه اش پیش از جنگ جمل : چون پیامبر صلی الله علیه و آله قبض روح شد ، ما ، خانواده و خاندان و وارثان و خویشان او و سزاوارترین مردم به او بودیم و با ما در این امر ، کشمکش نمی شد . پس ، حکومت پیامبرمان را از ما گرفتند و به دیگران سپردند و به خدا سوگند ، اگر از اختلاف مسلمانان و بازگشتشان به کفر هراسی نبود ، تا سر حد توانمان ، آن را دگرگون می ساختیم . (۱)

۲. بیم ارتداد امام باقر علیه السلام : چون مردم کردند آنچه در بیعت با ابو بکر کردند ، هیچ چیز از فراخوانی امیر مؤمنان به سوی خود مانع نشد ، مگر توجه به مردم و بیم آن که از اسلام باز گردند و به پرستش بت ها روی آورند و به یگانگی خداوند و رسالت خدایی محمد صلی الله علیه و آله گواهی ندهند ... [پس ،] از سر ناچاری و بی یآوری بیعت کرد . (۲)

۳. بی یاور بودن الکافی به نقل از سدیر : نزد ابو جعفر (امام باقر) علیه السلام بودیم و آنچه را مردم پس از پیامبرشان کردند و امیر مؤمنان را خوار داشتند ، یاد نمودیم . پس ، مردی از آن میان گفت : خدا تو را به سلامت دارد! پس ، عزت و شوکت بنی هاشم و افراد آنها چه شد؟ امام باقر علیه السلام فرمود : «چه کسی از بنی هاشم باقی مانده بود؟ جعفر و حمزه که

۱- الإمام علی علیه السلام من خُطِبَتْهُ قَبْلَ حَرْبِ الْجَمَلِ : إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ قُبِضَ كُنَّا نَحْنُ أَهْلَ بَيْتِهِ ، وَعُصْبَتُهُ ، وَوَرَثَتُهُ ، وَأَوْلِيَاءَهُ ، وَأَحَقُّ خَلْقِ اللهِ بِهِ ، لَا تُنَازَعُ فِي ذَلِكَ ... فَانْتَرَعُوا سُلْطَانَ نَبِيِّنَا مِنَّا ، وَوَلَوْهُ غَيْرَنَا ، وَإِيْمُ اللهِ فَلَوْلَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَعُودُوا إِلَى الْكُفْرِ لَكُنَّا غَيْرَنَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْنَا ! (الجملة : ص ۴۳۷) .

۲- الإمام الباقر علیه السلام : إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَبَّحُوا مَا صَبَّحُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ ، لَمْ يَمْنَعِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَنْ يَدْعُوهُ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرَ لِلنَّاسِ ، وَتَخَوَّفَا عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ ؛ فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ ، وَلَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ... وَبَايَعَ مُكْرَهًا ؛ حَيْثُ لَمْ يَجِدْ أَعْوَانَ (الکافی : ج ۸ ص ۲۹۵ ح ۴۵۴) .

۴. اجبار

ل زمینه های موفقیت سقیفه

۱ دشمنی قریش

۲ حسادت

نبودند و با علی علیه السلام تنها دو مرد ناتوان و خوار و تازه مسلمان (عبّاس و عقیل) بودند که از آزاد شدگان [فتح مکه] بودند. هان! به خدا سوگند، اگر حمزه و جعفر حاضر بودند، کار آن دو (ابو بکر و عمر) به آن جا نمی رسید و اگر شاهد ماجرا بودند، خود را فدا می کردند». (۱)

۴. اجبار امام صادق علیه السلام: به خدا سوگند، علی علیه السلام بیعت نکرد تا آن که دید دود داخل خانه اش شد. (۲)

ل زمینه های موفقیت سقیفه ۱ دشمنی قریشتر الدرّ به نقل از ابن عبّاس: میان علی علیه السلام و عثمان، گفتگویی در گرفت. عثمان گفت: من چه کنم که قریش، (۳) شما (بنی هاشم) را دوست ندارند. شما در جنگ بدر از آنها هفتاد تن را کشتید؛ هفتاد نفری که سیمایشان چون گوشواره های زرین بود و بینی شان پیش از لب هایشان آب می نوشید (۴). (۵)

۲ حسادتالأمالی، مفید به نقل از ابو هیثم بن تیّهان، پیش از جنگ جمل: ای امیر مؤمنان! حسادت قریش بر تو، دو گونه است: نیکان آنها به سبب همچشمی در فضیلت و یا بلندی مرتبت، حسادت ورزیدند و بدکاران آنها بدخواهانه بر تو حسد بردند.

۱- الکافی: ج ۸ ص ۱۸۹ ح ۲۱۶.

۲- الإمام الصادق علیه السلام: وَاللَّهِ مَا بَايَعَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى رَأَى الدُّخَانَ قَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ بَيْتَهُ (الشافی: ج ۳ ص ۲۴۱).

۳- هرجا سخن از «قریش» در برابر علی علیه السلام باشد، مقصود، «قریش سیاسی» یا همان قُریشیانِ غیر بنی هاشم اند. (م)

۴- کنایه از تکبر و بزرگ منشی آنهاست، همچون «باد در دماغ داشتن» در فارسی. (م)

۵- نثر الدرّ: ج ۲ ص ۶۸.

م بیعت ابو بکر از دیدگاه عمر

خداوند نیز بدین سبب ، اعمالشان را هیچ انگاشت و بارشان را سنگین ساخت . راضی نشدند که با تو برابر شوند ؛ بلکه خواستند از تو پیشی گیرند . پس ، هدف ، از آنها دور ماند و به پایان راه نرسیدند . تو سزاوارترین قریش به حاکمیت بر قریش هستی ؛ [چرا که] پیامبرشان را در زندگی ، یاری کردی و پس از مرگ ، حقوقش را از سوی او ادا نمودی . به خدا سوگند ، ستم و سرکشی شان ، جز به خودشان باز نمی گردد . و ما یاران و یاوران تو هستیم . پس ، هر فرمانی داری ، بفرما .

(۱)

م بیعت ابو بکر از دیدگاه عمرتاریخ الیعقوبی به نقل از عمر بن خطاب : بیعت با ابو بکر ، ناگهانی (و بی مقدمه) بود و خداوند ، شَرش را حفظ کرد . پس اگر کسی دوباره آن گونه کرد ، او را بکشید . (۲)

۱- .الأمالی ، مفید : ص ۱۵۵ ح ۶ .

۲- .تاریخ الیعقوبی : ج ۲ ص ۱۵۸ .

فصل دوم: روزگار عمر بن خطاب

الف منزلت عمر در نزد ابو بکر

ب موضع امام علیه السلام در برابر خلافت عمر

فصل دوم: روزگار عمر بن خطابالف منزلت عمر در نزد ابو بکرتاریخ الإسلام به نقل از ابو بکر: به خدا سوگند، بر روی زمین، مردی محبوب تر از عمر، نزد من نیست. (۱)

الإمامه و السياسة درباره نوشتن جانشینی عمر: عمر، با نوشته بیرون آمد و به آنان خبر [وصیت ابو بکر را] داد. گفتند: گوش به فرمانیم. مردی به عمر گفت: ای ابو حفص! چه چیز در این نوشته است؟ گفت: نمی دانم؛ ولی من، نخستین کسی هستم که گوش می دهم و فرمان می برم. آن مرد گفت: اما من می دانم چه چیز در آن است. بار اول، تو او را امیر کردی و این بار، او تو را! (۲)

ب موضع امام علیه السلام در برابر خلافت عمر امام علی علیه السلام درباره سقیفه و ماجراهای پس از آن: و چنین دیدم که صبر بر این امر، شایسته تر است. پس با خاری بر دیدگان و گلویی گرفته از استخوان، صبر کردم.

۱- تاریخ الإسلام، ذهبی: ج ۳ ص ۲۶۵.

۲- الإمامه و السياسة: ج ۱ ص ۳۸.

می دیدم که میراثم به تاراج می رفت ، تا آن که اولی به راه خود رفت و خلافت را پس از خود به فلان سپرد : چه قدر تفاوت است میان اکنون که [آواره] بر پشت شترم و روزی که با حیّان ، برادر جابر ، غنوده بودم! (۱) شگفتا که او (ابو بکر) در حیاتش می خواست تا وی را از خلافت معاف دارند ؛ اما برای پس از وفاتش ، آن را به دیگری سپرد! چه سفت و محکم به پستان خلافت چسبیدند و آن را میان خود قسمت کردند [، دوشیدند و نوشیدند]! سپس آن را به جایی ناهموار و جان فرسا و پر گزند در آورد و در اختیار کسی قرار داد که پی در پی می لغزید و پوزش می طلبید و همراهش [نیز] سواری را می ماند که بر مرکبی چموش است [که] اگر مهارش را محکم کشد ، بینی اش پاره گردد و اگر رهایش کند ، بجهد و سرنگونش سازد . به خدا سوگند ، مردم [در نتیجه کارهای او] به انحراف و چموشی و رنگ به رنگ شدن و کجروی دچار گشتند . ۲ .

۱- .تمثیلی از امام علیه السلام به شعر اعشی است ، برای بیان تفاوت حالت خویش در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از ایشان .

ج مشورت عمر با امام علیه السلام در مشکلات

نکته

د پذیرش آرای امام علیه السلام از سوی عمر

ج مشورت عمر با امام علیه السلام در مشکلات فضائل الصحابه به نقل از سعید بن مسیب: عمر از مشکلی که ابو الحسن برای [حل آن نبود، به خدا پناه می برد. (۱)

الکافی به نقل از عمر: اگر علی نبود، عمر هلاک می شد. (۲)

نکته امام علی علیه السلام هنگامی نظریات مشورتی خود را در عرصه های علمی و یا مشکلات سیاسی ارائه می کرد که به رسیدن بهره آن به امت مسلمان، اطمینان داشت؛ اما هر گاه این بهره به اجتماع نمی رسید و تنها نصیب شخص خلیفه می شد، آن را ابراز نمی کرد. ابن عباس می گوید: در یکی از سفرهای عمر به شام، همراهش بودم. روزی با شترش تنها راه می پیمود که به دنبالش رفتم. پس به من گفت: ای ابن عباس! از پسر عمویت گله دارم! از او خواستم که با من بیاید؛ ولی نیامد. (۳)

د پذیرش آرای امام علیه السلام از سوی عمر تاریخ یعقوبی: عمر، نوشته ها را تاریخدار کرد و خواست که تاریخ را از «میلاد پیامبر خدا» آغاز کند. سپس گفت: از «بعثت». علی بن ابی طالب علیه السلام نظر داد که آن را از «هجرت» بنویسد. پس، او هم از «هجرت» نوشت. (۴)

امام علی علیه السلام خطاب به عمر، هنگامی که او از مردم، درباره همراهی با سپاهیان که به جنگ فارس می رفتند، مشورت خواست: این امر (اسلام)، نه پیروزی اش به فراوانی [افراد] بود و نه خواری اش به کمی آنان. این، دین خدا بود که چیره شد و سپاهی که با فرشتگان، تأیید و نصرت یافت، تا بدان جا رسید که باید می رسید. ما به

۱- فضائل الصحابه، ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۴۷ ح ۱۱۰۰.

۲- الکافی: ج ۷ ص ۴۲۴ ح ۶.

۳- شرح نهج البلاغه: ج ۱۲ ص ۷۸.

۴- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۴۵.

و عده خدا دل خوش داریم ، و خدا به وعده اش وفا می کند و لشکرش را نصرت می دهد . جایگاه تو در میان مردمان ، جایگاه رشته [ی تسبیح] است که مهره ها را گرد می آورد و نگه می دارد و چون بگسلد ، هر چه در آن است ، پراکنده می شود و از میان می رود و هیچ گاه برای بار دیگر ، همه آنها گرد نمی آیند . و عرب ، اگر چه امروز اندک اند ، اما به سبب اسلام ، بسیارند و با عزت . پس ، در جای خود بمان و به اهالی کوفه بنویس که دو سوم آنان به جنگ فارس بروند و یک سوم باقی بمانند ؛ چرا که آنان برجستگان و سرکردگان عرب اند و گروهی یکدل تر و کاراتر و کوشاتر از آنان نیست . و به مردم بصره نیز بنویس که آنان را با بخشی از نیروهای خود ، یاری کنند . ۱

تاریخ یعقوبی : عمر درباره زمین های حاصلخیز کوفه با اصحاب پیامبر خدا مشورت کرد . برخی به او گفتند : آنها را میان ما قسمت کن . سپس با علی علیه السلام مشورت کرد . [علی علیه السلام] فرمود : «اگر امروز آنها را تقسیم کنی ، برای افرادی که پس از ما می آیند ، چیزی نمی ماند . آنها را به دست آنان وا گذار تا روی آن کار کنند و [در این صورت است که] اخراج آنها ، هم برای ما می شود و هم برای آیندگان ما» . عمر گفت : خدا تو را موفق بدارد! این نظر ، درست است . (۱)

فصل سوم: زمینه های خلافت عثمان

الف وصیت عمر درباره جانشین

ب شایستگان خلافت از دیدگاه عمر

فصل سوم: زمینه های خلافت عثمانالف وصیت عمر درباره جانشینصحیح البخاری به نقل از عمرو بن میمون: پس از آن که عمر مجروح شد، به او گفتند: ای امیر مؤمنان! وصیت کن و برای خود جانشینی تعیین نما. گفت: برای این کار، کسی را شایسته تر از این چند نفری نمی بینم که پیامبر خدا وفات کرد، در حالی که از آنان خشنود بود. سپس از علی علیه السلام و عثمان و زبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمان نام برد و گفت: عبد الله بن عمر، در کنار شما حضور خواهد داشت، بی آن که حق نظر داشته باشد. عمر، این را برای تسلی خاطر او گفت؛ چون او را از شورا بیرون نهاده بود. [سپس گفت:] اگر حکومت به سعد رسید، که هیچ! و اگر به او نرسید، هر که امیر شد، باید از او کمک بگیرد؛ چرا که من او را به خاطر ناتوانی یا خیانت، عزل نکردم. (۱)

ب شایستگان خلافت از دیدگاه عمرالطبقات الکبری به نقل از عمرو بن میمون: روزی که عمر زخم خورد، او را دیدم او گفت: علی، عثمان، طلحه، زبیر، عبد الرحمان بن عوف و سعد را به نزد من بخوانید. اما تنها با علی علیه السلام و عثمان سخن گفت.

۱- صحیح البخاری: ج ۳ ص ۱۳۵۵ ح ۳۴۹۷.

ج معلوم بودن نتیجه شورا پیش از مشورت

او به علی علیه السلام گفت: شاید این قوم، خویشاوندی نسبی و سببی ات را با پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه را خداوند از فقه و علم به تو داده است، قدر بدانند. پس اگر این حکومت را به عهده گرفتی، در آن از خدا پروا کن. سپس عثمان را فرا خواند و گفت: ای عثمان! شاید این قوم، خویشاوندی سببی ات با پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز سن و بزرگی ات را قدر بدانند. اگر این حکومت را به عهده گرفتی، در آن از خدا پروا کن و فرزندان ابی مُعِیْط را بر گردن مردم، سوار مکن. سپس گفت: صُهِیب را برایم فرا بخوانید. صُهِیب، فرا خوانده شد. [به او] گفت: سه روز با مردم نماز بگذار. [نیز] باید این شش نفر در خانه ای، خلوت کنند و چون بر مردی اتفاق کردند، هر کس را که با آنها مخالفت کرد، گردن بزنید. چون از نزد عمر بیرون رفتند، عمر گفت: اگر حکومت را به مردی که موی جلوی سرش ریخته (یعنی علی) بسپارند، آنان را به راه [مستقیم] می برد. پسر عمر به او گفت: پس چه چیز تو را [از معرفتی او] باز می دارد؟ گفت: ناپسند می دارم که بار خلافت را در زندگی و مرگ به دوش گیرم. (۱)

ج معلوم بودن نتیجه شورا پیش از مشورت تاریخ الطبری: علی علیه السلام به کسانی از بنی هاشم که با او بودند، فرمود: «اگر در میان شما از قومتان (قریش) پیروی شود، هیچ گاه امارت به شما نمی رسد». عباس، او را دید. [علی علیه السلام] به او فرمود: «[خلافت] از ما گرفته شد!». گفت: از کجا می دانی؟ فرمود: «عثمان در کنار من قرار داده شده است و [عمر] گفته است: با اکثریت باشید و اگر دو نفر به یک نفر و دو نفر دیگر به شخص دیگری راضی شدند، با دسته ای باشید که عبد الرحمان بن عوف در آنهاست. سعد با پسر عمویش عبد الرحمان، مخالفت نمی کند و عبد الرحمان با عثمان،

د موضع امام عليه السلام در برابر نتیجه شورا

ه بانگ غم

خویشاوندی سببی دارد . [آنان] با هم مخالفت نمی کنند . پس یا عبد الرحمان خلافت را به عثمان می سپارد ، یا عثمان آن را به عبد الرحمان ؛ و حتی اگر دو نفر دیگر هم با من باشند ، برای من سودی ندارد . (۱)

د موضع امام عليه السلام در برابر نتیجه شورا امام علی عليه السلام در بخشی از سخنش ، هنگامی که اعضای شورا تصمیم به بیعت با عثمان گرفتند : خوب می دانید که من از دیگران بدان (خلافت) سزاوارترم . به خدا سوگند ، تا آن گاه تسلیم هستم که کارهای مسلمانان به سلامت باشد و در آن ستمی نباشد ، مگر بر خودم ؛ و این به خاطر پاداش و فضیلت صبر و نیز بی رغبتی به زر و زیوری است که به خاطرش بر هم پیشی می گیرید . (۲)

ه بانگ غم امام علی عليه السلام در یکی از خطبه هایش : هان! به خدا سوگند ، فلان شخص ، جامه خلافت به تن کرد و می دانست که موقعیت من به خلافت ، موقعیت مرکز آسیاب به سنگی است که گرد آن می گردد . کوهی بلند را مانم که سیلاب از ستیغم ریزان است و مرغ [اندیشه] از رسیدن به قله ام ناتوان . پس ، دامن از خلافت بر کشیدم و از آن ، روی پیچیدم و نیک اندیشیدم که یا بی یاور بستیزم و یا بر این تیرگی و ظلمت ، شکیب ورزم ؛ ظلمتی که در آن ، بزرگ سالان فرتوت و خردسالان پیر گردند و مؤمن ، تا لحظه دیدار پروردگارش ، در آن به رنج و زحمت باشد . دیدم شکیبایی خردمندانه تر است . پس با خاری در چشم و استخوانی در گلو

۱- تاریخ الطبری : ج ۴ ص ۲۲۹ .

۲- الإمام علی علیه السلام من کلام له لما عزموا علی بیعه عثمان : لقد علمتم انی احق الناس بها من غیرى ، ووالله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین ، ولم یکن فیها جور إلا علی خاصه ؛ التماسا لاجر ذلک وفضله ، وزهدا فیما تنافستموه من زخرفه وزبرجه (نهج البلاغه : خطبه ۷۴) .

و با آن که میراثم را تاراج رفته می دیدم ، شکیب ورزیدم تا آن که اوّلی به راه خود رفت [و مُرد] و خلافت را پس از خود به فلان سپرد . [سپس امام علیه السلام به شعر اَعشى ، تمثّل جست] : چه قدر تفاوت است میان اکنون که [آواره] بر پشت شترانم و روزی که در کنار حِیّان ، برادر جابر ، غنوده بودم! شگفتا که او (ابو بکر) در حیاتش درخواست می کرد که وی را از خلافت معاف دارند ؛ اما برای پس از وفاتش ، آن را به دیگری سپرد! چه سفت و محکم به پستان خلافت چسبیدند و آن را میان خود قسمت کردند [، دوشیدند و نوشیدند]! سپس آن را به جایی ناهموار و جانفرسا و پر گزند درآورد و در اختیار کسی قرار داد که پی در پی می لغزید و پوزش می طلبید و همراهش سواری را می ماند که بر مرکبی چموش است [که] اگر مهارش را محکم کشد ، بینی اش پاره گردد و اگر رهایش کند ، بجهد و سرنگونش سازد . به خدا سوگند ، مردم در نتیجه [کارهای او] به انحراف و چموشی و رنگ به رنگ شدن و کجروی دچار گشتند و من ، با وجود آن که زمانش طولانی و آزرده گی اش سخت بود ، شکیب ورزیدم ، تا آن که او (عمر) نیز به راه خود رفت و در گذشت و خلافت را در میان گروهی نهاد و مرا یکی از آنان پنداشت . خدایا، چه شورایی! چه وقت در برتری من بر اوّلی آنها (ابوبکر) تردید افتاد که اکنون با اینان برابر شمرده می شوم؟! ولی به ناچار [و برای حفظ اسلام] ، با آنان در فرود و اوج ، همگام و همراه شدم ؛ اما یکی به کینه از من کناره گزید و دیگری به برادر زنش گروید و چیزهایی دیگر ، تا این که سومی (عثمان) به پا خاست و خورد و شکم را پر و تهی ساخت و خویشاوندانش به همراه او به خوردن و بُردن مال خدا برخاستند و چون شتران، که گیاه

بهار را می خورند، آن را بلعیدند، تا آن که رشته هایش پنبه شد و کارهایش سبب قتلش گردید و پرخوری اش سرنگونش ساخت. ناگهان با شگفتی دیدم که مردم، به انبوهی یال کفتار، از هر سو به من هجوم آورده اند، چندان که حسن و حسین (۱) پایمال شدند و دو پهلوی جامه ام دریده گشت؛ [مردم] چون گله گوسفند، گرد مرا گرفتند. آن گاه که [بیعتشان را پذیرفتم و] به کار برخاستم، گروهی پیمان شکستند و گروهی از دین بیرون رفتند و گروهی ستم، پیشه کردند. گویی این سخن خدا را نشنیده بودند که می فرماید: «این سرای آخرت، از آن کسانی است که برتری نمی جویند و راه تبهکاری نمی پویند؛ و فرجام [نیک]، از آن پرهیزگاران است!» (۲) آری. به خدا سوگند، آن را شنیدند و فهمیدند؛ لیکن دنیا در دیده شان زیبا آمد و زینت هایش در چشمانشان بدرخشید. هان! سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر حضور بیعت کنندگان نبود و وجود یاوران، حجت را بر من تمام نمی کرد و [نیز] اگر خداوند از عالمان، پیمان نگرفته بود که شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستم دیده را بر نتابند، افسار خلافت را بر گرده اش می انداختم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم و آن گاه می دیدید که دنیایتان، نزد من، خوار است و به اندازه آب عطسه بزی نمی ارزد». می گویند: چون سخن به این جا رسید، مردی عراقی نزدیک رفت و نامه ای به امام علیه السلام داد. گفته شده که در آن، پرسش هایی (خواسته هایی) بود که پاسخ آنها را می خواست.

۱- واژه «حَسَنان» که در این جا به «حسن و حسین» ترجمه شد، به گونه های دیگری نیز خوانده و ترجمه شده است (ر.ک: ترجمه استاد سید جعفر شهیدی از نهج البلاغه).

۲- قصص: آیه ۸۳.

پس ، امام علیه السلام بدان نگریست و چون از خواندن آن فارغ شد ، ابن عباس گفت : ای امیر مؤمنان! کاش دنباله سخن را ادامه دهی . امام علیه السلام فرمود : «هیئات ، ابن عباس! [چنین چیزی ناشدنی است] . آن ، شَقِشَقَه ای (۱) بود که بیرون آمد و به جای خود بازگشت» . ابن عباس می گوید : به خدا سوگند ، هرگز بر هیچ سخنی ، چنان که بر این سخن افسوس خوردم ، افسوس نخوردم که چرا نشد امیر مؤمنان ، سخن خود را به آن جا که می خواست ، برساند! ۲

۱- شَقِشَقَه ، پاره گوشتی است که شتر به هنگام بانگ زدن ، از گوشه دهان بیرون می دهد و درنگ آن در بیرون از دهان ، بسیار کوتاه است . منظور از شَقِشَقَه در اینجا وقفه ای است که در میان سخنان حضرت بوجود آمد و باعث گردید ایشان کلام خود را به پایان نرساند .

تحلیل وقایع شورا

تحلیل وقایع شورا عمر به شورا می اندیشد؛ شورایی که بتواند آرمان ها و اهداف او را فراهم آورد. در این میان، علی علیه السلام فراموش ناشدنی است. این حقیقت از دیدگان عمر نیز به دور نیست. (۱) بدین سان، عمر، شورایی مرگب از شش نفر می پردازد و صفات ناشایسته هر یک از آنان را بر می شمرد و از علی علیه السلام تنها بر شوخ طبعی اش تکیه می کند، اگر چه تأکید می ورزد که اگر علی علیه السلام بر سر کار آید، مردمان را به راه راست، هدایت می کند. (۲) عمر، اعضای شورایی را که باید سرنوشت خلافت را تعیین کند، مشخص می نماید: علی علیه السلام، عثمان بن عفان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمان بن عوف؛ ولی خلیفه، که نه از بنی هاشم دل خوشی دارد و نه از علی علیه السلام، سیاستمدارتر و زیرک تر از آن است که شورا را به گونه ای شکل دهد که برآمدن علی علیه السلام از آن، حتی محتمل باشد. آنان باید در خانه ای گرد آیند و پنجاه نفر از انصار به مراقبت از آنان پردازند تا آنان یک نفر را برگزینند. اگر یک نفر، با گزینش پنج نفر دیگر مخالفت کند، باید گردنش زده شود؛ دو نفر نیز به همین گونه؛ اما اگر در یک سو سه نفر و در سوی دیگر سه نفر بودند، باید عبد الله بن عمر حکمیت کند و اگر بر آن رضایت نمی دهند، باید سخن

۱- المصنّف فی الأحادیث والآثار: ج ۵ ص ۴۴۶ ش ۹۷۶۱.

۲- همان، ج ۵ ص ۴۴۷ ش ۹۷۶۲.

آن سویی پذیرفته شود که عبد الرحمان بن عوف در آن است. (۱) صحنه سازی های خلیفه کاملاً روشن است و هوشمندان، از آغاز، نتیجه را فهمیده اند. از این روی، ابن عباس از علی علیه السلام می خواهد که وارد شورا نشود؛ اما امام علیه السلام پاسخ می دهد: وارد می شوم تا با پذیرفته شدن «شایستگی من برای خلافت» از ناحیه عمر، آنچه را پیش تر گفته بود: «نبوت و امامت در خانه ای، گرد هم نخواهند آمد»، نقض شود. (۲) نیز با صراحت تمام، تأکید می کند که عمر، با این ترکیب، خلافت را از بنی هاشم، دور ساخت. (۳) طلحه به نفع عثمان، کنار می رود (بر اساس نقلی که می گوید: طلحه به شورا رسید)، زبیر به نفع علی علیه السلام و سعد به نفع عبد الرحمان. عبد الرحمان اعلام می کند که خواستار خلافت نیست. او پیشنهاد می کند که یکی از دو نفر باقی مانده (علی علیه السلام و عثمان) حق را به دیگری وا نهد؛ ولی هر دو سکوت می کنند. پس از گذشت سه روز، صبحگاه، مردم در مسجد گرد می آیند. عبد الرحمان به جمع آنان آمده، (بر اساس نقل زُهری) به مردم می گوید: من از مردم پرسیده ام. آنان هیچ کس را با عثمان، هم پایه نمی دانند. (۴) عمار و مقداد، فریاد می زنند و بر انتخاب علی علیه السلام تأکید می ورزند. گفتگو در مسجد بالا می گیرد. عمار فریاد می زند: چرا این امر را از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دور می گردانید؟ (۵)

۱- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۲۲۹.

۲- شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۸۹.

۳- الإرشاد: ج ۱ ص ۲۸۵.

۴- المصنّف فی الأحادیث والآثار: ج ۵ ص ۴۷۷ ش ۹۷۷۵.

۵- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۲۳۳.

عبد الرحمان بن عوف ، علی علیه السلام را مخاطب قرار می دهد و می گوید : آیا با خداوند ، پیمان می بندی که چون زمام امور را بر گرفتی ، به کتاب خدا ، سیره پیامبر خدا و شیوه دو شیخ ، عمل کنی؟ امام علیه السلام می گوید : به کتاب خداوند و سیره پیامبر خدا ، در حدّ توان ، عمل می کنم . و چون از عثمان می پرسد ، عثمان پاسخ می دهد : بر اساس قرآن ، سنّت پیامبر خدا و شیوه دو شیخ ، عمل خواهم کرد . عبد الرحمان ، سخن خود را با علی علیه السلام تکرار می کند . علی علیه السلام سخن پیشین را تکرار می کند . و اضافه می کند : با کتاب خداوند و سنّت پیامبر نیازی به روش هیچ کس نیست تو کوشش داری که این امر را از من دور سازی . (۱) بدین سان ، عبد الرحمان ، عثمان را به خلافت برمی گزیند و بر مسند قدرت می نشاند و یک بار دیگر ، «حق» در مسلخ تزویر و فتنه ذبح می شود . برای تعمیم و تکمیل بحث ، نکاتی را می آوریم :

۱ . علی علیه السلام به عبد الرحمان گفت : به خدا سوگند ، خلافت را به عثمان نسپردی ، جز برای آن که به تو باز گرداند! علی علیه السلام بر اساس شناخت ژرف خود از احوال سیاستبازان و غوغاسالاران ، چنین حقایقی را بر ملا می کرد ، و ای کاش در آن روز ، گوش های شنوایی می بود! شاهد این سخن بلند مولا علیه السلام ، گزارشی است که مورّخان آورده اند که : چون بیماری بر عثمان چیره گشت ، کاتبی را فرا خواند و گفت : «عهدی برای خلافت پس از من برای عبد الرحمان بنویس» و او نوشت . (۲) ۲ . چرا امام علیه السلام شرط عبد الرحمان را نپذیرفت؟ سال ها از رحلت پیامبر خدا می گذشت . در این سال ها دگرسانی های بسیاری به

۱- .تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۱۶۳ .

۲- .تاریخ المدینه : ج ۳ ص ۱۰۲۹ .

وجود آمده ، حکم های فراوانی در نقض احکام صریح پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده و سنت او در موارد بسیاری وارونه گشته بود . (۱) امام علیه السلام چگونه می توانست شرط عبد الرحمان را بپذیرد و اگر می پذیرفت و بر فرض محال می توانست زمام امور را به دست گیرد ، چه سان با آن کنار می آمد؟ و با آن دگرگونی ها چه می کرد؟ آیا مردم ، آمادگی پذیرش باز گرداندن حقایق را بر مسیر اول داشتند؟ دوران خلافت علی علیه السلام نشان می دهد که پاسخ ، منفی است . نمونه روشن آن ، «نماز تراویح» است . ۳ . فرایند شورا از پیش ، روشن بود . و از این روی ، عمر فرمان داد : هر آن کس که مخالفت کند ، گردنش زده شود . چنین بود که پس از بیعت عبد الرحمان بن عوف و سایر اعضای شورا با عثمان ، علی علیه السلام همچنان ایستاده بود و بیعت نمی کرد . پس ، عبد الرحمان بن عوف بدو گفت : «بیعت کن ، و گرنه گردنت را خواهم زد» . امام علیه السلام از خانه بیرون آمد و اصحاب شورا از پی او آمدند و گفتند : بیعت کن ، و گرنه با تو می جنگیم . (۲) چنین است که سید مرتضی ، با سوز می گوید : این ، چه رضایتی است ...؟! چگونه کسی که به قتل و پیکار تهدید می شود ، مختار است؟! و چنین است که علی علیه السلام فرمود : من ، از سیر ناخشنودی و کراهت ، بیعت نمودم . (۳) ۴ . به وجود آوردن طمع خلافت . نکته فرجامین ، این که عمر با این کار ، آتش

۱- ر. ک: النص و الاجتهاد ، سید عبد الحسین شرف الدین .

۲- أنساب الأشراف : ج ۶ ص ۱۲۸ .

۳- شرح نهج البلاغه : ج ۱۲ ص ۲۶۵ .

طمع خلافت را عملاً در جان اعضای شورا بر افروخت . شیخ مفید رحمه الله نوشته است : سعد بن ابی وقاص ، خود را در برابر علی علیه السلام شخصیتی نمی دید ؛ اما حضورش در شورا ، در او این پندار را به وجود آورد که او نیز اهلیت خلافت دارد . به هر حال ، عمر ، با شورایی که تعیین کرد ، یک بار دیگر بر از بین بردن «حقّ خلافت» و پاس نداشتن «حرمت خلافت» همّت گماشت و بنی امیه را یکسر بر امّت مسلط ساخت ؛ کسانی را که آن همه فساد به بار آوردند . نیز با به وجود آوردن طمع خلافت در جان کسانی چون طلحه و زبیر ، عملاً زمینه درگیری های بعد را فراهم ساخت .

فصل چهارم: موجبات شورش بر عثمان

الف رفاه زدگی

ب گردش ثروت در میان توانگران

۱. دادن امتیازات به بستگان

فصل چهارم: موجبات شورش بر عثمانالف رفاه زدگیمروج الذهب: عثمان، خانه اش را در مدینه بنا نهاد و آن را با سنگ و آهک، محکم ساخت و درهایی از چوب ساج (۱) و سرو کوهی بر آن قرار داد و اموال، چشمه های آب و باغ هایی در مدینه به چنگ آورد. عبد الله بن عثبه می گوید: در روزی که عثمان کشته شد، نزد خزانه دار او صد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم، موجودی بود و ارزش املاکش در وادی القری و حنین و غیر آن، صد هزار دینار بود و اسبان و شتران بسیاری بر جای نهاد. (۲)

أنساب الأشراف به نقل از سلیم، ابو عامر: روپوشی بر تن عثمان دیدم که صد دینار می ارزید. (۳)

ب گردش ثروت در میان توانگران ۱. دادن امتیازات به بستگانأنساب الأشراف به نقل از ابن عباس: از جمله چیزهایی که بر عثمان خرده گرفتند، آن

۱- ساج، گونه ای از درختان جنگلی که بلند، ستر و دارای چوب سخت و مقاوم است و بیشتر در ساخت کشتی ها به کار

می رود (الدروس: ج ۲ ص ۱۱۵۴).

۲- مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۴۱.

۳- أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۱۰۲.

بود که گردآوری زکات قُضاعه (۱) را به حکم بن ابی عاص [عمویش] سپرد. زکات گردآوری شده به سیصد هزار درهم رسید و چون آنها را آورد، عثمان، همه را به او بخشید. (۲)

تاریخ ابی الفداء: عثمان، فدک (۳) را به مروان بن حکم داد، در حالی که آن، صدقه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که چون فاطمه علیها السلام به عنوان میراث، مطالبه اش کرد، ابو بکر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که: «ما پیامبران، آنچه را بر جای می نهمیم، صدقه است، نه ارث». فدک، پیوسته در دست مروان و پسرانش بود، تا آن که عمر بن عبد العزیز، خلیفه شد و آن را از تصرف کنندگانش گرفت و صدقه اش گرداند. (۴)

المعارف، ابن قتیبه: پیامبر خدا، مهزور (جایگاه بازار مدینه) را صدقه ای برای مسلمانان قرار داد؛ ولی عثمان، آن را به حارث بن حکم، برادر مروان بن حکم، داد و فدک را نیز به مروان بخشید که آن نیز صدقه پیامبر خدا بود. (۵)

تاریخ الیعقوبی: عثمان، دخترش را به همسری عبد الله بن خالد بن أسید در آورد و فرمان داد تا ششصد هزار درهم به او بدهند و به عبد الله بن عامر [والی خود در بصره] نوشت که آن را از بیت المال بصره به او بدهد. (۶)

۱- قضاعه، نام قبیله ای در یمن است (تاج العروس: ماده «قضع»).

۲- أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۱۳۷.

۳- فدک، آبادی ای در حجاز با فاصله سه روز راه از مدینه است که برای یهودیان بود و پس از فتح خیبر، خداوند در دل های صاحبانش هراس افکند و بر سر نصف محصول آن با پیامبر صلی الله علیه و آله مصالحه کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفت و به او اختصاص یافت؛ چون آن را با جنگ نگرفته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به جگر گوشه اش فاطمه علیها السلام بخشید و سپس ابو بکر، آن را از او گرفت (معجم البلدان: ج ۴ ص ۲۳۸).

۴- تاریخ ابی الفداء: ج ۱ ص ۱۶۹.

۵- المعارف، ابن قتیبه: ص ۱۹۵، العقد الفرید: ج ۳ ص ۲۹۱، شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۹۸ کلاهما نحوه.

۶- تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۱۶۸.

۲. دادن امتیازات به دیگران

المعارف ، ابن قتیبہ: عبد اللہ بن خالد بن اُسَید از عثمان درخواستِ صلہ کرد . عثمان نیز به او چهار صد هزار درهم عطا کرد .
(۱)

۲. دادن امتیازات به دیگران شرح نهج البلاغہ: در همان روزی کہ عثمان فرمان داد کہ از بیت المال ، صد هزار سگہ به مروان بن حکم بدهند ، نیز از بیت المال ، دویست هزار سگہ به ابو سفیان بن حرب داد . (۲)

أنساب الأشراف به نقل از موسی بن طلحه : عثمان در دوران خلافتش دویست هزار دینار به طلحه بخشید . (۳)

تاریخ المدینہ به نقل از موسی بن طلحه : عثمان ، نخستین کسی بود کہ در عراق ، قطعہ هایی را از زمین های ویژه (اراضی خالصه) فرمان رویان ایران و نیز جاهایی را کہ صاحبان آنها کوچ کرده بودند ، به افراد بخشید و از جمله ، نَشَاسْتَج (۴) را به طلحه بن عبید اللہ داد . (۵)

الطبقات الکبریٰ به نقل از ابو حَصَیْن : عثمان به زبیر بن عَوَّام اجازه داد تا ششصد هزار [درهم از بیت المال] بردارد . او نزد دایی هایش ، بنی کاهل ، آمد و گفت : کدام مال بهتر است؟ گفتند : مال اصفهان . گفت : از مال اصفهان به من بدهید . (۶)

۱-المعارف ، ابن قتیبہ : ص ۱۹۵ .

۲-شرح نهج البلاغہ : ج ۱ ص ۱۹۹ .

۳-أنساب الأشراف : ج ۶ ص ۱۰۸ .

۴-نشاستج ، کشتزار یا جوی آب بزرگ و پُر درآمدی در کوفه است (معجم البلدان : ج ۵ ص ۲۸۵) .

۵-تاریخ المدینہ : ج ۳ ص ۱۰۲۰ .

۶-الطبقات الکبریٰ : ج ۳ ص ۱۰۷ .

ج باز گرداندن رانده شدگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

د مجازات کردن مخالفان بدعت هایش

تبعید ابو ذر

ج باز گرداندن رانده شدگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تاریخ یعقوبی: عثمان به حکم بن ابی عاص که رانده شده پیامبر خدا بود نوشت که به نزد او بیاید. پیش تر نیز، آن هنگام که ابو بکر خلیفه شده بود، عثمان با گروهی از بنی امیه نزد ابو بکر جمع شده و از او خواسته بودند که حکم را باز گرداند؛ ولی ابو بکر اجازه نداده بود. عمر هم که خلیفه شد، چنین کردند؛ ولی او نیز اجازه نداده بود. از این رو مردم، اجازه دادن عثمان را زشت شمردند و یکی [از اهالی مدینه] می گوید: حکم بن ابی عاص را در روز ورودش به مدینه دیدم که لباس پاره و کهنه ای به تن داشت و بُز یک ساله ای را می راند، تا آن که وارد خانه عثمان شد و مردم به بدحالی او و همراهانش می نگریستند. سپس بیرون آمد، در حالی که بالاپوشی از خز و ردایی سبز به تن داشت. (۱)

د مجازات کردن مخالفان بدعت هایش تبعید ابو ذر مروج الذهب در یادکرد اعتراض هایی که به عثمان شد: و از جمله، کاری است که با ابو ذر کرد. روزی، ابو ذر در مجلس عثمان حاضر بود. عثمان گفت: آیا اگر کسی زکات مالش را پرداخت کند، برای دیگران حقی در آن هست؟ کعب گفت: نه، ای امیر مؤمنان! ابو ذر به سینه کعب زد و به او گفت: ای یهودی زاده! دروغ گفتی. سپس تلاوت کرد: «نیکی، آن نیست که چهره های تان را به مشرق و مغرب بچرخانید...» (۲).

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۶۴.

۲- دنباله آیه چنین است: «بلکه نیکوکار، کسی است که به خداوند و روز واپسین و فرشتگان و کتاب خدا و پیامبران، ایمان دارد و مال خود را با آن که دوستش دارد به خویشان و یتیمان و بینوایان و مانندگان در راه و گدایان و در بند مانندگان می بخشد» (بقره: آیه ۱۷۷).

عثمان گفت: آیا اشکالی می بینید که ما مالی را از بیت المال مسلمانان برداریم و در پیشامدهایی که برای ما روی می دهد، هزینه کنیم و یا آن را به شما اعطا کنیم؟ کعب گفت: اشکالی ندارد. ابو ذر، عصایش را بلند کرد و با آن بر سینه کعب زد و گفت: ای یهودی زاده! چه چیزی تو را بر نظر دادن در دین ما گستاخ کرده است! پس، عثمان به ابو ذر گفت: چه قدر مرا آزار می دهی! از جلوی چشمم دور شو، که ما را آزار دادی. پس از آن، ابو ذر به سوی شام، بیرون رفت. معاویه به عثمان نوشت: گروه ها بر گرد ابو ذر جمع شده اند و می ترسم که آنها را بر ضد تو بشورانند. اگر نیازی به این مردم داری، او را به سوی خود باز گردان. عثمان نوشت که او را بیاورند. او را بر شتری سوار کرد که بر آن، کجاوه ای زُمُخت و سخت بود. پنج نفر مأمور خشن، او را تند و پیوسته می راندند، تا آن که او را به مدینه آوردند، در حالی که پوست ران هایش رفته بود و نزدیک بود که تلف شود. [حتی] به او گفته شد: تو از این محنت می میری. گفت: هرگز نخواهم مرد تا آن که تبعید شوم. او همه آنچه را در آینده برایش پیش می آمد، ذکر کرد و نیز این که چه کسی او را به خاک می سپارد. عثمان، چند روزی در منزلش به او رسیدگی کرد. سپس او بر عثمان وارد شد و دو زانو نشست و چیزهایی گفت و حدیث مربوط به فرزندان ابو عاص را باز گفت که: «[آنان] چون به سی نفر برسند، بندگان خدا را برده می کنند»... این در همان روزی بود که اموال بر جای مانده از عبد الرحمان بن عوف زُهری را برای عثمان آوردند و تعداد کیسه ها [ده هزار درهمی] به اندازه ای فراوان شد که میان عثمان و یک آدم ایستاده را پر کرد. عثمان گفت: من برای عبد الرحمان، امید خیر دارم؛ چون او صدقه می داد و مهمانداری می کرد و آنچه را نیز که می بینید، به ارث نهاد. کعب الأخبار گفت: ای امیر مؤمنان! درست گفتمی.

ابو ذر، عصای خود را بلند کرد و با آن بر سر کعب زد و در حالی که درد خویش را از یاد برده بود، گفت: ای یهودی زاده! درباره مردی که مرده و این مال را بر جای نهاده است، می گویی: خداوند، خیر دنیا و آخرت را به او عطا کرده است. این را به طور قطعی به خدا نسبت می دهی، در حالی که من شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «خوشحال نمی شوم که بمیرم و به اندازه قیراطی بر جای نهم». عثمان به ابو ذر گفت: از جلوی چشمم دور شو. ابو ذر گفت: به مکه بروم؟ گفت: به خدا سوگند، نه. گفت: مرا از خانه پروردگارم باز می داری که در آن عبادت کنم تا بمیرم؟ گفت: آری، به خدا سوگند. گفت: به سوی شام [بروم]؟ گفت: نه، به خدا سوگند. گفت: بصره؟ گفت: نه، به خدا سوگند. شهر دیگری انتخاب کن. ابو ذر گفت: نه، به خدا سوگند. جز آنچه برایت گفتم، جای دیگری را اختیار نمی کنم و اگر مرا در هجرت گاهم (مدینه) و امی نهادی، هیچ شهر دیگری را نمی خواستم. اکنون مرا به هر شهری که می خواهی، بفرست. گفت: تو را به رَیْدَه تبعید می کنم. گفت: الله اکبر! پیامبر خدا راست گفت. او همه آنچه را با آن رو به رو می شوم، به من خبر داد. عثمان گفت: [پیامبر صلی الله علیه و آله] به تو چه گفته است؟ گفت: به من خبر داد که من را از مکه و مدینه باز می دارند و در ربنده می میرم و گروهی که از عراق به حجاز می آیند، دفن مرا عهده دار می شوند.

ابو ذر به دنبال شترش فرستاد و زنش (و برخی گفته اند: دخترش) را بر آن، سوار کرد. عثمان، فرمان داد که مردم، گرد او را خالی کنند تا به ربنده برود و مروان، او را روانه می کرد. چون از مدینه بیرون رفت، علی بن ابی طالب علیه السلام به همراه پسرانش (حسن و حسین علیهما السلام) و برادرش عقیل و عبد الله بن جعفر و عمار بن یاسر به بدرقه آمدند. مروان، اعتراض کرد و گفت: ای علی! امیر مؤمنان (عثمان)، مردم را از این که با ابو ذر در مسیرش همراه شوند و به بدرقه اش بیایند، نهی کرده است. اگر این را نمی دانستی، آگاهت کردم. علی علیه السلام با تازیانه به او حمله برد و بر میان دو گوش مرکبش زد و فرمود: «دور شو! خداوند، تو را به آتش بیندازد!» و با ابو ذر، روانه شد و او را بدرقه کرد و سپس با او وداع نمود و باز گشت. چون علی علیه السلام خواست باز گردد، ابو ذر گریست و گفت: خداوند، شما اهل بیت را رحمت کناد! ای ابو الحسن! هر گاه تو و فرزندان را می بینم، به یاد پیامبر خدا می افتم. مروان از کار علی بن ابی طالب علیه السلام به عثمان شکایت کرد. عثمان گفت: ای مسلمانان! من با علی چه کنم؟ فرستاده ام را از کاری که برای آن فرستاده بودم، باز گردانده و این گونه کرده است. به خدا سوگند، حَقِّش را کف دستش می گذاریم! چون علی علیه السلام باز گشت، مردم به استقبال او آمدند و به او گفتند: امیر مؤمنان (عثمان) از تو به خاطر این که ابو ذر را بدرقه کردی، خشمگین است. علی علیه السلام فرمود: «خشم اسب از لگام است!». چون شب شد، [علی علیه السلام] نزد عثمان آمد. عثمان به وی گفت: چه چیز تو را وا داشت که با مروان، این گونه کنی و چرا بر من گستاخی کردی و فرستاده و فرمانم را

رد کردی؟ فرمود: «امّیا مروان، او جلوی من آمد تا مانع من شود و من، مانع جلوگیری او شدم. و امّیا فرمانت، آن را رد نکردم». عثمان گفت: آیا به تو خبر نرسیده بود که من مردم را از ابو ذر و بدرقه کردن او نهی کرده ام؟ علی علیه السلام فرمود: «آیا از آنچه به ما فرمان می دهی و ما اطاعت از خدا و حق را در خلاف آن می بینیم، باید پیروی کنیم؟ به خدا سوگند که [چنین] نمی کنیم». عثمان گفت: خود را برای قصاص، در اختیار مروان بده. فرمود: «چه قصاصی؟». گفت: بر میان دو گوش مرکبش زده ای و به او ناسزا گفته ای. پس او باید به تو دشنام بدهد و بر میان دو گوش مرکب بزند. علی علیه السلام فرمود: «امّیا مرکبم، این جاست. اگر می خواهی، همان گونه که مرکبش را زده ام، آن را بزند. و امّا من، به خدا سوگند که اگر به من دشنام دهد، تو را به مانند آن، دشنام می دهم، بی آن که در آن، دروغ بگویم و من، هیچ گاه جز حق نمی گویم». عثمان گفت: چرا به تو ناسزا نگویند، در حالی که به او ناسزا گفته ای؟ به خدا سوگند، نزد من، تو از او برتر نیستی. علی بن ابی طالب علیه السلام خشمگین شد و فرمود: «با من، این گونه سخن می گویی؟! و مرا با مروان، برابر می سازی؟! به خدا سوگند، من از تو برترم، پدرم از پدرت و مادرم از مادرت برتر است و این شرافت و کرامت من است که نشان دادم. تو نیز شرافت خود را نشان بده». عثمان، خشمناک گردید و صورتش سرخ شد. برخاست و داخل خانه اش شد و علی علیه السلام نیز باز گشت و خاندانش و [نیز] مردانی از مهاجران و انصار، گردش را

گرفتند . چون فردا شد و مردم به گِرد عثمان اجتماع کردند ، او نزد آنان از علی علیه السلام شکایت کرد و گفت : او بر من عیب می گیرد و عیبجویان مرا (۱) نیز پشتیبانی می کند . مردم ، پا در میانی کردند و آنان را صلح دادند . علی علیه السلام به عثمان فرمود : «به خدا سوگند ، من جز به خاطر [رضای] خدای متعال ، ابو ذر را بدرقه نکردم» . (۲)

۱- منظور عثمان ، ابو ذر و عمار بن یاسر و دیگران بودند .

۲- مروج الذهب : ج ۲ ص ۳۴۸ .

تحریر تاریخ در ماجرای تبعید ابو ذر

تحریر تاریخ در ماجرای تبعید ابو ذر تحریر حقایق در متون کهن تاریخی از یک سو تأسفسبار و از سوی دیگر، لغزاننده و دگرگونساز چهره وقایع و رویدادهاست. متأسفانه متون کهن از جهات بسیاری دست خوش تحریر اند و یکی از روشن ترین مصادیق آن، تحریر گزارش های مرتبط با تبعید ابو ذر است. طبری و ابن اثیر، به وجود گزارش هایی درباره زمینه ها و چگونگی تبعید ابو ذر و نیز چگونگی اخراج او از شام اشاره می کنند؛ اما از این که از حقایق پرده بر گیرند و واقعیت را صادقانه گزارش کنند، تن می زنند. طبری می گوید: و در این سال (سال سی ام)، درگیری میان معاویه و ابو ذر و باز گرداندن ابو ذر به مدینه رخ داد. علت های فراوانی برای این کار معاویه بیان شده است که خوش ندارم بیشتر آنها را ذکر کنم؛ اما کسانی که برای معاویه عذر تراشیده اند، می گویند: ... (۱) ابن اثیر نیز می گوید: در این سال (سال سی ام هجری)، ماجرای ابو ذر و معاویه و باز گرداندن ابو ذر از شام به مدینه رخ داد که علت های فراوانی برای آن بیان شده است و نیز دشنام دادن معاویه به ابو ذر و تهدید او به قتل و روانه داشتن او به مدینه با شتر بدون جهاز و تبعید او از مدینه به گونه ای زشت، که نقل آن، صحیح نیست و

اگر هم صحیح باشد، باید عذری برای عثمان جُست [مثل این که] حاکم می تواند رعیت خود را تأدیب کند، و یا عذرهایی دیگر) و نباید آن را سبب طعن و اعتراض بر عثمان قرار داد. من یادآوری آن را خوش ندارم. عذرترشان می گویند: ... (۱) اینان که این چنین بر حقّ پرده می افکنند، از آن سو گزارش هایی دروغین درباره ابو ذر می آورند و بدین سان در شکستن قداست آن «راستگوترین مرد روی زمین» می کوشند. شگفتا که این همه را از سیف بن عمر آورده اند؛ او که قهرمان جعل و تندیزی از دروغ و تبلور عینی اشاعه کذب است. هیچ کس سیف را نستوده است. ابن معین، او را ضعیف شمرده و گفته است: «یک سگه پول خُرد، از او بهتر است». ابو حاتم، او را «متروک الحدیث» می داند. نسایی و دارقطنی بر «ضعف» او تصریح کرده اند. ابو داوود گفته است: [خبر او] ارزشی ندارد» و ابن حبان آورده است که: «به بزرگان، دروغ می بندد». سیف به زندیق بودنّ متهم است و نیز گفته اند که حدیث می ساخته است. حاکم نیشابوری نیز او را متهم به زندقه دانسته است. (۲) گزارش های سیف بن عمر، یکسر در پیراستن عثمان و دفاع از اوست. به طور مثال، او درباره تبعید ابو ذر توسط عثمان می گوید: [ابو ذر به عثمان] گفت: اجازه خروج به من بده؛ چرا که مدینه خانه من نیست. [عثمان] گفت: آیا جز این است که بهتر از آن نخواهی یافت؟. [ابو ذر] گفت: پیامبر خدا به من فرمان داده که چون خانه های مدینه به منطقه سلع رسید، از آن بروم. [عثمان] گفت: پس، فرمان را اجرا کن. ابو ذر، خارج شد تا به ربنده رسید. در آن جا، جایی برای مسجد معین کرد و عثمان نیز ده ها شتر و دو برده به او داد و برایش پیغام فرستاد که گاه به مدینه

۱- الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۲۵۱.

۲- تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۴۶۷ ش ۳۱۸۴.

ه موجبات شورش بر عثمان

۱. کتک زدن عمار یاسر

بیاید تا [پس از عالم شدن ، [بدوی و بیابانی نشود . او نیز چنین کرد . همچنین او می گوید : چون ابو ذر دید که عثمان از او خوشش نمی آید ، خود به ربنده رفت . (۱) می دانیم که پاره ای از افسانه ها درباره «عبد الله بن سبا» نیز از ساخته های سیف است . او به این شخص ساختگی چنان قدرت می بخشد که گویا تمام مخالفت هایی که با عثمان و معاویه شده ، توسط وی رقم خورده است ؛ فردی که یهودی بوده و اسلام آورده است .

ه موجبات شورش بر عثمان ۱ . کتک زدن عمار یاسر انساب الأشراف به نقل از ابو مخنف در بیت المال مدینه جعبه ای بود که زیورآلات و جواهر در آن قرار داشت . عثمان ، زیورآلاتی را برای یکی از اعضای خانواده اش از آن برداشت . مردم ، زبان به اعتراض گشودند و به تندی با او سخن گفتند ، تا [این که] وی را خشمگین ساختند . عثمان ، خطبه خواند و گفت : ما نیازمان را از بیت المال برمی گیریم ، هر چند برخی را خوش نیاید . علی علیه السلام به او فرمود : «در این صورت ، جلویت گرفته می شود و میان تو و آن ، جدایی انداخته می شود» . عمار بن یاسر گفت : من خدا را گواه می گیرم که نخستین کسی هستم که آن را ناپسند می دارد . عثمان گفت : ای پسر زن ختنه نشده! بر من گستاخی می کنی؟ او را بگیرد . او را گرفتند . عثمان ، داخل شد و او را فرا خواند و [آن قدر] کتکش زد تا بیهوش شد . سپس وی را بیرون آوردند و به منزل ام سلمه ، همسر پیامبر خدا ، بردند و او [در اثر بیهوشی] نماز ظهر و عصر و مغرب را نخواند . آن گاه که به هوش آمد ، وضو

۲. کتک زدن و کوچاندن عبد الله بن مسعود

گرفت و نماز خواند و گفت: الحمد لله! این، نخستین روزی نیست که به خاطر خدا اذیت می شویم... خبر آنچه با عمّار شده بود، به عایشه رسید. او خشمگین شد و مویی از موهای پیامبر خدا و جامه ای از جامه های او و کفشی از کفش های او را بیرون آورد و گفت: چه زود سنت پیامبرتان را وا نهادید، در حالی که مو و جامه و کفش او هنوز کهنه نشده است. عثمان چنان خشمگین شد که نمی دانست چه می گوید. (۱)

۲. کتک زدن و کوچاندن عبد الله بن مسعود أنساب الأشراف به نقل از ابو مخنف و عوانه: هنگامی که عبد الله بن مسعود، کلیدهای بیت المال را پیش ولید بن عقبه انداخت، گفت: هر کس [احکام خدا را] دگرگون سازد، خداوند، دگرگونش خواهد ساخت و هر کس [سنت های پیامبر خدا را] تبدیل کند، خداوند بر او خشم می گیرد. من جز این نمی بینم که خلیفه شما، [احکام خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را] دگرگون و تبدیل کرده است. آیا همچون سعد بن ابی وقاص را برکنار و [به جایش] ولید را حاکم می کنند؟! ابن مسعود، همواره این سخن را بر زبان می آورد که: راست ترین گفته ها، کتاب خدا و بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله است و بدترین کارها، نوآوری در دین است و هر نوآوری [در دین] بدعت و هر بدعتی گم راهی و هر گم راهی ای در آتش است. ولید، این را به عثمان نوشت و گفت: او بر تو عیب می گیرد و از تو بدگویی می کند. عثمان نیز به ولید نوشت که او را [به مدینه] روانه کند. اهالی کوفه او را بدرقه کردند و او هم آنان را به تقوای الهی و همراهی قرآن سفارش کرد. آنان گفتند: خیر بینی که نادان ما را دانش آموختی و دانای ما را استوار داشتی و به ما قرآن یاد دادی و ما را در دین، بینا کردی. تو بهترین برادر دینی و بهترین دوست ما

۱- أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۱۶۱.

هستی . سپس با او وداع کردند و باز گشتند . ابن مسعود به مدینه آمد ، در حالی که عثمان بر منبر پیامبر خدا خطبه می خواند . چون ابن مسعود را دید ، گفت : هان! جنبنده بدی بر شما وارد شد که بر روی غذای خود راه می رود و استفراغ می کند و مدفوعش را بیرون می فرستد . ابن مسعود گفت : من این گونه نیستم ؛ بلکه من یاور پیامبر خدا در جنگ بدر و در روز بیعت رضوانم . عایشه ندا داد : ای عثمان! آیا به صحابی پیامبر خدا چنین می گویی؟! سپس عثمان فرمان داد او (ابن مسعود) را با زور و درشتی از مسجد بیرون کردند . عبد الله بن زمه بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبد العزی بن قُصی ، او را بر زمین زد و گفته می شود یحوموم ، غلام عثمان ، او را بر دوش خود بلند کرد و در حالی که پا در هوا بود ، او را بر زمین زد ، چنان که دنده اش شکست . علی علیه السلام فرمود : «ای عثمان! آیا به استناد گفته ولید بن عقبه ، با صحابی پیامبر خدا چنین می کنی؟» . گفت : به استناد گفته ولید ، چنین نکردم ؛ بلکه زُبَید بن صَیلت کندی را به کوفه روانه کردم و [در آن جا] ابن مسعود به او گفته است که خون عثمان ، حلال است . علی علیه السلام فرمود : «بدون اطمینان یافتن از درستی گفته زبید ، این [مجازات] را حلال دانستی ...» . علی علیه السلام به ابن مسعود ، رسیدگی کرد و او را به خانه خویش آورد . ابن مسعود در مدینه ماند و عثمان به او اجازه نمی داد تا از مدینه به جای دیگری برود . چون بهبود یافت ، خواست به جهاد برود ؛ اما عثمان او را منع کرد ؛ زیرا مروان به او گفت : ابن مسعود ، عراق را برای تو تباه کرده است . آیا می خواهی شام را نیز برای تو تباه کند؟ [ابن مسعود] همواره در مدینه بود تا آن که دو سال پیش از کشته شدن عثمان و پس از سه سال اقامت در مدینه (۱) در گذشت .

۱- برخی گفته اند که او در خانه سعد بن ابی وقاص می زیست .

چون ابن مسعود به بیماری ای (که در آن در گذشت)، دچار شد، عثمان به عیادتش آمد و گفت: از چه ناراحتی؟ گفت: از گناهانم. گفت: چه دوست داری؟ گفت: رحمت پروردگارم را. گفت: برایت طیبی نیاورم؟ گفت: طیب، مرا بیمار کرده است. گفت: فرمان ندهم که سهمت را بیاورند؟ گفت: در حالی که بدان نیازمند بودم، ندادی. اکنون که از آن بی نیازم، می دهی؟ گفت: برای فرزندان می شود. گفت: روزی آنان با خداست. گفت: ای ابو عبد الرحمان! برایم آمرزش بخواه. گفت: از خدا می خواهم که حَقِّم را از تو بگیرد. او وصیت کرد که عثمان بر او نماز نگذارد. پس در بقیع، دفن شد و عثمان بی خبر بود و چون پی برد، خشمگین شد و گفت: بر من پیشی جستید! عَمَّار بن یاسر به او گفت: او وصیت کرد که تو بر او نماز نگذاری. زبیر گفت: می دانم که پس از مرگم بر من ناله می کنی در حالی که در زندگی ام، توشه ام را به من ندادی. (۱)

اشاره

فصل پنجم : شورش بر عثمان عثمان عثمان بن عفان از شورایی که عمر بن خطاب تعیین می کند ، سر بر می آورد و براریکه حکومت تکیه می زند . او از همان آغاز ، خلافت خود را بر خلاف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله استوار می کند . رفتار او ، چه در تعامل با مردم و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و چه در برخورد با احکام الهی ، به گونه ای است که مردمان ، زبان به اعتراض می گشایند و او را به رویارویی با سنت نبوی و شکستن حریم دین متهم می کنند ؛ ولی او که سخت تحت تأثیر اطرافیان زشت اندیش و کج رفتارش است ، هرگز خطر را جدی نمی گیرد و به اعتراض ها و انتقادهای واقعی نمی نهد . متونی که در صفحات پیشین آورده شد، نشانگر انحراف روزافزون در حکومت عثمان است. همچنین، نشانگر دوری وی از حقیقت و بی توجهی به معیارهای صحیح است . برخی از مورخان ، معتقدند که شش سال اول از حکومت عثمان ، آرام بوده ، به صورتی که حادثه مهمی در آن ، روی نداده و کسی بر او اعتراض خاصی نکرده است ؛ اما پس از آن ، اتفاقات گوناگونی به وقوع پیوسته است. این دیدگاه ، صحیح به نظر نمی رسد ؛ چرا که انحراف عثمان ، از همان روزهای اول شکل گیری حکومتش ، با بازگرداندن حکم بن العاص و مروان [از تبعیدگاه] و به قدرت رساندن آنها ، آغاز شد . افزون بر این ، وی ، بستگان خود را به امارت بر سرزمین های اسلامی منصوب کرد و بی پروا ، در بیت المال ، اسراف نمود . این رفتار

عثمان، از همان آغاز، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را برانگیخت؛ اما مخالفت عمومی و شورش مردم علیه او، در شش سال آخر حکومتش روی داد. عثمان به سال ۳۳ هجری، گروهی از صالحان و بزرگان کوفه را که برخی از اصحاب پیامبر خدا نیز در میان آنان اند، تبعید می کند. مدتی پس از این جریان، به سال ۳۴ هجری، کوفیان شورش می کنند و خواستار عزل سعید بن عاص (فرماندار کوفه) می شوند. عثمان، بدان اعتراض توجه نمی کند؛ اما کوفیان با پافشاری بر خواسته خویش، با مقاومت، از ورود سعید بن عاص به کوفه جلوگیری می کنند. سرانجام، عثمان بر اثر مقاومت کوفیان، سعید را که از نزدیکانش است عزل می کند و ابو موسی را که مورد قبول کوفیان است، به حکومت آن دیار می گمارد. در همین سال، صحابیان پیامبر خدا به یکدیگر نامه می نویسند و ضمن انتقاد از رفتار ناهنجار خلیفه، انقلاب بر ضد عثمان را پی می نهند و در نامه آنان به سربازان و مجاهدان، چنین می آید که: «... اگر خواستار جهادید، نزد ما بیایید». امیر مؤمنان، اعتراض های صحابیان را به عثمان می رساند و او را با لحنی آرام پند می دهد، شاید که او به خود آید و شیوه حکومتداری را دگرگون سازد و بر صراط حق استوار آید؛ اما او در سخنرانی بسیار تندی، تمامی معترضان را مورد عتاب قرار داده، آنان را تهدید می کند. طلحه و برخی دیگر از اصحاب پیامبر خدا به مصر (و آبادی هایی دیگر از جامعه اسلامی) نامه می نویسند و آنان را به قیام بر ضد عثمان فرا می خوانند. در پی این فراخوانی ها و آن همه ناهنجاری و نیز بی توجهی خلیفه به اعتراض ها و انتقاداتها، گروه های گوناگونی از مصر، کوفه و بصره به مدینه می آیند و همراه با صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله عثمان را محاصره می کنند و به چید از او می خواهند که حکومت را رها کند. در این خیزش، عایشه، طلحه بن عبید الله و عمرو بن عاص از جمله کسانی هستند که در تشدید قیام بر ضد عثمان، نقش اساسی دارند. در این هنگامه است که عایشه

می گوید: این پیر خرف را بکشید. خدا او را بکشد! این سخن، زبان به زبان می گردد و پس از آن نیز شهره آفاق می شود. گویا اکنون است که خلیفه از خواب سنگینی که اطرافیانش بر او تحمیل کرده اند، بیدار می شود و خطر را جدی می یابد. از این رو از علی علیه السلام می خواهد که انقلابیون را از اهدافشان باز دارد و در مقابل، متعهد می شود که شیوه حکومتداری را دگرگون سازد و بر اساس خواست آنان رفتار کند. امام علیه السلام با انقلابیون سخن می گوید و آنان را به پایان دادن محاصره عثمان، متقاعد می سازد. در مقابل، عثمان، وعده می دهد که خواست های آنان را بر آورد و شیوه ای را که تا کنون عمل می کرده، ادامه ندهد و بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر خدا عمل کند و ... عثمان، خطابه ای ایراد می کند و در خطابه خود، به صراحت از رفتار گذشته خود توبه کرده، در برابر دیدگان انبوه مسلمان می گوید: به خاطر آنچه کرده ام، از خدا آمرزش می طلبم و به سوی او باز می گردم. سپس از سر ندامت و در نهایت وا ماندگی می گوید: به خدا سوگند، اگر حق تعالی مرا «برده» خواهد، چون برده رفتار می کنم و مانند بردگان، فروتنی می ورزم و همچون برده ای می شوم. ... محاصره پایان می یابد. مصریان با حاکم جدید خود، محمد بن ابی بکر، راهی مصر می شوند. مسلمانان دیگر نیز آهنگ بازگشت دارند و آنان که در مدینه اند، آهنگ خانه ها و زندگی عادی و ...؛ اما افسوس که این توبه چندان دوام نمی آورد و نزدیکان خلیفه و امویان زشت اندیش و زشت کردار، بویژه مروان، او را از تصمیم خود باز می گردانند و با جوسازی و صحنه گردانی، چنان عرصه را بر او تنگ می کنند که هنوز انقلابیون به آبادی های خود نرسیده، تمام وعده های خویش را زیر پای می نهد. این دگرگونی خلیفه به قدری زشت است که نائله، همسر عثمان، فریاد می زند:

به خدا سوگند ، آنان (مشاوران عثمان) ، او را به کشتن می دهند و به گناهش وا می دارند . او سخنی گفته است و سزا نیست که از آن ، دست کشد . مصریان که پس از وعده عثمان ، راهی مصرند ، متوجه می شوند که غلام عثمان ، راهی مصر است . به او شک برده ، او را متوقف می سازند . معلوم می شود که او پیک خلیفه به مصر است . چون او را واری می کنند ، حکم خلیفه را به حاکم آن دیار ، عبد الله بن ابی سرح ، می یابند که در آن ، دستور قتل گروهی از انقلابیون صادر شده است . نامه به خط کاتب خلیفه است و با مهر خلیفه پایان یافته است . انقلابیون باز می گردند و بار دیگر ، خلیفه را محاصره می کنند ... دیگر نه سخن واسطه ، کار را پیش می برد و نه توبه پذیرفتنی می نماید ... این بار ، عثمان به معاویه روی می آورد و از او می خواهد که به گونه ای وی را نجات دهد ؛ اما معاویه که تشنه قدرت است و بهترین فرصت پرش به سکوی قدرت را فراهم می بیند ، به یاری او نمی شتابد تا با کشته شدن عثمان و بهانه ساختن خونخواهی اش ، به خلافت دست یابد . محاصره خلیفه چهل روز طول می کشد . او در این مدت ، دو بار از علی علیه السلام می خواهد که از مدینه بیرون برود . امام علیه السلام نیز چنین می کند و هر بار به درخواست خود خلیفه ، باز می گردد . در این محاصره ، صحابیان بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز انقلابیون را یاری می رسانند و کسانی بس اندک اند که یا با عثمان موافق اند و یا آشکارا با او مخالفت نمی کنند . بدین سان ، عثمان در روز هجدهم ذی حجه سال ۳۵ هجری ، با نفوذ انقلابیون به خانه اش ، پس از آن که یکی از آنان با شمشیر مروان کشته می شود ، به قتل می رسد .

تحلیلی درباره عوامل شورش علیه عثمان

مقرب ساختن طلقا

تحلیلی درباره عوامل شورش علیه عثمانشورس مسلمانان بر ضد عثمان ، ریشه در عملکرد او و اطرافیان وی دارد . این نکته را اندکی بیشتر می کاویم . در این جا رفتار عثمان را اندکی مشروح تر بنگریم :

مقرب ساختن طلقا (۱) هنگامی که عثمان به خلافت می رسد ، کسان خود و در حقیقت ، «حزب طلقا» را بسی می نوازد و آنان را که برخی شان (همانند : حکم و پسرانش مروان و حارث) مطرود پیامبر خدایند ، همرازان و کارگزاران خود بر می گیرد . اینان با پشتیبانی خلیفه ، بر مردم سخت می گیرند و فریاد مردم به جایی نمی رسد و چون صحابه بزرگ پیامبر خدا زبان به اعتراض می گشایند ، سیاسی می شوند و عثمان ، برخوردی خشن و دور از انصاف را با آنان پیشه می سازد : ابو ذر را به ربنده تبعید می کند ؛ عمار بن یاسر ، حق مدار بزرگ ، را با آن پیشینه درخشان ، شخصا چنان می زند که به «فتق» دچار می شود ؛ عبد الله بن مسعود را تبعید کرده ، حقوقش را از بیت المال می بُرد ؛ و

۱- . طلقاء در لغت به معنای آزادشدگان است و به تمام قریشیانی گفته می شود که پیامبر در فتح مکه ایشان را به اسارت نگرفت ، بلکه به آنان فرمود : «اذهبوا فأنتم الطلقاء ؛ بروید که شما آزادشدگان هستید» . بیشتر افراد این گروه کسانی بودند که تا پیش از فتح مکه در دشمنی با پیامبر و مسلمانان همواره مصمم بودند و آن گاه که ناچار به تسلیم شدند ، ناگزیر اسلام آوردند .

ریخت و پاش از بیت المال

برخورد با آموزه های دین

ریخت و پاش از بیت المالروش اقتصادی عثمان نیز بسی شگفت انگیز است . او با بیت المال ، چنان رفتار می کند که گویا «ملک طلق» اوست . گشاده دستی و بخشش او را بسیار گزارش کرده اند ، به طوری که زشتی این همه گشاده دستی ، از دید محققان آگاه اهل سنت نیز پنهان نمانده است . او اموال بسیاری را به ابو سفیان ، حکم ، مروان و دیگران می بخشد و در برابر اعتراض مردم ، هرگز تسلیم نمی شود . و شگفت ، این جاست که گاه ، این همه بخشندگی از بیت المال را «صله رحم» تلقی می کند!

برخورد با آموزه های دینکنته مهمی که گاه از دید محققان پنهان مانده و شایان بسی توجه است ، تغییر و دگرسانی در دین و تحریف و دستکاری احکام الهی از سوی عثمان است که در روزهای شورش ، در شعارها و سخنان مخالفان خلیفه به روشنی دیده می شود . روایت شده که به زید بن ارقم گفته شد : چرا عثمان را تکفیر کردید؟ گفت : به خاطر سه چیز : اموال را تنها بازیچه اغنیا قرار داد و به دیگران نداد ؛ آن دسته از اصحاب پیامبر خدا را که در راه دین هجرت کرده بودند ، در جایگاه کسانی قرار داد که با خدا و پیامبرش جنگیده بودند ؛ و به غیر کتاب خدا عمل کرد . (۱) در میان اظهار نظرهای صحابیان درباره رفتار عثمان ، تعبیرهایی چون : «دینتان را دگرگون کرد» ، «بدعت هایی آورد» ، «تو بدعت هایی آوردی که مردم ، آنها را نمی شناسند» ، «خواست که دینمان را دگرگون کند» ، «بدعت هایی آورد و با حکم قرآن مخالفت کرد» ، «حکم قرآن را پشت سر انداخت» ، «کتاب خدا را دگرگون کردی» (۲) و ... فراوان است چنین است که می بینیم تنی چند از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به

۱- الشافی : ج ۴ ص ۲۹۱ .

۲- ر . ک : أنساب الأشراف : ج ۶ ص ۱۳۳ ۱۳۸ .

آبادی ها نوشتند که : «دین محمّد صلی الله علیه و آله تباه شد» .

مشاوران نابکار مشاوران هر مدیر، در اداره و سامان بخشی امور و تحقّق عینی جریان ها نقشی بس تعیین کننده دارند . به واقع ، مشاوران اجرایی ، نقشی تکمیلی (و البته بنیادی) در مدیریت مدیر و پیشوایی رهبر جامعه به عهده دارند . نزدیکان عثمان ، نه وجهه اجتماعی دارند و نه چهره دینی . خلیفه نیز عنصری بی اراده و سست رأی در برابر آرا و اظهار نظرهای مشاوران است . اطرافیان عثمان (بنی امیه) ، نه با انصار پیوندی درست دارند و نه با مهاجران کرداری صواب . در نتیجه عثمان را به سمتی سوق می دهند که نتیجه اش قتل وی است . ابو سفیان ، پیر سیاست آنان ، که کین ورزی اش با اسلام شهره آفاق است ، به عثمان می گوید : این امارت ، امارتی جهانی و این پادشاهی ، همان پادشاهی جاهلی است . پس بنی امیه را بزرگان زمین قرار ده . (۱) عثمان نیز چنین می کند ؛ اما آنان او را به کجا می برند؟ بنگرید : سررشته تمام کارهایی که به نام عثمان انجام می شود ، در دست مروان (داماد و کاتب عثمان) است ؛ جوانی که از آداب اسلامی ، هیچ نمی داند و مطرود و تبعیدی پیامبر صلی الله علیه و آله است . امام علی علیه السلام درباره موضع خود و چگونگی برخورد اطرافیان عثمان ، سخنانی نغز و بیدارگر دارد . از جمله : به خدا سوگند ، هماره از او دفاع کردم تا آن که خجل شدم . مروان و معاویه و عبد الله بن عامر و سعید بن عاص ، با او کاری کردند که می بینید و چون او را

۱. معترضان و انقلابیون سنت شناس و استوار اندیش

۲. فرصت طلبان

نصیحت و امر کردم که آنان را براند، مرا به خیانت متهم کرد، تا [این که] آنچه می بینید، پیش آمد. (۱) اینها و جز اینها که گفتیم، عوامل خیزش بر ضد عثمان و زمینه های قیام بر ضد خلافت مرکزی بود. تا این جا صحبت از زمینه ها و عوامل قیام بر ضد عثمان بود؛ ولی نکته مهم تر و قابل تأمل تر، بررسی افراد و گروه های شرکت کننده در این خیزش است. روشن است که همه کسانی که در این جریان گسترده شرکت کرده اند، هم هدف نیستند و برخی، آرمان هایی دیگر دارند. عوامل دخیل در این جریان را بدین سان می توان معرفی کرد:

۱. معترضان و انقلابیون سنت شناس و استوار اندیش در این خیزش، چهره های برجسته ای از صحابیان و مؤمنان ژرف باور حضور دارند. به واقع، توده های عظیم مردم انقلابی، به رهبری اینان حرکت می کنند. این چهره ها کسانی نیستند که بتوان اندکی در اخلاص، نیک نگری و استوار اندیشی آنان تردید کرد. برخی از اینان عبارت اند از: عمار بن سائر، زید بن صوحان، جبله بن عمرو انصاری، جهجاه غفاری، عمرو بن حمق و عبد الرحمن بن عُدیس.

۲. فرصت طلبان در این جمع عظیم، سیاست پیشگانی نیز هستند که برای به دست آوردن موقعیت بهتر، بر امواج اعتراض، سوار شده و یا به گسترش آن کمک می کنند. طبیعی است که آنان، نه مشکلات مردم را در می یابند و نه به آن می اندیشند؛ به مثل، طلحه از اینان است. او به کوفیان می نویسد که آنان به مدینه بیایند و

۳. هم گامان فرصت طلب عثمان

به خلافتکاری های عثمان ، پایان دهند . گویا او پس از قتل عثمان ، انتظاری جز نشستن بر مسند خلافت ندارد . برخی از طرفداران او نیز بر این پندارند ، از جمله ، سودان بن حُمران ، که چون از قتل عثمان فارغ شد ، از خانه عثمان بیرون آمد و فریاد برآورد که : طلحه بن عبید الله کجاست؟ پسر عَفَّان را کشتیم . (۱) عایشه نیز چنین است . او نیز در انتظار بر کشیدن خویشان خود است . جمله معروف او این است : پیر خِرْفَت را بکشید ، که کفر ورزیده است . (۲) و آن گاه که عثمان کشته می شود و ورق برمی گردد ، در موضعی دیگر می ایستد . عمرو بن عاص وزیر نیز از این گونه کسان اند .

۳. هم گامان فرصت طلب عثمانبرخی همراه و هم رأی عثمان اند ؛ امّا در این حادثه ، نه یاور ، که در هم شکننده او و تلاشگر بر ضدّ اویند (اگر چه به طور غیر مستقیم) ؛ و این از عبرت های شگفت تاریخ است . معاویه را باید شاخص این گروه دانست ؛ یعنی به واقع ، معاویه و حزب او چنین اند . حقیقت این است که او در قتل عثمان ، دستی تأثیرگذار دارد . معاویه به راحتی می تواند گروهی را برای حفاظت از خلیفه از شام گسیل بدارد و یا برای نبرد با مخالفان ، کسانی را بفرستد ؛ ولی چنین نمی کند . حتّی آن گاه که عثمان از وی یاری می طلبد ، به تنهایی به مدینه می آید . عثمان هم قصد او را از آمدن ، در می یابد و به او می گوید : تو می خواهی که من کشته شوم و سپس بگویی : من ولی خونم! (۳)

۱- تاریخ الطبری : ج ۴ ص ۳۷۹ .

۲- الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۳۱۳ .

۳- تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۱۷۵ .

با آنچه آمد، می توان دریافت که گزارش های سیف بن عمر که کوشیده است عوامل یادشده را یکسر نادیده بگیرد و حرکت بر ضد عثمان را به فردی چون عبد الله بن سبا نسبت دهد، تا چه اندازه از حقیقت و واقعیت صادق تاریخ به دور است. سیف بن عمر، در منابع رجالی، یکسر به «کذب» نسبت داده شده و «مطعون» است. از این روی، به گزارش های او هرگز وقعی نهاده نمی شود. بیفزاییم که اگر او راستگوی نیز می بود، گزارش های وی نوعاً به گونه ای هستند که با روش تحقیق علمی در تاریخ، نادرستی آنها خیلی زود آشکار می شود. به علاوه، نقش عبد الله بن سبا در آن گزارش ها، کاملاً و به صورت واضحی افسانه ای و پندار گرایانه است.

بخش پنجم: سیاست امام علی علیه السلام

اشاره

بخش پنجم: سیاست امام علی علیه السلام در آمد: سیاست در دو مکتبفصل یکم: بیعت نورفصل دوم: اصلاحات علویفصل سوم: سیاست های اداریفصل چهارم: سیاست های فرهنگیفصل پنجم: سیاست های اقتصادیفصل ششم: سیاست های اجتماعیفصل هفتم: سیاست های قضاییفصل هشتم: سیاست های امنیتیفصل نهم: سیاست های جنگیفصل دهم: سیاست های حکومتی

(۱) سیاست در دو مکتب**سیاست اموی**

(۱) سیاست در دو مکتب روزگار زمامداری امام علی علیه السلام ، چهار سال و نه ماه و سه روز بوده است (هیجدهم ذی حجه سال سی و پنجم هجری تا ۲۱ رمضان سال چهارم هجری). «سیاست های علوی در حکومت» ، به لحاظ آموزنده بودن و کاربردی بودن آن در عصر حاضر ، و راه گشایی آموزه های آن برای حاکمان ، بویژه دولت مردان جمهوری اسلامی ایران ، از اهمیت ویژه و موقعیتی خاص ، برخوردار است . بر این باوریم که اگر «سیاست» در مکتب های علوی و اموی ، به درستی تعریف شود و مبانی سیاسی امام در کشورداری ، گرچه به اجمال ، روشن شود ، ایرادهایی که بر بینش سیاسی ایشان می گرفته اند ، پاسخ می یابد و از سیاست وی ، به درستی و با استواری ، می توان دفاع کرد . آنچه اسلام را در این زمینه از سایر مکتب ها جدا می کند و سیاست علوی را در برابر دیگر سیاست ها جلو می اندازد و رویاروی سیاست اموی می سازد ، نوع نگرش و نحوه تلقی و چگونگی فهم و برداشت از سیاست است .

سیاست امویسیاست در مکتب اموی ، عبارت است از «تشخیص هدف و به دست آوردن آن از هر راه ممکن» . سیاست مداران جهان نیز در گذشته و حال ، از واژه «سیاست» ، گویا چیزی جز این نمی فهمیده اند . به واقع ، سیاست در مکتب اموی ، همان معنای رایج

سیاست علوی

آن در عرف سیاسی حکومت‌هایی است که بر مبانی ارزشی استوار نیستند و معیار حق و باطل، جهت‌دهنده آنها در رفتار و تعامل نخواهد بود. اُسوالد اِشپنکلر، در وصفی از چهره سیاست‌مدار، می‌گوید: «سیاست‌مدار فطری، کاری به حق یا باطل بودن امور ندارد». (۱) معاویه، بنیادگذار این نگرش به سیاست در تاریخ اسلام است. او بر این پایه و با تکیه بر شعار «الملک عقیم؛ (۲) سیاست، نازاست»، برای چنگ انداختن به قدرت و حراست از قدرت به دست آمده، حاضر بود دست به هر کاری بزند و هر کار ناشایستی را انجام دهد و هر نوع ابزار زشتی را به کار گیرد.

سیاست علویسیاست در نگاه علی علیه السلام، اداره استوار جامعه بر اساس معیارهای الهی، و حرکتی حق‌مدارانه است. او که می‌گوید: المُلکُ سیاسةً. (۳) کشورداری، سیاست است. و هرگز برای رسیدن به قدرت و حراست از قدرت به دست آمده، هر کاری را روا نمی‌داند؛ بلکه به عکس، او توسل به ابزار نامشروع را حتی به بهای از دست دادن قدرت صحیح نیز جایز نمی‌داند. بر پایه آموزه‌های علوی، سیاست، شناخت و بهره‌وری از ابزارهای مشروع در اداره جامعه و تأمین رفاه مادی و معنوی مردم است. به دیگر سخن، در آموزه‌های علوی، به کارگیری شیوه‌های نامشروع و ابزار به ظاهر کارآمد، اما به واقع ناصحیح،

۱- سیاست: ص ۶.

۲- الأُمالی، صدوق: ص ۱۳۲ ح ۱۲۵.

۳- غرر الحکم: ح ۱۷.

سیاست نیست؛ بلکه خدعه، نیرنگ، فریب و به تعبیر امام صادق علیه السلام، «نکراء» است. (۱)

اصلاحات علویا این نگرش به حکومت و حاکمیت، و با این تفسیر از سیاست، علی علیه السلام زمام امور را به دست می گیرد و بر این اساس، پس از دست یافتن به قدرت سیاسی، بی درنگ، اصلاحات حکومتی را با شعار «عدالت اجتماعی و اقتصادی» آغاز می کند. او هدف از پذیرش حکومت را «ایجاد اصلاحات و احقاق حقوق پامال شده» اعلام کرده بود.

سیاست علوی در رویارویی با انحراف ها امام علی علیه السلام، با آنچه در جامعه گذشته است، آشنایی ژرف و دقیقی دارد، از چگونگی آنچه بر مردم رفته است، دقیقاً آگاه است، و چه سانیِ خو گرفتن مردم با انحراف ها را می داند، و اکنون، آهنگ اصلاح دارد؛ هم عمق فاجعه را می داند و هم دشواری زدودن آن را از زوایای جامعه. از این رو، علی علیه السلام، نه شتاب زده عمل کرد و نه بی برنامه. او اصلاحاتی را که باید انجام می داد، دو دسته کرد: ۱. مبارزه با فساد اداری و اقتصادی؛ ۲. مبارزه با انحراف های فرهنگی.

سیاست اصلاح اداری و اقتصادی علی علیه السلام، برخورد با انحراف های اداری و اقتصادی و مبارزه با مفاسد اداری و اقتصادی را از نخستین روزهای حکومت، آغاز کرد. کارگزاران ناشایسته، فسادآفرین و زشت کردار را از کار برکنار کرد و اموال به یغما رفته از بیت المال را باز گرداند. امام، در آغازین روز خلافت، با اشارتی تأمل برانگیز، آهنگ سیاست اصلاحی خود را باز گفت:

وَاعْلَمُوا أَنِّي إِن أُجِبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ ، وَلَمْ أُصِغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَاتِبِ . (۱) بدانید که اگر به درخواست شما جواب مثبت دهم ، با شما آن گونه که می دانم ، رفتار خواهم کرد و در این راه ، سخن سخن سرایان و سرزنش ملامتگران را نخواهم شنید . یعنی شما باید با من همراه شوید ، نه من با شما . در سومین روز حکومت علی علیه السلام ، مردم برای دریافت حقوق خود از بیت المال مراجعه کردند . امام ، به عبیدالله بن ابی رافع ، کاتب خود ، فرمود : از مهاجران آغاز کن . آنان را فراخوان و به هر کدام سه دینار بده . آن گاه انصار را بخواه و همان گونه با آنان رفتار کن . هر کس که آمد ، سیاه و قرمز و ... ، با وی همان گونه رفتار کن که با مهاجران و انصار و ... (۲) بزرگان قوم ، دیدند که طرح عدالت اقتصادی علی علیه السلام ، شعار نیست ؛ عمل است و بسی جدی . در محضر کاتب امام ، اشکال تراشی ها آغاز شد .

سیاست اصلاح فرهنگییدین سان ، علی علیه السلام اصلاحات اداری و اقتصادی را با همه مشکلاتی که در پی داشت ، از آغازین روزهای حکومت شروع کرد . اما به انجام رساندن اصلاحات فرهنگی و فکری و مبارزه با دگرسانی های ارزشی و تحریف هایی که در ابعاد مختلف در حکومت اسلامی روی داده بود ، زمینه مساعدی نداشت . علی علیه السلام باید درنگ می کرد ، زمینه را آماده می ساخت و مبارزه را آغاز می کرد . به دیگر سخن ، آن حرکت ، نیازمند ثبات بیشتر و استقرار فزون تر در حکومت بود . چنین بود که علی علیه السلام فرمود :

۱- ر . ک : دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام : ج ۳ (بخش پنجم / فصل دوم / فریاد عدالت و پژواک آن) .

۲- نهج البلاغه : خطبه ۹۲ .

لَوْ قَدْ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِصِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ . (۱) اگر گام هایم از این فتنه ها استوار آید ، اموری را دگرگون خواهم کرد . امام ، به آسانی و بدون درنگ ، نمی توانست به آنچه در طول ۲۵ سال ریشه دوانده بود و ذهن ها و زبان ها ، جان ها و منش ها بدان خو گرفته بودند و برای مردم ، فرهنگی دیگر ساخته بود ، مبارزه کند . آنچه اکنون بدان می پردازیم ، خلاصه ای است از اصولی ترین اصلاحات علوی در زمینه های اداری ، فرهنگی ، اقتصادی ، اجتماعی ، قضایی ، امنیتی ، نظامی و بین المللی ، بر اساس نصوص حدیثی و تاریخی ، و نیز تبیین مبانی اصلاحات . بی گمان ، شرح کامل مبانی سیاسی امام و توضیح و تفسیر چگونگی اصلاحات او ، مجالی فراخ تر می طلبد .

(۲) مبانی حکومت بر دل ها**یک . سیاست های اداری****۱ . صداقت در سیاست**

(۲) مبانی حکومت بر دل ها اسلام ، دین حکومت است . آموزه های این آیین الهی ، به روشنی بر این مدعا دلالت دارند ؛ اما بررسی دقیق متون (نصوص) اسلامی در ریشه یابی مبانی حکومت اسلام ، نشان می دهد که اسلام ، بیشتر از آن که بر «تن»ها حکومت کند و سلطه بر مردمان را با اقتدار سیاسی پیشه سازد ، در پی حکومت بر دل هاست . اصول این نوع حکومت و کشورداری ، همان مبانی سیاسی حکومتی اسلام است و مبانی سیاسی نظام علوی ، چیزی جز مبانی مدیریت اسلامی نیست . اکنون و پیش تر از آن که متون حدیثی و تاریخی سیاست علوی را گزارش کنیم ، آهنگ آن داریم تا مبانی سیاسی امام را در کشورداری ، مرور کنیم . این نگاه ، بس گذراست ، در حدّ توان و مجال .

یک . سیاست های اداری سیاست های مدیریتی امام علی علیه السلام را در اداره امور ، در اصول زیر می توان گزارش کرد :

۱ . صداقت در سیاست صداقت را بنیادی ترین اصل سیاست های مدیریتی علی علیه السلام می توان شمرد . سیاست مداران ، در گذرگاه تاریخ ، غالبا با مردمان رو راست نبوده اند و آنچه با مردم در میان نهاده اند ، آن چیزی نبوده که بدان اندیشیده و عمل کرده اند . علی علیه السلام صداقت و

۲. حق مداری**۳. قانون گرایی****۴. انضباط اداری**

رو راستی با مردمان را اصل قویم حاکمیتش قرار داده بود و از آغازین روزها تا لحظه های شهادت ، بر آن استوار ماند . بی گمان ، صداقت ، از مهم ترین عوامل جاذبه های جاودانی حکومت علی علیه السلام بر دل ها و بر رواق تاریخ بوده ، و نیز مرز روشن و فرق فارق سیاست علوی و اموی است .

۲. حق مداریحق محوری ، مظهر صداقت سیاسی در حکومت علوی است . حق مداری ، جلوه والای استوار گامی آن بزرگوار در صداقت سیاسی است . حق گرایی و حق مداری ، در جای جای حکومت کوتاه آن بزرگوار ، به روشنی پیداست . علی علیه السلام جز به حق نمی اندیشد و آهنگی جز احقاق حق ندارد .

۳. قانون گرایقانون ، رشته استوار پیوند آفرین لایه های مختلف جامعه است . سخن از بی قانونی نیست که جامعه ای چنین ، جنگل است ، نه جامعه انسانی . سخن از جایگاه قانون است و چگونگی نگاه حاکمان و مردمان به آن . حرمت قانون ، در نگاه امام علی علیه السلام بی بدیل است . موضع علی علیه السلام ، به روشنی ، نشان دهنده آن است که او خود را در برابر قانون ، صاحب اختیار نمی داند . چنین بود که سازشکاری را بر نمی تابید و با «مداهنه» در سیاست ، مبارزه می کرد و با باطل گرایی و حق نمایی و سازشکاری و توجیه ها و تأویل ها که سرفصل سیاست اموی بود ، به شدت مخالفت می کرد .

۴. انضباط ادارینظم در امور و انضباط در رفتار ، سفارش مکرر و مؤکد امام علی علیه السلام است . این آموزه بدان حد مهم است که امام ، در بستر شهادت که طبیعی است در آن هنگامه ، مهم ترین و ضروری ترین و کارآمدترین سفارش های خویش را فرموده باشد ، بر نظم در امور تأکید می کند .

۵. گزینش کارگزاران شایسته و توانمند**۶. تأمین نیازهای اقتصادی کارگزاران****۷. توجه ویژه به نیروهای مسلح****۸. لزوم تشکیلات ناظر بر عملکرد کارگزاران**

۵. گزینش کارگزاران شایسته و توانمند کارگزاران، بازوان اجرایی حاکمان، و عاملان اقامه عدل و بسط قانون در جامعه هستند. شایستگی، توانمندی، استوارگامی و سلامت رفتاری آنان، بی گمان، مهم ترین نقش را در سامان یابی جامعه در ابعاد مختلف خواهد داشت. از این رو، در نگاه علی علیه السلام، در گزینش کارگزاران، فقط شایستگی ها باید حاکم باشد، و نه وابستگی ها. «شایسته سالاری»، اصل اساسی گزینش در سیاست علوی است. صلاحیت اخلاقی، اصالت خانوادگی، تخصص و توانایی باید معیار گزینش باشد نه وابستگی های سببی و نسبی، جناحی و مسلکی آن هم با پیرایه سیاسی اش. کارگزاری، امانت است و جز به امین نباید سپرده شود.

۶. تأمین نیازهای اقتصادی کارگزارانامام بر این باور بوده که کارگزاران، باید از حقوق مادی کافی برخوردار باشند. از نگاه امام علی علیه السلام، برای پیشگیری از فساد و ایجاد زمینه های اصلاح، بهره مندی کارگزاران از درآمدی بایسته، ضروری است در این صورت متخلفان بهانه ای برای تخلف نخواهند داشت.

۷. توجه ویژه به نیروهای مسلحنیروهای مسلح، دژهای استوار حراست از کیان جامعه هستند. از دیدگاه امام، نیروهای مسلح، باید از توجه ویژه مسئولان، برخوردار باشند. مسئولان باید با نیروهای نظامی، تعاملی چونان تعامل پدر با فرزند داشته باشند.

۸. لزوم تشکیلات ناظر بر عملکرد کارگزاران دنیا، لغزشگاه است و جاذبه ها و کشش های دنیوی، لغزش آفرین. مسئولان، در گزینش کارگزاران، باید نهایت دقت را به کار گیرند تا مردمانی پیراسته جان، نیک خوی و استوار گام را برای کارگزاری برگزینند. اگر بر چنین هدفی نایل آمدند

۹. پذیرش هدیه ، هرگز!

۱۰. قاطعیت توأم با مدارا

دو . سیاست های فرهنگی

۱. توسعه آموزش و پرورش

نیز نباید از امکان فساد اداری و به وجود آمدن تخلف از قانون و ناهنجاری در رفتار ، آسوده خاطر باشند . از این رو ، تشکیلاتی که ناظر بر رفتار کارگزاران ، و نگران لغزش ها ، تخلف ها و ناهنجاری های اداری باشد ، ضروری است . امام علی علیه السلام ، تجسس در احوال شخصی را در نظام حکومتی ، به شدت ممنوع کرد ؛ (۱) اما بر مراقبت از کارمندان نظام اسلامی و نظارت بر رفتار کارگزاران از طریق تشکیلاتی اطلاعاتی ، تأکید ورزید ، تا این که مبدا کارگزاران ، در انجام دادن وظایف کوتاهی کنند و با تکیه بر قدرت و مسندی که در اختیار دارند ، به حقوق مردم ، تجاوز روا دارند .

۹. پذیرش هدیه ، هرگز! امام علی علیه السلام برای این که جلو رشوه خواری را در نظام اداری بگیرد و این پدیده پلید و فسادآفرین را از صحنه اجتماع پاک کند ، گرفتن هدیه را نیز ممنوع کرد . ۱۰. قاطعیت توأم با مدارا رفتار علی علیه السلام ، نمود والای قاطعیت و مدارا بود . از دیدگاه او کارگزاران ، باید در عین قاطعیت ، از مدارا و رفق برخوردار باشند . ایشان ، خشونت مطلق را آفت مدیریت می داند ، همان گونه که نرمش بی حساب و سهل انگاری در حقگزاری در اداره امور مردم را زیانبار تلقی می کند .

دو . سیاست های فرهنگی سخن از ابعاد گسترده سیاست های فرهنگی ، در این مجال نمی گنجد . اکنون و در حد درآمدی بر متون حدیثی و تاریخی ، به اشارت هایی بسنده می کنیم :

۱. توسعه آموزش و پرورش در نظام علوی ، توسعه فرهنگی بر توسعه اقتصادی ، تقدّم دارد ؛ افزون بر این که

۲. تصحیح فرهنگ عمومی

۳. نقد، آری! چاپلوسی، هرگز!

توسعه اقتصادی بدون توسعه فرهنگی ممکن نیست. در آموزه های الهی به این نکته تصریح شده است که فلسفه وحی و راز نبوت و چرایی حکومت در مکتب رسولان، آموزش و پرورش انسان ها، جهل زدایی و برانگیختن خردهاست و علی علیه السلام که بیشتر از هر کسی ذهن، زبان و کردارش، مبین و مفسر فرهنگ نبوی بوده است، این حقیقت را به گونه ای بس زیبا در خطابه هایش برنموده است (۱) و تأکید بر گسترش فرهنگ را در کنار ابعاد دیگر زندگی، در سیره عملی خود نیز به روشنی عرضه کرده است.

۲. تصحیح فرهنگ عمومیاز جمله سیاست های والا، برجسته و ارجمند علوی، مبارزه با سنت های باطل، شیوه های ناهنجار، روش های ناشایسته، و تأکید بر شیوه های پسندیده و روش های بایسته و در یک جمله، تصحیح فرهنگ عمومی است.

۳. نقد، آری! چاپلوسی، هرگز! انتقاد، حقی است که بدان وسیله، سایر حقوق احیا می گردد و از استبداد که خطرناک ترین آفت حکومت هاست، پیشگیری کند. در جامعه ای که انتقاد، آزاد است و مردم می توانند ضعف ها و کاستی های مدیریت حاکم را بازگو کنند، دولت مردان، بهتر می توانند نقاط ضعف کارهای خود را مشاهده کنند و با فساد و بی عدالتی، مبارزه نمایند و خدمات ارزنده ای ارائه دهند. از سوی دیگر، با نبودن انتقاد، زمینه برای رشد چاپلوسان و تملق گویان، باز می شود؛ نقاط ضعف سیاست ها و برنامه ها و اقدامات دولت مردان، پنهان می ماند و در نتیجه، فساد و تباهی و بی عدالتی در دستگاه های دولتی رشد می نماید و به سقوط

۴. برخورد امام علی علیه السلام با انتقادهای ویرانگر

۵. حق گرایي ، نه شخصیت گرایي

سه . سیاست های اقتصادی

۱. ترویج فرهنگ کار

حکومت ها می انجامد .

۴. برخورد امام علی علیه السلام با انتقادهای ویرانگر نکته ای که در پایان این بحث باید بدان توجه کرد ، برخورد هوشمندانه امام با انواع انتقادهاست . ملاحظه سیره وی در برخورد با انتقادهای و اعتراضات سه جریان عمده سیاسی مخالف خود «ناکثین ، قاسطین و مارقین» ، نشان می دهد که اگر او به صورت رسمی و عملی از مردم می خواهد تا انتقاد خود را با صراحت بیان کنند ، لیکن به افراد قدرت طلب و کینه توز و توطئه گر ، اجازه نمی دهد برای رسیدن به مقاصد سیاسی و به بهانه نقد و انتقاد ، هر آنچه می خواهند ، بگویند و بنویسند .

۵. حق گرایي ، نه شخصیت گرایي امام علی علیه السلام به مردم هشدار می داد که شخصیت ها هر چند بزرگ و ارجمند و محبوب و معتمد باشند ، نمی توانند معیار حق و باطل قرار گیرند . امام می کوشید جامعه را به لحاظ آگاهی و شناخت موضع ها و معیارها و آگاهی های فرهنگی ، به سطحی برساند که شخصیت ها و مواضع آنان را هر اندازه بزرگ باشند ، با حق بسنجند ، نه حق را با شخصیت ها ؛ حق را معیار شناخت شخصیت بدانند ، نه شخصیت را معیار شناخت حق .

سه . سیاست های اقتصادی اصول سیاست های علوی در اقتصاد را می توان در عناوین ذیل برشمرد :

۱. ترویج فرهنگ کار از دیدگاه علی علیه السلام ، فقر اقتصادی ، معلول پیوند فرهنگ کسالت ، بی تحرّکی ، تنبلی و ناتوانی است . جامعه سرشار از نشاط و آکنده از تحرّک ، که فرهنگ کار بر آن حاکم باشد ، به بیماری فقر که زمینه بسیاری از بیماری های مادی و معنوی ، و فردی و اجتماعی است ، مبتلا نخواهد شد . از این رو ، امام بر لزوم کار و تلاش ، بسی تأکید می کند و کار را عبادت تلقی کرده ، تلاش در جهت سامانبخشی زندگی را گام زدن در

۲. توسعه کشاورزی

۳. توسعه صنعت

۴. توسعه تجارت

راه خدا می داند .

۲. توسعه کشاورزی زمین ، منبع «حیات» است . از نگاه امام علی علیه السلام ، مردمانی که زمین و آب دارند و فقر بر آنها سایه افکنده است ، از رحمت الهی به دور ، و از عنایت خداوند ، جدا هستند . علی علیه السلام ، بر احیای زمین ، تأکید می ورزید و برای فقرزدایی از جامعه ، به توسعه کشاورزی توصیه می کرد و مردمان را به آبادانی زمین و بهره وری از آن ، فرا می خواند ؛ و توسعه کشاورزی را از جمله وظایف اصلی کارگزاران می دانست و فرماندهان سپاه را مأمور دفاع از حقوق کشاورزان می کرد .

۳. توسعه صنعتبه لحاظ شرایط اقلیمی ، جامعه ای که علی علیه السلام حکومت را در آن به پا داشته بود ، زمینه «توسعه صنعتی» را نداشت . با این همه ، حضرت با توجه به نصوصی که از آن بزرگوار گزارش کرده اند ، اهمیت زیادی برای صنعت قائل بود و به صنعت و حرفه ، صفت «گنج» می داد . امام علیه السلام به کارگزارانش سفارش می کرد تا از صنعتگران ، به جد حمایت کنند و از صنعتگران می خواست که در به وجود آوردن صنایع ، دقت کنند و در استواری و جودت صنایع بکوشند و هرگز «اتقان» و «احسان» کالا را فدای «سرعت» نسازند .

۴. توسعه تجارتدر صدر اسلام و نیز در اقتصاد دوران حکومت امام علی علیه السلام ، تجارت ، بیشترین نقش را داشت . از این رو ، ایشان از یک سو بر نشاط تجاری سفارش می کرد و از سوی دیگر ، بر لزوم حمایت از بازرگانان در ساختار حکومتی تأکید می ورزید و در نهایت ، چگونگی تجارت و چه سانی حضور بازرگانان در صحنه مبادلات را تبیین می کرد و آداب تجارت را بیان می نمود .

۵. نظارت مستقیم بر بازار**۶. اخذ منصفانه مالیات****۷. عدم تأخیر در توزیع اموال عمومی**

۵. نظارت مستقیم بر بازاربازار، تلاش های اقتصادی جامعه را عرضه می کند. داد و ستد، در بازار شکل می گیرد و بازاریان، به گونه ای مستقیم، با مردم در پیوندند. سلامت بازار، سلامت داد و ستد را در پی خواهد داشت و بهره وری درست مردم از فرایند تلاش های اقتصادی و معیشتی را. بی گمان، اولین ضرر ناهنجاری در روابط نادرست در داد و ستد بازار، متوجه مردم خواهد بود. علی علیه السلام به لحاظ اهمیت بازار و نقش آفرینی شگرف آن در اقتصاد و معیشت مردم، به گونه ای مستقیم، بر بازار و چگونگی داد و ستد در آن، نظارت می کرد.

۶. اخذ منصفانه مالیاتحکومت، در نگاه امام علی علیه السلام، برای مردم و در جهت احقاق حقوق مردم است. چنین است که بخشی از نیازهای مالی حکومت را باید مردم پردازند؛ همان ها که از وجود حکومت، بهره می گیرند و در سایه آن، به تولید و تجارت و ... می پردازند. نگرستن در آموزه های علوی در این زمینه، نشان دهنده آن است که سازمان و مأموران مالیات، موظف اند ضمن هوشیاری و دقت لازم در جهت تأمین بیت المال و فراگیری دقیق مسائل مربوط به مالیات، بکوشند تا اعتماد مردم را جلب کنند و اخلاق اسلامی و رفتار دینی را مراعات کنند.

۷. عدم تأخیر در توزیع اموال عمومیامام علی علیه السلام، حبس اموال عمومی را در خزانه دولت، روا نمی دانست و می کوشید تا هرچه زودتر، به دست نیازمندان برساند. سیره امام، نشان دهنده آن است که ایشان حتی تأخیر یک شب را نیز در این امر بر نمی تابید. او بر این باور بود که آنچه برای مردم و از آن مردم است، در اولین فرصت باید در اختیار آنان قرار گیرد.

۸. لزوم بهره‌وری همسان مردم از اموال عمومی

۹. تأمین نیازهای اولیه زندگی برای همه

۱۰. ممنوعیت بخشش از اموال عمومی

۸. لزوم بهره‌وری همسان مردم از اموال عمومی، به طور یکسان و مساوی در میان همه مسلمانان، از جمله سیاست‌های حکومت علی علیه السلام بود. این حرکت، با آنچه در سال‌های پیش از او بر مردم روا شده بود، تضاد داشت. از این رو، برای بهره‌وران و متمتعان از حکومت و به اصطلاح «دانه درشت‌ها»، بسی‌گران تمام شد. عرب و عجم، مهاجر و انصاری، سفید و سیاه، و حتی بردگان آزاد شده، با اربابان گذشته خود، در این جهت یکسان بودند و همه، از درآمدهای عمومی به طور مساوی بهره‌می‌گرفتند.

۹. تأمین نیازهای اولیه زندگی برای همه‌آهنگ کلی سیاست اقتصادی علی علیه السلام، مبارزه با فقر و ریشه‌کن ساختن آن از صحنه جامعه اسلامی است. رهنمودهای حضرت در این زمینه، بسی قابل تأمل است. او تأکید می‌کند که گرسنگی و تنگ‌دستی عده‌ای، معلول بهره‌وری‌های بدون مرز عده‌ای دیگر و گشاده‌دستی‌های توانگران است: سفارش‌های امام علیه السلام به کارگزاران در توجه به طبقات فرودست جامعه و به اصطلاح امروزی «قشر کم‌درآمد»، تکان‌دهنده است. امام، تنگ‌دستی فردی نصرانی را که روزگاری توانگران، از توان او بهره‌گرفته‌اند و به هنگام پیری و ناتوانی، او را رها کرده‌اند، بر نمی‌تابد و به تأمین زندگانی او از بیت‌المال، فرمان می‌دهد و حاکمان را به جستجو در زوایای اجتماع، امر می‌کند تا زمینگیران و مستمندان را دریابند و آنان را از چنگال فقر برهانند.

۱۰. ممنوعیت بخشش از اموال عمومی حاکمان، امین مردم‌اند و آنچه در اختیار دارند، امانت است. کارگزاران دولت، حق ندارند به مناسبت‌های مختلف و به بهانه‌های گونه‌گون، از اموال دولتی بذل و بخشش کنند. علی علیه السلام برخوردهایی از این دست با اموال عمومی را ستمگری تلقی می‌کرد:

۱۱. امتیاز دادن به نزدیکان ، هرگز!**۱۲. صرفه جویی در اموال عمومی**

جودُ الْوَالِدِ بِفِيءِ الْمُسْلِمِينَ جَوْرٌ وَ خَيْرٌ . (۱) دست و دل بازی زمامداران در ثروت های عمومی ، ستم و خیانت است .

۱۱. امتیاز دادن به نزدیکان ، هرگز! گفتیم که در نگاه امام علی علیه السلام ، آنچه در اختیار حاکمان و کارگزاران است ، «امانت» است و حاکمان ، تنها در جهت کارگزاری و خدمت می توانند از امکاناتِ در اختیار خود ، بهره گیرند . آنان ، حق ندارند تا برای کسانِ خاصّی بهره وری ویژه ای را قائل شوند . فرزندان و نزدیکان شخصیت های برجسته سیاسی و اجتماعی در حکومت علی علیه السلام و نزدیکان و فرزندان آن بزرگوار نیز از هیچ امتیاز ویژه ای برخوردار نبودند . فراتر از این ، امام نسبت به دوستان و نزدیکان خود ، حسّاسیت بیشتری داشت و بر آنها در استفاده از اموال عمومی ، بیشتر سخت می گرفت تا دیگران را درس عبرت باشد .

۱۲. صرفه جویی در اموال عمومی پایه آنچه گذشت ، سیاست امام در مصرف اموال عمومی و چگونگی بهره گیری کارگزاران از آن و چه سانی هزینه کردن بیت المال ، فوق العاده جالب و آموزنده است . صرفه جویی شخصی امام در مصرف بیت المال نیز بسی شگفت انگیز است . او حاضر نبود حتی برای پاسخگویی به کسانی که برای کار شخصی در شب به او مراجعه می کردند ، از نور چراغی که به درآمدهای عمومی تعلّق داشت ، استفاده کند . داستان تأمیل برانگیز و عبرت آموز طلحه و زبیر که در هنگام رسیدگی حضرت به امور بیت المال ، برای بازگویی مسائل شخصی خدمت علی علیه السلام رسیدند و ایشان ، چراغ بیت المال را خاموش کرد و فرمود تا از خانه اش چراغی دیگر بیاورند و حاضر نشد حتی دقایقی از پرتو نور چراغی که از درآمدهای عمومی بود ، برای مسائل شخصی بهره گیرد ، در همین راستاست .

چهار . سیاست های اجتماعی

۱ . عدالت اجتماعی

۲ . پاسداری از حقوق مردم

۳ . توسعه آزادی های مشروع و سازنده

چهار . سیاست های اجتماعی مسائل اجتماعی نیز حکومت علی علیه السلام پایه ها ، شیوه ها و مواضع اصولی و استواری دارد . متونی که ابعاد سیاست های اجتماعی ایشان را گزارش می کند ، شایان توجه و تأمل است . بر پایه آن متون ، اصول سیاست های اجتماعی امام را چنین می توان گزارش کرد :

۱ . عدالت اجتماعی عدالت ، محوری ترین ، استوارترین ، بنیادی ترین و شامل ترین مسئله سیاست و حکومت علوی است . در نظام علوی و در آموزه های آن «عدالت مجسم» ، هیچ مصلحتی بالاتر از مصلحت اقامه عدل نیست .

۲ . پاسداری از حقوق مردم عوامل روانی حمایت مردم از حکومت ها ، به تعداد نیازهای گوناگون معنوی آنان است . یکی از مهم ترین عوامل حمایت های مردمی ، پاس داشتن حقوق مردم توسط حکومت است . از نگاه علی علیه السلام ، نه تنها حق رهبر سیاسی جامعه در چارچوب این آیین ، منافاتی با حقوق مردم ندارد ، بلکه حق رهبر سیاسی ، در گرو ادای حقوق آنان از سوی رهبر است و مردم ، در صورتی موظف به اطاعت و حمایت از رهبر هستند که حقوق آنان در نظام تحت فرمان او رعایت شود .

۳ . توسعه آزادی های مشروع و سازنده آزادی ، نخستین گام در راه تحقق عدالت و گسترش احترام به حقوق مردم است ؛ اما آزادی سازنده ، نه ویرانگر ؛ آزادی از بندهای درونی و برونی و به تعبیر قرآن کریم ، رهایی از «إِضْر» :

۴. مردم‌داری

۵. حمایت از ستم دیدگان

۶. تأسیس «بیت القمص (صندوق شکایات)»

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (۱) و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، بر می‌دارد». براساس آموزه‌های مکتب علوی، همه انسان‌ها آزادند و هرگز نباید در کمند برده‌داری و برده‌آفرینی دیگران، قرار گیرند. شرایط عبودیت، گردن نهادن به بندگی خداوند و پذیرفتن قوانین الهی است که هیچ فرایندی جز استقلال، آزادی و حریت واقعی نخواهد داشت و سر باز زدن از آن، بازگشت به «رقیت» و «بردگی» است، گرچه با ظاهری آزادی نما.

۴. مردم‌داری مردم‌مداری، ارج نهادن به مردم، و توجه به عموم آنان، از جلوه‌های والای سیاست‌های اجتماعی حکومت علوی است. در نگاه علی علیه السلام، تعامل مردم، باید از سر مهر و شفقت باشد و حاکمان، باید به مردم، دیدگاه‌های آنها و آرمان‌هایشان ارج بگذارند. سیاست‌مداران، در حکومت‌ها غالباً می‌کوشند تا «ملاً» و قدرت‌مآب‌ها و به‌دیگر سخن، خواص عرصه سیاست را راضی نگه‌دارند، گرچه به بهای نارضایتی مردم.

۵. حمایت از ستم‌دیدگان امام علی علیه السلام، ستاندن داد‌مظلوم از ظالم را «پیمان الهی» می‌داند. پس بر یاری مظلوم، تأکید می‌کند و بر ستیز با ظالم، پای می‌فشارد. یاری‌رسانی مظلومان و ستیزندگی با ظالمان، از جمله آخرین وصیت‌های او به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و تمام کسانی است که در گذرگاه زمان، وصیت امام را می‌شنوند.

۶. تأسیس «بیت القمص (صندوق شکایات)» مظلومان چگونه باید ندای خود را به حاکمان برسانند؟ چه بسیار که ناله مظلوم

۷. تلاش برای همدلی و وحدت جامعه

پنج . سیاست های قضایی

اشاره

چون انعکاس یافته ، نتیجه عکس داده است و مسئولی که باید مؤاخذه شود ، ارتقا یافته و شاکه شکوه کننده از خود شده است . حضرت علی علیه السلام برای این که این دشواری را چاره کند و در حدّ ممکن ، مشکل عدم طرح مستقیم مظلومیت ها و دادخواهی ها حل شود ، جایگاهی به نام «بیت القصاص» تأسیس کرده بود تا مردمان ، مظلومان و هر آن که مسئله ای دارد و از طرح رویاروی آن ناتوان است ، دادخواهی خود را بنویسد و بدان جا بيفکند تا علی علیه السلام از آن مطلع شود . امام ، خود در میان مردمان ندا در داد که هر کس را نیازی است و نمی خواهد واگویی اش را کسی بداند تا از شناخته شدن ، مصون بماند ، خواست خود را در نوشتاری بنویسد و در «بیت القصاص (صندوق شکایات)» بيفکند . گویا این کار در تاریخ ، اولین گام در جهت مرتبط ساختن مردم با هیئت حاکم است .

۷. تلاش برای همدلی و وحدت جامعه پیشوا ، نقطه اتصال جریان های موجود در جامعه است و رهبری ، محور تلاش ها ، حرکت ها و نشاط ها . علی علیه السلام ، بر لزوم اتحاد و همدلی در جامعه ، بسی تأکید کرده است . امام تا بدان جا بر وحدت کلمه تأکید می ورزید و همدلی و تشنج زدایی را ضروری می دانست که دستگاه قضایی خود را موظف کرده بود که اگر اجرای حکمی رشته های الفت جامعه را به هم می ریزد ، از اجرای آن ، چشم پوشد و از اختلاف انگیزی جلوگیری کند . امام ، بارها هشدار داده بود که اگر مؤمنان ، متفرق شوند و وحدت و تشکل را از دست بدهند ، چیرگی باطل بر آنها قطعی است .

پنج . سیاست های قضایی داور ، رکن اساسی نظام هاست . داوری های درست و قانونمند ، در حراست از سلامت جامعه و استواری پایه های اجتماع ، بیشترین نقش را بازی می کند . اصول سیاست های امام علی علیه السلام را در داوری ، بدین گونه می توان گزارش کرد :

۱. گزینش بهترین ها برای تصدّی داوری

۲. تأمین نیازهای اقتصادی قضا

۳. امنیت شغلی قضا

۴. رعایت آداب قضا

۱. گزینش بهترین ها برای تصدّی داوریعلی علیه السلام به مالک توصیه می کند تا برای داوری ، بهترین کسان را برگزیند ؛ کسانی که نه مردمان را در تنگنا افکنند و نه در داوری ، سر لجاج داشته باشند ، و نه با اندک چیزی بلغزند ؛ کسانی که هوشمند و ژرفنگر باشند و در شبهه ها گرفتار نیایند ؛ صبور باشند و شکّیا که معرکه ها و جوآفرینی ها دگرگونشان نکنند .

۲. تأمین نیازهای اقتصادی قضاتنیازمندی های معقول زن و فرزند ، نه فراموش کردنی است و نه شایسته است که فراموش شود . امام علی علیه السلام با توجه به این نکته است که به مالک اشتر سفارش می کند تا برای داوری ، بهترین ها برگزیده شوند و زندگانی این بهترین ها ، به درستی و شایستگی تأمین شود ، تا هرگز داور در داوری ، به دست مردمان دیده ندوزد .

۳. امنیت شغلی قضاتدر نظام علوی ، قاضیان واجد شرایط ، از جایگاهی بس بلند برخوردارند . امام علی علیه السلام در دستورالعمل بس ارجمندش به مالک ، پس از آن که به او سفارش می کند برای داوری ، برترین ها را برگزیند ، سفارش می کند که قاضیان را در پیش خود و نظام ، در مکانتی قرار دهد که هرگز ، حتی نزدیکانش سعایت علیه آنان را در پیش او در سر نپروانند . شایان تأمل است که او پس از آن ، به شرآفرینی بدنهادان توجه می دهد ، تا نشان دهد که هواپرستان ، چه بسا در چنگ اندازی به دنیا علیه قاضیان ، از نزدیکی به او سوء استفاده کنند و از چنگ عدالت ، به در روند .

۴. رعایت آداب قضاقاضی در مسندی بس ارجمند نشسته است و احقاق حق و داوری استوار ، وظیفه اوست . قاضی ، یک سوی دعوا نیست و سخنش «فصل الخطاب» دعوهاست . او باید آداب داوری را به دقت مراعات کند . آموزه های امام علی علیه السلام در این زمینه ، بسی تته آور است .

۵. نظارت دقیق بر عملکرد داوران**۶. وحدت رویه قضایی****۷. تساوی همگان در برابر قانون****۸. جایگاه مصالح نظام اسلامی در صدور حکم**

۵. نظارت دقیق بر عملکرد داوران علی‌السلام در مقام ولایت امر مسلمانان، خود را مسئول عملکرد دستگاه قضایی می‌دانست و تنها به پند و وعظ قاضیان، بسنده نمی‌کرد و به هشدار و تحذیر، اکتفا نمی‌کرد؛ بلکه شخصاً بر عملکرد قاضیان، و حتی گاه بر چگونگی احکام قضات، نظارت می‌کرد.

۶. وحدت رویه قضاییاز جمله اموری که امیر مؤمنان در داوری بر آن تأکید داشت، همگونی داوری‌ها و به دیگر سخن، وجود «وحدت رویه» در قضا بوده است. امام توصیه می‌کند که قاضیان، در اموری که اختلافی است، با هم سخن بگویند و با بحث و بررسی، به وحدت نظر برسند، و اگر چنین نشد، مسئله را به رهبر ارائه دهند و بر حکم او گردن نهند؛ یعنی مسئولیت ایجاد وحدت رویه در داوری، به واقع، به عهده پیشوای جامعه است.

۷. تساوی همگان در برابر قانونامام علی علیه السلام، بر برابری همگان در اجرای احکام تأکید می‌کند. در نظام علوی، همه مردم، در برابر قانون یکسان هستند و دستگاه قضایی، از چنان مکانت و جایگاهی استوار برخوردار است که می‌تواند قانون را درباره همگان اجرا کند.

۸. جایگاه مصالح نظام اسلامی در صدور حکمپیش تر آوردیم که علی علیه السلام، «حقیقت» را هرگز به مسلخ «مصلحت» نمی‌برد و با تکیه بر مصالح مشخص، موضع نمی‌گرفت؛ ولی او پیشوا بود، پیشوای مردم و حافظ نظام در خدمت مردم. بدین سان، برای برترین مصلحت، که حفظ نظام بود نظامی که در خدمت مردم و برای آنان است، جایگاه و ارزشی والا قائل بود. امام، در داوری‌ها اذعان می‌دارد که به مصالح نظام توجه شود. در نظام علوی که هیچ چیز نمی‌تواند مانع اجرای قوانین اصیل اسلامی در دستگاه قضایی شود، مصالح نظام، در چگونگی اجرای احکام جایگاهی ویژه دارد.

شش . سیاست های امنیتی

۱ . تأسیس نظام اطلاعاتی کارآمد

۲ . تشنج زدایی

۳ . هوشیاری و زمان شناسی

شش . سیاست های امنیتی امام ، از جمله مهم ترین دلایل پذیرش حکومت را بازگرداندن آرامش و امنیت به جامعه دانست . بدین سان ، آن بزرگوار ، توجهی بلیغ به امنیت داشت . اصول و شیوه های سیاست های امنیتی امام و تلاش آن بزرگوار در ایجاد امنیت را بدین گونه می توان برشمرد :

۱ . تأسیس نظام اطلاعاتی کارآمدنصوص مختلف و پراکنده ای که در زمینه مأموریت های اطلاعاتی وجود دارد ، و اقداماتی که آن بزرگوار ، به روزگار حکومتش بر اساس جمع آوری گزارش های پنهانی انجام می داده است ، همه و همه ، نشان دهنده این است که حکومت امام ، از وجود تشکیلاتی کارآمد و دقیق برخوردار بوده است .

۲ . تشنج زداییاز جمله آموزه های ارجمند علوی ، توجه به دگرگونی اندیشه و موضع مخاصمان است . خصومت بسیاری از مخاصمان، از ناآگاهی به مواضع و عدم اطلاع آنها از شیوه و روش ها و چرایی آنها سرچشمه گرفته است. امام ، تأکید می کند که باید در جهت تصحیح اندیشه و آن گاه تغییر موضع مخالفان کوشید و به تعبیر آن بزرگوار ، «استصلاح الأعداء» و «استصلاح الأضداد» را چونان شیوه ای در سیاست حکومت ، اعمال کرد . امام ، با حرکت در جهت تبدیل دشمن به دوست و مصالحه هوشیارانه با دشمن ، سیاست تشنج زدایی را پیشه کرده است و برای استقرار امنیت داخلی ، بر سیاست تشنج زدایی تأکید می کرده است .

۳ . هوشیاری و زمان شناسیامام علی علیه السلام ، در کنار تأکید بر سیاست تشنج زدایی و حرکت به سوی حیاتی مسالمت آمیز و مصالحه با دشمن ، به هوشیاری و حزم اندیشی در برابر دشمن نیز

۴. پرهیز از رعب آفرینی و وحشت گستری

۵. قانون گرایی در برخورد با مجرمان

۶. مدارا با مخالفان سیاسی

هفت. سیاست های نظامی

اشاره

تأکید می کرد. امام، بر این نکته پای می فشرد که مؤمنان، نباید دشمن را خرد بشمارند و بویژه در برابر دشمنانی که دشمنی خود را اظهار نمی کنند، باید نهایت هوشیاری را معمول دارند.

۴. پرهیز از رعب آفرینی و وحشت گستری امام علی علیه السلام حتی در برخورد با عوامل ضدّ امنیتی نیز از سیاست رعب و وحشت و خشونت های غیر قانونی بهره نمی گرفت. هرگز بر اساس گمان و احتمال با مردمان برخورد نمی کرد و هرگز پیش از وقوع جرم مظنونان به اقدامات ضد امنیتی را عقوبت نمی کرد.

۵. قانون گرایی در برخورد با مجرمان نظام حکومت علی علیه السلام، متکی به قانون بود و در همه جوانب، قانون بود که حکومت می کرد، نه اراده فرد. چنین بود که در نظام حکومت او نه تنها شکنجه متهمان و مظنونان به اقدامات ناروا ممنوع بود، که مجرمان نیز شکنجه نمی شدند و به مجرم نیز هرگز اهانت نمی شد.

۶. مدارا با مخالفان سیاسی امام، با مخالفان سیاسی نیز هرگز با خشونت رفتار نمی کرد. مدارا در سیاست علوی، اصلی بود خدشه ناپذیر. این مدارا تا مرز توطئه آفرینی مخالفان، پیش می رفت. علی علیه السلام بر این باور بود که مدارا با مخالفان، از تنیدی آنان می کاهد و زمینه های صحنه آفرینی و جوسازی را از آنان می ستاند. بر این اساس بود که تا خوارج به قتل دست نیازیدند و امنیت جامعه را به جد به خطر نیفکندند، با آنان برخورد نکرد. دشنام های آنها را تحمل کرد و حتی حقوق آنها را از بیت المال قطع نکرد.

هفت. سیاست های نظامی این که حکومت امام علی علیه السلام با وجود کوتاهی، یکسر به جنگ و نبرد داخلی با توطئه گران گذشت، بسی تأسف آور است؛ اما سیره او در این نبردها سرشار است از

۱. اهتمام به آموزش های رزمی و سازماندهی سپاه

۲. تشکیل نیروی مخصوص

۳. تقویت روحیه سپاه

آموزه های نظامی و نگرش انسانی، و آکنده از کرامت در جنگ و نبرد، و بسی درس آموز و بیدارگر. سیاست های علی علیه السلام را در نبرد، بدین سان می توان گزارش کرد:

۱. اهتمام به آموزش های رزمی و سازماندهی سپاه امام علی علیه السلام، رزم آورترین رزم آوران صحنه های نبرد بود. او به لحاظ شجاعت، دلیری و بُرنادلی و آگاهی به گونه های نبرد، بی نظیر بود. امام، شخصا سپاهیان خود را آموزش می داد و پیش از آغاز نبرد، ضمن سازماندهی نیروها و آرایش رزم آوران، نکات مهم آموزشی را تکرار می کرد.

۲. تشکیل نیروی مخصوصی از برجسته ترین نکات در سیاست های جنگی علی علیه السلام، تشکیل سپاه مخصوص است که امام، به آنان عنوان «شُرطَه الخُمیس (نیروهای ویژه)» داده بود. شرطه الخُمیس، به تعبیر امروز، «اصولگرایان» و «حزب اللهی ها»ی خردمند و کاردان کنار امام بودند که هم دیدگاه های خود را درباره سیاست های او بیان می کردند، و هم در سخت ترین شرایط حکومتی امام، به او وفادار بودند. آنان پیراسته ترین، فداکارترین و رزم آورترین نیروهای علی علیه السلام، بودند. این نیرو، کارآیی شگفت و شگرفی داشت و امام، همواره از آنان، برای اهداف ویژه و صحنه های خاص، بهره می گرفت.

۳. تقویت روحیه سپاهتردیدی نیست که نیروهای معنوی و توان روحی، در حرکت ها و صحنه آفرینی ها نقشی تعیین کننده و شگرف دارد. از این رو، امام برای قدرت روانی و بنیه معنوی و روح سلحشوری نیروهای رزمی، اهمیت ویژه ای قائل بود و از هر راه ممکن، تلاش می کرد تا روحیه نیروهای مسلح را در برخورد با دشمن، تقویت کند و استوارگامی آنان را در برابر دشمن، از طریق افزون سازی روحیه

۴. چاره اندیشی نیرنگ آمیز در جنگ

۵. اخلاق جنگ

الف آغاز به جنگ ، هرگز!

سلحشوری ، ارتقا بخشد .

۴. چاره اندیشی نیرنگ آمیز در جنگامام در دستیابی به پیروزی ، تمام چاره اندیشی های خردمندان را معمول می داشت . او که پیش تر گفتیم در سیاست کشورداری ، هرگز به «خدعه و نیرنگ» واقعی نمی نهاد و در سیاست مدیریتی ، هرگز از آن بهره نمی جست ، در نبردها از آن بهره می گرفت و در این باره تأکید می کرد که : **كُنْ فِي الْحَرْبِ بِحِيلَتِكَ أَوْثَقَ مِنْكَ بِشِدَّتِكَ** . (۱) در نبرد ، بر نیرنگ و حيله ات بیشتر اعتماد کن تا بر توان و نیرویت .

۵. اخلاق جنگدر فرهنگ علوی ، جنگ ، برای دفاع از کیان مکتب و در جهت دفع ظلم و رفع ستم و زدودن دشواری های راه حکومت است . او که «شمشیر از پی حق می زد» ، نمی توانست در دشوارترین لحظات نبرد و در سخت ترین لحظات جنگ ، از اصول اخلاقی و بنیادهای انسانی غافل بماند . نگرش این خلق و خوی جنگی و آیین اخلاقی نبرد در سیره علوی ، درس آموز است و بیدارکننده . برخی از عناوین این موضوع را بدین قرار می توان گزارش کرد :

الف آغاز به جنگ ، هرگز!امام ، هرگز آغاز به جنگ نکرد و تا دشمن ، در نهایت خیره سری ، عرصه را بر گفتگو و رویارویی مسالمت آمیز تنگ نکرد ، دست به شمشیر نبرد و به همراهان و یاران خود نیز تأکید کرد که هرگز آغاز به نبرد نکنند . به واقع ، این سیاست امام ، تأکیدی است بر صلح دوستی اسلام علوی و ارزش های انسانی ، و مخالفت با ستیزه جویی

ب دعوت نکردن به جنگ**ج مصونیت سیاسی فرستادگان دشمن****د اقامه حجّت ، قبل از شروع جنگ****ه نیایش در هنگام جنگ**

ب دعوت نکردن به جنگعلی علیه السلام بر رزم آوری ، استوار گامی ، میداننداری ، شورآفرینی و دشمن شکنی نیروهایش تأکید می کرد و از هر جهت ، آنان را برای رزم ، آماده می ساخت ؛ اَمّابدانها تأکید می کرد که هرگز در برابر دشمن ، هماوردجویی نکنند و صلاهی «هل من مبارز؟» که شیوه ای بود برای رعب آفرینی ، در ندهند .

ج مصونیت سیاسی فرستادگان دشمناسلام، آیینی است جهانی و آموزه های آن، جهان شمول و زمان شمول ، و بدین سان ، سیاست هایی جهانی و بین المللی را نیز رقم زده است . در اسلام ، در رویارویی های نظامی و سیاسی ، نمایندگان سیاسی کشورهای بیگانه و فرستادگان دشمن (گرچه در اوج هنگامه نبرد) ، مصونیت دارند . علی علیه السلام ، این آموزه ارجمند را به سپاهیان آموخته بود و از آنها خواسته بود که این سیاست را جدی بگیرند و حتی اگر کسانی مدّعی پیام آوری از سوی دشمن بودند، بدون بررسی های لازم و کشف حقیقت ، با او برخورد نکنند .

د اقامه حجّت ، قبل از شروع جنگجنگ در نگاه امام علی علیه السلام ، برای رفع موانع گسترش حق و هدایت انسان است . از این رو ، امام ، در اوج شعله وری آتش جنگ و رویارویی نیروها نیز به هدایت دشمن می پرداخت و مکرّر ، اقامه حجّت می کرد تا جنگ درنگیرد . باری ، جنگ در سیره علوی ، جز در هنگام ضرورت شکل نمی گرفت .

ه نیایش در هنگام جنگدر سیره علوی ، ابعاد معنوی و گسترش روح معنویت در انسان و جامعه انسانی ، بر هر چیز دیگر ، مقدّم است . امام ، ایجاد و گسترش این حالت را در اوج نبرد

و شروع کردن جنگ در بعد از ظهر

ز رفتار نیک با بازماندگان دشمن

هشت . سیاست های بین المللی

۱ . سیاست های تداوم بخش حکومت

نیز فراموش نمی کرد . امام ، در هنگام جنگ ، به نیایش می پرداخت ، یاد خدا را در دل ها زنده می کرد و با زمزمه های عارفانه ، فضای سپاه خود را عطر آگین می ساخت و از خدا استمداد می جست .

و شروع کردن جنگ در بعد از ظهر امام ، از هر راهی و با هر تمهیدی می کوشید تا جنگ ، کم ترین ضایعه را داشته باشد و تا آن جا که ممکن است ، پس از ناگزیری از نبرد ، کسانِ اندکی کشته شوند . بدین سان ، امام می کوشید تا نبرد ، بعد از ظهر آغاز شود ، تا با فرارسیدن شب ، جنگ دامن برچیند و در نتیجه ، خونِ کم تری ریخته شود و جنگجویان ، زودتر باز گردند و فراریان از صحنه ، بتوانند بگریزند .

ز رفتار نیک با بازماندگانِ دشمن چون آتش جنگ فروکش می کرد ، علی علیه السلام دستور می داد که با سپاه شکست خورده ، مجروحان ، اسیران و بازماندگانِ سپاه دشمن ، بویژه با زنان ، نهایت خوش رفتاری انجام شود .

هشت . سیاست های بین المللی آنچه تا بدین جا آمد ، نگاهی بود به سیاست های علوی در زمینه های گونه گون کشور داری . اکنون ، بر آنیم که گوشه هایی از سیاست های جهانی امام علی علیه السلام را برشماریم . در کتاب حاضر این اصول و رهنمودها به سه دسته تقسیم شده اند ، بدین سان :

۱ . سیاست های تداوم بخش حکومت امام علی علیه السلام ، سیاست هایی را برای بقای دولت ها ضروری شمرده است . از در نگرستن به آموزه های علوی و سیره آن بزرگوار ، می توان دریافت که امام ، بسط و قسط ، برقراری عدالت اجتماعی ، و حسن تدبیر در اداره امور مردم ، نیک رفتاری با مردم و اهمیت دادن به آنان ، هوشیاری در برابر جریان های سیاسی و پاسداری از

۲. سیاست های تباهی و سقوط

۳. سیاست های کارآمد بین المللی

آزادی، استقلال، عزت و هر آنچه را که به حقوق فردی و اجتماعی مردم مرتبط می شود، از ضرورت های حکومت ها تلقی کرده و برای استواری و ماندگاری حکومت ها، آنها را ضروری می داند.

۲. سیاست های تباهی و سقوط امام علی علیه السلام، سیاست هایی را باعث تباهی و دگرگون کننده دانسته است. این گونه سیاست ها، گو این که روزگاری کوتاه، سودمند افتند و زمانی نه چندان طولانی، حکومت را استوار بدارند، در نهایت، به سقوط و تباهی آن منجر خواهند شد. آنچه را که آموزه های علی علیه السلام دگرسان کننده و باعث تباهی نشان داده، عبارت اند از: تجاوز به حقوق مردم، خونریزی به ناحق، سوء تدبیر در اداره امور، خودخواهی و استتار، مقدم دانستن حاکمان و سران و اطرافیان حکومت بر دیگران، بی توجهی به حرکت ها و امور بنیادین، و پرداختن به مسائل کوچک و بی ثمر و کم اهمیت، واگذاری کارها به افراد ناکارآمد، و بهره نگرفتن از انسان های کارآمد.

۳. سیاست های کارآمد بین المللی افزون بر آنچه آمد، امام، سیاست هایی را در پیش گرفته و شیوه هایی از تعامل را بر شمرده است که باید حاکمان، در برخورد با دولت ها، ملت ها و دیگر کشورها، بدان توجه کنند. این حقایق را از لا به لای سخنان زرین امام و نیز با تأمل در سیره آن بزرگوار، می توان به دست آورد: رعایت حقوق انسان ها با هر اندیشه و تفکری و برای آنها حقوق انسانی قائل شدن، در برخوردها و رویارویی با دیگران، عزت مداری را پیشه خود ساختن، و در برقراری پیوند با دولت ها و ارتباط با ملت ها از هر گونه پیوند و ارتباط عزت سوز، تن زدن و هرگز تن به ذلت ندادن، بر سیاست تشنج زدایی در برخورد با دولت ها تأکید کردن، و در جهت گسترش صلح راستین و زندگی مسالمت آمیز آمیخته به عزت

جمع بندی سیاست های امام علی علیه السلام

حرکت کردن و ...

جمع بندی سیاست های امام علی علیه السلام آنچه تا بدین جا آوردیم ، نگاهی بود گذرا به محتوای فصولی که در جهت تبیین سیاست های مختلف علی علیه السلام ، تدوین شده است . تأمل در آنچه آمد ، نشان دهنده آن است که سیاست از دیدگاه امام علی علیه السلام ، ابزار حکومت بر مبنای حقوق انسانی و نیازهای واقعی مردم است ، نه ابزار سلطه زورمداران و متجاوزان به حقوق مردم . اکنون با توجه به آنچه آوردیم ، می توانیم با نگاهی کلی و جمع بندی دقیق ، به پرسش ها و انتقادهای طرح شده درباره سیاست های امام علی علیه السلام پاسخ بگوییم و چند و چون آنچه را درباره سیاست مداری امام گفته اند ، تحلیل کنیم و استواری و ناستواری آنها را واگوییم .

(۳) دفاع کلی از سیاست مداری امام علی علیه السلام

(۳) دفاع کلی از سیاست مداری امام علی علیه السلام بخش هایی از سیاست امام علی علیه السلام و برخی از مواضع سیاسی آن بزرگوار، از دیرباز زمینه گفتگوهایی را به وجود آورده است و باعث نقدها و انتقادهایی شده است. چگونگی نگاه به سیاست و حکومت، زمینه بسیاری از این نقدها و انتقدهاست. آنان که سیاست را ابزار قدرت می انگارند و از موقع حکومت، سلطه بر مردم را هدف گرفته اند، برخی از مواضع سیاسی امام را بر نتاییده اند. پیش از هر چیز باید دانسته شود که علی علیه السلام، حکومت را برای احقاق حق پذیرفته بود، و سیاست را به عنوان ابزار حکومت، بر مبنای حقوق انسانی و بر آوردن نیازهای واقعی انسان، قبول کرده بود. اگر از این زاویه بنگریم و با این ملاک حکومت و حاکمیت او را ارزیابی کنیم، خواهیم دید که آنچه امام بدان دست یازیده، دقیقاً در جهت اهداف بلند او، و استوار و به سامان بوده است. اما کسانی که از این زاویه نگاه نمی کنند، موضع امام را در شورای شش نفری عمر برای تعیین خلیفه نمی پذیرند و تأکید بر عزل معاویه را در آغاز حکومت و در هنگامه ای که هنوز پایه های حاکمیت او استوار نشده بود، از شیوه های سیاست مدارانه، به دور می دانند و می گویند که علی علیه السلام، رزم آوری دلیر و بی باک بود؛

اما سیاست مداری حکومتگر، نه! این گونه موضع گیری ها و برخوردهای سؤال انگیز، در زندگی سیاسی علی علیه السلام، کم نیست. پافشاری امام بر ارزش های اخلاقی و اسلامی، در استواری قدرت و سلطه وی، مشکل آفرید و او را با دشواری های جدی روبه رو کرد. آنچه در این جا برای پرهیز از طولانی شدن مطلب می آید، پاسخی کلی است به همه انتقادهایی که به سیاست های حضرت علی علیه السلام وارد می شود و پاسخ های تفصیلی، در جای مناسب هر پرسش، ارائه خواهد شد. مهم ترین نکته در پاسخ به این موضوع، تأکید بر نوع نگاه به سیاست و حکومت است. اگر سیاست را ابزار حکومت بر دل ها بدانیم، و یا سیاست را حکومت بر اساس حقوق مردم و نیازهای واقعی جامعه تفسیر کنیم و با این نگاه به مواضع علی علیه السلام بنگریم، خواهیم یافت که علی علیه السلام، بزرگ ترین سیاستمدار تاریخ پس از پیامبر خداست؛ اما اگر سیاست و سیاست مداری را ابزاری برای رسیدن به قدرت و زورمداری و سلطه جویی بدانیم و یا آن را بهره کشی از مردم و تسلط استثماری بر مردم تفسیر کنیم، مواضع حضرت، به عنوان سیاست مدار، قابل دفاع نیست. روشن است که امام، به این مسائل توجه دارد و شیوه بهره گیری از آن را نیز می داند؛ ولی به لحاظ تقیّد به قوانین الهی و ارزش های اخلاقی و تأکید بر حقوق مردم، بهره گیری از آن را روا نمی داند. این کلام او به روشنی، نشان دهنده حقیقت یاد شده است که فرمود: لَوْلَا- إِنَّ الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ لَكُنْتُ أَمْكَرَ النَّاسِ (۱) اگر نبود که نیرنگ و حيله، جایش در آتش است، من از نیرنگبازترین مردم بودم.

هَيْهَاتَ! لَوْلَا التُّقَى لَكُنْتُ أَدَهَى الْعَرَبِ . (۱) هرگز! اگر پارسایی نبود ، من زیرک ترین مردمانِ عرب بودم . و نیز می فرماید :
 به خدا سوگند، معاویه از من زیرک تر نیست؛ لیکن او حيله می کند و به فجور دست می زند؛ و اگر نبود زشتی حيله ، من از
 زیرک ترین مردمان بودم ، اما هر نیرنگی ، معصیت است ، و هر معصیتی سرپوشی است ، و برای هر نیرنگبازی ، پرچمی است
 در روز قیامت که بدان شناخته گردد . (۲) بدین سان ، امام به خوبی می داند که چگونه نفس ها را در سینه خفه کند ، و چه
 سان ، فریادها را به سکوت بکشاند و با نیرنگ ، کسان را فریب دهد و با زورمداری ، در دل ها هراس افکند ، و با تطمع ،
 آزمندانِ سرکش را رام کند ، و با تجاوز به حقوق مردم و از کشته ، پُشته ساختن ، مخالفت ها و شورش های داخلی را از بیخ
 و بُن برکند ؛ امّا او علی است و حق مدار و خدا بین و معاد باور ، که تقیّدش به حق و پایبندی اش به ارزش های اخلاقی و
 تأکیدش بر آموزه های الهی ، او را از این که به سیاست های نامشروع دست یازد ، باز می دارد . امام ، بارها به این حقایق ،
 اشاره کرده و از جمله می فرماید : اِنِّی لَعَالِمٌ بِمَا یُصْلِحُکُمْ وَ یُصْلِحُ اَوْدَکُمْ وَلَکِنِّی لَا اُرِیْ اِصْلَاحَکُمْ بِاِفْسَادِ نَفْسِی . (۳) به خدا
 سوگند که دانایم به چیزی که شما را رام گرداند و کجی تان را راست کند ؛ ولیکن نمی خواهم با رام کردن شما خود را تباه
 سازم . امام ، به روشنی می فرماید که او نیز شیوه رام کردن مردم را می داند و سیاست های زورمدارانه ای را که در کوتاه
 مدّت ، صداها را خفه می کند ، می شناسد ، امّا به کار نمی برد و آنها را عامل فساد مصلح می داند .

۱- .الکافی : ج ۸ ص ۲۴ ح ۴ .

۲- .نهج البلاغه : خطبه ۲۰۰ .

۳- .نهج البلاغه : خطبه ۶۹ .

اصلاحات علوی، هدفی جز زنده گرداندن سیره و سنت و شیوه حکومت نبوی نداشت. امام علی علیه السلام، نمی توانست سیاست های ضد ارزشی، ضد دینی و ضد انسانی را معمول بدارد. چنین بود که علی علیه السلام با همان دشواری هایی رو به رو بود که پیامبر خدا نیز با آنها درگیر بود. (۱) علی علیه السلام می کوشید تا با تحمّل دشواری ها و شکیبایی در برابر تلخی ها و مشکلات، یک بار دیگر، سیمای نورانی حکومت نبوی و شیوه پیامبر خدا را در تاریخ اسلام، تکرار کند و سیره ای کارآمد و عدالت گستر و زیبا را در پیش دید نسل ها و عصرها بگذارد.

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۱۰ ص ۲۱۴ و ۲۲۲.

فصل یکم: بیعت نور

الف تاریخ بیعت با امام علیه السلام

فصل یکم: بیعت نورالف تاریخ بیعت با امام علیه السلاممورّخان و سیره نویسان، در تعیین تاریخ دقیق بیعت مردم با امام علی علیه السلام اختلاف نظر دارند. برخی گفته اند همان روزی که عثمان کشته شد، مردم با امام علیه السلام بیعت کردند. (۱) برخی دیگر بر این باورند که بیعت با امام، چند روز پس از قتل عثمان، اتفاق افتاد. این فاصله نیز از یک تا پنج روز، مورد اختلاف مورّخان است. (۲) در بعضی از منابع تاریخی آمده است: با علی علیه السلام در روز جمعه بیست و پنجم ذی حجه، بیعت شد که گمان می رود آن روز، همان روز کشته شدن عثمان بوده است. (۳) و نهایت این که بر اساس آنچه طبری از ابو ملیح و ابن ابی الحدید از استاد خود، ابو جعفر اسکافی نقل کرده اند و همچنین طبق آنچه در تاریخ دمشق و تذکره الخواصّ آمده است، بیعت مردم با امام، در روز هیجدهم ذی الحجه الحرام سال ۳۵ هجری بوده است. به اعتقاد ما نظر اخیر، به واقع نزدیک تر است؛ زیرا علاوه بر تصریح مصادری که بدانها اشارت رفت، با نظر کسانی که تاریخ بیعت با امام را با تاریخ قتل عثمان یکی

۱- احزاب، آیه ۳۹.

۲- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۳۶.

۳- ر. ک: أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۷، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۲۳ ح ۴۵۹۴.

ب آزادی مردم در انتخاب امام علیه السلام

ج بی میلی امام علیه السلام به حکومت

می دانند نیز سازگار است؛ زیرا قتل عثمان، بنا بر صحیح ترین اقوال، هیجدهم ذی حجه اتفاق افتاده است. از سوی دیگر، با عنایت به شرایط سیاسی جامعه اسلامی در آن هنگام و موقعیت منحصر به فرد امام علی علیه السلام، فاصله چند روزه میان قتل عثمان و تعیین رهبر جدید، بسیار دور از واقع است.

ب آزادی مردم در انتخاب امام علیه السلام امام علی در نامه ای به کوفیان، هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره مردم با من بیعت کردند، نه از روی بی میلی و جبر، بلکه با میل و اختیار. (۱)

ج بی میلی امام علیه السلام به حکومت امام علی علیه السلام در سخنرانی اش پس از بیعت: پس از حمد و سپاس خداوند؛
به

۱- الإمام علی علیه السلام فی کتابه إلی أهل الكوفه عند مسیره من المدینه إلی البصره: بایعنی الناس غیر مُستکْرهین، ولا مُجبرین، بل طائِعین مُخَیَّرین (نهج البلاغه: نامه ۱).

د انگیزه های امام علیه السلام برای پذیرش حکومت

درستی که من حکومت بر امت محمّد را خوش نمی داشتم این را خداوند در آسمان ها و بالای عرش می داند ، تا آن که شما [مردم] بر این امر (حکومت من) ، اتفاق کردید . پس من هم آن را پذیرفتم . (۱)

د انگیزه های امام علیه السلام برای پذیرش حکومت امام علی علیه السلام : آگاه باشید! سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را بیافرید ، اگر حضور حاضران نبود و حجت با وجود یاوز تمام نمی شد ، و [اگر نبود] پیمانی که خداوند از عالمان گرفته که بر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان ، بی قرار باشند ، هر آینه ، افسار حکومت را بر پشتش رها می کردم و آخرش را با کاسه اولش سیراب می ساختم و می دیدید که دنیای شما نزد من ، از آب بینی بزرگ ماده ای بی ارزش تر است .

(۲)

-
- ۱- الإمام علی علیه السلام فی خطبته بعد البیعه : أما بعد ، فإني قد كنت كارها لهذه الولاية يعلم الله في سماواته وفوق عرشه على أمه محمد صلى الله عليه وآله ، حتى اجتمعتم على ذلك ، فدخلت فيه (الأمالی ، طوسی : ص ۷۲۸ ح ۱۵۳۰) .
 - ۲- عنه علیه السلام : أما والذي فلق الحبة ، وبرأ النسمة ، لولا حضور الحاضر ، وقيام الحجة بوجود الناصر ، وما أخذ الله على العلماء ألا يقاتروا على كظه ظالم ، ولا يسيغ مظلوم ، لألقىت حبلها على غاربها ، ولستقيت آخرها بكأس أولها ، ولألقىتم دنيكم هذه أزهده عندي من عطفه عنز (نهج البلاغه : خطبه ۳) .

ه نخستین کسی که بیعت کرد**و بیعت عموم مردم**

ه نخستین کسی که بیعت کرد الکامل فی التاریخ: هنگامی که عثمان کشته شد، یاران پیامبر خدا از مهاجران و انصار، در حالی که در میان آنان طلحه و زبیر نیز بودند، گرد آمده، نزد علی علیه السلام رفتند و به وی گفتند: مردم را گریزی از داشتن پیشوا نیست. علی علیه السلام فرمود: «مرا به حکومت بر شما نیازی نیست. هر آن کس را که برگزیدید، بدان رضایت می دهم». گفتند: جز تو را برنگزینیم. بارها نزد او آمد و شد کردند و در آخرین مرتبه به وی گفتند: به درستی که کسی را شایسته تر از تو بر امر حکومت نمی شناسیم که از تو پیشتازتر [در اسلام] و به پیامبر، نزدیک تر باشد. آن گاه امام فرمود: «چنین مکنید! اگر من وزیر باشم، بهتر از آن است که امیر باشم». آنان گفتند: به خدا سوگند، هیچ کاری انجام نمی دهیم، مگر آن که با تو بیعت کنیم. فرمود: «پس در مسجد؛ چرا که بیعت من، پنهانی نخواهد بود و جز در مسجد، انجام نخواهد شد». علی علیه السلام به آن دو فرمود: «اگر دوست دارید، شما با من بیعت کنید و اگر می خواهید، من با شما بیعت کنم؟». گفتند: ما با تو بیعت می کنیم. (۱)

و بیعت عموم مردم امام علی علیه السلام در گزارش بیعت خود: دستم را گشودید و من آن را بستم، و شما آن را کشیدید و من جمع کردم. آن گاه، مانند شتران تشنه که به آبخورها وارد شوند، گرد من ازدحام نمودید، به گونه ای که کفش از پایم در آمد و عبا از دوشم افتاد و ناتوانان، لگدمال شدند. شادمانی مردم از بیعت با من، بدان پایه رسید که خردسالان، شادمان

ز روی گردانندگان از بیعت با امام علیه السلام

شدند ، بزرگ سالان ، لرزان لرزان ، و ناتوانان ، به سختی بدان جا روان شدند ، و دخترانِ نورسیده [برای دیدن منظره] حجاب از چهره بر گرفتند . (۱)

الطبقات الکبری: هنگامی که عثمان در هیجدهم ذی حجه سال سی و پنجم ، گشته شد و فردای آن روز ، در مدینه برای علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت گرفته شد ، طلحه ، زبیر ، سعد بن ابی وقاص ، سعید بن زید ، عمار یاسر ، اسامه بن زید ، سهل بن حنیف ، ابو ایوب انصاری ، محمد بن مسلمه ، زید بن ثابت ، خزیمه بن ثابت و هر کس که در مدینه بود ، از صحابیان پیامبر خدا و غیر صحابیان ، بیعت کردند . (۲)

ز روی گردانندگان از بیعت با امام علیه السلام با علی علیه السلام فراگیر بود . در این پیمان شکوهمند ، تمام مهاجران و انصار و همه کسانی که در آن روز در مدینه بودند ، شرکت جستند و از سر اختیار و با آزادی بیعت کردند . پس از آن ، مردم مکه ، کوفه و حجاز نیز بیعت کردند . امام علی علیه السلام ، صراحتاً بیعت خود را عام و فراگیر دانسته است ، همان گونه که بسیاری از مصادر تاریخی ، بر اجتماع مهاجران و انصار ، برای بیعت با امام ، تصریح کرده اند . در برخی از منابع تاریخی ، گزارش هایی آمده است که نشان می دهد کسانی چون : عبدالله بن عمر ، سعد بن ابی وقاص ، محمد بن مسلمه ، اسامه بن زید ، حسان بن ثابت ، کعب بن مالک ، عبدالله بن سلام ، مروان بن حکم ، سعید بن عاص و ولید بن عقبه ، از بیعت با علی علیه السلام تن زده اند . درباره روی برگرداندن اینان از بیعت با امام ، دو نظر وجود دارد : یکی این که آنان واقعاً با بیعت با امام ، مخالف بودند و بیعت نکردند .

۱- الإمام علی علیه السلام فی وصف بیعتیه : بسطتم یدی فکففتها ، ومددتُموها فقبضتُها ، ثم تداکتُم علی تداک الیل الهمیم علی حیاضها یوم وریها ، حتی انقطعت النعل ، وسقط الرداء ، ووطئ الضعیف ، وبلغ من سرور الناس بیعتهم ایای أن ابتهج بها الصغیر ، وهدج إليها الکبیر ، وتحامل نحوها العلیل ، وحسرت إليها الکعاب (نهج البلاغه : خطبه ۲۲۹) .

۲- الطبقات الکبری : ج ۳ ص ۳۱ .

نظر دوم این که آنان با اصل بیعت ، مخالف نبودند و آنچه در متون درباره روی برگرداندن آنان از بیعت با امام آمده ، به معنای همراهی نکردن آنان با علی علیه السلام در جنگ های داخلی است . حاکم نیشابوری ، پس از ذکر اخباری که درباره بیعت مردم با امام آمده ، می گوید : سخن کسانی که گمان می برند که عبدالله بن عمر ، ابو مسعود انصاری ، سعد بن ابی وقاص ، ابو موسی اشعری ، محمد بن مسلمه انصاری و اسامه بن زید ، از بیعت با علی علیه السلام سر باز زدند ، در حقیقت نادیده انگاشتن واقعیت هاست . (۱) و در ادامه ، توضیح می دهد که آنان با امام بیعت کردند ؛ اما به دلایلی از همراهی با او در جنگ ، خودداری نمودند و خودداری آنان از شرکت در جنگ ، موجب شد که برخی تصور کنند که آنان با این بیعت ، مخالف بوده اند . ابن ابی الحدید معتزلی نیز همین نظر را پذیرفته و در شرح نهج البلاغه ، آن را به معتزله نسبت داده است . با تأمیل در اسناد این باب ، روشن می شود که اکثر کسانی که به عنوان متخلف از بیعت با امام شناخته شده اند ، با امام علیه السلام بیعت کرده بودند ؛ اما بیعت شماری از آنان ، مانند : عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص ، به معنای وفاداری به رهبری امام نبود ؛ چرا که آنها صریحاً اعلام می کردند که در جنگ ها با او همراهی نخواهند کرد ، و بیعت شماری دیگر ، مانند : مروان ، سعید بن عاص و ولید ، با انگیزه های سیاسی بود . (۲) از این رو ، به یک معنا می توان این جماعت را جزو متخلفان از بیعت با امام شمرد ؛ چون بیعت آنان ، بیعت واقعی و کاملی نبود و می توان آنان را در صف بیعت کنندگان قرار داد؛ چون مراسم رسمی بیعت را انجام دادند و بدین ترتیب ، جمع بین دو قول ،

۱- المستدرک علی الصحیحین : ج ۳ ص ۱۲۴ ح ۱۲۷ .

۲- مروان پس از شکست در جنگ جمل ، خواست تا با امام علی علیه السلام بیعت کند . امام ، در ردّ بیعت او فرمود : «مگر پس از کشته شدن عثمان ، بیعت نکرد؟ مرا به بیعت وی نیازی نیست . آن ، دست یهودی است» (نهج البلاغه : خطبه ۷۳ ، الخرائج والجرائح : ج ۱ ص ۱۹۷ ح ۳۵) .

امکان پذیر است . احتمال دیگر این است که اینان ، در بیعت عام و فراگیری که در مسجد انجام شد ، از بیعت کردن ، خودداری کردند و بهانه هایی هم برای این عمل خود ، تراشیدند ؛ لیکن پس از آن که مراسم بیعت تمام شد و خلافت علی علیه السلام استوار گشت ، آنان نیز به بیعت ، رغبت نشان دادند . گزارش مراجعه مروان و ولید و سعید بن عاص که پس از پایان بیعت عام ، به سراغ امام آمدند و پس از مباحثاتی ، با ایشان بیعت کردند و همچنین متن دیگری که از اعتراف عبدالله بن عمر ، اسامه و سعد بر بیعت با امام علی علیه السلام حکایت دارد ، شاهد بر این ادعاست . (۱)

۱- برای آگاهی بیشتر به دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام : ج ۳ (بخش پنجم / فصل یکم / روی گردانندگان از بیعت با امام) مراجعه فرمایید .

فصل دوم : اصلاحات علوی

الف فریاد عدالت و پژواک آن

فصل دوم : اصلاحات علویالف فریاد عدالت و پژواک آنشرح نهج البلاغه به نقل از ابوجعفر اسکافی : [امام علی علیه السلام] در دومین روز بیعت خود که روز شنبه نوزدهم ذی حجه بود ، بر منبر رفت ، خدا را حمد کرد و ستایش نمود و بر محمد ، درود فرستاد . آن گاه ، نعمت های خداوند را بر مسلمانان ، برشمرد . سپس از دنیا یاد کرد و مردم را به بی رغبتی در آن دعوت کرد و از آخرت ، یاد کرد و مردم را بدان ، ترغیب نمود . آن گاه فرمود : «پس از حمد و ستایش خداوند ؛ به درستی که چون پیامبر خدا قبض روح شد ، مردم ، ابوبکر را به خلافت رساندند . پس از آن ، ابوبکر ، عمر را به خلافت برگزید . عمر هم به روش ابوبکر ، عمل کرد . آن گاه ، خلافت را در شورای شش نفره قرار داد و نتیجه امر ، به حکومت عثمان ، منتهی شد و از او کارهایی سر زد که نزد شما ناپسند و پسندیده بود ، تا این که محاصره و کشته شد . سپس با رغبت نزد من آمدید و از من خواستید که رهبری شما را بپذیرم . همانا من هم مردی از شمایم که سود و زیانم ، مانند شماست و خداوند ، میان شما و اهل قبله دری را گشود . فتنه ها مانند پاره های شب تاریک ، رو آورده است و بار حکومت را جز مردی استقامت پیشه ، بینا و آگاه از زیر و بم حکومت ، برنتابد . من شما را بر روش پیامبرتان و می دارم و آنچه را بدان مأمورم ، در میان شما به اجرا می گذارم ، اگر پا به پایم استقامت ورزید و از خداوند ، مدد باید جست .

آگاه باشید که جایگاه من نسبت به پیامبر خدا پس از مرگش ، مانند جایگاه من در زمان حیات اوست . پس بر آنچه بدان امر می شوید ، پایبند باشید و از آنچه از آن نهی می شوید ، خودداری ورزید . در هیچ کاری شتاب مکنید ، تا آن را برایتان روشن سازم . به درستی که ما را در آنچه نمی پسندید ، دلیل و توجیهی است . آگاه باشید که خداوند ، از فراز آسمان و عرش ، آگاه است که حکومت بر امت محمد صلی الله علیه و آله را خوش نمی داشتیم تا این که رأی شما بر این امر ، متفق شد ؛ چرا که از پیامبر خدا شنیدیم که می فرمود : هر زمامداری که حکومت پس از مرا بر عهده گیرد ، او را بر صراط ، نگه دارند . فرشتگان ، پرونده اش را بگشایند . اگر عدالت پیشه بود ، خداوند او را بر پایه عدلش نجات دهد ، و اگر ستمگر باشد ، صراط ، او را چنان بلرزاند که مفصل هایش از هم بگسلد . سپس سرنگون به آتش افکنده شود . و صورتش داغ شود . اما اینک که رأی شما بر حکومت من متعلق شد ، مجالی برای کناره گیری نیست . آن گاه ، به راست و چپ ، رو گردانید و گفت : «آگاه باشید! مبادا فردا مردانی از شما که در لذت های دنیا غرقه گشتند، بستان ها برگرفتند، نهرها جاری ساختند، بر اسبان چالاک سوار شدند و کنیزکان زیبا روی بر گرفتند که بر آنان ، ننگ و عار شد وقتی که آنان را از آنچه در آن غوطه ور شدند ، باز داشتیم و به حقوقی که می شناسند ، بازشان گرداندم ، از من خُرده گیرند و میسندند و بگویند : پسر ابوطالب ، ما را از حقوق خویش ، محروم ساخت . آگاه باشید! هریک از مهاجران و انصار از صحابیان پیامبر خدا که به دلیل همراهی پیامبر خدا ، برای خویش به فضیلت و برتری باور دارد ، [بدانند] که فضیلت روشن فردا نزد خداست و پاداش و اجر او بر خداوند است ، و هرکس دعوت خداوند و پیامبرش را پاسخ گوید و آیین ما را تصدیق کند و در دین ما داخل گردد و به قبله ما روی آورد ، از حقوق و حدود اسلام ، برخوردار می شود . شما بندگان خداوندید و ثروت ، از آن خداست و میان شما به مساوات تقسیم گردد . هیچ کس را بر دیگری برتری نیست ، و پارسایان را فردا نزد خداوند ، نیکوترین پاداش و برترین ثواب است . خداوند ، دنیا را پاداش و ثواب پارسایان ، قرار نداده است ، و آنچه نزد خداوند است ، برای نیکان ، بهتر باشد .

فردا ، به خواست خداوند ، پگاهان نزد ما آید تا ثروتی را که نزد ماست ، میان شما تقسیم کنم . هیچ مسلمان آزادی ، از حضور خودداری نوزد ، تازی و غیر تازی ، ثروتمند یا مستمند . این بود سخن من . از خداوند ، برای خود و شما طلب آموزش می کنم» . سپس از منبر فرود آمد . [ابن ابی الحدید گوید :] استاد ما ابو جعفر گفت : این ، نخستین سخنی بود که برخی را خوش نیامد و کینه به دل گرفتند و تقسیم برابر ثروت ها را نپسندیدند . چون فردا شد ، علی علیه السلام آمد و مردم نیز برای گرفتن سهم ، حضور یافتند . آن گاه به دیواندار خود ، عبید الله بن ابی رافع فرمود : «از مهاجران ، شروع کن و آنها را فراخوان و به هریک ، سه دینار واگذار . آن گاه انصار را فراخوان و چنین کن و سپس ، تمام حاضران ، از عرب و عجم را دعوت کن و سهمشان را عطا نما» . سهل بن حنیف گفت : ای امیرمؤمنان! این مرد ، دیروز بنده من بود و امروز او را آزاد کردم . فرمود : «به او نیز مانند تو سهم می دهیم» و به هریک ، سه دینار واگذار و هیچ کس را بر دیگری برتری نداد . از [پذیرش] چنین تقسیمی طلحه ، زبیر ، عبد الله بن عمر ، سعید بن عاص ، مروان بن حکم و مردانی از قریش و دیگر قبیله ها خودداری ورزیدند . ابو جعفر گوید : عبید الله بن ابی رافع ، از عبد الله بن زبیر شنید که به پدرش و طلحه و مروان و سعید می گفت : مقصود علی از سخنان دیروزش بر ما پنهان نماند . سعید بن عاص ، در حالی که به زید بن ثابت رو کرده بود ، گفت : به در می گویم تا دیوار بشنود! آن گاه عبید الله بن ابی رافع ، به سعید و عبد الله بن زبیر گفت : خداوند ، در کتابش فرمود : «لیکن ، بیشتر شما حقیقت را خوش نداشتید» . (۱) آن گاه ، عبید الله بن ابی رافع ، جریان را به علی علیه السلام خبر داد . فرمود : «به خدا سوگند ، اگر زنده و سالم باشم ، آنان را بر راه روشن و دارم . خداوند ، فرزند عاص را بکشد! او از سخنان دیروز من دانست که مقصودم او و یاران اوست ؛ کسانی که در زمره هلاک شدگان جای گرفته اند» . (۲)

۱- زخرف : آیه ۷۸ .

۲- شرح نهج البلاغه : ج ۷ ص ۳۶ .

ب کنار نهادن کارگزاران عثمان**ج بازگرداندن ثروت های عمومی****د دشواری پاره ای اصلاحات**

ب کنار نهادن کارگزاران عثمانتاریخ یعقوبی: علی علیه السلام، کارگزاران عثمان را از شهرها بر کنار کرد، بجز ابو موسی اشعری را که مالک اشتر، درباره اش صحبت کرد و وی را بر جای گذازد. (۱)

الاختصاص: مردم نزد علی علیه السلام گرد آمدند و به وی گفتند: برای مخالفانت فرمان حکمرانی صادر کن، آن گاه، آنان را کنار گذار. علی علیه السلام فرمود: «مکر و نیرنگ و خیانت، در آتش اند». (۲)

ج بازگرداندن ثروت های عمومیامام علی علیه السلام از سخنان او درباره بازگرداندن زمین هایی که عثمان به تیول بنی امیه درآورده بود، به مسلمانان: به خداوند سوگند، اگر هر تیولی را بیابم که با آن، زنان به تزویج درآمده و کنیزکان خریداری شده باشند، آن را بازخواهم گرداند. به درستی که در عدالت، گشایش است و آن که عدالت بر او تنگ باشد، ستم بر او تنگ تر خواهد بود. (۳)

د دشواری پاره ای اصلاحاتامام علی علیه السلام: اگر پاهایم در این لغزشگاه استوار ماند، اموری را تغییر خواهم داد. (۴)

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۷۹.

۲- الاختصاص: ص ۱۵۰.

۳- الإمام علی علیه السلام من کلام له فیما ردّه علی المسلمین من فطایح عثمان: واللّه لو وجدته قد تزوّج به النساء، وملیک به الإمام؛ لرددته، فإن فی العدل سعّه، ومن ضاق علیه العدل فالجور علیه أضحی (نهج البلاغه: خطبه ۱۵).

۴- عنه علیه السلام: لو قد استوت قدمای من هذه المداحض لغيرت أشياء (نهج البلاغه: حکمت ۲۷۲).

فصل سوم: سیاست های اداری

الف راستی در سیاست

ب حق مداری

فصل سوم: سیاست های اداریالف راستی در سیاستتمام علی علیه السلام: هیئات! اگر پرهیزگاری نبود، من زیرک ترین تازیان بودم. (۱)

امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، معاویه از من زیرک تر نیست؛ لیکن او پیمان شکنی می کند و معصیت می ورزد، و اگر نبود که پیمان شکنی، زشت و ناپسند است، من از زیرک ترین مردمان بودم؛ لیکن هر پیمان شکنی ای، معصیت است و هر معصیتی، کفر و ناسپاسی است؛ و برای هر پیمان شکن، پرچمی است که در قیامت، بدان شناخته گردد. به خدا سوگند، با فریب، غافلگیر نشوم و در سختی ها، ناتوان نشوم. (۲)

ب حق مداریامام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر: حق را از آن هر که بود، بر عهده گیر، نزدیک یا دور، و در این راه، شکیباش و آن را به حساب خداوند بگذار، هر چند این رفتار، با نزدیکان و خویشاوندان و اطرافیانت باشد، و پایان آن را با همه

۱- الإمام علی علیه السلام: هیئات! لولا التقی لکنت أدهی العرب (الکافی: ج ۸ ص ۲۴ ح ۴).

۲- عنه علیه السلام: واللّه ما معاویة بأدهی منی، ولیکنه یغدر ویفجر، ولولا کراهیه الغدر لکنت من أدهی الناس، ولیکن کُلُّ غدره فجرة، وکُلُّ فجرة کفرة، ولیکل غادر لواء یعرف به یوم القیامه. واللّه ما أستغفل بالمکیدة، ولا أستغمر بالشدیدة (نهج البلاغه: خطبه ۲۰۰).

ج قانون گرایبی

دشواری ای که دارد، طلب کن؛ زیرا که پایان آن، پسندیده است. (۱)

ج قانون گرایب‌الغارات در گزارشی درباره نجاشی شاعر: نجاشی در جنگ صفین، شاعر علی علیه السلام بود. در کوفه باده نوشید و امیرمؤمنان او را حد زد. وی خشمگین شد و به معاویه پیوست و علی علیه السلام را هجو کرد. هنگامی که علی علیه السلام نجاشی را حد زد، همراهان علی علیه السلام از قبیله یمانی، خشمگین شدند. نزدیک ترین فرد این قبیله به امیرمؤمنان، طارق بن عبدالله نهدی بود که بر علی علیه السلام وارد شد و گفت: ای امیرمؤمنان! گمان نمی کردیم که معصیتکاران و طاعت پیشگان، جدایی طلبان و همگرایان، نزد پیشوایان عدالت و سرچشمه های فضیلت، در کیفر برابر باشند، تا این که رفتارت را با برادرم حارث [نجاشی] دیدم. سینه هایمان را به درد آوردی، امورمان را از هم گسستی و ما را بر راهی واداشتی که پیش از آن، گمان می کردیم رونده اش به آتش در می غلتد. علی علیه السلام فرمود: «و به درستی که این کار، گران است، مگر بر فروتنان». (۲) ای برادر قبیله بنی نهد! مگر او مرد مسلمانی نبود که یکی از محرمات خداوند را هتک کرد و ما حدی را که کفاره اش بود، بر او جاری ساختیم؟ خدای متعال می فرماید: «و البته نباید دشمنی گروهی، شما را بر آن دارد که به عدالت رفتار نکنید. عدالت پیشه کنید که آن به پرهیزگاری نزدیک تر است» (۳). (۴)

۱- الإمام علی علیه السلام فی عَهْدِهِ إِلَى مَالِكِ الْأَشْجَرِ: أَلْزِمَ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَعْبَهُ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ (نهج البلاغه: نامه ۵۳)

۲- بقره: آیه ۴۵.

۳- مائده: آیه ۸.

۴- الغارات: ج ۲ ص ۵۳۳ و ص ۵۳۹.

د سازش ناپذیری

ه برنامه ریزی و سازماندهی

د سازش ناپذیری پیامبر صلی الله علیه و آله: زبانتان را از [ایراد به] علی بن ابی طالب علیه السلام بردارید. به درستی که او درباره [اجرای مقررات] خداوند عز و جل، سختگیر است و در دینش سازشکار نیست. (۱)

حلیه الأولیاء به نقل از عبد الواحد دمشقی: خوشبختی خیری، در جنگ صفین، علی علیه السلام را ندا داد و گفت: ای فرزند ابو طالب! از ما دست بردار. از تو می خواهیم که خداوند را در خون های ما و خودت منظور داری. ما تو را با سرزمین عراق، رها می کنیم و تو ما را با سرزمین شام، رها کن و خون مسلمانان را حفظ نما. علی علیه السلام فرمود: «هرگز، ای فرزند امّ ظلم! سوگند به خداوند، اگر برای سازش در دین خداوند، راهی می جستیم، بدان عمل می کردم و هزینه اش بر من آسان تر بود؛ ولی خداوند نمی پسندد که پیروان قرآن، سازش و سکوت کنند، در حالی که خداوند، معصیت می شود». (۲)

ه برنامه ریزی و سازماندهی امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر: ... کار هر روز را در همان روز انجام بده؛ چرا که هر روز، کار خود را دارد... از شتاب در کارهایی که هنگام انجام دادن آن نرسیده، و از سستی در آن وقتی که انجام دادنش ممکن گردیده، یا اصرار بی جا به هنگامی که ناشناخته و مبهم است، و یا سستی به هنگامی که روشن و آشکار است، پرهیز! هر کاری را در جای آن بپوش و هر کاری را به هنگام آن، بگذار. (۳)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: اِرْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، غَيْرُ مُدَاهِنٍ فِي دِينِهِ (الإرشاد: ج ۱ ص ۱۷۳).

۲- حلیه الأولیاء: ج ۱ ص ۸۵.

۳- الإمام علی علیه السلام فی عَهْدِهِ إِلَى مَالِكِ الْأَشْجَرِيِّ: وَأَمُضْ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ؛ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ... إِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا، أَوْ التَّسَيُّقُطَ فِيهَا عِنْدَ إِمكَانِهَا، أَوْ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ، أَوْ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوَضَحَتْ. فَضَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ، وَأَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ (نهج البلاغه: نامه ۵۳).

و گزینش کارگزاران شایسته

ز به کار نگرفتن خائنان و ناتوانان

ح گشاده دستی در روزی کارگزاران

و گزینش کارگزاران شایسته امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر: برای سرپرستی کارها، پروا پیشگان، اهل دانش و اهل سیاست را برگزین. (۱)

ز به کار نگرفتن خائنان و ناتوانان امام علی علیه السلام: آفت کارها، ناتوانی کارگزاران است. (۲)

امام علی علیه السلام: مغیره بن شعبه، به من پیشنهاد کرد معاویه را بر شام بگمارم و خود در مدینه باشم؛ ولی از آن، سر باز زدم، و هرگز خداوند نبیند که گمراهان را به یاری گرفته ام (۳). (۴)

امام علی علیه السلام از نامه اش به رفاعه، قاضی او در اهواز: بدان ای رفاعه که این حکمرانی، امانت است. هر که در آن خیانت ورزد، نفرین خدا بر او باد تا روز رستاخیز، و هر کس خیانتکاری را به کار گمارد، حقیقتاً محمد صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت، از او بیزار است. (۵)

ح گشاده دستی در روزی کارگزاران امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر: آن گاه بر آنان روزی را فراوان ساز؛ چرا که این، نیرویی است برای اصلاح نفس آنان، و سبب بی نیازی است برای آنها، تا

۱- الإمام علی علیه السلام فی عهدِهِ إلی مالکِ الأَشْتَرِ: فَاصْطَفِ لِوِلايَةِ أَعْمَالِكَ أَهْلَ الْوَرَعِ وَالْعِلْمِ وَالسِّيَاسَةِ (تحف العقول: ص ۱۳۷).

۲- عنه علیه السلام: آفَةُ الْأَعْمَالِ عَجْزُ الْعَمَالِ (غرر الحکم: ح ۳۹۵۸).

۳- اشاره به آیه ۵۱ از سوره کهف.

۴- الإمام علی علیه السلام: إِنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ قَدْ كَانَ أَشَارَ عَلَيَّ أَنْ أَسْتَعْمَلَ مُعَاوِيَةَ عَلَيَّ الشَّامِ وَأَنَا بِالْمَدِينَةِ، فَأَبَيْتُ ذَلِكَ عَلَيْهِ، وَلَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُرَانِي أَتَّخِذُ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (وقعه صفین: ص ۵۲).

۵- عنه علیه السلام مِنْ كِتَابِهِ إلی رِفَاعَةَ قَاضِيهِ عَلَيَّ الْأَهْوَازِ: إِعْلَمْ يَا رِفَاعَةُ أَنَّ هَذِهِ الْإِمَارَةَ أَمَانَةٌ؛ فَمَنْ جَعَلَهَا خِيَانَةً فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ إلی يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ اسْتَعْمَلَ خَائِنًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (دعائم الإسلام: ج ۲ ص ۵۳۱ ح ۱۸۹۰).

ط برگزیدن دیده بان برای مراقبت از کارگزاران

ی تشویق درست کار و تنبیه خطاکار

به مالی که در اختیار دارند، دست نگشایند، و حجتی است بر آنها، اگر فرمانت را نپذیرفتند یا در امانت، خیانت ورزیدند.

(۱)

ط برگزیدن دیده بان برای مراقبت از کارگزاران امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر: آن گاه، در امر کارگزارانت بنگر و آنان را با آزمودن، به کار گیر... و رفتار آنان را واریسی کن. دیده بانانی صداقت پیشه و وفادار به سویشان گسیل دار؛ چرا که واریسی پنهانی، آنان را به امانتداری و ملایمت با شهروندان وا دارد؛ و خود را از کارگزارانت واپای. اگر یکی از آنها دست به خیانتی زد و گزارش دیده بانان تو بر آن خیانت، هم داستان بود، بدین گواه، بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بدنی بدو برسان و از کاری که کرده است، بازخواست نما. پس او را خوار بدار و خیانتکار شمار و طوق بدنامی را در گردنش بیاویز. (۲)

ی تشویق درست کار و تنبیه خطاکار امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر، هنگامی که او را بر حکومت مصر گماشت: نیکوکار و بدکار، نزد تو یکسان نباشند؛ چرا که این کار، نیکوکاران را از نیکی باز دارد و بدکاران را به بدی وا دارد، و درباره هریک از آنان، به چیزی پایبند باش که خود بدان پایبند است. (۳)

۱- الإمام علی علیه السلام فی عهده إلی مالک الأشر: ثُمَّ أَسْبَغَ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغَنَى لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَمَّعُوا أَمَانَتَكَ (نهج البلاغه: نامه ۵۳).

۲- عنه علیه السلام فی عهده إلی مالک الأشر: ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اخْتِيَارًا... ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعِيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ؛ فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدُودٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ، وَتَحْفَظَ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحْيَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَتِهِ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ، اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَبَسَّطَتْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهْمَةِ (نهج البلاغه: نامه ۵۳).

۳- عنه علیه السلام فی عهده إلی مالک الأشر: وَلَا يَكُونُ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ؛ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ. وَأَلْزَمَ كُلًّا مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ (نهج البلاغه: نامه ۵۳).

ک قاطعیت در برابر کارگزاران

۱. اشعث بن قیس

۲. زیاد بن ابیه

ل. کنار نهادن کارگزاران خیانت پیشه

ک قاطعیت در برابر کارگزاران ۱. اشعث بن قیس (۱) نثر الدرّ: [امام علی علیه السلام] به اشعث بن قیس فرمود: «آنچه [از اموال بیت المال] بر عهده توست، ادا نما؛ و گرنه تو را با شمشیر خواهم زد». او نیز آنچه بر عهده اش بود، ادا کرد. (۲)

۲. زیاد بن ابیهامام علی علیه السلام از نامه اش به زیاد بن ابیه: به خدا سوگند یاد می کنم، سوگندی راستین، که اگر به من خبر رسد که در ثروت مسلمانان خیانت کرده ای، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت بگیرم که تو را اندک مال کند، و بارِ هزینه عیال بر دوش سنگینی کند و خوار و پریشان حال شوی. والسلام! (۳)

ل. کنار نهادن کارگزاران خیانت پیشهالاستیعاب: علی علیه السلام بر شهرها، دینداران و امانت پیشگان را می گماشت و اگر خیانتی از یکی از آنان به وی می رسید، برایش می نوشت: «در حقیقت، شما را از جانب پروردگارتان پند و اندرز آمده است. پس پیمانه و ترازو را دادگرانه تمام نهدید، و اموال مردم را کم مدهید و در زمین، به فساد سر برمدارید. اگر مؤمن باشید،

۱- کارگزار عثمان بود که امام علی علیه السلام پس از خلافتش او را عزل کرد.

۲- نثر الدرّ: قَالَ [عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام] لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ: أَدِّ وَإِلَّا ضَرَبْتُكَ بِالسَّيْفِ. فَأَدَّى مَا كَانَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: مَنْ كَانَ عَلَيْكَ لَوْ كُنَّا ضَرَبْنَاكَ بِعَرَضِ السَّيْفِ؟ فَقَالَ: إِنَّكَ مِمَّنْ إِذَا قَالَ فَعَلَ (نثر الدرّ: ج ۱ ص ۲۹۲).

۳- الإمام عليّ عليه السلام من كتابه إلى زياد بن أبيه: إِنِّي أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسِيمًا صَادِقًا، لَئِن بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا، لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظُّهْرِ، ضَمِيلَ الْأَمْرِ. وَالسَّلَامُ (نهج البلاغه: نامه ۲۰).

م کیفر دادن کارگزاران خیانت پیشه

باقی مانده [حلال] خداوند برای شما بهتر است و من بر شما نگاهبان نیستم . (۱) هنگامی که نامه ام به تو رسید ، وظایفی که بر عهده ات بود ، سامان ده تا شخصی را روانه کنیم و از تو تحویل بگیرد . آن گاه رویش را به سوی آسمان می کرد و می گفت : «بار خدایا! تو می دانی که من نه آنان را به ستم کردن بر بندگان فرمان دادم و نه به کنار گذاردن حقوق تو» . سخنرانی ها ، موعظه ها و سفارش های او به کارگزارانش هنگامی که آنان را به سوی کارها روانه می کرد ، بسیار است و از بازگو کردنش صرف نظر کردم تا کتابم طولانی نشود ؛ گرچه تمامی آنها زیباست . (۲)

م کیفر دادن کارگزاران خیانت پیشه امام علی علیه السلام از سفارش نامه اش به مالک اشتر در مراقبت از کارگزاران : اگر یکی از آنان دست به خیانتی زد و گزارش بازرسان تو بر آن خیانت ، هم داستان بود ، بدین گواه بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بدنی بدو برسان و از کاری که کرده است ، بازخواست کن . سپس او را خوار بدار و خیانتکار شمار و طوق بدنامی را بر گردنش بیاویز . (۳)

۱- اقتباس از سوره اعراف : آیه ۸۵ و هود : آیه ۸۵ و ۸۶ .

۲- الاستیعاب : ج ۳ ص ۲۱۰ .

۳- الإمام علی علیه السلام من عهدِهِ إِلَى مَالِكِ الْأَشْطَرِ فِي مُرَاقَبَةِ الْعُمَّالِ : فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانِهِ اجْتَمَعَتْ بِهَا أَخْبَارُ عُيُونِكَ ، اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا ، فَبَسَّطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ ، وَوَسَّمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهْمَةِ (نهج البلاغه : نامه ۵۳) .

فصل چهارم : سیاست های فرهنگی

الف توسعه آموزش و پرورش

فصل چهارم : سیاست های فرهنگیالف توسعه آموزش و پرورش و پرورشامام علی علیه السلام : بر پیشواست که به مردمان تحت حکومتش ، حدود اسلام و ایمان را بیاموزد . (۱)

امام علی علیه السلام از نامه وی به قثم بن عباس که کارگزار وی در مکه بود : پس از حمد خدا؛ حج را برای مردم به پا دار و به آنان روزهای خداوند را یادآوری کن، و بامداد و شامگاه برایشان بنشین ، به استفتاکنندگان فتوا ده ، نادان را تعلیم کن ، و با دانشمند ، مذاکره نما . (۲)

امام باقر علیه السلام : هنگامی که علی علیه السلام نماز صبح به جا می آورد ، در حال تعقیب نماز بود تا خورشید طلوع می کرد . هنگام طلوع خورشید ، تهی دستان و مستمندان و دیگر قشرهای مردم ، نزد او جمع می شدند و او به آنان ، دین شناسی و قرآن می آموخت و در ساعتی خاص ، از این جلسه برمی خاست . (۳)

-
- ۱- الإمام علی علیه السلام : عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُعَلِّمَ أَهْلَ وِلَايَتِهِ حُدُودَ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانَ (غرر الحکم : ح ۶۱۹۹) .
 - ۲- عنه علیه السلام مِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى قُتَيْبِ بْنِ عَبَّاسٍ ، وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى مَكَّةَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَأَقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ ، وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ ، وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ ، فَأَفْتِ الْمُسْتَفْتَى ، وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ ، وَذَكِّرِ الْعَالِمَ (نهج البلاغه : نامه ۶۷) .
 - ۳- الإمام الباقر علیه السلام : كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَلَّى الْفَجْرَ لَمْ يَزَلْ مُعَقِّبًا إِلَى أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ ، فَإِذَا طَلَعَتْ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَغَيْرُهُمْ مِنَ النَّاسِ ، فَيُعَلِّمُهُمُ الْفِقْهَ وَالْقُرْآنَ ، وَكَانَ لَهُ وَقْتُ يَقُومُ فِيهِ مِنْ مَجْلِسِهِ ذَلِكَ (شرح نهج البلاغه : ج ۴ ص ۱۰۹) .

ب بازداشتن از برهم زدن سنت های پسندیده**ج ستیز با سنت های ناپسند****د انتقاد نه ستایش**

ب بازداشتن از برهم زدن سنت های پسندیده امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر: و آیین پسندیده ای را بر هم مزنی که بزرگان این امت، بدان رفتار نموده اند و بدان وسیله، الفت و پیوستگی به هم آمده است و شهروندان، بر آن پایه، سازش کرده اند؛ و آیینی را مینه که به چیزی از سنت های نیک گذشته، زیان رساند، تا پاداش، از آن سنت گذار باشد و گناهی بر تو ماند که آن را شکسته ای... و بر تو واجب است به خاطر داشته باشی که آنچه بر پیشینیان گذشته، از حکومتی عادلانه است، یا سنتی نیکو، یا اثری که از پیامبر ما به جا مانده، یا از واجبی که در کتاب خداست. (۱)

ج ستیز با سنت های ناپسند امام علی علیه السلام: بدان که برترین بندگان خداوند نزد او، پیشوای عادل است که راه یابد و راهنمایی کند تا سنت های شناخته شده را بر پا دارد و بدعت های ناشناخته را بمیراند. به درستی که سنت ها پرتوافشانی هستند که نشانه هایی دارند و بدعت ها نیز پدیده ای آشکارند که نشانه هایی دارند. (۲)

د انتقاد نه ستایش امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر، پس از بازگویی ویژگی های محرمان شایسته: اینان را خاص خلوت ها و مجلس هایت کن. سپس آن کس را بر دیگران

۱- الإمام علی علیه السلام فی عهده إلى مالک الأشتر: لا تنقض سننه صالحه عمل بها صدور هذه الأمة، واجتمعت بها الألفه، وصیلت علیها الرعيه، ولا تحدثن سننه تضر بشيء من ماضی تلک السنن؛ فيكون الأجر لمن سننها، والوزر علیک بما نقضت منها... والواجب علیک أن تتذکر ماضی لمن تقدمک من حکومه عادله، أو سننه فاضله، أو أثر عن نبينا صلی الله علیه و آله، أو فريضه فی کتاب الله (نهج البلاغه: نامه ۵۳).

۲- عنه علیه السلام: اعلم أن أفضل عباد الله عند الله إمام عادل، هدی وهدی، فأقام سننه معلومه، وأما بدعه مجهوله، وإن السنن كثيره لها أعلام، وإن البدع لظاهره لها أعلام (نهج البلاغه: خطبه ۱۶۴).

بگزين که سخن تلخ حق را به تو بيشتر بگويد و در آنچه خداوند از دوستانش نمي پسندد و به گونه اي از تو سر مي زند، کم تریاری ات دهد؛ و به پارسایان و راستگویان پیوند و آنان را چنان پرور که تو را فراوان نستایند، و با ستودن کار بیهوده ای که نکرده ای، خاطرت را شاد نمایند که ستودن فراوان، خودپسندی آرَد و به خودخواهی وا دارد. (۱)

۱- الإمام علی علیه السلام فی عہدہ إلى مالک الأشر بَعَدَ ذِکْرِ خَصَائِصِ الْبِطَانَةِ الصَّالِحَةِ: فَاتَّيَدَ أَوْلِيَّكَ خَاصَّةً لِخَلَوَاتِكَ وَحَفَلَاتِكَ، ثُمَّ لِيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقُولُهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ لَكَ، وَأَقْلَهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ، وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ هَيَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ. وَالصَّقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصَّدَقِ، ثُمَّ رُضُّهُمْ عَلَى أَلْمَا يُطْرُوكَ وَلَا- يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ؛ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحَدِّثُ الزَّهْوَّ، وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ (نهج البلاغه: نامه ۵۳).

فصل پنجم: سیاست های اقتصادی

الف تشویق به کار

فصل پنجم: سیاست های اقتصادیالف تشویق به کار امام علی علیه السلام: آن گاه که امور با یکدیگر جُفت شدند، کسالت و ناتوانی با هم شدند و از آنها تهی دستی زاده شد. (۱)

امام علی علیه السلام: در سپیده دم روانه شدن هیچ یک از شما در راه خدا، گران مایه تر نیست از سپیده دم روانه شدن کسی که برای فرزندان و خاندانش، آنچه را که آنها را سامان بخشد، می جوید. (۲)

شرح نهج البلاغه در گزارش صدقه های امیر مؤمنان: با دستانش کار می کرد، زمین را می کاشت، آبیاری می کرد، درخت خرما می کاشت، وهمه اینها را شخصا خود انجام می داد. (۳)

ب آبادانی شهرها امام علی علیه السلام از نامه اش به قرظه بن کعب انصاری: پس از حمد و سپاس خداوند؛

۱- الإمام علی علیه السلام: إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا از دَوَجِّ از دَوَجِّ الْكَسَلِ وَالْعَجْزِ، فَنَتَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرَ (الكافی: ج ۵ ص ۸۶ ح ۸).

۲- عنه علیه السلام: مَا غُدُوهُ أَحَدِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمٍ مِنْ غُدْوَتِهِ يَطْلُبُ لُوْلَدِهِ وَعِيَالِهِ مَا يُصْلِحُهُمْ (السرائر: ج ۲ ص ۲۲۸)

۳- (شرح نهج البلاغه: ج ۱۵ ص ۱۴۷).

ب آبادانی شهرها

ج توسعه کشاورزی

به درستی که مردانی از اهل ذمه، در قلمرو حکومتی ات گزارش داده اند که نه‌ری در سرزمین آنان، از میان رفته و نابود شده است و در [پایداری] آن نهر، آبادانی سرزمین مسلمانان است. در این باره، تو و آنان بنگرید. پس نهر را آباد کرده، سامان ده. به جانم سوگند که آباد کردن آنان، برای ما دلپذیرتر است از آن که بیرون روند، یا تهی دست شوند، یا از وظیفه آبادی شهرها قصور ورزند. والسلام! (۱)

ج توسعه کشاورزی امام علی علیه السلام: به درستی که گذران زندگی مردم، در پنج امر است: حکمرانی، آبادانی، تجارت، اجاره، و مالیات ها... اما توجیه و راهنمای آبادانی، این سخن خداوند است که: «او شما را از زمین، پدید آورد و از شما آبادانی آن را خواست» (۲). [این آیه] به ما می فهماند که خداوند سبحان، بندگانش را به آبادانی زمین، فرمان داده است تا گذران زندگی شود با آنچه از زمین می روید از دانه ها، میوه ها و مانند آن از چیزهایی که خداوند، سبب گذران زندگی بندگان قرار داده است. (۳)

۱- الإمام علی علیه السلام مِمَّا كَتَبَهُ إِلَى قَرْظَةَ بْنِ كَعْبِ الْأَنْصَارِيِّ: أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ رِجَالًا مِنْ أَهْلِ الذُّمَّةِ مِنْ عَمَلِكَ ذَكَرُوا نَهْرًا فِي أَرْضِهِمْ قَدْ عَفَا وَادُّفِنَ، وَفِيهِ لَهُمْ عِمَارَةٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَانظُرْ أَنْتَ وَهُمْ، ثُمَّ اعْمُرْ وَأَصْلِحِ النَّهْرَ؛ فَلَعَمْرِي لَأَنْ يَعْمُرُوا أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ أَنْ يَخْرُجُوا وَأَنْ يَعِجْزُوا أَوْ يُقْصِرُوا فِي وَاجِبٍ مِنْ صِلَاحِ الْبِلَادِ. وَالسَّلَامُ (تاريخ يعقوبي: ج ۲ ص ۲۰۳).

۲- هود: آیه ۸۱.

۳- الإمام علی علیه السلام: إِنَّ مَعَايِشَ الْخَلْقِ خَمْسَةٌ: الْإِمَارَةُ، وَالْعِمَارَةُ، وَالتَّجَارَةُ، وَالْإِجَارَةُ، وَالصَّدَقَاتُ... وَأَمَّا وَجْهُ الْعِمَارَةِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»، فَأَعْلَمْنَا سُبْحَانَهُ أَنَّهُ قَدْ أَمَرَهُمْ بِالْعِمَارَةِ؛ لِيَكُونَ ذَلِكَ سَبَبًا لِمَعَايِشِهِمْ بِمَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ؛ مِنَ الْحَبِّ، وَالثَّمَرَاتِ، وَمَا شَاكَلَ ذَلِكَ، مِمَّا جَعَلَهُ اللَّهُ مَعَايِشَ لِلْخَلْقِ (وسائل الشيعة: ج ۱۳ ص ۱۹۵ ح ۱۰).

د توسعه صنعتی**ه توسعه تجاری****و بازرسی مستقیم بازار**

د توسعه صنعتی امام علی علیه السلام: حرفه آدمی گنج است. (۱)

امام علی علیه السلام: خداوند عز و جل، صاحب حرفه امانتدار را دوست می دارد. (۲)

ه توسعه تجاری امام علی علیه السلام: به تجارت پردازید که تجارت، سبب بی نیازی شماست از آنچه در دست دیگران است.

(۳)

امام علی علیه السلام: تجارت کنید. خداوند به شما برکت دهد. به درستی که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «روزی، ده قسمت است. نه قسمت آن در تجارت است و یکی در چیزهای دیگر». (۴)

و بازرسی مستقیم بازار دعائم الإسلام: به درستی که [علی علیه السلام] در بازارها راه می رفت و تازیانة ای در دست داشت که با آن، کم فروشان و نیرنگبازان در تجارت مسلمانان را تنبیه می کرد. اصیغ گوید: روزی به وی گفتم: ای امیر مؤمنان! شما در خانه بنشینید و من، به جای شما این کار را بر عهده می گیرم. فرمود: «ای اصیغ! برایم خیرخواهی نکردی». (۵)

ربیع الأبرار: علی علیه السلام در بازار بر فروشندگان می گذشت و به آنان می فرمود: «نیکی کنید. کالاها را به ارزانی به مسلمانان بفروشید که آن، برکت را بزرگ تر گرداند». (۶)

۱- الإمام علی علیه السلام: حِرْفَةُ الْمَرْءِ كَنْزٌ (المواعظ العددیه: ص ۵۵).

۲- عنه علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْمُحْتَرِفَ الْأَمِينِ (الكافی: ج ۵ ص ۱۱۳ ح ۱).

۳- عنه علیه السلام: تَعَرَّضُوا لِلتَّجَارَةِ؛ فَإِنَّ فِيهَا غِنًى لَكُمْ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ (الكافی: ج ۵ ص ۱۴۹ ح ۹).

۴- عنه علیه السلام: اتَّجَرُوا، بَارَكَ اللَّهُ لَكُمْ؛ فَإِنِّي قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: الرَّزْقُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٍ؛ تِسْعَةٌ أَجْزَاءٍ فِي التَّجَارَةِ، وَوَاحِدَةٌ فِي غَيْرِهَا (الكافی: ج ۵ ص ۳۱۹ ح ۵۹).

۵- دعائم الإسلام: ج ۲ ص ۵۳۸ ح ۱۹۱۳.

۶- ربیع الأبرار: ج ۴ ص ۱۵۴.

ز جلوگیری از احتکار

ح سیاست مالیاتی

ط تقسیم برابر ثروت های عمومی

ز جلوگیری از احتکار امام علی علیه السلام از نامه اش به رفاعه : از احتکار ، بازدار ، و آن کس را که احتکار کند ، تأدیب کن ، و با آشکار ساختن آنچه احتکار کرده ، او را کیفر ده . (۱)

ح سیاست مالیاتی الکافی به نقل از مهاجر ، از مردی از قبیله ثقیف : علی بن ابی طالب علیه السلام ، مرا بر [مالیات] منطقه بانقیبا (۲) و آبادی ای در منطقه کوفه ، به کار گرفت و در برابر مردم ، به من گفت : «به مالیات ها بنگر و در آن ، تلاش کن . درهمی را فرو مگذار و هرگاه خواستی به سوی مأموریت بروی ، نزد من بیا» . نزد او رفتم . به من گفت : «به درستی که آنچه از من شنیدی ، نقشه بود . مبدا مسلمان یا یهودی و یا مسیحی را برای درهمی مالیات ، کتک بزنی یا آن که چارپایان کار را برای [گرفتن] مالیات ، به فروش رسانی ؛ چرا که ما مأموریم که زیادی را از آنها بستانیم» . (۳)

ط تقسیم برابر ثروت های عمومی الکافی به نقل از ابو مخنف : گروهی از شیعیان ، نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند : ای امیر مؤمنان! کاش این اموال را میان اشراف و بزرگان تقسیم کنی و آنان را بر ما برتری دهی تا هنگامی که کارها سامان یابد . آن گاه به بهترین خصلت هایی که خداوند تو را بدان عادت داد ، بازگردی ؛ یعنی تقسیم برابر و عدالت در میان شهروندان . امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : «وای بر شما! مرا وای می دارید که پیروزی را با ستم و جور بر

۱- الإمام علی علیه السلام من کتابه إلی رفاعه : إنه عن الحکرة ، فمن ركب النهی فأوجعه ، ثم عاقبه بإظهار ما احتكر (دعائم الإسلام : ج ۲ ص ۳۶ ح ۸۰) .

۲- ناحیه ای از منطقه کوفه بوده است .

۳- الکافی : ج ۳ ص ۵۴۰ ح ۸ .

مسلمانانی که بر آنها حکومت یافتیم، طلب کنم؟! نه؛ به خدا سوگند، چنین نخواهد شد تا روزگار باقی است و تا زمانی که در آسمان، ستاره ببینم. به خدا سوگند، اگر اینها ثروت های شخصی ام بود، به برابری میان آنها رفتار می کردم، چه رسد که اینها اموال خودشان است». [\(۱\)](#).

توضیحی در باره چگونگی تقسیم درآمدهای عمومی در صدر اسلام

۱. مصارف خاص

۲. مصارف عام

توضیحی در باره چگونگی تقسیم درآمدهای عمومی در صدر اسلام اصطلاح «بیت المال» در متون روایی، یک اصطلاح عام برای درآمدهای عمومی مسلمانان است که برای مصرف در اختیار حکومت اسلامی قرار می گیرد. از بررسی جامع روایات، به طور کلی دو گونه مورد مصرف برای بیت المال به دست می آید: مصارف خاص و مصارف عام.

۱. مصارف خاص این قسم، آن دسته از مصارف عمومی را که دارای عنوانی خاص هستند، شامل می شود، مانند: تأمین فقرا و مستمندان و از کارافتادگان و خانواده های شهدا، تأمین حقوق کارگزاران بیت المال و قضات و سربازان، آموزش و بهداشت، مخارج زندانیان، بدهی بدهکاران، دیه مقتولانی که ضامن شخصی ندارند، عمران و آبادی شهرها و ...

۲. مصارف عام در صدر اسلام، پس از تأمین مصارف خاص، مازاد بیت المال بین عموم مسلمانان تقسیم می گردید. در متون روایی از این نوع مصرف، به عنوان حق عام افراد در بیت المال، یاد گردیده است. توزیع مطلوب بیت المال از دیدگاه اسلام، دو ویژگی اساسی را مورد تأکید قرار می دهد: (۱) رعایت عدالت در تقسیم، (۲) حبس نکردن حقوق عمومی. ۱. رعایت عدالت در تقسیم: عدالت اقتصادی در توزیع امکانات عمومی در اسلام، دارای دو معیار اصلی است: اولویت تأمین اجتماعی و رسیدگی به طبقات محروم و

آسیب پذیر جامعه و افزایش رفاه آنان؛ رعایت مساوات در زمینه استحقاق های برابر. شفاف ترین مصادیق این دو معیار، در سیاست های توزیعی امام علی علیه السلام قابل مشاهده است. ۲. حبس نکردن حقوق عمومی: تسریع در انفاق و پرهیز از حبس حقوق عامه، یکی از ویژگی های اساسی سیاست اقتصادی در اسلام است. اسلام با همه تأکیداتی که بر لزوم اعتدال و میانه روی و حتی برنامه ریزی و اندازه گیری در انفاق ابراز نموده است، در عین حال، حبس بی جهت حقوق عامه را شدیداً مذمت کرده و بر تسریع در انفاق، تأکید نموده است. اهتمام پیامبر اکرم در رعایت این اصل، به گونه ای بود که هرگاه حتی مقدار کمی از اموالی که باید به دست مستحقان آن می رسید، نزد ایشان باقی می ماند، آثار اندوه در چهره آن حضرت نمایان می گردید. در زمان عمر که درآمدهای بیت المال به گونه بی سابقه ای افزایش یافته بود، حکومت، اقدام به تأسیس بیت المال و تشکیل دیوان نمود. درآمدهای بیت المال، در طول سال، در بیت المال جمع و ذخیره می گردید و در پایان سال به صورت سرانه در میان عموم مسلمانان تقسیم می شد. امام علی علیه السلام پس از تصدی حکومت، با رد این سیاست، روش پیامبر صلی الله علیه و آله را در پیش گرفت. خودداری آن حضرت از تأخیر در تقسیم بیت المال، حتی به میزان یک شب، و تأکید ایشان بر تقسیم هر آنچه در بیت المال وجود داشت، شدت اهتمام ایشان را در اجتناب از انباشته شدن بیت المال، نشان می دهد. سیاست های اقتصادی

ی فراهم ساختن نیازمندی های ضروری برای همه

ک حمایت از طبقه های پایین جامعه

ل اهتمام ویژه به یتیمان

م برتر نداشتن فرزندان و خویشان

۱. حسن و حسین علیهما السلام

ی فراهم ساختن نیازمندی های ضروری برای همهامام علی علیه السلام: در کوفه کسی نیست ، جز آن که از رفاه برخوردار است . پایین ترین مردمان کوفه از نظر جایگاه [اقتصادی ، چنان است که] نان گندم می خورد و در سایه می نشیند و از آب فرات می نوشد . (۱)

ک حمایت از طبقه های پایین جامعهامام علی علیه السلام از نامه اش به قثم بن عباس : در آنچه از اموال خدا نزد تو گرد آمده است ، بنگر . پس آنها را در اختیار عائله مندان و گرسنگان ، که نزدیک تواند ، قرار ده [و تلاش کن] که به دست نیازمندان و تهی دستان برسد ، و آنچه باقی ماند ، به سوی ما بفرست تا در میان آنها که نزد مایند ، قسمت کنیم . (۲)

ل اهتمام ویژه به یتیمانربیع الأبرار به نقل از ابوظفیل : علی علیه السلام را دیدم که یتیمان را فرا می خواند و به آنان، غسل می خوراند تا آن جا که یکی از یارانش گفت : دوست داشتم من هم یتیمی بودم! (۳)

م برتر نداشتن فرزندان و خویشان ۱ . حسن و حسین علیهما السلامأناسب الأشراف به نقل از داوود بن ابی عوف ، از مردی از قبیله خثعم : حسن و حسین علیهما السلامرا دیدم که نان و سرکه و سبزی می خوردند . پس گفتم : این چنین غذایی

۱- الإمام علی علیه السلام : ما أصبح بالكوفة أحد إلا ناعما ؛ إن أدناهم منزلة لياكل من البر ويجلس في الظل ويشرب من ماء الفرات (فضائل الصحابه ، ابن حنبل : ج ۱ ص ۵۳۱ ح ۸۸۳) .

۲- عنه علیه السلام من كتابه إلى قثم بن العباس : وانظر إلى ما اجتمع عندك من مال الله فاصرفه إلى من قبلك من ذوی العیال والمجاعة ، موصيا به مواضع الفاقه والخلاص ، وما فضل عن ذلك فاحمله إلینا لنقسمه فیمن قبلنا (نهج البلاغه : نامه ۶۷) .

۳- ربیع الأبرار : ج ۲ ص ۱۴۸ .

ن پارسایی و احتیاط در هزینه کردن از بیت المال

می خورید ، حال آن که در حیاط [دار الحکومه] ، (۱) همه گونه خوردنی ای پیدا می شود ؟ گفتند : از امیر مؤمنان غافلیم!
(۲)

شرح نهج البلاغه به نقل از خالد بن معمر سدوسی ، خطاب به علباء بن هیشم [که قصد داشت از امام علی علیه السلام جدا شود و به معاویه ملحق گردد] : چه توقع داری از مردی که خواستم تا در سهم حسن و حسین علیهما السلام ، چند درهم اندک بیفزاید ، شاید بدان وسیله ، کاستی های زندگی را جبران کنند ، ولی امتناع ورزید و خشمگین شد و انجام نداد . (۳)

۲. امّ کلثوم اختیاص : برای علی علیه السلام از بصره ، از غواصی دریا هدیه ای آوردند که قیمت آن معلوم نبود . دخترش امّ کلثوم به وی گفت : ای امیر مؤمنان ! آیا به عنوان زینت به من می دهی تا به گردن آویزم ؟ فرمود : « ای ابو رافع ! آن را در بیت المال قرار ده . چنین کاری ممکن نیست ، مگر آن که هیچ زن مسلمانی نماند ، جز آن که مانند آن را داشته باشد » . (۴)

ن پارسایی و احتیاط در هزینه کردن از بیت المال امام علی علیه السلام در نامه اش به کارگزارانش : قلم هاتان را تیز کنید ، سطرها را به هم نزدیک سازید ، [در نگارش] برای من ، زیادی ها را حذف کنید و به معنا بنگرید ، و پرهیزید از زیاده نویسی ؛ چرا که بیت المال مسلمانان ، زیان بر نمی تابد . (۵)

۱- ظاهراً مقصود ، میدانی است که اموال بیت المال (زکات ، خراج ، خمس و ...) ، قبل از توزیع ، در آن انباشته می شد ؛ حیاط بیت المال .

۲- أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۷۵ .

۳- شرح نهج البلاغه : ج ۱۰ ص ۲۵۰ .

۴- الاختصاص : ص ۱۵۱ .

۵- الإمام علی علیه السلام فی کتابه إلی عمّاله : أدقوا أقلامکم ، وقاربوا بین سطورکم ، واحذفوا عنی فضولکم ، واقصدوا قصد المعانی ، وإیاکم والإکثار ؛ فإنّ أموال المسلمین لا تحتمل الإضرار (الخصال : ص ۳۱۰ ح ۸۵) .

مكارم الأخلاق به نقل از عقيل بن عبد الرحمان خولانی : عمّه ام همسر عقيل پسر ابو طالب بود . بر علی علیه السلام در كوفه وارد شد و او بر پالان پاره الاغی نشسته بود . گوید : در این هنگام ، همسر علی علیه السلام از قبیله بنی تمیم ، داخل شد . به وی گفتم : وای بر تو! خانه ات پُر است از وسایل و امیر مؤمنان ، بر پالان پاره الاغی نشسته است؟! زن گفت : مرا سرزنش منما . به خدا سوگند ، هر چه را می بیند و به چشمش ناآشناست ، می گیرد و در بیت المال قرار می دهد . (۱)

فصل ششم: سیاست های اجتماعی

الف به پا داشتن عدالت

ب پایبندی به حقوق

فصل ششم: سیاست های اجتماعیالف به پا داشتن عدالتتمام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر: باید دوست داشتنی ترین کارها برایت میانه آنها در حق باشد، و فراگیرترین آنها در عدالت، و جامع ترین آنها در خشنودسازی شهروندان. به درستی که برترین چشم روشنی زمامداران، به پاداشتن عدالت در شهرهاست و آشکار شدن دوستی میان شهروندان. (۱)

ب پایبندی به حقوقتمام علی علیه السلام: خداوند سبحان، حقوق بندگانش را مقدم بر حقوق خود، قرار داده است. پس هر آن کس که بر انجام حقوق بندگان همت گمارد، این، سبب شود تا برای ادای حقوق خداوند، به پا خیزد. (۲)

-
- ۱-.. الإمام علی علیه السلام فی عَهْدِهِ إِلَى مَالِكِ الْأَشْثَرِ: وَلِيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعَمَّهَا فِي الْعَدْلِ، وَأَجْمَعَهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ... إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ، وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ (نهج البلاغه: نامه ۵۳).
 - ۲-.. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدَّمَةً لِحُقُوقِهِ؛ فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّيًا إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ (غرر الحکم: ح ۴۷۸۰).

ج توسعه آزادی های سازنده

د اهتمام به خشنود سازی مردم

ه مهربانی و دوستی با مردم

ج توسعه آزادی های سازنده امام علی علیه السلام: ای مردم! به درستی که آدم علیه السلام، غلام و کنیز نژاد و مردم، همه آزادند. (۱)

امام علی علیه السلام: برده دیگری مباش که خداوند، تو را آزاد آفریده است. (۲)

د اهتمام به خشنود سازی مردم امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر: در دایره حکومت، مانند کسی رفتار کن که دوست می دارد ستایش مردم را برای خود، ذخیره سازد و ثواب خداوند و خشنودی پیشوایش را به دست آورد. ولا قوه الا بالله! (۳)

ه مهربانی و دوستی با مردم امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر: بر دلت مهربانی بر شهروندان و دوستی و لطف به آنان را وارد ساز و بر آنان، درنده ای آسیب رسان مباش که خوردن شکارش را غنیمت داند؛ چرا که شهروندان، دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تواند، و دسته دیگر، در آفرینش همانند تو. لغزش هایی از آنان سر می زند و عیب هایی بر آنان عارض می گردد و خواسته یا نخواستہ، خطایی بر دستشان می رود. پس به آنان، از بخشش و گذشت خود، نصیبی رسان، چنان که دوست می داری خداوند به تو از بخشش و گذشتش عطا کند؛ چه، تو بالا دستِ آنانی و حکمرانِ بر تو بالا دستِ توست، و خدا، بالادستِ کسی است که تو را به ولایت رساند؛ و خداوند، ساماندهی کارشان را از تو خواست و تو را به وسیله آنان، آزمایش کرد؛ و خود را آماده جنگ با خدا مکن که کیفر او را تاب نیاوری و از عفو و مهربانی او بی نیاز نیستی... بدان که هیچ چیز به خوش گمانی زمامدار به شهروند، وادار کننده تر نیست از نیکی زمامدار در حق شهروندان و سبک کردن هزینه ها بر آنان و آزاد گذاشتن ابراز

۱- الإمام علی علیه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّه، وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ (الكافی: ج ۸ ص ۶۹ ح ۲۶).

۲- عنه علیه السلام: لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ مُحْرًا (نهج البلاغه: نامه ۳۱).

۳- عنه علیه السلام فی عَهْدِهِ إِلَى مَالِكِ الْأَشْتَرِ: فَأَعْمَلْ فِيمَا وُكِّيتَ عَمَلًا مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَدَّخِرَ حُسْنَ الثَّنَاءِ مِنَ الرَّعِيَّةِ، وَالْمَثُوبَةَ مِنَ اللَّهِ، وَالرِّضَا مِنَ الْإِمَامِ. وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ (تحف العقول: ص ۱۳۸).

و ارتباط مستقیم با مردم

ناخوشی از آنچه در آن زمینه ، حقی ندارد . پس رفتار تو چنان باشد که خوش گمانی به شهروندان را برایت فراهم سازد ؛ چرا که خوش گمانی ، رنج دراز را از تو بزداید و سزاوارترین کس به خوش گمانی تو کسی است که رفتار نیکت درباره اوست ، و سزاوارترین کس به بدگمانی ، کسی است که از تو به او بدی رسید . [در تحف العقول این زیادی وجود دارد :] این جایگاه را به سود یا زیان خود ، بشناس ، تا بینایی ات در کار نیک ، بالا رود و خوش ابتلایی ات نزد عامه افزون گردد ، علاوه بر آنچه خداوند ، بدین سبب در قیامت برایت مهیا سازد . ۱

و ارتباط مستقیم با مردم امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : برای نیازمندان ، ساعتی را بگذار که خود شخصاً بدان پردازی و درنشستی عمومی با آنان بنشینی ، و برای خدایی که تو را آفرید ، فروتنی کنی ؛ و نگهبان و دربان را کنار گذار ، تا آن که سخن می گوید ، بی واهمه و بدون دلهره سخن گوید . به درستی که شنیدم پیامبر خدا بارها می فرمود : «هیچ امتی پاک شمرده نشود که در آن ، حق ناتوان از توانا ، بدون دلهره ستانده نمی شود» ... نیز بخشی از کارهاست که خود باید آن را انجام دهی : یکی پاسخگویی به

ز دوری از خشم

ح کمک به ستمدیدگان

کارگزاران، آن جا که کاتبان درمانده شوند؛ دیگری بر آوردن نیازهای مردم در همان روز که بر تو عرضه شود و یارانت در انجام دادن آن کُندی کنند... پنهان بودن از شهروندان، طولانی نگردد؛ چرا که پنهان بودن زمامداران از شهروندان، شاخه ای از کم اطلاعی و تنگ خویی است، و پنهان شدن از شهروندان، زمامداران را از دانستن آنچه از آنان پوشیده است، باز دارد. پس کار بزرگ نزد آنان، خُرد به شمار آید و کار خُرد، بزرگ نماید؛ زیبا، زشت شود و زشت، زیبا گردد. ۱.

ز دوری از خشم امام علی علیه السلام از سفارشش به ابن عباس، هنگامی که او را در بصره به جای خود گمارد: با مردم، در برخوردها و در مجالس و در حکم راندن گشاده رو باش، و از خشم پرهیز که نشانه سبک سری است و شیطان، آن را راهبر است. (۱)

ح کمک به ستمدیدگان امام علی علیه السلام: ای مردم! مرا بر کارت‌ان یاری رسانید. به خدا سوگند که داد ستمدیده را از آن که ستم کرده، بستانم و مهار ستمکار را بگیرم و او را به آبشخور حق کشانم، گرچه

۱- عنه علیه السلام مِنْ وَصِيَّتِهِ لِابْنِ عَبَّاسٍ عِنْدَ اسْتِخْلَافِهِ إِيَّاهُ عَلَى الْبَصْرَةِ: سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ وَمَجْلِسِكَ وَحُكْمِكَ، وَإِيَّاكَ وَالْعُضْبَ؛ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ (نهج البلاغه: نامه ۷۶).

ط بنیاد نهادن صندوق شکایات

ی کوشش در جهت اتحاد جامعه اسلامی

ناخشنود باشد. (۱)

امام علی علیه السلام: خوار، نزد من گرامی است تا زمانی که حق او را بستانم، و قوی نزد من، ناتوان است تا آن گاه که حق را از او بستانم. (۲)

ط بنیاد نهادن صندوق شکایات تصحیح الأعشی: نخستین کسی که مکانی را بنیاد کرد که در آن، شکوه داد خواهان افکنده می شد، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود. (۳)

شرح نهج البلاغه: برای امیر مؤمنان، خانه ای بود. آن را بیت القصص (صندوق گزارش ها و شکایات) نامید و مردم، نامه های خود را در آن می افکنده. (۴)

ی کوشش در جهت اتحاد جامعه اسلامی امام علی علیه السلام از سخنش با خوارج: با اکثریت، هم داستان شوید، که دست خدا همراه جماعت است؛ و از تفرقه پرهیزید، که آن که از مردم جدا افتد، بهره شیطان است، چنان که گوسفند دور مانده از گله، نصیب گرگ است. (۵)

امام علی علیه السلام: به خدا سوگند که من گمان دارم این گروه، به زودی بر شما پیروز گردند، به سبب اجتماعشان بر باطل خود و پراکندگی شما از حقتان. (۶)

۱- الإمام علی علیه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ! أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَإِيْمَ اللَّهِ لَأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ، وَلَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِرَامَتِهِ، حَتَّى أُوْرِدَهُ مِنْهَلِ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهَا (نهج البلاغه: خطبه ۱۳۶).

۲- عنه عليه السلام: الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ (نهج البلاغه: خطبه ۳۷).

۳- صبح الأعشى: ج ۱ ص ۴۱۴.

۴- شرح نهج البلاغه: ج ۱۷ ص ۸۷.

۵- عنه عليه السلام مِنْ كَلَامِهِ مَعَ الْخَوَارِجِ: الزَّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ؛ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ (نهج البلاغه: خطبه ۱۲۷).

٦- .عنه عليه السلام : وإني ، وَاللَّهِ ، لَمَأْظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيُيَدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ (نهج
البلاغه : خطبه ٢٥) .

فصل هفتم: سیاست های قضایی

الف گزینش نخبگان برای داوری

فصل هفتم: سیاست های قضاییالف گزینش نخبگان برای داوریامام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر: آن گاه برای داوری در میان مردم، شایسته ترین فرد را از نظر خودت، برگزین؛ آن که کارها بر او دشوار نگردد، و صاحبان دعوا او را به لجاجت نکشاند، و در لغزش ها نماند، و از بازگشت به حق، آن گاه که آن را شناخت، خودداری نرزد، و به سبب طمع، به هلاکت نیفتد، و به جای فهم دقیق تر به اندک فهم، اکتفا نکند، و در شبهه ها درنگش از همه بیشتر باشد، و از همه بیشتر به حجت ها و استدلال ها بچسبد، و کم تر از همه از مراجعه صاحبان دعوا به ستوه آید، و در کشف کارها از همه شکیباتر باشد، و قاطع ترین آنها به هنگام روشنی حکم باشد، و ستایش فراوان، او را به خودبینی نکشاند و تشویق و تحریک دیگران، او را مجذوب نگرداند؛ و اینان اندک اند. (۱)

۱- الإمام علی علیه السلام فی عهده إلى مالک الأشر: ثُمَّ اخْتَر لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ، مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورَ، وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ، وَلَا يَتِمَادِي فِي الزَّلَّةِ، وَلَا يَحْصِرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ، وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاءِ، وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ، وَأَخَذَهُمْ بِالْحَجِجِ، وَأَقْلَبَهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ، وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ، وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ، مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ، وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ (نهج البلاغه: نامه ۵۳).

ب تأمین مالی قضاات**ج اهتمام به آداب داوری****د عزل قضاات متخلف از رعایت آداب**

ب تأمین مالی قضاات امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر: آن گاه برای داوری میان مردم، شایسته ترین فرد را از نظر خودت برگزین... و در بخشش بدو، گشاده دستی پیشه ساز، چنان که کاستی اش را بزداید و نیازش به مردمان، کم شود. (۱)

ج اهتمام به آداب داوری الکافی به نقل از احمد بن ابی عبدالله (به صورت مرفوع): امیر مؤمنان به شریح فرمود: «در مجلس داوری، با کسی در گوشی صحبت مکن، و اگر خشمگین شدی، به پاخیز. پس در حال خشم، داوری مکن». (۲)

امام علی علیه السلام در نامه اش به محمد بن ابی بکر: و هر گاه در میان مردم داوری می کنی، در برابر آنان فروتنی کن و به نرمی رفتار نما و گشاده رو باش و در نگاه کردن به گوشه چشم و خیره شدن، با برابری رفتار کن، تا بزرگان، به ستمگری ات به سود آنان طمع نکنند و ناتوانان، از عدالت تو بر آنها ناامید نباشند. (۳)

د عزل قضاات متخلف از رعایت آداب عالی اللالی: به درستی که امیر مؤمنان، ابوالاسود دثلی را به سبب قضاوت منصوب کرد. سپس او را عزل کرد. [ابو الاسود] به وی گفت: چرا مرا عزل کردی، در حالی که نه جنایت کردم و نه خیانت؟

۱- الإمام علی علیه السلام فی عَهْدِهِ إِلَى مَالِكِ الْأَشْثَرِ: ثُمَّ اخْتَر لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ... وَافْسَحْ لَهُ فِي الْبَدَلِ مَا يَزِيلُ عَثَّتَهُ وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ (نهج البلاغه: نامه ۵۳).

۲- الکافی عن أحمد بن أبي عبد الله رفعه: قال أمير المؤمنين عليه السلام لشریح: لا تُسارَّ أحدًا في مجلسك، وإن غَضِبْتَ فقم؛ فلا تقضينَّ وأنت غضبان (الکافی: ج ۷ ص ۴۱۳ ح ۵).

۳- الإمام علی علیه السلام فی کتابه إلى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ: وَإِذَا أَنْتَ قَضَيْتَ بَيْنَ النَّاسِ فَمَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحِيكَ، وَلْيُنْ لَهُمْ جَانِحِيكَ، وَابْسِطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَأَسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظِ وَالنَّظَرِ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظْمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَا يَأْيَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ (تحف العقول: ص ۱۷۷).

ه مراقبت از قضاوت قضاات

و پرهیزاندن از قضاوت ستمگرانه و ناآگاهانه

ز داوری مستقیم امام علیه السلام

فرمود: «دیدم صدای تو بلندتر از صدای صاحب دعواست». (۱)

ه مراقبت از قضاوت قضاات امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر، پس از آن که چگونگی گزینش قضاات را گوشزد کرد: آن گاه، از داوری او بسیار مراقبت کن. (۲)

امام صادق علیه السلام: آن گاه که امیر مؤمنان، شریح را به سمت قضاوت منصوب کرد، با وی شرط کرد که داوری ها را به اجرا نگذارد، مگر آن که بر او عرضه دارد. (۳)

و پرهیزاندن از قضاوت ستمگرانه و ناآگاهانه امام علی علیه السلام: زشت ترین کار، ستم قضاات است. (۴)

امام علی علیه السلام: آن که داوری هایش ستم باشد، قدرتش نابود شود. (۵)

ز داوری مستقیم امام علیه السلام: از علی علیه السلام گزارش شده که خود، در مسجد کوفه به قضاوت می نشست و برای او سکوی بود، معروف به «سکوی قضاوت». (۶)

إرشاد القلوب: گزارش شده وقتی علی علیه السلام از جهاد فراغت می یافت، به آموزش مردم و داوری میان آنان می پرداخت. (۷)

۱- عوالی اللالی: ج ۲ ص ۳۴۳ ح ۵.

۲- الإمام علی علیه السلام فی عهدِهِ إلی مالکِ الأَشترِ، بَعَدَ أَنْ ذَكَرَ كَيْفِيَّةَ اخْتِيَارِ الْقَضَاءِ: ثُمَّ أَكْثَرَ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ (نهج البلاغه: نامه ۵۳).

۳- الإمام الصادق علیه السلام: لَمَّا وَلى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ شَرِيحاً الْقَضَاءِ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يُنْفَذَ الْقَضَاءُ حَتَّى يَعْرِضَهُ عَلَيْهِ (تهذيب الأحكام: ج ۶ ص ۲۲۶ ح ۵۴۱).

۴- الإمام علی علیه السلام: أَفْطَحَ شَيْءٌ ظَلَمَ الْقَضَاءِ (غرر الحکم: ح ۳۰۱۱).

۵- عنه علیه السلام: مَنْ جَارَتْ أَقْضِيَّتُهُ زَالَتْ قُدْرَتُهُ (غرر الحکم: ح ۷۹۴۳).

٦- .عوالى اللآلى : ج ٢ ص ٣٤٤ ح ٨ .

٧- .إرشاد القلوب : ص ٢١٨ .

ح به پا داشتن حدود، بر نزدیک و دور

ط تسلیم در برابر داوری

ح به پا داشتن حدود، بر نزدیک و دور امام باقر علیه السلام: همانا امیر مؤمنان دستور داد که قنبر بر مردی به عنوان حد، تازیانه زند. قنبر آن حد را افزون کرد و سه تازیانه بیشتر زد. علی علیه السلام از قنبر برای مرد تازیانه خورده، سه تازیانه قصاص گرفت. (۱)

ط تسلیم در برابر داوری کامل فی التاریخ به نقل از شعبی: علی علیه السلام سپرش را نزد مردی نصرانی یافت. او را پیش شریح آورد و در کنارش نشست و فرمود: «اگر طرف نزاع من مسلمانی بود، با او برابری می کردم» و فرمود: «این، سپر من است». نصرانی گفت: این، سپر من است و امیر مؤمنان [نیز]، دروغ نمی گوید! شریح به علی علیه السلام گفت: آیا بینه داری؟ حضرت در حالی که می خندید، فرمود: «نه». نصرانی سپر را برداشت و مقداری رفت و سپس برگشت و گفت: گواهی می دهم که اینها، دستورات پیامبران است. امیر مؤمنان، مرا نزد قاضی خود برد و قاضی اش بر زیان او حکم کرد. آن گاه مسلمان شد و اعتراف کرد که سپر، از علی علیه السلام، هنگامی که به صفین می رفت، افتاده است. علی علیه السلام از اسلام آوردن او خشنود گشت و سپر و اسبی به وی بخشید و آن نصرانی، در جنگ با خوارج، به همراه او حضور یافت. (۲)

۱- الإمام الباقر علیه السلام: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ قَنْبِرًا أَنْ يَضْرِبَ رَجُلًا حَدًّا، فَعَلَّطَ قَنْبِرٌ فَرَادَهُ ثَلَاثَةَ أَسْوَاطٍ، فَأَقَادَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَنْبِرٍ ثَلَاثَةَ أَسْوَاطٍ (الكافي: ج ۷ ص ۲۶۰ ح ۱).

۲- الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۴۴۳.

فصل هشتم: سیاست های امنیتی

الف اهمیت امنیت

ب کسب اطلاعات

فصل هشتم: سیاست های امنیتی امام علی علیه السلام: بدترین شهرها، شهری است که در آن، امنیت و آبادانی نیست. (۱)

امام علی علیه السلام: مردم را چاره ای از حکمرانی نیک رفتار یا فاجر نیست که در حکومتش مؤمن، کار خود کند و کافر، بهره خود برد و خداوند هر یک را به سرانجام مقدرش برساند و بدان وسیله، ثروت های عمومی فراهم آید، و با دشمن پیکار گردد، و راه ها امن شود، و حقوق ناتوان از توانمند ستانده شود، تا آن جا که نیکو رفتار، آسوده باشد و از گزند تبهکار، در امان ماند. (۲)

ب کسب اطلاعات امام علی علیه السلام در نامه اش به کارگزارانش: به نام خداوند بخشنده مهربان. از بنده خدا علی، پیشوای مؤمنان، به هر آن کس از کارگزاران که نامه ام را بخواند. پس از حمد و سپاس الهی؛ مردانی با ما بیعت داشتند و [اینک] آگریخته اند. پس گمان می بریم که

۱- الإمام علی علیه السلام: شَرُّ الْبِلَادِ بَلَدٌ لَا أَمْنَ فِيهِ، وَلَا خِصْبَ (غرر الحکم: ح ۵۶۸۴).

۲- عنه علیه السلام: لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْقَىءُ، وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعِدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى؛ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَيُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ (نهج البلاغه: خطبه ۴۰).

ج اصلاح دشمنان

د سازش به همراه زیرکی

ه کوچک نشمردن دشمن

به سوی شهرهای ناحیه بصره رفته اند. از مردمان شهرهایت درباره آنان پرس و جو کن و مأموران مخفی (خبرچین ها) را از هر سوی سر زمین خود، بر آنان بگمار. آن گاه، آنچه را که بدان رسیدی، برایم بنویس. والسلام! (۱)

الفتوح در گزارش جنگ صفین: مردی از قبیله حمیر، به نام حصین بن مالک با معاویه بود که با علی بن ابی طالب علیه السلام مکاتبه داشت و او را بر اسرار معاویه آگاه می ساخت. (۲)

ج اصلاح دشمنان امام علی علیه السلام: آن که دشمنش را اصلاح کند، بر جمعیت خود افزوده است. (۳)

امام علی علیه السلام: کمال دورانیشی، به صلاح کشاندن مخالفان و مدارا با دشمنان است. (۴)

د سازش به همراه زیرکی امام علی علیه السلام: سازش را تا زمانی که در آن ضعفی برای اسلام نباشد، سودمندتر از نبرد یافتیم.

(۵)

ه کوچک نشمردن دشمنان امام علی علیه السلام: هیچ دشمنی را کوچک مشمار، گرچه ناتوان باشد. (۶)

۱- الإمام علی علیه السلام فی کتابه إلى عماله: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ قَرَأَ كِتَابِي هَذَا مِنَ الْعَمَالِ: أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ رِجَالَنَا عِنْدَهُمْ بَيْعَهُ خَرَجُوا هُرَابًا فَتَنُّهُمْ وَجَّهُوا نَحْوَ بِلَادِ الْبَصْرَةِ، فَاسْأَلْ عَنْهُمْ أَهْلَ بِلَادِكَ، وَاجْعَلْ عَلَيْهِمُ الْعِيُونَ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ مِنْ أَرْضِكَ، ثُمَّ اكْتُبْ إِلَيَّ بِمَا يَنْتَهِي إِلَيْكَ عَنْهُمْ، وَالسَّلَامُ (الغارات: ج ۱ ص ۳۳۷).

۲- الفتوح: ج ۳ ص ۷۸.

۳- الإمام علی علیه السلام: مَنْ اسْتَصْلَحَ عَدُوَّهُ زَادَ فِي عَدَدِهِ (غرر الحکم: ح ۸۲۳۰).

۴- عنه علیه السلام: كَمَالُ الْحَزْمِ اسْتِصْلَاحُ الْأَعْدَاءِ، وَمُدَاجَاةُ الْأَعْدَاءِ (غرر الحکم: ح ۷۲۳۲).

۵- عنه علیه السلام: وَجَدْتُ الْمُسَالَمَةَ مَا لَمْ يَكُنْ وَهْنٌ فِي الْإِسْلَامِ أَنْجَعَ مِنَ الْقِتَالِ (غرر الحکم: ح ۱۰۱۳۸).

۶- عنه علیه السلام: لَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَدُوًّا وَإِنْ ضَعُفَ (غرر الحکم: ح ۱۰۲۱۶).

و موقعیت شناسی در برخورد با دشمنان

ز پرهیزاندن از شکنجه

ح نرم خویی تا زمانی که توطئه در کار نباشد

و موقعیت شناسی در برخورد با دشمنان امام علی علیه السلام: پیش از توانمندی، بر دشمن یورش مبر. (۱)

امام علی علیه السلام: نابود کننده ترین چیزها برای دشمن آن است که به وی اعلام نکنی که او را دشمن گرفته ای. (۲)

ز پرهیزاندن از شکنجه مسند زید به نقل از زید بن علی، از پدرش، از جدش درباره امام علی علیه السلام: به درستی که او (علی علیه السلام) به عمر درباره زن حامله ای که اعتراف به زنا کرده بود و عمر دستور داده بود سنگسار شود، گفت: «شاید بر سرش فریاد کشیده ای یا او را ترسانده ای؟». گفت: چنین بود. فرمود: «آیا از پیامبر خدا نشنیدی که می فرمود: بر اعتراف کننده، پس از شکنجه حدی نیست. به درستی که آن که را در بند کشی یا زندان کنی، یا تهدید کنی، اقرارش [ارزش] ندارد؟». گوید: عمر، زن را آزاد کرد. سپس گفت: زنان، ناتوان اند که فرزندی مانند علی بن ابی طالب بزنند. اگر علی نبود، عمر هلاک می شد. (۳)

ح نرم خویی تا زمانی که توطئه در کار نباشد الاموال به نقل از کثیر بن نمر: مردی، مردی از خوارج را نزد علی علیه السلام آورد و گفت ای امیر مؤمنان! دیدم که این مرد، تو را دشنام می دهد. فرمود: «به او دشنام ده، همان گونه که به من دشنام داد». گفت: تو را دوزخی می انگاشت!

۱- الإمام علی علیه السلام: لا تُوقِع بِالْعَدُوِّ قَبْلَ الْقُدْرَةِ (غرر الحکم: ح ۱۰۲۵۸).

۲- عنه علیه السلام فی الحِکْمِ الْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ: أَقْتَلُ الْأَشْيَاءَ لِعِدْوِكَ أَلْمَا تُعَرِّفُهُ أَنَّكَ اتَّخَذْتَهُ عِدُوًّا (شرح نهج البلاغه: ج ۲۰ ص ۲۸۳ ح ۲۴۴).

۳- مسند زید: ص ۳۳۵.

ط تبعید توطئه گران

فرمود: «آن را که با من پیکار نکند، نمی‌کُشم». [سپس] فرمود: «آنها بر ما سه حق دارند: آنان را از مساجد، باز نداریم، که در آن یاد خدا کنند؛ و آنان را از ثروت‌های عمومی باز نداریم، تا زمانی که دستان آنان با دست‌های ماست؛ و با آنان پیکار نکنیم، تا زمانی که با ما پیکار نکنند». (۱)

ط تبعید توطئه گرانالغارات به نقل از سعید اشعری: علی علیه السلام هنگام حرکت به سوی نهر روان، مردی از قبیله نخع را جانشین کرد که نامش هانی بن هوده بود. وی به علی علیه السلام نامه نوشت که [دو گروه] غنی و باهله، فتنه کرده‌اند و دعا کرده‌اند که دشمنت پیروز گردد. علی علیه السلام به او نوشت: «آنان را از کوفه بیرون کن و هیچ‌یک از آنان را رها مکن» (۲).

۱- الأموال: ص ۲۴۵ ح ۵۶۷.

۲- الغارات: ج ۱ ص ۱۸.

فصل نهم : سیاست های جنگی

الف اهتمام به آموزش های نظامی

۱. آموزش سپاهیان

فصل نهم : سیاست های جنگیالف اهتمام به آموزش های نظامی ۱. آموزش سپاهیانامام علی علیه السلام از سفارش او به زیاد بن نضر ، هنگامی که او را پیشاپیش سپاه به صفین گسیل داشت : بدان که پیشروان سپاه ، دیده بانان آن اند و دیده بان ها ، پیشروان جاسوسان اند . پس هنگامی که از شهرهای بیرون شدی و به دشمن نزدیک گشتی ، بی احساس خستگی ، دیده بان را به هر سو ، بویژه شیار کوه ها ، لایه لای درختان ، کمینگاه ها و هر جای دیگر بفرست . تا دشمن بر شما شیخون نزنند و برای شما کمین نگذاشته باشند . دسته ها و واحدها را از صبح تا به شب ، راه مبر ، مگر برای آمادگی که اگر حادثه ای رخ داد یا امر ناگواری به شما رسید ، پیشاپیش ، خود را مهیا کرده باشید . چون به دشمن رسیدید یا دشمن بر شما فرود آمد ، لشکرگاهتان را برفراز بلندی ها یا دامنه کوه ها یا بین رودخانه ها قرار دهید تا برای شما پناه و برای دشمن ، مانعی باشد ؛ و نبرد را از یک سو و دو سو قرار دهید ، و دیده بان ها را بر ستیغ کوه ها و فراز پشته ها و کناره نهرها بگمارید تا برای شما دیده بانی کنند که مبادا دشمن ، بر شما از جایی که می ترسید و یا جایی که از آن بیم ندارید ، فرود آید . هنگامی که فرود آمدید ، با هم فرود آید ، و وقتی کوچ کردید ، با هم بکوچید .

هنگامی که شب شما را فرا گرفت و فرود آمدید، لشکرگاه را با نیزه ها و سپرها بپوشانید و تیراندازها را پشت سپرها بگمارید که مبادا فریب بخورید یا غفلت بر شما مستولی گردد. خود، لشکرت را نگاهبانی کن و پرهیز از آن که به خواب روی یا شب را به روزآوری، مگر با خواب اندک یا در حدّ چشیدن، و همین شیوه و روش را داشته باش تا به دشمن رسی. بر تو باد درنگ در جنگ؛ و پرهیز از عجله، مگر آن که فرصتی مناسب فراهم آید؛ و پرهیز از این که نبرد کنی، مگر آن که آنان آغاز کنند یا دستور من به تو رسد. درود و رحمت خدا بر تو باد! ۱

۲. آرایش سپاه

۳. بهره گیری از فرصت ها

۴. عقب نشینی تاکتیکی

ب تشکیل نیروهای ویژه

۲. آرایش سپاهدعائم الاسلام درباره علی علیه السلام : او به هنگامی که برای نبرد آماده می شد ، برای سپاه ، [یگان های] راست و چپ و میانه قرار می داد که خود ، در میانه بود و برای آنها رابط هایی معین می کرد ، و پیشروانی جلو می فرستاد ، و آنان را به آهسته سخن راندن و نیایش و خاطر جمعی و بیرون کشیدن شمشیرها و آشکار ساختن توان و نیرو ، دستور می داد ، و به این که هر گروهی بر جای خود قرار گیرد و این که هر کس یورش ببرد ، پس از یورش ، به جای خود برگردد . (۱)

۳. بهره گیری از فرصت ها امام علی علیه السلام در توصیف نبرد : آن که فرصتی را از سوی دشمن دید ، هجوم ببرد و فرصت را غنیمت داند ، [البته] پس از محکم ساختن جایگاه خود ؛ و هرگاه خواسته اش را [از هجوم] برآورد ، به جایگاهش برگردد . (۲)

۴. عقب نشینی تاکتیکی امام علی علیه السلام به هنگام نبرد به یارانش می گفت : فراری که پس از آن یورش باشد ، یا عقب نشینی ای که پس از آن حمله باشد ، بر شما گران نیاید . (۳)

ب تشکیل نیروهای ویژه امام صادق علیه السلام : سپاه ویژه ، شش هزار نفر از یاران علی علیه السلام بودند . (۴)

رجال الکشی به نقل از ابو جارود : به اصبع بن نباته گفتم : جایگاه این مرد (علی علیه السلام)

۱- دعائم الإسلام : ج ۱ ص ۳۷۲ .

۲- الإمام علی علیه السلام فی وصف القتال : من رأى فرصة من العید و فلینشز ، ولینتهز الفرصة بعد إحکام مرکزہ ، فإذا قضی حاجتہ عاد إلیہ (دعائم الإسلام : ج ۱ ص ۳۷۲) .

۳- عنه علیه السلام : کان یقول لأصحابه عند الحرب : لا تشتدن علیکم فزہ بعدها کرہ ، ولا جولہ بعدها حملہ (نهج البلاغه : نامه ۱۶) .

۴- الإمام الصادق علیه السلام : کانوا شرطه الخمیس سته آلاف رجل أنصاره [أی علی علیه السلام] (الاختصاص : ص ۲) .

ج اهتمام ویژه به نیروهای مسلح

در میان شما چیست؟ گفت: نمی دانم چه می گویی؛ اما شمشیرهای ما بر دشمنان بود و هر کس را که وی اشاره می کرد، با شمشیر می زدیم. علی علیه السلام به ما می گفت: «پیمان ببندید! به خدا سوگند که پیمان شما برای طلا و نقره نیست، و پیمان شما جز برای مرگ نیست. به درستی که گروهی از پیشینیان بنی اسرائیل، میان خود پیمان بستند. پس هیچ یک از آنان از دنیا نرفت، مگر آن که پیامبر قومهش یا روستایش و یا خودش بود، و شما به سان آنانید، جز آن که پیامبر نیستید».

(۱)

ج اهتمام ویژه به نیروهای مسلح امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر: پس در کار سپاهیان، چنان بنگر که پدر و مادر در کار فرزندشان می نگرند، و مباد آنچه که آنان را بدان نیرومند می کنی، نزد تو بزرگ نماید. نیکویی ات درباره ایشان، هرچند اندک باشد، خرد نیاید که آن نیکی، آنان را به خیرخواهی تو خواند و گمانشان را درباره ات نیکو گرداند، و رسیدگی به کارهای خرد آنان را به اعتماد و ارسی کارهای بزرگ و مگذار؛ چرا که لطف کوچک را جایی است که از آن بهره بگیرند، و لطف بزرگ را جایی است که از آن، بی نیاز نباشند. و باید گزیده ترین سران سپاه در نزد تو کسی باشد که کمک خود را ارزانی شان دارد و از آنچه دارد، بر آنان ببخشد، آن اندازه که آنان و کسانشان را که باز مانده اند، وسعت دهد، تا عزم آنان در نبرد با دشمن یکی شود؛ چرا که مهربانی تو به آنان، دل هایشان را بر تو مهربان گرداند، و برترین چشم روشنی زمامداران، برقراری عدالت در شهرها و پدیدار شدن دوستی میان شهروندان است. (۲)

۱- رجال الکشی: ج ۱ ص ۱۹ ش ۸.

۲- الإمام علی علیه السلام فی عهده إلى مالک الأشر: ثُمَّ تَفَقَّدَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُهُ الْوَالِدَانِ مِنَ وَلَدَيْهِمَا، وَلَا يَتَفَاقَمَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ. وَلَا تَحْقِرَنَّ لُطْفًا تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قَلَّ؛ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَدْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ، وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ. وَلَا تَدَعُ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اتِّكَالَآءَ عَلَى جَسِيمِهَا؛ فَإِنَّ لِيَسِيرٍ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ، وَلِلْجَسِيمِ مَوْضِعًا لَا يَسْتَعْنُونَ عَنْهُ، وَلِيَكُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ، وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَاتِهِ بِمَا يَسِيَعُهُمْ وَيَسْعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِهِمْ، حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعِدُوِّ؛ فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ. وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَالِدِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ، وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ (نهج البلاغه: نامه ۵۳).

د اهتمام به روحیه سپاه

۱. تشویق

۲. شعار

۳. پرهیزاندن از گریز

د اهتمام به روحیه سپاه ۱. تشویق امام علی علیه السلام از سخنش به محمد بن حنفیه، هنگامی که در روز جنگ جمل، پرچم را به او سپرد: کوه ها از جای گنده شوند و تو استوار باش. دندان هایت را برهم بفشار و کاسه سرت را به خدا عاریه ده. پایت را بر زمین بکوب و چشمت را به دورترین نقطه سپاه بیفکن و چشم فرو نه و بدان که پیروزی، از سوی خداوند سبحان است. (۱)

۲. شعار امام علی علیه السلام: به درستی که پیامبر خدا به آشکار ساختن شعارها پیش از جنگ، فرمان داد و فرمود: «در شعارتان، نامی از نام های الهی باشد». (۲)

۳. پرهیزاندن از گریز امام علی علیه السلام: فرار کننده باید بداند که پروردگارش را به خشم آورده و هلاک کننده خویش است. به درستی که در فرار، دشمنی خداوند، خواری همیشگی، ننگ جاودان و زندگی ناخوشایند است، و فرار کننده، زیاد کننده عمر خویش نیست و میان او و روزی که برای مرگش مقدر شده، فاصله نشود و خداوند را خشنود نکند. مردن

۱- عنه علیه السلام من کلام له علیه السلام لِإِثْنَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ لَمَّا أُعْطِيَ الرَّايَةَ يَوْمَ الْجَمَلِ: تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُّ، عَضُّ عَلَى نَاجِدِكَ. أَعْرِ اللَّهَ جُمُجْمَتَكَ. تَدْفِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ. أَرَمِ بِبَصِيرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغَضَّ بِبَصِيرِكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ (نهج البلاغه: خطبه ۱۱).

۲- عنه علیه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَ بِإِعْلَانِ الشُّعَارِ قَبْلَ الْحَرْبِ، وَقَالَ: لِيُكُنَّ فِي شِعَارِكُمْ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ (دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۳۷۰).

ه نیرنگ

آدمی به راستی و حقیقت ، پیش از ارتکاب این خصلت ها (فرار از نبرد) ، بهتر است از درآمیختن با این خصلت ها و پذیرش آنها . (۱)

ه نیرنگامام باقر علیه السلام : به درستی که علی علیه السلام می فرمود : «اگر پرندگان ، مرا بربایند ، برایم دوست داشتنی تر است از این که چیزی را به پیامبر خدا نسبت دهم که نفرموده است . از پیامبر خدا شنیدم که در روز [جنگ] خندق می فرمود : جنگ ، نیرنگ است . می فرمود : هر گونه که می خواهید ، سخن بگویید .» (۲)

الکافی به نقل از عدی بن حاتم : به درستی که امیرمؤمنان، هنگامی که در صفین با معاویه رو در رو شد، صدایش را بلند می کرد تا یارانش بشنوند و می فرمود : «به خدا سوگند ، معاویه و یارانش را خواهم کُشت!» . آن گاه در آخر سخن ، صدایش را آهسته می کرد و می گفت : «إن شاء الله!» . من نزدیک ایشان بودم و گفتم : ای امیرمؤمنان! به درستی که سوگند یاد کردی بر آنچه انجام می دهی . آن گاه «ان شاء الله» گفتم . مقصودت از این ، چه بود؟ فرمود : «جنگ ، نیرنگ است و من نزد مؤمنان ، دروغگو نیستم . خواستم تا یارانم را بر دشمن بشورانم تا سُستی نکنند و [به نبرد] با آنان ، رغبت پیدا کنند . پس در آینده، داناترین آنان، از این سخن سود ببرد . إن شاء الله!» . (۳)

۱- الإمام علی علیه السلام : لِيَعْلَمَ الْمُنْهَزِمُ بِأَنَّهُ مُسَخِّطُ رَبِّهِ ، وَمَوْبِقُ نَفْسِهِ ، إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللَّهِ ، وَالذَّلَّ اللَّازِمَ ، وَالْعَارَ الْباقِي ، وَفَسَادَ الْعَيْشِ عَلَيْهِ . وَإِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرِ مَزِيدٍ فِي عُمُرِهِ ، وَلَا مَحْجُوزٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ يَوْمِهِ ، وَلَا يُرْضَى رَبُّهُ . وَلَمَوْتُ الرَّجُلِ مَحْقًا قَبْلَ إْتْيَانِ هَذِهِ الْخِصَالِ خَيْرٌ مِنَ الرِّضَى بِالتَّلْبِيسِ بِهَا ، وَالْإِقْرَارِ عَلَيْهَا ! (الكافی : ج ۵ ص ۴۱ ح ۴) .

۲- الإمام الباقر علیه السلام : إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ : لَأَنْ تَخَطَّنِي الطَّيْرُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا لَمْ يَقُلْ ، سَجِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي يَوْمِ الْخَنْدَقِ : الْحَرْبُ خُدْعَةٌ . يَقُولُ : تَكَلَّمُوا بِمَا أَرَدْتُمْ (تهذيب الأحكام : ج ۶ ص ۱۶۲ ح ۲۹۸) .

۳- الكافی : ج ۷ ص ۴۶۰ ح ۱ .

و اخلاق جنگ

۱. پرهیز از آغاز کردن پیکار

۲. مصونیت سیاسی فرستادگان

۳. اقامه حجت، پیش از نبرد

و اخلاق جنگ ۱. پرهیز از آغاز کردن پیکار امام علی علیه السلام در نامه اش به مالک اشتر، پیش از رُخداد صفین: پرهیز از این که با این گروه، نبرد را آغاز کنی، مگر آن که آنان آغاز کنند، تا این که با آنان رو در رو شوی و سخن آنان را بشنوی؛ و بدی های آنان، تو را به نبرد و ندارد، قبل از دعوت آنان [به هدایت] و مکرر، راه بهانه جویی را بر آنان بستن. (۱)

۲. مصونیت سیاسی فرستادگان امام علی علیه السلام اگر بر مردی از دشمن دست یافتید و او ادعا داشت که فرستاده به سوی شماست، اگر این امر از او محرز شد و شاهی بر آن آورد، پس به او آسیبی مرسانید تا پیغامش را برساند و نزد یارانش باز گردد؛ اما اگر شاهی بر سخنش نیافتید، این ادعا را از او نپذیرید. (۲)

۳. اقامه حجت، پیش از نبرد السنن الكبرى به نقل از براء بن عازب: علی علیه السلام مرا به سوی خوارج در نهروان فرستاد. پیش از کارزار، سه مرتبه آنان را [به هدایت] دعوت نمودم. (۳)

۱- الإمام علی علیه السلام فی کتابه إلی مالک الأشر قبل وقعه صفین: إیاک أن تبدأ القوم بقتال إلا أن یسدؤوک، حتی تلقاهم، وتسمع منهم، ولا یجرمتک شنائهم علی قتالهم قبل دعائهم والإعذار إلیهم مره بعد مره! (وقعه صفین: ص ۱۵۳).

۲- عنه علیه السلام: إن ظفرتم برجل من أهل الحرب فزعم أنه رسول إلیکم؛ فإن عرف ذلك منه وجاء بما یدل علیه فلا سبیل لکم علیه حتی یبلغ رسالته ویرجع إلی أصحابه، وإن لم تجدوا علی قوله دلیلاً فلا تقبلوا منه (دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۳۷۶).

۳- السنن الكبرى: ج ۸ ص ۳۰۹ ح ۱۶۷۳۹.

۴. نیایش به هنگام نبرد

۴. نیایش به هنگام نبرد امام صادق علیه السلام: به درستی که امیر مؤمنان هنگامی که قصد نبرد می کرد، این نیایش ها را بر زبان می آورد: «بار خدایا! به درستی که تو راهی از راه هایت را نشان دادی و خشنودی ات را در آن نهادی، و دوستانت را به سویش دعوت کردی و آن را برترین راه نزد خودت از جهت پاداش، و گرامی ترین آنها از جهت بازگشت، و دوست داشتنی ترین آنها نزد خودت از جهت روش قرار دادی. آن گاه در این راه، از مؤمنان، جان و مالشان را خریدی که در مقابل بهشت، در راه خدا پیکار کنند، می کشند و کشته می شوند؛ [و این،] وعده ای است حق از جانب تو. پس مرا از آنانی قرار ده که جانش را از او خریده ای و سپس، او به داد و ستدی که با او داشتی، وفا کرد، پیمانی را نشکست و نقض نکرد و آن را تغییر نداد؛ بلکه پاسخی به محبت هایت و برای نزدیک شدن به تو قرارش داد. پس آن را پایان کارم قرار ده و پایان عمرم را در این راه، مقرر ساز و در این راه، شهادتی روزی ام کن که سبب خشنودی تو گردد و لغزش هایم را بدان پاک گرداند، و مرا در زمره زندگان که از دست دشمنان و نافرمانان روزی خورده اند، در زیر پرچم حق و هدایت، قرار ده که در [راه] پیروزی بر آنان، گام بر می دارد، پشت کننده [به نبرد] نیست، و شک آور نباشد. بار خدایا! به تو پناه می برم در این هنگام، از ترس به هنگام وحشت ها و از سستی به هنگام یورش قهرمانان، و از گناهی که اعمالم را تباہ سازد. پس، از روی شک باز ایستم، یا بدون یقین بگذرانم، و [در نتیجه] تلاشم بیهوده و عملم پذیرفته نشده باشد». (۱)

۱- الإمام الصادق علیه السلام: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِذَا أَرَادَ الْقِتَالَ قَالَ هَذِهِ الدَّعَوَاتِ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمْتَ سَبِيلًا مِنْ سُبُلِكَ، جَعَلْتَ فِيهِ رِضَاكَ، وَنَدَبْتَ إِلَيْهِ أَوْلِيَاءَكَ، وَجَعَلْتَهُ أَشْرَفَ سُبُلِكَ عِنْدَكَ ثَوَابًا، وَأَكْرَمَهَا لَمَدِيكَ مَا بَا، وَأَحَبَّهَا إِلَيْكَ مَسْلَكًا، ثُمَّ اشْتَرَيْتَ فِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْكَ حَقًّا، فَاجْعَلْنِي مِمَّنْ اشْتَرَى فِيهِ مِنْكَ نَفْسَهُ ثُمَّ وَفَى لَكَ بِبَيْعِهِ الَّذِي بَايَعَكَ عَلَيْهِ، غَيْرَ نَاكِثٍ وَلَا نَاقِضٍ عَهْدًا، وَلَا مَبْدِلًا تَبْدِيلًا، بَلِ اسْتِجَابًا لِمَحَبَّتِكَ، وَتَقَرُّبًا بِهِ إِلَيْكَ، فَاجْعَلْهُ خَاتِمَةَ عَمَلِي، وَصَيِّرْ فِيهِ فَنَاءَ عُمْرِي، وَارزُقْنِي فِيهِ لَكَ وَبِهِ مَشْهَدًا تَوْجِبُ لِي بِهِ مِنْكَ الرِّضَا، وَتَحِطُّ بِهِ عَنِّي الْخَطَايَا، وَتَجْعَلْنِي فِي الْأَحْيَاءِ الْمَرْزُوقِينَ بِأَيْدِي الْعِيَادِ وَالْعَصَا، تَحْتَ لِوَاءِ الْحَقِّ وَرَايَةِ الْهُدَى، مَاضِيًا عَلَى نُصْرَتِهِمْ قَدُمًا، غَيْرَ مَوْلٍ دُبْرًا، وَلَا مُحَدِّثٍ شَكًّا، اللَّهُمَّ وَأَعُوذُ بِكَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنَ الْجُبْنِ عِنْدَ مَوَارِدِ الْأَهْوَالِ، وَمِنَ الضَّعْفِ عِنْدَ مُسَاوَرَةِ الْأَبْطَالِ، وَمِنَ الذَّنْبِ الْمُحِيطِ لِلْأَعْمَالِ، فَاحْجِمْ مِنْ شَكِّ، أَوْ أَمْضِئْ بِغَيْرِ يَقِينٍ، فَيَكُونَ سَعْيِي فِي تَبَابٍ، وَعَمَلِي غَيْرَ مَقْبُولٍ (الكافي: ج ۵ ص ۴۶ ح ۱).

۵. آغاز کردن نبرد بعد از ظهر**۶. خوش رفتاری با باقی مانده دشمن**

۵. آغاز کردن نبرد بعد از ظهر امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان که درود خدا بر او باد، پیکار نمی کرد، مگر بعد از ظهر و می فرمود: «در این هنگام، درهای آسمان، گشوده می شود، رحمت و مهربانی پذیرفته می گردد، و پیروزی فرود می آید» و می فرمود: «این زمان (عصر)، به شب نزدیک تر است و مناسب تر است برای آن که کشتار کم شود و جنگجو [از تعقیب دشمن] باز گردد، و شکست خوردگان، نجات یابند». (۱)

۶. خوش رفتاری با باقی مانده دشمن تاریخ یعقوبی به نقل از اسماعیل بن علی: نخستین کسی که [چگونگی] نبرد با اهل قبله را آموخت، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. او اسیران را نمی کُشت، به دنبال شکست خوردگان نمی رفت و زخمی ها را از پا در نمی آورد. (۲)

۱- الإمام الصادق علیه السلام: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ لَا يُقَاتِلُ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَيَقُولُ: تَفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَتُقْبَلُ الرَّحْمَةُ، وَيَنْزِلُ النَّصْرُ. وَيَقُولُ: هُوَ أَقْرَبُ إِلَى اللَّيْلِ، وَأَجْدَرُ أَنْ يَقِلَّ الْقَتْلُ، وَيَرْجِعَ الطَّالِبُ، وَيُفْلِتَ الْمُنْهَرِمُ (الكافي: ج ۵ ص ۲۸ ح ۵).

۲- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۳۸۳.

فصل دهم: سیاست های حکومتی

الف اسباب ماندگاری دولت ها

۱. برپا داشتن عدالت

فصل دهم: سیاست های حکومتی اسباب ماندگاری دولت ها ۱. برپا داشتن عدالت امام علی علیه السلام: آن که به عدالت رفتار کند، خداوند، از دولتش پاسداری کند. (۱)

امام علی علیه السلام: پایداری مملکت، در عدالت است. (۲)

امام علی علیه السلام: خداوند سبحان، عدالت را استواری مردم، پاکی از ستم ها و گناهان، و سبب تحقق و اجرای اسلام، قرار داد. (۳)

امام علی علیه السلام: هرگاه شهروندان، حقوق زمامدار را به جا آورند و زمامدار، حقوق شهروندان را به جا آورد، حق در میان آنان، عزیز گردد، و آیین دینداری بر پا شود، و نشانه های عدالت، استوار گردد، و سنت ها بر روش درست، جاری شوند، و در پرتو آن، زمانه به صلاح گراید، و بقای دولت، جای امیدواری باشد، و آرزوهای دشمنان، به ناامیدی گراید. (۴)

۱- الإمام علی علیه السلام: مَنْ عَمِلَ بِالْعَدْلِ حَصَّنَ اللَّهُ مُلْكَهُ (غرر الحکم: ح ۸۷۲۲).

۲- عنه علیه السلام: ثَبَاتُ الْمُلْكِ فِي الْعَدْلِ (المواعظ العددیه: ص ۵۴).

۳- عنه علیه السلام: جَعَلَ اللَّهُ سُيُبْحَانَهُ الْعِدْلَ قِوَامًا لِلْأَنْامِ، وَتَنْزِيهَا مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْآثَامِ، وَتَسْوِيَةً لِلْإِسْلَامِ (غرر الحکم: ح ۴۷۸۹).

۴- عنه علیه السلام: إِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعِدْلِ، وَجَزَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنُنُ، فَصَلَحَ بِعَدْلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَبَيَّسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ (نهج البلاغه: خطبه ۲۱۶).

۲. تدبیر نیکو

۳. رفتار نیکو

۴. بیداری و مراقبت از کارها

ب اسباب زوال دولت ها

۱. ستمگری

۲. تدبیر نیکوامام علی علیه السلام: آن که سیاستی نیکو پیشه سازد، آقایی اش دوام یابد. (۱)

امام علی علیه السلام: در پرتو سیاست نیکو، تربیت درست انجام گیرد. (۲)

۳. رفتار نیکوامام علی علیه السلام: رفتار نیکو، زیبایی قدرت و پناهگاه حکومت است. (۳)

۴. بیداری و مراقبت از کارها امام علی علیه السلام: از نشانه های [پایداری] دولت، بیداری برای مراقبت کارهاست. (۴)

ب اسباب زوال دولت ها ۱. ستمگری امام علی علیه السلام: بدترین حکمرانان، کسانی اند که بر شهروندان خود، ستم روا دارند. (۵)

امام علی علیه السلام: آن که بر شهروندان خویش ستم ورزد، مخالفان خود را یاری رسانده است. (۶)

امام علی علیه السلام به زیاد بن ابیه: عدالت پیشه ساز و از بیداد و ستم پرهیز؛ چرا که بیداد، به آوارگی و دارد و ستم، شمشیر به میان آرد. (۷)

۱- الإمام علی علیه السلام: مَنْ حَسَنَتْ سِيَاسَتَهُ دَامَتْ رِيَاسَتُهُ (غرر الحکم: ح ۸۴۳۸).

۲- عنه علیه السلام: بِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحَ (الكافی: ج ۱ ص ۲۸ ح ۳۴).

۳- عنه علیه السلام: حُسْنُ السِّيَرَةِ جَمَالُ الْقُدْرَةِ، وَحِصْنُ الْإِمْرَةِ (غرر الحکم: ح ۴۸۴۷).

۴- عنه علیه السلام: مِنْ أَمَارَاتِ الدَّوْلَةِ الَّتِي قَطَعَتْ لِحِرَاسَةِ الْأُمُورِ (غرر الحکم: ح ۹۳۶۰).

۵- عنه علیه السلام: شَرُّ الْأَمْرَاءِ مَنْ ظَلَمَ رَعِيَّتَهُ (غرر الحکم: ح ۵۷۱۷).

٦- .عنه عليه السلام : مَنْ ظَلَمَ رَعِيَّتَهُ نَصَرَ أَضْدَادَهُ (غرر الحكم : ح٧٨١٥) .

٧- .عنه عليه السلام لزياد بن أبيه : اسْتَعْمِلِ الْعِدَلَ ، وَاحْذِرِ الْعَسْفَ وَالْحَيْفَ ؛ فَإِنَّ الْعَسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ ، وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ (نهج البلاغه : حكمت ٤٧٦) .

۲. تدبیر نادرست**۳. خودکامگی****۴. ضایع کردن اصول و مبانی**

۲. تدبیر نادرست امام علی علیه السلام: تدبیر نادرست، سبب هلاکت گردد. (۱)

امام علی علیه السلام: با چهار چیز، بر پشت کردن [حکومت]، استدلال شود: تدبیر نادرست، زشتی اسراف، کمی عبرت گرفتن، و عذرخواهی فراوان. (۲)

۳. خودکامگی امام علی علیه السلام از حکمت های منسوب به ایشان: خودکامگی، حسادت را برانگیزد، و حسادت دشمنی آورد، و دشمنی، سبب اختلاف گردد، و اختلاف، باعث جدایی شود، و جدایی، سستی آورد، و سستی، سبب خواری گردد، و خواری، دولت را نابود سازد و نعمت ها را از میان ببرد. (۳)

۴. ضایع کردن اصول و مبانی امام علی علیه السلام: استدلال شود بر پشت کردن حکومت ها به چهار چیز: ضایع کردن اصول [و مبانی]، چنگ زدن به فروع، به کار گماردن فرومایگان، و کنار گذاردن نخبگان. (۴)

ج توصیه هایی در روابط اجتماعی سیاسی ۱. دیگران را با خود سنجید نامام علی علیه السلام از سفارش وی به فرزندش محمد بن حنفیه: فرزندم! به تمام مردم نیکی

۱- الإمام علیّ علیه السلام: سوء التّدبیر سبّب التّدمیر (غرر الحکم: ح ۵۵۷۱).

۲- عنه علیه السلام: يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِدْبَارِ بِأَرْبَعٍ: سَوْءُ التّدبیرِ، وَقُبْحُ التّبذیرِ، وَقَلَّةُ الْإِعْتِبَارِ، وَكَثْرَةُ الْإِعْتِدَارِ (غرر الحکم: ح ۱۰۹۵۸).

۳- عنه علیه السلام فی الحکم المَنسُوبِ إِلَیْهِ: الْإِسْتِثْنَاءُ یُوجِبُ الْحَسِدَ، وَالْحَسِیدُ یُوجِبُ الْبَغْضَ، وَالْبَغْضُ یُوجِبُ الْإِخْتِلَافَ، وَالْإِخْتِلَافُ یُوجِبُ الْفُرْقَةَ، وَالْفُرْقَةُ تُوْجِبُ الضَّعْفَ، وَالضَّعْفُ یُوجِبُ الدُّلَّ، وَالدُّلُّ یُوجِبُ زَوَالَ الدَّوْلَةِ وَذَهَابَ النِّعْمَةِ (شرح نهج البلاغه: ج ۲۰ ص ۳۴۵ ح ۹۶۱).

۴- عنه علیه السلام: يُسْتَدَلُّ عَلَى إِدْبَارِ الدَّوْلِ بِأَرْبَعٍ: تَضْیِيعِ الْأَصُولِ، وَالتَّمَسُّكِ بِالْفُرُوعِ، وَتَقْدِيمِ الْأَرَادِلِ، وَتَأْخِيرِ الْأَفَاضِلِ (غرر الحکم: ح ۱۰۹۶۵).

۱. دیگران را با خود سنجیدن

۲. پرهیز از دشمنی

۳. وفا به پیمان

کن ، چنان که دوست داری به تو نیکی شود ، و برای آنان ، خوش بخواه آنچه برای خویش خوش می داری ، و زشت شمار از خود ، آنچه را از دیگران زشت می شماری ، و با تمام مردم ، خُلق و خویت را نیک گردان ، تا وقتی از آنان دور شدی ، به سویت پُر کشند و هنگامی که مُردی ، بر تو بگریند و بگویند : «ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم» و از کسانی مباش که هنگام مرگشان گفته می شود : «سپاس خدای را که پرورنده جهانیان است!» . (۱)

۲. پرهیز از دشمنی امام علی علیه السلام : پرهیزید ... از کینه هم را در دل داشتن و تخم نفاق در سینه کاشتن ، و از هم بریدن و دست از یاری یکدیگر کشیدن . (۲)

امام علی علیه السلام : اوج نادانی ، دشمنی با مردم است . (۳)

۳. وفا به پیمان امام علی علیه السلام : ای مردم! به درستی که وفا ، همزاد راستی است ، و هیچ سپری بازدارنده تر از آن نمی شناسم . آن که از چگونگی رستاخیز آگاه شود ، دغلکاری نکند . در زمانه ای به سر می بریم که بسیاری از مردمان ، دغلکاری را زیرکی دانسته اند و نادانان ، آنها را چاره اندیشی خوانند . (۴)

۱- الإمام علی علیه السلام فی وصیته لابنه مُحَمَّد بن الحنفیه : یا بُنّی ! ... أحسن إلى جميع الناس كما تُحبُّ أن يُحسنَ إليك ، وارضَ لهم ما ترضاهُ لنفسِكَ ، واستقبِح من نفسِكَ ما تستقبِحه من غیرِكَ ، وحسن مع جميع الناس خُلقَكَ ، حتّی إذا غبت عنهم حنوا إليك ، وإذا متَّ بكوا علیكَ . وقالوا: إنا لله وإنا إليه راجعون ، ولا تكن من الذين يُقالُ عند موتِهِ : الحمد لله ربّ العالمین (کتاب من لا یحضره الفقیه : ج ۴ ص ۳۸۷ ح ۵۸۳۴) .

۲- عنه علیه السلام : اجتنبوا ... من تضاعن القلوب ، وتشاحن الصدور ، وتدابرن النفوس ، وتخاذل الأیدی (نهج البلاغه : خطبه ۱۹۲) .

۳- عنه علیه السلام : رأس الجهل مُعاداة الناس (غرر الحکم : ح ۵۲۴۷) .

۴- عنه علیه السلام : أيُّها الناس ! إنَّ الوفاءَ توأمُ الصدقِ ، ولا- أعلمُ جُنَّه أوقى منه ، وما یغدرُ من علمِ كيف المَرَجُع ، ولقد

أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدَرَ كَيْسًا ، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحَيْلَةِ (نهج البلاغه : خطبه ٤١) .

۴. استقلال فرهنگی

۴. استقلال فرهنگی امام صادق علیه السلام: امیرمؤمنان، همیشه می فرمود: «این امت، همیشه در نیک بختی به سر برند تا وقتی که لباس بیگانگان را نپوشند و غذای بیگانگان را نخورند؛ اما وقتی چنین کردند، خداوند، آنان را به خواری اندازد».

(۱)

۱- الإمام الصادق علیه السلام: كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بِخَيْرٍ مَا لَمْ يَلْبَسُوا لِبَاسَ الْعَجَمِ، وَيَطْعَمُوا أَطْعَمَةَ الْعَجَمِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ ضَرَبَهُمُ اللَّهُ بِالذُّلِّ (المحاسن: ج ۲ ص ۱۷۸ ح ۱۵۰۴).

بخش ششم: جنگ های امام علی علیه السلام

اشاره

بخش ششم: جنگ های امام علی علیه السلام فصل یکم: پیکار نخست: جنگ جمل فصل دوم: پیکار دوم: جنگ صفین فصل سوم: پیکار سوم: نبرد نهروان (فتنه مارقین)

نگاهی کلی به جنگ های امام علیه السلام

اشاره

نگاهی کلی به جنگ های امام علیه السلام با هجوم شگفت مردم و اقبال عظیم توده ها و اصرار فراوان مسلمانان ، زمام خلافت را به دست گرفت و در یکی از آغازین سخنرانی های شکوهمند و پرشورش ، سیاست آینده خویش را به صراحت تبیین کرد و نشان داد که امتیازهای بی بنیاد را برنخواهد تابید و در جامعه ، دگرگونی بنیادینی به وجود خواهد آورد و برتری جویی ها و امتیازهای بی اساس را از همه سوی جامعه ، خواهد زدود ؛ چرا که این همه در نگاه او از ویژگی های تفکر جاهلی است که چونان پیش از بعثت ، به سوی مردمان بازگشته است . روشن است که کسان بسیاری ، این دیگرسانی را بر نمی تابیدند و از دست هشتن موقعیت ها و امتیازها را تحمل نمی کردند و از جمله ، کسانی که در هنگامه شورش بر عثمان ، آب را گِل آلود کرده بودند تا ماهی منصب و قدرت بگیرند، اکنون آرام نمی نشستند و کسانی که بدون هیچ امتیازی سال ها بر گرده مردمان سوار بودند و بدون توجه به حکومت مرکزی ، هر آنچه روا می دانستند، انجام می دادند، این سیاست توفان زا را تحمل نمی کردند. بدین سان ، هنوز روزهایی از حکومت علی علیه السلام نگذشته بود که رویارویی ها آغاز شد و بهانه های بی اساس ، چهره نمود و در تداوم خود ، تمام حکومت چهار سال و اندی او را با نبرد و خون بیالود. این رویارویی ها با توجه به بنیاد جریان ها و چگونگی شکل گیری ساختارها و شخصیت به وجود آورندگان، بویژه جمیلیان و نهروانیان ، بسی دشوار بود. علی علیه السلام خود ، بارها از این دشواری ها پرده بر گرفته است:

لَوْ لَمْ أَكُ فِيكُمْ مَا قَاتِلَ أَصْحَابُ الْجَمَلِ وَأَصْحَابُ النَّهْرَوَانِ . (۱) اگر من در میان شما نبودم، جملیان و نهروانیان کشته نمی شدند. و فرمود: إِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ ، وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَآجَ غِيْهَبُهَا وَاشْتَدَّ كَلْبُهَا. (۲) به راستی که من چشم فتنه را در آوردم و کسی جز من بر این کار جرئت نمی کرد، [بویژه] پس از آن که تاریکی اش فراگیر شد و هاری اش شدت یافت . چه کسی توان آن را داشت که در پسِ عنوان های فریبنده «صحابی» و «سابقون» و چهره های عابد نما و پیشانی های پینه بسته از سجده ، انبوه بر هم هشته اندیشه های فاسد و جهل متراکم و شرک پیچیده را بنگرد و فرمان قلع و قمع دهد؟ راستی را ، کار علی علیه السلام بس دشوار بود و پیامبر خدا که در آینه زمان این همه را می دید، بارها به این حقیقت اشاره کرده بود که: ... تُقَاتِلُ عَلَى التَّوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ . (۳) تو بر اساس تأویل می جنگی، چنان که من بر اساس تنزیل جنگیدم. و فرموده بود: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي ، يُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ . (۴) به راستی که علی بن ابی طالب ، برادر و جانشین من است . پس از من برای تأویل قرآن می جنگد، چنان که من برای تنزیل آن جنگیدم.

۱- .خصائص أمير المؤمنين ، نسایی: ص ۱۴۹ ح ۱۸۴ .

۲- .نهج البلاغه : خطبه ۹۳ .

۳- .كفايه الأثر: ص ۷۵۷۶ .

۴- .الإرشاد: ج ۱ ص ۱۸۰ .

و فراتر از این ، چگونگی جنگ افروزان را نیز نشان داده و با اشاره به امام علی علیه السلام فرموده بود: هَذَا وَاللَّهِ قَاتِلُ الْقَاسِطِينَ وَالتَّوَكِّثِينَ ، وَالْمَارِقِينَ . (۱) به خدا سوگند ، این (علی بن ابی طالب علیه السلام) ، نبرد کننده با قاسطین (طغیانگران) ، ناکثین (بیعت شکنان) و مارقین (منحرفان از دین) است. و بر این اساس ، برخی از صحابیان، پیش از آن که علی علیه السلام به خلافت برسد ، از این حقیقت ، سخن گفته بودند . (۲) پیامبر خدا که رسالت ابلاغ دین را داشت ، مسئولیت برنمودن چگونگی های آینده این امت را نیز به عهده داشت ؛ چرا که دین او جاودانه بود و آیینش زمان شمول و جهان شمول . بدین سان ، این رویارویی ها را پیش بینی کرد و با وصف چگونگی فتنه افروزان چنان که آمد ، بر موضع آنان خط بطلان کشید و آنان را جمعی فتنه انگیز و گروهی ستم پیشه و «باغی» معرفی کرد: يَا عَلِيُّ! سَتُقَاتِلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ ، وَأَنْتَ عَلِيُّ الْحَقُّ ، فَمَنْ لَمْ يَنْصُرْكَ فَلَيْسَ مِنِّي . (۳) ای علی! به زودی گروه طغیانگر با تو می جنگند و تو بر حقی ، و آن که تو را یاری نکند ، از من نیست. و از سوی دیگر ، افزون بر ارج گذاری ها بر شخصیت علی علیه السلام و تأکید بر این که او همواره با حق است و حق با اوست ، (۴) حقانیت او در نبردها و استوار گامی او در جنگ ها را نیز به همگان نشان داد و فرمود: أَنْتَ ... تُقَاتِلُ عَلِيَّ سُنَّتِي . (۵)

۱- .تاریخ دمشق : ج ۳ ص ۱۶۳ ح ۱۲۰۳ .

۲- .همانند ابو ایوب و ابو سعید خدری .

۳- .تاریخ دمشق : ج ۴۲ ص ۴۷۳ ح ۹۰۴۴ .

۴- .تاریخ بغداد: ج ۱۴ ص ۳۲۱ .

۵- .مسند ابی یعلی: ج ۱ ص ۲۷۱ ح ۵۲۴ .

الف پرهیز دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از نبرد با علی علیه السلام

تو ... بر سنت من می جنگی . و فرمود: حَرْبٌ عَلَيَّ حَرْبُ اللَّهِ . (۱) نبرد علی، نبرد خداست . و یا: حَرْبُكَ حَرْبِي . (۲) جنگ تو ، جنگ من است . و یا: حَرْبُكَ حَرْبِي وَسَلْمُكَ سِلْمِي . (۳) جنگ تو جنگ من، و آشتی تو آشتی من است. و... و با این همه ، پیامبر صلی الله علیه و آله موضع الهی علی علیه السلام را شناساند تا در آینده ، صف حق و باطل ، به روشنی از هم جدا شود ، و آنچه اکنون پس از این نگاه کوتاه می آید، گزینشی از انبوه نقل ها و اسناد است در جهت روشن ساختن آنچه آوردیم:

الف پرهیز دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از نبرد با علی علیه السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! جنگ با تو ، جنگ با من است ، و آشتی با تو آشتی با من ، و جنگ با من ، جنگ با خداست. آن کس که با تو آشتی کند، با من آشتی کرده است، و آن کس که با من آشتی کند، با خداوند عز و جل آشتی کرده است. (۴)

-
- ۱- الخصال : ص ۴۹۶ ح ۵ .
 - ۲- المناقب ، کوفی : ج ۱ ص ۳۵۱ ح ۲۷۸ .
 - ۳- الأُمالی ، طوسی : ص ۳۶۴ ح ۷۶۳ .
 - ۴- رسول الله صلی الله علیه و آله : یا عَلِيُّ، حَرْبُكَ حَرْبِي ، وَسَلْمُكَ سِلْمِي ، وَحَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ ، وَمَنْ سَأَلَكَ فَقَدْ سَأَلَنِي ، وَمَنْ سَأَلَنِي فَقَدْ سَأَلَ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ (الأُمالی ، صدوق : ص ۶۵۶ ح ۸۹۱) .

ب خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه های پس از خود

ج فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به نبرد با فریب خوردگان

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام: من در جنگم با آن که با شما بجنگد و آشتی ام با آن که با شما آشتی باشد. (۱)

ب خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه های پس از خود المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو ایوب انصاری: از پیامبر خدا شنیدم که به علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: «تو با ناکثین، قاسطین و مارقین در راه ها، نهرها و بلندی کوه ها جنگ می کنی». گفتم: ای پیامبر خدا! اینان با چه کسی جنگ می کنند؟ فرمود: «با علی بن ابی طالب». ۲

ج فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به نبرد با فریب خوردگان امام علی علیه السلام: مأموریت داشتم تا با ناکثین، قاسطین و مارقین بجنگم. پس در آنچه مأمور بودم، انجام وظیفه کردم؛ اما ناکثین، آنان، بصریان و گروه جمل بودند؛ و اما مارقین، همان خوارج بودند؛ و اما قاسطین، آنان شامیان و دار و دسته معاویه بودند. (۲)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله لعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام: أنا حرب لمن حاربتم، وسالم لمن سالمتم (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۹۹ ح ۳۸۷۰).

۲- الإمام علي عليه السلام: أمرت أن أقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين، ففعلت ما أمرت به؛ فأما الناكثون: فهم أهل البصرة وغيرهم من أصحاب الجمل، وأما المارقون: فهم الخوارج، وأما القاسطون: فهم أهل الشام وغيرهم من أحزاب معاوية (دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۳۸۸).

د انگیزه های تجاوز کاران در نبرد با امام علی علیه السلام

۱. برتری جویی

۲. کینه

د انگیزه های تجاوز کاران در نبرد با امام علی علیه السلام ۱. برتری جوییالارشاد: آن گاه که خبر حرکت عایشه و طلحه و زبیر از مکه به بصره به او (علی علیه السلام) رسید، خدا را ستایش کرد و ثنا گفت و فرمود: «عایشه، طلحه و زبیر، حرکت کردند و هر یک از طلحه و زبیر، حکومت را برای خود می خواهد و نه همراهش. طلحه ادّعی خلافت نمی کند، مگر از آن رو که پسر عموی عایشه است و زبیر مدّعی آن نیست، مگر از آن رو که داماد پدر اوست. به خدا سوگند، اگر آنان به آنچه می خواهند، دست یابند، زبیر، گردن طلحه را خواهد زد و طلحه، گردن زبیر را و هر یک با دیگری بر سر این حکومت، ستیز خواهند کرد. (۱)

۲. کینه المناقب، خوارزمی: در گزارش روز بیست و ششم از جنگ های صفین، روایت شده است: بزرگان گروه معاویه، نزد او گرد آمدند و از شجاعت علی علیه السلام و اشتر یاد کردند. عقبه بن ابی سفیان گفت: اگر چه اشتر شجاع است؛ اما برای علی، همتایی در شجاعت، بزرگی و نیرومندی نیست. معاویه گفت: هیچ یک از ما نیست، جز آن که علی، پدر یا برادر یا فرزندش را کشته است. ای ولید! در جنگ بدر، پدر تو را کُشت و عموی تو را ای ابو الأُعمور! در جنگ أُحد به قتل رسانید و ای ابن طلحه الطلحات! پدر تو را در جنگ جمل کُشت. اگر همه بر او هجوم آورید، انتقام خود را از او خواهید گرفت و دل هایتان تسلی خواهد یافت. (۲)

۱- الإرشاد: ج ۱ ص ۲۴۶.

۲- المناقب، خوارزمی: ص ۲۳۴.

۳. حسادت

۴. حرص

۳. حسادت‌الأمالی ، مفید به نقل از حسن بن سَلمه : وقتی خبر حرکت طلحه ، زبیر و عایشه از مکه به سوی بصره به امیر مؤمنان رسید، ابو هیثم بن تیهان به پا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان! حسد قریشیان نسبت به تو دو گونه است. نیکانشان بر فضیلت و برتری مقام تو رشک بَرند، و بدان آنها چنان حسد ورزیدند که خداوند، اعمال آنان را تباه ساخت و گناهشان را سنگین کرد . آنها به برابری با تو رضایت ندادند؛ بلکه خواستند بر تو پیشی گیرند؛ [لیکن] هدف ، دست نیافتنی بود و مسابقه ، آنان را فرو افکند . تو از خود قریش به آنان سزاوارتری . پیامبر آنان را در زندگی اش یاری رساندی و پس از مرگ، حق او را ادا نمودی. به خدا سوگند، آنان جز بر خویش ستم نکردند . اینک ما یاران و یاوران توایم . کارت را به ما بفرما. (۱)

۴. حرص‌الأمالی ، طوسی به نقل از مالک بن اوس : [علی علیه السلام] به دنبال طلحه و زبیر فرستاد و آنان را فرا خواند . پس به آنان فرمود: « آیا شما دو نفر از روی میل و بدون اکراه به سراغ من نیامدید و با من بیعت نکردید؟ پس [در حکومت من] چه چیز را ناروا دیدید؟ آیا در داوری ستم کردم یا بیت المال را به خود اختصاص دادم؟ ». گفتند : نه. فرمود : « آیا مرا در کاری مربوط به مسلمانان فرا خواندید و کوتاهی کردم؟ ». گفتند: پناه بر خدا! فرمود : « پس کدام کار مرا خوش نمی دارید که به مخالفت با من برخاستید؟ ».

۵. نادانی

ه اهداف امام علی علیه السلام در نبرد با سرکشان

۱. زنده نگه داشتن دین

گفتند: این که تو با روش عمر بن خطاب در تقسیم [بیت المال]، مخالفت ورزیدی و سهم ما را از ثروت های عمومی کم ساختی و بهره ما را در اسلام، از آنچه خداوند به واسطه شمشیرهای ما غنیمت قرار داد، مانند دیگران قرار دادی؛ دیگرانی که خود [روزی] جزو غنیمت های ما بودند و میان ما و آنان به یک سان رفتار کردی. (۱)

۵. نادانیا امام علی علیه السلام از نامه اش به عقیل: بدان که اعراب، امروز بر جنگ با برادرت گرد آمده اند، چنان که دیروز بر جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمدند. اینان، حق او (برادرت) را نشناختند و برتری اش را مغرضانه انکار کردند. (۲)

ه اهداف امام علی علیه السلام در نبرد با سرکشان ۱. زنده نگه داشتن دینمسند ابن حنبل به نقل از ابو سعید خُدَری: ما نشسته بودیم و انتظار پیامبر خدا را می کشیدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه یکی از زنانش به سوی ما بیرون آمد. ما به همراه او به پا خاستیم که کفشش پاره شد. علی علیه السلام ماند تا آن را وصله زند و پیامبر خدا رفت و ما به همراه او رفتیم. آن گاه ایستاد و انتظار علی علیه السلام را می کشید و ما هم با او ایستادیم. سپس فرمود: «کسی از شما بر سر تاویل (۳) این قرآن خواهد جنگید، چنان که من بر تنزیل ۴ آن جنگیدم».

۱- الأُمالی، طوسی: ص ۷۳۱ ح ۱۵۳۰.

۲- الإمام علی علیه السلام من کتاب له إلی عقیل: أَلَا وَإِنَّ الْعَرَبَ قَدِ اجْتَمَعَتْ عَلَيَّ حَرْبِ أَخِيكَ الْيَوْمَ اجْتِمَاعَهَا عَلَيَّ حَرْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ الْيَوْمِ، فَأَصْبَحُوا قَدْ جَهِلُوا حَقَّهُ، وَجَحَدُوا فَضْلَهُ (الغارات: ج ۲ ص ۴۳۱).

۳- .. تاویل و تنزیل به معنای باطن و ظاهر قرآن است. (م)

۲. دفاع از سنت**۳. پیکار با بدعت ها**

ما به پا خاستیم و در میان ما ابو بکر و عمر نیز بودند. آن گاه فرمود: «[شما] نه ؛ بلکه آن وصله کننده کفش [بر سرِ تأویل می جنگد]». به نزد او (علی علیه السلام) آمدیم ، تا مژده اش دهیم ؛ ولی گویا آن را شنیده بود. (۱)

۲. دفاع از سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [خطاب] به علی علیه السلام : تو برادر من و پدر فرزندان منی . در دفاع از سنت من می جنگی و آنچه را بر عهده من است ، ادا می کنی. (۲)

۳. پیکار با بدعت ها االمالی ، طوسی به نقل از ابو سعید خُدَری : پیامبر خدا، به علی علیه السلام از آنچه پس از او با آن رو به رو می شود ، خبر داد . علی علیه السلام گریست و گفت: ای پیامبر خدا ! از تو می خواهم به حقی که بر تو دارم و خویشاوندی ام و حق مصاحبت و همراهی با تو ، آن گاه که خداوند عز و جل را می خوانی ، از او بخواه که مرا به سوی خود بَرَد. فرمود: «از من می خواهی که درباره اجلی که وقت معین دارد ، پرورد گارم را بخوانم؟». گفت: پس بر چه [جرمی] با آنان پیکار کنم؟ فرمود: «به جرم بدعتگذاری در دین». (۳)

۱- مسند ابن حنبل : ج ۴ ص ۱۶۳ ح ۱۱۷۷۳ .

۲- رسول الله صلی الله علیه و آله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْتَ أَحْيَى ، وَأَبُو وُلْدِي ، تُقَاتِلُ عَن سُنَّتِي ، وَتُبْرِئُ ذِمَّتِي (مسند أبي يعلى : ج ۱ ص ۲۷۱ ح ۵۲۴) .

۳- الأُمَالِي ، طوسی : ص ۵۰۱ ح ۱۰۹۸ .

سخنی در بر حق بودن امام علی علیه السلام در تمام جنگ ها

سخنی در بر حق بودن امام علی علیه السلام در تمام جنگ ها ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان ، معروف به «شیخ مفید» ، می گوید : از دلایل آن که امیرمؤمنان در تمامی جنگ های بر حق بود و مخالفانش در گم راهی بودند ، روایت های فراوانی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله به این تعبیر رسیده است که : «حَرْبُكَ يَا عَلِيُّ حَرْبِي ، وَسَلْمُكَ يَا عَلِيُّ سِلْمِي ؛ ای علی ! جنگِ تو ، جنگِ من است و صلحِ تو ، صلحِ من» (۱) و نیز این سخن که : «يَا عَلِيُّ ، أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ ، وَسَلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكَ ؛ ای علی ! من با کسی که با تو پیکار کند ، در جنگم و با آن که با تو در آشتی باشد ، در آشتی ام» . (۲) این دو حدیث ، از طریق اهل سنت و شیعه و نیز محدثان منسوب به اهل سنت و محدثان منسوب به شیعه ، روایت شده است و هیچ یک از عالمان ، در سند آنها ایرادی وارد نساخته اند و هیچ فرد حدیث شناسی ادعا نکرده است که راویان این دو حدیث ، دروغگو بوده اند. سخنانی که وضعشان چنین است ، باید آنها را پذیرفت و به آنها عمل کرد ؛ چرا که هر یک از آنها اگر سخنی ناصواب بود ، امت اسلامی از دانشمندی که آن را رد کند و راویانش را تکذیب نماید ، تهی نبود . چنین سخنی از طعن و ایراد ، مصون نمی ماند و انگیزه های ساختگی بودنش روشن می گشت و

۱- الفصول المختاره : ص ۲۴۵ .

۲- الأمالی ، مفید : ص ۲۱۳ ح ۴ .

نشانه های خداوند سبحان بر بطلانش اقامه می گردید . بدین ترتیب ، صحت و سلامت این دو حدیث از تمام آنچه گفته شد ، خود ، دلیلی روشن است بر ثابت بودن آنها چنان که ما بیان کردیم . از همین قبیل است روایت مستفیضی از پیامبر صلی الله علیه و آله که به امیرمؤمنان فرمود: «تُقَاتِلُ يَا عَلِيُّ عَلِيٌّ تَأْوِيلُ الْقُرْآنِ ، كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلَهُ ؛ ای علی! تو برای تأویل قرآن می جنگی ، چنان که من برای تنزیلش جنگیدم» . (۱) نیز این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به سهیل بن عمرو و همراهان او که برای درخواست بازگرداندن بردگان به اسلام گرویده به مکه ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بودند که : «ای گروه قریش! [یا از این کارها] دست بر می دارید، یا این که خداوند ، مردی را به سوی شما برمی انگیزد که برای تأویل قرآن با شما بجنگد ، چنان که من برای تنزیلش با شما جنگیدم» . برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفتند : ای پیامبر خدا! او کیست؟ آیا فلانی است؟ فرمود : «نه» . گفتند : پس فلانی است؟ فرمود: «نه ؛ بلکه او همان وصله کننده کفش است که اکنون درون اتاق است» . نگاه کردند و علی علیه السلام را در اتاق یافتند که کفش پیامبر خدا را وصله می زد . (۲) و از همین قبیل است سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که : «تُقَاتِلُ بَعْدِي النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ ؛ پس از من با ناکثین ، قاسطین و مارقین می جنگی» . سخن درباره این حدیث هم مانند دیگر احادیثی است که گذشت . این حدیث نیز از هر ایراد سندی مبراست و دلیلی بر بطلان صدور آن نیست و ثبوتش مسلم است و شیعه و اهل سنت ، تسلیم نقل و روایت آن اند و این ، دلیلی دیگر

۱- .المسترشد : ص ۴۲۹ ح ۱۴۲ .

۲- .الإفصاح : ص ۱۳۵ .

است بر درستی آن حدیث. و از همین نمونه هاست سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که: «عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ ، اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ ؛ عَلِيٌّ بَا حَقِّ اسْتِ وَ حَقِّ بَا عَلِيٍّ اسْتِ . بار خدایا ! حق را بر محور علی بچرخان ، هر کجا که او چرخید» . (۱) این را نیز محدثان اهل سنت روایت کرده اند و از جمله احادیث صحیح خود به شمار آورده اند و کسی بر سندش اعتراض نکرده است و هیچ یک از آنان بر تکذیب راویانش اقدامی نکرده است و دلیلی عقلی یا نقلی بر باطل بودنش یافت نمی شود. پس اعتقاد به درستی آن ، لازم است . و از همین هاست این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله : «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَانصُرِ مَنْ نَصَرَهُ ، وَاخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ ؛ بار خدایا! دوست بدار آن را که علی را دوست بدارد ، و دشمن باش با آن که با علی دشمن است ، و یاری کن آن را که علی را یاری رساند ، و درمانده کن آن را که از یاری علی دست بدارد» . (۲) این روایت ، مشهورتر از آن است که نیازمند جمع سند باشد و این حدیث نیز نزد ناقلان اخبار ، مسلم است. و نیز سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام که : «قَاتَلَ اللَّهُ مَنْ قَاتَلَكَ ، وَعَادَى اللَّهُ مَنْ عَادَاكَ ؛ خدا بکشد آن را که با تو می جنگد و دشمن باشد با کسی که با تو دشمنی می کند» . (۳) این روایت نیز مشهور است و نزد محدثان و اهل روایت ، شناخته شده است و در کتب آنان ذکر شده است. و نیز این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که : «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي ، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ تَعَالَى ؛ آن که علی را اذیت کند ، مرا اذیت کرده است ، و کسی که مرا اذیت کند ، خداوند متعال را اذیت کرده است» . (۴) پیامبر خدا با این سخن ، حکم کرد که

۱- الطرائف : ص ۱۰۳ ح ۱۵۰ .

۲- مسند ابن حنبل : ج ۱ ص ۲۵۴ ح ۹۶۴ .

۳- الکافئه : ص ۳۶ ح ۳۷ .

۴- ذخائر العقبی : ص ۱۲۲ .

آزردن علی علیه السلام آزرده خداوند است و آزرده خداوند که نامش شکوهمند است ، هلاک کننده و بیرون برنده از ایمان است. خداوند عز و جل فرمود : «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا ؛ (۱) بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت می کند و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است». از این گونه احادیث که آوردیم ، با همان مضامینی که بر حقانیت امیرمؤمنان و خطاکاری مخالفانش دلالت کنند، بسیار است که اگر بخواهیم همه را گرد آوریم ، کتابی قطور می شود و سخن به درازا می کشد و آنچه در این جا آوردیم ، برای اثبات حقانیت و هدفی که آرزو می کنیم ، بس است اگر خداوند متعال بخواهد . (۲) همچنین در پی گفتار شیخ مفید ، این سخن ابن ابی الحدید ، درخور توجه است که می گوید : امامت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، حق امام علی علیه السلام بود و اگر او [پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله] شمشیر می کشید ، بی تردید ما حکم به خطاکاری و هلاکت تمام کسانی می کردیم که با او مخالفت کردند ؛ زیرا از پیامبر خدا احادیث صحیحی به اثبات رسیده است که : «علی با حق است و حق با علی است و حق ، آن جا می چرخد که علی بچرخد» و بارها به علی علیه السلام فرمود : «جنگ با تو، جنگ با من است و آشتی با تو آشتی با من». (۳)

۱- احزاب : آیه ۵۷ .

۲- الجمل : ص ۷۹ و ۸۲ .

۳- شرح نهج البلاغه : ج ۲ ص ۲۹۷ .

فصل یکم : پیکار نخست : جنگ جمل

۱ / ۱ سیمای نبرد

الف زمان نبرد

ب محل نبرد

ج تعداد شرکت کنندگان در نبرد

فصل یکم : پیکار نخست : جنگ جمل ۱ / ۱ سیمای نبرد الف زمان نبرد برخی از مورخان نوشته اند که جنگ جمل در جمادی اول سال ۳۶ هجری اتفاق افتاد ، در حالی که برخی دیگر تأکید کرده اند که در جمادی ثانی همان سال اتفاق افتاد و بیش از یک روز به درازا نکشید. تاریخ دو نامه ای که امام علی علیه السلام برای مردم مدینه و کوفه پس از پایان جنگ نوشت ، نظر اول را تأیید می کند ؛

ب محل نبرد جنگ جمل در محلی به نام زابوقه (در اطراف بصره) یا زاویه (یکی از محله های بصره) یا در خریبه (محلی در نزدیکی بصره) اتفاق افتاد .

ج تعداد شرکت کنندگان در نبرد شمار نیروهای دو سپاه در جنگ جمل به پنجاه هزار نفر رسید که سپاه امام علی علیه السلام بیست هزار نفر بودند و سپاه ناکشین ، سی هزار نفر.

د بزرگان صحابه در سپاه امام علیه السلام

ه سرشناسان سپاه جمل

و تعداد کشتگان در جنگ

د بزرگان صحابه در سپاه امام علیه السلام بسیاری از بزرگان صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه امام علی علیه السلام در جنگ جمل شرکت جستند؛ لیکن روایت ها در گزارش تعداد آنان متفاوت است. برخی مصادر، تصریح دارند که هشتاد نفر بدری و هزار و پانصد صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله در سپاه علی علیه السلام بودند. برخی دیگر از مصادر، بیان می دارند که تعداد صحابیان شرکت کننده در این جنگ، هشتصد نفر از انصار بود و چهارصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند. از میان شخصیت های برجسته ای که در سپاه امام علی علیه السلام شرکت جستند، می توان به این افراد اشاره کرد: ابو ایوب انصاری، ابو هیثم بن تیهان، خزیمه بن ثابت، عبد الله بن بدیل، عبد الله بن عباس، عثمان بن حنیف، عدی بن حاتم، عمار بن یاسر، عمرو بن حمق، عمر بن ابی سلمه و هاشم بن عتبه.

ه سرشناسان سپاه جمل سرشناسان سپاه جمل، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیکان وی بودند. همچنین در سپاه آنان، اشراف و بزرگان دیگر نیز حضور داشتند. در میان آنان، عایشه، طلحه، زبیر، مروان بن حکم، عبد الله بن عامر، کعب بن سور و افراد دیگری وجود داشتند که یا حامی عثمان بودند و یا تاب تحمیل عدالت امام علیه السلام را نداشتند. حضور شخصیت های برجسته ای چون طلحه و زبیر و عایشه در جنگ، سبب شد گروهی ناآگاه که حقیقت را در شخصیت های برجسته می بینند، در شک و تردید افتند یا به لشکر جمل پیوندند.

و تعداد کشتگان در جنگ سپاه امام علی علیه السلام در جنگ جمل، پنج هزار نفر کشته شدند و تمام متون تاریخی، بدون کم ترین اختلافی بر این عدد، اتفاق دارند؛ ولی متون تاریخی درباره تعداد کشته های لشکر جمل، اختلاف بسیار دارند که نمی توان بر هیچ یک از آنها اعتماد کرد. در برخی گزارش ها آمده است که تعداد کشتگان آنها بیست هزار نفر بود، با آن

الف عایشه

که در گزارش های دیگری آمده که سیزده هزار نفر از آنان کشته شدند و در خبر دیگری ده هزار یا پنج هزار نفر آمده است.

۱ / ۲ شخصیت سران ناکثین در متون تاریخی ای که از چگونگی شکل گیری سپاه جمل و اهداف و انگیزه های آنها اطلاعاتی در اختیار می نهند ، نکات تأمل برانگیزی ملاحظه می شود. نقش هواهای نفسانی، گرایش های دنیوی، بهره گیری از چهره های موخه برای ایجاد انگیزه در میان عموم مردم، نقش سرمایه اندوزان و مسندجویان و کسانی که زندگی اشرافی خود را در خطر می دیدند ، بسی درخور تأمل است . نکته دیگری که نباید فراموش کنیم ، چگونگی رویارویی کسانی با علی علیه السلام است که داعیه مسلمانی و پیشتازی در اسلام را داشتند . آخرین نکته این واقعه ، شخصیت و موضعگیری های کسان بسیاری است که مواضعشان در جنگ جمل به طور کامل با مواضعشان در زمان عثمان در تضاد بود. آنچه در پی می آید ، اشاراتی کوتاه به چگونگی زندگی برافروزدگان این جنگ است که خوانندگان را به تأمل در آنها دعوت می کنیم.

الف عایشهوی دختر ابو بکر و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله است که هنگام رحلت ایشان ، هجده سال داشت. او در زمان ابو بکر و عمر ، از احترام بسیاری برخوردار بود ؛ ولی عثمان از شأن و احترام او کاست. بدین سبب ، بین آنان اختلاف بروز کرد تا آن پایه که عایشه با این سخن خود ، مردم را به قتل عثمان تحریک می کرد : «أَقْتُلُوا نَعْتَلًا فَقَدْ كَفَرُ ؛ پیرمرد نادان را بکشید که کافر شده است» . (۱)

۱- ر. ک : ص ۳۸۹ (فصل هشتم / آثار تبلیغ عملی) .

ب طلحه بن عبید الله

در زمانی که شورش کنندگان، عثمان را محاصره کردند، عایشه به مکه رفت و در آن جا ماند تا عثمان کشته شد. پس از قتل عثمان، عایشه، امید به خلافت طلحه و زبیر داشت؛ ولی چون به گوشش رسید که امام علی علیه السلام به خلافت برگزیده شده است، از نیمه راه مکه و مدینه، به مکه بازگشت و علم مظلومیت عثمان و خونخواهی او را برافراشت. اگرچه موضع او در قتل عثمان برای مردم روشن بود و برخی موارد را به او گوشزد هم می کردند؛ لیکن به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و امّ المؤمنین بودنش، به او احترام می گذاردند و از وی حرف شنوی داشتند. عایشه زنی سخنران و ادیب بود و با خلیقات اعراب، آشنایی کامل داشت و نقاط ضعف آنان را به خوبی می دانست، لذا قادر به تحریک آنان بود. طلحه و زبیر هم که می دانستند تنها راه پیروزی آنان و در دست گرفتن خلافت، این است که به وسیله عایشه، مردم را بشورانند، این فرصت را از دست ندادند. عایشه به طور آشکار با امام علی علیه السلام دشمنی می کرد و یادآوری می کرد که اختلاف بین او و امام، اختلاف زن با فامیل شوهر است. اگر وجهه عایشه نبود، طلحه و زبیر، قادر به جمع آوری نیرو برای جنگ نبودند. او پس از کشته شدن طلحه و زبیر، میداندار جنگ بود. با این همه، پس از جنگ، امام علی علیه السلام با احترام کامل، او را به مدینه برگرداند. اگرچه عایشه چندین بار از آنچه در برابر امام علی علیه السلام در جنگ جمل از خود نشان داده بود، اظهار ندامت کرد، ولی به دشمنی خود با امام علیه السلام ادامه داد. وی پس از شهادت امام علی علیه السلام، خوش حالی خود را آشکار کرد و سجده شکر به جای آورد. همچنین او مانع خاک سپاری امام حسن علیه السلام در کنار جدّش پیامبر خدا گردید. عایشه در سال ۵۷ یا ۵۸ هجری درگذشت.

ب طلحه بن عبید الله طلحه بن عبید الله از پیشتازان در اسلام بود و از بزرگان صحابیان به شمار می رفت.

قبل از هجرت ، بین او و زبیر ، عقد برادری بسته شد . او تاجر بود و هنگام جنگ بدر ، برای تجارت به شام رفته بود . رجالیان اهل سنت ، او را ستوده اند و از عشره مبشره (ده نفر مژده داده شده به بهشت) دانسته اند. بعد از رحلت پیامبر خدا ، خلفای سه گانه ، احترام او را نگاه می داشتند. عمر ، او را به عضویت شورای شش نفره خود درآورد ؛ ولی او به نفع عثمان ، از خلافت کناره گرفت . طلحه بسیار باهوش و سیاستمدار بود و در زمان عثمان ، به سبب اموال بی حسابی که عثمان به او داده بود ، ثروت بی شماری به دست آورد. یک بار عثمان ، پنجاه هزار درهم بدهی او را [به بیت المال] بخشید و گفت : تا کمکی باشد به جوان مردی تو! او از زمینداران بزرگ بود ، به گونه ای که درآمد غله او از عراق ، چهارصد تا پانصد هزار دینار و از [ناحیه] سیرات ، ده هزار دینار بود. ثروت باقی مانده او پس از مرگ ، سی میلیون درهم تخمین زده می شود. عثمان با این که او را بزرگ می داشت ، به او مسند و ریاستی نبخشید ؛ زیرا در این جهت ، بیشتر به خویشان و اطرافیان خود (بنی امیه) توجه داشت . از این رو ، رابطه طلحه با او به سردی گرایید، همان طور که عثمان از مهم ترین پشتیبان قبلی خود ، عبد الرحمان بن عوف نیز کناره گرفت. طلحه ، خود ، ادعای خلافت داشت . لذا نامه هایی به بصره ، کوفه و دیگر نواحی نوشت و مردم را برای قتل عثمان تحریک کرد . وی قبل از کشته شدن عثمان ، بیت المال را در دست گرفته بود ؛ ولی بعد از آن به دلیل اتهام شرکت در قتل عثمان ، نتوانست رسماً ادعای خلافت کند ، با امام علی علیه السلام بیعت کرد ؛ و شگفت آن که او نخستین بیعت کننده بود. طلحه که علاوه بر دست نیافتن به خلافت ، از امتیازات زمان عثمان هم محروم شده بود ، با امام علی علیه السلام به مخالفت برخاست و با همراهی زبیر و عایشه و دیگران ، جنگ جمل را به راه انداخت .

ج زبیر بن عوّام

او می گفت: ما درباره خون عثمان، کوتاهی کردیم و امروز، چیزی را شایسته تر از این نمی یابیم که خونمان را در راه عثمان بریزیم. طلحه در سال ۳۶ هجری، در جنگ جمل و با اصابت تیر از پشت سر، به دست مروان بن حکم کشته شد.

ج زبیر بن عوّام زبیر بن عوّام، پسر عمه پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام است. او چهارمین یا پنجمین نفری بود که اسلام آورد، از یاران شجاع و سرشناس پیامبر اسلام بود و در تمام جنگ های او شرکت داشت و چندین بار مجروح شد. رجالیان اهل سنت، او را از عشره مبشره (ده تن بشارت داده شده به بهشت) می شمردند. وی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از بیعت با ابو بکر، سر باز زد و در زمره یاران اولیه و خاص امام علی علیه السلام بود. زبیر بنا بر بعضی اقوال، در دفن حضرت فاطمه علیها السلام شرکت داشت که به گونه ای نشان دهنده نزدیک بودن او به علی علیه السلام است. او یکی از اعضای شورای شش نفره ای بود که عمر، آنان را نامزد خلافت ساخته بود؛ ولی او به نفع امام علی علیه السلام کنار گرفته. زبیر، داماد ابو بکر بود؛ ولی سال های بسیاری از عمر خود را در کنار امام علی علیه السلام گذراند. امام علی علیه السلام درباره او فرمود: زبیر، همیشه از ما اهل بیت بود تا آن زمان که فرزند نامبارک او، عبد الله، بزرگ شد. (۱) و این، خود نشان دهنده فتنه انگیزی عبد الله است که به آن اشاره خواهد شد. زبیر در زمان عثمان، به ثروت بسیار زیادی دست یافت، به گونه ای که هنگام مرگ، پنجاه هزار دینار، یک هزار اسب و یک هزار غلام و کنیز داشت؛ ولی عهده دار مقام و منصبی نبود. زبیر از کسانی بود که به شورشیانی که علیه عثمان قیام کرده بودند، کمک می کرد و در حقیقت، خواهان قتل عثمان بود تا خود به خلافت برسد.

د عبد الله بن زبیر

او پس از قتل عثمان ، با امام علی علیه السلام بیعت کرد ؛ ولی چون امارتی به دست نیاورد و افزون بر آن ، از امتیازات دوران عثمان نیز محروم شد، در برابر امام علی علیه السلام پرچم اعتراض برافراشت . تحریک کننده او در این موضعگیری ، پسرش عبد الله بود. زبیر به اتفاق طلحه با وانمود کردن انجام دادن عمره به سوی مکه رفت و در آن جا با عایشه و دیگران هماهنگ شدند و آتش جنگ جمل را برافروختند. زبیر ، پس از گفتگوی امام علی علیه السلام با او، از جنگ کناره گرفت؛ ولی به دست ابن جرموز ، ترور شد.

د عبد الله بن زبیروی در سال اول هجری در مدینه به دنیا آمد و اولین فرزند مهاجران است که در مدینه به دنیا آمد. او نوه ابوبکر بود و در انحراف پدرش از مسیر حق و برپا کردن جنگ جمل ، نقشی اساسی داشت. امام علی علیه السلام درباره او فرمود : زبیر، همیشه از ما اهل بیت بود تا زمانی که فرزند نامبارکش، عبد الله ، بزرگ شد . (۱) او بعد از قتل عثمان، بسیار تلاش می کرد تا پدرش را به خلافت برساند؛ ولی در کار خود ، موفق نشد. او حلقه اتصال عایشه از یک سو ، و زبیر و طلحه از سوی دیگر بود. او حتی هنگامی که زبیر قصد کناره گیری از جنگ جمل را داشت ، به انواع حیل های اخلاقی و احساسی دست زد تا پدر را منصرف کند. در جنگ جمل ، زمانی که کسی اطراف شتر عایشه نمانده بود ، عبد الله ، خود زمام شتر را به دست گرفت. او در جنگ تن به تن با مالک اشتر ، به شدت مجروح شد. گفته اند که به کشتن مالک اشتر بسیار تمایل داشت ، حتی اگر به قیمت جان خودش

ه مروان بن حکم

تمام شود. لذا در مواجهه با مالک اشتر می گفت: من و مالک را بکشید و مالک را به همراه من به قتل رسانید. (۱) بعد از پایان جنگ، بنا به درخواست عایشه، امام علی علیه السلام او را عفو کرد. عبد الله بن زبیر، شخص مغرور و مطرودی بود، به گونه ای که حتی مورد توجه و احترام معاویه هم قرار نگرفت. او پس از مرگ معاویه، با یزید، بیعت نکرد و برای حفظ جان خود، در مکه ساکن شد و بعدها بر مکه تسلط یافت. لشکریان یزید به مکه حمله بردند تا مقاومت عبد الله را درهم شکنند. در این حمله، کعبه آتش گرفت و خراب شد؛ لیکن چون در همین زمان، خبر مرگ یزید به مکه رسید، عبد الله، جان سالم به در بُرد. عبد الله، پس از مرگ یزید، در سال ۶۴ هجری، ادعای خلافت کرد و بر حجاز و یمن و عراق و خراسان مسلط شد. او از عبد الله بن عباس و محمد بن حنفیه بیعت خواست؛ ولی آنان روی برتافتند. از این رو، تصمیم گرفت آن دو را آتش بزند؛ لیکن با حمله [یاران] مختار، آن دو از مرگ نجات پیدا کردند. در زمان خلافت عبد الملک بن مروان، در سال ۷۳ هجری، با حمله حجاج به مکه و مسجد الحرام، عبد الله بن زبیر، کشته و سپس به دار کشیده شد.

ه مروان بن حکم مروان بن حکم، چهره مرموز، فتنه انگیز و فرصت طلبی بود که تمایل بسیاری به ایجاد فتنه ها و درگیری ها داشت. وی نمونه عینی نفوذیان در یک نهضت است که نه با روح جریان، همگونی دارند و نه به ارزش های آن باور دارند و نه با اسوه های آن، همراه اند. این گونه کسان، بیشترین ضررها را به آن جریان فکری و سیاسی که در آن

رشد می کنند، وارد می سازند. مروان، با نفوذ بسیاری که در عثمان داشت، و تمایل بی اندازه اش به سلطنت و سرانجام، بی اعتقادی اش به فرهنگ اسلامی، نقش [تخریبی] مهمی در تحولات جامعه اسلامی بازی کرده است. نقش او در شعله ورسازی دوباره آتش قهر شورشیان علیه عثمان و شتاب گرفتن درگیری های اطراف دارالخلافة نیز تأمل برانگیز است. مروان، از خاندان اموی و پسر عموی عثمان بود که در مکه یا طائف متولد شد؛ لیکن چون پیامبر خدا، پدر او حکم بن ابی العاص را به طائف تبعید کرده بود، او نیز به همراه پدرش در طائف بود و لذا پیامبر خدا را ندید. دلیل تبعید حکم بن ابی العاص به طائف، نگاه کردن او به داخل خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و یا به سخره گرفتن اعمال و رفتار ایشان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله، یک بار، حکم را نفرین کرده و فرموده بود: وای بر امت من از دست نسل این مرد! (۱) هنگامی که عثمان به خلافت رسید، عمو و پسر عموی خود (حکم و مروان) را به مدینه بازگرداند و اکرام بسیار کرد، اموال زیادی به آنان داد و به مروان فرصت داد تا در تمام شئون خلافت، دخالت کند. مروان، منشی خلیفه، ولی در واقع، گرداننده اصلی کار حکومت بود. اعتماد عثمان به مروان و اطاعت بی چون و چرا از او، بی گمان در قتل عثمان، نقش مهمی داشت. مروان، افزون بر آن که جوان و خام بود، از آداب معاشرت اسلامی نیز بهره ای نداشت؛ زیرا از آغاز زندگی، خارج از مدینه و به عنوان تبعیدی و مطرود پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کرده بود. او با ضربتی که بر پشت گردن او خورده بود، زخمی شده بود و تا آخر عمر را با گردنی کج و خمیده گذراند و چون گردنی باریک داشت، او را «حَيْطُ الْبَاطِلِ (ریسمان باطل)» می نامیدند. او پس از کشته شدن عثمان به مکه گریخت و به شورشیان جمل

۱ / ۳ آمادگی ناکثین برای شورش بر ضد امام علیه السلام

الف نیرنگ های معاویه

ملحق شد. مروان در جنگ جمل ، فرمانده سوارگان سمت راست سپاه بود . او در این جنگ ، نقشی مزورانه داشت و در بحبوحه جنگ ، طلحه را کشت ؛ چون او را قاتل عثمان می دانست . او در همین جنگ ، مجروح شد ؛ ولی امام علی علیه السلام او را عفو کرد. وی سپس به معاویه ملحق شد و در جنگ صِفِّین شرکت کرد. مروان پس از شهادت امام علی علیه السلام در سال ۴۲ هجری از سوی معاویه حاکم مدینه شد. او مانع به خاک سپاری امام حسن علیه السلام در کنار جدش پیامبر خدا گردید. او بعد از یزید بن معاویه به خلافت رسید ؛ لیکن نه یا ده ماه بیشتر حکومت نکرد و این سخن امام علی علیه السلام که مدّت زمان حکومت او را به «لَعَقَةُ الْكَلْبِ أَنْفَهُ» (به اندازه ای که سگ ، دماغش را می لیسد (۱)) تشبیه کرده بود، تحقّق یافت . پس از او فرزندانش خلافت را در دست گرفتند و بدین سان ، سلسله مروانیان بنیاد نهاده شد که در ناهنجار جلوه دادن معارف اسلام و سقوط جامعه اسلامی ، نقش بسیار بد و خبیثانه ای داشتند. مروان در سال ۶۵ هجری کشته شد.

۱ / ۳ آمادگی ناکثین برای شورش بر ضد امامان نیرنگ های معاویه امام علی علیه السلام از سخنرانی اش درباره طلحه و زبیر ، پیش از جنگ جمل : شگفتا از همراهی آن دو با ابو بکر و عمر و ستم آنان بر من ، با آن که می دانند که من کم تر از آن دو نیستم . و اگر بخواهم بگویم، می گویم. معاویه برای آنان از شام ، نامه ای نوشت و آن دو را فریفت و آن دو نفر از من کتمان کردند و بیرون رفتند و برای بی خردان چنین

ب آغاز اختلاف

ج بیرون رفتن طلحه و زبیر به قصد مکه

وا نمود کردند که خونخواهی عثمان می کنند. (۱)

ب آغاز اختلاف امامه والسیاسه: گفته اند زبیر و طلحه ، پس از انجام دادن بیعت ، نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند : ای امیرمؤمنان! آیا می دانی بر چه چیزی با تو بیعت کردیم؟ علی علیه السلام فرمود : «آری ، بر پیروی و اطاعت و بر همان چه که با ابو بکر، عمر و عثمان ، بیعت کردید». گفتند : خیر . ما با تو بیعت کردیم که شریک تو در حکومت باشیم. علی علیه السلام فرمود : «خیر ؛ ولی شما شریکید در سخن ، پایداری و کمک در ناتوانی ها و کجی ها». (۲)

ج بیرون رفتن طلحه و زبیر به قصد مکه: پی رفت و آمدهای چند روزه طلحه و زبیر به نزد امام علی علیه السلام برای دستیابی به پاره ای از سیمت های حکومتی و گرفتن امتیازهای مالی و در حالی که این گفتگوها نتیجه ای جز تن ندادن امام علیه السلام به خواسته های آنان دربرنداشت ، بدانان خبر رسید که عایشه در مکه اعلان رویارویی با امام علیه السلام کرده و از کُشنندگان عثمان ، برائت جسسته است. از سوی دیگر ، برخی از کارگزاران عثمان ، از ترس حسابرسی امام علیه السلام به همراه اموالی که از بیت المال غارت کرده بودند ، به سوی مکه گریختند. از این رو ، طلحه و زبیر نیز تصمیم گرفتند به مکه بروند و در آن جا رویارویی خود را با حکومت امام علیه السلام اعلام کنند. آن دو نزد امام علیه السلام آمده بودند و این نیت را در دل داشتند.

۱- الإمام علی علیه السلام من خطبه له قبل حرب الجمل فی شأن طلحه والزبیر : ویا عجا لاسیتقامتیهما لابی بکر وعمر وبغیهما علی ! وهما یعلمان انی لست دون ائیدیهما ، ولو شیئت أن أقول لقلت . ولقد کان معاویة کتب إلیهما من الشام کتابا یخدعهما فیه ، فکتماه عنی ، وخرجا یوهمان الطغام أنهما یطلبان بدم عثمان (الجمل : ص ۲۶۸) .

۲- الإمامه والسیاسه : ج ۱ ص ۷۰ .

د دعوت طلحه و زبیر از عایشه برای قیام

ه برنامه ریزی ناکثین برای پیکار

الجمیل به نقل از بکر بن عیسی: به راستی که علی علیه السلام از آن دو (طلحه و زبیر) سخت ترین پیمان و میثاقی را که از کسی می توان گرفت، گرفت تا با وی مخالفت نورزند و بیعت نشکنند و جز عمره، به سوی دیگر نروند تا نزد وی بازگردند و آن دو نیز چنین تعهدی را از طرف خودشان به او سپردند، تا این که به آنان اجازه داد و آنان بیرون رفتند. (۱)

د دعوت طلحه و زبیر از عایشه برای قیاماًنساب الأشراف به نقل از صالح بن کیسان و ابو مخنف: طلحه و زبیر، نزد عایشه رفتند و او را به قیام فرا خواندند. عایشه گفت: آیا مرا وا گرمی دارید که پیکار کنم؟ گفتند: نه؛ اما به مردم اعلام کن که عثمان، مظلومانه کشته شده است و آنها را دعوت کن که مسئله حکومت را شورایی میان مسلمانان قرار دهند تا بر همان روشی باشد که عمر بن خطاب، آنان را در آن رها کرد تا تو میان آنها صلح برقرار کنی. (۲)

ه برنامه ریزی ناکثین برای پیکار اساس شورای ناکثین، جای درنگ دارد. آنان جهت برنامه ریزی برای رویارویی با امیر مؤمنان در مکه اجتماع کردند. طلحه، زبیر، عایشه، مروان بن حکم، یعلی بن منیه، عبد الله بن عامر، عبد الله بن زبیر و افرادی از این دست، نشستند تا محلّ جنگ را معین سازند و نقشه جنگ و راه های رویایی را طراحی کنند. هریک از اینها ویژگی های خود را داشتند. طلحه و زبیر، شیفته قدرت بودند و در سر، هوای ریاست و خلافت داشتند. مروان، مردی فریبکار، وسوسه گر و به دور از دیانت بود. عبد الله بن عامر، حاکمی برکنار شده بود که جیب هایش را از دینار و درهم بیت المال، پُر کرده بود و همین طور، یعلی بن منیه. بدین ترتیب، قدرت طلبی،

۱- الجمیل: ص ۴۳۷، الکافئه: ص ۱۵ ح ۱۴.

۲- أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۲۳.

و نامه های عایشه به سران شهرها

ز آمادگی عایشه برای قیام

رفاه جویی و هوا و هوس ها با فتنه ای کور به هم آمیختند و از دل آنها، «پیکار جمل» بیرون آمد. این گروه، پس از بررسی های فراوان، بصره را برگزیدند؛ زیرا از یک سو به معاویه اطمینان نداشتند تا به سوی شام روند و از سوی دیگر، به دنبال مکانی بودند که هم زمان، پایگاه نظامی نیز باشد و هیچ شهری جز کوفه و بصره، این ویژگی را نداشت. آنان به جهت تمایل کوفیان به امام علی علیه السلام و تمایل بصریان به عثمان، بصره را برگزیدند؛ افزون بر آن که ابن عامر، در بصره نفوذ داشت؛ زیرا وی زمانی حاکم آن دیار بود و این، همان چیزی بود که آنان را برای گردآوردن مردم و دستیابی به آگاهی های لازمی که در جنگ مفید می افتاد، کمک می کرد.

و نامه های عایشه به سران شهرها تاریخ الطبری: عایشه برای افراد سرشناس بصره نامه نگاشت و نیز برای احنف بن قیس، صبره بن شیمان و سرشناسانی همانند آنان، نامه نوشت. آن گاه از مکه بیرون رفت تا به چاهی در منطقه باهله (در چهار میلی بصره) رسید و منتظر جواب ماند. (۱)

ز آمادگی عایشه برای قیام الجمل: چون عایشه اجتماع کسانی را که در مخالفت با امیرمؤمنان و جدا شدن از او در مکه گرد آمده بودند، دید و پیرویشان را از خویش در جنگ با ایشان مشاهده کرد، برای پیکار مهیا گشت و هر روز، جارچی او برای آمادگی حرکت، جار می زد و چنین می گفت: آن که قصد حرکت دارد، حرکت کند که اُمّ المؤمنین به سوی بصره در حرکت است و برای عثمان بن عفان مظلوم، خونخواهی می کند. (۲)

۱- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۶۱.

۲- الجمل: ص ۲۳۳.

ح استرجاع عایشه

ح استرجاع عایشه شرح نهج البلاغه: هنگامی که عایشه تصمیم حرکت به سوی بصره گرفت، برایش شتری نیرومند درخواست کردند تا کجاوه (هودج) او را حمل کند. یعلی بن أمیه، شتر خود را که «عَشِیْکَر» نام داشت، آورد. شتر، بسیار تنومند بود. عایشه چون آن را دید، خوشش آمد و ساریان، شروع کرد از نیرومندی و تیزرو بودن آن، سخن گفتن و در لای-به لای سخنش می گفت: عَشِیْکَر. عایشه چون این نام را شنید، استرجاع کرد (آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بر زبان آورد) و گفت: آن را باز گردانید؛ مرا بدان نیازی نیست. وقتی سببش را از او پرسیدند، گفت: پیامبر خدا این نام را برایش ذکر کرده و او را از سوار شدن بر آن، نهی کرده است. دستور داد شتری دیگر برایش مهیا گردد؛ ولی شتری مانند آن، یافت نشد. از این رو، روکش شتر را عوض کردند و به وی گفته شد: شتری تنومندتر و نیرومندتر برایت آوردیم! آن را برایش آوردند و او بدان، راضی شد. (۱)

تاریخ الیعقوبی: جمعیت، شبانگاه از کنار آبگاهی گذشتند که «آب حَوَّاب» نامیده می شد. سگان منطقه به روی آنان پارس کردند. عایشه گفت: [نام] این آبگاه چیست؟ یکی از آنان گفت: آبگاه حَوَّاب. عایشه گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. مرا باز گردانید! مرا باز گردانید! این، همان آبی است که پیامبر خدا به من فرمود: «تو آن کس مباش که سگ های حَوَّاب به رویش پارس می کنند». پس چهل مرد را نزد او آوردند و آنان به خدا سوگند خوردند که این آبگاه، آبگاه حَوَّاب نیست! (۲)

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۲۲۴.

۲- تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۱۸۱.

۱ / ۴ آمادگی امام علیه السلام برای رویارویی با ناکثین

الف مشورت امام علیه السلام با یارانش درباره ناکثین

۱ / ۴ آمادگی امام برای رویارویی با ناکثینالف مشورت امام علیه السلام با یارانش درباره ناکثینمعاویه سال ها شام را با دستی باز و حکومتی قیصرگونه، زیر سلطه خود داشت و هیچ یک از خلفای پیش از او، وی را از رفتارش باز نداشتند. او امیر مؤمنان را خوب می شناخت و به طور یقین و قطع می دانست که علی علیه السلام با وی سازش نمی کند. از این رو، از بیعت با او سر باز زد و پیراهن عثمان را بالا برد و فریاد خونخواهی سرداد و از نادانی شامیان، سود جُست و برای جنگ با امام علیه السلام آماده گشت. امام علی علیه السلام برای ریشه کن کردن این طغیانگر (باغی)، آماده گشت؛ فرماندهان سپاه را تعیین نمود و برای کارگزاران خود در مصر، کوفه و بصره، نامه نوشت و از آنان خواست تا با فرستادن نیروهای لازم، وی را پشتیبانی کنند. امام علیه السلام در اوانی که نیرو برای رویارویی با معاویه فراهم می ساخت، خبر زمینه سازی طلحه و زبیر و عایشه در مکه و تحریک آنان برای ایجاد یک آشوب و حرکتشان به سوی بصره، به وی رسید. چنین صیلاح دید که فرو نشاندن این فتنه، اولویت دارد. از این رو، سرشناسان یاران خود را فرا خواند و از نظر آنان، آگاهی یافت. شیوه این گفتگو و رأی یاران امام و موضع قاطع او برای ریشه کنی سرکشان، ما را بر حقایقی واقف می سازد. در این گفتگو، عبد الله بن عباس، محمّد بن ابی بکر، عمّار بن یاسر و سهل بن حنیف، شرکت داشتند. عبد الله بن عباس پیشنهاد کرد که علی علیه السلام امّ سلمه را نیز همراه خود سازد. امام علیه السلام این نظر را رد کرد و فرمود: «من صلاح نمی بینم امّ سلمه را از منزل بیرون آورم، آن گونه که طلحه و زبیر، عایشه را بیرون آوردند». (۱)

ب سخنرانی امام علیه السلام به هنگام دریافت گزارش ناکثین

ج نامه امام علیه السلام به کوفیان به هنگام حرکت از مدینه

چرا چنین کرد؟ زیرا او تنها به حق می اندیشید، نه پیروزی به هر طریقی که باشد.

ب سخنرانی امام علیه السلام به هنگام دریافت گزارش ناکثینا لإرشاد: وقتی خبر حرکت عایشه، طلحه و زبیر از مکه به بصره به او (علی علیه السلام) رسید، خدا را سپاس و ثنا گفت و فرمود: «عایشه، طلحه و زبیر، حرکت کردند. هریک از آن دو نفر (طلحه و زبیر)، خلافت را برای خود می خواهد، نه رفیقش. طلحه ادعای خلافت نمی کند، مگر از آن رو که پسرعموی عایشه است، و زبیر، آن را ادعا نمی کند، مگر از آن رو که داماد پدر عایشه است. به خدا سوگند، اگر به خواسته های خود دست یابند، زبیر، گردن طلحه را خواهد زد و طلحه، گردن زبیر را و هریک با دیگری در حکومت، نزاع خواهد کرد. به خدا سوگند، دانستم که عایشه، همان زنی است که سوار شتر خواهد شد؛ نه مشکلی را می گشاید و نه از گردنه ای عبور می کند و بلکه در منزلی اُتراق نمی کند، مگر آن که بر معصیت است، تا آن که خود و همراهانش را به ورطه ای افکند که یک سوم آنان کشته شوند و یک سوم دیگر فرار کنند و یک سوم، باز گردند. به خدا سوگند، طلحه و زبیر می دانند که خطاکارند و [بدین امر،] ناآگاه نیستند. چه بسا عالمی که نادانی اش او را کُشت و دانشی را که با خود داشت، به او سودی نرساند! به خدا سوگند، سگان آبگاه حوآب بر عایشه پارس می کنند. آیا پندگیری هست که عبرت گیرد؟! و آیا اندیشمندی هست که بیندیشد؟!». سپس فرمود: «گروه تجاوزکار به پا خاستند. پس نیکوکاران کجایند؟». (۱)

ج نامه امام علیه السلام به کوفیان به هنگام حرکت از مدینه امام علی علیه السلام از نامه اش به کوفیان به هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره: از بنده خدا علی امیرمؤمنان به کوفیان، پیشانی انصار و بزرگان عرب. پس از حمد و سپاس خداوند؛ به شما از ماجرای عثمان به گونه ای خبر می دهم که شنیدنش مانند دیدنش

د مشتبہ شدن امور بر کسانی که چشم بصیرت نداشتند

باشد. مردم بر او خُرده می گرفتند و من یکی از مهاجران بودم که همواره، خشنودی او را می خواستم و کمتر او را سرزنش می کردم، (۱) و طلحه و زبیر، آسان ترین کارشان آن بود که بر او بتازند و ملایم ترین صدایشان، درستی کردن با او بود. عایشه، ناگهان نسبت به عثمان، خشم گرفت. گروهی فرصت یافتند و او را کشتند. مردمان، بدون اکراه و جبر، بلکه با رغبت و اختیار با من بیعت کردند. بدانید که [مدینه] سرای هجرت، مردمانش را بلند کرده و بیرون رانده است و مردم از آن کوچیده اند. مدینه، مانند دیگ، جوشید و آشوب پا گرفت. به سوی پیشوای خود بشتابید و به سمت جنگ با دشمنان شتاب کنید، به خواست خداوند عز و جل . ۲

د مشتبہ شدن امور بر کسانی که چشم بصیرت نداشتند تاریخ یعقوبی: حارث بن حوط رانی [به علی علیه السلام] گفت: باور کنم که طلحه، زبیر و عایشه بر باطل گرد آمده اند؟ [علی علیه السلام] فرمود: «ای حارث! به راستی که حق بر تو مُشْتَبَه شده است. به راستی که حق و باطل با مردمان شناخته نمی شوند؛ لیکن حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی، و

۱- برخی مترجمان نهج البلاغه، این قسمت را چنین ترجمه کرده اند: «تنها کسی بودم که دروا داشتن او به جلب رضایت مردم، می کوشیدم و کمتر به انتقادش زبان می گشودم» (خورشید بی غروب نهج البلاغه، ص ۲۹). (م)

۱ / ۵ یاری خواستن امام علیه السلام از کوفیان

الف نامه امام علیه السلام به کوفیان از ربذه

ب فرستادن حسن بن علی علیه السلام به سوی کوفه

باطل را بشناس تا کسانی را که آن را دنبال می کنند، بشناسی»^(۱).

۱ / ۵ یاری خواستن امام از کوفیانالف نامه امام علیه السلام به کوفیان از ربذهتاریخ الطبری به نقل از یزید ضخم: وقتی خبر عایشه، طلحه و زبیر به علی علیه السلام در مدینه رسید که آنان به سمت عراق حرکت کرده اند، با شتاب از مدینه بیرون رفت و امیدوار بود به آنان برسد و بازشان گرداند. وقتی به ربذه رسید، به وی خبر دادند که آنها بسیار دور شده اند. چند روزی در ربذه اقامت گزید. از آنان خبر رسید که قصد بصره کرده اند. بيمش برطرف شد و فرمود: «به راستی که کوفیان به من علاقه مندترند و در میان آنان، سران عرب و شخصیت های برجسته ای هست». [و] از محمّد بن عبد الرحمان بن ابی لیلی، از پدرش نقل است که می گوید: علی علیه السلام برای کوفیان نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. پس از حمد و سپاس خداوند؛ به راستی که من شما را و اقامت در میان شما را برگزیدم؛ چون دوستی و مهرورزی شما را نسبت به خداوند عز و جل و پیامبر خدا می دانم. پس هر که سوی من آید و مرا یاری دهد، به ندای حقّ پاسخ گفته و وظیفه اش را به انجام رسانده است»^(۲).

ب فرستادن حسن بن علی علیه السلام به سوی کوفهتاریخ الطبری به نقل از ابو لیلی: علی علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام و عمّار بن یاسر را فرستاد تا مردم را بسیج کنند و قُرظَه بن کعب انصاری را به عنوان امیر کوفه فرستاد و نامه ای با وی برای ابو موسی فرستاد [بدین مضمون]:

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۱۰.

۲- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۷۷.

ج موضع ابو موسی در برابر فرستادگان امام علی علیه السلام

«پس از حمد و سپاس خداوند؛ به تحقیق که معتقد بودم دوری جستن تو از امر [حکومت] که خداوند عز و جل برایت بهره ای در آن قرار نداده، تو را از مخالفت با فرمان من باز دارد. من، حسن بن علی و عمار بن یاسر را برای بسیج مردم فرستادم و قُرْظَه بن کعب را به عنوان فرماندار شهر گماشتم. تو با سرزنش و نکوهیدگی کنار برو و اگر چنین نکنی، به قُرْظَه بن کعب دستور داده ام تو را طرد سازد و اگر تو او را طرد کردی و او بر تو پیروز گشت، تو را قطعه قطعه کند». وقتی نامه به ابو موسی رسید، کنار رفت. حسن و عمار، داخل مسجد شدند و گفتند: ای مردم! امیر مؤمنان می فرماید: «من در این حرکت یا ستمگرم یا ستمدیده. هر که به حق خدا پایبند است، خدا را در نظر آورد و بیاید، اگر ستمدیده ام، یاری ام کند و اگر ستمگرم، حق را از من باز ستاند. به خدا سوگند که طلحه و زبیر، نخستین کسانی بودند که با من بیعت کردند و نخستین کسانی بودند که بیعت شکستند. آیا من ثروتی را به خود اختصاص داده ام یا حکمی را دگرگون ساخته ام؟ پس بسیج شوید و امر به معروف و از منکر نهی کنید». (۱)

ج موضع ابو موسی در برابر فرستادگان امام علی علیه السلام شرح نهج البلاغه به نقل از ابو مخنف: وقتی ابو موسی، سخترانی حسن علیه السلام و عمار را شنید، به پا خاست و بر منبر رفت و گفت: سپاس از آن خدایی است که ما را به واسطه محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت و پس از جدایی، ما را جمع کرد و پس از دشمنی، ما را برادر و دوستدار یکدیگر قرار داد و بر ما خون و ثروت یکدیگر را حرام گردانید. خداوند سبحان فرمود: «و امواتان را میان خودتان به ناروا مخورید» و فرمود: «و هر کسی عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن، ماندگار خواهد بود». پس ای بندگان خدا! از خداوند، پروا کنید، سلاحتان را بر زمین گذارید و از کشتن برادرانتان خودداری ورزید. (۲)

۱- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۹۹.

۲- شرح نهج البلاغه: ج ۱۴ ص ۱۴.

د فرستادن اشتر برای رویارویی با فتنه ابو موسی

ه پیوستن نیروهای کوفه به امام علیه السلام

د فرستادن اشتر برای رویارویی با فتنه ابو موسی امام علی علیه السلام به سپاه کوفه در کنار سپاه خود، نیاز داشت تا با قاطعیت تمام تر حرکت ناکشین را درهم شکند؛ امّا جلوگیری ابو موسی از بسیج مردم کوفه، مانع حرکت آنان برای یاری امام علیه السلام شد. مالک اشتر، توان باز کردن این گره را داشت؛ زیرا پس از آن که امام علیه السلام تصمیم داشت ابو موسی را به همراه سایر کارگزاران عثمان عزل نماید، او بود که به امیر مؤمنان، باقی گذاردن ابو موسی را در منصب زمامداری کوفه پیشنهاد کرده بود. برخی اسناد تاریخی تصریح می کنند که امام علی علیه السلام به اشتر فرمود: «تو درباره ابو موسی وساطت کردی که او را در کوفه ابقا کنم. اینک برو و آنچه را خراب کرده ای، اصلاح کن». (۱) امّا از روایتی که نصر بن مزاحم آورده، چنین برمی آید که مالک، خود به امام علیه السلام پیشنهاد داد که به کوفه رود و آنچه را ابو موسی بر هم ریخته، اصلاح نماید.

ه پیوستن نیروهای کوفه به امام علیه السلام موضع قاطعی که مالک اشتر در برابر ابو موسی اشعری اتخاذ کرد، سبب شد که مشکل بسیج نمودن مردم کوفه حل گردد و سپاهی بزرگ از کوفه حرکت کرده، در منطقه ذوقار به امام علیه السلام پیوندند. آنچه در این زمینه قابل ملاحظه است، خبر دادن امام علی علیه السلام به یارانش از تعداد سپاهیان کوفه، پیش از رسیدن آنان است.

تاریخ الطبری به نقل از ابو طفیل: علی علیه السلام فرمود: «از کوفه دوازده هزار و یک مرد می آید». ابو طفیل می گوید: بر تپه ای در ذوقار نشستم و آنان را شمردم. نه یک نفر بیش بودند و نه یک نفر کم. (۲)

۱- همان، ص ۲۰.

۲- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۵۰۰.

پژوهشی درباره فرستادگان امام علی علیه السلام به کوفه

اشاره

پژوهشی درباره فرستادگان امام علی علیه السلام به کوفه امام علی علیه السلام برای جنگ با لشکر جمل، احتیاج به نیروهای رزمنده بیشتری داشت و شهر کوفه، بهترین شهری بود که می توانست چنین نیروهایی را برای یاری او روانه سازد. این ، بدان جهت بود که کوفه، شهری نظامی بود و تعداد سپاهیان رزمنده موجود در آن، بسیار فراوان بود، برخلاف مکه، مدینه و یمن و... افزون بر آن ، کوفه نزدیک ترین نقطه به بصره (پایگاه اصحاب جمل) بود و بدین جهت، بهترین مکان برای اعزام نیرو محسوب می شد. مشکل بزرگی که بر سر راه اعزام نیرو از کوفه وجود داشت ، حضور ابو موسی اشعری (فرماندار منصوب عثمان و علی علیه السلام بر این شهر) بود که مردم را از پیوستن به سپاه علی علیه السلام باز می داشت و این جنگ را که دو طرف آن ، صحابیان پیامبر خدا بودند فتنه ای می دانست که باید از آن ، برکنار ماند . بدین جهت، امام علی علیه السلام نامه ای را به همراه نمایندگان به کوفه فرستاد تا مردم کوفه را به حضور در سپاه ایشان ، دعوت و تشویق کنند. طبیعی است که این نمایندگان، باید از وجهه خوبی در میان مردم کوفه برخوردار می بودند تا قدرت مُحاجّه با ابو موسی اشعری را نیز دارا باشند. درباره نمایندگان امام علی علیه السلام و ترتیب اعزام آنها ، گزارش های بسیار گوناگونی در منابع تاریخی وجود دارد: به نظر می رسد که ترتیب صحیح نمایندگان ، این گونه باشد:

۱. هاشم بن عتبه

۲. محمد بن ابی بکر

۱. هاشم بن عتبهامام علی علیه السلام از ربنده (در نزدیکی مدینه)، هاشم بن عتبه را با نامه ای به سوی ابو موسی اشعری (فرماندار کوفه) فرستاد و از او خواست تا مردم را به جنگیدن علیه سپاه جمل فرا خواند. دلیل انتخاب هاشم بن عتبه نیز مشخص است. هاشم، از سران سپاه اسلام بود و در کوفه از وجهه خوبی برخوردار بوده است. هاشم بن عتبه، به کوفه رفت و نامه امام علیه السلام را ابلاغ کرد؛ ولی با مخالفت ابو موسی اشعری روبه رو شد. هاشم از کوفه، نامه ای به امام نوشت و ایشان را از اوضاع آن جا آگاه کرد. به دنبال آن، خود هاشم به حضور علی علیه السلام رسید و جریان را مفصلاً توضیح داد.

۲. محمد بن ابی بکر نماینده دوم امام علی علیه السلام محمد بن ابی بکر است که از وجهه مناسبی در نزد همه مسلمانان، بخصوص شورش کنندگان بر ضد عثمان برخوردار بود. متون تاریخی در مورد اعزام محمد بن ابی بکر، اتفاق نظر دارند؛ اگرچه درباره ترتیب فرستاده شدن او اختلاف است. بعضی اعزام او را قبل از هاشم بن عتبه دانسته اند (۱) و بعضی آن را بعد از بازگشت هاشم از کوفه (۲) و بعضی هم زمانی را برای آن ذکر نکرده اند. (۳) درباره همراهیان محمد بن ابی بکر هم اختلاف است. برخی از محمد بن عون، (۴) برخی از محمد بن جعفر، (۵) برخی از محمد بن حنفیه ۶ و برخی از عبد الله بن عباس ۷

۱- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۹۹.

۲- أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۱.

۳- الجمل: ص ۲۵۷.

۴- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۷۷.

۵- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۷۸.

۳. حسن بن علی علیه السلام و عمار بن یاسر

۴. مالک اشتر

نام برده اند. به زودی درباره این افراد، جداگانه سخن خواهیم گفت.

۳. حسن بن علی علیه السلام و عمار بن یاسر امام حسن علیه السلام و عمار بن یاسر، به طور قطع از نمایندگان امام علی علیه السلام به کوفه اند. پس از آن که سایر نمایندگان امام علی علیه السلام نتوانستند ابو موسی و مردم کوفه را به همراهی با علی علیه السلام ترغیب کنند، امام علیه السلام این دو بزرگوار را به کوفه فرستاد. متون مربوط به سخنرانی های ایشان در کوفه و بحث و گفتگوهای آنان با ابو موسی اشعری در کتب تاریخی و حدیثی ذکر شده است. اینان، در نهایت نیز به همراه لشکر کوفه به سپاه امام علی علیه السلام ملحق شدند. برخی متون، اعزام سپاه کوفه را نتیجه فعالیت های این دو تن می دانند (۱) و بعضی دیگر، از اعزام اشتر به کوفه و اخراج ابو موسی از قصر حکومتی سخن گفته اند. (۲)

۴. مالک اشتر از مالک اشتر نیز به عنوان فرستاده امام علی علیه السلام یاد شده است. بیشتر متون، او را آخرین فرستاده دانسته و گفته اند: بر اثر کوشش وی، مردم کوفه بسیج شدند و لشکری برای کمک به علی علیه السلام فرستادند (۳) و بعضی دیگر، اعزام اشتر را در ابتدای کار دانسته اند و فعالیت او را ناموفق تلقی کرده اند. (۴) گفتنی است که اشتر، از وجهه بی مانندی در میان کوفیان برخوردار بود. او چند ماه پیش از این تاریخ و در اوج قدرت خلیفه سوم، توانست شهر را تصرف کند و علیه عثمان بشوراند. بنا بر این، احتمال قوی آن است که اشتر، آخرین نماینده بوده و برای

۱- أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۲.

۲- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۸۶.

۳- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۸۶.

۴- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۸۲.

تمام کردن کار، روانه شده است . همچنین بعضی از منابع دیگر، از درخواست خودِ اشتر برای اعزام به کوفه سخن گفته اند؛ [\(۱\)](#) زیرا ابو موسی، فرماندار عثمان بر کوفه بود و علی علیه السلام قصد عزل او را داشت؛ ولی به درخواست مالک اشتر و به خاطر او، ابو موسی را بر ولایت کوفه باقی گذارد . عمل اشتر، گویای این است که او برای جبران خطای قبلی خود ، دست به این کار زده است.

اشاره

الف گفتگوهای نماینده حاکم بصره با ناکثین

۱ / ۶ اشغال بصرهالف گفتگوهای نماینده حاکم بصره با ناکثینأنساب الأشراف به نقل از ابو مِخَنَف با سندهایش : چون عایشه و همراهانش به بصره نزدیک شدند ، عثمان بن حنیف ، عمران بن حُصَین خُزاعی و ابو الأسود دُئلی را نزد آنان فرستاد و در نزدیکی حوضچه های ابو موسی (۱) آنان را ملاقات کردند و به آنان گفتند: برای چه آمده اید؟ پیکار نخست : جنگ جمل گفتند: در پی خونخواهی عثمان و به شورا گذاشتن حکومتیم . ما به خاطر شما، از تازیانه و عصای او (عثمان) به خشم آمدیم . چگونه از شمشیر کشیدن بر روی او خشمگین نشویم؟ آن دو به عایشه گفتند: خداوند به تو دستور داد در خانه ات بنشینی ؛ زیرا تو در بند نکاح پیامبر خدا و همسر و حریم اویی . عایشه به ابو الأسود گفت: گزارش سخنان تو درباره من، به گوش من رسیده است. سپس عمران و ابو الأسود، نزد عثمان بن حنیف بازگشتند و ابو الأسود، چنین می گفت : ای پسر حنیف! بر تو حمله شد . به پا خیز و با آنان به زد و خورد پرداز و شکیبیا باش . و سلاح برگیر ، در برابر آنان بایست و دامن بر کمر زن . عثمان بن حنیف گفت: آری. به خداوند مکه و مدینه سوگند که چنین خواهم کرد! (۲)

۱- منظور ، حوضچه هایی است که ابو موسی آنها را در کنار جاده بصره به مکه حفر کرد (معجم البلدان : ج ۲ ص ۲۷۵) .

۲- أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۲۴ .

ب محاصره دارالحکومه و جنگ در اطراف آن

ب محاصره دارالحکومه و جنگ در اطراف آنساب الأشراف: عثمان بن حنیف ، مردم را آماده باش داد و همه مسلح شدند. طلحه و زبیر و عایشه نیز پیشروی کردند تا به منزلگاه مَرَبِد (پس از منزلگاه بنی سلیم) رسیدند. بصریان به همراه عثمان ابن حنیف ، پیاده و سواره آمدند. طلحه سخترانی کرد و گفت: به راستی که عثمان بن عفان، از پیشتازان و صاحبان فضیلت و از نخستین مهاجران بود. وی کارهایی انجام داد که ما بر او خُرده گرفتیم و در آن کارها از او جدا شدیم و اظهار نفرت کردیم و هنگامی که از او خواستیم راه خشنودی مسلمانان را در پیش گیرد ، چنین کرد. سپس مردی بر او هجوم برد که حکومت این مردم را بدون رضایت و مشورت ، در زُبود و سپس او را به قتل رساند و مردانی پست و بی تقوا ، او را در این کار ، یاری دادند . پس او را بی گناه و در حال توبه و مسلمان کُشتند. اینک شما را به خونخواهی اش می خوانیم؛ چرا که او خلیفه مظلوم است. زبیر نیز سخترانی به همین گونه بر زبان آورد . مردم ، اختلاف کردند . برخی گفتند : «آنها به حق سخن گفتند» و برخی دیگر گفتند: «دروغ می گویند. آن دو از همه بر ضد عثمان، سخت تر بودند» . داد و فریادها بلند شد. عایشه را که در هودج بود ، با شترش آوردند. گفت: ساکت باشید! ساکت باشید! آن گاه با زبانی گویا و صدایی رسا سخترانی کرد. مردم ، هنگام سخترانی سکوت کردند. وی گفت: به راستی که عثمان، خلیفه شما، مظلومانه کشته شد، پس از آن که به سوی پروردگارش توبه کرد و از گناهانش بیرون شده بود. به خدا سوگند ، رفتار او به مرتبه ای نرسید که ریختن خونش حلال شمرده شود. پس سزاوار است قاتلانش دستگیر و به انتقام خون او کُشته شوند و حکومت ، به شورا واگذار گردد . گروهی گفتند: «راست می گوید» و گروهی گفتند: «دروغ می گوید» و میان آنها زد و خورد با کفش در گرفت و از هم جدا شدند و دو دسته گردیدند: دسته ای با عایشه و همراهانش و دسته ای با عثمان بن حنیف.

ج سلطه ناکثین بر بصره با حبله

حُکیم بن جَبَلَه که فرمانده سواره نظام عثمان بن حنیف بود، شروع به حمله کرد و می سرود: سوارگان من! به سویم بشتابید که اینان قریش اند تا آسوده خاطران و سبک مغزان آنها پست شوند. [سپاه جَمَل،] آماده پیکار شدند و به منطقه زابوقه (۱) رسیدند. عثمان بن حنیف، صبحگاهان بر آنان یورش بُرد و با آنان نبردی سخت کرد. کشته ها در میان دو لشکر زیاد شد و مجروحان، در میان میدان جنگ افتاده بودند. سپس مردم را به صلح دعوت کردند و صلح نامه ای نوشتند که تا آمدن علی علیه السلام کسی در بازارها و خیابان ها متعزّض دیگری نشود، دارالحکومه و بیت المال و مسجد، از آن عثمان بن حنیف باشد و طلحه و زبیر و همراهانشان، هر کجا که خواستند، اُتراق کنند. پس از این بود که مردم پراکنده شدند و سلاح بر زمین گذاشتند. (۲)

ج سلطه ناکثین بر بصره با حبله‌الجمل در گزارش وقایع پس از مصالحه عثمان بن حنیف با اهل جمل: طلحه و زبیر به دنبال غافلگیر کردن عثمان بودند تا این که در شبی تاریک و توفانی، آن دو به همراه یارانشان بیرون آمدند و وارد دارالحکومه شدند، در حالی که عثمان بن حنیف از آنان غافل بود. بر در قصر [حکومتی]، گروهی از سربازان سِنْدی بودند که از بیت المال، پاسداری می کردند. آنان (سِنْدیان)، گروهی از سیاهان هندی بودند که مسلمان شده بودند و از کثرت سجده، پیشانی هایشان پینه بسته بود و عثمان بن حنیف، در پاسداری از بیت المال و دارالحکومه به آنان اطمینان داشت. جملیان، از چهار سو بر آنان یورش بُردند و آنان را در محاصره قرار دادند و بر آنان شمشیر کشیدند و چهل تن از آنان را با فجع ترین وضع به قتل رساندند. این کار را زبیر به تنهایی بر عهده داشت. سپس بر عثمان یورش بُردند و او را با طناب بستند و

۱- جایی نزدیک بصره است که در آن، جنگ جمل رخ داد.

۲- أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۲۵.

د فرمان عایشه بر کشتن عثمان بن حنیف ه کشتن مخالفان

موهای ریش او را که پُرپشت هم بود کنند، به گونه ای که حتی یک موی بر صورتش نماند. طلحه گفت: فاسق را شکنجه دهید، موهای ابروان و پلک هایش را بکنید و او را به زنجیر بکشید! (۱)

د فرمان عایشه بر کشتن عثمان بن حنیف الجمل: [پس از دستگیری عثمان بن حنیف،] طلحه و زبیر به عایشه گفتند: درباره عثمان با این مواضعش، چه دستور می دهی؟ عایشه گفت: خدا او را بکشد! بکشیدش. در این حال، زنی بصری نزد وی بود و گفت: ای مادر! تو را به کجا می برند؟ آیا فرمان قتل عثمان بن حنیف را صادر می کنی با این که برادرش سهل، فرماندار مدینه است و می دانی که وی در میان اوس و خزرج، چه جایگاهی دارد؟ به خدا سوگند، اگر چنین کنی، سهل را در مدینه ابهتی است که ذریه قریش را برمی اندازد. عایشه از تصمیم خود بازگشت و گفت: او را مکشید؛ ولی به زندانش افکنید و بر او سخت بگیرید تا نظر خود را اعلام دارم. عثمان بن حنیف، چند روزی در زندان بود؛ ولی از آن هم منصرف شدند و ترسیدند برادرش بزرگان آنان را در مدینه به زندان افکند و بر آنان یورش برد. از این رو، از زندانی کردن او منصرف شدند. (۲)

ه کشتن مخالفان تاریخ الطبری به نقل از زُهری: طلحه و زبیر برای سخنرانی به پناخاستند و گفتند: ای مردم بصره! از گناه خویش توبه می کنیم! ما خواستیم امیر المؤمنین عثمان [از راهی که در پیش گرفته بود]، باز گردد و قصد کشتنش را نداشتیم؛ ولی مردمان نادان بر خردمندان غلبه کردند و او را کُشتند.

۱- الجمل: ص ۲۸۱.

۲- الجمل: ص ۲۸۴.

مردم به طلحه گفتند: ای ابو محمّد! نامه هایت که نزد ما می آمد، غیر از این بود. زبیر گفت: آیا از من نامه ای درباره عثمان به شما رسیده است؟ آن گاه، داستان کشته شدن عثمان و آنچه را که بر سرش آمد، بیان کرد و از علی علیه السلام عیجویی نمود. مردی از طایفه عبد القیس در برابر زبیر به پا خاست و گفت: ای مرد! ساکت شو تا سخن بگویم. عبد الله بن زبیر گفت: تو را چه به سخن گفتن؟! مرد گفت: ای گروه مهاجران! شما نخستین کسانی بودید که [دعوت] پیامبر خدا را اجابت نمودید. از این رو، فضیلتی دارید. سپس مردم به اسلام گرویدند، آن گونه که شما اسلام آوردید. چون پیامبر خدا وفات کرد، با مردی از خودتان بیعت کردید. به خدا سوگند، در این باره با ما هیچ مشورتی نکردید؛ ولی ما هم پذیرفتیم و پیروی کردیم. خداوند عز و جلد حکومت آن مرد، برای مسلمانان برکتی نهاد. او از دنیا رفت و مردی از شما را به عنوان جانشین به خلافت برگزید و باز هم با ما مشورت نکردید؛ ولی ما پذیرفتیم و تسلیم شدیم. وقتی آن امیر از دنیا رفت، حکومت را به شش نفر واگذار کرد. شما بدون مشورت با ما عثمان را انتخاب کردید و با او بیعت نمودید. سپس کارهای او را نپسندیدید و بدون مشورت با ما او را کشتید. پس از آن، بدون مشورت با ما با علی علیه السلام بیعت کردید. اینک چرا بر او خُرده می گیرید تا با او بجنگیم؟ آیا از بیت المال چیزی را به خود اختصاص داده است؟ یا برخلاف حق رفتار کرده است؟ یا کاری انجام داده که شما را خوش نیامده است تا علیه او شما را همراهی کنیم؟ اگر جز این است، این کارها چیست؟ خواستند او را بکشند که طایفه اش مانع شدند. فردای آن روز بر او و همراهانش یورش بُردند و هفتاد مرد را به قتل رساندند. (۱)

۱ / ۷ از ذوقار تا بصره

اشاره

الف بیعت گرفتن از حاضران

۱ / ۷ از ذوقار تا بصره هالف بیعت گرفتن از حاضران الالرشاد به نقل از ابن عباس : چون [امام علی علیه السلام] به سرزمین ذوقار (۱) رسید، از کسانی که به همراهش حضور داشتند، بیعت گرفت . سپس سخن گفت و بسیار حمد و ستایش الهی کرد و بر پیامبر خدا درود فرستاد. سپس فرمود: «حوادثی گذشت که ما از روی تسلیم بودن به فرمان خداوند متعال ، در آزمایش هایی که ما را بدان آزمود و از روی امیدواری به پاداش ، بر آنها صبر کردیم در حالی که در چشمانمان خار بود ، و شکیبایی بر این حوادث ، بهتر از پراکندگی مسلمانان و ریخته شدن خون هایشان بود. ما خاندان پیامبری هستیم که سزاوارترین مرد بود به رسالت و سرچشمه کرامتی که خداوند ، بدین امت ارزانی داشت . این طلحه و زبیر ، نه از خاندان پیامبرند و نه از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله . چون دیدند که پس از سال های سال ، خداوند حقوقمان را به ما بازگرداند، یک سال و [بلکه] یک ماه کامل تحمل نکردند و به شیوه پیشینیان خود رو کردند تا حقّ مرا پایمال کنند و مسلمانان را از اطراف من پراکنده سازند». آن گاه ، امام علیه السلام آن دو را نفرین نمود. ۲

۱- ذوقار (ذی قار) ، جایی میان کوفه و واسط (البته به کوفه نزدیک تر) است و در آن ، جنگ مشهور میان ایرانیان و اعراب ، واقع شده است (تقویم البلدان: ص ۲۹۲) .

ب آمدن عثمان بن حنیف
ج ورود امام علیه السلام به بصره

ب آمدن عثمان بن حنیف الجمل: عثمان بن حنیف [از بصره] بیرون آمد تا در منطقه ذوقار به امیر مؤمنان رسید. وقتی امیر مؤمنان به وی نگاه کرد و دید که جملیان او را شکنجه داده اند، با گریه فرمود: «ای عثمان! من تو را پیرمردی با ریش فرستادم و اینک، تو را به شکل جوانی بی مو به من باز گردانده اند. بار خدایا! تو می دانی که آنان بر تو گستاخی کردند و حرمت هایت را شکستند. بار خدایا! در برابر هر یک از پیروان من که کشته اند، آنان را بکش، و به خاطر آنچه با جانشین من [در بصره] کردند، عذاب را به زودی بر آنان بفرست!». (۱)

ج ورود امام علیه السلام به بصره: مروج الذهب به نقل از مُنذر بن جَرود: ... علی علیه السلام از سیمت راهی که به طف می روند، وارد بصره شد ... و حرکت کردند تا در مکانی که به «زاویه» معروف بود، توقف کردند. چهار رکعت نماز به جا آورد، گونه هایش را به خاک سایید و اشک هایش با خاک، عجین شد. سپس دست هایش را بلند کرد و دعا نمود: «بار خدایا! ای پروردگار آسمان ها و آنچه سایه افکنده، و [ای پروردگار] زمین ها و آنچه بر دوش می کشد، و ای پروردگار عرش بزرگ! این، بصره است. از تو خیر هایش را می خواهم و از شرش به تو پناه می برم. بار خدایا! ما را به بهترین صورت، در آن فرود آر که تو بهترین فرود آورندگان». .

۱ / ۸ تلاش های امام علیه السلام برای جلوگیری از نبرد

اشاره

بار خدایا! این گروه، اطاعت مرا کنار نهادند و بر من ستم کردند و بیعتم را شکستند. بار خدایا! خون مسلمانان را خودت حفظ کن. (۱)

۱ / ۸ تلاش های امام برای جلوگیری از نبردهنگامی که امیرمؤمنان با سپاه خود از ذوقار حرکت کرد، صعصعه بن صوحان را به سوی طلحه، زبیر و عایشه فرستاد و با او نامه ای بود که در آن، از فتنه انگیزی آنان سخن رفته بود و رفتار کینه جوینه و مزورانه آنان را نسبت به عثمان بن حنیف، گوشزد می کرد و آنها را از عاقبت رفتارشان برحذر می داشت. صعصعه بازگشت و چنین گزارش داد: گروهی را دیدم که جز پیکار با تو، چیزی نمی خواهند. (۲) نیروهای دو طرف، برای پیکار آماده شدند، در حالی که امام علی علیه السلام یارانش را از شروع پیکار، منع می کرد و در آغاز، تلاش داشت که فتنه جویان را از جنگ، باز دارد. گفتگوهای امام علیه السلام با سران لشکر جمل و سپاهیان آن، قابل توجه است. او تمام سعی خود را در راه حفظ آرامش و جلوگیری از برافروخته شدن آتش جنگ به کار گرفت. از این رو، نامه هایی به سران لشکر نوشت و آنان را بر به وجود نیامدن درگیری برانگیخت. سپس نمایندگان را برای گفتگو نزد آنان فرستاد و چون تلاش هایش بی نتیجه ماند، خودش نزد آنان رفت. امام علی علیه السلام در این نامه ها و گفتگوها، از شخصیت خود، پرده برداشت و بزرگی منزلت خویش را روشن ساخت و از مسائل پیشین که شعله های جنگ از آنها افروخته شده بود نقاب برکشید و بار دیگر از کشته شدن عثمان و چگونگی آن، با دقت تمام، سخن گفت و از ابعاد آن حادثه پرده برداشت و راه چنگ زدن به بهانه های سُست را بر فتنه انگیزان بست.

۱- مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۶۸.

۲- الجمل: ص ۳۱۳ و ۳۱۴.

الف حرکت شجاعانه امام علیه السلام برای نجات دشمن

وقتی هم که این روشنگری‌ها را بی نتیجه یافت و هر دو گروه برای پیکار مهیا شدند، یارانش را به خویشتنداری و حفظ آرامش، سفارش نمود و فرمود: «شتاب مکنید تا نزد آنان عذری داشته باشم». سپس به سوی آنان رفت و بر آنان احتجاج کرد؛ ولی پاسخی دریافت نکرد. پس از این همه، ابن عباس را برای بار دوم، جهت آخرین گفتگو به سوی آنان فرستاد تا شاید آنان را از جنگ باز دارد تا خون مسلمانان ریخته نشود؛ ولی بر گوش‌های آنان مهر زده شده بود و به سخن فرستاده امام علیه السلام گوش ندادند، چنان که پیش از آن نیز چنین کرده بودند. (۱) در این کار، بیشترین نقش را عایشه و عبد الله بن زبیر بازی کردند.

الف حرکت شجاعانه امام علیه السلام برای نجات دشمنمروج الذهب: علی علیه السلام به تنهایی و بدون زره و در حالی که بر آستر پیامبر خدا سوار بود، بدون سلاح، به میدان رفت و ندا داد: «ای زبیر! نزد من آی». زبیر، پوشیده در سلاح، نزد او آمد. این خبر به عایشه رسید. گفت: ای اَسْمَاء، وای بر مصیبت تو! اما وقتی به عایشه گفتند: علی بدون ساز و برگ است، آرام شد. آن دو (علی علیه السلام و زبیر) با یکدیگر معانقه کردند. علی علیه السلام به زبیر فرمود: «وای بر تو ای زبیر! چه چیزی تو را به قیام وا داشت؟». گفت: خون عثمان. فرمود: «خداوند، آن را که در ریختن خون عثمان بیشتر دخالت داشت، بکُشد! آیا آن روز را به یاد نمی آوری که پیامبر خدا را سوار بر الاغی در منطقه بنی بیاضه دیدی؟ پیامبر خدا به من لبخند زد و من هم به او لبخند زدم و تو با پیامبر خدا بودی و گفتی: ای پیامبر خدا! علی تکبرش را کنار نمی گذارد. پیامبر صلی الله علیه و آله به تو فرمود: علی تکبر ندارد. آیا او را دوست داری ای زبیر؟

و تو گفتی: به خدا سوگند ، او را دوست دارم. آن گاه به تو فرمود: به راستی که تو به زودی با او پیکار می کنی ، درحالی که نسبت به او ستمگری؟! . زبیر گفت: استغفر الله! به خدا سوگند ، اگر آن را به یاد می آوردم ، قیام نمی کردم. [علی علیه السلام] به وی فرمود: «ای زبیر! باز گرد». زبیر گفت: چگونه باز گردم؟ اینک که کمر بند [جنگ] بسته شده است؟ به خدا سوگند ، این ، لکه ننگی است که پاک نمی شود! فرمود: «ای زبیر! با ننگ برگرد ، پیش از آن که ننگ و آتش با هم جمع شوند». زبیر [از نزد علی علیه السلام] بازگشت و می گفت: ننگ را بر آتش برافروخته برگزیدم تا وقتی که آفریده ای از خاک برای آتش به پا خیزد. علی مطلبی را گوشزد کرد که بدان جاهل نبودم به جان تو سوگند که این ، ننگی در دنیا و در دین است. گفتم: ملامت ابوالحسن ، تو را بس است و برخی از آنچه که گفتی ، مرا کفایت می کند. فرزند زبیر (عبد الله) گفت: کجا می روی؟ ما را تنها می گذاری؟ گفت: فرزندم! ابو الحسن ، مطلبی را به یادم آورد که آن را از یاد برده بودم. فرزند زبیر گفت: نه به خدا! تو از شمشیرهای فرزندان عبد المطلب فرار کردی؛ شمشیرهایی که تیز و بلندند و تنها جوان مردان دلیر ، توان تحمیل آنها را دارند. زبیر گفت: نه . به خدا سوگند ، چیزی را به یاد آوردم که روزگار از یادم برده بود و من ، ننگ را بر آتش برگزیدم. ای بی پدر! مرا به ترس ، سرزنش می کنی؟ آن گاه نیزه برکشید و بر سمت راست سپاه علی علیه السلام حمله کرد. علی علیه السلام فرمود: «راه را برایش باز کنید . او را تحریک کرده اند». سپس بازگشت و به جانب چپ حمله کرد و سپس بازگشت و بر وسط سپاه حمله برد و آن گاه ، نزد فرزندش بازگشت و گفت: آیا ترسو چنین کاری می کند؟

ب پایان کار زبیر

سپس روی گرداند و باز گشت. (۱)

ب پایان کار زبیر الجمل به نقل از مروان بن حکم: زبیر به قصد مدینه فرار کرد تا به بیابان سَبَاع رسید. احنف، صدایش را بلند کرد و گفت: با زبیر، چه کنم؟ او دو گروه از مسلمانان را به جان هم انداخت تا این که برخی، برخی دیگر را کشتند و اینک می خواهد به خانواده اش بیوندد. ابن جرموز، این سخن را شنید و به دنبال زبیر افتاد و مردی از قبیله مُجاشع نیز در پی او رفت تا این که این دو تن به او رسیدند. زبیر، چون آن دو را دید، آنان را [از کشتن خویش] برحذر داشت. آن دو گفتند: ای حواری پیامبر خدا! تو در امان مایی و کسی به تو دست نمی یابد. ابن جرموز، او را همراهی می کرد. در همین حال که او را همراهی می کرد و عقب می کشید و زبیر از او جدا می شد، گفت: ای ابو عبد الله! زرعت را در آور و آن را روی اسبت بگذار که برایت سنگینی می کند و خسته ات می سازد. زبیر، آن را از تن، بیرون آورد و عمرو بن جرموز برمی گشت و [به عمد] عقب می ماند. زبیر او را صدا می زد که خود را به وی برساند. عمرو، اسبش را می تازاند سپس، خود را به او نزدیک می کرد، تا آن که زبیر از او آسوده خاطر شد و عقب ماندن عمرو بر او غریب نمی نمود. ناگاه عمرو، حمله کرد و از پشت، چنان نیزه ای میان شانه های زبیر زد که پیکان آن از سینه او بیرون آمد و از اسب، فرو افتاد. عمرو، سر زبیر را برید و نزد احنف آورد و او نیز آن را نزد امیر مؤمنان فرستاد. [علی علیه السلام] چون سر بریده زبیر و شمشیر او را دید، فرمود: «آن شمشیر را به من بدهید».

ج گفتگوهای امام علیه السلام با طلحه

دادند. آن را در دست چرخانید و فرمود: «این ، شمشیری است که با آن مدّت های طولانی در حضور پیامبر خدا جنگ کرد اما سرانجام ، هلاکت و مرگی نکوهیده به او رسید». سپس به سر زبیر نگریست و فرمود: «تو افتخار همنشینی و خویشاوندی با پیامبر خدا را داشتی ؛ ولی شیطان، درون دماغت رفت و تو را به چنین روزی افکند». (۱)

ج گفتگوهای امام علیه السلام با طلحه‌الامامه والسیاسه در گزارش گفتگوی امام علیه السلام با طلحه : طلحه گفت: از این حکومت ، کناره گیر تا آن را در میان مسلمانان ، به مشورت بگذاریم . اگر به تو رضایت دادند ، من نیز به آنچه مردم رضایت دهند ، رضایت می دهم و اگر به دیگری رضایت دادند ، تو هم مانند یکی از مسلمانان [تابع باش]. علی علیه السلام فرمود: «ای ابو محمّد! آیا تو با رضایت و بدون اجبار و اکراه با من بیعت نکردی؟ من بیعت خود را رها نمی سازم». طلحه گفت: بیعت کردم ، در حالی که شمشیر بر گردنم بود. فرمود: «آیا نمی دانی که من کسی را بر بیعت ، مجبور نساختم؟ و اگر اجباری در کار بود ، می بایست سعد و ابن عمر و محمّد بن مسلمه را وادار می کردم ، با این که از بیعت ، سر باز زدند و کناره گرفتند و من هم آنان را به حال خودشان وا گذاردم». طلحه گفت: ما در شورا ، شش نفر بودیم. دو نفر مُردند و ما سه نفریم که با تو موافق نیستیم. علی علیه السلام فرمود: «شما می توانستید پیش از بیعت ، رضایت ندهید؛ اما اینک حقی جز آنچه بدان رضایت داده اید ، در کار نیست؛ مگر آن که کار خلافی [انجام دهم] که موجب شود از آنچه بر آن بیعت شده ام ، بیرون روید. اگر از من کاری ناپسند سر زده ، باز گو کنید.

۱ / ۹ آغاز و پایان جنگ**اشاره****الف دعای امام علیه السلام پیش از پیکار****ب تشویق یارانش به پیکار**

شما مادران عایشه را از خانه بیرون کشیدید و زن های خود را [در خانه] گذاشتید و این ، بزرگ ترین کار زشت شماست . آیا پیامبر خدا از این کار راضی است که پرده ای را که او بر عایشه افکنده ، بدرید و پرده از وی برگیرید؟» . طلحه گفت: او برای اصلاح آمد. علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند ، آن زن ، به کسی که کارهایش را اصلاح کند ، نیازمندتر است. ای پیرمرد! خیرخواهی را بپذیر و به توبه به همراه ننگ ، رضایت ده ، پیش از آن که ننگ با آتش همراه شود». (۱)

۱ / ۹ آغاز و پایان جنگالف دعای امام علیه السلام پیش از پیکارالجمل: چون امیر مؤمنان دید که آن گروه ، دشمنی می ورزند و خونی را که ریختنش حرام است ، حلال می شمردند ، دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «بار خدایا! دیدگان، متوجه توست و دست ها به سوی تو دراز است و دل ها به سوی تو پر می کشند و با رفتارهای نیک به سوی تو تقرب می جویند. «بار پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی» (۲)». (۳)

ب تشویق یارانش به پیکارالجمل: امیر مؤمنان ، سه روز به جملیان مهلت داد تا دست بردارند و حرمت نگه دارند؛ ولی چون پافشاری آنان را بر مخالفت دید ، در میان یارانش برخاست و فرمود: «ای بندگان خدا! با سینه های گشاده ، به سوی این گروه ، حمله برید؛ چرا که آنان بیعتم را شکستند، پیروانم را کشتند، کارگزارم را شکنجه دادند و او را پس از این که با

۱- الإمامه والسیاسة : ج ۱ ص ۹۵ .

۲- اعراف : آیه ۸۹ .

۳- الجمل : ص ۳۴۱ .

زدنی سخت و مجازاتی شدید، آزار و اذیت کردند، از بصره بیرون راندند، درحالی که او پیرمردی است از چهره های سرشناس انصار و اهل فضیلت. برای او حرمتی نگه نداشتند و سَنَدیان را که مردانی صالح بودند به قتل رساندند و حُکیم بن جَبَله را چون برای خدا نسبت به آنان خشم گرفته بود، ظالمانه و با دشمنی کشتند و پس از آن که پیروان من از دست آنان گریختند، تعقیبشان کردند و آنان را در هر پستی و بلندی ای گرفتند و با شکنجه و زجر، گردن زدند. آنها را چه شده است؟! «خداوند، آنان را بکشد. کی [به سوی حق] بازگردانده می شوند» (۱). ای بندگان خدا! به سویشان بشتابید و چون شیر، بر آنان یورش ببرید؛ چرا که آنان، اشرارند و کسانی که آنها را بر باطل یاری می دهند نیز از اشرارند. با شکیبایی و به حساب خدا گذاردن و آمادگی روحی خود، با آنان رو به رو شوید. به راستی که شما مبارزه جو و پیکارکننده اید و جان خویش را برای ضربه شمشیر و نیزه و جنگ با هموردان، آماده ساخته اید. هر کس به هنگام سختی در خود، آرامشی احساس کرد و به هنگام رو در رویی، در خود، شجاعتی یافت و در برادرش سستی و هراسی دید، از او حمایت کند، چنان که از خود حمایت می کند که اگر خدا می خواست، او را مانند وی قرار می داد». ۲

ج آرامش علی علیه السلام در جنگ

د شدت یافتن نبرد

ج آرامش علی علیه السلام در جنگ‌الجمل به نقل از محمد بن حنفیه: چون وارد بصره شدیم و در آن جا لشکرگاه زدیم و صفوف خود را آماده ساختیم، پدرم علی علیه السلام پرچم جنگ را به من داد و فرمود: «پیش از اقدام دشمن کاری علیه آنان انجام نده». (۱) سپس خوابید. تیرهای دشمن بر ما باریدن گرفت. او را از خواب بیدار کردم. بیدار شد، در حالی که چشم هایش را می مالید و جملیان فریاد می زدند: ای خونخواهان عثمان! [علی علیه السلام] در حالی که جز یک پیراهن بر تن نداشت، بیرون رفت و فرمود: «با پرچم به پیش رو!». پیش رفتم و گفتم: ای پدر! در چنین روزی، تنها با یک پیراهن؟! فرمود: «هرکس را مرگش [به وقت خود] خواهد گرفت. به خدا سوگند، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بدون زره، بیشتر جنگیدم تا با زره». (۲)

د شدت یافتن نبرد‌الامامه والسیاسه: دو لشکر، نبرد سختی کردند. میمنه [سپاه] بصریان، میمنه سپاه علی علیه السلام را درهم شکسته بود و افراد قبیله ربیع در لشکر بصره، ربیعان سپاه امام علیه السلام را شکست داده بودند... علی علیه السلام به پیش آمد و نگاهی به یاران و سپاهیان خود انداخت که شکست خورده و کشته شده بودند. وقتی چنین دید، بر فرزندش محمد که پرچمدار بود بانگ زد: «به پیش رو!»؛ ولی او کندی کرد و در جایش ثابت ماند. علی علیه السلام از پشت سر آمد و میان دو کتف او زد و پرچم را از دستش گرفت و خود، حمله برد و وارد لشکر

۱- اشاره به این که آغازگر جنگ میباش. (م)

۲- الجمل: ص ۳۵۵.

ه جنگیدن خودِ امام علیه السلام

دشمن شد. میمنه و میسیره هر دو سپاه در اضطراب بودند. در یک طرف، عمار بود و در طرف های دیگر، عبد الله بن عباس و محمد بن ابی بکر. علی علیه السلام سپاه دشمن را شکافت. ضربه می زد و می کُشت. سپس بیرون آمد... و پرچم را به محمد داد و فرمود: «این چنین بجنگ!». محمد با پرچم به پیش تاخت و انصار با او بودند تا به شتر و کجاوه [ی عایشه] رسید و همراهان شتر، گریخته بودند. در این روز، هر دو لشکر، نبرد سهمگینی کردند، به طوری که آسیب ها و ضربت زدن ها، در حال به زانو نشستن صورت می گرفت. (۱)

ه جنگیدن خودِ امام علیه السلام: علی علیه السلام [از لشکر دشمن] دور شد و به سوی یارانش می رفت که فریادکننده ای از پشت سر او فریاد زد. وی برگشت و عبد الله بن خلف خزاعی را که میزبان عایشه در بصره بود دید. چون علی علیه السلام او را دید، شناخت و او را ندا داد که: «ای پسر خلف! چه می خواهی؟». گفت: آیا می خواهی بجنگی؟ علی علیه السلام فرمود: «از آن بدم نمی آید؛ ولی وای بر تو، ای پسر خلف! در مرگ، چه آسودگی ای می جویی، با آن که مرا می شناسی؟». عبد الله بن خلف گفت: خودستایی را وا گذار ای پسر ابوطالب و نزد من بیا تا ببینی کدام یک از ما هماوردش را خواهد کُشت. آن گاه شعری سرود و علی علیه السلام با شعر، او را پاسخ داد و برای پیکار، رو در رو شدند.

و کشته شدن طلحه به دست مروان ز تداوم نبرد به رهبری عایشه

عبد الله بن خلف ، ضربه ای ناگهانی فرود آورد که علی علیه السلام آن را با سپرش دفع کرد. آن گاه علی علیه السلام از او کناره گرفت و ضربتی بر او فرود آورد که دست راستش را قطع کرد و سپس ضربتی دیگر فرود آورد که کاسه سرش را پراند [\(۱\)](#).

و کشته شدن طلحه به دست مروانالفتوح: طلحه با صدای بلند ، فریاد می زد: بندگان خدا! شکیبایی، شکیبایی [ورزید]! چرا که پس از شکیبایی ، نصرت و پاداش است. مروان بن حکم به وی نگاهی افکند و به برده اش گفت: وای بر تو ، ای غلام! به خدا سوگند که می دانم هیچ کس در روز کشتن عثمان در خانه اش به اندازه طلحه [مردم را] تحریک نکرد و هیچ کس جز او ، وی را نکشت . اکنون اگر مرا پنهان کنی ، تو را آزاد خواهم کرد . غلام ، وی را پنهان ساخت . مروان ، تیری زهر آگین به سوی طلحه بن عبید الله پرتاب کرد. تیر به طلحه اصابت کرد و طلحه بر اثر اصابت تیر بر زمین افتاد و بیهوش شد . سپس به هوش آمد و دید که خون از او جاری است. گفت: إنا لله وإنا إليه راجعون! به خدا سوگند ، گمان می کنم مقصود خداوند عز و جل از این آیه ماییم که : «و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد ، بترسید و بدانید که خدا ، سخت کیفر است» [\(۲\)](#) . [\(۳\)](#)

ز تداوم نبرد به رهبری عایشه تاریخ الطبری به نقل از محمد و طلحه : جنگ نخست تا وسط روز ادامه یافت و طلحه در آن ، مجروح شد و زیر هم رفت. پس چون لشکر به عایشه پناه بردند و

۱- الفتوح : ج ۲ ص ۴۷۸ .

۲- انفال : آیه ۲۵ .

۳- الفتوح : ج ۲ ص ۴۷۸ .

ح پی کردن شتر و پراکنده شدن لشکر جمل
ط مدّت زمان جنگ

۱ / ۱۰ پس از پیروزی

اشاره

الف بزرگواری

کوفیان جز جنگ نخواستند و جز [تحویل دادن] عایشه را نخواستند، عایشه آنان را با سرزنش، تحریک نمود. آنان جنگ کردند تا این که بانگ آتش بس زدند و از جنگ، دست کشیدند و سپس، بعد از ظهر، باز گشتند و به جنگ پرداختند و این در روز پنج شنبه از ماه جمادی دوم بود. پس نبرد در آغاز روز با طلحه و زبیر بود و در وسط روز با عایشه. (۱)

ح پی کردن شتر و پراکنده شدن لشکر جمل: چون لشکریان از گرد شتر [عایشه] پراکنده شدند، امیر مؤمنان، نگران این بود که مردم به سوی شتر باز گردند و جنگ، دوباره در گیرد. پس فرمود: «شتر را پی کنید!». یاران امیر مؤمنان به سمت شتر شتافتند و آن را پی کردند، که به پهلو بر زمین افتاد و عایشه فریادی کشید که هر کس در دو سپاه بود، شنید. (۲)

ط مدّت زمان جنگ: انسب الأشراف: جنگ از ظهر تا غروب خورشید بود. (۳)

۱ / ۱۰ پس از پیروزی: الف بزرگواری: امام باقر علیه السلام: علی علیه السلام به منادی اش در جنگ بصره (جمل) دستور داد که فریاد زند: فراریان از جنگ، دنبال نمی شوند. زخمی ها کشته نمی شوند. اسیران به قتل نمی رسند. هر کس در خانه اش را ببندد، در امان است و هر کس سلاحش را بر زمین اندازد، در امان است و هیچ چیز از اموال آنان (جملیان) [به غنیمت] گرفته

۱- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۵۱۴.

۲- الجمل: ص ۳۵۰.

۳- أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸.

ب صدور فرمان عفو عمومی
ج گفتگوهایی میان امام علیه السلام و عایشه

نمی شود (۱). (۲)

ب صدور فرمان عفو عمومی‌انساب الاشراف: علی علیه السلام، هنگامی که چیرگی یافت و پیروز شد، برای سخنرانی به پا خاست و فرمود: «ای مردم بصره! از شما گذشتم. بر حذر باشید از فتنه! به راستی که شما نخستین مردمانی بودید که بیعت را شکستید و وحدت امت را برهم زدید». آن گاه نشست و مردم با وی بیعت کردند. (۳)

ج گفتگوهایی میان امام علیه السلام و عایشه تاریخ یعقوبی در گزارش عایشه: علی علیه السلام نزد عایشه آمد که در خانه عبد الله بن خلف خُزاعی بود؛ همو که پسرش به «طلحه الطلحات» معروف بود. [امام علیه السلام] فرمود: «ای حُمیرا! از این حرکت دست بر نمی داری؟». عایشه گفت: ای پسر ابی طالب! قدرت یافتی، پس نرمی به خرج ده! فرمود: «به سوی مدینه حرکت کن و به همان خانه ات بازگرد که پیامبر خدا تو را دستور داد در آن بنشینی». گفت: چنین می کنم. (۴)

۱- چنان که از احادیث برداشت می شود، بازماندگان لشکر جمل، اجازه یافتند که اموالشان را با خود ببرند؛ اگر چه اثاث و اسلحه کشتگان و فراریانی که بازنگشتند، بر جای ماند و امام علیه السلام آنها را میان سپاه خویش، تقسیم نمود. (م)

۲- الإمام الباقر علیه السلام: أَمَرَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُنَادِيَهُ فَنَادَى يَوْمَ الْبَصْرَةِ: «لَا يَتَّبِعُ مُدْبِرٌ، وَلَا يُدْفَفُ عَلَى جَرِيحٍ، وَلَا يُقْتَلُ أُسِيرٌ، وَمَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ، وَمَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ»، وَلَمْ يَأْخُذْ مِنْ مَتَاعِهِمْ شَيْئًا (السنن الكبرى: ج ۸ ص ۳۱۴ ح ۱۶۷۴۷).

۳- أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۵۸.

۴- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۸۳.

د فرستادن عایشه به سوی مدینه**ه غنیمت های جنگ****و ورود امام علیه السلام به بیت المال بصره**

د فرستادن عایشه به سوی مدینه الجمل: چون امیرمؤمنان تصمیم حرکت به سوی کوفه گرفت کسی را نزد عایشه فرستاد که به وی دستور دهد به سوی مدینه کوچ کند. وی برای حرکت، مهیا شد. سپس چهل زن را دستار و کلاه پوشانید و شمشیر در اختیارشان نهاد و به آنان فرمان داد از عایشه محافظت کنند و او را از راست و چپ و پشت سر، در میان گیرند. عایشه در طول راه می گفت: بار خدایا! با علی بن ابی طالب، چنان کن که با من رفتار کرد؛ مردان را به همراه فرستاد و حرمت پیامبر خدا را نگه نداشت. وقتی زنان، همراه با عایشه به مدینه رسیدند، دستارها و شمشیرها را برداشتند و با وی وارد مدینه شدند. چون عایشه آنان را دید، از دشنام گویی و نکوهش امیرمؤمنان، پشیمان شد و گفت: خداوند به پسر ابی طالب، پاداش نیکو دهد؛ چرا که حرمت پیامبر خدا را درباره من، پاس داشت. (۱)

ه غنیمت های جنگ شرح الأخبار: یاران علی علیه السلام آنچه را اهل بصره برای پیکار با علی علیه السلام به لشکرگاه خود آورده بودند، به غنیمت گرفتند؛ ولی متعرض دیگر اموال آنان نشدند. علی علیه السلام جز آن مال ها، اموال کشتگان اهل بصره را برای ورثه شان باقی گذاشت و از آنچه [سپاهش] به عنوان غنیمت برداشتند، خمس گرفت و بدین ترتیب، سنت جاری شد. (۲)

و ورود امام علیه السلام به بیت المال بصره الجمل: چون عثمان بن حنیف از بصره بیرون رفت و طلحه و زبیر به بیت المال برگشتند و در برابر آنچه در آن بود، درنگ کردند، همین که میزان طلا و نقره اش را دیدند، گفتند: اینها، همان غنیمت هایی است که خداوند، ما را به آنها وعده داده است و به ما خبر داده است که آن را به زودی در اختیارمان می نهد.

۱- الجمل: ص ۴۱۵.

۲- شرح الأخبار: ج ۱ ص ۳۸۹ ح ۳۳۱.

ز سرزنش اهل بصره از سوی امام علیه السلام

ابو الأسود می گوید: این سخن را از آنان شنیدم و پس از آن ماجرا، علی علیه السلام را دیدم که وارد بیت المال بصره شد. وقتی ثروت های آن را دید، فرمود: «ای [طلاهای] زرد! ای [نقره های] سفید! دیگری را بفریبید. ثروت، مقتدای ستمگران است و من، پیشوای مؤمنان». به خدا سوگند، نه بدانچه در آن جا بود، توجهی کرد و نه در آنچه دیده بود، اندیشید؛ بلکه ثروت ها را نزد او چون خاکی بی ارزش یافتیم. از آنان (طلحه و زبیر) و از وی شکفت زده شدم! از این رو با خود گفتم: «آنان از کسانی اند که دنیا را می خواهند، و این از کسانی است که آخرت را می جویند» و آگاهی ام نسبت به وی افزون شد. (۱)

ز سرزنش اهل بصره از سوی امام علیه السلام: چون امیرمؤمنان، نامه های پیروزی را نوشت، در میان مردم به سخنرانی برخاست و خداوند متعال را حمد کرد و بر او ثنا گفت و بر محمد و خاندانش درود فرستاد. سپس فرمود: «اما بعد؛ به راستی که خداوند، بخشنده مهربان و عزیز صاحب انتقام است. گذشت و آمرزش خود را برای اهل طاعت نهاده، و عذاب و کیفرش را برای کسی که نافرمانی کند و دستورش را مخالفت نماید و در دین، بدعت گذارد. صالحان با رحمت او مدد یافتند. ای اهل بصره! خداوند، مرا بر شما قدرت بخشید و شما را به خاطر رفتارتان تسلیم کرد. پس مبادا به کارهایی مانند کارهای گذشته باز گردید؛ چرا که شما نخستین کسانی بودید که پیکار و اختلاف را آغاز کردید و حق و انصاف را کنار نهادید». (۲)

۱- الجمل: ص ۲۸۵.

۲- الجمل: ص ۴۰۰.

ح جانشین گذاردن ابن عباس در بصره

ح جانشین گذاردن ابن عباس در بصره الجمل به نقل از واقدی ، از رجال خودش : چون امیرمؤمنان تصمیم گرفت از بصره بیرون رود ، عبد الله بن عباس را بر آن [شهر] گمارد و به او سفارش کرد. از جمله سفارش هایش این بود که فرمود: «ای ابن عباس! بر تو باد پروای الهی و [برقراری] عدالت در میان کسانی که بر آنان گمارده شده ای و این که برای مردم ، چهره بگشایی و مجلست را عمومی سازی و مردم را با بردباری خود ، پذیرا باشی. بپرهیز از خشم که آن ، انگیزه ای شیطانی است ، و بپرهیز از هوا و هوس که از راه خداوند ، بازت می دارد! بدان که آنچه تو را به خداوند نزدیک می سازد ، همان ، دورکننده تو از آتش است، و آنچه تو را از خداوند دور می سازد ، همان ، نزدیک کننده تو به آتش است . خدا را بسیار یاد کن و از غافلان مباش. و ابو مخنف لوط بن یحیی گزارش کرده است که: چون امیرمؤمنان ، عبد الله بن عباس را به بصره گمارد ، برای مردم سخنرانی کرد، خداوند را سپاس و ثنا گفت و بر پیامبرش درود فرستاد . سپس فرمود: «ای مردم! عبد الله بن عباس را بر شما گماردم . از او بشنوید و دستورهایش را تا وقتی از خداوند و پیامبرش اطاعت می کند اطاعت کنید و اگر بدعتی گذاشت یا از حق کناره گرفت ، به من خبر دهید تا او را از حکومت بر شما عزل کنم . به راستی که امیدوارم او را پاک دامن ، پارسا و خودنگهدار بیابم. من او را بدین کار نگماردم، جز آن که می دانم این خصلت ها در وی وجود دارد. خداوند بر من و شما بیخشد!». عبد الله در بصره ماند ، تا زمانی که امیرمؤمنان به سوی شام ، حرکت کرد . در آن هنگام، زیاد بن ابیه را به جای خود بر بصره گمارد و ابو الأسود دثلی را نیز معاون او نهاد و خود به امیرمؤمنان پیوست و با او به سوی صیفین حرکت نمود. (۱)

ط ورود امام علیه السلام به کوفه

ط ورود امام علیه السلام به کوفه وقعه صفین به نقل از عبد الرحمان بن عبید بن ابی کنود و دیگران : چون علی بن ابی طالب علیه السلام از بصره به کوفه رسید ، روز دوشنبه ، دوازدهم رجب سال سی و ششم هجری بود و خداوند ، پیروزی اش را گرامی داشت و او را بر دشمنش پیروز گردانید و به همراه او ، بزرگان مردم و اهل بصره بودند . کوفیان به استقبال آمدند و در میان آنها قاریان و بزرگان کوفه حضور داشتند . سپس برای او به خیر و برکت ، دعا کردند و گفتند: ای امیرمؤمنان! کجا اقامت می کنی؟ آیا به قصر [حکومتی] می روی؟ فرمود: «نه ؛ ولی در رُحبه ، (۱) توقّفی خواهم داشت» . پس در رُحبه ، توقّف کرد و سپس وارد مسجد بزرگ شهر شد و در آن ، دو رکعت نماز گزارد و بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند گفت و بر پیامبرش درود فرستاد و فرمود: «ایما بعد ؛ ای مردم کوفه! همانا برای شما در اسلام ، فضیلتی است تا زمانی که آن را دگرگون نسازید و تغییر ندهید . شما را به سوی حق فرا خواندم و شما اجابت کردید . و آغاز کردید به مبارزه با مُنکر و آن را دگرگون ساختید . بدانید که فضیلت میان شما و خداوند ، در احکام و تقسیم هاست . شما الگوی کسانی هستید که شما را پاسخ می گویند و در آنچه شما داخل گشتید ، داخل می گردند . بدانید که بیشترین هراس من بر شما ، پیروی از هوا و هوس و آرزوهای طولانی است ؛ زیرا که پیروی هوا و هوس ، از حق باز می دارد و آرزوی دراز ، آخرت را از یاد می بَرَد . بدانید که دنیا پشت می کند و می رود و آخرت روی می آورد و می آید و هر یک را فرزندانی است . شما از فرزندان آخرت باشید . امروز ، [روز] عمل است و حسابی نیست و فردا [روز] حساب است و جای عمل نیست . سپاس خدایی را که ولیّ خود را یاری کرد و دشمنش را بی یاور گذاشت و راستگویی حق مدار را عزیز گردانید و

۱- رُحبه در این جا به معنای میدان و توقّفگاه عمومی شهر است . (م)

بیعت شکنِ باطل مَیدار را خوار ساخت. بر شما باد پروای الهی و پیرویِ اهل بیت پیامبران که از خداوند، اطاعت می کنند؛ آنان که در آنچه خدا را اطاعت می کنند، از دیگر فرقه هایی که خود را به دین می بندند و ادعا دارند و با ما به مقابله می پردازند، سزاوارتر به پیروی شدن اند، در حالی که آن دیگران، از فضیلت ما فضیلت یافته اند؛ ولی امر (حکومت) ما را انکار می کنند، و در حق ما با ما کشمکش می کنند و ما را از آن، دور می سازند. آنان، نتیجه رفتار خود را چشیدند و به زودی [سزای] گم راهی [خود] را خواهند دید. بدانید که مردانی از شما از یاری من سر باز زدند و من، آنان را نکوهش و توبیخ می کنم. از آنان کناره جوید و آنچه را خوش نمی دارند، به گوششان برسانید تا بازگردند، و از این طریق، به هنگام جدا شدن ها، حزب خدا شناخته می شود». (۱)

فصل دوم : پیکار دوم : جنگ صفین**۲ / ۱ سیمای نبرد****الف زمان نبرد**

فصل دوم : پیکار دوم : جنگ صفین ۲ / ۱ سیمای نبرد الف زمان نبرد پس از گذشت چهار ماه از خاموش شدن فتنه ناکثین (به رهبری عایشه، طلحه و زبیر)، اسلام علوی با فتنه قاسطین (به رهبری معاویه) رو به رو گردید. امام علی علیه السلام در پنجم شوال سال ۳۶ هجری برای خاموش کردن این فتنه از کوفه حرکت کرد و در اواخر ماه ذی قعدة و به هنگام بار افکندن سپاهیان در صفین، درگیری غافلگیر کننده ای برای مسلط شدن بر شریعه فرات، رخ داد؛ در ماه ذی حجه نیز درگیری های شدیدی میان دو سپاه، صورت گرفت تا این که در محرم سال ۳۷، میان دو گروه، آتش بس اعلام گردید؛ ولی جنگ، پایان نیافت تا این که پیکار حقیقی در آغاز ماه صفر سال ۳۷، میان دو سپاه، رخ داد و در هشتم صفر، تنور جنگ، داغ گردید و در دهم صفر، هنگامی که سپاه امام علی علیه السلام در آستانه پیروزی قطعی قرار گرفته بود، با حيله عمرو بن عاص، فرصت پیروزی از دست رفت و امام علی علیه السلام به کوفه بازگشت.

ب محل نبرد**ج تعداد شرکت کنندگان در نبرد****د یاران برجسته امام علیه السلام**

ب محل نبرد صفین، مکانی است نزدیک شهر رقه (۱) و در کناره غربی فرات، میان رقه و بلس (۲). فاصله میان دمشق و رقه که صفین از توابع آن است ۵۵۰ کیلومتر است.

ج تعداد شرکت کنندگان در نبرد رقم های متفاوتی درباره سپاه امام علی علیه السلام و معاویه ذکر شده است. متون تاریخی اشاره دارند که سپاه امام علی علیه السلام به یکصد و بیست هزار یا یکصد و پنجاه هزار یا ۹۵ هزار یا بیش از یکصد هزار یا بیش از پنجاه هزار نفر می رسید (با اختلافی که میان آنها وجود دارد)؛ لیکن رأی مشهور آن است که تعداد سپاه امام علیه السلام نود هزار نفر بود. همچنین گزارش های تاریخی درباره تعداد لشکریان معاویه، میان شصت هزار، هفتاد هزار، ۸۳ هزار، نود هزار، یکصد هزار، یکصد و بیست هزار و یکصد و سی هزار نفر متفاوت است؛ لیکن گزارش هایی که تصریح می کند تعداد آنان ۸۵ هزار تن بود، مشهورتر است.

د یاران برجسته امام علیه السلام در نبرد صفین، به همراه امیر مؤمنان، بسیاری از صحابیان بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و برجستگانی دیگر شرکت داشتند؛ برخی گزارش ها اشاره دارند که تعداد آنان، هفتاد تا هشتاد نفر از صحابیان یَدِری و هشتصد نفر از صحابیان حاضر در بیعت رضوان و چهارصد نفر از دیگر صحابیان بوده است. در مقابل، تعداد صحابیان شرکت کننده در لشکر معاویه از انگشتان دست، تجاوز نمی کرده و آنان، کسانی بوده اند که پس از فتح مکه، مسلمان شده بودند.

۱- شهری باستانی بر ساحل فرات، در شرق سوریه امروزی.

۲- بلس، شهری است در شام، میان حلب و رقه، که در ساحل غربی فرات، قرار گرفته است (معجم البلدان: ج ۳ ص ۴۱۴).

ه یاران سرشناس معاویه**و تعداد کشته ها****۲ / ۲ شخصیت سران قاسطین****الف معاویه بن ابی سفیان**

ه یاران سرشناس معاویه هیچ یک از یاران معاویه از پیش گامان در اسلام نبودند؛ بلکه برخی از آنان از کسانی بودند که با پیامبر صلی الله علیه و آله سال های دراز، پیکار کرده بودند یا از کسانی بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را بیرون رانده یا نفرین نموده بود.

و تعداد کشته هامشهور آن است که کشته های عراقیان، ۲۵ هزار نفر بود و کشته های شامیان، ۴۵ هزار.

۲ / ۲ شخصیت سران قاسطینالف معاویه بن ابی سفیانمعاویه، بیست سال قبل از هجرت زاده شد و در سال هشتم هجری و در زیر برق خیره کننده شمشیر مجاهدان اسلام، با اکراه و اجبار، تسلیم آیین محمد صلی الله علیه و آله شد. او و همگنانش عنوان «طلقاء» گرفتند. در زمان خلافت عمر، به ولایت شام، منصوب شد. او از ابتدای حاکمیت، برای خود، حکومتی استبدادی و پادشاهی پدید آورد و صلای استقلال سرداد. عمر بنا به ملاحظاتی با معاویه کنار می آمد. در خلافت عثمان که حاکمیت به سوی تسلط امویان پیش می رفت، معاویه همچنان به ستمگری ها و فتنه جویی های خود ادامه می داد و ابعاد جاه طلبی و خوشگذرانی را بدون دغدغه خاطر می گسترده. حاکمیت بیست ساله او با سیاست های: در جهل نگه داشتن و تحمیق مردم، ایجاد رعب و وحشت در دل شهروندان و دور نگه داشتن جامعه از آگاهی، زمینه را برای هر گونه اقدام به نفع وی در شام، آماده کرده بود. او از آغاز خلافت امام علی علیه السلام آهنگ مخالفت با وی ساز کرد و در تحریک طلحه و زبیر، بسیار کوشید و جنگ صفین را علیه امام علی علیه السلام رهبری کرد. معاویه پس از جریان حکمیت، به غارتگری ها و هجوم های وحشیانه علیه

مناطقى كه حكومت علوى را پذيرفته بودند ، دامن زد و در زمين ، فساد بسيارى به بار آورد و آبادانى ها و نسل ها را به نابودى كشاند . او به سال ۴۱ هجرى ، با نيرنگ خاص و جوسازى و غوغاسالارى ، صلح را بر امام حسن عليه السلام تحميل كرد و بدین سان ، با غلبه بر تمامى مخالفان ، پايه هاى حكومتش را محكم ساخت و پس از آن ، آزاررسانى به شيعيان على عليه السلام و طرفداران آن بزرگوار را دامن زد و گسترد ، تا بدان جا كه براى همگنان و همراهان خودش نيز غير قابل تحمل بود . داستان رويارويى مغيره با او و گزارش مغيره از موضع بس خصمانه وى عليه دين اسلامى حنيف ، ضمن آن كه نشانگر اوج پليدى اوست ، نشان دهنده عمق كينه توى اش نيز بود . او در سبّ على عليه السلام بسيار افراط مى كرد و چون از او خواستند كه دست ننگه دارد ، گفت : نه ، به خدا سوگند ، [از آن ، دست نمى كشم] تا كودكان بر آن پرورش يابند و بزرگ سالان بر آن پير شوند و هيچ گوينده اى برايش فضيلتى نگويد . (۱) گزارش هاى كه ابن ابى الحديد به نقل از كتاب الأحداث مدائنى و ديگر منابع كهن درباره فضيلت ستيزى معاويه و فضيلت سازى اش براى خود و وضع و جعل حديث مى دهد ، ما را آگاه مى سازد حقيقت اين است كه اينها در راستاى تفكر قيصرى و كسرايى و ديگرگون سازى آموزه هاى دين بوده است . امامت او بر نماز در مدينه و نگفتن « بسم الله الرحمن الرحيم » و احتجاجات مهاجران و انصار با او ، مى تواند دليلى گويا بر اين همه به حساب آيد . معاويه به هر صورت كه بود ، جامه خلافت را به تن كرد ؛ خلافت بر اساس دينى كه او هيچ گونه باور استوار قلبى بدان نداشت و جانشينى بر جاى كسى كه قصد داشت با او و تعاليم او بجنگد . وى از تحريف دين ، باكى نداشت و از دگرگون سازى معارف حق ، تن نمى زد . او براى قبضه كردن كارها و استحكام بخشيدن به آنها و سلطه جويى و حكمرانى اش ،

نفرین و فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله درباره معاویه

ب عمرو بن عاص

هرگونه اقدامی را بر خود، مباح می شمرد. معاویه به سال ۶۰ هجری هلاک شد و یزید را به عنوان حاکم جهان اسلام، منصوب کرد. او با این کارش گامی دیگر در جهت وارونه سازی معارف دین برداشت که آثار آن کارها در سراسر تاریخ، شهره است.

نفرین و فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله درباره معاویه صحیح مسلم به نقل از ابن عباس: من در میان کودکان، بازی می کردم که پیامبر خدا آمد. من پشت دری پنهان شدم. آن گاه پیامبر خدا آمد و دست برشانه من گذاشت و فرمود: «برو و معاویه را نزد من فراخوان». من آمدم و گفتم: او غذا می خورد. باز به من فرمود: «برو و معاویه را نزد من فراخوان». من دوباره آمدم و گفتم: او غذا می خورد. آن گاه فرمود: «خداوند، شکمش را سیر نگرداند!». (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید، او را بکشید. (۲)

ب عمرو بن عاص و سیاستبازی فریبگر، نیرنگبازی چیره دست، و شخصیتی چند چهره و شگفت انگیز است. او را یکی از چهار فرد زیرک و هوشمند عرب دانسته اند. او ریشه در فحشا دارد. مادرش (نابغه)، از بدکاره های مشهور بود. چون عمرو در سال ۵۰ قبل از هجرت به دنیا آمد، مادرش او را به پنج نفر منسوب می دانست و از این میان، عاص را برگزید و بدو ملحقش کرد. بدین ترتیب، عمرو در دامن کسی رشد یافت که پیامبر صلی الله علیه و آله را بسیار هجو می کرد؛ همان کسی که سوره «کوثر»، او را «ابتر (نسل گسیخته)» خواند

۱- صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۰۱۰ ح ۹۶.

۲- رسول الله صلی الله علیه و آله: إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مِثْرَى فَاقْتُلُوهُ (تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۶۳۷ ش ۱۷۰۸).

و امام حسن علیه السلام از او چنین یاد کرد: وی پست ترین آنان از جهت نَسَب، و پلیدترین آنها از نظر جایگاه است. (۱) به روزگاری که پیامبر در مکه بود، عمرو بن عاص، ایشان را بسیار آزار می داد و هجو می کرد. پیامبر خدا در برابر این همه خیره سری و هرزه درایی، او را نفرین کرد و فرمود: بار خدایا! عمرو بن عاص، مرا هجو کرده است و تو می دانی که من شاعر نیستم. پس در برابر هر بیت شعری که مرا هجو کرده است، بر او نفرین فرست. (۲) هنگامی که گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت کردند، عمرو بن عاص، فرستاده قریش بود که به دربار نجاشی رفت تا آنان را بازگرداند که در این مأموریت، توفیق نیافت. ابن ابی الحدید، در توصیف عمرو بن عاص می گوید: عمرو، یکی از کسانی بود که در مکه پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار می داد و به ایشان ناسزا می گفت و در راه ایشان سنگ می انداخت. پیامبر خدا شب ها از خانه بیرون می رفت و کعبه را طواف می نمود و عمرو در راهش سنگ می انداخت تا بر زمین بیفتد... به جهت دشمنی بسیار وی با پیامبر خدا، مردمان مکه او را نزد نجاشی فرستادند تا وی را نسبت به دین جدید (اسلام)، بی میل سازد و مهاجران مسلمان را از کشورش بیرون راند و اگر بتواند، جعفر بن ابی طالب را به قتل برساند. (۳) او در جنگ های متعددی همدوش با مشرکان، علیه مسلمانان جنگید و چون قدرت روز افزون اسلام را دریافت، در سال هشتم هجری و قبل از فتح مکه، اسلام

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۲۹۱.

۲- الإيضاح: ص ۸۴.

۳- شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۲۸۳.

آورد. عمرو با فنون جنگی آشنایی داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرماندهی سپاه را در غزوه ذاتُ السَّلاسل بدو سپرد، با این که ابو بکر و عمر هم در آن لشکر بودند. او در هنگامه رحلت پیامبر خدا، در پی مأموریتی در عُمان به سر می بُرد. عُمر به او علاقه شگفتی داشت و او را بزرگ می داشت و از او تجلیل می کرد. وی در زمان عمر، مصر را فتح کرد و از سوی عمر، به حکومت آن دیار، منصوب شد. در زمان عثمان نیز مدتی بر منصب ولایت مصر بود؛ اما عثمان بر اساس سیاست حاکمیت بخشیدن به امویان، عمرو را عزل کرد و عبد الله بن سعد را که برادر مادری اش بود به جای او گمارد. عمرو از این عزل، اندوهگین گشت و کینه عثمان را به دل گرفت و در شعله ور ساختن شورش علیه عثمان، نقش جدی داشت. عمرو بن عاص از یک سو بسیار زیرک و زمان شناس بود و از سوی دیگر، دنیاگرا و هواپرست. بدین سان، او خوب می دانست که با کسانی چون علی علیه السلام نمی توان کنار آمد. از این رو، چون ایشان به خلافت رسید، به سوی معاویه رفت و خود، علمت این روی گردانی و رویکرد را دنیا خواهی دانست و به معاویه گفت: آنچه بر سر آن، ستیز می کنیم، چیزی جز دنیا نیست. (۱) چنین بود که ولایت مصر را شرط همکاری و همراهی با معاویه قرار داد. او در جنگ صِفین، فرمانده لشکر شام، مشاور معاویه و صحنه گردان معرکه بود. ابن عاص، سیاه دل و تیره جان بود و دنیاپرستی، یکسره او را از دیدن حق، ناتوان ساخته بود، در حالی که فضایل علی علیه السلام را می دانست و همیشه بدانها تصریح کرده بود و نیز عمار و شخصیت او را می شناخت. او به سخن معجزه آسای پیامبر خدا که به عمار فرموده بود: «تو را گروه سرکش خواهد کشت» نیز باور داشت و از سوی دیگر، پستی ها و رذالت ها و ستمگری های معاویه را نیز دریافته بود.

۱- سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۷۲ ش ۱۵.

تأسف شدید عمرو به هنگام مرگ

او خود نیز در پستی و حقارت، بی بدیل بود. در جنگ با علی علیه السلام، چون مرگ را در چند قدمی خود دید، در برابر امام علیه السلام کشف عورت کرد و با این حيله ننگ آور، از مرگ، نجات یافت. او نقشه بر سر نیزه کردن اوراق قرآن را در اوج جنگ و در هنگامه شکست های پی در پی لشکر معاویه، طراحی کرد و لشکر شام را از نابودی و شکست قطعی در صفین رهاوند. او در ماجرای حکمیت، نمایندگی معاویه را به عهده گرفت و با فریب دادن ابو موسی اشعری، نتیجه حکمیت را به سود معاویه تغییر داد و بدین سان، زمینه فتنه های دیگری را به وجود آورد. عمرو عاص، یکی از طراحان چیره دست سیاست های تبلیغی علیه علی علیه السلام بود و جوسازی ها، عوام فریبی ها و صحنه سازی های او علیه علی علیه السلام نشانه ای از پستی، زشت خویی و فریبگری اوست، که امام علی علیه السلام در نهج البلاغه (خطبه ۸۴)، اشاره ای بلیغ به آن دارد. او در مصر با محمد بن ابی بکر جنگید و با چیره گشتن بر او، حاکمیت مصر را به چنگ آورد. عمرو به سال ۴۳ هجری درگذشت و ثروت بسیار و درهم و دینار فراوانی از خود بر جای گذاشت. آورده اند که فقط اموال منقول او، هفتاد بار شتر طلا بوده است.

تأسف شدید عمرو به هنگام مرگ تاریخ یعقوبی: وقتی مرگ عمرو فرا رسید، به فرزندش گفت: پدرت دوست داشت در جنگ ذات السلاسل از دنیا می رفت. من در کارهایی داخل شدم که نمی دانم دلیل و [حجت] من در آنها نزد خداوند چیست؟ آن گاه به ثروتش نگاه کرد و فراوانی آن را دید و گفت: کاش اینها پیشک بود! کاش سی سال پیش از این، مُرده بودم! دنیای معاویه را آباد کردم و دین خود را تباه ساختم.

الف کنار گذاردن معاویه

اشاره

دنیا را ترجیح دادم و آخرتم را رها کردم. رشد و کمال بر من پوشیده ماند تا مرگم فرا رسید. گویا معاویه را می بینم که بر ثروتم چنگ انداخته و پس از من با شما بد رفتاری می کند. عمرو، در شب عید فطر سال ۴۳ قمری از دنیا رفت و معاویه، فرزند او عبد الله بن عمرو را به جای او منصوب کرد. (۱)

۳ / ۲ سیاست امام علی علیه السلام کنار گذاردن معاویه پیش از این گفتیم که یکی از نخستین اقدامات امام علی علیه السلام پس از بیعت مردم برای آغاز اصلاحات، بر کنار کردن کارگزاران عثمان بود. سیاستمداران علاقه مند به امام علی علیه السلام، بر کناری دو نفر را مصلحت نمی دانستند: معاویه و ابو موسی اشعری. سرانجام با توضیحات بسیار و وساطت های مالک اشتر، امام علی علیه السلام با ابقای ابو موسی موافقت کرد؛ اما در مورد معاویه، هر چه برای قانع کردن علی علیه السلام تلاش کردند، نتیجه ای نداشت و ایشان، ابقای او بر حکومت شام را حتی برای یک لحظه روا ندانست. معاویه نیز نه خود با امام علی علیه السلام بیعت کرد و نه گذاشت مردم شام با ایشان بیعت کنند و از همان روز اول حکومت امام علی علیه السلام، توطئه علیه او را شروع کرد و زمینه را برای برخورد نظامی فراهم ساخت. نخستین سؤال در این زمینه این است که: چگونه می توان این اقدام امام علی علیه السلام را از نظر سیاسی توجیه کرد؟ آیا بهتر نبود امام علی علیه السلام معاویه را در آغاز حکومت خود، ابقا می کرد تا حاکمیتش استقرار یابد و معاویه، همراه اهل شام با او بیعت کند و بعد، او را عزل می کرد تا جنگ صفین پیش نیاید و حکومت اسلامی به رهبری او تداوم

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۲۲.

۱. ابقای معاویه به بیعتش نمی انجامید

یابد؟ آیا حفظ وحدت کلمه امت و تداوم نظام اسلامی که از واجب ترین واجبات است اقتضا نمی کرد که امام علیه السلام او را به طور موقت در حکومت شام، ابقا نماید؟ بر اساس مبانی سیاست های امام علیه السلام در اداره نظام اسلامی به سادگی می توان به این گونه پرسش ها پاسخ داد؛ امّا در خصوص این سیاست، نکات مهمی وجود دارد که در این جا باید بدان اشاره شود. ابن ابی الحدید، به تفصیل از این سیاست دفاع کرده است و ما مطالب مهم آن را ذکر می کنیم: ابن ابی الحدید، در ابتدا با استناد به مدارک و منابع تاریخی استدلال می کند که معاویه، در هیچ شرایطی با علی علیه السلام بیعت نمی کرد. سپس به مبانی دینی امام علیه السلام در نصب و عزل ها اشاره می کند و در خاتمه، طی نقل تحلیلی متین از دانشمندی به نام ابن سنان، روشن می سازد که اصولاً ابقای معاویه در شرایطی که پس از عثمان، مردم با امام علیه السلام بیعت کردند، ممکن نبود و موجب می شد ایشان در آغاز حکومت، با فضایی مواجه شود که عثمان در انتهای حکومت بدان رسید.

۱. ابقای معاویه به بیعتش نمی انجامید ابن ابی الحدید، ضمن نقل انتقادهایی بر سیاست امام علی علیه السلام در زمینه عزل معاویه گزارش کرده است که یکی از انتقادها این سخن است: اگر امام علیه السلام هنگامی که در مدینه با وی بیعت شد، معاویه را بر شام ابقا می کرد تا حکومتش مستقر گردد و پایه هایش استوار شود و معاویه و شامیان با او بیعت کنند، و سپس او را کنار می نهاد، از جنگی که میان آنها در گرفت، پیشگیری کرده بود. پاسخ این است که امیر مؤمنان، شرایط آن روز را می دانست که معاویه به هیچ رو بیعت نمی کند، گرچه او را بر حکومت شام ابقا نماید؛ بلکه ابقای وی بر حکومت شام، معاویه را نیرومندتر می ساخت و امتناع وی را از بیعت، قوی تر می کرد؛ چرا که پرسش کننده یا باید بگوید: «سزاوار بود که علی علیه السلام معاویه را به بیعت فرا خواند و

هم زمان ، او را بر شام بگمارد و هر دو کار با هم قرین گردد» و یا باید بگوید: «امام علیه السلام می باید نخست از معاویه مطالبه بیعت می کرد [و ابقای او را به تأخیر می انداخت]» و یا بگوید : «باید نخست او را ابقا می کرد و درخواست بیعت را به فرصتی دیگر می انداخت». در صورت نخست ، این احتمال بود که معاویه ، حکم علی علیه السلام بر ابقای وی در حکومت را برای شامیان بخواند و موقعیت خود را نزد آنان ، محکم سازد و در ذهن آنان جای دهد که : «اگر او شایسته حکومت نبود ، علی علیه السلام بر او اعتماد نمی کرد» و آن گاه ، بیعت کردن را به تأخیر اندازد و از آن ، سر باز زند . و صورت دوم ، همان کاری است که امیر مؤمنان انجام داد . و اما صورت سوم ، مانند صورت اول است؛ بلکه معاویه را در مخالفت و سرکشی ای که قصد آن را داشت، قوی تر می کرد. چگونه کسی که آشنا به تاریخ است ، گمان می کند که اگر علی علیه السلام معاویه را بر شام می گمارد، معاویه با او بیعت می کرد ، با آن که می دانیم میان علی علیه السلام و معاویه ، نزاع ها و کینه های کهنی است که شتر در آن ، زانو نژد؛ (۱) زیرا علی علیه السلام بود که حنظله برادر معاویه و دایی اش ولید و جدش عتبه را یک جا به هلاکت رساند . پس از آن نیز مسائلی میان آن دو در زمان خلافت عثمان اتفاق افتاد و بر یکدیگر تند شدند تا آن جا که معاویه وی را تهدید کرد و گفت : من به سوی شام می روم و این پیرمرد (عثمان) را نزد تو می گذارم . به خدا سوگند ، اگر مویی از وی کم شود ، با یکصد هزار شمشیر با تو می جنگم! ... و اما سخن ابن عباس به امام علی علیه السلام که : «یک ماه او را بر حکومت بگمار و یک عمر او را برکنار دار» و آنچه مغیره بن شعبه به وی پیشنهاد کرد ، توهمات بود که

۱- . کنایه از این که هیچ گاه با یکدیگر از در سازش وارد نمی شوند. در واقع رابطه آنان به شتری کینه ای تشبیه شده که زانو بر زمین نزند . (م)

۲. ابقای معاویه ، حکومت مرکزی را متزلزل می کرد

آن دو برای خود داشتند و به آنها خوش گمان بودند و بر قلبشان خطور کرده بود. علی علیه السلام از وضعیت خود با معاویه بهتر آگاه بود و می دانست که این وضعیت ، اصلاح پذیر نیست . چگونه بر ذهن انسان آگاه به وضعیت معاویه و نیرنگ ها و شیطنت های او و کینه ای که از علی علیه السلام از حادثه کشته شدن عثمان و پیش از آن در دل داشت ، خطور می کند که معاویه ، ابقای علی علیه السلام را بپذیرد و فریب بخورد و با او بیعت نماید؟! معاویه ، زیرک تر از آن بود که فریب بخورد و علی علیه السلام نسبت به وضعیت معاویه ، آگاه تر از کسانی بود که گمان می کردند اگر امام علیه السلام از او دلجویی کند و او را ابقا نماید ، بیعت خواهد کرد. در نظر علی علیه السلام ، این بیماری ، درمانی جز شمشیر نداشت ؛ چرا که پایان کار ، همان می شد و او کار آخر را اول قرار داد.

۲. ابقای معاویه ، حکومت مرکزی را متزلزل می کرد ابقای معاویه ، نه تنها پایه های حکومت امام علی علیه السلام را مستحکم نمی کرد، بلکه موجب تزلزل حاکمیت او از ابتدا می شد . ابن ابی الحدید ، در این باره تحلیلی را از کتاب العادل، تألیف دانشمندی به نام ابن سنان، نقل کرده که متن آن چنین است : می دانیم یکی از اسبابی که باعث شورش بر عثمان شد و مسلمانان را بدان جا کشاند که او را محاصره کردند و به قتل رساندند ، حاکم کردن معاویه بر شام بود ، با وجود این که پیش از نصب وی نیز ظلم و سلطه جویی او بارز بود و مخالفت وی با احکام دینی در دایره حکومتش هویدا بود. عثمان در این زمینه ، مورد پرسش و خطاب قرار گرفت و عذر آورد که عمر ، پیش از او ، وی را به حکومت گمارده است ؛ ولی مسلمانان ، عذر او را نپذیرفتند و جز به کنار نهادن وی قانع نگشتند و کار بدان جا کشید که کشید . علی علیه السلام از مسلمانانی بود که از این حکم عثمان ، بسیار ناخشنود و از همه به فساد

۳. ناسازگاری ابقای معاویه با مبانی سیاسی امام علی علیه السلام

دین معاویه آگاه تر بود. پس اگر او پیمان خلافتش را با ابقای معاویه در شام و تثبیت وی می شکست، آیا چنین نبود که در ابتدای امر، بدان جا رسد که عثمان در پایان کار رسیده بود؟ و آیا به کنار نهاده شدن و کشته شدن وی منجر نمی شد؟ اگر چنین کاری از نظر دینی روا بود و گناهی در پی نداشت، به طور یقین از جهت سیاسی، اشتباهی فاحش و عاملی نیرومند برای مخالفت و سرکشی شهروندان بود و این گونه نبود که برای علی علیه السلام امکان داشته باشد که به مسلمانان اعلام کند: «رأی حقیقی من، عزل معاویه پس از ثبات یافتن حکومت و پیروی اکثریت از من است و هدف من از ابقای وی بر حکومت، فریب دادن او و سرعت بخشیدن به پیروی وی و بیعت لشکریان اوست و پس از این، او را عزل می کنم و بر پایه عدالت با او رفتار می کنم»؛ چرا که به محض اعلام این مطلب، خبر به معاویه می رسید و تدبیری که امام علیه السلام اندیشیده بود، تباہ می شد و غرضی که بر آن تکیه کرده بود، نقض می شد. (۱)

۳. ناسازگاری ابقای معاویه با مبانی سیاسی امام علی علیه السلام بن سنان، پاسخی دیگر به خُرده گیری بر سیاست کنار گذاردن معاویه داده است و در آن، به مبانی سیاسی امام علی علیه السلام در حکمرانی اشاره می کند و آن را پاسخ حقیقی می داند. وی می گوید: به درستی که علی علیه السلام به مخالفت با شریعت به خاطر سیاست، معتقد نبود، خواه آن سیاست دینی باشد یا دنیوی. امّا در کارهای دنیایی، مانند این که گمان برَد فردی در صدد فاسد کردن خلافت اوست، هیچ گاه کشتن یا زندانی نمودن او را روا نمی دانست (مگر آن که با شواهد و ادلّه یقین آور، به فتنه گری او اطمینان یابد) و بر پایه توهم و اخبار تحقیق نشده، رفتار نمی کرد. و امّا در امور دینی، مانند حد زدنِ مَتَّهَم به دزدی نیز سیاست را مقدّم نمی داشت؛

ب کنار نهادن سیاست سازش

بلکه می فرمود: «اگر با اقرار خودش یا گواهی شهود، دزدی او به اثبات رسد، حد را بر او جاری می سازم، و گرنه متعرض وی نخواهم شد». در میان بزرگان اسلام، بودند کسانی که خلاف این عقیده را داشتند. دیدگاه مالک بن انس، عمل کردن بر طبق مصالح مُرسل (۱) بود و این که برای امام، جایز است یک سوم اَمّت را در راستای اصلاح دوسوم دیگر بکشد. دیدگاه بیشتر مردمان، آن است که عمل کردن بر طبق نظر و گمان غالب، جایز است؛ ولی چون دیدگاه امام علی علیه السلام چنان بود که گفتیم و معاویه از نظر او فاسق بود و مقدمه یقینی دیگری نیز نزد او سبقت داشت و آن این که به کار گرفتن فاسق، جایز نیست و او کسی نبود که استحکام پایه حکومت را با مخالفت ورزیدن با شریعت بنا نهد، پس می باید آشکارا معاویه را کنار می گذارد، گرچه این امر به جنگ بینجامد. (۲)

ب کنار نهادن سیاست سازش مروّج الذهب به نقل از ابن عبّاس: پنج شب پس از کشته شدن عثمان، از مکه [به مدینه] بازگشتم و نزد علی علیه السلام رفتم تا او را ببینم. گفته شد که مغیره بن شعبه نزد اوست. چند لحظه ای پشت در نشستیم تا مغیره بیرون آمد. بر من سلام کرد و گفت: کی آمدی؟ گفتم: چند لحظه قبل. سپس نزد علی علیه السلام رفتم. بر او سلام کردم... گفتم: به من بگو که مغیره، چه کار داشت و چرا در خلوت با تو صحبت کرد؟ فرمود: «دو روز پس از کشته شدن عثمان، نزد من آمد و گفت: با تو صحبتی خصوصی دارم و من پذیرفتم. آن گاه گفت: به درستی که خیرخواهی، کم ارزش

۱- مصالح مُرسل یا مرسله، یکی از ادله اجتهادی نزد اهل سنت است که فقیه بر پایه مصالح عمومی، آن جا که حکم شرعی در میان نباشد، فتوا می دهد. (م)

۲- شرح نهج البلاغه: ج ۱۰ ص ۲۴۶.

ج امام علیه السلام معاویه را به بیعت فرا می خواند

شده است و تو باقی مانده مردمان [بزرگ و صحابی] هستی و من ، خیرخواه توام . من از باب مشورت به تو می گویم کارگزاران عثمان را در این سال [که سال نخست حکومت توست] برکنار مکن. برای آنان بنویس که برسر کارشان باقی اند و هر گاه با تو بیعت کردند و کار تو استقرار یافت ، هر که را دوست داشتی ، کنار بگذار و هر که را دوست داشتی منصوب کن. من به وی گفتم : به خدا سوگند ، در دینم سازش و در حکومت خود ، ظاهرسازی نمی کنم. گفت : اگر امتناع می ورزی ، پس هر که را می خواهی ، کنار گذار؛ ولی معاویه را نگه دار . او گستاخ و جسور است و شامیان از او حرف شنوی دارند و تو برای نگه داشتنش دلیلی داری؛ زیرا عمر ، او را بر تمامی سرزمین شام گمارد. به وی گفتم : نه ، به خدا سوگند! معاویه را حتی دو روز هم به کار نمی گیرم. او پس از مشورت و مطرح کردن مطالبش ، از نزد من بیرون رفت. سپس برگشت و گفت: من به تو مشورت هایی رساندم و تو [از قبول آنها] امتناع ورزیدی . در این موضوع نگریستم و چنین یافتم که تو بر صوابی. سزاوار نیست در کارهایت نیرنگ و فریب را به کار گیری». [ابن عباس می گوید :] به او (علی علیه السلام) گفتم : در آنچه نخست به تو مشورت داد ، خیرخواهی کرد؛ اما در مرتبه دوم به تو خیانت نمود. (۱)

ج امام علیه السلام معاویه را به بیعت فرا می خواند شرح نهج البلاغه: هنگامی که با علی علیه السلام بیعت شد، برای معاویه چنین نوشت: «پس از حمد و سپاس خداوند ؛ به درستی که مردم ، عثمان را بدون رایزنی با من به قتل رساندند و با گرد آمدن و مشورت خودشان ، با من بیعت کردند . هر گاه نامه ام به تو رسید ، برای من از مردم ، بیعت بگیر و نمایندگان از بزرگان شام را از سوی خودت

د سیاست معاویه در پاسخ به امام علی علیه السلام

نزد من روانه کن». (۱)

د سیاست معاویه در پاسخ به امام علی علیه السلام تاریخ الطبری در گزارش نامه امام علی علیه السلام به معاویه و ابو موسی : فرستاده امیرمؤمنان به سوی معاویه، سبره جُهنی بود. او نزد معاویه رفت؛ ولی معاویه ، نه نامه ای می نوشت و نه پاسخی می داد و فرستاده را نمی پذیرفت و هر گاه فرستاده از او جواب می خواست ، تنها این اشعار را می خواند: مانند دژی استوار بمان یا دستم را در جنگی خانمانسوز که آتش برافروزد ، بر بند. جنگی با همسایگان و فرزندانان که کشتن فاجعه بار آنان ، موی سر و گیجگاه را سپید کند. جنگی که زیر دستان و بالا دستان را خسته کند و برای آن ، جز ما سرپرستی و داوری یافت نشود. هر گاه جُهنی تقاضای نوشتن پاسخ نامه را می کرد ، معاویه بیش از این اشعار ، چیزی در پاسخش نمی گفت ، تا آن که ماه سوم کشتن عثمان ، یعنی ماه صفر شد . معاویه ، مردی از بنی عَبَس و یک نفر از بنی زواحه به نام قبیصه را فرا خواند و طوماری مُهر زده به وی داد که عنوانش چنین بود : از معاویه به علی . سپس [به عَبَسی] گفت : هر گاه وارد مدینه شدی ، پایین طومار را بگیر [و آن را بلند کن] ، و به وی سفارش هایی کرد که چه بگوید و فرستاده علی علیه السلام را نیز روانه ساخت. هر دو بیرون آمدند و در آغاز ماه ربیع اوّل ، به مدینه رسیدند. وقتی وارد مدینه شدند ، عبسی طومار را چنان که مأمور شده بود بلند کرد و مردم ، بیرون آمدند

۱- شرح نهج البلاغه : لَمَّا بُوِيَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ إِلَى مَعَاوِيَةَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ النَّاسَ قَتَلُوا عُثْمَانَ عَنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنِّي ، وَبَايَعُونِي عَنْ مَشُورَةٍ مِنْهُمْ وَاجْتِمَاعٍ ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَبَايِعْ لِي ، وَأَوْفِدْ إِلَيَّ أَشْرَافَ أَهْلِ الشَّامِ قَبْلَكَ (شرح نهج البلاغه : ج ۱ ص ۲۳۰) .

ه تعیین فرماندار برای شام و فرستادن او

و بدان می نگریستند . سپس به خانه های خویش رفتند و دانستند که معاویه ، مخالف است . مرد عبسی رفت تا بر علی علیه السلام وارد شد . طومار را به وی داد . وقتی [علی علیه السلام] مهرش را شکست در درون آن نوشته ای ندید ، به فرستاده [معاویه] فرمود : «چه خبر؟» . گفت : در امانم؟ فرمود : «بلی . فرستادگان در امان اند و کشته نمی شوند» . گفت : قومی را پشت سر گذاشتم که جز به انتقام ، رضایت نمی دادند . فرمود : «از چه کسی؟» . گفت : از خودت! من شصت هزار پیرمرد را پشت سر نهادم که زیر پیراهن عثمان ، گریه می کردند؛ پیراهنی که برای آنان نصب شده بود و بر منبر دمشق ، کشیده شده بود . فرمود : «خون عثمان را از من می خواهند؟! مگر من مانند عثمان ، ستمدیده [و خون باخته] نیستم؟ بار خدایا! در پیشگاه تو از خون عثمان ، براءت می جویم» . (۱)

ه تعیین فرماندار برای شام و فرستادن او تاریخ الطبری به نقل از محمد و طلحه : علی علیه السلام کار گزارانش را به شهرها فرستاد و سهل بن حنیف را به سوی شام فرستاد . سهل ، حرکت کرد و چون به منطقه تبوک رسید ، سوارانی او را دیدند . گفتند : کیستی؟ گفت : امیرم . گفتند : بر کجا؟ گفت : بر شام . گفتند : اگر عثمان تو را فرستاده ، خوش آمدی و اگر دیگری تو را فرستاده است ، باز گرد .

و فرستادن جریر بن عبد الله به سوی معاویه

گفت : مگر نشنیده اید چه شده است؟ گفتند : چرا . پس سهل به سوی علی علیه السلام بازگشت. (۱)

و فرستادن جریر بن عبد الله به سوی معاویه تاریخ الطبری: علی علیه السلام به هنگام بازگشت از بصره به کوفه و فراغت از جنگ جمل، جریر بن عبد الله بجلی را نزد معاویه فرستاد تا او را به بیعت فراخواند . جریر، هنگامی که علی علیه السلام برای جنگ با خوارج به سوی بصره می رفت، از طرف عثمان ، کارگزار او در همدان بود و اشعث بن قیس نیز از طرف عثمان ، کارگزار آذربایجان بود. وقتی علی علیه السلام از بصره به کوفه بازگشت ، نامه ای برای آن دو نوشت و به آنان دستور داد برای او بیعت بگیرند و به سوی او بیایند. آن دو بیعت گرفتند و نزد علی علیه السلام آمدند. وقتی علی علیه السلام خواست شخصی را به سوی معاویه بفرستد ، جریر بن عبد الله گفت : ... مرا نزد معاویه بفرست ؛ زیرا او با من دوست است. من نزد او می روم و او را به اطاعت از تو فرا می خوانم. آشتر به علی علیه السلام گفت : او را نفرست . به خدا سوگند ، گمان می کنم که دل وی با معاویه است. علی علیه السلام فرمود: «بگذار بینم با چه چیزی نزد ما باز می گردد». او را نزد معاویه فرستاد و با او نامه ای فرستاد و در آن ، یک سخن شدن مهاجران و انصار بر بیعت وی و پیمان شکنی طلحه و زبیر و جریان جنگ با آنان را به او اعلام کرد و او را به اطاعتی که مهاجران و انصار به آن درآمده اند ، فرا خواند. امام علیه السلام جریر را [با چنین نامه ای] به سوی معاویه فرستاد . وقتی جریر نزد معاویه رسید، معاویه او را معطل کرد و از او مهلت خواست. در

ز وقت کُشی معاویه به قصد آماده شدن برای نبرد

همین حال ، عمرو [بن عاص] را فرا خواند و با او نسبت به آنچه علی علیه السلام برایش نوشته بود، مشورت کرد. عمرو به وی پیشنهاد کرد که نزد چهره های سرشناس شام بفرستد و خون عثمان را به گردن علی علیه السلام نهد و به کمک مردم شام با علی علیه السلام بجنگد ، و معاویه نیز چنین کرد. (۱)

ز وقت کُشی معاویه به قصد آماده شدن برای نبرد وقعه صفین به نقل از جرجانی : معاویه به خانه جریر آمد و گفت : به درستی که من به نظری رسیدم. گفت : بیان کن. گفت : به مولایت بنویس که درآمد مالیات شام و مصر را در اختیار من نهد و هرگاه مرگ او در رسید، بیعت کسی را بر گردن من ننهد. من نیز کار را به او وا می گذارم و خلافت را به نام او می نویسم. جریر گفت : هر چه می خواهی خود بنویس و من نیز هم زمان با تو می نویسم. معاویه ، این مطلب را برای علی علیه السلام نوشت. علی علیه السلام [در پاسخ آن نامه] به جریر ، چنین نوشت: «پس از حمد و سپاس خداوند؛ همانا معاویه می خواهد بیعت من بر گردنش نباشد و آنچه خود دوست می دارد ، برگزیند و نیز می خواهد تو را سر بگرداند تا آمادگی مردم شام را ارزیابی کند. به راستی مغیره بن شعبه پیش از این به من گوشزد کرد که معاویه را در شام بگمارم و خود در مدینه باشم؛ ولی من از این کار ، خودداری ورزیدم ، مبادا که خداوند ببیند که من گم راهان را کمک کار خود گرفته ام. اگر آن مرد بیعت کرد ، [چه نیکو!] و گرنه باز گرد». (۲)

۱- تاریخ الطبری : ج ۴ ص ۵۶۱ .

۲- وقعه صفین : ص ۵۲ .

ح اعلام آمادگی یاران امام علیه السلام برای جنگ

۲ / ۴ نبرد تبلیغاتی

اشاره

الف حيله گری معاويه در نبرد تبلیغاتی

ح اعلام آمادگی یاران امام علیه السلام برای جنگ امام علی علیه السلام هنگامی که یارانش به وی برای جنگ اعلام آمادگی کردند، پس از فرستادن جریر بن عبد الله بجلی به سوی معاویه : آماده شدن من برای جنگ با شامیان ، به هنگامی که [هنوز] جریر نزد آنان است، در بستن بر روی شام و بازداشتن شامیان از کار خیر است ، اگر آن را بخواهند ؛ لیکن برای جریر، مدتی را تعیین کرده ام که پس از آن در آن جا نماند ، مگر آن که فریب بخورد یا نافرمانی کند. رأی من با درنگ خواهد بود. پس مهلت دهید. البته از آمادگی شما ناخشنود نیستم. من این کار را نیک سنجیدم و درون و برون آن را ژرف نگریستم و جز جنگیدن یا کفر ورزیدن به آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده، چاره ای ندیدم. او (عثمان) بر مردم حاکم بود و بدعت ها پدید آورد و زبان طعن مردم را دراز کرد. پس بر او خُرده گرفتند، سپس به خشم آمدند و واژگونش ساختند. ۱

۲ / ۴ نبرد تبلیغاتیالف حيله گری معاويه در نبرد تبلیغاتیشرح نهج البلاغه به نقل از نقیب ابو جعفر : معاویه در پی [تحریک و] به لغزش افکندن علی علیه السلام بود ، خاطرات بد را به یاد او می آورد تا شاید او از حال ابو بکر و عمر که حق [خلافت] او را غصب کرده بودند ، چیزی گوید [و بدین سان ، رسوا شود] .

پس همواره با نامه پراکندن و پیک فرستادن ، بر آن بود که غافلگیرش کند تا وی در نامه ای یا با پیکی ، آنچه را از ابو بکر و عمر در دل دارد ، آشکار سازد و آن گاه معاویه ، نزد مردم شام ، آن را دستاویزی به زیان علی علیه السلام سازد و به دیگر گناهان وی ، به زعم خویش ، که در باور آن مردم نشانده بود ، بیفزاید . همو بود که نزد شامیان ، علی علیه السلام را فرومایه جلوه داده بود ، بدین ادعا که او در قتل عثمان دست داشته و کشندگانش را یاری کرده ، طلحه و زبیر را کشته و عایشه را به اسارت افکنده و خون مردم بصره را بر زمین ریخته است . اکنون یک دستاویز باقی مانده بود : این که به شامیان بقبولاند علی علیه السلام از ابو بکر و عمر ، بیزاری می جوید و آن دو را ستم پیشه و سرپیچنده از فرمان پیامبر خدا در امر خلافت می داند و بر این باور است که آن دو زورمندان به خلافت چنگ زدند و آن را غاصبانه از وی ربودند . این بلائی بزرگ ، هم به انگیزه تباه ساختن اندیشه شامیان برای دشمنی با امام علیه السلام و هم به نیت برانگیختن مردم عراق بر وی بود ؛ همانان که سپاهیان و همرازان و یاران او به شمار می رفتند ؛ چرا که ایشان ، جز اندکی شیعه خاص ، به پیشوایی عمر و ابو بکر نیز قائل بودند . آن گاه که معاویه آن نامه را با ابو مسلم خولانی همراه کرد ، در اندیشه بود که علی علیه السلام را به خشم آورد و در تنگنا افکند و ناگزیرش سازد که پس از خواندن عبارت های وی در یاد کرد ابو بکر و این که او را برترین مسلمانان شمرده ، پاسخی بنگارد که در بردارنده طعنی به ابو بکر باشد . اما پاسخ امام علیه السلام پیچ و تاب دار و دو پهلو بود ؛ نه آشکارا آنان را ستم ورز خواند و نه از بی گناهی شان دم زد . گاه برای ایشان رحمت طلبید و گاه فرمود : «آن دو به حق من دست یازیدند و من ، آن را به ایشان وا نهادم» . آن گاه ، عمرو بن عاص ، معاویه را اندرز داد که نامه ای دیگر ، سازگار با نامه نخست ، بنگارد تا در آن ، علی علیه السلام را بر انگیزانند و خوار شمارند و چنان به خشم اندازند که وی کلامی بنگارد و آن دو ، همان کلام را دستاویزی برای زشت نمودن چهره او و فرومایه شمردن آیینش سازند .

عمر و به معاویه گفت: علی مردی شتاب ورز و بی پرواست. پس هر چیز را همانند ستایش ابو بکر و عمر که امید می ورزی او را به سخن برانگیزد، بنویس. معاویه نامه ای نوشت. نخست قصد داشت آن را با ابو الدرداء همراه کند؛ لیکن سرانجام آن را با ابو امامه باهلی روان ساخت؛ همو که از جمله صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. متن آن نامه چنین است: از بنده خدا، معاویه بن ابی سفیان، به علی بن ابی طالب. اما بعد؛ همانا خداوند متعال، محمد را به پیامبری خویش برگزید و او را به ابلاغ وحی و شریعت، ممتاز فرمود. با او [مردم را] از کوری نجات بخشید و از گم راهی به هدایت کشید. سپس وی را رستگار و ستوده، به پیشگاه خود برگرفت؛ همو را که دین را ابلاغ کرده، شرک را از میان برده، و آتش فریگری را فرو نشانده بود. پس خدایش پاداش نیک دهداد و نعمت ها و دهش های خویش را در حقش دو چندان کند! آن گاه، خداوند سبحان، یارانی به او عطا فرمود که او را یاری و یاور و پشتیبانی کردند و مصداق فرموده سبحان شدند: «بر کافران سخت گیرنده و میان خود، مهر ورزنده» (۱). برترین این یاران و بلند پایه ترینشان نزد خدا و مسلمانان، خلیفه اول بود که امت را وحدت بخشید، دعوت توحیدی را سامان داد و با مرتدان به نبرد برخاست. از پی او، خلیفه دوم بود که اسلام را پیروزی بخشید و سرزمین هایی را به روی آن گشود و سر مشرکان را فرود آورد. پس از وی، خلیفه مظلوم سوم بود که اسلام را دامنه داد و کلمه حق را به این سو و آن سو گسترد. آن گاه که اسلام، قرار و استقرار یافت، تو بر آن تاختی و غائله ها برانگیختی و حيله ها پروراندی و پنهان و آشکار با آن در آویختی و توطئه ها چیدی و با آن دشمنی ها پراکندی. آن دم که دین خدا تو را به یاری طلبید، از یاری اش فرو نشستی و آن زمان که از تو خواست تا پیش از فروپاشی، آن را دریابی، رهایش ساختی. باری، گرفتاری مسلمانان به تو یکی و دو تا نبوده است.

تو بودی که به ابو بکر حسد ورزیدی و با او در پیچیدی و تباه کردنش را عزم کردی . در خانه خویش نشستی و گروهی از مردم را به گم راهه کشاندی تا در بیعت با او درنگ ورزیدند . از آن پس ، جانشینی عمر را نیز ناخوشایند داشتی و بر او حسد بُردی و دوران خلافتش را دراز شمردی ، به قتل او خرسند گشتی و در سوگش شادمانی خود را آشکار کردی تا آن که برای قتل فرزند او که قاتل پدرش را کشته بود ، چاره اندیشیدی . هیچ کس بیش از تو بر عمو زاده ات عثمان حسد نورزید . زشتکاری هایش را پراکندی و نیک کرداری هایش را فرو پوشاندی . [نخست] دین شناسی و سپس دینداری و رفتار و خردش را به طعن گرفتگی و یاران و پیروان نادان خویش را ضدّ او برانگیختی تا او را فرا چشم تو کشتند و تو نه به زبان و نه به دست ، به دفاع از او برخاستی . تو به این هر سه ، ستم راندی و در بیعت با هر یک ، درنگ ورزیدی تا آن دم که به قهر و غلبه ، همانند شتری با بینی مهار شده ، تو را به سوی وی کشاندند . اکنون به طلب خلافت برخاسته ای و کُشندگان عثمان ، وفاداران و دوستان و پیرامونیان تو گشته اند . و این است رهاورد آرزوهای نَفَس ها و گمگشتی های شهوت ها . پس ، از سرسختی دست بردار و بیهوده گری را وا گذار و کُشندگان عثمان را به ما بسپار و دیگر بار ، کار خلافت را میان مسلمانان به شورا بگذار تا بر هر که خدا از او خوشنود است ، اتّفاق کنند . تو را پیمانی برگردن ما نیست و نه سزاوار آن هستی که از تو فرمان بریم و نه سزاوار آنی که جلب خشنودی تو نماییم . برای تو و یارانت ، نزد من ، چیزی جز شمشیر چیزی نیست . سوگند به آن که جز او خدایی نیست ، کُشندگان عثمان را ، هر جا و هر گونه باشند ، خواهم یافت تا آن که ایشان را بکشم یا جانم به خدا پیوندد . و اما این که همواره پیشینه خویش در اسلام و جهادهایت را مَنّت گذارانه به رخ می کشی ، من در کلام خداوند سبحان چنین یافته ام : «از این که اسلام آورده اند ، بر تو مَنّت می گذارند . بگو : برای اسلامتان بر من مَنّت مگذارید ؛ بلکه خدا بدان سبب که شما را به ایمان راه

ب پاسخ های هوشمندانه امام علیه السلام

نموده ، بر شما منت می نهد ، اگر راست می گوئید» (۱). اگر در حال خویش بنگری ، آن را این گونه می یابی که پرمنت ترین انسان ها بر خدا به خاطر عملت هستی . پس آن جا که منت نهادن بر مستمند نیازخواه ، پاداش صدقه را از میان می برد ، منت گذاردن بر خدا پاداش جهاد را تباه می سازد و آن را مصداق این آیه می کند : «سنگی است صاف که روی آن ، خاکی نشسته باشد ؛ ناگاه بارانی تند فرو بارد و آن سنگ را همچنان کشت ناپذیر باقی گذارد . چنین کسان از آنچه کرده اند ، سودی نمی برند ، که خدا کافران را هدایت نمی کند» (۲). آن گاه که این نامه همراه ابو امامه باهلی به علی علیه السلام رسید ، وی با او همان گونه سخن گفت که با ابو مسلم خولانی گفته بود ؛ و این پاسخ را [که خواهد آمد] با وی روانه ساخت . معاویه ، عبارت «شتر یا حیوان نر بینی مهار شده» را در همین نامه به کار برد ، نه در نامه ای که با ابو مسلم روانه کرده بود . در آن نامه ، نه عبارت مزبور ، بلکه این عبارت بود : «بر خلفا حسد ورزیدی و به ایشان ستم راندی . این را از چپ نگرستن و دشنامگویی و آه سرد کشیدن و درنگت در بیعت با خلفا دریافتیم» . البته بسیاری از افراد ، این دو نامه را از یکدیگر باز نمی شناسند و آنچه میانشان شهرت دارد ، همان نامه ابو مسلم است و این عبارت را از آن همان می شمارند ؛ لیکن عبارت مزبور در نامه [همراه] ابو امامه آمده است . آیا نمی نگری که این عبارت در پاسخ این نامه ، باز آمده ؛ و اگر در نامه [همراه] ابو مسلم بود ، در پاسخ همان باز می آمد؟ (۳)

ب پاسخ های هوشمندانه امام علیه السلام امام علیه السلام از نامه او به معاویه ؛ و این نامه از نیکوترین نامه هاست : اما بعد ؛ نامه ات به من رسید که در آن ، یاد کرده ای که خداوند ، محمد صلی الله علیه و آله را برای

۱- حجرات : آیه ۱۷ .

۲- بقره : آیه ۲۴۶ .

۳- شرح نهج البلاغه : ج ۱۵ ص ۱۸۴ .

[ابلاغ] دین خود برگزید و او را با کسانی که خود نیروشان بخشیده بود ، نیرومند ساخت . همانا روزگار ، شگفت چیزی از تو را بر ما پنهان کرده بود ؛ چه از نعمتی که خداوند ارزانی مان فرموده و نیز از موهبتی که با وجود پیامبران بر ما نهاده ، با ما سخن آغاز کرده ای . این کار تو همانند آن است که کسی خرما به هجر فرستد (= زیره به کرمان برد) یا شاگردی نوآموز ، استاد تیر اندازی اش را به مبارزه فراخواند . آن گاه ، پنداشته ای که برترین مردم در اسلام ، فلان و فلان هستند . سخنی گفته ای که اگر یکسره درست باشد ، تو را از آن هیچ بهره ای نیست ؛ و اگر نادرست باشد ، تو را از آن زیانی نیست . تو را چه رسد که چه کسی برتر است و چه کسی فروتر ، یا کدام کس سیاستمدار است و کدام سیاست شده؟! آزادشدگان و فرزندان آنها را چه رسد که میان نخستین مهاجران فرق نهند و مراتب ایشان را تعیین کنند و رتبه هایشان را نشان دهند؟ هیئات! آن تیر که از جنس تیرهای دیگر نبود ، آواز برآورد [و خود را شناساند] و آن کس که خود محکوم بود ، در این داستان ، شروع به داوری نمود . ای آدمی! چرا بر جای خود نمی نشینی و [ضعف و] کوته دستی خود را در نمی یابی و در رتبه واپسین که برایت تقدیر گشته ، قرار نمی گیری؟ تو را چه زیان از شکست مغلوب یا پیروزی ظفرمند؟ تو در [بیابان] سرگردانی ره پیمایی و از راه راست ، رویگردان! آیا نمی بینی هر چند نمی خواهم برای تو بگویم ، ولی بر آنم هر یک که نعمت خدا را بر زبان برانم گروهی از مهاجران و انصار ، در راه خدا شهید شدند و هر یک را [در پیشگاه پروردگار] فضیلتی است ؛ تا آن گاه که شهید ما (حمزه) به شهادت رسید و «سید الشهداء (سرور شهیدان)» خوانده شد و پیامبر خدا به هنگام نماز گزاردن بر وی ، به هفتاد تکبیر ممتازش ساخت؟ آیا نمی بینی گروهی ، دستانشان در راه خدا قطع شد و هر یک را [در پیشگاه پروردگار] فضیلتی است ؛ تا آن گاه که آنچه درباره ایشان رخ داد ، برای یکی از ما (جعفر بن ابی طالب) صورت پذیرفت و او «بسیار پرنده در باغ بهشت» و نیز «دارنده دو بال» خوانده شد؟

اگر خداوند خودستایی را نهی نفرموده بود، [این] یاد آورنده فضیلت های فراوانی را یاد آور می شد که دل های مؤمنان با آنها آشناست و گوش های شنوایان آنها را ناخوش نمی دارد. پس از کسی که شکار [دنیا] درمانده اش ساخته، سخن مگو. ما (اهل بیت) پروردگانِ خداییم و دیگر مردم، پروردگانِ ما هستند. سرافرازی دیرین و برتری همیشگی ما بر خاندان تو، مانع نشد که با شما در آمیزیم. پس چنان که شیوه همتایان است، از شما زن گرفتیم و به شما زن دادیم، گرچه در آن جایگاه نبودید. و چگونه شما همتای مایید، در حالی که از ماست پیامبر صلی الله علیه و آله و از شماست تکذیب کننده (ابو جهل)؛ از ماست شیر خدا (حمزه) و از شماست شیر سوگندها (عتبه بن ربیعہ، جدّ تو)؛ از مايند سرورانِ جوانان بهشتی (حسن و حسین) و از شمايند کودکان آتش (فرزندانِ عقبه بن ابی مُعیط)؛ از ماست برترین زنانِ جهانیان (فاطمه) و از شماست آن زن هیزم کش (امّ جمیل، خواهر ابو سفیان و همسر ابو لهب). [چنین است] در بسیاری از آنچه ما را به سود است و شما را به زیان! اسلام ما را همگان [دیده و] شنیده اند و [پاکي ما در دوران] جاهلیت [مردم] ما انکار کردنی نیست. کتاب خدا در این فرمایش وی سبحانه و تعالی همه آنچه را از ما پراکنده گشته، برایمان گرد آورده است: «در کتاب خدا، بعضی از خویشاوندان از بعض دیگر سزاوارترند» (۱)؛ و نیز این سخن خداوند بلند پایه: «سزاوارترین مردم [در انتساب] به ابراهیم، همانا کسانی هستند که از او پیروی کردند و [نیز] این پیامبر و آنان که ایمان آوردند. و خداوند، یار مؤمنان است» (۲). پس ما، هم به دلیل خویشاوندی [با پیامبر صلی الله علیه و آله] برتریم و هم به سبب اطاعت [از وی]. در روز سقیفه [نیز] آن گاه که مهاجران [به انتساب] به پیامبر خدا استدلال کردند، بر انصار چیره شدند. پس اگر با این انتساب پیروزی تحقق می یابد، حق از آن ماست نه شما؛ و اگر پیروزی با چیزی جز آن ثابت می شود، پس انصار بر ادعای خود

۱- انفال: آیه ۷۵.

۲- آل عمران: آیه ۶۸.

باقی اند [حال آن که چنین نشد و مهاجران غلبه یافتند] . پنداشته ای که من بر همه خلفا حسد ورزیده و به ایشان ستم رانده ام! اگر چنین باشد ، جنایتی بر تو نرفته تا پوزش خواهی از تو روا باشد : و آن ، عیبی است که ننگش از تو دور است . و گفتمی که من همانند شترِ بینی مهار شده ، کشانده می شدم تا بیعت کنم . خدای را سوگند ، خواستی مرا نکوهش کنی ، اما ستایش کردی ؛ خواستی مرا رسوا سازی ، اما خود رسوا شدی . مسلمان را عیبی نیست که مظلوم گردد ، مادام که در دینش به شک و در یقینش به تردید دچار نشود . این ، آن دلیل من است که تو مخاطبش نبودی ؛ لیکن قدری از آن را که ذکرش مناسب افتاد ، برای تو بیان کردم . آن گاه ، از کار من و عثمان یاد کرده ای . به دلیل خویشاوندی تو با او ، رواست که در این باب ، پاسخ بشنوی . پس [انصاف ده] کدام یک از ما ، با او بیشتر دشمنی ورزیدیم و دیگران را به راه های کشتن او رهنمون شدیم : آن کس که یاری خود را به عثمان پیشکش کرد ، آیا وی را باز نشانید و باز داشت ؛ یا آن که عثمان از او یاری خواست ، ولی او سستی کرد و [اسباب] مرگ را برای او فراهم آورد تا مقدرات او فرا رسید ؟ به خدا سوگند ، چنین نیست [که تو وانمود می کنی] . « همانا خداوند آگاه است از حال کسانی که شما را [از جهاد] باز می دارند و به همکیشان خویش می گویند : به سوی ما بیایید ؛ و خود ، جز زمانی اندک ، در نبرد حاضر نمی شوند » (۱) . من بر آن نیستم که به دلیل نکوهیدن عثمان بر بدعت هایش ، پوزش بجویم . اگر رهنمایی و هدایت من در حق او ، گناه به شمار می رود ، پس چه بسا سرزنش شده ای که هیچ گناهی ندارد : و گاه بود که اندرزگو خود ، در معرض بدگمانی است . من تنها در پی اصلاح هستم ، به قدر توان خویش . توفیقم فقط به یاری خداست ، بر او تکیه می کنم و به سویش باز می گردم .

و گفתי که برای من و یاورانم نزد تو جز شمشیر نیست . راستی را که پس از گریستن ، مرا به خنده وا داشتی! چه هنگامی دیده ای که فرزندان عبد المطلب از دشمنان روی گردانند و از شمشیرها ترسانده شوند؟ پس : اندکی به درنگ فراخوان تا حَمَل (۱) به میدان آید! و آن که در جستجوی اویی ، زود باشد که تو را بجوید و آنچه دور می پنداری ، به تو روی آورد . من در میانه سپاهی از مهاجران و انصار و نیکو پیروانِ ایشان به سوی تو می شتابم ؛ همانان که سخت پُرشمارند و غبارشان پراکنده ؛ جامه مرگ را در بر کرده اند و دوست داشتنی ترین دیدار برایشان دیدار با پروردگار خویش است ؛ و با ایشان اند فرزندانِ رزمندگان بدر و شمشیرهای بنی هاشم که خود می دانی چگونه فرود آمدند بر برادرت (حنظله بن ابی سفیان) ، دایی ات (ولید بن عتبّه) ، جدّت (عتبّه بن ربیعّه) ، و خویشاوندانت . «و آن [عذاب] از ستمگران دور نیست» (۲) . ۳

۱- این مَثَل ، کنایه از شجاعت و رزم آوری است . (م)

۲- هود : آیه ۸۳ .

ص: ٤١١

..

اهداف معاویه از نبرد تبلیغاتی و حکمتِ پاسخ های امام

اهداف معاویه از نبرد تبلیغاتی و حکمتِ پاسخ های امام علیه السلامانندیشیدن در نامه های تبادل شده میان امام علیه السلام و معاویه در گیر و دار نبرد تبلیغاتی و جسارت ورزی ها و بی شرمی های مندرج در پاسخ های معاویه ، پژوهنده را به این پرسش وامی دارد که : چرا امام علیه السلام باب مکاتبه را گشود و با فردی همچون معاویه به تبادل نامه پرداخت؟ آیا رواتر نبود که امام علیه السلام پاسخ دادن به معاویه را فرو بگذارد تا از این بی حرمتی و ناسزاگویی در امان ماند؟ ابن ابی الحدید ، پس از نقل بخشی از نامه های تبادل شده میان امام علیه السلام و معاویه ، می نویسد : از رویدادهای بس شگفت و تکان دهنده روزگار گر چه شگفتی ها و غرایب روزگار ، فراوان اند آن است که کار علی علیه السلام بدان جا کشد که معاویه همانند و همسنگ او به شمار رود و با یکدیگر به مکاتبه و پاسخ دهی برخیزند و در خطاب به طرف مقابل ، یکسان به حساب آیند و علی علیه السلام به او کلمه ای نگویید ، مگر آن که معاویه همانندش ، بلکه بسی سخت تر از آن را پاسخ دهد . ای کاش محمّد صلی الله علیه و آله این صحنه را گواه بود تا نه از روی خبر ، بلکه آشکارا بنگرد دعوتی که وی بر پا داشت و سخت ترین مشقّت ها را برای آن تحمیل کرد و در حراست از آن ، با بیم های رنج آور مواجه شد و برای استوارسازی حکومتش ، شمشیر برکشید و پایه هایش را استحکام بخشید و آفاق را از آن بیاکنید ، اکنون بی کم و کاست ، در چنگ دشمنانش افتاده بود ؛ همانان که به گاه

آغاز این دعوت ، او را دروغگو شمردند و آن گاه که مردم را به آن فرا خواند ، از وطنش بیرونش راندند و چهره اش را خونین کردند و عمو و خاندانش را کُشتند ؛ گویی که او برای آنان می کوشید [و این همه زحمت را به جان می خرید] تا ایشان آسوده باشند ، همان سان که ابوسفیان در روزگار عثمان گفته بود ، آن دم که از کنار مزار حمزه گذشت و آن را لگد کوب کرد و گفت : ای ابو عماره ! آنچه برایش با شمشیر ، یکدیگر را می نواختیم ، امروز در دست پسر بچه های ما افتاده و با آن بازی می کنند ! آن گاه ، کار بدان جا کشید که معاویه به علی علیه السلام فخر بفروشد ، آن گونه که همانندان و برابان می فروشند ! آن دم که مادر (نمادِ بخل) ، [حاتمِ] طایی را به بخل ورزی ننگ نهد و باقل (نمادِ ناتوانی در گفتار) ، قس (نمادِ بلاغت) را به سستی در گفتار سرزنش کند ؛ و ستاره [کم نور] سیه ها به خورشید طعنه زند که : « تو پنهانی ! » و تیرگی [شب] به صبح گوید که : « تو رنگ پریده ای ! » و زمین از سرِ سفاهت به آسمان فخر بفروشد و سنگریزه ها و صخره ها به شهاب ها تفاخر ورزند . [باری ! آن دم که چنین می شود] پس ای مرگ به دیدارم بیا ، که [دیگر] زندگی نکوهیده است و ای جان من ! با من وقار ورز که روزگار تو سرِ هزل دارد ! آن گاه ، دیگر بار ، به امیر مؤمنان عرض می کنم که کاش می دانستم چرا باب مکاتبه و پاسخ دهی را میان خود و معاویه گشود ! و اگر ضرورت ، به چنین رویدادی انجامید ، چرا در نامه نگاری اش به او ، به اندرز کفایت نکرد ، بی آن که از افتخار شماری و فخر فروشی دم زند ! و اگر از این دو نیز گریزی نبود ، چرا به همین دو اکتفا نورزید ، بی آن که از مطلبی دیگر سخن گوید که به

اهداف معاویه

اشاره

جدال و پاسخگویی متقابل و بلکه سخت تر از آن بینجامد: «وَلَا تَسْتَبُؤُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسْتَبُؤُوا اللَّهَ عَدُوًّا بَغِيْرٍ عِلْمٍ؛ (۱) و آنها را که جز خدا را می خوانند، دشنام مدهید، که آنان از روی دشمنی، به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد»... شاید در آن هنگام، برای وی مصلحتی آشکار بوده که امروز از ما پنهان است. و خدای را امری است که آن را به انجام خواهد رسانید. (۲) حقیقت به همین گفتار پایانی ابن ابی الحدید باز می گردد که وی به نحو احتمال بیان کرده است. بی تردید، امام علیه السلام بدون حکمت در میدان این نبرد تبلیغاتی پای نهاد. اگر بخواهیم حکمت مکاتبات امام علیه السلام را دریابیم، باید نخست نوع اهدافی را که معاویه از برانگیختن نبرد تبلیغاتی در برابر امام علیه السلام جستجو می کرد، بشناسیم.

اهداف معاویehپیش از پرداختن به بیان اهداف معاویه از این نبرد تبلیغاتی، بایسته است اشاره ورزیم که در آن روزگار، نامه های سیاسی از مهم ترین ابزارهای نبرد روانی و تبلیغاتی به شمار می رفته اند. در آن دوره، رسانه های تبلیغی در دو چیز خلاصه می شدند: سخنرانی های عمومی و نامه ها. طبیعی است که نامه ها بیش از سخنرانی ها، کارکرد تبلیغاتی داشته اند. بسا که بتوانیم تأثیر تبلیغاتی نامه ها در آن روزگار را با کارکرد روزنامه نگاری در دوران کنونی یکسان بدانیم. معاویه، پیش از آغاز درگیری مستقیم نظامی با امام علیه السلام، جنگ تبلیغاتی فراگیری را برابر او برانگیخت. به استناد پایه های شیوه سیاسی وی، هدف او از این نبرد، آن بود که زمینه اجتماعی را برای درگیری مستقیم نظامی آماده سازد، چنان که در این جنگ، دو روش سخنرانی و نامه نگاری را هم زمان به کار گرفت. در ورای این نبرد تبلیغاتی، چنین اهدافی پی گرفته می شد:

۱- انعام، آیه ۱۰۸.

۲- شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۱۳۶.

۱. بر بستن اتهام قتل عثمان به امام علیه السلام

۲. وا داشتن امام علیه السلام به بدگویی از خلفا

۱. بر بستن اتهام قتل عثمان به امام علیه السلام گسترده ای از نامه های معاویه به امام علیه السلام، گرد همین موضوع می چرخد. انگیزه های رویکرد معاویه به سهیم شمردن امام علیه السلام در قتل عثمان، از طرفی آن بود که شایستگی امام علیه السلام برای عهده دار شدن خلافت را به طعن گیرد و از دیگر طرف، این که به بهانه خونخواهی عثمان، زمینه مناسب را برای درگیری مستقیم نظامی با امام علیه السلام فراهم آورد و از همین رهگذر، فضای دلخواه را برای دستیابی خود معاویه به قدرت، مهیا سازد. بسیاری از سندهای تاریخی که درستی این ادعا را گواهی می دهند. معاویه، این سیاست شیطانی را آشکارا، حتی پیش از کشته شدن عثمان، پیش گرفت، آن گاه که در یاری وی درنگ ورزید. این پدیده آن گاه کاملاً آشکار شد که عثمان اصرار ورزید معاویه نیرویی برای حمایت از وی رویاروی آشوبگران گسیل دارد؛ اما معاویه از پشتیبانی او سر باز زد. در این حال بود که عثمان، آشکارا به وی گفت: تو می خواهی من کشته شوم و سپس خود را خونخواه من بشماری. (۱)

۲. وا داشتن امام علیه السلام به بدگویی از خلفامعاویه نیک می دانست که علی علیه السلام خود را نخستین پیشوا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می داند و بر آن است که در ماجرای خلافت، بر وی ستم رفته و از همین رو به مقاومت روی آورده است و مادام که همسرش فاطمه زهرا علیها السلام، پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود، از بیعت با ابو بکر، سر باز زد. لیکن امام علیه السلام صلاح نمی دید که این رأی را آشکار کند؛ زیرا به پراکندگی امت اسلام می انجامید و به نظام سیاسی مسلمانان آسیب می زد. در این رویکرد، یکی از هدف های معاویه در نبرد تبلیغاتی اش آن بود که امام علیه السلام را به بدگویی از دو خلیفه نخست وادارد تا آن را دستاویزی سازد برای این که وی را در پیشگاه افکار عمومی به حصار افکند و در تنگنایش اندازد و میان یاران و پیروانش

۳. طعن زدن به فراگیری بیعت امت با امام علیه السلام

۴. خدشه وارد ساختن به قداست امام علیه السلام ، نزد عواطف عمومی

تفرقه پراکنند . ابوجعفر نقیب در این باره گفته است : معاویه در پی [تحریک و] به لغزش افکندن علی علیه السلام بود و خاطرات غم انگیزی را بر او یادآور می شد تا شاید درباره ابوبکر و عمر و غصب حق او توسط آن دو ، چیزی بر زبان بیاورد [که معاویه از آن بهره جوید]. پس همواره با نامه پراکندن و پیک فرستادن ، بر آن بود که غافلگیرش کند تا وی در نامه ای یا با پیک ، آنچه را از ابوبکر و عمر در دل دارد، آشکار سازد و آن گاه معاویه ، نزد مردم شام ، آن را دستاویزی به زیان علی علیه السلام سازد... این بلاى بزرگ ، هم به انگیزه تباه ساختن اندیشه شامیان برای دشمنی با امام علیه السلام و هم به نیت برانگیختن مردم عراق ضد وی بود ؛ همانان که سپاهیان و همرازان و یاران او به شمار می رفتند ؛ چرا که ایشان ، جز اندکی شیعه خاص ، به پیشوایی عمر و ابوبکر نیز قائل بودند . (۱)

۳. طعن زدن به فراگیری بیعت امت با امام علیه السلام از فصل ، آشکار شد که یکی از نقاط قوت برجسته در آغاز حکومت امام علیه السلام ، گستردگی دامنه بیعت عموم مردم با وی بود ؛ چرا که هیچ یک از خلفای پیشین را چنین بیعت فراگیری دست نداده بود . معاویه بر آن بود که از رهگذر نبرد تبلیغاتی ، به این نقطه قوت و دستاورد ، آسیب رساند و چنین وانمود کند که پیمان نسپردن شامیان با امام علیه السلام ، نشان دهنده مشروع نبودن خلافت اوست .

۴. خدشه وارد ساختن به قداست امام علیه السلام ، نزد عواطف عمومی کاملاً آگاه بود که علی علیه السلام از پشتوانه ای پُربها و پیشینه ای روشن در دینداری بهره مند است و از این رو ، نمی تواند با او رویارویی کند ، مگر آن که قداستش را نزد افکار عمومی در هم کوبد و حریمش را در پیشگاه عواطف مردم بشکند ؛ آن هم از

حکمت پاسخ های امام علیه السلام به معاویه

طریق کاری تبلیغاتی و انبوه با کارگزاری عناصر گم راه کننده و فریبکار! نامه نگاری های وی با امام علیه السلام نیز تنها گامی در همین مسیر بود که بعداً با دشنام دهی به امام علیه السلام بر منابر، در هم پیوست.

حکمت پاسخ های امام علیه السلام به معاویهاینک می پرسیم: اگر امام علیه السلام در این نبرد تبلیغاتی عقب می نشست، چه می شد؟ اگر همان گونه که ابن ابی الحدید پنداشته وی باب نامه نگاری با معاویه را نمی گشود، چه رخ می داد؟ اگر در همین سطح، گفتار و نقشه های معاویه را نادیده می گرفت و بی پاسخ می نهاد، چه پیش می آمد؟ آیا مثلاً معاویه سکوت می گزید و از نبرد تبلیغاتی ویرانگر بر ضد امام علیه السلام دست می کشید؟ شک نیست که پیش گرفتن سیاست سکوت فرا روی امواج شکننده تبلیغاتی معاویه، به زیان امام علیه السلام می انجامید؛ زیرا سکوت وی به منزله تأیید همه تهمت های معاویه بود. ساده انگاری است اگر بپنداریم چنانچه امام علیه السلام باب مکاتبه با معاویه را نمی گشود، معاویه جنگ تبلیغاتی ضد امام علیه السلام را نمی آغازید یا از ادامه آن روی می گرداند. به عکس و بی تردید، اگر امام علیه السلام سکوت می گزید، دامنه این جنگ گسترده تر و شعله هایش برافروخته تر می شد. نامه ها و پاسخ های امام علیه السلام نه تنها معاویه را در تبلیغ حيله گرانه اش بر ضد امام علیه السلام ناکام کرد، بلکه به سندی تاریخی در اثبات حقایق امام علیه السلام تبدیل شد. از این رهگذر، وی اندیشه ها را تابناک ساخت و مردم را بصیرت و هوشیاری بخشید، به نیکوترین شیوه از خویش دفاع کرد، حجت را بر معاویه و هواداران فریب خورده اش تمام کرد و برای تاریخ و آیندگان، سندی حاوی گزارش رخدادهای میان خود و معاویه بر جای نهاد. او با این کار، جانب احتیاط را نگاه داشت؛ زیرا اجازه نداد معاویه هر گونه

اشاره

الف رهنمود عمرو بن عاص

ب یاری جُستن از عمرو بن عاص

می خواهد ، اهداف خویش از جنگ تبلیغاتی را پی گیرد .

۲ / ۵ آماده شدن معاویه برای جنگالف رهنمود عمرو بن عاصشرح نهج البلاغه در شرح گفتار امام علیه السلام در دومین روز پس از بیعت با وی در مدینه ، آن گاه که فرمان داد تا هر زمین خراج داری که عثمان بخشیده و نیز هر مالی که وی از بیت المال بذل کرده ، [به بیت المال] بازگردانده شود : کلبی گفته است : آن گاه امام علیه السلام فرمان داد همه سلاح های یافت شده در خانه عثمان که ضد مسلمانان از آن بهره گرفته شده بود ، ستانده شود ؛ و نیز همه شتران گزینۀ زکات ، و همچنین شمشیر و زره وی . و فرمان داد به سلاحی که از آن وی بوده و در جنگ با مسلمانان از آن استفاده نشده ، دست اندازی نشود و نیز به اموال شخصی او ، خواه در خانه اش و خواه بیرون از آن . همچنین فرمان داد همه اموالی که عثمان هدیه کرده ، هر جا که آن اموال یا صاحبانشان به دست افتند ، [به بیت المال] بازگردانده شود . این خبر به عمرو بن عاص رسید که ساکن «آیله» در سرزمین شام بود وی آن گاه که مردم بر عثمان شوریده بودند ، به آن جا رفته ، در آن ساکن شده بود . پس به معاویه نوشت : هرچه می خواهی کنی ، اکنون بکن که فرزند ابوطالب ، تو را از هر مالی که صاحب شده ای ، جدا خواهد کرد ، همان سان که پوست چوب دستی از آن کنده می شود. (۱)

ب یاری جُستن از عمرو بن عاصوقعه صَمِّین به نقل از عمر بن سعد و محمّد بن عبید الله : عمرو در [منطقه] «بیع» از سرزمین فلسطین بود که معاویه به وی نوشت : اما بعد ؛ خبر ماجرای علی و طلحه

ج وعده یاری مشروط

و زبیر ، حتما به تو رسیده است . مروان بن حکم ، در زمره بصریان مخالف [علی] نزد ما گریخته و جریر بن عبد الله [نیز] برای پیمان خواهی علی بر ما درآمده است . من دست نگه می دارم تا تو نزدم آیی . بیا تا در باب کاری با تو مذاکره کنم . چون این نامه بر عمرو خوانده شد ، وی با پسرانش ، عبد الله و محمد ، رایزنی کرد و گفت : پسرانم! رأی شما چیست؟ عبد الله گفت : به رأی من ، پیامبر خدا آن گاه که درگذشت ، از تو خشنود بود و دو خلیفه پس از او [نیز چنین بودند] ؛ و عثمان در حالی کشته شد که تو نزدش نبودی . پس در خانه خود آرام گیر که تو را برای خلیفه شدن نیافریده اند . نیز تو نمی خواهی برای دنیایی اندک ، کناره نشین معاویه شوی . آن گاه زود است که هلاک گردی و در آن حال ، تیره بخت باشی . محمد گفت : به رأی من ، تو بزرگ و صاحب اختیار قریشی . اگر این کار سپری شود و تو بر کناره باشی ، خوار خواهی شد . پس به شامیان بپیوند و همدست ایشان شو و به خونخواهی عثمان برخیز که بدین سان ، نزد بنی امیه در شام ، آرام خواهی خفت . عمرو گفت : عبد الله ! تو مرا به آنچه مایه خیر دین من است ، فرا خواندی . امّا تو ای محمد! مرا به آنچه مایه خیر دنیای من است ، دعوت کردی ، و من در این امر ، خواهم اندیشید . (۱)

ج وعده یاری مشروط سیر اعلام النبلاء به نقل از یزید بن ابی حیب و عبد الواحد بن ابی عون : آن گاه که معاویه حکومت را در دست گرفت ، پنداشت که حکومت مادام العمر مصر ، افزون از ارزش عمرو است . عمرو نیز پنداشت که کار حکومت ، سراسر به وجود او و تدبیرش فراهم آمده است ؛ [همچنین] گمان کرده بود که معاویه شام را نیز به قلمرو

د سوء استفاده از پیراهن عثمان

حکومت او خواهد افزود، اما وی چنین نکرد. بدین سان، عمرو از او گله مند شد. پس به اختلاف و کین ورزی درافتادند. معاویه بن حدیج به آشتی دادنشان برآمد و میانشان عهدی چنین نوشت: «حکومت مصر، هفت سال از آن عمرو باشد». سپس بر این عهد، گواهانی گرفت و عمرو در سال ۳۹ [هجری] روانه مصر شد و نزدیک سه سال در آن جا بزیست و آن گاه بمرد. (۱)

امام علی علیه السلام در یاد کرد از عمرو بن عاص: همانا او با معاویه بیعت نکرد، مگر آن گاه که وی شرط کرد در آینده پاداشی به او دهد و برای دست کشیدن از دین، او را اندک عطایی بخشد. (۲)

د سوء استفاده از پیراهن عثمان تاریخ الطبری به نقل از محمد و طلحه: آن گاه که نعمان بن بشیر، پیراهن خونین عثمان را که به گاه کشته شدن در بر داشت، برای شامیان آورد، معاویه آن را بر منبر نهاد و خبر را با نوشتن نامه به آگاهی شهرها و روستاها رسانید. همراه آن پیراهن، انگشتان نائله، همسر عثمان نیز بود؛ دو انگشت قطع شده از مفصل و بخشی از کف دست و دو انگشت بریده از بیخ و نیمی از انگشت شست. مردم [برای دیدن] به سوی پیراهن گسیل شدند و چندی گریستند، در حالی که پیراهن بر منبر قرار داشت و انگشتان از آن آویزان بود. مردان شام سوگند خوردند که هرگز با زنان خویش درنیا میزند و آب غسل، جز برای [رفع] احتلام، به بدنشان نرسد، و بر بستر نیارامند تا آن گاه که یا کشندگان عثمان و کسی را که از آنان به گونه ای حمایت می کند، بکشند و یا جانشان را از کف بدهند. پس یک سال، پیرامون پیراهن ماندند، در حالی که هر روز پیراهن بر منبر نهاده می شد و گاه آن را فرو می پوشاندند و

۱- سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۷۳ ش ۱۵.

۲- الإمام علی علیه السلام فی ذکر عمرو بن العاص: إِنَّهُ لَمْ يُبَاعِ مَعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتِيَهُ، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيحَةً (نهج البلاغه: خطبه ۸۴).

ه سازش با روم

و یاری جُستن از مکه و مدینه

ز اعلان جنگ

جامه ای بر آن می افکندند، و انگشتانِ نائله از رشته های آن آویزان بود. (۱)

ه سازش با روم مروج الذهب: معاویه به دلیل مشغول بودنش به علی علیه السلام، با امپراتور روم، با اموالی که به سوی وی روانه کرد، پیمان سازش بست. (۲)

و یاری جُستن از مکه و مدینه وقوعه صَفین به نقل از زیاد بن رستم: معاویه بن ابی سفیان برای عبد الله بن عمر خطاب، به طور ویژه، و نیز به سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه، جز نامه اش به مردم مدینه، نامه هایی فرستاد. در نامه اش به فرزند عمر آمده بود: اَمّا بعد؛ پس از قتل عثمان، در میان قریش، هیچ کس را به اندازه تو برای خلافت، خوش نمی داشتم. سپس به یاد آوردم که تو او را تنها و نهادهی و بر یاورانش طعن زدی. پس، از تو ناخرسند شدم؛ اَمّا مخالفت تو با علی، کار را بر من آسان کرد و بخشی از لغزش هایت را از نظرم محو ساخت. پس خدایت رحمت کناد برای پاس داشتن حق خلیفه مظلوم، ما را یاری کن، که من خواهان فرمان راندن بر تو نیستم؛ بلکه فرمانروایی را از آن تو می خواهم و اگر از آن سر باز زنی، کار به شورا میان مسلمانان و نهاده خواهد شد. (۳)

ز اعلان جنگ وقوعه صَفین به نقل از محمد بن صالح بن صدقه: از آن پس، علی علیه السلام به جریر (پیکش به سوی معاویه) نوشت: «اَمّا بعد؛ هر گاه این نامه، تو را رسید، معاویه را به [پذیرش حقیقت] روشن و دار و به امر قطعی تسلیم گردان! پس او را میان جنگی که [دشمن را

۱- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۵۶۲.

۲- مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۸۷.

۳- وقوعه صَفین: ص ۷۱.

اشاره

الف رایزنی امام علیه السلام برای حرکت به سوی صفین

از جایش] کوچ دهد یا صلحی سعادت بخش، مختار ساز. اگر جنگ را برگزید، به او اعلان جنگ کن و اگر به صلح گرایید، بیعتش را بپذیر». آن گاه که نامه به جریر رسید، وی نزد معاویه آمد و آن را بر وی خواند و به او گفت: ای معاویه! تنها با گناه، بر دل مُهر زده می شود و تنها با توبه، [قفل] سینه گشوده می گردد و من می پندارم که بر دل تو مُهر زده شده است. می بینم میان حق و باطل ایستاده ای؛ گویا در انتظار چیزی هستی که در دستان کسی جز توست». معاویه گفت: اگر خدا خواهد، سخن قطعی را در نخستین مجلس [پس از این] به تو خواهم گفت. چون مردم شام با معاویه بیعت کردند و او آنان را [به وفاداری] آزمود، گفت: ای جریر! به رئیس خود پیوند. سپس نامه ای حاکی از اعلان جنگ، برای علی علیه السلام نوشت و در پایین آن، به سروده کعب بن جعیل استناد ورزید: می بینم که شام، حکومت عراق را نمی پسندد و مردم عراق نیز شام را پذیرا نیستند. هر یک، دشمن دیگری است و هر کدام، از این دشمنی، دین [و دینداری] را در نظر دارند.

(۱)

۲ / ۶ حرکت امام به سوی صفینالف رایزنی امام علیه السلام برای حرکت به سوی صفینتاریخ الطبری به نقل از ابو بکر هذلی: آن گاه که علی، عبد الله بن عباس را در بصره به کارگزاری نشانده، از آن جا راهی کوفه شد و در کوفه برای حرکت به صفین، مهیا گشت. پس با مردم به رایزنی پرداخت. گروهی بر آن بودند که سپاهیان را حرکت

ب خطبه امام علیه السلام پیش از راهی شدن

دهد و خود بماند ، گروهی نیز حرکت خود او را توصیه می کردند . وی تصمیم گرفت که خود نیز حرکت کند . پس مردم را آماده ساخت . این خبر به معاویه رسید . او عمرو بن عاص را فرا خواند و با وی رای زد . عمرو گفت : حال که دریافتی او حرکت کرده ، تو نیز حرکت کن و با رأی و چاره اندیشی خویش ، دمی از او غافل مشو . معاویه گفت : پس ای ابا عبد الله ! مردم را آماده ساز . عمرو نزد مردم آمد و ایشان را برانگیخت و علی علیه السلام و یارانش را ضعیف شمرد و گفت : همانا عراقیان وحدتشان را گسستند و شوکتشان را بر باد دادند و بُرندگی شان را تباه کردند . بصریان هم با علی سر ستیز دارند ؛ زیرا خونشان را ریخته و از ایشان کشته است و پهلوانانِ بصره و کوفه در نبرد جَمَل ، هلاک گشته اند . پس علی با گروهی اندک مانده که از آن میان ، کسانی اند که خلیفه شما را کشته اند . خدای را ، خدای را [در نظر گیرید]! مبادا حقّ خویش را تباه سازید و خونتان (خون خلیفه) را هَدَر کنید . (۱)

ب خطبه امام علیه السلام پیش از راهی شدنالأخبار الطوال : آن گاه که علی علیه السلام آهنگ حرکت به سوی شامیان کرد و [نماز] جمعه فرا رسید ، بر فراز منبر رفت ، خدا را حمد و ثنا گفت ، بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و گفت : «ای مردم! روان شوید به سوی دشمنان سنّت ها و قرآن ؛ به سوی کُشندگانِ مهاجران و انصار ؛ به سوی جفایندگانِ فرومایه که با بیم و اکراه اسلام آوردند ؛ به سوی آنان که [برای اسلام دروغینشان] دل هاشان به دست آورده شد تا آزارشان را از مسلمانان نگه دارند» . (۲)

۱- .تاریخ الطبری : ج ۴ ص ۵۶۳ .

۲- .الأخبار الطوال : ص ۱۶۴ .

ج گریستن امام علیه السلام ، هنگام رسیدن به کربلا

د آشر ، فرمانده پیش قراولان سپاه امام علیه السلام

ج گریستن امام علیه السلام ، هنگام رسیدن به کربلا و قعه صفین به نقل از حسن بن کثیر ، از پدرش : علی علیه السلام به کربلا درآمد و [چندی] توقف ورزید . به وی گفته شد : ای امیر مؤمنان! این [جا] کربلاست . گفت : «جای کرب و بلاء (اندوه و آسب)» . سپس با دست خویش به جایی اشاره کرد و گفت : «این جا باراندازشان است و استراحتگاه شترانشان است» . آن گاه با دستش به مکانی دیگر اشاره کرد و گفت : «این جا خون هاشان ریخته می شود» . (۱)

د آشر ، فرمانده پیش قراولان سپاه امام علیه السلام تاریخ الطبری به نقل از خالد بن قطن حارثی : آن گاه که علی علیه السلام از فرات برگذشت ، زیاد ابن نضر و شریح بن هانی را فرا خواند و با همان حال که از کوفه بیرون شده بودند ، به سوی معاویه روانه ساخت . آن دو ، پس از آن که امام علیه السلام از کوفه [به سوی معاویه] روانه شان کرد ، کناره فرات را در خشکی از جانب کوفه در پیش گرفتند تا به عانات (۲) رسیدند . در آن جا ، خبر یافتند که علی علیه السلام راه جزیره را در پیش گرفته و معاویه با سپاه شام ، از سوی دمشق به رویارویی با علی علیه السلام می رود . [با خود] گفتند : نه ؛ به خدا سوگند ، این خردمندانه نیست که ما به راه ادامه دهیم ، حال آن که این رود میان ما و مسلمانان و امیر مؤمنان ، فاصله اندازد ؛ و خیر ما در آن نیست که با شمار کم و بدون نیرو [ی کمکی] و پشتیبانی ، با سپاه شام رویارو شویم .

۱- . وقعه صفین : ص ۱۴۲ .

۲- . عانه ، سرزمینی است مشهور در عراق ، میان رقه و هیت . ذکری از آن در شعر به صورت «عانات» آمده است که به نظر می رسد به عانه و حوالی آن ، اطلاق شده است . این سرزمین نزدیک «حدیثه» بر حاشیه فرات واقع است (معجم البلدان : ج ۴ ص ۷۲) .

پس در راه شدند تا از عانات عبور کنند؛ امّا مردم عانات، ایشان را باز داشتند و کشتی ها را از آنان دور کردند. پس بازگشتند تا از هیت (۱) برگزشتند و در روستایی فرو دست قرقیسیا (۲) به علی علیه السلام پیوستند و آن گاه قصد مردم عانات کردند؛ امّا ایشان پناه گرفته، گریختند. هنگامی که پیش قراولان سپاه به علی علیه السلام پیوستند، گفت: «پیش قراولان سپاهم، از پی من می آیند». زیاد بن نضر حارثی و شریح بن هانی نزد وی آمدند و آنچه را به هنگام دریافت خبر [مسیر امام علیه السلام و معاویه] اندیشیده بودند، به او گزارش کردند. [امام علیه السلام] گفت: «درست اندیشیدید». آن گاه که علی علیه السلام از فرات گذشت، [دیگر بار] آن دو را پیشاپیش خود، به سوی معاویه گسیل داشت. هنگامی که آن دو به سور الرّوم (باروی روم) رسیدند، ابو اَور عمرو بن سفیان سُلمی با لشکری از شامیان رویاروی ایشان ایستاد. پس آن دو به علی علیه السلام گزارش نوشتند: «ما به ابو اَور سُلمی همراه لشکری از شامیان، برخوردیم و آنان را [به تسلیم] فرا خوانده ایم؛ امّا هیچ یک از ایشان دعوت ما را نپذیرفته است. ما را فرمان ده که چه کنیم». علی علیه السلام به مالک اشتر، چنین پیغام داد: «ای مالک! زیاد و شریح به من گزارش کرده اند که ابو اَور سُلمی را با گروهی از سپاه شام دیدار کرده اند. پیک به من خبر داده که آنان را در حالی ترک گفته که رویاروی یکدیگر صف آراسته اند. پس بشتاب به سوی یارانت؛ بشتاب! هرگاه به ایشان رسیدی، فرماندهی شان در عهده توست. مبادا آغازکننده جنگ باشی، مگر آن که ایشان جنگ را بیاغازند؛ [و مبادا به نبرد پردازی] پیش از آن که آنان را دیدار کنی و [به صلح] افراخوانی و [سخنشان را]

۱- سرزمینی است در عراق بر حاشیه فرات که از توابع بغداد است و در شمال انبار قرار گرفته است (معجم البلدان: ج ۵ ص ۴۲۱).

۲- سرزمینی است بر ساحل «خابور» در نزدیکی صفین و رَقّه و در آن جا خابور به فرات می ریزد. این سرزمین، اکنون در عراق واقع شده است (معجم البلدان: ج ۴ ص ۳۲۸).

ه رویارویی پیش قراولان هر دو سپاه

بشنوی . دشمنی با ایشان ، نباید تو را به جنگ با آنان وا دارد ، مگر آن که نخست ایشان را فرا خوانی و چند بار بر آنان حجت آوری . زیاد را بر جناح راست و شریح را بر جناح چپ سپاهت بگمار و خود ، میانه سپاهت را به دست گیر ؛ و همچون کسی که قصد جنگ افروزی دارد ، نزدیکشان مشو و [نیز] به سان کسی که از ترس دشواری و درگیری می گریزد ، از ایشان دور نمان . [چنین کن] تا خود به تو برسم ؛ که اگر خدا خواهد شتابان به دنبال خواهی آمد . . پیک [این نامه] حارث بن جهمان جعفی بود . آن گاه ، علی علیه السلام به زیاد و شریح نوشت : « اما بعد ؛ من مالک را به فرماندهی شما گماشته ام . پس ، از او سخن بشنوید و به فرمانش گردن نهید . او کسی است که نه بیم کم خردی و لغزیدن بر او می رود ، نه درنگ ورزیدن در کاری که بایسته شتاب است ، و نه شتاب کردن در کاری که شایسته درنگ باشد . او را همچنان که به شما فرمان داده بودم ، فرمان داده ام که جنگ را نیاغازد ، مگر آن که نخست با گروه مقابل دیدار کرده ، ایشان را [به تسلیم] فراخوانده ، حجت را بر آنان تمام کند . » (۱)

ه رویارویی پیش قراولان هر دو سپاهتاریخ الطبری به نقل از خالد بن قطن حارثی : اشتر در راه شد تا به شامیان رسید . از فرمان علی علیه السلام پیروی کرد و در جنگ ، پیش گام نشد . [دو لشکر] همچنان رویاروی هم صف آراستند تا عصر گاهان که ابو اعمور سلمی به سپاه اشتر هجوم آورد . ایشان در برابر وی پایداری کردند و ساعتی به نبرد پرداختند . سپس شامیان باز گشتند . صبحگاهان روز بعد ، هاشم بن عتبة زهری با سواران و پیادگانی پُرشمار و مجهز به ایشان هجوم بردند . [از آن سوی] ابو اعمور به میدان وی آمد و سراسر آن روز را

سواره با سواره و پیاده با پیاده ، گرم نبرد شدند . [چندی] دو دسته به نبرد ادامه دادند و سپس باز نشستند . آن گاه [صبحگاه روز دیگر] ، اشتر بر ایشان بتاخت و عبد الله بن مُنذر تَنوخی ، شه سوار شامیان ، [در این نبرد] کشته شد ، آن هم به دست ظبیان بن عَمّار تمیمی که در آن روز ، هنوز جوانی نوحاسته بود . اشتر پیایی می گفت : وای بر شما! ابو اعور را به من نشان دهید . ابو اعور سپاهش را فراخواند و ایشان نزد وی باز گشتند . او عقب تر از جایی که بار نخست در آن موضع گرفته بود ، ایستاد و اشتر به همان جایی آمد که ابو اعور پیش از آن ، مستقر شده بود و سپاهش را صف آراست . سپس وی به سنان بن مالک نَخعی گفت : به سوی ابو اعور روان شو و او را به نبرد فراخوان . گفت : به نبرد با خودم یا نبرد با تو؟ اشتر گفت : اگر تو را به نبرد با او فرمان دهم ، می پذیری؟ گفت : آری . به خدای سوگند ، اگر فرمانم دهی که صف آنان را با شمشیر خویش بشکافم ، باز نخواهم گشت ، مگر آن که صفشان را به شمشیر بدم . اشتر گفت : ای برادرزاده ، خداوند عمرت را بیفزاید! به خدا سوگند ، شوقم به تو افزون شد . تو را به نبرد با او فرمان ندادم ؛ بلکه فرمانت دادم که او را به نبرد با من فراخوانی؛ زیرا او اگر شأن (شایستگی) آن را داشته باشد ، جز با بزرگ سالان و بلندرتبگان والانژاد ، هموارد نمی شود . البته تو سپاس پروردگارت را هم بلندمرتبه ای و هم والانژاد ؛ اما هنوز جوانی نوحاسته ای و او با نوحاستگان نبرد نمی کند . پس او را به هموردی با من فراخوان . پس [سنان] سوی ابو اعور آمد و ندا در داد : مرا امان دهید که پیغام رسانم . پس امانش دادند . آن گاه ، آمد تا نزد ابو اعور رسید . [ابو مخنف به نقل از ابو زهیر نضر بن صالح عَبسی می گوید که :] سنان گفت : به وی نزدیک شدم و گفتم : مالک اشتر ، تو را به نبرد خویش فراخوانده است . او دراز زمانی سکوت کرد و آن گاه گفت : سُبک سری و زشت اندیشی اشتر ، او را وا داشت که کار گزاران [عثمان] ابن عفّان را از عراق بگریزاند ، بر او سرکشی کند و زیبایی های

اشاره

او را زشت جلوه دهد. [نیز] از سُبُک سری و زشت اندیشی وی بود که به خانه و قرارگاه [عثمان] ابن عَفَّان تاخت و در زمره کُشندگان او درآمد و اکنون خون عثمان، گریبانگیر اوست. بدانید که من به نبرد با او نیازی ندارم. به وی گفتم: سخن گفستی. پس بشنو تا پاسخت گویم. گفت: نه! مرا به سخن شنیدن از تو و به پاسخت، نیاز نیست. از من دور شو! پس یارانش بر من بانگ زدند و از آن جا باز گشتم. و اگر به من گوش فرا می داد، دلیل و حُجَّتِ فرماندهم (اشتر) را برایش بیان می کردم. آن گاه، نزد اشتر باز گشتم و به او خبر دادم که ابو اَعور از نبرد [با وی] سر باز زده است. گفت: او بر جانِ خویش ترسیده است. پس [همچنان] رویاروی ایشان ایستادیم، چندان که شب میان ما و ایشان پرده کشید؛ و شب را به نگهبانی گذراندیم. صبح که شد، دیدیم سپاه شام در پناه تیرگی شب، از آن جا رفته اند. صبح هنگام، علی بن ابی طالب علیه السلام به ما رسید. آن گاه، اشتر با همراهانش در سپاه پیش قراولان، پیش رفت تا به معاویه رسید و رویاروی وی ایستاد. علی علیه السلام [نیز] در پی اشتر روان شد و شتابان به وی پیوست. سپس توقّف کرد و این توقّف به درازا انجامید. (۱)

۲ / ۷ رویارویی دو سپاه در شوال سال ۳۶ هجری، امام علی علیه السلام از کوفه به سوی شام روانه شد. راه مستقیم میان کوفه و شام از بیابانی خشک و بی آب و علف می گذشت و امام علیه السلام برای تأمین نیاز سپاه صد هزار نفری خود، امکانات کافی نداشت. از این رو، راه در امتداد فرات، یعنی مسیر جزیره را در پیش گرفت. بدین سان، از کربلا- و هیت و ... گذشت و به رَقّه، در نزدیکی صَفین رسید.

سپاه پیش قراول امام علیه السلام به فرماندهی مالک اشتر با سپاه پیش قراول معاویه رویارو شد و آن را ناچار به گریز کرد . این ، نخستین رویارویی میان دو سپاه در صفین بود که آن را سپاه معاویه آغازید . در اواخر ذی قعدة ، سپاه امام علیه السلام به صفین رسید . پیش از این ، سپاه معاویه به صفین رسیده ، مناطق حساس آن را اشغال کرده بود؛ زیرا صفین تا شام چندان فاصله ای نداشت . معاویه نیروهای خود را چنان آراست که سپاه امام علیه السلام نتواند به آب دست یابد . امام علیه السلام ایشان را اندرز داد و پیکی در این باب ، سوی آنان روانه ساخت ؛ اما نتیجه ای حاصل نشد . پس از صدور نظر موافق امام علیه السلام ، اشتر و اشعث به سپاه معاویه حمله کردند و بر آب چیره شدند . امام علیه السلام دستور داد لشکر به گونه ای آراسته شود که هر دو سپاه بتوانند آب بگیرند . بدین سان ، امام علیه السلام به پیروزی معنوی دست یافت ، چنان که تاریخ ، آن را با آب زر در صفحات خویش ثبت کرد . امام علیه السلام ، در رویارویی با دشمن ، برای دستیابی به پیروزی ، استفاده از شیوه های غیر انسانی را ممنوع می شمارد . سپس امام علیه السلام نمایندگانش را به سوی معاویه گسیل داشت تا او را به فرمانبرداری فرا خوانند و از جنگ و خونریزی پیشگیری کنند ؛ اما چون نزد معاویه آمدند ، وی ایشان را خشمگینانه راند . در ذی حجه ، برخوردها و درگیری هایی پراکنده میان دو سپاه رخ داد . از آن جا که امام علیه السلام قصد داشت این ماجرا به صلح ، و نه جنگ ، بینجامد ، رویارویی میان تمام دو سپاه صورت نمی پذیرفت . در محرم سال ۳۷ هجری ، این برخوردهای پراکنده پایان پذیرفت و گفتگوهای صلح ، جدی تر شد ، اما همچون گذشته ، بی نتیجه ماند . آن گاه که همه راه ها طی شد ، امام علیه السلام برای جنگ مهیا گشت . جنگ در روز چهارشنبه ، یکم صفر سال ۳۷ هجری آغاز شد . در هفته نخست ، جنگ بدین منوال

الف بدی را خوبی پاداش دادن

گذشت: هر صبحگاه، یکی از فرماندهان دلاور سپاه امام علیه السلام به میدان می آمد و تا عصر گاهان با دشمن می جنگید. سپس جنگ تا روز پسین متوقف می شد، بی آن که در این مدت، هیچ یک از دو طرف بر دیگری پیروزی یابد. فرماندهان سپاه در این روزها، از این قرار بودند: مالک اشتر، عمار بن یاسر، محمد بن حنفیه، عبد الله بن عباس، هاشم بن عتبّه و قیس بن سعد. در روز چهارشنبه هشتم صفر، جنگ شدت گرفت و شکلی دیگر یافت، بدان سان که همه دو سپاه در آن درگیر شدند. امام علیه السلام در قلب سپاه استقرار یافت و فرماندهی سپاه را خود عهده دار شد. بسیاری از بزرگان لشکر در این روز و روز پنج شنبه به شهادت رسیدند. از آن جا که امام علیه السلام می خواست کار را یکسره کند، در غروب پنج شنبه جنگ متوقف نشد؛ بلکه تا شب جمعه نیز استمرار یافت. در طول دوره نبرد، شدیدترین درگیری در همین شب رخ داد و از این رو، آن را لیلۀ الهّیر (شب غزّش) نامیده اند. در روز پنج شنبه و شب جمعه، امام علیه السلام، خود در عرصه معرکه حضور داشت و به دست خویش، ۵۲۳ تن را هلاک کرد که بیشینه آنان، از دلیران شام به شمار می رفتند. شدت جنگ سبب شد که یاران امام علیه السلام، نماز را در میدان جنگ به اشاره بگذارند. در صبحگاه جمعه، آفتاب در حالی برآمد که شاهد پیروزی سپاه امام علیه السلام و شکست و گریز شامیان بود. مالک اشتر و دسته زیر فرماندهی اش در آستانه خیمه معاویه قرار گرفتند؛ جایی که وی سپاه شام را از همان جا فرماندهی می کرد. معاویه در صدد تسلیم شدن و امان خواستن برآمد؛ امّا قلم تقدیر، سرنوشتی دیگر را رقم زد: نادانی خوارج با فریگری عمرو بن عاص در آمیخت و رهایی معاویه را باردار شد!

الف بدی را خوبی پاداش دادن شرح نهج البلاغه در بیان جنگ بر سر آب و تسلط یاران امام علیه السلام بر آن: یاران و

ب آغاز نبرد

هوادارانش به وی گفتند: ای امیر مؤمنان! همان گونه که آنان آب را بر تو بستند، آب را بر آنها ببند و مگذار شامیان قطره ای از آن را بیاشامند و به شمشیر تشنگی، هلاکشان ساز و [بدین سان] دست بسته بگیرشان، که [اگر چنین کنی] تو را نیازی به جنگ نیست. امام علیه السلام فرمود: «نه. به خدا سوگند، با ایشان همچون خودشان مقابله نمی کنم. قدری از سرچشمه را برای آنان باز بگذارید، که لبه شمشیر، برای رویارویی با آنان بس است» (۱).

ب آغاز نبرد تاریخ الطبری به نقل از عبدالملک بن ابی حزه حنفی، در یادکرد آغاز نبرد در ذی حجه: علی علیه السلام، یکایک، مردانی بزرگ منش را فرمان [نبرد] می داد و با هر یک، گروهی [از رزمندگان] به میدان می رفتند. از یاران معاویه نیز کسی به میدان می آمد و گروهی همراهش می شدند. آن گاه، سواره و پیاده با یکدیگر به جنگ برخاسته، سپس عقب می نشستند و خوش نداشتند که با همه عراقیان به رویارویی شامیان بروند؛ زیرا بیم داشتند که این کار، موجب گرفتاری و هلاکت شود و از این رو، علی علیه السلام، کسان خود را یکی یکی به میدان می فرستاد؛ یک بار اشتر را و بار دیگر حُجر بن عَبدی کندی را و بدین ترتیب هر بار یکی از یارانش را می فرستاد: شَبِث بن رَبِیع، خالد بن معمر، زیاد بن نضر حارثی، زیاد بن خصفه تیمی، سعید بن قیس، معقل بن قیس ریاحی و قیس بن سعد. در این میان، آن که بیشتر به میدان رفت، اشتر بود. و معاویه، پیاپی این کسان را به میدان عراقیان فرستاد: عبد الرحمان بن خالد مخزومی، ابو اعمور سلمی، حیب بن مسلمه فهری، ابن ذی کلاع حمیری، عبید الله ابن عمر بن خطاب، شرحبیل بن ستمط کندی و حمزه بن مالک همدانی. آنان سراسر

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۲۴.

ج آتش بس ، به امید صلح**د درنگ و مدارا ، به امید هدایت پذیری**

ذی حجه را جنگیدند و گاه می شد که در یک روز ، دو بار نبرد می کردند : آغازِ روز و پایان آن . (۱)

ج آتش بس ، به امید صلحتاریخ الطبری در بیان رویدادهای سال ۳۷ هجری : در نخستین ماه آن سال ، یعنی محرم ، آتش بس میان علی علیه السلام و معاویه رخ داد . آنان ، به امید صلح ، تا پایان محرم ، قرار آتش بس نهادند . (۲)

د درنگ و مدارا ، به امید هدایت پذیرامام علی علیه السلام برگرفته کلام او ، آن گاه که یارانش در خواستن اذن جنگ در صیفین شتاب می ورزیدند : اما این که گفتید : آیا این همه [تأخیر] برای ناخوشایند داشتنِ مرگ است؟ به خدا سوگند ، برایم فرقی نمی کند که من به سوی مرگ درآیم یا مرگ به سوی من روان شود . و امّا این سخنتان که [شاید] در [جنگ با] شامیان به شک افتاده ام ؛ به خدا سوگند که هیچ روزی جنگ را به تأخیر نیفکنده ام ، مگر از آن رو که امیدوار بوده ام دسته ای [از ایشان] به من بپیوندند و هدایت پذیرند و از نورِ من بینایی گیرند . و این ، برای من دوست داشتنی تر از آن است که ایشان را در عین گم راهی شان بگشتم ، هر چند اگر کشته شوند ، به کیفر گناهانشان گرفتار خواهند گشت . ۳

۱- تاریخ الطبری : ج ۴ ص ۵۷۴ .

۲- تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۵ .

اشاره

الف دعای امام علیه السلام ، پیش از نبرد

ب فرمان نبرد

ج تشویق کردن یاران برای نبرد

۸ / ۲ نبرد الف دعای امام علیه السلام ، پیش از نبرد امام علی علیه السلام در نبرد صفین : بار خدایا! به سوی تو چشم‌ها فراز آمده ، دست‌ها گشوده شده ، گام‌ها به پویه درافتاده ، زبان‌ها فراخوان گشته ، دل‌ها کشیده شده و داوری کارها به تو واگذار گشته است . پس میان ما و ایشان به حق داوری کن ، که تو بهترین داورانی! بار خدایا! نزد تو شکایت می‌آوریم از نبودن پیامبرمان ، اندکی شمارمان ، بسیاری دشمنان ، پراکندگی گرایش‌هایمان ، دشواری روزگار ، و پیدایش فتنه‌ها! ما را مدد فرمای به پیروزی شتابنده و نصرتی که با آن ، حکومت حق را شکوه و چیرگی می‌بخشی . (۱)

ب فرمان نبرد اخبار الطوال : آن گاه که محرم به پایان رسید ، علی علیه السلام آوازگری فرستاد و او به هنگام غروب خورشید ، در اردوگاه معاویه ندا در داد : «همانا ما دست [از نبرد] برداشتیم تا ماه‌های حرام به فرجام رسند ؛ و اکنون چنین شده است و ما همگی به شما اعلام جنگ می‌کنیم ، که خدا خیانت‌پیشگان [در پیمان] را دوست ندارد» . (۲)

ج تشویق کردن یاران برای نبرد تاریخ دمشق به نقل از ابن عباس : زنان ناتوان اند که فرزندی همچون امیر مؤمنان

۱- الإمام علی علیه السلام یوم صفین : اللهم إلیک رُفعتِ الأبصارُ ، وُبسطتِ الأیدی ، وُنُقِلتِ الأقدامُ ، ودَعَتِ الألسُنُ ، وأفضتِ القلوبُ ، وتُحوکِمَ إلیک فی الأعمالِ ، فأحکم بیننا وِبینَهُم بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَیرُ الْفَاتِحِينَ . اللهم إنا نَشکو إلیک غَیْبَهُ نَبِینَا وَقَلَّةَ عَدَدِنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَتَشَتَّتْ أَهْوَانُنَا وَشِدَّةَ الزَّمَانِ وَظُهُورَ الْفِتَنِ . أعینا علیهِم بِفَتْحٍ تُعَجِّلُهُ ، وَنَصْرٍ تُعِزُّ بِهِ سُلْطَانَ الْحَقِّ وَتُظْهِرُهُ (وقعه صفین : ص ۲۳۱) .

۲- الأخبار الطوال : ص ۱۷۱ .

د روزِ نخستِ نبرد

علی بن ابی طالب بیاورند. خدای را سوگند، هیچ امیری را همسنگ او ندیده ام و نشنیده ام. همانا او را در جنگ صفین دیدم که بر سرش دستاری بود در دو سویش آویخته، چشمانش گویی خورشیدی بود بس پرفروغ! [و دیدم که] بر سر گروهی ایستاده، ایشان را [به جنگ] بر می انگیخت تا آن گاه که به من رسید که در سویی از سپاه بودم. پس گفت: «ای گروه های مسلمان! پروا [ی خدا] را جامه خود سازید، آواها تان را فرو آورید، لباس وقار بر تن بپوشید، سرنیزه ها را در کار بگیرید، شمشیرها را پیش از بیرون کشیدن [از نیام] بجنبانید، از چپ و راست نیزه بزنید، با لبه تیز شمشیر بجنکید، شمشیرها را به گام ها و تیرها را به نیزه ها برسانید، که شما در محضر خدا و همراه پسر عموی پیامبرش هستید. پیاپی هجوم برید و از گریختن شرم کنید، که گریز از جنگ، ننگ است برای بازماندگان و در عهده [ی آنان] و [نیز] آتش است در روزی که حساب به میان آید. با میل و رغبت جانفشانی کنید و سُبُکبارانه به سوی مرگ روید. بر شما باد [تاختن] به این سیاهی انبوه (سپاه شامیان) و سراپرده افراشته با ریسمان ها (خیمه معاویه)! پس بلندای آن را ضربه زنید، که شیطان بر [مَرکب] نا رام آن سوار شده و بازوانش را گسترده و برای بَرَجستن دست پیش آورده و برای گریختن پا پس نهاده است. پس سخت آهنگ جنگ [با او و یارانش] کنید تا ستون دین برای شما جلوه گر شود، «که شما برترید و خداوند با شماست و هرگز [پاداش] کردارتان را نمی کاهد». (۱)

د روزِ نخست نبرد مروج الذهب: روز چهارشنبه، نخستین روز از ماه صفر، علی علیه السلام، روز را با آراستن لشکر آغاز کرد و آستر را پیشاپیش سپاه به حرکت درآورد. معاویه [نیز] حبیب بن مسلمه فِهری را به میدان او فرستاد. شامیان و عراقیان، صف به صف گشتند و

ه روز دوم نبرد**و روز سوم نبرد**

میانشان نبردی سخت در سراسر آن روز در گرفت . هر دو سپاه کشتگان بسیار دادند و آن گاه ، بازگشتند . (۱)

ه روز دوم نبرد مروج الذهب: در دومین روز نبرد که پنج شنبه بود ، علی علیه السلام ، هاشم بن عثبه بن ابی وقاص زهري مرقال را به میدان فرستاد ؛ همو که برادرزاده سعد بن ابی وقاص بود و از آن روی «مرقال» خوانده می شد که در جنگ ، تیزتک بود . وی که از شیعیان علی به شمار می رفت ، یک چشم خویش را در جنگ یرموک از دست داده بود ... آن گاه ، معاویه ، ابو آعور سلمی را به میدان وی فرستاد ؛ یعنی سفیان بن عوف را که از پیروان معاویه و جدانشدگان از علی علیه السلام بود . پس میان ایشان جنگی سخت در گرفت و در فرجام روز ، با کشتگانی بسیار بازگشتند . (۲)

و روز سوم نبردالأخبار الطوال: روزی دیگر عمار بن یاسر ، همراه سوارانی از عراقیان ، به میدان آمد . عمرو بن عاص [نیز] با سواران یورش آورد ، در حالی که با خود ، تکه پارچه ای سیاه رنگ داشت که بر نیزه کرده بود . مردم گفتند : این ، پرچی است که پیامبر خدا برای وی بست . علی علیه السلام گفت : «من شما را از داستان این پرچم خبر می دهم . این ، پرچی است که پیامبر خدا آن را بست و فرمود : چه کس این را چنان که حق آن است ، بر می گیرد؟ . عمرو گفت : ای پیامبر خدا! حق آن چیست؟ فرمود : [این است که] با آن ، از هیچ کافری نگریزی و با هیچ مسلمانی نجنگی . اما او با این پرچم ، در دوران زندگی پیامبر خدا ، از کافران گریخت و امروز ، با مسلمانان می جنگد» .

۱- مروج الذهب : ج ۲ ص ۳۸۷ .

۲- مروج الذهب : ج ۲ ص ۳۸۷ .

ز روزِ چهارمِ نبرد

ح روزِ پنجمِ نبرد

پس عمرو و عمار، سراسر آن روز را جنگیدند. (۱)

ز روزِ چهارمِ نبرد وقعه صفین به نقل از عمر بن سعد: در روز چهارم، عبید الله بن عمر پیش تاخت و هیچ سوارِ نام آوری را [در اردوگاهش] باقی نهد و هر که را توانست، گرد آوزد. معاویه به وی گفت: همانا با مارهای عراق روبه رو می شوی. پس آرام باش و تائی پیشه کن. آن گاه، اشتر پیشاپیش سواران، غرنده، پیش آمد و او هر گاه قصد جنگ داشت، می غرید... و بر سپاه شام تاخت و آن را باز پس راند. عبید الله شرم ورزید و پیشاپیش سپاه حضور یافت و او تک سوارِ دلیر بود... پس اشتر بر وی هجوم بُرد و به نیزه اش بزد. کار بالا گرفت و سپاه شام گریخت و اشتر، برتری یافت و این ماجرا معاویه را اندوهگین ساخت. (۲)

ح روزِ پنجمِ نبرد تاریخ الطبری: در روز پنجم، عبد الله بن عباس و ولید بن عقبه برون آمده، جنگی شدید کردند. ابن عباس به ولید نزدیک شد. ولید خاندان عبد المطلب را دشنام داد و گفت: ای ابن عباس! پیوندهای خویشاوندی تان را بُریدید و پیشوایتان را کشتید. پس گمان می کنید خدا با شما چه خواهد کرد؟ به آنچه طلب کرده اید، نمی رسید و آنچه را آرزو برده اید، در نخواهید یافت. و خداوند اگر خواهد شما را هلاک و مقهور می کند. ابن عباس، پیکی نزد وی فرستاد [و پیغام داد]: «به نبرد من بیا!»؛ اما وی سر باز زد. آن روز، ابن عباس نبردی شدید کرد و یک تنه به دل سپاه می زد. (۳)

۱- الأخبار الطوال: ص ۱۷۴.

۲- وقعه صفین: ص ۴۲۹.

۳- تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۳.

ط روز ششم نبرد**ی روز هفتم نبرد****۹ / ۲ اوج گرفتن نبرد****اشاره****الف نبرد دسته جمعی**

ط روز ششم نبرد تاریخ الطبری: در روز ششم، قیس بن سعد انصاری و ابن ذی کلاع حُمیری به میدان آمدند و به سختی جنگیدند و سپس باز گشتند. (۱)

ی روز هفتم نبرد تاریخ الطبری در بیان رویدادهای روز هفتم نبرد: در روز هفتم، اشتر برای نبرد برون آمد و حیب بن مسلمه به جنگ وی رفت. پس به جنگی سخت پرداختند و هنگام ظهر باز گشتند، حال آن که هیچ یک پیروز نشد. و آن روز، سه شنبه بود. (۲)

۹ / ۲ اوج گرفتن نبرد الف نبرد دسته جمعی تاریخ الطبری به نقل از زید بن وهب: علی علیه السلام گفت: «تا کی همگی به این سپاه یورش نبریم؟». سه شنبه شب، پس از عصر گاهان، وی در سپاه خویش به پا خاست و گفت: «سپاس از آن خدایی است که آنچه وی بشکند، استوار نمی شود و آنچه را وی استوار کند، شکنندگان نمی توانند بشکنند. اگر او می خواست، [حتی] دو تن از آفریدگانش دچار اختلاف نمی شدند و امت در هیچ موضوعی از دین او با هم ستیزه نمی کردند و هیچ [فرد] فروتری منکر فضل [فرد] فراتر نمی شد. تقدیر، ما و این قوم را [به این جا] کشاند و در این مکان، ما را به هم در پیچاند. ما اینک جایی هستیم که پروردگاران ما را می بیند و [صدای ما را] می شنود که اگر می خواست، انتقام را به شتاب فرو می فرستاد و از جانب او تغییری پدید می آمد تا ستمگر را رسوا کند و روشن گردد که سرانجام حق، به کجاست. اما وی دنیا را

۱- تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۳.

۲- تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۳.

ب شهادت اویس بن عامر قرنی**ج شهادت هاشم بن عتبہ**

سرایِ کردار ساخته و آخرت را نزد خویش ، سرایِ آرامش کرده ، «تا آنان را که بد کردند ، به سزایِ کردارشان ، کیفر دهد و نیکِ کرداران را به نیکویی پاداش بخشد» (۱). هلا- که شما فردا با این دشمنان روبه رو خواهید شد . پس امشب ، بر پا خاستن [برای نماز] را درازا ببخشید و قرآن را بسیار تلاوت کنید و از خداوند عز و جل پیروزی و پایداری طلب کنید و با ایشان ، سختکوشانه و احتیاط آمیز رویارویی کنید و راستی پیشه سازید». سپس بازگشت و سپاهش به سوی شمشیرها و نیزه ها و تیرهای خود شتافتند تا آنها را [برای جنگ] سامان دهند . کعب بن جعیل تغلبی بر ایشان برگذشت ، در حالی که می سرود : اَمّت به کاری شگفت روی کرده اندو فردا حکومت ، از آن کسی است که پیروز گردد . سخنی راست گفتم که در آن ، ناراستی راه ندارد همانا فردا نام آورانِ عرب هلاک خواهند شد . (۲)

ب شهادت اویس بن عامر قرنی تاریخ دمشق به نقل از سعید بن مسیب، در یادکرد از اویس قرنی : در روزگار علی علیه السلام باز گشت و پیشاپیش وی جنگید و در صفین ، پیش روی او شهید شد . وقتی در او نگریستند ، دیدند که چهل و آندی جراحتِ نیزه و شمشیر و تیر بر اندام اوست . (۳)

ج شهادتِ هاشم بن عتبهمروج الذهب : آن گاه که هاشم مرقال ، بر زمین افتاده و جان می سپرد ، سرش را بلند کرد و دید که عبید الله بن عمر [بن خطاب] ، نزدیک وی مجروح [بر خاک] افتاده است .

۱- نجم : آیه ۳۱ .

۲- تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۱۳ .

۳- تاریخ دمشق : ج ۹ ص ۴۳۴ .

د شهادت عمّار بن یاسر

سینه خیزان ، به او نزدیک شد و از آن جا که نه سلاحی داشت و نه توانی ، سینه عیبید الله را به دندان گزید تا دندان هایش در [گوشت] او فرو رفت . (۱)

د شهادت عمّار بن یاسر عمّار بن یاسر ، صحابی ، هم پیمان حق ، پشتوانه پیامبر خدا ، پاکیزه نفس ، پاک سرشت ، ستوده خُلق ، درست دل و سرشار از دوستی خدای تعالی بود . سختی ها و دشواری هایی که عمّار در راه دین و برای استواری پایه های جامعه نوپای اسلامی تحمّل کرد ، صفحه ای است تابان که در تاریخ اسلامی می درخشد . او دارای دیدی روشن بین ، نگاهی ژرفکاو و گام هایی استوار بود و می توانست از پشت ابرهای متراکم حيله و نیرنگ و ظواهر آمیخته به اسلام و توحید ، حقیقت شرک را دریابد . او در برابر پرچم شامیان ، موضعی شگرف گرفت و گفت : به آن که جانم در دست او است ، من زیر این پرچم ، همراه پیامبر خدا سه بار جنگیده ام و این ، چهارمین بار است . به آن که جانم در دست او است ، اگر چنان ما را بزنند که به بلندی های هجر پرتابمان کنند ، باز یقین دارم که مصلحان ما بر حق اند و آنان (شامیان) در گم راهی اند . و چنین بود که وجود عمّار در صفین برای برخی ، نشاط انگیز ، برای گروهی بیم آور و برای دسته ای تأمّل برانگیز بود . آن گاه که زبیر دانست او در میدان جنگ جمل حضور دارد ، رو به فروپاشی رفت . وجود او در صفین ، بسیاری از یاران معاویه را به تردید افکند ؛ زیرا پیامبر خدا به وی فرموده بود : «تو را گروهک متجاوز ، خواهند کشت» (۲) و [نیز] فرموده بود : «شامیان و عراقیان با هم رویارو خواهند شد و عمّار در میان اهل حق خواهد بود

۱- مروج الذهب : ج ۲ ص ۳۹۷ .

۲- این حدیث را ۲۷ تن از صحابیان ، با الفاظ متفاوت ، روایت کرده اند . نیز ، ر . ک : صحیح البخاری : ج ۱ ص ۱۷۲ ح ۴۳۶ و ج ۳ ص ۱۰۳۵ ح ۲۶۵۷ ، صحیح مسلم : ج ۴ ص ۲۲۳۵ ح ۷۰ و ص ۲۲۳۶ ح ۷۲ .

ه آشفنگی سپاه معاویه

و گروهک متجاوز، او را خواهند کشت» (۱) و [هم] فرموده بود: «عمّار را روا نیست که از حق جدا گردد و آتش، هرگز چیزی از پیکرش را در کام نخواهد کشید» (۲) و [همچنین] فرموده بود: «هرگاه مردم دچار اختلاف شوند، فرزند سمیه با حق خواهد بود...» (۳). بسیاری می کوشیدند تا عمّار را ببینند و سخنش را بشنوند تا از خلال گفتار این پیر بزرگوار بُرنادل که سخنش از اعماق قلبش سرچشمه می گرفت، با حَقّائیت امیر مؤمنان، بیشتر آشنا شوند و بدین سان، گام‌هایی استوارتر بیابند. آن‌گاه که این پیر فرتوتِ قد خمیده بر خاک افتاد و به خون خویش درغلتید و جام مرگ را نوشید، هر دو سپاه را گران آمد. آشوب انگیزان و آتش افروزان، آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود، به چشم خویش دیدند و لگه ننگ «گروهک متجاوز» برایشان گران جلوه کرد. پس باید با حيله گری، فتنه‌ای دیگر و نیرنگی تازه بر می ساختند تا سپاهشان زبون نشود. و این، همان کاری بود که معاویه کرد. امام بزرگ ما درودهای خداوند بر او باد خالص‌ترین و برترین یار خویش را از دست داد و بازوی توانایش قطع شد و جان مقدّسش غمگین و سینه‌اش تنگ گشت و فرمود: «خدای رحمت کند عمّار را آن روز که اسلام آورد، آن روز که کشته شد، و آن روز که زنده برانگیخته خواهد شد!». ۴

ه آشفنگی سپاه معاویه شرح نهج البلاغه: پس از کشته شدن عمّار، سپاهیان شام آشفته شدند؛ زیرا روایت عمرو بن عاص [از پیامبر خدا] به یادشان بود که: «عمّار را گروهک متجاوز خواهند کشت». از این رو، معاویه گفت: جز این نیست که عمّار را کسی کشت که او را به

۱- وقعه صفین: ص ۳۳۵.

۲- المعجم الکبیر: ج ۱۰ ص ۹۶ ح ۱۰۰۷۱.

۳- الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۲۶۲.

و شهادت خزیمه بن ثابت (ذو شهادتین)

ز نبرد اشتر

میدان جنگ کشاند و در معرض کشته شدن قرار داد! امیر مؤمنان گفت: «پس قاتل حمزه [نیز] پیامبر خداست!». (۱)

و شهادت خزیمه بن ثابت (ذو شهادتین) الطبقات الکبری به نقل از عماره بن خُزیمه بن ثابت: خزیمه بن ثابت در جنگ جَمَل حضور داشت، ولی دست به شمشیر نبرد. وی در صَفِّین نیز حاضر بود و گفت: من هرگز نمی‌جُنبم تا آن گاه که عمّار کشته شود. پس می‌نگرم که چه کسی او را می‌کشد؛ زیرا از پیامبر خدا شنیدم که گفت: «او را گروهک متجاوز، خواهند کُشت». آن گاه که عمّار بن یاسر کشته شد، خزیمه گفت: اکنون گم راهی آشکار شد. پس [به معرکه] نزدیک شد و به نبرد پرداخت، چندان که کشته شد. (۲)

ز نبرد اشتر رویدادهای سنگین و سختی‌های زندگی و دگرگونی‌های روزگار، در صیقل دادن افراد و نمود یافتن والایی و شکوه آنان، بسیار نقش دارند. این گونه رویدادها همان گونه که عظمت روح انسان را آشکارا هویدا می‌کنند، اثری ژرف بر ایجاد زمینه بروز شخصیت انسان در هنگامه‌های خاص و رخ نمودن جنبه‌های پنهان افراد دارند. در دگرگونی‌ها و رخدادهای روزگار، حقیقت انسان شناخته می‌شود و این سخن امیر مؤمنان، بهترین روشنگر این حقیقت ژرف است که: «در دگرگونی‌های اوضاع [روزگار]، گوهرهای مردان شناخته می‌شود». (۳) بدین سان، آوردگاه صفین آینه‌ای شد که شخصیت مالک در آن تجلی یافت؛ همان شخصیت تابناک تاریخ تشیع که رزمنده برجسته و پهلوان دلیر و جنگجوی این نبرد بود.

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۲۰ ص ۳۳۴ ح ۸۳۵.

۲- الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۲۵۹.

۳- نهج البلاغه: حکمت ۲۱۷.

۱. نقش مالک در برانگیختن کوفیان گوش به فرمان وی و فرستادن آنان به میدان نبرد، آشکار بود. ۲. وی در آراستن سپاه، نقشی بنیانی داشت. ۳. او فرمانده پیش قراولان سپاه علی علیه السلام بود و شوکت شگرف و نبرد قهرمانه اش در برابر پیش قراولان سپاه معاویه به فرماندهی ابو اَور سُلَمی، آنان را به گریز از میدان وا داشت. ۴. مردم رَقّه (۱) از یاران عثمان بودند و از این رو، پُل های ساخته شده بر رود فرات را نابود کردند تا پیش روی سپاه صد هزار نفری امام علی علیه السلام مانع بیافرینند. پس امام علیه السلام بر آن شد که بازگردد و راهی دیگر بجوید؛ زیرا نمی خواست از نیروی نظامی بهره گیرد و مردم را به اجبار بر کاری سخت بگمارد. این جا بود که مالک، خود را به مردم رَقّه شناساند و تهدیدشان کرد و ایشان ناچار شدند برای عبور سپاه امام علیه السلام پُلی بر بندند و آن گاه، سپاه از آن گذشت. ۵. سپاه معاویه، آب را بر سپاه امام علیه السلام بست. در این حال، مالک اشتر، دلیرانه رو به جنگ نهاد و به همراهی اشعث بن قیس، توانست به آب دست یابد. ۶. به گاه در گرفتن جنگ، مالک، فرمانده سواره نظام بود. ۷. در حمله های ذی حَجه، وی نقشی اساسی داشت. آن گاه که در ماه صفر، جنگ آغاز شد و هشت روز به درازا کشید، مالک طی دو روز، فرمانده کل لشکر بود. ۸. در نبردهای تن به تن، رزمنده ای بی مانند بود و هرگز در رویارویی با کسی، تن به شکست نداد. ۹. در روزهای پَسین نبرد، حل کننده مشکلات پیچیده بود و به فرمان مولای خویش، هر جا مشکلی بروز می یافت، حاضر می شد و به حل آن می پرداخت.

۱- رَقّه، شهری است مشهور بر ساحل فرات و از آن جا تا حَرّان، سه روز فاصله است (معجم البلدان: ج ۳ ص ۵۹) و از شهرهای سوریه فعلی است.

ح نبرد شخصِ امام علیه السلام

۱۰. در رخداد پنج شنبه و ليله الهَرير (شبِ غَرش) ، شکوهمندانۀ درخشيد . ۱۱ . همراه يارانش ، يکي از حملۀ های بيم انگيز و شگرفِ صَفَّين را سامان داد و در صبحگاه روز جمعه ، به خيمه معاويه رسيد و تنها يک گام پيش رو داشت تا به پيروزی نهايي دست يابد و آتش فتنه اموی را فرو نشانَد . پس اشعث و خوارج ، توطئه چيدند و امام عليه السلام را ناچار کردند که مالک را بازگرداند ؛ و مالک ، برای آن که به مولایش آزاری نرسد ، با قلبی لبريز از غم ، از خيمه معاويه دور شد . شگفتا از اين همه ايشار در برابر آن مایه تحجّر و تاريخک دلی و پليد باطنی توطئه گران بر ضدّ امام ! بزرگ ترين ويژگی مالک ، شناخت ژرف او از امام عليه السلام و تواضعش نزد مولای خویش بود ؛ تواضعی برگرفته از هوشیاریِ شگرف و معرفتِ سترگ!

ح نبرد شخصِ امام عليه السلام موقعه صَفَّين به نقل از جابر بن عُمير انصاری ، در بيان دلاوریِ علی عليه السلام در جنگ صَفَّين : نه ؛ سوگند به خداوندی که محمّد صلی الله عليه و آله را به حق به پیامبری برانگیخت ، از زمانی که خدا آسمان ها و زمین را آفريد ، هرگز نشنیده ايم که پيشوای مردمی در يک روز ، به دستِ خویش چنين کند که علی عليه السلام کرد . چنان که شمارندگان ذکر کرده اند ، او بيش از پانصد نام آورِ عرب را هلاک کرد ؛ با شمشير کج شده خود به ميدان می رفت و می گفت : «از خدای عز و جل و شما پوزش می خواهم که [شمشيرم] چنين است . عزم کرده بودم که آن را صيقل دهم ؛ اما اين سخن پیامبر خدا مرا از اين کار باز داشت که فراوان می فرمود : شمشیری جز ذوالفقار و جوانُ مردی جز علی نيست و اين در حالی بود که من پيش روی او می جنگيدم» . ما آن شمشير را می گرفتيم و صاف می کرديم . سپس وی آن را از دست های ما گرفته ، با آن به پهنای صف [دشمن] يورش می بُرد . نه ؛ به خدا سوگند ، صولتِ هيچ

ط آرامش امام علیه السلام در عرصه نبرد

ی رسوایی عمرو بن عاص

شیری در شکار دشمن ، بیش از او نبود . رحمتِ فرا گسترِ خداوند بر او باد! (۱)

ط آرامش امام علیه السلام در عرصه نبرد وقعه صفین به نقل از ابو اسحاق : در روز [ی از جنگ] صفین ، علی علیه السلام با نیزه ای کوتاه در دست ، برون آمد و بر سعید بن قیس همیدانی گذشت . سعید به وی گفت : ای امیر مؤمنان! آیا بیم نداری در حالی که نزدیک دشمن حرکت می کنی ، کسی قصد جانِ تو کند؟ علی علیه السلام به وی گفت : «خداوند برای هر کس نگاهبانانی گماشته که او را نگاه می دارند از این که در چاهی افتد یا دیواری بر وی فرو ریزد یا گزندی به او رسد ؛ و آن گاه که قدر در رسد ، او را به تقدیر وا نهند» . (۲)

ی رسوایی عمرو بن عاصیون الأخبار ، ابن قتیبه به نقل از میدائنی : روزی عمرو بن عاص ، معاویه را دید که می خندد . به او گفت : از چه می خندی ای امیر المؤمنین؟ خدایت [همواره] شاد کناد! گفت : از تیز ذهنی ات می خندم ، آن گاه که در برابر فرزند ابوطالب ، عورت را عریان کردی! هان ؛ به خدا سوگند ، او را بخشنده و بزرگوار دریافتی ؛ و گرنه اگر می خواست ، تو را می گشت . عمرو گفت : ای امیر المؤمنین! هان ؛ به خدا سوگند ، من سمت راست تو بودم . آن گاه که علی تو را به مبارزه فرا می خواند ، چشمانت چپ می شد ، نَفَسَت بَدَمِی آمد و حالتی در تو ظاهر می گشت که دوست نمی دارم برایت بگویم . پس یا به خود بخند و یا دست بردار . (۳)

۱- .وقعه صفین : ص ۴۷۷ .

۲- .وقعه صفین : ص ۲۵۰ .

۳- .عیون الأخبار ، ابن قتیبه : ج ۱ ص ۱۶۹ .

ک حمله امام علیه السلام به گروهی که معاویه در آن بود

ل نیرنگ معاویه

ک حمله امام علیه السلام به گروهی که معاویه در آن بود الأخبار الطوال: علی علیه السلام در دل سپاه دشمن فرو می رفت و با شمشیرش چندان ضربه می زد که تیغه آن کج می شد. سپس [از دل سپاه] با اندامی خون رنگ برون می آمد تا تیغه شمشیرش را راست گردانند. پس باز می گشت و [باز] در دل سپاه فرو می شد. [قبیله] ربیعه در همراهی با وی و پایداری در جنگ، از کوشش فروگذار نکردند. خورشید غروب کرده بود که ایشان به معاویه نزدیک شدند. وی به عمرو گفت: چه می اندیشی؟ گفت: خیمه گاهت را ترک کن! معاویه از منبری که بر آن بود، فرود آمد و خیمه گاهش را ترک گفت. ربیعان و پیشاپیش آنان علی علیه السلام، پیش تاختند تا بر سراپرده معاویه چیره شدند. پس آن را دریدند و بازگشتند. آن شب، علی علیه السلام در میان [مردم] ربیعه خوابید. (۱)

ل نیرنگ معاویه هوقعه صفین در بیان آنچه معاویه به عمرو بن عاص گفت، آن گاه که شعر آستر به وی رسید: [معاویه گفت: ابر این اندیشده ام که در نامه ای به علی، [حکومت] شام را از او بخواهم و این، نخستین چیزی است که علی مرا از آن باز داشت و بدین سان، در دلش شک و تردید برانگیزم. عمرو بن عاص خندید و گفت: تو کجا و فریفتن علی کجا، ای معاویه؟ گفت: آیا ما فرزندان عبد مناف نیستیم؟ گفت: آری؛ اما نبوت، ایشان راست، نه [خاندان] تو را. اگر می خواهی [آن نامه را] بنویسی، بنویس. معاویه، نامه ای به علی علیه السلام نوشت و به مردی از [قبیله] سیکاسک به نام عبد الله بن عقبه سپرد که از عراقیان دوره گرد بود. نوشت:

م پاسخ امام علیه السلام

اَمَّا بعد؛ من گمان دارم اگر تو می دانستی جنگ با ما و تو چنین می کنی که کرده و خود [بهرتر] می دانیم، هرگز با هم به نبرد نمی پرداختیم. اگرچه پیش از این، عقل های ما مغلوب [هوس هامان] شد، اینک برای ما آن قدر عقل مانده که پشیمانی خور گذشته باشیم و بر آنچه باقی مانده، مصالحه کنیم. من [حکومت] شام را از تو خواستم، مشروط به این که ملزم به بیعت با تو و فرمانبرداری ات نباشم، و تو از آن خودداری کردی؛ اما خداوند آنچه را از من دریغ داشتی، مرحمت فرمود. امروز من تو را به همانی فرا می خوانم که دیروز فرا خواندم. امید من به زنده ماندن، چیزی جز همان اندازه که تو امید داری، نیست؛ بیمم از مرگ، جز به اندازه بیم تو نیست. به خدا سوگند، سپاهیان کاسته شده و مردان از میان رفته اند. ما، همه، فرزندان عبد مناف هستیم و هیچ یک از ما را بر دیگری برتری ای نیست، مگر همین برتری [پیش گامی در صلح] که بر اثر آن، نه عزیزی خوار می شود و نه آزاده ای، به بردگی می رود. والسلام! (۱)

م پاسخ امام علیه السلام موقعة صفین: چون نامه معاویه به علی علیه السلام رسید، آن را خواند و گفت: «شگفتا از معاویه و نامه اش!». سپس عبید الله بن ابی رافع، کاتب خویش را خواست و گفت: «به معاویه بنویس: اما بعد؛ نامه ات مرا رسید. گفته ای اگر تو و ما می دانستیم جنگ با ما و تو چه می کنی، هرگز با یکدیگر به نبرد بر نمی خاستیم. [بدان] من و تو را از جنگ، نهایی است که فرا نرسیده است. اگر من برای خدا کشته شوم و سپس زنده گردم، آن گاه هفتاد بار کشته و دیگر بار زنده شوم، از سختکوشی برای خدا و جهاد با دشمنان او دست بر نمی دارم.

اشاره

الف پیکار پنج شنبه

و اما این که گفته ای از عقل های ما آن قدر باقی مانده که با آن ، بر گذشته پشیمانی خوریم ؛ پس [بدان که] من نه از عاقلم کاسته شده و نه از کارم پشیمانم . و اما این که [حکومت] شام را خواسته ای ؛ من چنان نباشم که آنچه را دیروز از تو دریغ داشته ام ، امروز به تو عطا کنم . و اما این که ما در بیم [از مرگ] و امید [به زنده ماندن] یکسانیم ؛ تو در شک ، بیش از من در یقین ، پایدار نیستی ، و شامیان بر دنیا ، حریص تر از عراقیان بر آخرت نیستند . و اما این که گفته ای ما فرزندان عبد مناف هستیم و ما را بر یکدیگر برتری نیست ؛ به جانم سو گند ، ما فرزندان یک پدریم ؛ لیکن امیه همانند هاشم ، حُرَب همچون عبد المطلب ، ابو سفیان چون ابو طالب ، مهاجر [در راه خدا] مانند آزاد شده [به دست پیامبر خدا] ، و حق پیشه مثل باطل پیشه نباشد . افزون بر اینها ، فضیلت نبوت از آن [خاندان] ماست که با آن ، [کافران] گردنفرافرا را گردن شکستیم و [مؤمنان] سرشکسته را سربلند ساختیم . والسلام! . (۱)

۱۰ / ۲ سخت ترین روزها الف پیکار پنج شنبهروز پنج شنبه ، سخت ترین و هولناک ترین روز نبرد صفین بود . در این روز ، امام علیه السلام هم فرماندهی سپاه را عهده دار بود و هم در میان معرکه ، به جنگی سخت می پرداخت . امام علیه السلام با نبرد سترگ و شورانگیز خود ، سپاهش را بر می انگیخت که در دل جنگ فرو روند . در آن روز ، حتی لحظه ای جنگ آرام نگرفت ، چندان که سپاهیان در حال نبرد ، نماز گزاردند .

ب لَيْلَةُ الْهَرِيرِ (شَبِّ غُرَشِ)

کشته ها آن قدر فزونی یافتند که به پشته هایی تبدیل شدند و شماری ناشمردنی از لشکریان، زخمی گشتند. در یک روز، امام علیه السلام ۵۲۳ تن از پهلوانان رزمجو و دلیران عرب را یک تنه کُشت. او هرگاه کسی را می کشت، تکبیر سر می داد و از نداهای تکبیر وی، دانسته می شد که چند تن از دشمن برخاک افتاده اند. آن روز، «[روز] پیکار پنج شنبه» یا «روز غُرَش (یوم الّهیر)» نامیده شده است. (۱)

وقعه صَفّین به نقل از جُنْدَب اَزْدی: آن گاه که صبحگاه پنج شنبه هفتم صفر سال ۳۷ فرا رسید، علی علیه السلام در تاریک روشن سحر نماز گزارَد و هرگز علی را ندیده بودم که در چنان هنگامی که هوا رو به روشنی می رفت، نماز گزارده باشد. سپس سپاه را به جانب شامیان روان کرد و به سوی ایشان تاخت و خود، نخستین کسی بود که یورش بُرد. شامیان چون او را در حال یورش دیدند، با نیروهای یورش برنده خود به رویارویی اش رفتند. (۲)

ب لَيْلَةُ الْهَرِيرِ (شَبِّ غُرَشِ) مَرُوجُ الذَّهَبِ: شب جمعه بود، شب غرش، و شمار کسانی که علی علیه السلام به دست خویش در آن روز و شبش از پای در آورده بود، به ۵۲۳ تن می رسید که بیشینه ایشان در روز هلاک شده بودند. حال چنان بود که هرگاه وی کسی را می کشت، هنگام ضربه زدن به او، تکبیری می گفت و هر ضربه او به کشته شدن منجر می شد. این را فرزندان وی و دیگرانی که در نبرد وی، به دنبالش بودند و از او جدا نمی شدند، روایت کرده اند. (۳)

۱- مجلسی درباره نامیدن این شب به «لیله الّهیر» آورده است: این شب از آن رو لیله الّهیر خوانده شده که همه نبرد مردم در آن، بسیار بود. نیز گفته شده که سبب آن، اضطرار و بیمناکایی سگ گونه معاویه به دلیل شدت یافتن جنگ و چیرگی عراقیان بود؛ چرا که هریر به زوزه سگ در سرمای شدید گویند (مرآة العقول: ج ۱۵ ص ۴۲۷).

۲- وقعه صَفّین: ص ۲۳۲.

۳- مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۹۹.

اشاره

الف نیرنگ شب

الصراط المستقیم به نقل از عمرو بن عاص ، در باب روز غُرش : آفرین خدای بر فرزند ابو طالب! چه فراوان بود حضور او در جنگ! هنوز صدای او در پیشاپیش سپاه در گوشم بود که آوایش را از پس لشکر می شنیدم ؛ و هنوز بانگش از جناح راست به گوشم می رسید که آن را از جناح چپ در می یافتم . (۱)

۱۱ / ۲ فرو ایستادن جنگالف نیرنگ شبوقعه صَفین به نقل از عَمّار بن ربیعہ : علی علیه السلام به خطبه ایستاد و پس از سپاس و ستایش خدای گفت : «ای مردم! کار برای شما و دشمنتان بدین جا رسید که دیدید و ایشان را جز نَفَسِ واپسین نمانده است . کارها هر گاه روی آوَرند ، می توان پایانشان را از آغازشان سنجید . آن قوم با انگیزه ای جز دینداری ، برابر شما ایستادند تا این که در کار [درهم کوبیدن] ایشان ، تا بدین جا رسیدیم که رسیدیم . صبحگاه فردا من به آنان یورش می برم تا نزد خدای عز و جل [بر ستمکاری]شان دادخواهی کنم» . این خبر به معاویه رسید . پس عمرو بن عاص را فرا خواند و گفت : ای عمرو! جز این نیست که تنها همین یک شب باقی مانده تا علی بر ما بتازد و کار را یکسره کند . تو چه می اندیشی؟ گفت : مردان تو یارای برابری با مردان وی را ندارند و تو ، خود [نیز] همانند او نیستی . او برای چیزی با تو می جنگد و تو برای چیزی دیگر با او می جنگی . تو خواهان بقایی و او خواستار فنا [در راه خدا] است . عراقیان بیمناک اند که تو بر ایشان چیره شوی ؛ اما شامیان هراسی ندارند که علی بر آنان چیره گردد . و اما [رأی من آن است که] ایشان را پیشنهادی ده که اگر آن را بپذیرند ، به اختلاف

۱- الصراط المستقیم : ج ۲ ص ۴ .

ب بر افراشته شدن قرآن ها

افتند؛ و اگر نپذیرند نیز چنین شود. آنان را به کتاب خدا فرا خوان تا میان تو و ایشان داور باشد. بدین سان، تو به خواست خویش از آنان دست می‌یابی. من همواره این مطلب را [در نظر داشتم؛ لیکن] به تأخیر می‌افکنم تا زمان نیابت به آن فرا رسد. معاویه این رأی را نیک شناخت و گفت: راست گفتی. (۱)

ب بر افراشته شدن قرآن ها تاریخ یعقوبی: یاران علی علیه السلام برتاختند و بر یاران معاویه چیرگی قاطعی یافتند تا این که به معاویه بس نزدیک شدند. آن گاه، معاویه اسبش را خواست تا با آن بگریزد. عمرو بن عاص به وی گفت: به کدام سو [می‌روی]؟ گفت: می‌بینی چه پیش آمده است! آیا اندیشه‌ای داری؟ گفت: تنها یک چاره باقی مانده است: قرآن‌ها را برافرازی و ایشان را به حکم آن فراخوانی و بدین سان، آنان را باز داری و شدتشان را در هم شکنی و در نیروشان سستی افکنی. معاویه گفت: آنچه خواهی، کن! پس قرآن‌ها را برافراشتند و یاران علی علیه السلام را به داوری قرآن فرا خواندند و گفتند: شما را به کتاب خدا فرا می‌خوانیم. علی علیه السلام گفت: «این، نیرنگ است. ایشان اهل قرآن نیستند». اشعث بن قیس کندی به اعتراض برخاست معاویه پیش تر دلش را به دست آورده، طی نامه‌ای او را به سوی خود فرا خوانده بود و گفت: آنان ما را به حق دعوت کرده‌اند. علی علیه السلام گفت: «همانا جز این نیست که ایشان با شما نیرنگ می‌بازند و قصد دارند شما را از خود، باز دارند».

ج امام علیه السلام در محاصره سیه پیشانی ها

د بازگشت اشتر از عرصه نبرد

اشعث گفت: به خدا سوگند، اگر دعوتشان را نپذیری، از تو کناره خواهم گرفت. یمنی ها به اشعث گرویدند و او گفت: به خدا سوگند، یا دعوت ایشان را اجابت می کنی و یا تو و یارانت را، به ایشان می سپاریم! (۱)

ج امام علیه السلام در محاصره سیه پیشانی هامروج الذهب پس از بیان برافراشته شدن قرآن ها: چون بسیاری از عراقیان چنین دیدند، گفتند: «[داوری] کتاب خدا را اجابت می کنیم و به سوی آن باز می گردیم». و [در حقیقت،] ایشان دوستار سازش بودند. به علی علیه السلام گفته شد: معاویه حق را به تو عرضه کرد و به کتاب خدا فرا خواندت. پس، از او بپذیر. و آن روز، از همه سرسخت تر در این سخن، اشعث بن قیس بود. پس علی علیه السلام گفت: «ای مردم! همواره کار شما چنان بود که می خواستم، تا آن گاه که جنگ زخمی تان کرد. به خدا سوگند، به راستی که جنگ شما را در گرفت و وا نهاد. من دیروز فرمانده بودم و امروز فرمانبرم و به راستی، شما خواهان زنده ماندن هستید!». (۲)

د بازگشت اشتر از عرصه نبرد وقعه صفین به نقل از ابراهیم بن اشتر، در بیان ماجرای پس از برافراشته شدن قرآن ها: اشتر گفت: ای امیر مؤمنان! صفوف عراق را بر صف های شامیان بتازان تا ایشان بر خاک افتند. پس حکمیت خواهان بانگ برآوردند: همانا علی امیر مؤمنان، داوری را پذیرفته و به حکم قرآن، خشنود است و او را جز این نرسد. اشتر گفت: اگر امیر مؤمنان، حکم قرآن را پذیرفته و بدان خشنود است، من نیز به آنچه وی بدان رضایت دهد، راضی ام.

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۸۸.

۲- مروج الذهب: ج ۲ ص ۴۰۰.

ه شادمانی معاویه

و نامه معاویه به امام علیه السلام

آن گاه، افراد پیش آمده، گفتند: امیر مؤمنان رضایت داد؛ امیر مؤمنان پذیرفت. و این در حالی بود که وی سکوت گزیده بود، کلمه ای سخن نگفته، سر به زیر افکنده بود. (۱)

ه شادمانی معاویه‌الفتوح: معاویه پس از پایان یافتن جنگ می گفت: به خدا سوگند، اشتر به روز برافراشته شدن قرآن‌ها، در حالی از من منصرف شد که بر آن بودم تا از وی بخواهم برایم از علی امان طلبد. آن روز می خواستم بگریزم، اما سخن عمرو بن اطنابه را یاد آوردم که گفته است: عفت و آزمون دیدگی ام، مرا [از گریختن] بازداشتو نیز این که می خواهم به بهایی گران، ستوده شوم. (۲)

و نامه معاویه به امام علیه السلام موقعه صفین به نقل از ابراهیم بن اشتر: معاویه، ابو اَعْوَرِ سُلَیْمی را سوار بر آستری سپید، روانه کرد. وی، قرآن بر سر، میان دو صف عراقیان و شامیان به حرکت درآمد، در حالی که می گفت: کتاب خدا میان ما و شما داور است! پس معاویه برای علی علیه السلام [چنین] پیام فرستاد: کار میان ما و تو به درازا کشید و هر یک از ما خود را در آنچه از دیگری می خواهد، بر حق می داند، بی آن که هیچ یک از ما به اطاعت از دیگری تن دهد. افراد بسیار میان ما کشته شدند و من بیم دارم که آنچه در پیش است، سخت تر از گذشته باشد. به زودی، ما را در باب این موضع، بازخواست خواهند کرد و در حقیقت، از کسی جز من و تو حسابرسی نخواهد شد. آیا تن می دهی به کاری که در آن برای ما و تو، زندگانی و حجت و برائت باشد

۱- وقعه صفین: ص ۴۹۲.

۲- الفتوح: ج ۳ ص ۱۸۸.

ز پاسخ امام علیه السلام به معاویه و پذیرشِ داوری

و اَمّت را سامان دهد ، خون ها را پاس دارد ، میان دینداران اُلفت برقرار سازد ، و کینه ها و آشوب ها را از میان ببرد ؛ بدین سان که میان ما و تو دو داور مورد پسند ، یکی از یارانم و یکی از یارانت باشند و بنا بر کتاب خدا میان ما داوری کنند؟ پس آن برای من و تو بهتر است و این آشوب ها را ریشه کن می کند . در آنچه بدان فرا خوانده شده ای ، خدای را بپرهیز و اگر اهلِ قرآنی ، به حکم آن خشنود باش . وَالسَّلَام! (۱)

ز پاسخ امام علیه السلام به معاویه و پذیرشِ داوری‌وقعه صَفِّین به نقل از ابراهیم بن اشتر ، پس از ذکر نامه معاویه به امام علیه السلام : پس علی بن ابی طالب علیه السلام به معاویه نوشت : «از بنده خدا ، علی امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان . اَمّا بعد ؛ برترین کاری که انسان خود را به آن مشغول می کند ، پیروی از شیوه ای است که با آن ، کارش نیک گردد ، از فضیلتش بهره گیرد ، و از زشتی آن برکنار ماند . همانا ستم و باطلگرایی ، شخص را در دین و دنیا فرومایه می نمایند و نزد کسی که آنچه خدا به او وانهاده بی نیازش ساخته ، چنان عیوبش را آشکار می کنند که هیچ گونه چاره اندیشی اش ، او را بی نیاز نمی کند . پس از دنیا برحذر باش ، که همانا در هیچ چیزش که بدان دست یافته ای ، شادمانی نیست . و به راستی ، دریافته ای که نمی توانی آنچه را از دست رفتنش مقدر است ، به دست آری . گروهی خواستار چیزی به ناحق شدند و آن را به خدای تعالی نسبت دادند و خداوند ، ایشان را دروغگو خواند و بهره ای کم نصیبشان فرمود و سپس به عذابی سخت دچارشان کرد . پس پروا کن از روزی که هر کس سرانجام کارش را ستوده ساخته باشد، در آن روز مورد غبطه است و هر کس زمامش را به شیطان وا نهاده و با او نستیزیده باشد، پشیمانی می کشد که چرا دنیا او را فریفت و او به آن دل بست .

ح گفتار امام علیه السلام در نکوهش یارانش

آن گاه مرا به حکم قرآن فرا خوانده ای و تو خود ، خوب می دانی که اهل قرآن نیستی و حکم آن را نمی خواهی ؛ و خداست آن که از او یاری می توان خواست . ما حکم قرآن را پذیرفتیم و این نه به آن معناست که دعوت تو را قبول کرده باشیم . و هر کس به حکم قرآن خشنود نشود ، در بیراهه ای ناپیدا کرانه افتاده است» . (۱)

ح گفتار امام علیه السلام در نکوهش یارانش امام علی علیه السلام آن گاه که قرآن برافراشتن معاویه ، یاران امام علیه السلام را فریفت و ایشان در صفین از نبرد دست کشیدند : شما کاری کردید که نیروی اسلام را فرو کاست و توانش را از میان برد و سستی و خواری بر جای نهاد . آن گاه که شما سربلندی یافته بودید و دشمنان بیم داشت که ریشه کن شود و کشتاری سخت به ایشان روی آورده بود و درد جراحی را می چشیدند ، ایشان قرآن ها را برافراشتند و شما را [به دروغ] به حکم آن فرا خواندند تا خشمتان را از خود ، دور کنند و جنگ میان شما و خویش را فرو بنشانند و به حيله و فریب ، شما را منتظر حوادث آینده روزگار سازند . آن گاه که بر آنچه ایشان دوست داشتند ، همدست شدید و آنان را به خواستشان رساندید ، جز فریب خوردگانی نبودید . به خدا سوگند ، گمان ندارم که از این پس راه هدایت بیابید و به خردورزی روی آورید . (۲)

۱- .وقعه صفین : ص ۴۹۳ .

۲- .الإمام علی علیه السلام من کلامه علیه السلام حین رَجَعَ أَصْحَابُهُ عَنِ الْقِتَالِ بِصِفِّينَ ، لَمَّا اغْتَرَّهُمْ مُعَاوِيَةُ بِرَفْعِ الْمَصَاحِفِ : لَقَدْ فَعَلْتُمْ فَعْلَةً ضَعُفَتْ مِنْهَا قُوَّةُ الْإِسْلَامِ قُوَّاهُ ، وَأَسْقَطَتْ مُنْتَهَاهُ ، وَأُورِثَتْ وَهْنًا وَذَلَّةً . لَمَّا كُنْتُمْ الْأَعْلِينَ ، وَخَافَ عَدُوُّكُمْ الْإِجْتِيَاخَ ، وَاسْتَحَرَّ بِهِمُ الْقَتْلُ ، وَوَجِدُوا أَلَمَ الْجِرَاحِ ؛ رَفَعُوا الْمَصَاحِفَ وَدَعَوْكُمْ إِلَى مَا فِيهَا لِيَفْتَنُواكُمْ عَنْهُمْ ، وَيَقْطَعُوا الْحَرْبَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ ، وَيَتَرَبَّصُوا بِكُمْ رَيْبَ الْمُنُونِ خَدِيعَةً وَمَكِيدَةً . فَمَا أَنْتُمْ إِذْ جَامَعْتُمُوهُمْ عَلَى مَا أَحْبَبُوا ، وَأَعْطَيْتُمُوهُمْ الَّذِي سَأَلُوا إِلَّا مَغْرُورُونَ . وَآيَمُ اللَّهِ ، مَا أَطُّنْكُمْ بَعْدَهَا مُوَافِقِي رُشْدٍ ، وَلَا مُصِيبِي حَزْمٍ (الإرشاد : ج ۱ ص ۲۶۸) .

اشاره

الف مخالفت با امام علیه السلام در گزینش داور

۱۲ / ۲ گزینش داورالف مخالفت با امام علیه السلام در گزینش داورامام باقر علیه السلام: آن گاه که افراد از علی علیه السلام خواستند تا دو حکم برگزیند، وی به ایشان گفت: «معاویه کسی نیست که برای این کار، کسی جز عمرو بن عاص را برگزیند که به اندیشه و نظرش اطمینان داشته باشد؛ و برای فرد قرشی، جز شخص همتای او [در هوش و اندیشه] روا نیست. پس بر شما باد که عمرو عاص را با [تیری چون] عبد الله بن عباس بزنید؛ زیرا عمرو، هیچ گرهی بر نمی بندد، مگر آن که عبد الله بگشاید؛ و هیچ گرهی را نمی گشاید، مگر آن که عبد الله بر بندد؛ و هیچ کاری را استوار نمی کند، جز آن که عبد الله آن را بر شکند؛ و هیچ کاری را بر نمی شکند، جز آن که عبد الله استوارش سازد». اشعث گفت: نه. به خدا سوگند، تا قیامت بر پا شود، نباید دو تن از مُضَر در این باب داوری کنند. اکنون که ایشان مردی از مُضَر را به داوری گزیده اند، تو مردی از یمن برگزین. علی علیه السلام گفت: «من بیم دارم که یمنی شما فریفته شود؛ زیرا عمرو کسی نیست که اگر کاری موافق هوای نفس او باشد، ذره ای از خدا پروا کند». اشعث گفت: به خدا سوگند، اگر یکی از آن دو یمنی باشد و داوری شان برابر با بخشی از خواسته ما نباشد، برای ما دوست داشتنی تر است از آن که هر دو مُضَری باشند و داوری شان برابر با بخشی از خواسته ما باشد. ۱.

ب سند داوری**ج ناخشنودی اشتر از مفاد سند داوری**

ب سند داوریتاریخ الطبری به نقل از فضیل بن خدیج کندی، درباره سند داوری: آن نامه در ماه صفر نگاشته شد و مهلت تعیین شده برای دیدار داوران از [ماه مبارک] رمضان تا هشت ماه بود. سپس مردم، کشتگانشان را به خاک سپردند و علی علیه السلام، اَعوَر را فرمان داد که بانگ بازگشت را میان سپاهیان سر دهد. (۱)

ج ناخشنودی اشتر از مفاد سند داوریتاریخ الطبری به نقل از عماره بن ربیعہ جرمی: آن گاه که پیمان نوشته شد، اشتر برای ملاحظه آن فراخوانده شد. وی گفت: اگر در این نامه، نامی از من برای آشتی یا سازش برده شود، از این پس، دست راستم با من مباد و دست چپم به کارم نیاید. آیا از جانب پروردگار خویش، [برای جنگیدن] حجت نداشتیم و به گم راهی دشمنم یقین نمی‌ورزیدیم؟ آیا ندیدی که اگر شما بر ستم ورزی اتفاق نمی‌یافتید، پیروزی در چنگ ما بود؟ اشعث بن قیس به وی گفت: به خدا سوگند، همانا تو، خود، نه پیروزی دیدی و نه ستم. به سوی ما بیا [و با صلح، موافقت کن] زیرا وجهی برای روی گردانی تو از ما نیست.

د اختلاف نظر میان یاران امام علیه السلام

۲ / ۱۳ بازگشت از صفین

اشاره

الف آغاز برانگیخته شدن اعتراض

گفت: آری. به خدا سوگند، در دنیا، به دلیل دنیا [گرایی ات] و در آخرت، به دلیل آخرت [گریزی ات] از تو رویگردانم. به راستی، خداوند عز و جل با این شمشیر من، خون‌های مردانی را ریخته که تو نزد من از ایشان برتر نیستی و خونت محترم تر نیست. اشعث را نگریستم، گویی بر بینی اش گدازه ای [آتش] افکنده شده بود! (۱)

د اختلاف نظر میان یاران امام علیه السلام مروج الذهب: آن گاه که ماجرای داوری پیش آمد، آن جمعیت، یکسره خشم گرفتند و برخی از برخی دیگر بیزاری جستند: برادر از برادر، و پسر از پدر. علی علیه السلام فرمان کوچ داد؛ زیرا می دانست که اختلاف رأی و نظر پیش آمده و رشته امور، گسسته و افراد از وی سر پیچیده اند. داوری، سبب چندگانگی در سپاه عراقیان شده بود و ایشان با تازیانه و نیام شمشیر، یکدیگر را فرو می کوفتند و به هم دشنام می دادند و هر گروه، رأی دیگری را سرزنش می کرد. علی علیه السلام به قصد کوفه در راه شد و معاویه به دمشق که جزو سرزمین شام بود، رهسپار گشت و سپاهیان را پراکند و هر دسته از ایشان به سوی دیار خود، راهی شد. (۲)

۲ / ۱۳ بازگشت از صفین الف آغاز برانگیخته شدن اعتراض امام علی علیه السلام آن گاه که مردی از یارانش به او گفت: ما را از داوری نهی و سپس به آن

۱- تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۴.

۲- مروج الذهب: ج ۲ ص ۴۰۵.

امر کردی؛ و ما ندانستیم کدام یک صواب است: این [حیرت] کیفر کسی است که آنچه را بر آن پیمان بسته، ترک کند. هلا! به خدا سوگند، اگر آن گاه که [به ادامه نبرد] فرماتان دادم، شما را به کاری ناخوشایند و می داشتیم که خداوند، خیرتان را در آن نهاده بود تا اگر استقامت می ورزیدید، شما را هدایت می نمودم و اگر به راه کج می رفتید، راستتان می کردم و اگر سر بر می تافتید، ناچاران می ساختم، و این شیوه، استوارتر بود. اما با چه کس و با اطمینان به کدام کس؟ می خواهم [درد را] با شما درمان کنم، اما شما، خود درد منید؛ همانند کسی که بخواهد با نوک خاری، خاری را بیرون کند و می داند که خار به خار میل دارد. بار خدایا! پزشکان این درد بی درمان از علاج ملول شده اند و آنان که می خواهند از چاهی ژرف با طناب ها آب برگینند، درمانده گشته اند. کجایند مردمی که به اسلام، فرا خوانده شدند و آن را پذیرفتند؛ قرآن را خواندند و استوار ساختند؛ به جهاد، برانگیخته شدند و با شوق به حرکت درآمدند، همچون شوق ماده شتری که مشتاقانه به سوی فرزندانش می رود؛ و شمشیرها را از غلاف ها بر می کشیدند و فوج فوج و صف به صف به اطراف زمین می تاختند؛ برخی جان می دادند و برخی تن می رها کردند. نه از زنده ماندن زندگان شاد بودند و نه در مرگ مردگان، نیازمند تسلیت. دیدگانشان از گریه به سپیدی نشسته، شکم هاشان از روزه داری لاغر گشته، لبشان از [فراوانی] دعا خشکیده، رنگشان از شب زنده داری زرد شده، و بر چهره هاشان گردِ خشوع نشسته بود. آنان، برادران من بودند که رفتند. پس سزاوار است که تشنه [دیدار] ایشان باشیم و از دوری شان دست [حسرت] به دندان بگیریم. همانا شیطان راه هایش را برایتان هموار می کند و می خواهد پیاپی گره از رشته دیتان بگلسد و به جای همدلی، کارتان را به پراکندگی کشاند و از پراکندگی تان آشوب و فتنه برانگیزد. پس، از وسوسه ها و افسون هایش روی گردانید و از کسی که نصیحت را به شما هدیه می کند، اندرز

ب وارد شدن به کوفه و آغاز فتنه ای دیگر

پذیرید و آن را آویزه [گوش] جان هایتان سازید . ۱

ب وارد شدن به کوفه و آغاز فتنه ای دیگر تاریخ الطبری به نقل از عماره بن ربیعہ ، در توصیف یاران امام علیه السلام : همراه علی علیه السلام به صَفِّین درآمدند ، حال آن که دوستانه به هم مهر می ورزیدند ، و [از صَفِّین] بازگشتند ، در حالی که دشمنانه بر هم خشم می گرفتند . هنوز درون اردوگاه خود در صَفِّین بودند که [ماجرای] داوری میانشان پراکندگی پدید آورد و سراسر راه را در حالی بازآمدند که به هم می تاختند و دشنام می دادند و با تازیانه به جان هم افتاده بودند . خوارج می گفتند : «ای دشمنان خدا! در کار خدای عز و جل سازش ورزیدید و تن به داوری دادید» و دیگران می گفتند : «شما از امام ما جدا شدید و جماعتمان را پراکندید» . آن گاه که علی علیه السلام به کوفه درآمد ، ایشان با وی درنیامدند و به [روستای] «حُروراء» رفتند . دوازده هزار تن از ایشان بدان درآمدند و منادی آنان ندا در داد : فرمانده جنگ ، شَبِّث بن رَبِیعِ تَمیمی است و امام جماعت ، عبد الله بن کَوَّاءِ یَشْکُرُی ؛ و پس از پیروزی ، کار به شورا بر گزار می شود و بیعت ، از آن خدای عز و جل است ؛ و [در میان ما]

اشاره

الف ارزیابی دو داور

امر به معروف و نهی از منکر [جریان خواهد داشت] ... چون علی علیه السلام به کوفه درآمد و خوارج از وی جدا شدند ، شیعیان نزد او پایدار مانده ، گفتند : بر عهده ما بیعتی دیگر باره است . با هر که تو دوستی ورزی ، دوستیم و با هر که دشمن باشی ، دشمنیم . خوارج گفتند : شما و شامیان ، همانند اسبانِ مسابقه ، به سوی کفر سبقت گرفتید . شامیان بر سر هر کار خوشایند و ناخوشایند خود ، با معاویه پیمان بستند و شما نیز با علی بیعت کردید ، بر این پایه که دوستارِ دوست او و دشمن با دشمن او باشید . پس زیاد بن نصر به ایشان گفت : به خدا سوگند ، علی هرگز دست خویش را به بیعت نگشود و ما با وی بیعت نکردیم ، مگر بر پایه کتاب خدای عز و جل و سنت پیامبر او ؛ اما آن گاه که شما با وی به مخالفت برخاستید ، شیعیانش نزدش آمدند و گفتند : ما دوستار آن کسیم که تو با وی دوستی و دشمن آن کسیم که تو با وی دشمنی . ما نیز چنین هستیم و علی بر حق و هدایت است ؛ و هر که با وی مخالفت ورزد ، گم راه و گم راه کننده است . (۱)

۱۴ / ۲ در سراپرده داوریالف ارزیابی دو داورالطرائف به نقل از ابو رافع : امیر مؤمنان مرا فرا خواند ؛ و پیش تر ابو موسی اشعری را [به اجبار] تعیین کرده بود . به وی گفت : «طبق کتاب خدا حکم کن و از آن تجاوز نکن!» . آن گاه که وی بازگشت ، [علی علیه السلام] گفت : «گویی می بینم که فریب می خورد» . گفتم : ای امیر مؤمنان! پس چرا او را تعیین کردی ، حال آن که می دانی فریب می خورد؟

ب سفارش ابن عباس به ابو موسی**ج سفارش معاویه به عمرو بن عاص**

گفت: «پسرم! اگر خداوند به علم خویش با آفریدگانش رفتار می کرد، دیگر با پیامبران، برای ایشان حجّت نمی آورد.»

(۱)

ب سفارش ابن عباس به ابو موسی مروج الذهب: در سال ۳۸ [هجری]، دو داور در دَوْمَه الْجَنْدَل (و برخی گفته اند: در جایی دیگر، چنان که پیش تر اختلاف نظر در این باب را آوردیم) دیدار کردند. علی علیه السلام، عبد الله بن عباس و شریح بن هانی همدانی را با چهارصد مرد روانه کرد که ابو موسی اشعری در میان ایشان بود. معاویه، عمرو بن عاص را فرستاد که با وی شَرَحْبِيل بن سَمَط، همراه چهارصد مرد بودند. آن گاه که جماعت به جایِ گردهمایی نزدیک شدند، ابن عباس به ابو موسی گفت: همانا علی به دلیل وجود فضیلتی در تو، به داورشدنت رضایت نداده است و سرآمدان بر تو فراوان اند؛ اما مردم از پذیرفتن [حکمت] جز تو سر باز زدند و من گمان می کنم که این [گزینش]، از روی [تقدیر] بدی است که برای آن گزینندگان اراده شده است. و [بدان که] زیرک عرب، طرف مذاکره تو قرار گرفته است. هر چه را فراموش کردی، این را از خاطر مبر که علی آن کسی است که بیعت کنندگان با ابو بکر و عمر و عثمان، با وی بیعت کرده اند و هیچ ویژگی ای در او نیست که از خلافت دورش کند؛ و در معاویه نیز هیچ ویژگی ای نیست که به خلافت سزاوارش سازد. (۲)

ج سفارش معاویه به عمرو بن عاصالیان و التّبین: معاویه به عمرو بن عاص گفت: ای عمرو! همانا عراقیان، علی را به تعیین ابو موسی ناچار کردند؛ اما من و شامیان به انتخاب تو خوشنودیم.

۱- الطرائف: ص ۵۱۱.

۲- مروج الذهب: ج ۲ ص ۴۰۶.

د اندرز امام علیه السلام به عمرو بن عاص

و همانا کسی در کنار تو قرار گرفته که زبان دراز و کوتاه خرد است . پس او را غافلگیر کن و [تیغت را] به بند استخوان برسان و همه رأیت را یک جا به او ارائه نده . (۱)

د اندرز امام علیه السلام به عمرو بن عاصوقه صَفَّین به نقل از شقیق بن سَلَمَه : علی علیه السلام ، نامه ای به عمرو بن عاص نوشت و چنین اندرز و رهنمودش داد : «اما بعد ؛ به راستی دنیا ، [آدمی را] از هر چیز جز خودش باز می دارد و دنیادار ، هیچ بهره ای از آن نمی گیرد ، مگر این که [دریچه] طمعی [تازه] به رویش می گشاید که میل به دنیا را در او می افزاید و هرگز وی با آنچه به دست آورده ، از آنچه به دست نیاورده ، بی نیاز نمی شود ؛ و در پس این همه ، باید آنچه را گرد آورده ترک کند . نیک بخت آن است که از دیگران پند پذیرد . سپس ابو عبد الله ! اجر خود را تباه مکن و با معاویه در باطل خواهی اش همدست مشو! . آن گاه ، عمرو بن عاص به وی پاسخ نوشت : اما بعد ؛ مایه صلاح و اُلفت ما ، بازگشت به حق است . به راستی ، ما قرآن را میان خود داور ساخته ایم . پس ما را به آن اجابت کن . هر یک از ما به آنچه قرآن حکم کند ، تن سپرده است و [بدین سان] پس از این کشمکش ، مردم عذر او را خواهند پذیرفت . والسلام ! پس علی علیه السلام به او نوشت : «اما بعد ؛ آنچه از دنیا که تو را دلبسته خویش کرده و سبب شده که به آن اشتیاق یابی و اعتماد کنی ، به تو پشت خواهد کرد و از تو جدا خواهد شد . پس به دنیا اعتماد مکن که سخت فریبنده است . و اگر از آنچه گذشته ، عبرت پذیری ، آینده را حفظ می کنی و از آنچه به تو اندرز داده می شود ، سود می یابی . والسلام ! . و عمرو به وی پاسخ داد : اما بعد ؛ آن کس انصاف ورزیده که قرآن را پیشوای خود

ه مذاکرات داوران

ساخته و مردم را به احکامش فرا خوانده است . پس ای ابو الحسن! صبر پیشه کن که من تو را جز به مقصدی که قرآن می رساندت ، نمی رسانم . (۱)

ه مذاکرات داورانالعقد الفرید به نقل از ابو الحسن ، در بیان گردهمایی دو داور : برای عمرو بن عاص و ابوموسی ، مکانی خلوت فراهم آمد تا در آن گرد آیند . پس عمرو بن عاص ، سه روز به ابوموسی مهلت داد و آن گاه ، انواع خوراک ها را به وی عرضه کرد و با آنها اشتهايش را برمی انگیخت . چون ابو موسی سیر بخورد ، عمرو با وی چنین نجوا کرد : ای ابو موسی! تو بزرگ اصحاب محمّد هستی و در میان ایشان ، صاحب فضیلت و پیشینه ای . می بینی که اّمّت در چه فتنه کوری قرار گرفته که با آن ، امید بقایش نیست . آیا می خواهی فرخنده فال این اّمّت باشی و خداوند به دست تو ، خون ایشان را حفظ کند؟ خداوند درباره حفظ یک تن می فرماید : «هر که یک تن را زنده سازد ، گویی همه مردم را زنده ساخته است» . پس چگونه است حال آن کس که جان های همه این مردم را حفظ کند؟ ابو موسی به وی گفت : چگونه چنین شود؟ گفت : تو علی بن ابی طالب را خلع می کنی و من معاویه بن ابی سفیان را بر کنار می سازم ؛ و سپس برای این اّمّت ، مردی را بر می گزینیم که در این آشوب حاضر نبوده ، در آن دست نداشته باشد . ابو موسی به او گفت : و آن کس کیست؟ عمرو بن عاص که دریافته بود ابوموسی به عبد الله بن عمر نظر دارد ، به وی گفت : عبد الله بن عمر! ابو موسی گفت : همانا او چنین است که یاد کردی . اما من چگونه به تو اطمینان کنم؟

و رأی داوران

عمرو به وی گفت: ای ابو موسی! «هَلا» که به یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد!». هر عهد و پیمانی که می‌خواهی، بستان تا خشنود شوی. سپس عمرو بن عاص، هر گونه عهد و میثاق و سوگند به تأکید را بر خود واجب ساخت، چندان که آن پیرمرد، مبهوت ماند و به او گفت: رضایت دادم! (۱)

و رأی داوران تاریخ الطبری به نقل از ابو جناب کلبی: آن گاه که عمرو و ابو موسی در دَوْمَةُ الْجَنْدَل با هم دیدار کردند، عمرو کوشید تا ابو موسی را در سخن گفتن پیش اندازد و به او گفت: همانا تو از اصحاب پیامبر خدا هستی و سنّ تو بیش از من است. پس نخست تو سخن گو و سپس من سخن خواهم گفت. و عمرو او را عادت می‌داد که در هر کار، بر وی پیش افتد و از این شیوه، در پی آن بود که وی نخست، علی علیه السلام را خلع کند. پس ابو موسی در کار داوری که به سبب آن گرد آمده بودند، اندیشید و عمرو او را به پذیرش معاویه فرا خواند، وی نپذیرفت. سپس او را به پذیرش پسرش فرا خواند، باز هم نپذیرفت. ابو موسی هم عبد الله بن عمر را به عمرو پیشنهاد کرد؛ ولی وی سر باز زد. پس عمرو به او گفت: به من بگو اندیشه ات چیست؟ ابو موسی گفت: من بر آنم که این هر دو مرد را خلع کنیم و کار خلافت را به شورا میان مسلمانان واگذاریم. آن گاه، مسلمانان هر که را بخواهند برای خویش برمی‌گزینند. عمرو به وی گفت: رأی همان است که تو اندیشیده ای. سپس هر دو نزد مردم آمدند که اجتماع کرده بودند. عمرو گفت: ای ابو موسی!

آنان را آگاه کن که ما بر یک رأی هم داستان و هم نظر شده ایم . ابو موسی به سخن پرداخت و گفت : اندیشه من و عمرو بر چیزی هماهنگ شد که امید داریم خدای عز و جل با آن ، کار این امت را به سامان آورد . عمرو گفت : درست و نیکو گفت . ای ابو موسی ! اکنون نخست تو سخن بگو . ابو موسی عزم سخن کرد . ابن عباس به وی گفت : وای بر تو ! به خدا سوگند ، در گمانم که او تو را فریفته است . اگر بر یک امر اتفاق کرده اید ، او را پیش انداز تا پیش از تو سخن گوید و آن امر را ابراز کند . سپس تو از پی او سخن گو . همانا عمرو مردی است حيله گر و من ایمن نیستم که تو را در آنچه میانتان گذشته ، خشنود سازد . پس چون در میان مردم برخاستی [و نخست سخن گفتی] ، با تو مخالفت خواهد کرد . اما ابو موسی که کودن بود ، به او گفت : همانا ما اتفاق کرده ایم . پس ابو موسی پیش قدم شد و پس از سپاس و ستایش خداوند عز و جل گفت : ای مردم ! ما در کار این امت اندیشیدیم و هیچ راهی را برای اصلاح امر و گردآوردن پراکندگی های آن ، شایسته تر از آنچه من و عمرو بر آن اتفاق کرده ایم ، نیافتیم . و آن این است که علی و معاویه را خلع کنیم و آن گاه ، این امت ، خود به امر خلافت روی کند و هر که را خواهد ، خلیفه خویش گرداند . پس من ، علی و معاویه را خلع کردم . اکنون شما به امر خویش روی کنید و آن کس را که شایسته خلافت می بینید ، خلیفه خویش سازید . سپس ابو موسی به جای خود بازگشت . آن گاه ، عمرو بن عاص پیش آمد و در جای او ایستاد و پس از سپاس و ستایش خداوند ، گفت : این بود آنچه شنیدید . او رفیق خویش (علی) را خلع کرد و من نیز همانند او ، رفیقش را خلع می کنم و رفیق خود ، معاویه را استوار می سازم ، که او صاحب اختیار عثمان بن عفان و خونخواه او و شایسته ترین مردم برای جانشینی وی است . ابو موسی گفت : چه شده است تو را ؟ خدایت ناکام گرداند ! خیانت و فجور ورزیدی . جز این نیست که حکایت تو «چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور

ز گفتار امام علیه السلام پس از دریافت خبر داوران

شوی ، زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد» (۱). عمرو گفت : حکایت تو [نیز] «چون داستان خری است که کتاب هایی را بر پشت می کشد» (۲). شریح بن هانی به عمرو هجوم آورد و با تازیانه بر چهره اش کوفت . فرزند عمرو نیز بر شریح تاخت و او را تازیانه زد . مردم برخاستند و میان آن دو مانع شدند . از آن پس ، شریح می گفت : از هیچ چیز این اندازه پشیمان نیستم که چرا به جای تازیانه زدن به عمرو ، او را به شمشیر نزدم تا روزگار بر وی چنان کند که باید . سپس شامیان در پی ابو موسی برآمدند ؛ [ولی] او بر مرکب خویش بر نشست و به سوی مکه رهسپار گشت . ابن عباس گفت : خدا رأی ابو موسی را زشت سازد! او را هشدار دادم و امرش کردم که عقل خویش به کار بندد ؛ اما چنین نکرد . و ابو موسی می گفت : ابن عباس مرا از حيله گری این مرد فاسق برحذر داشت ؛ ولی من به وی اطمینان کردم و گمان بردم او هیچ چیز را بر خیرخواهی برای امت ترجیح نمی دهد . پس عمرو و شامیان به سوی معاویه رهسپار گشتند و او را به خلافت ، سلام دادند . ابن عباس و شریح بن هانی نیز نزد علی علیه السلام بازگشتند . (۳)

ز گفتار امام علیه السلام پس از دریافت خبر داوران امام علی علیه السلام برگرفته سخن وی پس از داوری و دریافت خبر داوران : امّا بعد ؛ همانا نافرمانی از امر نیکخواه مهرورز دانای کارآزموده ، حسرت می زاید و پشیمانی در پی دارد . من در ماجرای این داوری ، فرمان خویش را به شما دادم و آنچه را در گنجینه

۱- اعراف : آیه ۱۷۶ .

۲- جمعه : آیه ۵ .

۳- تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۷۰ .

اندیشه داشتم ، برایتان آشکار کردم ؛ «و ای کاش از رأیِ قصیر پیروی می کردند» . (۱) اما شما همچون مخالفانی جفاپیشه و پیمان شکنانی عصیانگر ، از فرمانم سر باز زدید ؛ چندان که اندرز دهنده نیکخواه در خیرخواهی اش به تردید افتاد و سنگِ آتش زنه در افروختنِ آتش ، بخل ورزید (۲) . پس من و شما مصداق سخن آن مرد [قبیله] هَوَازِن هستیم : من در [منزلگاه] مُنْعَرِجُ اللّوی ، امر خویش را با شما در میان نهادم ولی شما جز در صبحگاهان روز بعد، خیرخواهی ام را در نیافتید . ۳

-
- ۱- این مَثَل در جایی به کار می رود که کسی به پندِ ناصح ، عمل نکند .
 - ۲- کنایه از امتناع صاحبان اندیشه ، از آشکار ساختن رأی خویش .

بحثی در باره حکمیت**۱. علت پذیرش حکمیت**

بحثی در باره حکمیت واقعه حکمیت در جنگ صفین، یکی از تأسّف بارترین وقایع دوران حکومت امام علی علیه السلام بود. این حادثه تلخ هنگامی پدید آمد که سپاه امام علیه السلام با پیروزی نهایی فاصله ای نداشت. پذیرفتن حکمیت توسط امام علیه السلام نه تنها مانع پیروزی قریب الوقوع او شد؛ بلکه موجب بروز اختلاف در سپاه او و درگیر شدن امام علیه السلام با بخش عمده ای از زبده ترین رزمندگان خود گردید. برای روشن شدن این موضوع، چند مسئله باید مورد بررسی قرار گیرد:

۱. علت پذیرش حکمیت نخستین مسئله این است که: چرا امام علیه السلام حکمیت را پذیرفت؟ مگر در حق بودن اقدامات خود تردید داشت؟ اصولاً حکمیت میان حق و باطل چه مفهومی دارد؟ آیا حکمت و سیاست اقتضا نمی کرد که امام علیه السلام در مقابل فشار بخشی از سپاه خود مقاومت کند و به حکمیت تن در ندهد؟ پاسخ این است که: آری، مقتضای حکمت و سیاست، نپذیرفتن حکمیت بود؛ لیکن امام علیه السلام بر اساس اسناد متقن تاریخی، به اختیار خود، حکمیت را نپذیرفت؛ بلکه آن را بر وی تحمیل کردند و مقاومت او در برابر این پیشنهاد جاهلان، نه تنها سودی دربر نداشت، بلکه موجب می شد جنگ نهروان نیز در صفین و بسی زودتر اتفاق افتد و امام علیه السلام در صحنه درگیری با شامیان مجبور شود با بخش عمده ای از سپاه

۲. چرا ابو موسی؟

۳. موضوع داوری

خود بجنگد . جمله معروف امام علیه السلام هنگام پذیرش حکمیت که : «لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِ أَمِيرًا ، فَأُضِيبِحْتُ الْيَوْمَ مِأْمُورًا ! وَكُنْتُ أَمْسِ نَاهِيًا ، فَأُضِيبِحْتُ الْيَوْمَ مَنِهِيًا ! ؛ تا دیروز ، فرمانده بودم و امروز فرمانبر گشته ام و تا دیروز ، خود ، نهی کننده بودم و امروز ، نهی شده ام» (۱) نشان دهنده این واقعیت تلخ است .

۲ . چرا ابو موسی؟ اکنون این سؤال مطرح است که : چرا امام علیه السلام شخص ساده لوحی را با سوء سابقه به عنوان نماینده خود در جریان حکمیت تعیین کرد؟ آیا نمی دانست با تعیین ابو موسی به عنوان حکم ، نتیجه حکمیت چه خواهد شد؟ پاسخ این است که : آری ، امام علیه السلام می دانست که نتیجه چه خواهد شد ولی اما همان جریان فشاری که امام علیه السلام را وادار به پذیرش حکمیت کرد ، او را ناچار به پذیرش نمایندگی ابو موسی نیز نمود . هرچه امام علیه السلام تلاش کرد که عبد الله بن عباس یا مالک اشتر به عنوان حکم تعیین شود ، آنها نپذیرفتند .

۳ . موضوع داوری اکنون باید دید موضوع داوری چه بود و داوران درباره چه چیزی باید می اندیشیدند و رأی می دادند؟ در متن پیمان نامه حکمیت ، چیزی که موضوع داوری را روشن کند و همچنین اختیارات و وظایف داوران را مشخص نماید ، دیده نمی شود . به نظر می رسد موضوع حکمیت ، حلّ اختلاف طرفین در همه موارد است و نیازی به ذکر آن نیست . بنا براین ، منحصر کردن موضوع حکمیت در جنگ صِفِّین به مسئله قاتلان عثمان ، صحیح نیست ؛ بلکه موضوع حکمیت ، همه مسائل مورد اختلاف میان امام علیه السلام و

۴. علت فریب خوردن سپاه امام علیه السلام

۵. حکمت بهره گیری نکردن امام علیه السلام از فرصت پس از توبه خوارج

اشاره

معاویه بود و عدم ذکر موضوع خاص در متن پیمان به همین جهت است. البته این دامنه، شامل تعیین خلیفه نمی شد.

۴. علت فریب خوردن سپاه امام علیه السلام اکنون باید دید که: چرا سپاهیان امام علی علیه السلام فریب خوردند؟ و چرا ندانستند یا نخواستند بدانند قرآن بر نیزه افراشتن شامیان، نیرنگی است که می خواهند بدین وسیله آنان را از جنگ بازدارند؟ و چرا سخن امام خود را نشنیدند و او را به پذیرفتن حکمیت مجبور گردانیدند؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: اسناد تاریخی نشان می دهد که اکثریت قاطع سپاه امام علیه السلام از جنگ خسته شده بودند. علاوه بر این، می دانستند که اگر پیروز هم شوند، مانند جنگ بصره، غنیمتی نصیبشان نخواهد شد و انگیزه ای برای ادامه جنگ نداشتند. قاریان کوفه که نقش عمده ای در سپاه امام علیه السلام داشتند، از این گروه (اکثریت خسته) بودند و به دلیل موقعیتی که در میان مردم کوفه داشتند، در این فضا کارگردان صحنه شدند. پیوند «تعمق (تندروی دینی)» با «جهل» و «حماقت» در این عابدان جاهل، موجب شد تا امام خود را وادار به پذیرش حکمیت کنند.

۵. حکمت بهره گیری نکردن امام علیه السلام از فرصت پس از توبه خوارج پس از توقف جنگ، چیزی نگذشت که قاریان کوفه متوجه شدند که فریب خورده اند و در ماجرای تحمیل حکمیت بر امام علیه السلام خطا کرده اند. از این رو، نزد امام آمدند و گفتند: ما در تحمیل داوری خطا کردیم و توبه می کنیم. تو هم در پذیرفتن پیشنهاد ما خطا کردی و باید توبه کنی. نیز عهدنامه ای را که بر پایه نیرنگ و خطا شکل گرفته است، فاقد ارزش دیدند و پیشنهاد نقض آن و بازگشت به جنگ را با اصرار تمام ارائه کردند؛ اما این بار، امام علیه السلام در برابر پیشنهادهای آنان مقاومت کرد، و این مقاومت به جدا

الف پذیرفتن خطا در رهبری**ب نقض عهد**

شدن قاریان از امام و در نهایت ، به جنگ نهروان انجامید . آخرین پرسش اساسی در جریان حکمیت این است که : چرا امام علیه السلام پیشنهاد قاریان را نپذیرفت؟ آیا نمی دانست که نپذیرفتن پیشنهاد آنان به کجا می انجامد؟ و سرانجام ، حکمت بهره گیری نکردن امام علیه السلام از این فرصت طلایی برای پایان دادن به فتنه قاسطین و پیشگیری از فتنه مارقین چیست؟ پاسخ این است که پذیرفتن پیشنهاد آنان ، مستلزم سه خطای بزرگ سیاسی و دینی بود که امام علیه السلام نمی توانست به آن تن در دهد :

الف پذیرفتن خطا در رهبرینخستین درخواست خوارج این بود که امام علیه السلام بپذیرد که در رهبری و فرماندهی سپاه در ارتباط با پذیرش حکمیت خطا کرده است . اما امام علیه السلام نمی توانست خود را خطا کار اعلام کند ؛ زیرا : حکم قرار دادن برای حل اختلافات ، نه تنها خطا نیست ، بلکه مورد تأیید قرآن است . تنها ایراد این است که حکمیت در این ماجرا برخلاف حکمت و سیاست بود و امام علیه السلام نیز این نکته را صریحا اعلام کرده بود؛ ولی آنان خود نپذیرفتند و حکمیت را بر امام علیه السلام و سپاه کوفه تحمیل کردند .

ب نقض عهدبرفرض که امام علیه السلام به خطای خود اعتراف می کرد ، خوارج درخواست دیگری داشتند که پیمان نامه سپاهیان کوفه و شام نقض شود ؛ اما از دیدگاه امام علیه السلام وفاداری به پیمان یکی از اصول بین المللی اسلام است که به هیچ بهانه ای نباید نقض شود چنانچه در عهدنامه معروف خود به مالک اشتر هم نوشت: و اگر با دشمن پیمانی نهادی و در ذمه (بر گردن) خود ، او را امان دادی ، به عهد خود وفا کن و آنچه بر ذمه گرفته ای ، ادا کن و خود را چون سپری در برابر پیمانت قرار بده (۱)

ج سلطه جاهلان ناسک

ج سلطه جاهلان ناسکاز دیدگاه امام علی علیه السلام خطر سلطه جاهلان ناسک (عمل کننده به احکام شرع) کم تر از خطر عالمان فاسق نیست. اعتراف به خطا و نقض عهد در جریان حکمیت بدین معناست که علی علیه السلام سلطه جاهلان ناسک مبتلا به بیماری عُجب و دنیاطلبی و تعمق (تندروی دینی) را بر خود و امت اسلامی پذیرفته و تصمیم گیری های اساسی در جنگ و صلح و پس از آن در همه امور کلیدی را به آنان سپرده است.

فصل سوم : پیکار سوم : نبرد نهروان (فتنه مارقین)

پژوهشی درباره مارقین و ریشه های انحراف آنان

اعتدال از نگاه دین

فصل سوم : پیکار سوم : نبرد نهروان (فتنه مارقین) پژوهشی درباره مارقین و ریشه های انحراف آنانبرد نهروان و چگونگی ظهور جریان خوارج ، از حوادث عبرت انگیز و تبه آفرین تاریخ اسلام و روزگار حاکمیت علی علیه السلام است . چگونگی رفتار آنان ، پیشینه دینداری و ظواهر اسلام گرایانه آنان و آن گاه رویارویی آنها با مولا علیه السلام از جمله بحث های مهم و حسّاس سیره علوی است . به راستی چگونه می توان بر روی چهره های به ظاهر قرآنی با پیشانی هایی پینه بسته از فراوانی سجود ، شمشیر کشید و آنها را از دم تیغ گذرانند؟ در این پژوهش بیش از هر چیز بر روان شناسی اجتماعی «خوارج» در پرتو اسناد تاریخی و حدیثی می پردازیم ، و چگونگی شکل گیری اندیشه آنان و موضع سرسختانه و آمیخته به لجاجت و جهالت آنان را در برابر علی علیه السلام از این منظر می کاویم .

اعتدال از نگاه دیناسلام ، دین «وسط» است (۱) و آموزه های آن سرشار از تأکید بر اعتدال ، جامع نگری ،

تندروی دینی (تعَمَّق) در اصطلاح احادیث

همه سو اندیشی و لزوم به دور بودن از افراط و یکسویه نگری است. پیامبر خدا که آیین الهی اسلام را برنامه تکامل مادی و معنوی معرفی می کرد و بر جامعیت و کمال آن در اشتغال بر مصالح فردی و اجتماعی تأکید می ورزید، افراط و یکسویه نگری را بزرگ ترین خطر امت و آیینش تلقی می کرد و بر این حقیقت، بارها در طول حیات پربارش تأکید ورزید. خوارج، در حوزه فرهنگ اسلامی، جریانی است افراطی با مواضعی تند و به دور از اعتدال. این ویژگی خوارج در احادیث نبوی با عنوان «تعَمَّق» آمده است. اکنون و پیش تر از آن که به ریشه های جریان خوارج بپردازیم، اندکی این اصطلاح را بکاویم.

تندروی دینی (تعَمَّق) در اصطلاح احادیث در زبان روایات از افراط و تندروی با عنوان «تَعَمَّقُ» یاد شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **إِيَّاكُمْ وَالتَّعَمُّقَ فِي الدِّينِ! فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَهُ سَهْلًا، فَخُذُوا مِنْهُ مَا تُطِيقُونَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَا دَامَ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ وَإِنْ كَانَ يَسِيرًا.** (۱) از سختگیری در دین بپرهیزید؛ زیرا خداوند، آن را آسان قرار داده است. از دین، آنچه را که توانش را دارید بگیرید؛ چرا که خداوند، کار خوب اما مستمر را، هر چند اندک باشد، دوست دارد. با کاوش در موارد استعمال واژه «تعَمَّق» در فرهنگ ها و احادیث اسلامی منقول در منابع فریقین، برای پژوهشگر تردیدی باقی نمی ماند که مراد از این واژه در فرهنگ اسلامی، افراط، تندروی و خروج از اعتدال است. بزرگ ترین مشکل خوارج، متأسفانه، این تندروی و افراط بی مرز بود و از این روی، در نهایت بدین باور دست یافتن که هر کسی متفاوت با آنان بیندیشد و بگوید و عمل کند، در حیطه کفر خواهد بود.

نقطه آغازین انحراف

جریان قراء و شکل گیری آن

نقطه آغازین انحرافشماری از مسلمانان صدر اسلام به جهاتی که پس از این و به هنگام سخن از ریشه یابی تعمق خواهیم آورد، هشدارهای پیامبر صلی الله علیه و آله را در این زمینه جدی نگرفتند، از سنت نبوی تجاوز کردند و با تندروی و گرایش های افراطی، گاه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خرده گرفتند. شگفتا که اینان جامه زهد به تن دارند و ظاهری عبادتگرانه یا قیافه ای زاهدانه؛ امّا از نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از دین به در هستند و از حقیقت به دور. اینان عنوان «قاری» را نیز یدک می کشیدند. طرفه آن که این ویژگی آنان را نیز پیامبر صلی الله علیه و آله بر نموده و چگونگی اش را روشن کرده است: **يَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ!** (۱) قرآن می خوانند و قرآن از حنجره ایشان فراتر نمی رود. عنوان «قاری»، از آن روی که در تاریخ اسلام زمینه ای اجتماعی یافته، شایسته است که به اجمال تبیین شود:

جریان قراء و شکل گیری آن در جامعه اسلامی کسانی به نیکوخوانی قرآن شهره بودند. اینان در جامعه اسلامی از محبوبیتی شایان توجه و رویکردی شایسته برخوردار بودند، تا بدان جا که گاه در تعیین مناصب، عنوان «قاری» و از «قراء» بودن امتیازی به شمار می رفت. (۲) این گونه کسان در گذرگاه زمان فزونی یافتند. آنان برای مشخص شدن خود، سرهای خود را به گونه ای خاص می تراشیدند (۳) و کلاه ویژه ای بر سر می نهادند که بدان «برئس» گفته می شد و آنان به آن جهت «اصحاب برئس» نیز نامیده می شدند.

۱- صحیح مسلم: ج ۲ ص ۷۴۰ ح ۱۴۲.

۲- تاریخ الطبری: ج ۳ ص ۹۹.

۳- ابن ابی الحدید گفته: علامت آنان این بود که وسط سرشان را می تراشیدند و موها در اطراف سرشان مثل تاج، حلقه ای می گشت (شرح نهج البلاغه: ج ۸ ص ۱۲۳. نیز، ر. ک: بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۲۸۹).

نقش قُراء در سپاه علی علیه السلام

قُراء و تحمیل حکمیت بر امام علیه السلام

جدا شدن قُراء از امام علیه السلام

نقش قُراء در سپاه علی علیه السلام قُراء با این پیشینه فکری، سیاسی و اجتماعی، بخش قابل توجهی از سپاه امام علیه السلام را شکل می دادند. آنان نیروهایی بودند دلیر، بی باک و رزم آور. حضور آنان در سپاه امام علیه السلام به گونه ای بود که پس از نابود شدنشان در جنگ نهروان، جای خالی آنها در سپاه علی علیه السلام کاملاً مشهود بود.

قُراء و تحمیل حکمیت بر امام علیه السلام قُراء سطحی نگر ظاهرین که در پس ظاهر این صحنه، نیرنگ را نمی دیدند، به لحاظ پاسداشت حرمت قرآن و به رغم مخالفت امام علیه السلام و یاران ویژه اش، او را بر پذیرش حکمیت و دست برداشتن از نبرد، ملزم کردند. آنان امام علیه السلام را تهدید کردند که در غیر این صورت، او را خواهند کشت. امام علیه السلام به خاطر نفوذی که آنان در سپاه داشتند، راهی جز پذیرش این زورگویی بی بنیاد جاهلانه نداشت.

جدا شدن قُراء از امام علیه السلام چیزی نگذشت که پرده ها بالا رفت و نیرنگ معاویه عیان گشت و قاریان سطحی نگر به فریب خوردگی و اشتباه خود پی بردند؛ اما شگفتا این بار نیز به جای این که بیدار شوند و آب رفته را به جوی بازگردانند، بر تندروی، جهل، افراط و یکسویه نگری خودافزودند و خطایی بزرگ تر را دامن زدند و گفتند این عمل، موجب کفر بوده است. ما توبه می کنیم و تو نیز چون کافر گشته ای باید توبه کنی و معاهده خود را با معاویه برهم زنی و جنگ را از سر بگیری! امام علیه السلام با قدرت درمقابل این خواسته جاهلانه افراطیان ایستاد؛ اما قُراء به جای تأمل در ناستواری موضع خود، باز بر سر همان تعمق در دین و افراط در رفتار، این بار به هنگام بازگشت از صفین از امام دینداران جدا شدند و در نزدیکی کوفه در قریه ای به نام «حرواء» اردو زدند.

دگرگونی «قراء» به «مارقین»

علی علیه السلام و مباهات به برکندن فتنه تندروی

نقش عوامل نفوذی

دگرگونی «قراء» به «مارقین» آنان عنوان «مارقین» گرفتند همانسان که پیامبر خدا در وصف آنان، این عنوان را به کار گرفته بود و از جمله به مولا- علیه السلام فرموده بود: **يا عَلِيُّ! لَوْلَا أَنْتَ لَمَا قَوَّيْتُ أَهْلَ النَّهْرِ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ أَهْلُ النَّهْرِ؟ قَالَ: قَوْمٌ يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ.** (۱) ای علی! اگر تو نبودى، كسى با اهلِ نهرِ نمى جنگيد. گفتم: ای پیامبر خدا! اهل نهر، كيان اند؟ فرمود: گروهى كه از اسلام، فراتر مى روند، همان سان كه تير از هدف در مى گذرد.

علی علیه السلام و مباهات به برکندن فتنه تندرویه واقع، برکندن ریشه این فتنه (تندروی دینی) که به ظاهر جریانى استوار در دینداری بود، بسی دشوار می نمود. مولا- علیه السلام از جمله افتخارات دوران حکومتش را تباه ساختن این جریان و خشکانیدن ریشه این فتنه دانسته و فرموده است: **أَنَا فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَلَمْ تَكُنْ لِيَتَجَرَّأَ عَلَيْهَا غَيْرِي.** (۲) من چشم فتنه را درآوردم که جز من كسى جرئت آن را نداشت.

نقش عوامل نفوذیدر پایان، نکته ای که در تحلیل و ریشه یابی فتنه خوارج نباید مورد غفلت قرار گیرد، نقش عوامل نفوذی خارجی (بویره نفوذی های «قاسطین») در انحراف «مارقین» است. هرچند با پنهانکاری هایی که در این زمینه به طور طبیعی وجود دارد، دسترسی به اسناد تاریخی برای اثبات این ادعا دشوار است؛ اما از طریق قرائن، تا حدودی

۱- الأمالی، طوسی: ص ۲۰۰ ح ۳۴۱.

۲- نهج البلاغه: خطبه ۹۳.

می توان به مقصود رسید . یکی از قرائنی که می تواند پژوهشگر را در این زمینه یاری دهد ، بررسی نقش اشعث در این فتنه است . تأمل در روایات تاریخی و بویژه آنچه در کتاب ارجمند وقعه صَفِّین درباره اشعث و موضعگیری او در اوج درگیری صَفِّین و پس از آن آمده است ، تردیدی باقی نمی گذارد که او یا به خاطر عزل شدنش از حکومت آذربایجان (۱) و کنار گذاشته شدن از ریاست قبیله اش (۲) و یا به سبب دیگرگونی های اعتقادی و تزلزل در باورهای دینی ، هیچ گونه پیوندی با علی علیه السلام نداشت و نوعی چهره نفوذی معاویه در سپاه علی علیه السلام بود . این کلام ابن ابی الحدید درباره وی ، بسی تأمل برانگیز است : *كُلُّ فَسَادٍ كَانَ فِي خِلَافَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكُلُّ اضْطِرَابٍ حَدَثَ فَأَصْلُهُ الْأَشْعَثُ* . (۳) هر فساد و اغتشاشی که در خلافت علی علیه السلام به وجود آمد ، ریشه آن اشعث بود . اشعث به ارتباط با جبهه معاویه متهم بود و خود این نکته را می پاید و می کوشید کاری نکند که این راز از پرده برون افتد . او به هنگام عزل نیز آهنگ معاویه کرده بود و قومش او را باز داشته بودند . (۴) پیوندهای او با معاویه و گفتگویش با فرستادگان او نیز دلیل است بر این که وی در ورای ظاهرش ، به گونه عامل معاویه تلاش می کرده است . ۵ بدین سان ، او تخم فتنه را کاشت و با کسان بسیاری سرخویش گرفت و از سپاه علی علیه السلام بیرون رفت و آهنگ کوفه کرد .

۱- .وقعه صَفِّین : ص ۲۱ .

۲- .وقعه صَفِّین : ص ۱۳۷ ۱۳۹ .

۳- .شرح نهج البلاغه : ج ۲ ص ۲۷۹ .

۴- .وقعه صَفِّین : ص ۴۰۸ .

۳ / ۱ چشم انداز جنگ نهروان

الف نام های جنگ افروزان

۱. مارقین (برون شدگان از دین)

۲. حروریه

۳ / ۱ چشم انداز جنگ نهروانالف نام های جنگ افروزانمتون تاریخی و حدیثی ، جنگ افروزان نهروان را با پنج عنوان یاد کرده اند .

۱. مارقین (برون شدگان از دین)نخستین کسی که ایشان را با این عنوان یاد کرد ، پیامبر خدا بود که با بینش خدایی دریافت این گروه به دلیل افراط ورزی دینی ، به سرعت از دین خارج خواهند شد ، به گونه ای که هیچ یک از نشانه های حقیقی دین در ایشان باقی نخواهد ماند . ایشان در این باب فرموده است : آنها از دین بیرون می روند ، همان گونه که تیر از هدف می گذرد و تیرافکن به تیرش ، پیکانش ، و بند پیکانش می نگرد و در شکافِ نوک پیکان ، تردید می کند که آیا خونی به آن آویخته است یا نه! . (۱)

۲. حروریهدرباره علمت نامگذاری ایشان به حروریه ، میرد در الکامل چنین آورده است : ایشان را از آن روی «حروریه» نامیدند که علی رضوان الله علیه پس از آن که گفتگوی آنان را با ابن عباس دید ، در ضمن گفتارش ، به ایشان گفت : آیا نمی دانید که چون آن قوم ، قرآن ها را بر افراشتند ، به شما گفتم : «همانا این کار ، نیرنگ و عجز است و ایشان ، اگر خواهان حکم قرآن بودند ، به جنگ من نمی آمدند . سپس از من خواستار داوری شدند ؟ آیا به یاد ندارید که این کار ، برای من بیش از همه شما ناخوشایند بود؟» گفتند : خدای را ، آری! ...

۳. شُرَات

۴. خَوَارِج

۵. بُغَات

پس همراه وی دو هزار تن از حروراء بازگشتند ، که پیش تر در آن جا گرد آمده بودند . سپس علی به ایشان گفت : «شما را چه بنامیم؟» . آن گاه گفت : «شما حروریّه هستید ، زیرا در حروراء گرد آمدید» . (۱)

۳. شُرَات این نام ، دو معنای متضاد را در بر دارد : الف بر گرفته از «شُری» است ، یعنی «خشم ورزید» . در این باب ، گفته شده است : ایشان را به این نام خواندند ؛ زیرا خشم می ورزیدند و سرسختی می کردند . ب بر گرفته از «شُری» است ، یعنی «فروخت» . خوارج خود را «شُرَات» به این معنا قلمداد می کردند ، به این اعتبار که دنیای خویش را به آخرت فروخته اند و مصداق این آیه مبارک اند : «و از مردم ، کسی است که برای جُستنِ خشنودی خدا ، جانش را می فروشد» . (۲) و علی علیه السلام در ردّ این پندار جاهلانه فرمود: «بلکه ایشان مصداق این آیه اند : «بگو : آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه کنیم؟ [آنان] کسانی اند که تلاششان در زندگی دنیا تباه شده است و خود می پندارند که کار نیکو می کنند» . (۳)

۴. خوارج این ، از نام های مشهور بر پاکندگان نهروان است و از آن رو به این عنوان خوانده شدند که از فرمان امام علی علیه السلام خروج کردند و از حکم او سرپیچی نمودند .

۵. بُغَات (جمع «باغی») بر گرفته از «بغی» به معنای تجاوز (سرکشی) و ستم و تباهاگری است . آن گاه که از علی علیه السلام پرسیده شد که آیا نهروانیان مشرک اند یا منافق ، وی ایشان را بُغَات خواند .

۱- .الکامل ، میرد : ج ۳ ص ۱۰۹۹ .

۲- .تاج العروس : ج ۱۹ ص ۵۶۸ «شُری» .

۳- .بقره : آیه ۲۰۷ .

ب خبر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خوارج

این نامگذاری ریشه ای قرآنی دارد، آن جا که خداوند تعالی می فرماید: «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، میانشان آشتی افکنید. و اگر یک گروه بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی می کند، بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر باز گشت، میانشان صلحی عادلانه برقرار کنید و عدالت ورزید، که خدا عادلان را دوست می دارد». (۱) آنچه در این زمینه شایان توجه است، آن که سه عنوان نخست، ویژه نهروانیان است؛ امّا دو لقب خوارج و بُعات، ویژه آنان نیست و درباره ناکثین (اصحاب جمل) و قاسطین (معاویه و یارانش) و نیز هر کس از امام عادل سرپیچد، به کار می رود.

ب خبر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خوارج عن جمیع بن عمیر قال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره خروریّه: از اسلام تجاوز می کنند، همانند درگذشتن تیر از هدف. (۲) عن سعد بن عبادہ الأنصاری رحمه الله قال: صحیح مسلم به نقل از ابو سعید خُدری: پیامبر صلی الله علیه و آله از گروهی یاد آورد که در امت او از مردم کناره می گیرند و نشانه ظاهری شان سر تراشیدن است. ایشان بدترین مردم (یا از بدترین مردم) هستند و نزدیک ترین دو گروه به حق، آنان را می گشد. (۳) عن نافع، عن عبد الله بن عمر قال: صحیح البخاری به نقل از یسیر بن عمرو: به سهل بن حنیف گفتم: آیا شنیدی که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خوارج سخنی بگوید؟

گفت: شنیدم در حالی که به سوی عراق اشاره می کرد، فرمود: «از آن جا گروهی برون می آیند که قرآن را می خوانند و [امّا خواندن قرآن] از ترقوه شان (۴) فراتر نمی رود و از اسلام تجاوز می کنند، همانند درگذشتن تیر از هدف». (۵)

۱- مجمع البحرین: ج ۱ ص ۵۰۲ «خرج».

۲- رسول الله صلی الله علیه و آله فی الحروریّه: یمرقون من الإسلام مروق السهم من الرمیّه (صحیح البخاری: ج ۶ ص ۲۵۴۰ ح ۶۵۳۳).

۳- صحیح مسلم: ج ۲ ص ۷۴۵ ح ۱۴۹.

۴- یک جفت استخوان بالای قفسه سینه.

۵- صحیح البخاری: ج ۶ ص ۲۵۴۱ ح ۶۵۳۵.

ج مارقین از دیدگاه امام علیه السلام

د بالیدن امام علیه السلام به جنگ با خوارج

ه نهی امام علیه السلام از جنگ با خوارج ، پس از خویش

ج مارقین از دیدگاه امام علیه السلام عن الصادق عن آبائه عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِم، الفتح: حبيب بن عاصم أزدی از علی علیه السلام پرسید: ای امیر مؤمنان! اینان که ما با ایشان می جنگیم، آیا کافرند؟
علی علیه السلام فرمود: «از کفر گریختند، و [اما] در آن افتادند».

گفت: پس آیا منافق اند؟

علی علیه السلام فرمود: «همانا منافقان، خدا را تنها کمی یاد می کنند».

گفت: ای امیر مؤمنان! پس بگو اینان چیستند تا با بینایی و یقین، با ایشان بجنگم.

علی علیه السلام فرمود: «ایشان گروهی هستند که از دین اسلام بیرون رفتند، آن گونه که تیر از هدف در می گذرد؛ قرآن را قرائت می کنند، اما [این قرائت] از ترقوه شان فراتر نمی رود. پس خوشا به حال کسی که ایشان را بکشد یا آنان وی را بکشند». (۱) د بالیدن امام علیه السلام به جنگ با خوارج عن النعمان بن سعد عن أمير المؤمنين عليه السلام علي بن ابي طالب: «و اما پس از سپاس و ستایش خدای؛ ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم و هیچ کس جز من، بدین کار جرئت نمی ورزید، از آن پس که تیرگی اش موج برآورده و هاری اش شدت گرفته بود. (۲) ه نهی امام علیه السلام از جنگ با خوارج، پس از خویش امام باقر علیه السلام: نزد علی علیه السلام از خروریه یاد شد. گفت: «اگر همراه جماعتی قیام کردند یا با پیشوایی عادل در افتادند، با ایشان بجنگید؛ و اگر با پیشوایی ستم پیشه به مبارزه برخاستند، با آنان نجنگید؛ چرا که در این کار، دلیلی دارند». (۳)

۱- الفتح: ج ۴ ص ۲۷۲.

۲- الإمام علی علیه السلام: أمّا بعد حمد الله والثناء عليه، أيتها الناس! فإنني فقأت عين الفتنه، ولم يكن ليَجترئَ عليها أحدٌ غيري بعد أن ماجَ غيبتها، واشتدَّ كلُّها (نهج البلاغه: خطبه ۹۳).

۳- الإمام الباقر عليه السلام: ذُكرتِ الحرورية عند عليّ عليه السلام قال: إن خَرَجوا مَعَ جماعه أو عليّ إمام عادلٍ فقاتلوهم،

وإن خَرَجُوا عَلَى إِمَامٍ جَائِرٍ فَلَا تُقَاتِلُوهُمْ ؛ فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَقَالًا (علل الشرائع : ص ٦٠٣ ح ٧١) .

و شخصیت سردمداران خوارج

۱. حُرْقُوصِ بْنِ زُهَیْرِ

و شخصیت سردمداران خوارج خوارج از دلِ فتنه ای برآمدند که در کوفه جای گرفته بود و به نامِ قُرَاء (قاریان) شناخته می شد . آغاز پیدایی ایشان ، در سایه احساساتی بود که در روزهای واپسینِ نبرد صِفِّین برانگیخته شد و شدت گرفت . این حرکت مبتنی بر خاستگاه های فکری و اندیشه ای نبود . فرماندهی نظامی آنان بر عهده شَبَّثِ بْنِ رَبِعی بود و رهبری دینی و فکری شان را عبد الله بن کَوَّاء بر عهده داشت . در پی فروکش کردن شدت احساسات و پس از گفتگوها و استدلال های امام علی علیه السلام و عبد الله بن عباس با ایشان ، این دو نفر از خوارج جدا شدند و به سپاه امام علی علیه السلام بازگشتند و آن گاه که نبرد نهروان برپا گشت ، در شمار لشکریان وی بودند و [حتی] شَبَّثِ بْنِ رَبِعی ، فرماندهی جناح چپ سپاه امام علیه السلام را بر عهده داشت . از آن پس ، رهبری خوارج را افرادی از توده مردم و ناشناسان در دست داشتند که ما را از ایشان شناختی نیست . نام های کسانی چون شُرَیحِ بْنِ أَوْفَى ، زید بن حُصَین و حمزه بن سِنان ، در شمار شخصیت های برجسته خوارج آمده ، لیکن اطلاعی از زندگانی و سیره ایشان در دست ما نیست .

۱ . حُرْقُوصِ بْنِ زُهَیْرِ حُرْقُوص ، از اصحاب پیامبر اسلام بود ؛ اما مبانی اعتقادی مستحکمی نداشت . بر خورد اهانت آمیز او با پیامبر خدا در جریان تقسیم غنایم جنگِ حُنَین ، گواه روشنی بر این مدعاست . حُرْقُوص ، همان کس است که عمر بن خطاب به وی فرمان داد تا سرکشی هرمنان در خوزستان را سرکوب سازد و او نیز در این مأموریت پیروز شد . وی از جمله

۲. عبد الله بن وهب

شورشگران ضد عثمان بود. جملیان نیز به قتل او کمر بستند، اما وی توانست از چنگشان بگریزد. در روزگار خلافت امیر مؤمنان، حرقوص از یاران وی بود؛ امیا در صفین، فریفته نیرنگ عمرو بن عاص شد و رویاروی امام علیه السلام ایستاد و نقشی مهم در قبولاندن حکمیت، در پی آن زمینه های انحراف آمیز فکری و روانی داشت؛ زمینه هایی که پیش تر به آنها اشاره کردیم. او مهره ای مؤثر در سازماندهی خوارج برای جنگ با امام علیه السلام بود. نیز وی در دشمنی با امام علیه السلام و کینه ورزی ضد ایشان، افراط می ورزید. او گرچه فرماندهی نهروانیان را نپذیرفت، ولی در جنگ نهروان، فرمانده پیاده نظام شد و امام علیه السلام او را در همین نبرد به قتل رساند. پیامبر خدا قبلاً هلاکت او را در نهروان و نیز چگونگی آن را خبر داده بود. پس از نبرد نهروان، امام علیه السلام گفت: «او را بیاید!» او را نیافتند. امام علیه السلام به تأکید، دو یا سه بار فرمود: «باز گردید! به خدا سوگند، نه دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شده». آن گاه، او را در ویرانه ای یافتند. (۱)

این تأکید، از سویی نشان دهنده حقایق امام علیه السلام است و از دیگر سو، انحراف و گم راهی پا بر جای خوارج را نشان می دهد و نیز حرکتی است برای استوار ساختن قلب های سپاهیان امام علیه السلام که جنگیدن با گروهی متظاهر به زهد و عبادت، بر ایشان گران آمده بود. به همین سان، امام علیه السلام بارها در جنگ نهروان، بر حقایق راه خویش و یارانش پای فشرد.

۲. عبد الله بن وهب در آشوب نهروان، فرماندهی خوارج را بر عهده داشت. از گذشته وی، اطلاعاتی

۲ / ۳ خصوصیات جنگ

الف زمان وقوع جنگ

در دست نداریم؛ اما می دانیم که در آغاز شکل گیری جریان خوارج، وی در سمت فرماندهی نبود؛ بلکه پیش نماز، ابن کَدّاء بود و فرمانده جنگ، شَبّث بن ربعی. سپس این دو از خوارج جدا گشتند و ایشان ناچار شدند که در جستجوی فرماندهی تازه برای خود برآیند. نامزدهای فرماندهی از این قرار بودند: زید بن حُصَین، حرقوص بن زُهَیر، حمزه بن سنان و شُرَیح بن اُوفی. امّا ایشان فرماندهی را نپذیرفتند و امیری بر عهده عبد الله بن وَهَب نهاده شد. وی خوارج را برای جنگ سازمان می داد و در سخنرانی های شور انگیزش، ایشان را به جنگ فرا می خواند و آنان را از گفت و شنود با امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و گوش سپردن به خطبه های وی، بر حذر می داشت. برخی متون تاریخی دلالت دارند که او در راهی که برای خود برگزیده بود، عقیده ای استوار نداشت. تاریخ نگاران آورده اند که او با بی شرمی و خودستایی بسیار، امام علی علیه السلام را به جنگ تن به تن فرا خواند؛ اما در همان لحظه های نخست رویارویی با آن شیر بی نظیر کارزار، کشته شد. (۱)

۲ / ۳ خصوصیات جنگالف زمان وقوع جنگنزدیک به یک سال از ماجرای صَمّین می گذشت و هنوز شعله های آن جنگ خونین، یکسره خاموش نشده بود که آتش جنگ خانگی، و این بار از درون سپاه امام علیه السلام و به سردستگی مسلمانان افراطی، شعله ور گشت و بدین سان، امام علیه السلام از آغاز به دست گیری زمام قدرت سیاسی، هر سال با یک جنگ داخلی رویارو شد.

۱- ر. ک: دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام: ج ۶ (بخش ششم / پیکار سوم / فصل هفتم / نبرد امام با عبدالله بن وهب).

ب مکان جنگ**ج شمارِ شرکت کنندگان در جنگ**

زمان وقوع جنگ نَهروان به طور دقیق معلوم نیست. برخی از تاریخنگاران، زمان وقوع آن را سال ۳۸ هجری و بعضی سال ۳۷ هجری و دسته ای هم سال ۳۹ هجری دانسته اند. به نظر می رسد که رأی نخست به صحت نزدیک تر باشد. بسیاری از سیره نگاران، یا چنان که طبری گفته: بیشینه ایشان، بر همین قول اند. از این گذشته، جستار دقیق در سیر وقایع دوران حکومت امام علی علیه السلام نیز این رأی را تأیید می کند. و اما ماه وقوع نبرد نهروان؛ بیشینه تاریخنگاران از آن یاد نموده اند؛ لیکن برخی از ایشان اشاره کرده اند که این نبرد در ماه صفر سال ۳۸ هجری رخ داد و بعضی تاریخ وقوع آن را ماه شعبان همان سال دانسته اند. به نظر می رسد قول نخست درست است، یعنی ماه صفر سال ۳۸ هجری؛ زیرا زمان داوری به ماه رمضان نهاده شده بود و از آن پس، امام علیه السلام سپاهی را تجهیز کرده، به جانب شام روانه ساخته بود که در این میان، با سرکشی خوارج رویارو گشت. این نبرد، بسیار کم پایید و چیزی نگذشت که آتش آن خاموش شد.

ب مکان جنگنبرد نهروان در [جایی به نام] «نهروان» رخ داد که منطقه ای گسترده میان بغداد و واسط بود و از در چهار فرسخی شرق بغداد قرار داشت.

ج شمارِ شرکت کنندگان در جنگسپاه امام علی علیه السلام بیش از ۶۸ هزار تن را شامل می شد؛ و این از آن روی بود که امام علیه السلام برای جنگ با شامیان آماده شده بود، نه برای نبرد با خوارج. سپاه خوارج هم مشتمل بر چهار هزار یا دو هزار و هشتصد تن بود.

عن قیس الهلالی قال: تاریخ الطبری به نقل از اَبی سَیْلَمَه زُهَری، در بیان باقی مانده نهروانیان، پس از آن که امام علیه السلام به ایشان امان داد: ایشان چهار هزار تن بودند. شمار باقی مانده آنان با عبدالله بن وهب، دو هزار و هشتصد تن بود. (۱)

۳ / ۳ حرکت مارقین به سوی نهر روان

الف آغاز گسستگی در سپاه امام علیه السلام

ب روانه کردن عبد الله بن عباس به سوی خوارج

ج حرکت امام علیه السلام به سوی حروراء و توبه گروهی از خوارج

۳ / ۳ حرکت مارقین به سوی نهر روانالف آغاز گسستگی در سپاه امام علیه السلاممن الفضل بن الزبير عن أخى بریده ، قال :تاریخ الطبری به نقل از زهری : آن گاه که داوران ، به داوری گماشته شدند ، اهل صِفِّین پراکنده شدند ... پس چون علی علیه السلام بازگشت ، حروریّه مخالفت و خروج کردند و این نخستین نشانه ای بود که [از سرپیچی آنان] ظهور یافت . پس به وی اعلام جنگ نمودند و مایه مخالفتشان با وی این بود که او بنی آدم را در حکم خدای عز و جل به داوری گماشت ؛ و گفتند : «حکم ، تنها از آن خدای منزه است!» و [بر این باور] جنگیدند . (۱)ب روانه کردن عبد الله بن عباس به سوی خوارجعن عبد الله بن مسعود قال :امام علی علیه السلام برگرفته سفارش او به عبد الله بن عباس ، آن گاه که وی را برای دلیل آوری ، نزد خوارج فرستاد : با آنان ، به قرآن در نیاویز ، که قرآن [معانی مختلف را] در بردارد و وجه ها [ی گوناگون] را تاب می آورد ؛ تو می گویی و آنان هم می گویند [و هر دو به قرآن ، استدلال می کنید ، بی آن که سود دهد] ؛ لیکن با آنان به سنت استدلال کن ، که ایشان از آن گریزی ندارند . (۲)ج حرکت امام علیه السلام به سوی حروراء و توبه گروهی از خوارجعن سلیم بن قیس ، عن أم سلمه قالت :الفتوح پس از بیان بازگشت عبد الله بن عباس از حروراء و گزارش دادن وی به امام علیه السلام درباره آنچه میان وی و خوارج گذشته است : علی علیه السلام همراه صد مرد از یارانش ، به سوی خوارج مَرَكَب راند تا در حروراء به ایشان رسید . چون این خبر به خوارج رسید ، عبد الله بن کواء ، همراه صد مرد از یارانش مَرَكَب راند تا مقابل علی علیه السلام ایستاد .

۱- تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۵۷ .

۲- الإمام علی علیه السلام من وصیته لعبد الله بن العباس لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج : لا تُخاصمهم بالقرآن ؛ فإنَّ القرآنَ حَمَلٌ ذو وُجوهٍ ؛ تقولُ ویقولون ، ولکن حاججهم بالسُّننه ، فَإِنَّهُمْ لَن یجدوا عنها مَحیصا (نهج البلاغه : نامه ۷۷) .

عن سلیم بن قیس ، عن أم سلمه قالت : علی علیه السلام به وی گفت : «ای ابن کوّاء! سخن بسیار است . از یاران خویش جدا شو و نزد من آی تا با تو سخن بگویم» .

ابن کوّاء گفت : آیا از شمشیر تو در امانم؟

علی علیه السلام گفت : «آری ؛ تو از شمشیر من در امانی» .

ابن کوّاء با ده تن از یارانش حرکت کرده ، به علی علیه السلام نزدیک شدند . ابن کوّاء خواست سخن را بیاغازد ، که مردی از یاران علی علیه السلام بر او بانگ زد و گفت : خاموش باش تا آن کس که در سخن گفتن سزاوارتر از توست ، به سخن پردازد.

پس ابن کوّاء سکوت ورزید و علی بن ابی طالب علیه السلام لب به کلام گشود . از نبردی سخن گفت که میان او و معاویه رخ داده بود و از روزی یاد کرد که قرآن ها برافراشته شدند و این که چگونه بر آن دو داور ، اتفاق کردند .

سپس علی علیه السلام به وی گفت : «ای ابن کوّاء ، وای بر تو! آیا در آن روز که قرآن ها برافراشته شدند ، به شما نگفتم که چگونه شامیان ، قصد فریب دادن شما را دارند؟ آیا نگفتمتان که سلاح [های شما] ایشان را گزیده و از جنگ ، بیمناک گشته اند و مرا وا گذارید تا کارشان را یکسره کنم ؛ اما شما گفتید : همانا این قوم ، ما را به کتاب خدای عز و جل فرا خوانده اند . پس یا ایشان را اجابت کن و یا همراه تو نمی جنگیم و به ایشان تسلیمت می کنیم؟

آن گاه که سخن شما را پذیرفتم و خواستم پسر عمویم ابن عباس را برگزینم تا از جانب من داور باشد زیرا وی مردی است که در پی بهره ای از این دنیا نیست و هیچ کس در فریفتنش طمع نمی بندد ، گروهی از شما از سخنم سر باز زدید و ابو موسی اشعری را نزد من آوردید و گفتید : ما به این مرد خوشنودیم . پس ، به اکراه ، سختتان را پذیرفتم و اگر یارانی جز شما در آن هنگام داشتم ، اجابتتان نمی کردم . سپس در حضور شما بر داوران شرط کردم که بر پایه آنچه در قرآن نازل شده ، از آغاز تا پایان ، و یا سنّت غیر قابل اختلاف ، داوری کنند و اگر چنین نکرده باشند ، پذیرش رأیشان بر من واجب نیست . آیا چنین بود یا نبود؟» .

ابن کوّاء گفت : راست می گویی ؛ یکسره چنین بود . پس چرا آن گاه که دریافتی .

د شکیبایی امام علیه السلام بر آزارِ خوارج

عن سلیم بن قیس ، عن أم سلمه قالت : داوران به حق داوری نکرده اند و یکی ، دیگری را فریفته ، به جنگ با آن قوم بازنگشتی؟

علی علیه السلام گفت : «تا زمانی که مهلت مقرّر میان من و ایشان پایان پذیرد ، مرا راهی برای جنگ با ایشان نیست» .

ابن کوّاء گفت : آیا بر این مطلب مصمّمی؟

گفت : «مگر چاره ای دیگر دارم؟ ای ابن کوّاء! بنگر که اگر من یارانی داشته باشم ، از حَقَم فرو می نشینم؟» .

در این هنگام ، ابن کوّاء بر شکم اسبش نواخت و همراه آن ده تن که با وی بودند ، به سوی علی علیه السلام روان شد . و بدین سان ، آنان از اندیشه خوارج بازگشتند و با علی علیه السلام به کوفه بازگشتند و دیگران پراکنده شدند ، در حالی که می گفتند : حکم ، تنها از آن خداست ، و از کسی که خدا را نافرمانی کرده ، نمی توان اطاعت کرد . (۱) د شکیبایی امام علیه السلام بر آزارِ خوارج تاریخ الطبری به نقل از کثیر بن بهز حَضَرَمی : روزی ، علی علیه السلام در میان مردم برخاست و با آنان سخن می گفت که از گوشه مسجد ، مردی گفت : حکم ، تنها از آن خداست! دیگری هم برخاست و همان سخن را گفت . سپس گروهی از مردان به همان شیوه به اعتراض برخاستند . علی علیه السلام گفت : «اللّه اکبر! این ، گفتاری است حق ، که با آن ، باطلی پی گرفته می شود . هَلا که تا با مایید ، سه چیز از آن شما خواهد بود : شما را از درآمدن به مساجد خدا برای برپا داشتن یاد او باز نمی داریم ؛ و تا با مایید ، شما را از غنایم بی بهره نمی گذاریم ؛ و تا جنگ را آغاز نکنید ، با شما نمی جنگیم» . سپس به ادامه گفتار خویش از آن خطبه پرداخت . (۲)

۱- الفتوح : ج ۴ ص ۲۵۳ .

۲- تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۷۳ .

ه بیعت خوارج با عبد الله بن وهب

ه بیعت خوارج با عبد الله بن وهب بن الحسن بن الحسين السامری قال: تاریخ الطبری به نقل از عبد الملک بن ابی حزه: چون علی علیه السلام، ابو موسی را برای داوری برگزید، برخی از خوارج با هم دیدار کردند و در خانه عبد الله بن وهب راسبی گرد آمدند.

عبد الله بن وهب، پس از سپاس و ستایش خدا گفت: اما بعد؛ به خدا سوگند، جماعتی را که به [خداوند] رحمان ایمان دارند و به حکم قرآن تن می دهند، روا نیست که این دنیا که خشنود شدن به آن و تکیه کردن بر آن و برگزیدنش، رنج و ویرانی است، نزد آنان گزیده تر از امر به معروف و نهی از منکر و گفتار حق باشد، هر چند دچار کمبود یا زیانی در این دنیا شود؛ زیرا پاداش وی در روز قیامت، خشنودی خدای عز و جل و جاودانگی در بهشت اوست.

پس ای برادران ما بیایید با پذیرفتن این بدعت های گم راه کننده، از این سرزمین که مردمی ستمگر دارد، به برخی نواحی کوهستانی یا یکی از این شهرها برویم.

حرقوص بن زهیر به او گفت: همانا بهره این دنیا اندک است و جدایی از آن، نزدیک! پس مبادا آراستگی و شادابی اش، شما را به ماندن در آن فرا خواند و از طلب حق و ظلم ستیزی باز دارد، که همانا خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و احسان پیش گیرند.

حمزه بن سنان اسدی گفت: ای جماعت! رأی همان است که شما اندیشیدید. پس کار خویش را به مردی از خود بسپارید؛ زیرا شما را پشتوانه و تکیه گاهی باید و نیز پرچمی که زیر آن گرد آید و به سوی آن باز گردید.

آن گاه، رهبری را به زید بن حصین طائی عرضه کردند، وی پذیرفت؛ به حرقوص بن زهیر و حمزه بن سنان و شریح بن اوفی عبسی نیز پیشنهاد کردند و ایشان پذیرفتند. سپس آن را به عبد الله بن وهب عرضه نمودند. وی گفت: می پذیرم؛ اما به خدا سوگند، آن را نه به جهت دل بستگی به دنیا می پذیرم و نه به سبب بیم از مرگ، و می گذارم.

آن گاه در روز دهم شوال، با وی بیعت کردند. و به وی ذو ثنات (دارای پینه ها) می گفتند.

و کشته شدن ابن خَبَّاب و زن باردارش به دست خوارج

عن الحسن بن الحسين السامري قال: سِيس در خانه شريح بن اوفى عيسى گرد آمدند .

ابن وهب گفت: به سرزمینی روان گردیم و در آن گرد آییم تا حکم خدا را جاری کنیم، که شما اهل حقیقید .

شريح گفت: به مدائن می رویم و در آن جا فرود می آییم و بر دروازه های آن مسلط می شویم و ساکنانش را از آن بیرون می کنیم و به برادرانمان از اهل بصره پیغام می دهیم و آنان به یاری ما می شتابند .

زید بن حُصَین گفت: همانا اگر همه با هم حرکت کنید، در تعقیبتان بر می آیند . پس پراکنده و پنهان حرکت کنید! و اما مدائن؛ در آن جا کسانی هستند که شما را باز خواهند داشت . پس به حرکت درآید تا بر کناره پل نهروان فرود آید و در آن جا، به برادران بصری خود نامه بنگارید .

گفتند: رأی، همین است .

عبد الله بن وهب به همفکران بصری شان نامه نوشت و آنان را از تصمیمی که گرفته بودند، آگاه کرد و ایشان را برانگیخت که به جمعشان بیوندند . سپس نامه را به سوی آنان فرستاد . آنها به وی پاسخ دادند که به آن جمع خواهند پیوست .

آن گاه که عزم حرکت کردند، شبانگاهش را به عبادت پرداختند . و آن هنگام، شب جمعه و [از پس آن] روز جمعه بود . روز شنبه آهنگ حرکت کردند . پس شريح بن اوفى عيسى به حرکت درآمد، حال آن که این سخن خدای فرازمند را تلاوت می کرد: «ترسان و نگران، از شهر بیرون شد . گفت: ای پروردگار من! مرا از ستمکاران رهایی بخش . چون به جانب مَدینِ روان شد، گفت: شاید پروردگار من مرا به راه راست رهبری کند» (۱) . (۲) و کشته شدن ابن خَبَّاب و زن باردارش به دست خوارج جابر بن عبد الله الأنصاری أُنّه قال: مسند ابن حنبل به نقل از ایوب از حمید بن هلال، از مردی از عبد قیس که در زمره خوارج بود و سپس از آنان جدا شد: [خوارج] به روستایی وارد شدند . پس عبد الله

۱- .قصص: آیه ۲۱ و ۲۲ .

۲- .تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۷۴ .

۳ / ۴ تصمیم امام علیه السلام برای نبرد دوباره با معاویه

الف سخنرانی امام علیه السلام ، پیش از حرکت به سوی شام

عن جابر بن عبد الله الأنصاري أنه قال: قال بن حَبَّاب ، وحشت زده و در حالی که ردایش را می کشید ، برون آمد . گفتند :
بیمناک نشدی؟

گفت : به خدا سوگند ، شما مرا به بیم افکندید!

گفتند : تو عبد الله پسر حَبَّاب هستی که صحابی پیامبر خدا بود؟

گفت : آری .

گفتند : آیا از پدرت حدیثی شنیده ای که او از پیامبر خدا روایت کرده باشد تا برای ما بازگویی؟

گفت : آری . شنیدم از پیامبر خدا روایت می کرد که وی از فتنه ای یاد کرد که در آن ، هر کس فرو نشیند ، بهتر از آن است که بایستد ؛ و آن که بایستد ، بهتر از آن که راه رود ؛ و آن که راه رود ؛ بهتر از آن که بدود . [و روایت می کرد که [پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «اگر آن فتنه را دریافتی ، بنده ای مقتول باش» .

[ایوب گفت :] آنچه من از این گفتار می فهمم ، این است : بنده ای قاتل مباش .

گفتند : تو ، خود ، شنیدی که پدرت این سخن را از پیامبر خدا روایت می کرد؟

گفت : آری .

پس او را بر کناره نهر آوردند و گردنش را زدند . آن گاه ، خون او چندان باریک و یک رشته روان شد که گویا بند کفش است . سپس زنش را که جنین در رحم داشت ، شکم دریدند . (۱) ۳ / ۴ تصمیم امام برای نبرد دوباره با معاویه الف سخنرانی امام علیه السلام ، پیش از حرکت به سوی شامعن الأصبع بن نباته قال :تاریخ الطبری به نقل از عبدالملک بن ابی حَزّه : آن گاه که خوارج شوریدند و ابو موسی به مکه گریخت و علی علیه السلام ، ابن عباس را به بصره بازگرداند ، در کوفه به خطابه

ب یاری خواستن امام علیه السلام از خوارج در جنگ با معاویه

عن الأصمغ بن نباته قال: برخاست و گفت: «سپاس خدای راست، هر چند روزگار، این فاجعه دشوار و حادثه بزرگ را پیش آورده است، و شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست.

اما بعد؛ همانا نافرمانی موجب حسرت است و پشیمانی در پی دارد. من درباره این دو داور و این حکمیت، فرمانم را به شما ابلاغ کردم و رأیم را با شما در میان نهادم. ای کاش از رأی قصیر پیروی می کردند. (۱) اما شما سر باز زدید و به خواست خود عمل کردید. پس [کار] من و شما مصداق سخن آن شاعر هوازن است:

من در مُنْعَرَجِ اللّوئی رأی خود را با شما در میان نهادم ولی شما در چاشتگاه روز دیگر به فایده آن آگاه شدید.

هلا که این دو مردی که شما به داوری شان برگزیدید، به راستی حکم قرآن را پشت سر افکندند و آنچه را قرآن میرانده، زنده داشتند و هر یک از آن دو، بی هیچ هدایتی از سوی خداوند، از خواهش نفس خویش پیروی کرد.

پس بدون داشتن حجت روشن و سنت از پیش رفته، داوری کردند و در داوری شان به اختلاف افتادند و هیچ یک ره نیافتند. پس خداوند و پیامبرش و مؤمنان شایسته، از ایشان بیزارند. برای حرکت به شام، آماده و مهیا شوید و به خواست خدا، دوشنبه در اردوگاهتان فراهم آید». (۲) ب یاری خواستن امام علیه السلام از خوارج در جنگ با معاویه عن الشیخ المفید أبی محمّد عبد الرحمن النیسابور أنساب الأشراف به نقل از ابو مجلز: علی علیه السلام به خوارج پیغام داد: «هر جا می خواهید، بروید و در زمین فساد نکنید، که تا وقتی آشوبی بر پا نکنید، من شما را تحریک [به حمله و جنگ] نمی کنم».

پس خوارج در راه شدند تا به نهر روان رسیدند. علی علیه السلام بر آن شد که به صفین رود.

۱- کنایه است از بی توجهی به اندرز.

۲- تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۷۷.

ج فرود آمدن سپاه امام علیه السلام در نُخَیله

عن الشيخ المفید اَبی محمّد عبد الرحمن النیسابوریه معاویہ نیز خبر رسید و او [نیز] حرکت کرد تا به صفین در آمد .

علی علیه السلام به خوارج منزل گزیده در نهروان نوشت : «أما بعد ؛ به راستی آنچه می خواستید ، شما را در رسید . داوران بدون داوری و اتفاق نظر ، از هم جدا شدند . پس به آنچه بر آن بودید ، بازگردید ، که همانا من خواهان حرکت به سوی شام هستم» .

خوارج به وی [چنین] پاسخ دادند : ما را روا نیست که تو را به پیشوایی گیریم ، حال آن که کفر ورزیده ای ؛ مگر آن که به کفر خویش گواهی دهی و همانند ما توبه کنی ، که تو نه برای خدا ، بلکه برای نفس خویش ، خشم گرفته ای .

چون علی علیه السلام پاسخ نامه خود به ایشان را خواند ، از آنان نا امید گشت و بر آن شد که از اردوگاه خود در نُخَیله که از هنگام رسیدن خبر داوران ، در آن جا اردو زده بود به سوی شام حرکت کند و به مردم بصره نوشت که همراه وی بر پا خیزند . (۱) ج فرود آمدن سپاه امام علیه السلام در نُخَیله آورد اخطب خوارجم فی کتاب فضائل امیر المؤمنین عالیخبر الطوال پس از بیان نامه امام علیه السلام به خوارج و پاسخ ایشان به وی : چون علی علیه السلام نامه ایشان را خواند ، از آنان امید بُرید و بر آن شد که ایشان را به حال خود وا گذارد و به سوی شام رهسپار گردد تا جنگ با معاویه را از سر گیرد . پس سپاه را به حرکت در آورد تا در نُخَیله اردو زد و به یارانش گفت : «برای حرکت به سوی شامیان آماده شوید ، که من به همه برادرانتان پیغام فرستاده ام که به سوی شما آیند و هر گاه فرارسند ، به خواست خدا عازم می شویم» .

سپس به همه کارگزارانش نامه داد که جانشینانی در امور خویش بگمارند و به سوی وی حرکت کنند . (۲)

۱- .أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۱۴۱ .

۲- .الأخبار الطوال : ص ۲۰۶ .

د پافشاری سپاهیان بر جنگ با خوارج ، پیش از حرکت به شام**۳ / ۵ حرکت سپاه امام علیه السلام به سوی نهر روان****الف انگیزه های تغییر موضع امام علیه السلام در برخورد با خوارج**

د پافشاری سپاهیان بر جنگ با خوارج ، پیش از حرکت به شامیاسناده إلى أبي القاسم بن جعفر بن محمد بن أبيتاريخ الطبری به نقل از ابو صیلت تیمی : به علی علیه السلام خبر رسید که مردم می گویند : کاش علی ما را به سوی این خروریه روان می ساخت تا نخست با ایشان بجنگیم ؛ و هر گاه از آنان فارغ می شدیم ، ما را از آن جا به سوی آنها (شامیان) که جنگ با آنان سزااست ، حرکت می داد .

پس علی علیه السلام در میان مردم برخاست و از پی سپاس و ستایش خدا گفت : «أما بعد ؛ مرا خبر رسیده که گفته اید کاش امیر مؤمنان ما را به سوی این خوارج که بر ما شوریده اند ، می بُرد و نخست با آنان می جنگیدیم و هر گاه از ایشان فارغ می شدیم ، ما را به سوی (شامیان) که جنگ با آنان سزااست ، روانه می ساخت .

همانا آن گروه دیگر ، غیر از خوارج ، برای ما خطرناک ترند . پس از یاد آنان برون آید و به جنگ کسانی روید که با شما می جنگند تا حکمرانانی سرکش شوند و بندگان خدا را برده خود سازند» .

آن گاه ، مردم از هر سوی ندا دادند : ای امیر مؤمنان! ما را به هر سوی می پسندی ، روان کن . (۱) ۳ / ۵ حرکت سپاه امام به سوی نهر وائف انگیزه های تغییر موضع امام علیه السلام در برخورد با خوارجیاسناده عن علی علیه السلام قال : تاریخ الطبری به نقل از حمید بن هلال ، پس از بیان این که خوارج ، عبد الله بن خَبَاب و همسرش را کشتند : و سه زن از [قبیله] طی و [نیز] اُم سنان صیداوی را کشتند . این خبر که آنان عبد الله بن خَبَاب را کشته اند و راه را بر مردم می گیرند ، به علی علیه السلام و مسلمانان همراه وی رسید . پس علی علیه السلام ، حارث بن مژه عبدی را به سوی ایشان

ب اردوی امام علیه السلام در دو فرسنگی نهر روان

یاسناده عن علی علیه السلام قال: گسیل داشت تا صحت اخبار رسیده را دریابد و آنچه را می بیند، بدون کتمان، به وی کتباً گزارش کند.

پس حارث حرکت کرد، چندان که به نهر رسید تا از حال آنان آگاه گردد.

خوارج به جانب وی روی کرده، او را کشتند. خبر به امیر مؤمنان و مردم رسید. جماعت نزد او برخاسته، گفتند: ای امیر مؤمنان! چرا اینان را پشت سرمان وا می گذاری تا بر اموال و خانواده های ما چنگ اندازند؟ ما را به سوی این قوم روان ساز. پس هر گاه از کار خود با ایشان فارغ شویم، به سوی دشمن شامی مان رهسپار می گردیم.

اشعث بن قیس کندی نزد وی برخاست و همین سخن را گفت. (مردم می پنداشتند که اشعث با خوارج هم‌رأی است؛ زیرا وی در نبرد صفین، گفته بود: شامیان انصاف داده اند که ما را به کتاب خدا فرا خوانده اند؛ اما آن گاه که از علی علیه السلام خواست تا به سوی آنان حرکت کند، مردم دریافتند که وی با خوارج هم‌رأی نیست). پس علی علیه السلام بر همین نظر استوار شد و فرمان حرکت داد. (۱) ب اردوی امام علیه السلام در دو فرسنگی نهر روانیاسناده أيضا عن عبد الله بن مسعود قال: الفتوح: علی علیه السلام روان شد تا در دو فرسنگی نهر روان فرود آمد. پس غلامش را فرا خواند و به وی گفت: «به سوی این قوم مَرکب بران و از جانب من به ایشان بگو: چه چیز شما را وا داشت تا بر من بشورید؟ آیا در حکمرانی بر شما راه اعتدال را فرو نهادم؟ آیا در تقسیم بیت المال برای شما عدل نورزیدم؟ آیا حق شما از بیت المال را میانتان تقسیم نکردم؟ آیا به خردتان مهر نورزیدم و بزرگتان را حرمت نهادم؟ آیا نمی دانید که من شما را به بندگی نگرفتم و مالتان را [به این و آن] نبخشیدم؟ و بنگر که آنان چه پاسخی به تو می دهند. اگر دشنامت دادند، شکیبایی کن. مبادا که به هیچ یک از ایشان پاسخ دهی!».

پس غلام حرکت کرد تا نزد آن جماعت در نهر روان رسید و به ایشان گفت که علی علیه السلام، او را به چه فرمان داده است. خوارج به وی گفتند: نزد امیر خود باز گرد که ما

ج خبر دادنِ امام علیه السلام از آینده جنگ

۳ / ۶ دلیل آوری در میدان نبرد

الف دلیل آوردن امام علیه السلام برای خوارج

بإسناده أيضا عن عبد الله بن مسعود قال: هرگز پاسخ او را در آنچه او می خواهد ، نخواهیم داد ؛ زیرا بیم داریم که با گفتار نیکویش ما را باز گرداند ، همان سان که برادرانمان ، عبد الله بن کوّاء و یارانش را در حروراء باز گرداند . و خدای فرازمند می فرماید : «بلکه آنان (قریشیان) گروهی احتجاجگرند» (۱). و مولای تو ، علی ، از جمله ایشان است . پس نزد او باز گرد و به وی گزارش ده که گرد هم آمدن ما در این جا ، تنها برای جهاد و جنگ با اوست ، نه برای چیز دیگر . (۲) ج خبر دادنِ امام علیه السلام از آینده جنگیاسناده إلى علی بن ابی طالب علیه السلام قال : امام علی علیه السلام آن گاه که برای جنگ با خوارج روان گشت و به وی گفته شد که ایشان از پل نهروان بر گذشته اند : آنان این سویی آب ، هلاک می شوند . به خدا سوگند ، از آنها بیش از ده تن رهایی نمی یابند و از شما [نیز] افزون بر ده نفر کشته نمی شوند . (۳) ۳ / ۶ دلیل آوری در میدان نبردالف دلیل آوردن امام علیه السلام برای خوارجیاسناده إلى حبه العرنی ، قال : نهج البلاغه برگرفته کلام وی با خوارج ، آن گاه که به اردوگاه ایشان رفت ، حال آن که داوری را انکار می کردند : علی علیه السلام گفت : «آیا همه شما با ما در صفین همراه بودید؟» .

گفتند : برخی همراه بوده ایم و برخی نه .

گفت : «پس دو گروه شوید ؛ آنان که در صفین حضور داشتند ، در گروهی روند ، و آنهایی که حضور نداشتند ، در گروه دیگر ، تا من با هر یک از این دو ، به زبان خود ،

۱- زخرف : آیه ۵۸ .

۲- الفتوح : ج ۴ ص ۲۶۱ .

۳- الإمام علی علیه السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَى حَرْبِ الْخَوَارِجِ ، وَقِيلَ لَهُ : إِنَّ الْقَوْمَ عَبَرُوا جِسْرَ النَّهْرَوَانِ : مَصَارِعُهُمْ دُونَ النَّطْفَةِ ، وَاللَّهِ ، لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ ، وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ (نهج البلاغه : خطبه ۵۹) .

یاسناده إلی حَبَّ العرنی ، قال :سخن گویم» .

جماعت ، ندهایی در دادند . او گفت : «از کلام پیرهیزید و به گفتارم گوش فرا دهید و با دل هاتان به سوی من آید ؛ و هر کس او را به گواهی گیریم ، دانش خود را در آن ابراز دارد» .

سپس به گفتاری بلند با ایشان پرداخت و از جمله گفت: «آیا آن هنگام که ایشان به حيله و نیرنگ و فریب و دستان، قرآن ها را برافراشتند، نگفتید: برادران و هم دینان ما، از ما عفو خواسته و به کتاب خدای منزّه امان جُسته اند. پس باید از ایشان بپذیریم و آنان را آسوده گذاریم؟

من به شما گفتم : این ، پدیده ای است به ظاهر مؤمنانه و در باطن ، دشمنانه ، که آغازش مهربانی است و پایانش پشیمانی . پس به کار خویش پردازید و راه خود سپرید و بر جهاد ، دندان بفشارید و به این بانگ های شوم ، گوش مسپارید که اگر پذیرفته شود ، گم راه کند و اگر وا گذاشته شود ، سبب حقارت شود .

اما این کار (داوری) انجام پذیرفت و دیدمتان که شما خود ، آن [فرصت] را به ایشان بخشیدید . به خدا سوگند ، اگر [آن روز] من از آن سر بر می تافتم ، از آن ، وجوبی بر عهده من نبود و خداوند ، مرا به گناه آن ، بازخواست نمی فرمود . و به خدا سوگند ، اگر آن را می پذیرفتم ، هر آینه من همان [پیشوای] برحق بودم که باید از من پیروی کنند؛ [زیرا] که کتاب خدا با من است و از آن هنگام که با آن همراه شدم (از آغاز نزول وحی) ، از آن جدا نشده ام .

هر آینه ما با پیامبر خدا بودیم ، در حالی که جنگ میان پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان می گردید ؛ اما با هر مصیبت و رنج ، جز بر ایمان ما و پای فشردیمان بر حق و تسلیم بودنمان به فرمان و شکیبایی بر دردِ جراحت ، افزوده نمی شد .

لیکن اکنون ما با برادران مسلمان خود می جنگیم ؛ زیرا انحراف و کژی و شبهه و تأویل [دلخواه] در دینشان راه یافته است . اگر دستاویزی یابیم که خداوند با آن .

ب خطابه امام علیه السلام در میان صف دو سپاه

یاسناده إلى حبه العرنی ، قال : پراکنده گی مان را سامان بخشد و با آن در باقی مانده روابطمان به هم نزدیک شویم ، به آن می گراییم و جز آن را فرو می گذاریم» . (۱) وروی آنّ امیر المؤمنین علیّ بن اُبی طالب علیه تاریخ بغداد به نقل از جابر: همانا در روز نهروان شاهد بودم که علی علیه السلام ، چون آن جماعت را دید ، به یارانش گفت : «باز ایستید!» . سپس ایشان را ندا داد : «کشندگان عبد الله بن خباب را به ما سپارید تا قصاصشان کنیم» و عبد الله ، کارگزار علی علیه السلام در نهروان بود .

گفتند : ما ، همه ، او را کشتیم! (۲) ب خطابه امام علیه السلام در میان صف دو سپاه یاسناده إلى علقمه والأسود عن عائشه قالت : الأخبار الموقّیات به نقل از علی بن صالح : چون صف دو سپاه در نهروان آرایش نظامی گرفتند ، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ، میان دو صف آمد و سپس گفت : «اما بعد ؛ ای جماعتی که رسم ستیزه و گم راهی به شورشتان وا داشته و خواهش نفس و انحراف ، از حق دورتان کرده است! همانا بیعتان می دهم که فردا صبحگاهان ، بر کنار این نهر یا کرانه این صحرا بی جان بیفتید ، بی آن که از پروردگارتان دلیلی روشن و حجّتی آشکار داشته باشید . آیا من شما را از این داوری نهی نکردم و برحذر نداشتم و آگاهتان نکردم که درخواست داوری از سوی این مردم [شامی] فریبگری و نیرنگ ورزی است؟

پس ، از فرمان من سرپیچیدید و خردورزی را کنار نهادید و نافرمانی ام کردید ، چندان که به داوری تن دادم ؛ و از آن دو داور ، پیمان و میثاق ستاندم و فرمانشان دادم که آنچه را قرآن زنده داشته ، زنده دارند و آنچه را قرآن میرانده ، بمیرانند ؛] اما [از فرمانم سرّ باز زدند و به خواهش نفس رفتار کردند . از این رو ، ما بر همان امر نخستین هستیم . پس به کجا روانید و کجا به سرگشتگی کشانده می شوید؟» .

۱- نهج البلاغه : خطبه ۱۲۲ .

۲- تاریخ بغداد : ج ۷ ص ۲۳۷ ش ۳۷۲۹ .

ج برافراشتن پرچم امان

یاسناده إلى علقمه والأسود عن عائشه قالت: خطیب خوارج گفت: اَمَّا بَعْدُ؛ ای علی! آن گاه که ما به داوری روی آوردیم، مرتکب کفر شدیم. پس اگر تو [نیز] همانند ما توبه کنی، ما با تو و از توایم؛ و اگر خودداری کنی، ما یک پارچه به تو اعلان جنگ می کنیم، که همانا خداوند، خیانت پیشگان را دوست نمی دارد.

علی علیه السلام گفت: «تندبادی شما را فراگیرد و از شما هیچ کس باقی نماند! آیا پس از ایمان آوردنم به خدا و جهادم در راه او و هجرتم همراه پیامبر خدا، به کفر اقرار کنم؟! اگر چنین کنم، به گم راهی در می افتم و از رهیافتگان نیستم. امّا به جماعتی سَبُکْ مغز و بی خرد، مبتلا شده ام، و خداست آن که از او یاری می توان خواست». (۱) ج برافراشتن پرچم امان یاسناده إلى أبي علقمه مولى بنی هاشم قال: تاریخ الطبری به نقل از ابوسلمه زُهری: علی علیه السلام، پرچم امان را به دست ابو ایوب برافراشت. ابو ایوب، آنان را ندا داد: هر یک از شما که دست به قتل نزده و متعرض کسان نشده باشد و زیر این پرچم آید، در امان است؛ و هر که از شما به کوفه یا مدائن روان شود و از این جماعت جدا گردد، [نیز] در امان است. پس از آن که به قاتلان برادرانمان از میان شما دست یابیم، ما را نیازی به ریختن خون شما نیست.

فَرَوَه بن نوفل اشجعی گفت: به خدا سوگند، نمی دانم چرا با علی می جنگیم. جز این نمی اندیشم که بازگردم تا در جنگ با او یا دنباله روی از وی، بصیرت یابم. سپس با پانصد سوار روان گشت تا در بندینجین (۲) و دَشکَره فرود آمد. جماعتی دیگر هم برون آمده، پراکنده شدند و در کوفه جای گرفتند. نزدیک به یکصد تن هم به علی علیه السلام پیوستند. و اینان، در جمع، چهار هزار تن بودند. و دو هزار و هشتصد تن از خوارج با عبد الله بن وهب ماندند. (۳)

۱- الأخبار الموقّیات: ص ۳۲۵ ح ۱۸۱.

۲- شهری مشهور در کنار نهر روان در ناحیه جبل و از توابع بغداد است (معجم البلدان: ج ۱ ص ۴۹۹).

۳- تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۸۶.

الف دعا پیش از نبرد

ب فرمان نبرد

ج نبرد شخص امام علیه السلام

۷ / ۳ نبرد الف دعا پیش از نبرد امام باقر علیه السلام: همانا علی علیه السلام در نبرد با خوارج، چنین دعا کرد: «بار خدایا! ای پروردگار خانه آباد و بام برافراشته و دریای پرخروش و کتاب برنوشته! از تو پیروزی می‌خواهم بر آنان که کتاب تو را فرا بُشت خود افکندند و با سرکشی بر تو، از امت احمد، جدا گشتند». (۱) ب فرمان نبرد عن إدريس بن هشام قال: مروج الذهب در بیان جنگ با خوارج: چون علی علیه السلام بر خوارج فراز آمد، گفت: «الله اکبر! خدا و پیامبرش راست گفته اند».

پس دو سپاه، رویاروی هم صف آراستند و علی علیه السلام خود، پیشاپیش آنان ایستاد و ایشان را به بازگشت و توبه فراخواند و آنان، پرهیز کردند و به سوی یاران او تیر انداختند. به امام علیه السلام گفته شد: آنان، ما را تیرباران کردند.

پس گفت: «دست باز دارید!».

یاران علی علیه السلام، آن گفته را سه بار نزد وی تکرار کردند و او [همچنان] از ایشان خواست که دست باز دارند، تا زمانی که مردی آغشته به خون نزد وی آورده شد.

علی علیه السلام گفت: «الله اکبر! اینک جنگ با آنان روا شد. بر ایشان بتازید». (۲) ج نبرد شخص امام علیه السلام مقال سلیم بن قیس: الکامل، مبرّد: مردی از خوارج برون آمد، از آن پس که علی علیه السلام گفت: «باز گردید و

۱- الإمام الباقر عليه السلام: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَدْعُو عَلِيَّ الْخَوَارِجَ فَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: اللَّهُمَّ رَبَّ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ، أَسْأَلُكَ الظَّفَرَ عَلَى هَؤُلَاءِ الَّذِينَ بَدَّوْا كِتَابَكَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَفَارَقُوا أُمَّةَ أَحْمَدَ عَتُوًّا عَلَيْكَ (قرب الإسناد: ص ۱۲ ح ۳۷).

۲- مروج الذهب: ج ۲ ص ۴۱۶.

د نبرد امام علیه السلام با عبد الله بن وهب

قال سلیم بن قیس: قاتل عبد الله بن خباب را به ما تسلیم کنید» .

خوارج گفتند: ما همه، او را کشته ایم و در خونش شریکیم! سپس یکی از ایشان به صف علی علیه السلام حمله آورد و علی علیه السلام پیش تر [به یارانش] گفته بود: «شما آغازکننده جنگ با آنان نباشید» و سه تن از یاران علی علیه السلام را کشت، در حالی که می گفت:

آنان را می کشم، حال آن که علی را نمی بینم! اگر وی آشکار شود، نیزه تیزم را در دهان او فرو می برم!

پس علی علیه السلام به سوی وی حمله کرد و هلاکش نمود و آن گاه که شمشیر را در او فرو برد، [آن مرد] گفت: خوش باد روان شدن به بهشت!

عبد الله بن وهب گفت: نمی دانم به سوی بهشت یا جهنم [رفت]!

پس مردی از بنی سعد گفت: «جز این نیست که من فریفته این مرد (عبد الله بن وهب) شدم و در این جا حضور یافتم. اکنون می بینم که او، خود، به شک افتاده است!

سپس با گروهی از یارانش عقب نشست. هزار تن [همراه او] به سوی ابو ایوب انصاری [و پرچم امان او] گراییدند. (۱) د نبرد امام علیه السلام با عبد الله بن وهب و هبالتوح: عبد الله بن وهب راسبی پیش آمد تا میان دو سپاه ایستاد و با ندایی بلند بانگ برآورد: ای فرزندان ابوطالب! تا چه زمان، این امروز و فردا کردن میان ما و تو به درازا کشد؟ به خدا سوگند، ما هرگز این میدان را ترک نمی کنیم، مگر آن که تو از [هوای] آنفس خویش سر بیچی. پس به مبارزه من در آی تا با تو نبرد کنم؛ و این جماعت را کنار گذار! پس علی علیه السلام لبخندی زد و گفت: «خدایش هلاک کند که چه مرد کم شرمی است! آیا او نمی داند که من هم سوگند شمشیر و هم تافته نیزه ام؟! [می داند؛] اما او از زندگی

ه تار و مار شدن خوارج

و شادمانی مردم به سبب ظهور یکی از نشانه های نبوت

نومید شده و شاید هم [به جهت پیری من] در طمعی دروغین دل بسته است!». عبد الله ، جولان دادن میان دو صف را آغاز کرد و رجز خواند و گفت : من ابن وهب راسبی یورش آورمکه برای خونخواهی ، به این جماعت می تازم ؛ تا حکمرانی بدکاران برافتد و حق به نیکان باز گردد! سپس یورش آورد و علی علیه السلام او را ضربتی زد و به یارانش ملحق ساخت . (۱)

ه تار و مار شدن خوارجن محمد بن احمد عن جده علی قال :الإمامه و السّیاسه به نقل از ثعلبی : خوارج را دیدم آن گاه که نیزه ها و تیرها به سویشان روان شدند ، گویی بُرهایی بودند که می خواستند با شاخ هایشان خود را از باران حفظ کنند . سپس سواره نظام از راست و چپ به ایشان حمله آورد و علی علیه السلام در قلب سپاه [بود و همه] با شمشیرها و نیزه ها به آنان تاختند . پس به خدا سوگند ، به اندازه فاصله میان دو شیر دوشی نپاییدند تا خداوند ، هلاکشان کرد ، گویی به ایشان گفته شده بود : «بمیرید!» . پس مُردند . (۲) و شادمانی مردم به سبب ظهور یکی از نشانه های نبوت عن سلیم بن قیس [قال :صحیح مسلم ، به نقل از بُشیر بن سعید ، از عبید الله بن ابی رافع : راوی (عبید الله) با علی بن ابی طالب علیه السلام همراه بوده [و دیده است] که خوارج به حرکت درآمده ، گفتند : حکم ، تنها از آن خداست!

علی علیه السلام گفت : «این ، گفتاری است حق که از آن ، باطل قصد شده است . همانا پیامبر خدا مردمی را وصف فرموده که نشانه شان را در این گروه می بینم : حق را بر زبان می رانند و حق از این عضو ایشان (به دهانش اشاره کرد) در نمی گذرد . یکی از

۱- الفتوح : ج ۴ ص ۲۷۴ .

۲- الإمامه والسیاسه : ج ۱ ص ۱۶۹ .

ز سخنان امام علیه السلام ، هنگام گذشتن بر کشتگانِ خوارج

ح خبر امام علیه السلام از ادامه راه خوارج در تاریخ

عن سلیم بن قیس [قال : آنها منفورترین مردمان نزد خداست ، مردی است سیاه که یکی از دستانش همانند سر پستان گوسفند یا برآمدگی پستان [زن] است .

چون علی بن ابی طالب علیه السلام آنان را کُشت ، گفت : «نظر اندازید!» . نظر انداختند و نشانی [از آن مرد] نیافتند .

گفت : «باز گردید [و نظر اندازید]! به خدا سوگند ، من نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده» و این سخن را دو یا سه بار گفت . سپس او را در ویرانه ای یافتند و آوردند تا در مقابل علی علیه السلام قرار دادند .

عبید الله گفت : و من ، گواه این حال ایشان و گفتار علی علیه السلام درباره آنان بودم . (۱) ز سخنان امام علیه السلام ، هنگام گذشتن بر کشتگانِ خوارجن منقذ بن الأبقع الأسدی أحد خواصّ أمير المؤمنام علی علیه السلام آن گاه که در نبرد نهروان ، بر کشتگانِ خوارج بر می گذشت : «بدا به حالتان! آن که فریبتان داد ، شما را زیانکار ساخت» .

به وی گفته شد : ای امیر مؤمنان! چه کسی ایشان را فریفت؟

گفت : «همان شیطان گم راه کننده و نفسِ فرمان دهنده به بدی ، که آنان را فریفته آرزوها ساخت و راه نافرمانی را به رویشان گشود و به پیروزی وعده شان داد و در آتش ، سرنگونشان کرد» . ۲ ح خبر امام علیه السلام از ادامه راه خوارج در تاریخ عن علی بن الحسن [بن] الفضّال ، یرفعه إلی معرالمصنّف ، عبد الرزّاق به نقل از قتاده : آن گاه که علی علیه السلام خوارج را هلاک کرد ، کسی گفت : ستایش ، از آن خدایی است که ایشان را نابود کرد و ما را از آنان راحت بخشید .

ط سیاست امام علیه السلام درباره زخمیان و غنیمت ها

ی خطبه امام علیه السلام ، هنگام فراغت یافتن از نبرد با خوارج

عن علی بن الحسن [بن الفضال] ، یرفعه إلی معرعلی علیه السلام گفت : «نه ؛ سوگند به آن که جانم به دست اوست ، همانا از ایشان ، کسانی در ضیلب های مردان اند که هنوز زنان ، آنها را آبستن نشده اند ؛ و هر آینه ، واپسین آنان دزدان و جامه ربایان خواهند بود» . (۱) ط سیاست امام علیه السلام درباره زخمیان و غنیمت هاخبر خالد بن سعید بن العاص وابی سفیان:تاریخ الطبری به نقل از عبد الملک بن ابی حرّه : علی علیه السلام شماری از ایشان را که هنوز رمقی داشتند ، فراخواند . چهارصد تن را یافتیم . علی علیه السلام فرمان داد که به طوایف خویش بازگردانده شوند و گفت : «آنان را با خود همراه برید و مداواشان کنید . هر گاه بهبود یافتند ، به کوفه رسانیدشان ؛ و آنچه را در اردوگاهشان یافت می شود ، بر گیرید» .

جنگ افزار و چارپایان و متاعی را که برای جنگ با وی همراه داشتند ، میان مسلمانان تقسیم کرد و کالاهای و بندگان و کنیزان را ، چون بازآمد ، به صاحبانشان بازگرداند . (۲) ی خطبه امام علیه السلام ، هنگام فراغت یافتن از نبرد با خوارجخبر أم حبیب بنت اُبی سفیان مع أخیها معاویه لمکنز العَمّال به نقل از عبد الملک بن قریب : از علاء بن زیاد اعرابی شنیدم که از پدرش نقل می کرد : پس از آشوب و فراغت یافتن از [نبرد] نهروان ، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب بر منبر کوفه فراز آمد و خدای را ستایش گفت . آن گاه ، گریه راه سخن را بر او بست و آن قدر گریست که اشک ، ریشش را فرا گرفت و از آن جاری شد . سپس ریشش را پاک کرد و قطره هایی از اشکش بر شماری از افراد فرو افتاد . و ما می گفتیم : همانا هر کس این اشک ها بر او چکیده باشد ، خداوند ، پیکرش را بر آتش حرام می کند .

آن گاه گفت : «ای مردم! همانند آن کس نباشید که بدون عمل ، آرزومندِ آخرت

۱- .المصنّف لعبد الرزّاق : ج ۱۰ ص ۱۵۰ ح ۱۸۶۵۵ .

۲- .تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۸۸ .

خبر اُمّ حبيب بنت ابي سفيان مع اُخيه معاويه لِماست و با بلند آرزویی ، توبه را به تأخیر می افکنید ؛ همچون زاهدان درباره دنیا سخن می گوید و همانند دنیاگرایان در آن رفتار می کند ؛ اگر از دنیا بهره داده شود ، سیر نمی گردد و اگر از آن بازداشته شود ، قناعت نمی ورزد ؛ از سپاس گزاردن برای آنچه به او داده شده ، ناتوان است و از آنچه مانده ، زیاده را می طلبد ؛ امر می کند و خود اهل عمل به آن نیست ، و نهی می کند و خود از آن دست نمی شوید ؛ شایستگان را دوست دارد و رفتار ایشان را انجام نمی دهد و ستمگران را دشمن می شمارد و خود از آنان است ؛ بر پایه گمانش نفسش بر او چیره می شود و او بر پایه یقینش بر نفسش چیره نمی گردد ؛ اگر بی نیازی یابد ، فریفته می شود ؛ اگر بیمار گردد ، در اندوه فرو می رود ؛ اگر به فقر افتد ، به یأس و سستی دچار می شود ؛ پس او میان گناه و نعمت می چرد ؛ عافیت می یابد و شکر به جا نمی آورد ؛ مبتلا می شود و صبر نمی ورزد ، گویی آن کس که از مرگ بیم داده شده غیر اوست و آن که [به بهشت] وعده و [از عذاب] پرهیز داده شده ، کسی جز اوست .

ای آماج های بلاها! ای که در بند مرگید! ای جام [های] بیماری ها! ای غارت شده [های] روزگاران! ای بار [های] آگران روزگار! ای میوه [های] زمان! ای نور [های] شب و روز! ای گنگ [ها] در برابر حجت ها! ای آن [ها] که فتنه ها ایشان را در خود فرو برده اند و میان آن و معرفت حقیقی عبرت ها ، فاصله افکنده اند!

می گویم : آن که نجات یافت ، جز به معرفت نفس خویش نجات نیافته ؛ و آن که هلاک شد ، جز زیر دست نفس خود هلاک نگشته است . خداوند فرازند گفت : « ای ایمان آورندگان! خود و خاندانتان را از آتش دور دارید . » خدا ما و شما را از کسانی گرداند که اندرز را می شنوند و می پذیرند ، و به عمل فرا خوانده می شوند و عمل می کنند . (۱)

۳ / ۸ شورش باقیمانده خوارج

۳ / ۸ شورش باقیمانده خوارجوقال علیه السلام: الکامل فی التاریخ: آن گاه که نهروانیان کشته شدند ، اشرس بن عوف شیبانی در دَسِکَره ، با دویست تن بر علی علیه السلام شورید و به انبار روانه شد . علی علیه السلام ، ابرش بن حَسَّان را با سیصد تن به سوی وی فرستاد و او با ایشان به نبرد پرداخت و اشرس در ربیع ثانی سال ۳۸ [هجری] کشته شد .

سپس هلال بن عُلْفَه از [قبیله] تَیْمِ الرُّبَاب ، همراه برادرش مُجَالِد ، بر آشوبید و به ماسَبَدان (۱) درآمد . علی علیه السلام ، معقل بن قیس ریاحی را به جنبش روانه ساخت و معقل ، او و یارانش را که بیش از دویست تن بودند ، بکشت . قتل اینان در جمادی اوّل به سال ۳۸ [هجری] رخ داد .

آن گاه ، اَشْهَب بن بَشْر (و گفته شده : اشعث بن بشر) از [قبیله] بَجَلِیَه ، با یکصد و هشتاد تن شورش کرد و به همان عرصه درآمد که هلال [بن عُلْفَه] و یارانش از پای درآمده بودند . پس بر ایشان نماز گزارد و به قدر توان ، آنان را دفن کرد .

پس علی علیه السلام ، جاریه بن قُدمه سعدی (و گفته شده : حُجْر بن عَیدی) را به سوی ایشان روانه کرد . پس اَشْهَب به جانب آنان برون شد و در جَرَجْرَا یا (۲) از منطقه جوخا (۳) به نبرد پرداختند و اَشْهَب و یارانش در جمادی ثانی سال ۳۸ [هجری] از پای درآمدند .

آن گاه ، سعید بن قفل تیمی ، از [قبیله] تیم الله بن ثعلبه ، در ماه رجب ، همراه

۱- ماسَبَدان ، از شهرهای پیشکوه در استان لرستان از ایران است که به آن سیروان گویند و شهری است کهن میان کوه ها و درّه ها ، با چشمه هایی که درون شهر جاری است (تقویم البلدان : ص ۴۱۵) .

۲- جَرَجْرَا یا ، سرزمینی است نزدیک دجله میان بغداد و واسط ، از توابع نهروان پایین (تقویم البلدان : ص ۳۰۵) .

۳- جوخا ، نام رودخانه ای است در اطراف بغداد ، که آبادی بزرگی بر کناره آن است . این رود میان خانیقین و خوزستان جاری است (معجم البلدان : ج ۲ ص ۱۷۹) .

وقال عليه السلام: دویست مرد در بندنیجین شورش کرد و به درزنجان، (۱) در دو فرسنگی مدائن، درآمد. سعد بن مسعود به جانب ایشان روان شد و در رجب سال ۳۸ هجری، هلاکشان ساخت.

سپس ابو مریم سعدی تمیمی خروج کرد و به شهرزور (۲) درآمد. بیشینه همراهان وی، از عجم بودند و گفته شده که همراه وی جز شش تن عرب نبودند که او، خود، یکی از ایشان بود. با وی دویست و به نقلی چهارصد تن، گرد آمدند. سپس حرکت کرد تا به پنج فرسنگی کوفه رسید.

پس علی علیه السلام سفیری نزد وی فرستاد و او را به بیعت و داخل شدن در کوفه فرا خواند. او نپذیرفت و گفت: میان ما، جز جنگ نیست.

آن گاه، علی علیه السلام، شُریح بن هانی را با هفتصد تن به سوی او فرستاد. خوارج بر شُریح و یارانش هجوم آوردند و اینان از هم گسیختند و شریح با دویست تن باقی ماند و به روستایی روی آورد. سپس برخی از یارانش به سوی وی بازگشتند و باقی مانده آنان به کوفه درآمدند.

پس علی علیه السلام، خود، حرکت کرد و پیشاپیش، جاریه بن قدامه سعدی را فرستاد. جاریه، خوارج را به فرمانبرداری از علی علیه السلام فرا خواند و از کشته شدن بیمشان داد؛ اما اجابت نکردند. علی علیه السلام هم به آنان پیوست و دعوتشان کرد؛ اما ایشان از او و یارانش سرپیچیدند. پس یاران علی علیه السلام، آنها را کشتند و از آنان جز پنجاه تن زنده نماندند که امان خواستند و علی علیه السلام امانشان داد.

در میان خوارج چهل مجروح افتاده بودند که علی علیه السلام فرمان داد تا ایشان را به کوفه.

۱- در مأخذ چنین آمده، اما درست آن، چنان که در أنساب الاشراف و معجم البلدان آمده، درزیجان است که روستای بزرگی در غرب دجله و پایین بغداد، در فاصله سه فرسنگی آن است و از شهرهای هفتگانه و شهر کسراها به شمار می رفته و نام اصلی اش درزبندان بوده است (معجم البلدان: ج ۲ ص ۴۵۰).

۲- شهری میان موصل و همدان است که زور بن ضحاک آن را ساخته و اکنون به نام زور شناخته می شود و در جنوب شرقی سلیمانیه، در نزدیکی مرزهای ایران و عراق قرار دارد (ر. ک: تقویم البلدان: ص ۴۱۳).

۳ / ۹ شورش خَرّیت بن راشد

وقال علیه السلام: آوردند و مداوا کردند تا بهبود یافتند. قتل آن گروه از خوارج در ماه رمضان سال ۳۸ [هجری] رخ داد و آنان، دلیرترین رزمندگان خوارج بودند و از سر بی باکی شان، به کوفه نزدیک شده بودند. (۱) ۳ / ۹ شورش خَرّیت بن راشد و قال علیه السلام: أُسِد الغابه به نقل از زبیر: در نبرد جَمَل، خَرّیت، سردسته مُضَرّیان در سپاه طلحه و زبیر بود و عبد الله بن عامر، او را برقریه ای در فارس گماشته بود. سپس به علی علیه السلام پیوست و چون ماجرای داوری پیش آمد، به مخالفت با علی علیه السلام برخاست و به یکی از مناطق فارس کوچید.

پس علی علیه السلام سپاهی به فرماندهی معقل بن قیس و زیاد بن خصفه، به سوی وی روان کرد. شماری فراوان از مردم عرب و مسیحیان جزیه پرداز، با خَرّیت گرد آمدند. پس وی به مردم عرب فرمان داد که دیگر زکات پردازند و از مسیحیان خواست که جزیه ندهند. در آن میان، مسیحیانی بودند به اسلام گرویده، که چون این اختلاف را دیدند، مرتد گشتند و به یاری او برآمدند. پس ایشان با یاران علی علیه السلام رویارو گشتند و به جنگ پرداختند.

زیاد بن خصفه، پرچم امان برافراشت و منادی را فرمان داد که ندا در دهد: «هر که زیر این پرچم آید، در امان است». بسیاری از یاران خَرّیت بدان سوی پیوستند و خَرّیت، شکست خورد و کشته شد. (۲)

۱- الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۴۲۳.

۲- أُسِد الغابه: ج ۲ ص ۱۶۵ ش ۱۴۳۷.

بخش هفتم: روزگار سختی

اشاره

بخش هفتم: روزگار سختیفصل یکم: نافرمانی سپاهفصل دوم: هشدار امام به یارانش درباره فرجام نافرمانیفصل سوم: شکوه امام از نافرمانی یارانشفصل چهارم: گریختن بعضی از یاران امام به سوی معاویہفصل پنجم: جدا شدن بعضی از یاران امامفصل ششم: شهادت مالک اشترفصل هفتم: اشغال مصرفصل هشتم: شیخون های عمال معاویہفصل نهم: در آرزوی شهادتفصل دهم: آخرین خطبه امام

فصل یکم : نافرمانی سپاه

الف تصمیم بر پیکار دوباره با معاویه

فصل یکم : نافرمانی سپاهالف تصمیم بر پیکار دوباره با معاویهقال علیه السلام فی خطبه : تاریخ الطبری به نقل از ابو درداء : علی علیه السلام پس از آن که از نبرد با نهروانیان آسود ، خداوند را حمد و ثنا گفت ، سپس فرمود: «خداوند به شما نیکی کرد و یاری تان کرده، قدرتان بخشید . پس هرچه زودتر، به سوی دشمنان بشتابید».

گفتند: ای امیر مؤمنان! تیرهایمان تمام شده، شمشیرهایمان گند گشته و پیکان نیزه هایمان درآمده و بیشتر آنها شکسته است . ما را به شهرمان برگردان، تا با بهترین ساز و برگ ، آماده شویم . شاید امیر مؤمنان به جای آنان که از ما کشته شده اند، نیرو و نفرات ما را بیفزاید، که در این صورت با دشمنان بهتر می توانیم برخورد کنیم .

آن که این سخن را گفت، اشعث بن قیس بود .

امام علیه السلام آمد تا در نُخَیله (۱) فرود آمد. مردم را فرمان داد تا در سپاه و اردوگاه خود بمانند و خود را برای جهاد آماده سازند و با زنان و فرزندانشان کم تر دیدار کنند تا به سوی دشمن حرکت نمایند.

چند روز آن جا ماندند و سپس به تدریج از لشکرگاه خود گریختند و جز گروهی انگشت شمار از چهره های برجسته، همه وارد شهر شدند و اردوگاه خالی شد .

۱- نام محلی نزدیک کوفه به سمت شام، که امام علی علیه السلام در آن جا اردو زد (معجم البلدان : ج ۵ ص ۲۷۸) .

ب نکوهش امام علیه السلام بر یارانش

وقال علیه السلام فی خطبه: امام علیه السلام چون چنین دید، وارد کوفه شد و تصمیم او در مورد رفتن به نبرد، شکسته شد. (۱) ب نکوهش امام علیه السلام بر یارانشوقال علیه السلام: الغارات به نقل از قیس بن سکن: در مَسْکِن (۲) بودیم که شنیدم علی علیه السلام می گفت:

«ای گروه مهاجران! (وارد سرزمین مقدّسی شوید که خداوند برایتان نوشته است و باز نگردید که زیانکار خواهید شد» (۳)».

با درنگ و این پا و آن پا کردن، گفتند: سرما شدید است که جنگشان زمستان بود. حضرت فرمود: «آنان نیز مثل شما سردشان می شود».

آنان اقدامی نکردند و روی برتافتند. چون امام علیه السلام رفتارشان را دید، فرمود: «اُف بر شما! این روشی است که بر شما جاری است» (۴).

۱- تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۸۹.

۲- نام جایی در کوفه نزدیک آوانا در ساحل نهر دُجیل که نبردی میان عبدالملک مروان و مصعب بن زبیر در آن جا رخ داد و مصعب کشته شد. قبر او هم در آن جاست (معجم البلدان: ج ۵ ص ۱۲۷).

۳- مائده: آیه ۲۱.

۴- الغارات: ج ۱ ص ۲۶.

فصل دوم : هشدار امام علیه السلام به یارانش درباره فرجام نافرمانی

الف ترساندن از چیرگی شامیان

فصل دوم : هشدار امام علیه السلام به یارانش درباره فرجام نافرمانی الف ترساندن از چیرگی شامیانوقال علیه السلام :الإرشاد از سخنان آن حضرت در نکوهش از سستی آنان که از یاری او کنار کشیدند : «من جز این نمی بینم که این قوم (شامیان) بر شما غلبه خواهند یافت».

گفتند: چگونه ، ای امیر مؤمنان؟

فرمود: «می بینم که کارهای آنان بالا گرفته و آتش های شما خاموش شده است . می بینم که آنان جدی اند و شما سهل انگار، آنان با هم اند و شما پراکنده، آنان پیرو پیشوای خویش اند و شما نافرمان. به خدا سوگند ، اگر بر شما چیره شوند، خواهید یافت که پس از من سرپرستان بدی برای شما خواهند بود. گویا می بینمشان که در شهرهای شما شریک شده و غنایم شما را به شهرهای خود برده اند .

گویا می بینمتان که مثل سوسمار، خش خش می کنید، نه حقی را می ستانید و نه جلوی هتک حرمت الهی را می گیرید. و گویا می بینم که آنان، شایستگان شما را می کشند، قاریان شما را می ترسانند و شما را محروم و منزوی می کنند و دیگران را به خود نزدیک می سازند. اگر محرومیت خود و خودستایی آنان و فرود آمدن شمشیر و هراس را می دیدید، پشیمان می شدید و از کوتاهی خود در پیکار با آنان، احساس خسارت می کردید و به یاد این روزهای آرامش و عافیت می افتادید، وقتی که دیگر

ب هشدار دادن درباره دوزخ دنیا

وقال علیه السلام: یادآوری برایتان فایده ای ندارد». اب هشدار دادن درباره دوزخ دنیا و قال علیه السلام: امام علی علیه السلام در سخنش با کوفیان: ای مردم! شما را به جهاد با این گروه (شامیان) فرا خواندم، نکوچیدید، به گوشستان رساندم، پاسخ ندادید، پندتان دادم، نپذیرفتید. حاضرانی هستید همچون غایبان! بر شما حکمت می خوانم، از آن رویگردان می شوید، با موعظه های رسا پندتان می دهم، پراکنده می شوید. گویی دراز گوشانِ رمیده از شیر هستید! شما را به پیکار با ستمگران برمی انگیزم، هنوز سختم به پایان نرسیده که می بینم به هر سو پراکنده و به مجالس خویش بازگشته اید. حلقه حلقه نشستند، مثل می زنید و شعر می خوانید و در جستجوی اخبارید، و چون پراکنده شوید، از نرخ ها می پرسید. جاهلانی هستید بی دانش و غافلانی بی پارسایی و عیبجویانی بی ترس! جنگ و آمادگی برای رزم را از یاد برده اید. دل هایتان تهی از یاد جنگ شده است و آنها را با یاوه ها و بهانه ها انباشته اید. شگفتا! و چرا شگفتی نکنم که آن قوم بر باطل خویش متحدند و شما حق را از یاری و نهاده اید.

ای کوفیان! شما همچون آن زن حامله اید که جنین خود را سقط کرده و شوهر و

وقال عليه السلام: سرپرستش مرده و بیوگی اش به درازا کشیده است و دورترین خویشاوندانش وارث او شده اند!

سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، در پی شما، یک چشم فرومایه ای (۱) خواهد آمد، دوزخ دنیا، که هیچ کس را باقی و رها نخواهد گذاشت و پس از او مردی درنده و گزنده، ثروت اندوز و بخیل (۲) بر شما مسلط خواهد شد. سپس عده ای از بنی امیه، یکی پس از دیگری حکومت را به ارث خواهند برد که هرگز آخری مهربان تر از اولی نسبت به شما نیست، بجز یک نفر. (۳)

بلایی است حتمی که خدا برای این امت رقم زده است. نیکان شما را می کشند و فرومایگان شما را به بردگی می گیرند و گنجینه ها و ذخیره هایتان را از درون سراپرده هایتان بیرون می کشند. این گرفتاری، بهای سنگین تباه ساختن کارها و اصلاح خود و دینتان است که داشته اید. ۴.

۱- مقصود امام علیه السلام حجاج بن یوسف است. (م)

۲- مقصود، هشام بن عبد الملک است. (م)

۳- مقصود، عمر بن عبد العزیز است. (م)

ج پرهیزانندن از ذلتی فراگیر

ج پرهیزانندن از ذلتی فراگیر و قال: الغارات به نقل از جنذب بن عبد الله وائلی: علی علیه السلام می فرمود: «آگاه باشید که پس از من با سه چیز روبه رو خواهید شد: ذلتی فراگیر، شمشیری مرگ ریز و تبعیض در بیت المال، که ستمگران آن را به صورت سنتی بر ضد شما در خواهند آورد. آن گاه است که در آن حالات مرا یاد کنید و آرزو کنید که کاش مرا می دیدید و یاری می کردید و خون هایتان را در راه من می ریختید، و خدا جز ستمگر را از عنایت خویش دور نمی سازد».

جُنْدَب، پس از آن هرگاه حادثه ناگواری می دید، سخن امام را یاد می کرد که: «خداوند جز ستمگر را از عنایت خویش دور نمی سازد». (۱)

فصل سوم : شکوه امام علیه السلام از نافرمانی یارانش

الف گرفتار نافرمانان

فصل سوم : شکوه امام علیه السلام از نافرمانی یارانشالف گرفتار نافرمانانامام علی علیه السلام از خطبه اش ، وقتی که خبر یافت نعمان بن بشیر به «عین التَّمَر» شبیخون زده است : گرفتار کسانی شده ام که چون فرمان می دهم ، پیروی نمی کنند و آن گاه که فرا می خوانم ، پاسخ نمی دهند. ای ناگسان! برای یاری کردن پروردگارتان منتظر چیستید؟ آیا آیینی نیست که شما را گرد آورد؟ و غیرتی نیست که شما را به خروش آورد؟ من در میان شما به کمک خواهی ایستاده ام و با فریاد، از شما یاری می طلبم . نه سختم را می شنوید، نه فرمانم را گردن می نهید، تا آن جا که کارها سرانجام شومی را نشان می دهد. با شما نه می توان خونخواهی کرد و نه به خواسته ای رسید. شما را به یاری برادرانتان فرا خواندم، همچون شتر بیمار نالیدید و چون شتر لاغر و زخمی سستی کردید. آن سپاه اندک و آشفته و ناتوان هم که از سوی شما نزد من آمدند، چنان بودند که «گویا به سوی مرگ فرستاده می شوند و آنان نگران اند» (۱). ۲ .

ب گرفتار بدترین مردم

ج مردانی نه مرد جنگ!

د سپاه فراوان ، اما بی نمر

ب گرفتار بدترین مردم امام علی علیه السلام: اما بعد؛ ای کوفیان! آیا هرگاه طلیعه ای از طلایه های سپاه شام روی آورد، هر کس در به روی خود می بندد و به خانه اش می خزد، آن گونه که سوسمار به لانه اش و کفتار ذلیل به گنماش می خزد؟ اف بر شما که از شما چه ها دیدم! روزی نجوا کنان و روزی دیگر فریادزان صدایتان کردم، نه برادرانِ روز نجوا بودید، نه یاورانِ هنگام فراخوانی! (۱)

ج مردانی نه مرد جنگ! وقال: امام علی علیه السلام: به خدا شما بد آتش افروزانی برای جنگ هستید! به شما نیرنگ می زنند ، شما تدبیر به کار نمی برید. به اطراف شما هجوم آورده ، غارت می کنند، باکتان نیست . دشمن از شما غافل نیست ؛ ولی شما در غفلت و فراموشی به سر می برید. مرد جنگی باید بیدار و هوشیار باشد. هر که وا گذارد، به ذلت می افتد و آنان که به جان هم بیفتند، شکست می خورند و هر که مغلوب شود، شکسته و غارت می شود. (۲) د سپاه فراوان ، اما بی ثمر نهج البلاغه از سخنان اوست، وقتی که مردم را جمع کرد و آنان را بر جهاد برانگیخت، ولی آنان ساکت ماندند: «شما را چه می شود؟ مگر لالید؟».

۱- الإمام علی علیه السلام: أما بعدُ يا أهل الكوفة! أكلما أقبل منسراً من مناسر أهل الشام أغلق كل امرئ بابه، وانجحر في بيته انجحر الضب، والضبع الذليل في وجاره؟ أف لكم! لقد لقيت منكم، يوماً أناجيكم، ويوما أناديكم؛ فلا إخوان عند النجاء، ولا أحراراً عند النداء (تاريخ يعقوبی: ج ۲ ص ۱۹۵).

۲- عنه عليه السلام: لعمركم الله، لبئس حشاش الحرب أنتم! إنكم تكادون ولا تكيدون، ويتنقص أطرافكم ولا تتحاشون، ولا يُنأم عنكم وأنتم في غفله ساهون، إن أخوا الحرب اليقظان ذو عقل، وبات لذل من وادع، وغلب المتجادلون، والمغلوب مقهور ومسلوب (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۹۰).

عده ای گفتند: ای امیر مؤمنان! اگر حرکت کنی در رکابت هستیم. فرمود: «شما را چه می شود؟ نه به حق، ارشاد شده اید، و نه به راه راست، هدایت گشته اید! آیا در چنین وضعی سزاوار است که من [برای جنگ] بیرون شوم؟ در چنین موردی باید کسی از شجاعان و قدرتمندان شما به جنگ رود که او را بپسندم. برای من سزاوار نیست که سپاه و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج زمین و داوری میان مسلمانان و رسیدگی به حقوق دادخواهان را رها کنم و همراه با گردانی از سپاه در پی گردان دیگر بیرون شوم و همچون تیر در تیردان خالی آشفته و نگران باشم. همانا من محور سنگ آسیابم که در همین جا که هستم، کارها باید بر گرد من بچرخد. اگر از این محور جدا شوم، چرخش آسیاب به هم می خورد و بساط آن آشفته می شود. به خدا سوگند، این اندیشه [شما]، اندیشه نادرستی است! به خدا سوگند، اگر امید به شهادت در هنگام رویارویی با دشمن نبود که شهادت برای من حتمی است، پا در رکاب می نهادم و از شما دوری می جستم و تا آن گاه که باد شمال و جنوب می وزد، شما را نمی طلبیدم؛ شمایی که طعنه زنان، عیبجویان، حق گریزان و حيله گرانید. با این پراکندگی دل هایتان، هرگز افزونی شمارتان به کار نمی آید. من شما را به راه روشن رهنمون شدم؛ راهی که جز گم راه، در آن راه تباه نمی شود. هر کس استوار بماند، به بهشت می رود و هر کس بلغزد، به دوزخ». ۱

ه دردتان چیست و درماتنان کدام است ؟

ه دردتان چیست و درماتنان کدام است؟ وروی محمّد بن حبيب عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جد أنساب الأشراف: چون علی علیه السلام کوفیان را به جنگ فراخواند و آنان سستی و کندی کردند، عتاب و سرزنششان کرد و چون ناتوانی آنان آشکار شد و بیم آن داشت که کار آنان به ترک جنگ و یاری بینجامد، بزرگان کوفه و پیروانش را که به خیرخواهی و اطاعتشان اعتماد داشت، فراخواند و فرمود:

«حمد خدای راست. گواهی می دهم که جز خدا معبودی نیست و محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست. اما بعد؛ ای مردم! شما مرا به این بیعت فراخواندید و من آن را بر شما رد نکردم. سپس بر زمامداری با من بیعت کردید، در حالی که از شما نخواستہ بودم. عدّه ای بر من شوریدند، که خداوند زحمت آنان را کفایت کرد و به خاکشان افکند و ناکامشان کرد و بدخواهی را به خودشان بازگرداند.

عدّه ای مانده اند که در اسلام، پدیده های تازه و بدعت می آفرینند، به دلخواه عمل می کنند و به ناحق داوری می کنند. شایسته آنچه ادعا می کنند، نیستند. کسانی اند که وقتی به آنان گفته می شود گامی به جلو بردارید، جلو می روند و چون گفته می شود روی آورید، می آیند. آن گونه که باطل را می شناسند حق را نمی شناسند و آن گونه که حق را باطل می شمرند، باطل را باطل نمی دانند.

آگاه باشید که من از عتاب و خطاب شما به ستوه آمدم. روشن بگویید که چه خواهید کرد؟ اگر با من به نبرد دشمنم بیرون می آید، این خواسته و محبوب من است و اگر آمدنی نیستید، وضع خود را برایم روشن کنید تا ببینم چه خواهم کرد. به خدا

و آرزوی یارانی به تعداد اهل بدر

ز ده نفر از شما به جای یکی از شامیان

وروی محمد بن حبيب عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدسوكند، اگر همگان همراه من به جهاد دشمنان بیرون نیاید و با آنان پیکار نکنید تا آن که خداوند که بهترین داور است، میان ما و آنان داوری کند، نفرینتان خواهم کرد، آن گاه خود به سوی نبرد با دشمن خواهم شتافت، هر چند جز ده نفر همراه من نباشند.

آیا بادیه نشینانِ خشن شامیان بر یاری کردن گم راهی از شما شکیباتر و بر اجتماعشان بر باطل از شما بر حمایت از هدایت و حق، استوارترند؟ شما را چه می شود؟ درمان شما چیست؟ آن قوم نیز مثل شمایند که اگر کشته شوند، تا روز قیامت دیگر زنده نخواهند شد». (۱) و آرزوی یارانی به تعداد اهل بدر عن أبي حمزه الثمالی: امام علی علیه السلام: ای بندگان خدا! از خدا پروا کنید و یکدیگر را بر جهاد همراه پیشوایتان برانگیزید. اگر از شما یارانی به شمار اهل بدر داشتم که هر گاه فرمان می دادم، اطاعت می کردند و آن گاه که از آنان خواستار قیام می شدم، قیام می کردند، با آنان از انبوهی از شما بی نیاز می شدم و به نبرد با معاویه و یاران او می شتافتم، که این همان جهاد واجب است. (۲) ز ده نفر از شما به جای یکی از شامیانوروی عن جعفر الصادق علیه السلام انه قال لغلامه {امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، دوست داشتم کاش به جای ده نفر از شما یکی از شامیان را داشتم و مثل مبادله طلا، شما را عوض می کردم. کاش با بصیرتم آنان را دیدار می کردم و خداوند مرا از رنج شما و مدارا کردن با شما آسوده ام می کرد؛ مدارایی به سان مدارا کردن با شتران جوان و باردار و زخمی، و لباس های مندرس که از هر طرف می دوزند، از سوی دیگر پاره می شود. (۳)

۱- أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۲۳۵.

۲- الإمام علی علیه السلام: اتَّقُوا اللَّهَ - عِبَادَ اللَّهِ - وَتَحَاثُّوا عَلَيَّ الْجِهَادِ مَعَ إِمَامِكُمْ؛ فَلَوْ كَانَ لِي مِنْكُمْ عِصَابَةٌ بَعِيدٍ أَهْلِ بَدْرِ؛ إِذَا أَمَرْتَهُمْ أَطَاعُونِي، وَإِذَا اسْتَنْهَضْتَهُمْ نَهَضُوا مَعِي، لَأَسْتَعِينُ بِهِمْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْكُمْ، وَأَسْرَعْتُ النُّهُوضَ إِلَى حَرْبٍ مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابِهِ؛ فَإِنَّهُ الْجِهَادُ الْمَفْرُوضُ (الإرشاد: ج ۱ ص ۲۶۳).

۳- عنه علیه السلام: وَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنْ لِي بِكُلِّ عَشْرَةٍ مِنْكُمْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَأَنْتِي صَيْرَفْتُكُمْ كَمَا يُصْرَفُ الذَّهَبُ، وَلَوْ دِدْتُ أَنْتِي لَقَيْتُهُمْ عَلَيَّ بِصِيرَتِي فَأَرَاخِي اللَّهَ مِنْ مَقَاسَاتِكُمْ وَمِدَارَاتِكُمْ كَمَا يُدَارِي الْبِكَارُ الْعَمِدَةَ وَالثِّيَابُ الْمُنْهَرْتَهُ كُلَّمَا خِيَطَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكُ مِنْ جَانِبٍ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۱۹۸).

ح می گویند: «علی دروغگوست!»

ط اصلاح شما با خراب کردن خودم؟ هرگز!

ح می گویند: «علی دروغگوست!» فقال الرضا علیه السلام: امام علی علیه السلام: اما بعد؛ ای اهل عراق! شما همچون آن زن بارداری که چون بارداری اش به پایان برسد، سقط جنین کند و شوهرش بمیرد و بیوگی اش به درازا کشد و دورترین بستگانش از او ارث برند. به خدا سوگند، به اختیار خود به سوی شما نیامدم. مرا به سمت شما کشاندند. به من خبر رسیده که می گویند: «علی دروغ می گویند!» خدا مرگتان بدهد! بر چه کسی دروغ بندم؟ بر خدا؟! من که نخستین ایمان آورنده به اویم. یا بر پیامبرش؟! من که اولین کسم که او را تصدیق کردم. نه به خدا سوگند، این، سخنی است که شما از آن غافلید و شایستگی آن را هم ندارید. وای بر مادرش! بی بها پیمان می کنم، اگر ظرف و ظرفیتی باشد، «و خبر آن را پس از مدتی خواهید دانست» (۱). ط اصلاح شما با خراب کردن خودم؟ هرگز! امام علی علیه السلام: یقیناً می دانم که تنها شمشیر است که شما را درست می کند، ولی هرگز شما را با خراب کردن خود اصلاح نخواهم کرد؛ اما پس از من حاکمی سختگیر بر شما مسلط خواهد شد. (۲)

۱- ص: آیه ۸۸.

۲- عنه علیه السلام: وَلَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي يُصَلِّحُكُمْ هُوَ السَّيْفُ، وَمَا كُنْتُ مُتَحَرِّياً صِيلاً حَكْمَ بَفْسَادِ نَفْسِي، وَلَكِنْ سَيِّئاً لَطُّ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي سُلْطَانٌ صَعْبٌ (الإرشاد: ج ۱ ص ۲۸۱).

فصل چهارم : گریختن بعضی از یاران امام علیه السلام به سوی معاویه

الف نجاشی

ب قعقاع بن شور

فصل چهارم : گریختن بعضی از یاران امام علیه السلام به سوی معاویه الف نجاشیمیسی بن عمرو بن مالک، مشهور به «نجاشی» از شاعران صدر اسلام و یکی از یاران امام علی علیه السلام است. نجاشی از کسانی بود که با سروده های خود مردم را به سپاه علی علیه السلام می خواند، از سویی مردم را برای پیکار می شوراند و از سویی معاویه و یارانش را رسوا می ساخت و زشتکاری های آنان را آشکار می کرد. چون در ماه رمضان با شراب، روزه خواری کرد، امام علیه السلام بر او مثل دیگر معصیتکاران حد جاری کرد و خدمات گذشته اش علی علیه السلام را از اجرای حدّ الهی باز نداشت. نجاشی که سرسختی و قاطعیت امام را در اجرای حدود الهی دید و این که چیزی مانع از اجرای حد نیست و فکر نمی کرد امام تا این اندازه سخت گیر باشد از ایشان کناره گرفت و به معاویه پیوست.

ب قعقاع بن شورا ز زندگانی او چندان اطلاعی در دست نداریم. پس از قدامه بن عجلان، فرماندار کسکّر شد. به گفته ابن ابی الحدید، فرماندار «مسیان» هم شد. بیت المال را صرف عیاشی و کامجویی های خود کرد و چون فهمید که امیر مؤمنان از کار او آگاه شده

ج یزید بن حجه

د نامه امام علیه السلام به سهل ، درباره پیوستگان به معاویه

است، اموال را برداشت و نزد معاویه رفت. دل سیاهش زندگانی اش را آلود و کارش به جایی رسید که به فرستاده امام حسین علیه السلام به کوفه، مسلم بن عقیل ، خیانت کرد و برای پراکندن یارانش از اطراف او کوشید و با پسر اشعث و کسانی همچون او همدست بود.

ج یزید بن حجهوی از یاران علی علیه السلام بود و در جنگ های آن حضرت در رکابش بود و امام علیه السلام او را یکی از شاهدان در ماجرای حکمیت قرار داد. علی علیه السلام او را به حکومت ری و دستی (۱) گماشت، لیکن راه خیانت پیش گرفت؛ چرا که به گفته ابن اثیر، او بر سی هزار درهم از بیت المال دست یافت. امام علیه السلام از او خواست که کمبود حاصل در بیت المال را بپردازد و او انکار کرد. حضرت او را تازیانه زد و زندانی کرد. او از زندان گریخت و به معاویه پیوست و آن گاه که معاویه می خواست حجر بن عدی را به قتل برساند، به زیان حجر شهادت داد.

د نامه امام علیه السلام به سهل ، درباره پیوستگان به معاویهقال علیه السلام: امام علی علیه السلام در نامه ای به سهل بن حنیف انصاری (فرماندار آن حضرت در مدینه)، در باره کسانی از یارانش که به معاویه پیوستند : اَمَا بَعْدُ؛ به من خبر رسیده است مردانی از منطقه تو مخفیانه به معاویه می پیوندند. اگر شمار آنان از افراد تو کم می شود و کمک هایشان کاسته می شود، غصه نخور . در گم راهی آنان و تسلای تو همین بس که آنان از حق و هدایت گریخته، به پستی کوری و نادانی افتاده اند. آنان اهل دنیا، دنیا طلب و نیازده اند، عدالت را شناخته، دیده، شنیده و دریافته اند و دانسته اند که مردم

۱- .دستی ، معرّب دشتبی، منطقه ای در جنوب غربی تهران امروز است . آن زمان وسیع بود و بین قزوین تا همدان را شامل می شد (ر . ک : معجم البلدان : ج ۲ ص ۴۵۴) .

وقال عليه السلام: در نزد ما در برابر حق برابرند. این است که به سوی امتیازطلبی گریخته اند. پس دور باشند آنان از رحمت خدا! به خدا سوگند ، آنان از ستم نگریخته و به عدالت نپیوسته اند. ما امیدواریم که در این کار (خلافت) خداوند دشواری را بر ما آسان و سختی ها را هموار سازد. إن شاء الله . والسلام! ۱ .

فصل پنجم: جدا شدن بعضی از یاران امام علیه السلام

الف جریر بن عبد الله بجلي

ب ابو عبد الرحمن سلمی

فصل پنجم: جدا شدن بعضی از یاران امام علیه السلام جریر بن عبد الله بجلي تاریخ الطبری: جریر بن عبد الله به سوی قرقسیا رفت و به معاویه نامه نوشت. معاویه نیز به او نامه نوشت و فرمان داد که نزد او آید. (۱)

ب ابو عبد الرحمن سلمی الغارات به نقل از عطاء بن سائب: مردی به ابو عبد الرحمن سلمی گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که به من خبری بدهی. چون پذیرفت، گفت: تو را به خدا، جز [به خاطر] آن روز که علی علیه السلام مال را میان کوفیان تقسیم می‌کرد و چیزی به تو و خانواده ات نداد، او را دشمن داشته‌ای؟ گفت: چون مرا به خدا سوگند دادی، آری، چنین است. (۲)

۱- تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۵۶۲.

۲- الغارات: ج ۲ ص ۵۶۷.

فصل ششم: شهادت مالک اشتر

الف اعزام مالک به مصر

فصل ششم: شهادت مالک اشتر الف اعزام مالک به مصر و قال علیه السلام: تاریخ الطبری در ذکر حوادث سال ۳۸ هجری: چون کار حکومت به پایان آمد، علی علیه السلام به مالک اشتر که آن روز در نصیبین بود چنین نوشت:

«اما بعد؛ تو از کسانی هستی که در برپایی دین و سرکوبی غرور خطاکاران و نگهداری از مرزهای خطیر، به تو تکیه می‌کنم. پیش تر محمّد بن ابی بکر را بر مصر گماشته بودم. گروهی بر او شورش کردند، در حالی که او جوانی کم تجربه در جنگ بود و تجارب دیگری هم نداشت. نزد من آی، تا بینیم در این مورد چه باید کرد. یکی از یاران شایسته و مورد اعتمادت را هم به جای خودت بگذار. والسلام!».

مالک اشتر آمد و به خدمت علی علیه السلام رسید. امام علیه السلام جریانات مصر را به او گفت و وی را از اخبار اهالی مصر آگاه کرد و فرمود: «کسی جز تو مناسب آن جا نیست. خدای رحمت کند! به آن جا برو، که اگر سفارشی هم نکنم، فکر تو مرا کافی است. در آنچه رخ می‌دهد، از خداوند یاری بجوی، شدّت را با نرمش درآمیز، آن جا که نرمش کارسازتر است، مدارا پیشه کن و آن جا که جز سختگیری مفید نیفتد، شدّت عمل نشان بده».^(۱)

ب نامه امام علیه السلام به اهل مصر، پیش از اعزام مالک

ب نامه امام علیه السلام به اهل مصر، پیش از اعزام مالکوقال علیه السلام: الأُمّالی، مفید به نقل از هشام بن محمّد: امیر مؤمنان، پیش از عزیمت مالک به مصر، چنین نامه ای به مصریان نوشت:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. سلام بر شما! همانا در حضور شما خدایی را سپاس می گویم که جز او معبودی نیست و از او درود فرستادن بر پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او را خواهانم. بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای خطر نمی خوابد و از ترس مرگ، از رویارویی با دشمنان عقب نمی نشیند، از رزم آورترین دلیران بندگان خدا، و از شریف ترین دودمان ها، که از آتش برای فاجران سوزنده تراست و از آلودگی و ننگ، دورترین. او همان مالک بن حارث اشتر است. نه دندانش کند می شود و نه از بُرش می افتد. در هنگامه احتیاط، بردبار و در جنگ، متین است. اندیشه ای ریشه دار و صبری نیکو دارد. شنوا و فرمانبردار او باشید. اگر فرمان حرکت داد، روان شوید و اگر دستور داد که بمانید؛ بمانید، چرا که اقدام و درنگ او جز به فرمان من نیست. شما را در داشتن و بهره مندی از او بر خود برگزیدم، برای خیرخواهی نسبت به شما و سرسختی بر دشمنان. خداوند با هدایت نگاهتان دارد و با تقوا مقاومتان سازد و به آنچه دوست می دارد و می پسندد، ما و شما را توفیق دهد. سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد!». ۱

ج نیرنگ معاویه در کشتن مالک اشتر

د اندوه امام علیه السلام

ج نیرنگ معاویه در کشتن مالک اشتر عن علی بن ابی طالب علیه السلام عن النبی صلی التاریخ الطبری به نقل از یزید بن ظبیان همدانی: معاویه کسی را در پی «جایستار»، از مالیات پردازان، فرستاد و به وی گفت: مالک، استاندار مصر شده است. اگر او را از بین ببری، تا زنده ای از مالیات معافی. پس هر نقشه ای می توانی بکش.

جایستار بیرون رفت تا به قلزم رسید و آن جا ماند. مالک از عراق به سوی مصر رهسپار شد. چون به قلزم رسید، جایستار به استقبال او شتافت و گفت: این خانه، این طعام و این هم علوفه. من هم مردی از خراج دهانم.

مالک نزد او فرود آمد. دهقان برای او و مرکبش غذا و علوفه آورد. چون غذا خورد، شربتی از عسل برایش آورد که آن را زهر داده بود و به مالک خوراند. چون مالک نوشید، جان داد.

معاویه رو به مردم شام کرده، می گفت: علی، مالک اشتر را به سوی مصر روانه کرده است. دعا کنید که خدا شرّ او را از شما برگرداند.

مردم هر روز مالک را نفرین می کردند. تا آن که مردی که مالک را شربت زهرآلود داده بود، نزد معاویه آمد و خبر مرگ مالک را داد. معاویه در بین مردم به سخن ایستاد و خدا را حمد و ثنا کرد و گفت: اما بعد؛ علی بن ابی طالب، دو دست راست داشت، یکی در جنگ صفین قطع شد مقصودش عمار یاسر بود و دیگری امروز و مقصودش مالک اشتر بود. (۱) د اندوه امام علیه السلام تاریخ الیعقوبی: چون خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر و مالک اشتر به علی علیه السلام رسید، بر مرگ آن دو به شدت نالید و به درد آمد و فرمود: «ای مالک! گریه کنندگان باید بر

ه شکست مردم عراق در پی مرگ مالک اشتر

همچون تویی بگریند. کجا کسی همانند مالک است؟!» (۱) و ذکر ابن شیرویه الدیلمی فی کتاب الفردوس فی باب الامام علی علیه السلام وقتی خبر درگذشت مالک اشتر را شنید: مالک، و چه بود مالک؟! به خدا سوگند، اگر کوه بود، کوهی تک بود و اگر صخره بود، سخت و محکم بود؛ به گونه ای که شُم هیچ ستوری بر فراز آن نمی توانست برسد و هیچ پرنده ای بر اوج آن نمی توانست بپرد. (۲) و یاسناده ایضا عن حذیفه بن الیمان (رض) عن النبی صالغارات به نقل از علقمه بن قیس نخعی: پس از شهادت مالک اشتر، علی علیه السلام پیوسته اندوهگین و ناراحت بود، تا آن جا که پنداشتیم اوست که مصیبت دیده است نه ما. این اندوه، روزهایی چند از چهره وی آشکار بود. (۳) ه شکست مردم عراق در پی مرگ مالک اشتر من ذلک ما رواه القاضی أبو محمد الحسین بن مسعود أنساب الأشراف به نقل از مدائنی: نزد معاویه [به بدی] سخن از مالک اشتر به میان آمد. مردی از قبیله نَخَع به کسی که از او یاد کرد، گفت: ساکت باش! همانا مرگ او اهل عراق را ذلیل ساخت، و حیات او نیز شامیان را ذلیل ساخته بود. معاویه هم سکوت کرد و چیزی نگفت. (۴)

-
- ۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۹۴.
 - ۲- الإمام علی علیه السلام لَمَّا جَاءَهُ نَعْيُ الْأَشْتَرِ: مَا لِكُ وَمَا لِكُ! وَاللَّهِ، لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا، وَلَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا، لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ، وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ (نهج البلاغه: حکمت ۴۴۳).
 - ۳- الغارات: ج ۱ ص ۲۶۵.
 - ۴- أنساب الأشراف: ج ۵ ص ۴۱.

فصل هفتم: اشغال مصر

الف فرستادن عمرو عاص برای جنگ با محمد بن ابی بکر

فصل هفتم: اشغال مصرالف فرستادن عمرو عاص برای جنگ با محمد بن ابی بکر تاریخ الطبری به نقل از عبد الله بن حواله ازدی، در ذکر فرستادن معاویه، عمرو عاص را به مصر: او را با شش هزار مرد فرستاد... عمرو عاص رفت، تا به نزدیکی های سرزمین مصر رسید. عثمانی ها دور او گرد آمدند و او آن جا ماند و به محمد بن ابی بکر چنین نوشت: ای پسر ابو بکر! ریخته شدن خونت را از من دور ساز. من دوست ندارم که از من خراشِ ناخنی هم به تو برسد. مردم این سامان بر سرپیچی از تو هماهنگ شده و فرمان تو را وا نهاده و از پیروی تو پشیمان شده اند. اگر کار بالا بگیرد، تو را تسلیم می کنند. از مصر بیرون شو، که من از خیرخواهان توأم. والسلام! عمرو عاص، همراه این نامه، نامه معاویه [به محمد بن ابی بکر] را هم برایش فرستاد که در آن آمده بود: اما بعد؛ سرانجام تجاوز و ستم، وبالی بزرگ است. کسی هم که خون محترمی را بریزد، از انتقام در دنیا و کیفر ابدی آخرت نمی رهد. ما هم کسی را نمی شناسیم که تجاوز کارتر، عیبجو تر و سرسخت تر از تو بر ضد عثمان بوده باشد. با انتقادگران و خونریزان او هم دست و هم داستان بودی. آن گاه می پنداری من از کار تو در خوابم یا فراموش کرده ام، تا آن جا که به سرزمینی در همسایگی من می آیی و حکومت می کنی

ب یاری خواهی محمد بن ابی بکر

ج پاسخ امام علیه السلام به او

و آسوده ای، در حالی که بیشتر مردم آن جا با من هم فکرنند، سختم را می پذیرند و در فریاد خواهی بر ضد تو فرمانبردار من اند؟ من کسانی را به سوی تو فرستاده ام که از تو خشمگین اند، تشنه خون توآند و با جهاد بر ضد تو به خدا تقرّب می جویند و با خدا عهد بسته اند که تو را مُثله کنند و اگر آنان جز کشتن تو هدفی نداشتند [و نمی خواستند مُثله ات کنند]، تو را هشدار و انذار نمی دادم و دوست داشتم که تو را به خاطر ستم و قطع رَحِم و هجومی بکشند که بر عثمان داشتی؛ آن روز که سر نیزه تو در گردن و رگ های گلوی او فرو می رفت. ولی خوش نمی دارم که یک قرشی را مُثله کنم. هر جا که باشی، خداوند هرگز تو را از قصاص نمی رهاوند. والسلام! (۱)

ب یاری خواهی محمد بن ابی بکر تاریخ الطبری به نقل از عبد الله بن حواله ازدی: محمد بن ابی بکر هر دو نامه را پیچید و نزد علی علیه السلام فرستاد و همراه نامه ای نوشت: «أما بعد؛ عمرو عاص در نزدیکی های سرزمین مصر فرود آمده و بیشتر مردم شهر که هم فکر با آنان اند، دور او گرد آمده اند وی با لشکری غوغاگر و ویرانگر آمده است. من در طرفداران خودم سستی می بینم. اگر به سرزمین مصر نیازی داری، با نیروی انسانی و مالی یاری ام برسان، و سلام بر تو! (۲)

ج پاسخ امام علیه السلام به او تاریخ الطبری به نقل از عبد الله بن حواله ازدی: علی علیه السلام در پاسخ او نوشت: «أما بعد؛ نامه ات به من رسید. نوشته بودی که عمرو عاص با لشکری ویرانگر به نزدیکی های سرزمین مصر فرود آمده است و کسانی که هم فکر او بوده اند، به سوی او بیرون شده اند. البته بیرون شدن آنان که هم فکر اویند، بهتر از آن است که نزد تو

۱- تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۰۰.

۲- تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۰۱.

بمانند. و گفته ای که در برخی همراهانت سستی دیده ای. اگر آنان هم سست شوند، تو سست مشو. آبادی خود را حصاربندی و دژبانی کن. پیروانت را هم نزد خویش فراهم آر و کنانه بن بشر را که به خیرخواهی و بزرگواری و دلیری معروف است، به جنگ دشمنان بفرست. من هم مردم را بر مرکب های سرکش و رام (اسب ها و شتران) به سوی تو فرا می خوانم. در مقابل دشمنت مقاومت کن و با بینایی خود، پیش برو و با نیت و عزم با آنان بجنگ و برای خدا و صبورانه با ایشان جهاد کن، هرچند که گروه تو اندک تر از آنان باشد؛ چرا که خداوند، گاهی گروه اندک را قوت می بخشد و گروه بسیار را خوار می سازد. نامه تبهکار تبهکار زاده (معاویه) و تبهکار کافر زاده (عمرو) را هم خواندم. این دو نابکاری که در کار معصیت هم دست اند و در رشوه خواری در حکومت، هم داستان، و در دنیا زشت و منگرنند و از آنچه در دست دارند، بهره می برند، همچنان که پیشینیان آنان از داشته هایشان بهره برده اند. رعد و برق آنان تو را نهراساند. و اگر تاکنون جواب نامه شان را نداده ای، آن گونه که شایسته آنان است، پاسخشان ده؛ چرا که آنچه بخواهی برای گفتن داری. والسلام!». ۱

د درخواست امام علیه السلام برای قیام

د درخواست امام علیه السلام برای قیاموروی الحافظ أبو نعیم ایضا بسنده عن ثوبان قال: تاریخ الطبری به نقل از عبد الله بن فقیم، پس از ذکر یاری خواهی محمد بن ابی بکر از علی علیه السلام: علی علیه السلام در میان مردم ایستاد و فرمان داد تا مردم برای نماز [نزد او] گرد آیند. مردم گرد آمدند. خدا را حمد و ثنا گفت و بر محمد صلی الله علیه و آله درود فرستاد. سپس فرمود:

«أما بعد؛ این فریاد محمد بن ابی بکر و برادران مصری شماست. دشمن خدا و دوست دشمنان خدا، پسر نابغه (عمرو عاص) به سوی آنان شتافته است. مبادا گم راهان در باطل خود و گرایش به راه طاغوت، همبسته تر از شما در این راه حقتان باشند! آنان آغازگر جنگ با شما و برادران شمایند. به پشتیبانی و یاری برادران خود بشتابید.

ای بندگان خدا! مصر بزرگ تر از شام است و هم خیر آن بیشتر است و هم مردمانش بهترند. مبادا آن را از چنگ شما در آورند. ماندن مصر در دست شما، عزتی برای شما و شکستی برای دشمنان شماست. به سوی جرحه (۱) بین حیره (۲) و کوفه بیرون شوید و فردا به خواست خدا آن جا یکدیگر را ببینیم».

راوی گوید: فردا که شد، علی علیه السلام پیاده بیرون رفت و صبحگاهان آن جا فرود آمد. تا نیم روز همان روز آن جا ماند. هیچ کس از آنان به آن جا نیامد. وی نیز برگشت. شامگاهان در پی بزرگان کوفه فرستاد. در دارالحکومه خدمت او آمدند، در حالی که حضرت، غمگین و گرفته بود. فرمود:

«خدا را سپاس بر آنچه قضا و قدرش بر کار من جاری شده است و مرا ای گروه

۱- جرحه، جایی نزدیک کوفه است (معجم البلدان: ج ۲ ص ۱۲۷).

۲- حیره، شهری باستانی و پر درخت در حدود یک فرسخی کوفه و محل سکونت خاندان نعمان بن منذر بوده است (تقویم البلدان: ص ۲۹۹).

ه شهادت محمد بن ابی بکر

وروی الحافظ أبو نعیم أيضا بسنده عن ثوبان قال: به شما دچار ساخته است؛ کسانی که وقتی فرمان می‌دهم، فرمان نمی‌برند و چون فرامی‌خوانم، پاسخ نمی‌دهند. دشمنان بی‌پدر باد! برای صبر و جهاد در راه حق خویش منتظر چیستید؟ مرگ و ذلت در همین دنیا برای شما در غیر راه حق است. به خدا سوگند، اگر مرگ فرارسد که حتما آمدنی است، میان من و شما در حالی جدایی خواهد افکند که از مصاحبت شما ناراحتم و از شما بیزار. ۱۰ شهادت محمد بن ابی بکر امام علیه السلام در سال ۳۶ هجری به پیشنهاد عبد الله بن جعفر، محمد بن ابی بکر را به استانداری مصر گماشت و این پس از عزل قیس بن سعد از آن جا بود. از این رو، محمد بن ابی بکر در جنگِ صِفِّین حضور نداشت. محمد بن ابی بکر بر کسانی که تفکر و گرایش عثمانی داشتند، سخت گرفت.

آنان نیز پس از آنچه در صفین گذشت و کار به حکمیت انجامید، بر ضدّ محمّد بن ابی بکر نافرمانی و شورش کرده، عرصه را بر او تنگ کردند. معاویه و عمرو عاص، فرصت را غنیمت شمرده، به حمایت شورشیان پرداختند. نزدیک بود که کارها در مصر از هم بپاشد و این اقلیم از قلمرو حاکمیت دولت اسلامی بیرون رود. از این رو، امام علی علیه السلام مالک اشتر را به جای او تعیین کرد تا آتش شعله ور فتنه آن جا را فرو نشاند؛ لیکن این یاور بی نظیر و نمونه، با روشی مزورانه و کثیف که معاویه به کار بست، در راه مصر، به شهادت رسید. امام علیه السلام محمّد را دوباره به آن جا بازگرداند. معاویه، عمرو عاص را همراه با گروهی برای کمک به یاغیان فرستاد. عمرو عاص، چون در زمان خلافت عمر مصر را گشوده بود، در آن جا نفوذ داشت. برخوردهایی پیش آمد که کنانه در آن به شهادت رسید. او را محمّد در رأس دوهزار نفر برای رویارویی با عمرو عاص فرستاده بود. این سبب شد که یاران محمّد بن ابی بکر، امیر خود را تنها گذاشتند، او هم به چنگ دشمن افتاد. از سوی دیگر، یاری خواهی امام علیه السلام از مردم کوفه برای پشتیبانی محمّد، بی فایده بود. کار به آن جا کشید که معاویه بن خدیج، محمّد بن ابی بکر را داخل پوست الاغ مُرده بگذارد و آتش بزند، در حالی که تشنه بود. در برخی نقل ها آمده است که او را زنده زنده سوزاند. شهادت محمّد بن ابی بکر، امام علیه السلام را بسیار اندوهگین ساخت و به سخت ترین وجه، بر آنچه بر سر عزیز از دست رفته اش آمد، نالید. وقتی علت این ناله و بی تابی شدید را پرسیدند، فرمود: «خدا محمّد را رحمت کند! جوان نرسی بود. به خدا سوگند، دوست داشتم که هاشم مرقال را بر مصر بگمارم، بی آن که از محمّد بن ابی بکر نکوهشی کنم. او کوشید و به تکلیف خود عمل کرد». (۱) حضرت پیوسته در مناسبت های مختلف از محمّد یاد می کرد و او را می ستود و می فرمود: «برایم دوست داشتنی بود. تربیت شده من بود. (۲) در مرگ او از خداوند اجر

۱- الغارات : ج ۱ ص ۳۰۱ .

۲- نهج البلاغه : خطبه ۶۸ .

ز خطبه امام علیه السلام، پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر

می طلبیم. فرزندی خیرخواه، کارگزاری سخت کوش، شمشیری بُرنده و ستونی جلوگیرنده بود». (۱)

و شادی معاویه^۳. تأویل الآيات الظاهره: الغارات به نقل از جنذب بن عبد الله، در خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر: عبد الرحمان بن مسیب فزاری که مأمور مخفی علی علیه السلام در شام بود، خدمت امام رسید و خبر داد که از شام بیرون نشد، مگر آن که از سوی عمرو عاص، مژده های پی در پی آمد که مصر فتح شده و محمد بن ابی بکر کشته شده است. معاویه هم بر فراز منبر خبر کشته شدنش را اعلام کرده است. و به آن حضرت گفت: ای امیر مؤمنان! من هرگز در شام، روزی شاد به شادمانی آن روز ندیده بودم، تا آن که خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر به آنان رسید.

علی علیه السلام فرمود: «هلا! حزن ما بر شهادت او به اندازه شادمانی آنان بر این واقعه است؛ نه، بلکه چند برابر است». (۲) خطبه امام علیه السلام، پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر ۱۶. کتاب من لا یحضره الفقیه: امام علی علیه السلام در خطبه اش پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر: آگاه باشید! مصر را فاجران ستمگر گشودند؛ آنان که راه خدا را بسته و اسلام را به انحراف کشاندند. هلا که محمد بن ابی بکر به شهادت رسید و ما از خداوند بر این امر، انتظار اجر داریم! به خدا سوگند، تا آن جا که من می دانم، او از کسانی بود که منتظر قضای الهی (مرگ) بود و برای پاداش [آخرت] کار می کرد و از روش هر فاجر بدش می آمد و روش مؤمن را دوست می داشت.

من به خدا سوگند خودم را بر کوتاهی در کارم سرزنش نمی کنم. همانا من در سختی های جنگ، جدی و کاردانم. در کار نبرد، پیشرو و به شیوه تدبیر آگاهم و

۱- نهج البلاغه: نامه ۳۵.

۲- الغارات: ج ۱ ص ۲۹۵.

۱۶. کتاب من لا یحضره الفقیه: اندیشه درست را در میان شما به کار می گیرم. آشکارا شما را به فریادرسی می خوانم و بی پرده شما را برای یاری ندا می دهم، نه سختم را می شنوید و نه فرمانم را اطاعت می کنید، تا کارها به سرانجام شومی کشیده می شود.

شما قومی هستید که با شما نه می توان خونخواهی کرد و نه می توان داغ دل ها را به پایان برد. از پنجاه و چند شب پیش تاکنون شما را فرا خواندم که به داد برادرانتان برسید. مثل شتر نر کف بر لب، خُرْخُر کردید و همچون کسی که عزم نبرد با دشمن ندارد و در پی اجر نیست، زمینگیر شدید. سپس سپاهی اندک و سست از میان شما نزد من بیرون شد، رنگ پریده «گویا که آنان را در حالی که می نگرند، به سوی مرگ می کشانند» (۱). پس اُف بر شما! ۲.

فصل هشتم: شیخون های عمال معاویه

الف سیاست علوی و سیاست اموی

فصل هشتم: شیخون های عمال معاویهاالف سیاست علوی و سیاست امویپس از آن که معاویه تلخی شکست در جبهه صفین را چشید، به این نتیجه رسید که توان برخورد رویاروی با امام علیه السلام را ندارد. پس برای رسیدن به اهداف و مطامع شوم خود، راه دیگری در پیش گرفت؛ راه و سیاستی غیر اسلامی و غیر انسانی در برخورد با امام علیه السلام یعنی سیاست آزار غافلگیرانه، از قبیل: ترور، آتش زدن خانه ها، غارت اموال، ایجاد رعب و هراس در میان مردم، و سلب امتیت از شهرهای اسلامی. مورخ مشهور، مسعودی، در این باره می نویسد: در بقیه روزگار علی علیه السلام معاویه گروههای غارتگر را می فرستاد. علی علیه السلام هم کسانی را اعزام می کرد که جلوی مردم آزاری های فرستادگان معاویه را بگیرند. (۱) معاویه با این شیوه و سیاست پست و خطرناک، این اهداف را در نظر داشت: ۱. مأیوس ساختن مردم از حکومت علی علیه السلام و درهم شکستن مقاومت آنان و جلوگیری از تداوم حمایت آنان از امام علیه السلام. ۲. سلطه یافتن بر جاهایی که موقعیت سیاسی مهمی داشتند، مثل بصره و مصر.

۱- مروج الذهب: ج ۲ ص ۴۲۱.

۳. و داشتن امام به مقابله به مثل و از بین بردن قداست امام علیه السلام در اذهان مردم. ۴. بهره گیری از پوشش «عهدنامه صلح مشروط»، که در جریان حکمیت، امام علیه السلام آن را امضا کرده بود، در راه منافع و اهداف خویش و در نتیجه، و داشتن امام علیه السلام به نقض آن قرار داد. آنچه زمینه ساز این سیاست خطرناک شد و به آن کمک کرد، شهادت گروهی از استوانه های لشکر امام علیه السلام از یک سو و خستگی سپاه ایشان و سرپیچی آنها از اطاعت فرماندهشان از سوی دیگر بود. ولی امام علیه السلام در آن شرایط حساس، سر سوزنی هم از مرز عدالت تجاوز نکرد و درسی عملی برای حکومت هایی برجای نهاد که می خواهند در وفا و ثبات، به شیوه آن حضرت وفادار بمانند؛ بلکه امام علیه السلام حاضر نبود همان عهدنامه مشروطی را هم که به قبول آن وادارش کردند، بشکنند. و اینک سخن امام علیه السلام در این زمینه:

۲۱. الکافی: الإرشاد: امام علیه السلام در بخشی از سخنانش، آن گاه که معاویه بن ابی سفیان شرط صلح را نقض کرد و به شیخون هایی علیه مردم عراق پرداخت، پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«معاویه را چه می شود؟ خدا او را بکشد! او از من کار بزرگی را انتظار دارد. او می خواهد من هم مثل او عمل کنم تا عهد و پیمانم را شکسته باشم و آن را حجتی بر ضد من بگیرد و تا قیامت، هر گاه که از من یاد شود، مایه ننگ و بدنامی ام گردد. هر گاه به او گفته شود: تو آغاز کردی، گوید: من نه خبر دارم و نه دستور داده ام. بعضی هم بگویند: راست می گوید، برخی هم سخنش را دروغ بدانند.

به خدا سوگند که خداوند، صبر و حوصله بسیار دارد و نسبت به بسیاری از فرعون های پیشین، حلم ورزیده است، فرعون هایی را هم کیفر داده است. اگر خدا به او مهلت می دهد، از چنگ خدا نمی تواند بگریزد و خداوند، بر سر راه او در کمین است. پس هر کار می خواهد، بکند. ما هرگز پیمان خود را نخواهیم شکست و نقض.

ب غارت نعمان بن بشیر

۲۱. الکافی: عهد نخواهیم کرد و هیچ مسلمان و معاہدہ‌دی را به هراس نخواهیم افکند، تا آن شرط ترک جنگ میان ما سپری شود. «إن شاء الله!». اب غارت نعمان بن بشیر ۲۳. کمال الدین قال الصدوق: الکامل فی التاریخ: در این سال (۳۹ هجری) معاویہ لشکریان خود را در عراق، در اطراف قلمرو حکومت علی علیه السلام پراکند. نعمان بن بشیر را با هزار مرد به عین التمر فرستاد، که در آن جا مالک بن کعب با هزار نفر مأمور پاسگاهی برای علی علیه السلام بود. مالک به یاران خود اجازه داده بود که به کوفه بروند و جز صد نفر کسی با او نبود. چون خبر هجوم نعمان را شنید، نامه ای به امیر مؤمنان نوشت و به او گزارش داد و نیروی کمکی درخواست کرد.

علی علیه السلام خطبه ای خواند و مردم را به بیرون رفتن به یاری او فراخواند؛ امیر سنگینی کرده، نرفتند. مالک با نعمان درگیر شد. دیوارهای آن روستا را پشت سر یاران خویش قرار داد. مالک به میخنف بن سلیم نامه نوشت و از او یاری طلبید. وی نزدیکی های او بود. مالک و نعمان پیکار سختی کردند. میخنف، پسرش عبد الرحمان را با پنجاه نفر فرستاد. آنان در حالی به مالک رسیدند که او و همراهانش غلاف شمشیرها را شکسته و دل به مرگ و پیکار سپرده بودند. چون شامیان آنان را دیدند، عصر هنگام گریختند

ج غارت سفیان بن عوف

۲۳. کمال الدین قال الصدوق: و پنداشتند که نیروی امدادی در راه است. مالک آنان را تعقیب کرد و سه نفر از آنان را کشت.

چون کوفیان از خروج به سوی مالک و یاری آنان سستی کردند، علی علیه السلام بر منبر رفت و بر آنان خطبه خواند و فرمود:

«ای اهل کوفه! هر بار که شنیدید گروهی از شامیان بر شما تاخته و فرود آمده اند، هر یک از شما در خانه خود خزید و در را به روی خود بست، آن گونه که سوسمار به لانه اش و کفتار به آشیانه اش می خزد. فریب خورده کسی است که شما فریض دهید. هر کس با شما به پیروزی برسد، با تیر شکسته پیروز شده است. نه آزاد مردانی به هنگام ندا و نه برادرانی هنگام نجوایید. إنا لله و إنا إليه راجعون! به چه رنجی از دست شما گرفتار شده ام! کورانی هستید که نمی بیند، لال هایی که سخن نمی گویند و کرانی که نمی شنوند. إنا لله و إنا إليه راجعون!». (۱) ج غارت سفیان بن عوف ۲۹. مختصر البصائر: الغارات به نقل از سفیان بن عوف غامدی: معاویه مرا خواست و گفت: تو را با لشکر انبوه و ساز و برگ جنگی می فرستم. مسیر فرات را پیش بگیر، تا آن که به هیت (۲) برسی و از آن بگذری. اگر آن جا لشکریانی دیدی بر آنان بتاز و غارت کن، و گرنه پیش برو تا شهر انبار را غارت کنی. اگر در آن جا لشکریانی نیافتی، برو تا به مدائن شیخون بزنی. سپس به نزد من باز گرد. مبادا به کوفه نزدیک شوی! و بدان که اگر بر مردم انبار و مدائن شیخون بزنی، گویا کوفه را غارت کرده ای.

ای سفیان! این شیخون ها بر مردم عراق، دل هایشان را به هراس می افکنند و هواداران ما را نیز که در فکر جدا شدن از آنان اند، جرئت می بخشد و کسانی را که از پیشامدها می ترسند، به سوی ما می کشاند. به هر آبادی ای که رسیدی خراب کن و

۱- الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۴۲۵.

۲- شهری در کرانه فرات، بالاتر از انبار (تقویم البلدان: ص ۲۹۹).

د غارت ضحاک بن قیس

۲۹. مختصر البصائر: هرکس را که با خودت همفکر ندیدی بگش و اموال را غارت کن که این کار هم مثل کشتن است و دل ها را بیشتر به درد می آورد. (۱) د غارت ضحاک بن قیس الغارات به نقل از عبد الرحمان بن مسعود فزاری: معاویه، ضحاک بن قیس فهری را خواست و به او گفت: برو تا به ناحیه کوفه بگذری و تا می توانی از کوفه دوری کن. از بادیه نشینان هر که را یافتی که در اطاعت علی است، بر او شیخون بزن و اگر به مرزبانان یا سپاهیان علی برخوردی، بر آنان شیخون بزن. اگر صبح در شهری بودی، عصر در شهر دیگر باش. مبادا که برای رویارویی و جنگ با سپاهی که به سوی تو فرستاده می شود، بمانی! آن گاه او را با سه یا چهار هزار نفر نیروی ویژه و زبده روانه کرد. ضحاک پیش آمد، در حالی که اموال را چپاول می کرد و بادیه نشینانی را که به آنان برمی خورد، می کشت، تا آن که به «ثعلبیه» رسید. سربازانش بر حاجیان تاختند و کالاهایشان را ربودند. پیش رفت تا به عمرو بن عمیس بن مسعود، برادر زاده عبد الله بن مسعود، صحابی پیامبر خدا رسید و میان راه حج در قُطَطَّانَه (۲)، او و مردمی را که همراهش بودند، کشت. ابو روق گوید: پدرم به من گفت که شنید علی علیه السلام نزد مردم آمد و بر منبر چنین فرمود: «ای مردم کوفه! به سوی بنده صالح، عمرو بن عمیس و سپاهیان که از آن شماست و برخی شان کشته شده اند، بیرون شوید. بروید و با دشمنان بجنگید و از حریم خود دفاع کنید، اگر اهل کارید». پاسخ ضعیفی به او دادند. امام علیه السلام ناتوانی و سستی آنان را دید و فرمود: «به خدا سوگند، دوست داشتم در عوض صد نفر از شما، یکی از آنان را داشتم.

۱- الغارات: ج ۲ ص ۴۶۴.

۲- قُطَطَّانَه، جایی در نزدیکی شهر کوفه است که در جانب راه خشکی کربلا قرار گرفته است (معجم البلدان: ج ۴ ص ۳۷۴).

ه غارت عبد الرحمن بن قباث

وای بر شما! همراه من بیرون آیید، سپس اگر خواستید، بگریزید! به خدا سوگند، با نیت و بصیرتی که دارم، از دیدار پروردگارم ناخرسند نیستم و در آن، برایم آسایش است و راه نجاتی برای من از هم صحبتی و برخورد و مدارا با شما، آن گونه که با شتران تازه کار آبکش یا با جامه های پوسیده مدارا می کنند، که هر طرفش را که می دوزند، طرف دیگرش بر تن صاحب جامه پاره می شود». سپس فرود آمد. خود او پیاده راه افتاد تا به غَرَّین (۱) رسید. آن گاه حُجر بن عَدی را از سپاه خویش فراخواند و پرچمی برای او بست با چهار هزار نفر، و سپس روانه اش ساخت. حُجر بیرون شد تا به سَمَوه (۲) رسید که سرزمینی خشک است. در آن جا با امرء القیس بن عدی و عشیره او برخورد کرد که از دامادهای حسین بن علی علیه السلام بودند. آنان راهنمایان او به راه ها و آب ها بودند. حجر همچنان پُر شتاب در پی ضحاک بود تا در ناحیه تَدْمُر به او برخورد. در برابر او صف کشید و مدّتی با هم جنگیدند. نوزده نفر از همراهان ضحاک و دو نفر از یاران حجر به نام های عبد الرحمان و عبد الله غامدی کشته شدند. تاریکی شب میان آن دو گروه فاصله انداخت و ضحاک، شبانه گریخت. صبح که شد، از او و همراهانش اثری نیافتند. (۳)

ه غارت عبد الرحمن بن قباث ۳۱. بحار الأنوار: الکامل فی التاریخ در رخدادهای سال ۳۹ هجری: و در این سال، معاویه، عبد الرحمان بن قباث بن اشیم را به سوی شهرهای جزیره فرستاد و شیب بن عامر

۱- تثنیه کلمه «غَرَّی» است؛ یعنی دو ساختمان بسیار بلند که پشت کوفه به صورت دو صومعه نزدیک قبر علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است (معجم البلدان: ج ۴ ص ۱۹۶).

۲- نام آبی در دشت. و گمان می کنم که دشت «سماوه» را که میان کوفه و شام به صورت خشکی است، را به همین آب نامیده اند (معجم البلدان: ج ۳ ص ۲۴۵). امروز یکی از شهرهای جنوبی عراق در کرانه فرات است، بین دو شهر ناصریه و دیوانیه.

۳- الغارات: ج ۲ ص ۴۲۱.

۳۱. بحار الأنوار: جدّ کرمانی که در خراسان بود آن جا بود. شیب در نصیبین (۱).

بود. نامه ای به کمیل بن زیاد که در هیت بود، نوشت و خبر آنان را به او اطلاع داد.

کمیل برای کمک به او همراه ششصد سوار حرکت کرد. به عبد الرحمان رسیدند که معن بن یزید سلمی هم همراهش بود. کمیل با آنان جنگید و فراری شان داد و سپاهشان را شکست داد و از شامیان بسیار کشت و دستور داد که فراری را تعقیب نکنند و زخمی را نکشند.

از یاران کمیل نیز دو نفر کشته شدند. خبر پیروزی را به علی علیه السلام نوشت. علی علیه السلام هم به او پاداش خوبی داد و پاسخی نیکو نوشت و از او راضی شد، در حالی که قبلاً از او ناراحت بود....

شیب بن عامر از نصیبین آمد و کمیل را دید که با آن گروه جنگیده است. بر پیروزی تبریکش گفت و شامیان را تعقیب کرد، ولی به آنان نرسید. از فرات گذشت و سپاه خود را هر سو پراکند و بر شامیان شیخون زد تا به بعلبک (۲) رسید.

معاویه حبیب بن مسلمه را در پی او روان کرد، ولی به او نرسید. شیب بازگشت و بر اطراف رقه (۳) شیخون زد. هیچ هوادار عثمان را پیاده ندید، مگر آن که [به اسارت] به همراه آورد و هیچ اسب و سلاحی را نگذاشت، مگر آن که به غنیمت گرفت و به نصیبین برگشت و به علی علیه السلام گزارش داد.

علی علیه السلام به او نامه نوشت و از گرفتن اموال، بجز اسب و اسلحه ای که با آن می جنگند، نهی کرد و فرمود: «رحمت خدا بر شیب! شیخون را دور ساخت و پیروزی را نزدیک کرد». (۴).

۱- شهری آباد بر سر راه کاروان هایی که از موصل به شام می روند، در نُه فرسخی سنجار. این شهر به دست رومیان ساخته شده بود و انوشیروان آن را فتح کرد (ر. ک: معجم البلدان: ج ۵ ص ۲۸۸).

۲- شهری قدیمی از شهرهای لبنان که فاصله آن تا دمشق، سه روز است (ر. ک: معجم البلدان: ج ۱ ص ۴۵۳).

۳- از شهرهای فعلی سوریه. شهری مشهور بر کرانه فرات که فاصله آن تا حَرّان سه روز است (ر. ک: معجم البلدان: ج ۳ ص ۵۹).

۴- الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۴۲۸.

و غارت بُسْر بن اَرطات

و غارت بُسْر بن اَبی اَرطات ۳۴۱. و کان یقول علیه السلام فی طریقہ إلی الشام: تاریخ الطبری به نقل از عوانه: پس از ماجرای حکمیت، معاویه بن ابی سفیان بُسْر پسر ابو اَرطات را که مردی از بنی عامر بن لُوی بود، همراه سپاهی روانه ساخت. از شام حرکت کردند تا به مدینه رسیدند. آن روز، ابو ایوب انصاری کارگزار علی علیه السلام در مدینه بود. ابو ایوب از آنان گریخت و در کوفه به نزد علی علیه السلام رفت.

بُسْر وارد مدینه شد، به منبر رفت و کسی با او نجنگید. از روی منبر فریاد برآورد: ای دیناریان، ای نجاریان، ای زریقیان! ای پیر من، ای پیر من! دیروز با او بودم. اینک او کجاست؟ مقصودش عثمان بود.

سپس گفت: ای مردم مدینه! به خدا سوگند، اگر فرمان معاویه به من نبود، هیچ کس از مردانتان را در مدینه زنده نمی گذاشتم. مردم مدینه با او بیعت کردند. کسانی نزد بنی سلمه فرستاد و گفت: به خدا سوگند، نزد من نه امانی دارید و نه بیعتی، تا آن که جابر بن عبد الله را بیاورید.

جابر به نزد اُم سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و به او گفت: تو چه صلاح می بینی؟ می ترسم کشته شوم، و این هم بیعتی گم راهانه است.

اُم سلمه گفت: من صلاح می بینم که بروی و بیعت کنی. من پسر عمر بن ابی سلمه را هم گفتم که بیعت کند. به دامادم عبد الله بن زمعه هم گفتم که بیعت کند زینب دختر ابو سلمه زن وی بود. جابر نیز رفت و بیعت کرد.

بُسْر خانه هایی را در مدینه خراب کرد. سپس به مکه رفت. ابو موسی ترسید که وی را بکشد. بسر به او گفت: با صحابی پیامبر خدا چنین نخواهم کرد، و رهایش ساخت. پیش از آن ابو موسی به یمن نوشته بود که لشکری از سوی معاویه آمده است که مردم را می کُشد، هر کس را به حکومت گردن نهد، می کُشد.

سپس بُسر به سوی یمن رفت. عبید الله بن عباس، کارگزار علی علیه السلام در یمن بود. چون از آمدن آن لشکر خبر یافت، به کوفه گریخت و نزد علی علیه السلام رفت و عبد الله بن عبد المدان حارثی را به جای خود بر یمن گماشت. بُسر آمد و او و پسرش را کشت. بُسر، بار و بُنه عبید الله بن عباس را دید که دو کودک خردسال او نیز در میان آنها بود.

۳۴۱. وکان يقول عليه السلام في طريقه إلى الشام: هر دو را سر بُريد.

برخی گفته اند: دو فرزند عبید الله بن عباس را نزد مردی از بنی کنانه از بادیه نشینان دید. چون خواست آن دو را بکشد، آن مرد گفت: این دو بی گناه را چرا می کشی؟ اگر آنان را می کشی، پس مرا بکش. گفت: می کشم. ابتدا آن مرد را کشت و سپس آن دو فرزند را. آن گاه بُسر به شام بازگشت.

نیز گفته اند: آن مرد کنانی در دفاع از آن دو کودک جنگید تا کشته شد. نام یکی از آن دو کودک که بُسر آنان را کشت، عبد الرحمان بود و دیگری قُثم. بُسر در این شبیخونش تعداد زیادی از پیروان علی علیه السلام را در یمن به قتل رساند.

خبر بُسر به علی علیه السلام رسید. جاریه بن قدامه را با دو هزار نفر و وهب بن مسعود را هم با دو هزار فرستاد. جاریه آمد تا به نجران رسید و آن جا را آتش زد و شماری از پیروان عثمان را گرفت و کشت. بُسر و همراهانش از آن جا گریختند. آنان را تعقیب کرد تا به مکه رسید.

جاریه به آنان گفت: با ما بیعت کنید. گفتند: امیر مؤمنان کشته شده است. به سود چه کسی بیعت کنیم؟ گفت: به نفع هر کس که یاران علی با او بیعت کردند.

ابتدا نپذیرفتند. سپس بیعت کردند. آن گاه جاریه به مدینه رفت که ابو هریره با مردم نماز می خواند. او گریخت. جاریه گفت: به خدا سوگند، اگر او را بگیرم، گردنش را خواهم زد. سپس به مردم مدینه گفت: با حسن بن علی علیه السلام بیعت کنید. پس بیعت کردند. آن روز را در مدینه ماند. آن گاه به کوفه رهسپار شد. ابو هریره دوباره برگشت و با مردم نماز خواند. (۱) ۳۴۲. وأیضا يقول عليه السلام في ذلك الطريق: الاستيعاب: معاوية، بُسر بن أرطاة را به یمن فرستاد. او هم زنان مسلمان را به اسارت گرفت و آنان در بازار به فروش گذاشته شدند. (۲).

۱- تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۳۹.

۲- الاستیعاب: ج ۱ ص ۲۴۳ ش ۱۷۵.

فصل نهم: در آرزوی شهادت

الف مرگ، محبوب ترین است

ب من و مردم، خسته از یکدیگر

فصل نهم: در آرزوی شهادتالف مرگ، محبوب ترین است ۳۴۵. وبلغه علیه السلام قول نافع بن جبیر فی معاویه حیثامام علی علیه السلام در خطبه ای در نکوهش یاران نافرمان خویش: ... از فرمان من نه خشنودی برمی آید، تا آن را بیسندید و نه خشمی که بر محور آن جمع شوید. محبوب ترین چیزی که دیدارش کنم، در نظر من مرگ است. قرآن را به شما آموخته ام و با برهان و دلیل بر شما حکم رانده ام و آنچه را نمی شناختید، یادتان دادم و آنچه را [ناگوارانه] از دهان بیرون می افکندید، گوارایتان ساختم. اگر کور بود، می دید. اگر خواب بود، بیدار می گشت و چه بسیار به خداشناسی نزدیک اند قومی که پیشوایشان معاویه است و آموزگارشان پسر نابغه (عمرو عاص)!! (۱) ب من و مردم، خسته از یکدیگر ۳۴۷. وقیل له: الغارات به نقل از ابن ابی رافع: علی علیه السلام را دیدم در حالی که انبوه مردم بر گرد او جمع

۱- الإمام علی علیه السلام من خطبه له علیه السلام فی ذم العاصین من أصحابه: ... إنه لا يخرج إليكم من أمری رضی فترضونه، ولا سخط فتجتمعون علیه، وإن أحب ما أنا لاقٍ إلى الموت! قد دارستكم الكتاب، وفاتحتكم الحجاج، وعرفتكم ما أنكرتم، وسوغتكم ما مججتم، لو كان الأعمى يلحظ، أو النائم يستيقظ! وأقرب بقوم من الجهل بالله قائلهم معاوية! ومؤدبهم ابن النابغة! (نهج البلاغه: خطبه ۱۸۰).

۳۴۷. وقیل له: شده بودند، تا آن جا که پایش را خون انداختند. فرمود: «خدایا! من از اینان ناخشنودم و اینان از من. پس مرا از دست اینان راحت کن و آنان را از دست من» (۱). (۲).

۱- در نقل أنساب الأشراف افزوده شده است: پس جز همان شب، زنده نبود!

۲- الغارات: ج ۲ ص ۴۵۹.

فصل دهم: آخرین خطبه امام علیه السلام

اشاره

فصل دهم: آخرین خطبه امام علیه السلام ۳۴۹. وقال طاووس: نهج البلاغه: از نوف بکالی روایت است که این خطبه را امیر مؤمنان علی علیه السلام در کوفه ایراد کرد، در حالی که بر روی سنگی ایستاده بود که جعده بن هبیره مخزومی برای او نهاد، بر تن او جُبه ای پشمین بود و بند شمشیرش از پوست درخت خرما بود، در پاهایش نیز کفشی از لیف خرما بود و پیشانی اش نیز [از سجده بسیار] همچون پینه زانوی شتر. فرمود:

«ستایش خدایی را که سرانجام مردم و فرجام کارها به سوی اوست. او را بر نیکی بزرگش، بر دلیل آشکارش، بر بخشش و منتش می ستاییم؛ ستایشی که ادای حقّ او و شکر او باشد و به پاداشش نزدیک سازد و افزایش نعمتش را موجب شود. از او مدد می جوئیم، مدد خواستن کسی که به عطای او امیدوار و به سود او آرزومند و به دفع او مطمئن و به بزرگواری اش معترف و با رفتار و گفتار، فرمانبردار اوست.»

و به او ایمان داریم، ایمان کسی که از روی یقین به او امید بسته و از روی ایمان، به او بازگشته و از روی پذیرش، در پیشگاه او خاضع است و موخّدانه، کار را برای او خالص می سازد و سپاسمندانه بزرگش می دارد و با رغبت و تلاش، به او پناه می برد.

خدای سبحان نه زاده شده، تا در عزّت شریکی داشته باشد و نه زاده است، تا خود از بین رود و از او ارث برند، و نه وقت و زمان بر او پیشی جسته، و نه افزایش و کاستی بر او راه یافته است؛ بلکه با نشانه های تدبیر استوار و تقدیر حتمی که نشانمان داده، بر خردها آشکار شده است.

۳۴۹. وقال طاووس: از نشانه های خلقت او، آفرینش آسمان هاست، که بی ستون، استوار و برقرار است و بی تکیه گاه، پا برجاست. آنها را فرا خواند، فرمانبردار و پذیرا پاسخ دادند، بی توقف و درنگ! اگر نبود که به پروردگاری او اقرار داشتند و به اطاعتش تسلیم، آسمان ها را جایگاه عرش خود و قرارگاه فرشتگانش و فرازگاه سخن پاک و کار شایسته آفریده هایش قرار نمی داد.

ستارگان آسمان را نشانه هایی قرار داد، تا سرگشته راه ها و درّه های گوناگون، با آنها راه را بیابد. تاریکی پرده های شب تار، از نورافشانی آنها نمی تواند جلوگیری کند و پوشش های ظلمت شب دیجور، مانع درخشش فروغ ماه در آسمان ها نیست.

منزه است خدایی که بر او پوشیده نیست سیاهی شب تار و شب آرام گرفته در عمق دره های زمین و بلندی های کوه های تیره رنگ به هم پیوسته و پیچیدن صدای غرش رعد در افق آسمان و آذرخشی که از ابرها برمی جهد و برگی که با وزش بادهای انواء (۱) و بارش باران از آسمان از درخت فرو می افتد. می داند که هر قطره کجا فرو می چکد و قرار می گیرد و مورچه خرد [دانه را] از کجا می کشد و به کجا می برد و قوت و خوراکی که پشه را کفایت می کند و آنچه در شکم ماده است، چیست.

ستایش خدایی را که پیش از آن که کرسی و عرش و آسمان و زمین و جن و انس باشند، بوده است. نه با خیال، درک می شود، نه با فهم، به اندازه می آید، نه خواهند ای مشغولش می کند و نه بخششی از او می کاهد، نه با چشم می نگرد و نه با کجا محدود می شود، نه با همسان و جفت، توصیف می شود و نه با ابزار آفریده می شود و نه با حواس درک می شود و نه با مردم قیاس می شود؛ همو که با موسی علیه السلام سخن گفت و از نشانه های بزرگ خویش به او نشان داد، بی آن که از اندام و ابزار و نطق و زبانک بهره گیرد.

۱- انواء، جمع نوء است که به دو معنا به کار می رود: یکی به معنای باران، و دیگری به معنای افول و ظهور ستارگان. عرب بر این باور بودند که اگر ستاره ای فرود آید و ستاره دیگری طلوع کند، حتما بادهای شدیدی می وزد و باران از آسمان نازل می شود (ر. ک: مجمع البحرین: ج ۳ ص ۱۸۴۳ ماده «نوء»).

۳۴۹. وقال طاووس: ای آن که در وصف خدا، خود را به رنج می افکنی! اگر راست می گویی، به توصیف جبرئیل و میکائیل و فرشتگان مقرب پرداز که در سراپرده های قدس ساکن اند و از توصیف خدا که برترین آفریدگار است، سرگشته و حیران اند؛ چرا که چیزهایی را می توان وصف کرد که دارای شکل ها و ابزارها باشند و چون سرآمدشان سرآید، نابود شوند. پس معبودی جز او نیست، با فروغش هر تاریکی را روشن ساخته و با ظلمت آفرینی اش هر نور را تاریک ساخته است.

ای بندگان خدا! شما را به پروای از خدا سفارش می کنم؛ همو که بر شما جامه پوشاند و وسایل زندگی تان را فراهم ساخت. اگر کسی وسیله ای برای همیشه ماندن، یا راهی برای دور ساختن مرگ داشت، همانا سلیمان بن داوود بود که خداوند، همراه پیامبری و جایگاهی عظیم، بر جن و انس او را حکومت داده بود. چون روزی مقدرش را بر گرفت و مدتش سرآمد، کمان نیستی با تیرهای مرگ، او را هدف قرار داد و زمین از او تهی شد، خانه ها خالی و رها ماند و به ارث به گروهی دیگر رسید.

همانا برای شما در روزگاران گذشته عبرت است. عمالقه و فرزندان ایشان کجایند؟ (۱) فرعون ها و فرعون زادگان کجایند؟ ساکنان شهرهای رس کجایند؛ همانان که پیامبران را کشتند و سنت های انبیا را خاموش ساختند و شیوه گردنکشان را زنده کردند؟ کجایند آنان که با لشکریان به هر سو می رفتند و هزاران را هزیمت می دادند؛ آنان که سپاه ها به راه انداختند و شهرها ساختند؟».

و در بخشی از این خطبه فرمود:

«سپر حکمت را پوشیده و همه آداب آن همچون روی آوردن به آن و شناخت آن و خود را برای آن فارغ ساختن را برگرفته است. پس حکمت نزد او، گمشده اوست که می جویدش و نیاز اوست که می خواهدش. او غریب است، آن گاه که اسلام غریب .

۱- عمالقه گروهی از فرزندان عملیق از نسل حضرت نوح بودند که در ناحیه یمن و حجاز حکومت داشتند. (م)

۳۴۹. وقال طاووس: است و از ناتوانی [همچون شتری آزرده،] دُم خود را می جنباند و جلوی گردنش را بر زمین می چسباند. بازمانده ای از بقایای حجت خداست و جانشینی از جانشینان پیامبران الهی».

سپس فرمود:

«ای مردم! من پنجهایی را که پیامبران به اُمت های خویش می دادند، برایتان گستردم و آنچه را جانشینان انبیا به انسان های پس از خود می رساندند، به شما رساندم. با تازیانه تأدیبم شما را ادب کردم، اما استوار نشدید و با بیم دادن ها شما را به راه حق کشاندم، اما بر فرمان برداری همراه نشدید. خدا خیرتان دهد! آیا پیشوایی جز من می خواهید که شما را به راه آورد و راهنمایی تان کند؟ آگاه باشید که آنچه از دنیا روی آورده بود، روی گردانده است و آنچه رویگردان بود، روی آورده است. بندگان خوب خدا، آهنگ کوچ کردند و دنیای ناپایدار اندک را به آخرت پاینده و فراوان فروختند.

مگر برادرانی که در صِفَیْنُ خون هایشان ریخت و امروز زنده نیستند زیان کردند تا غصه ها بخورند و تیره ها بنوشند؟ به خدا سوگند، خدا را دیدار کردند. پروردگار هم پاداش کاملشان را داد و پس از بیمشان، در سرای ایمنی جایشان داد.

کجایند برادرانم، آنان که به راه افتادند و راه حق پیمودند؟! عَمَّار کجاست؟ ابن تَیْهَان کجاست؟ ذوالشهادتین کجاست؟ (۱)

کجایند همانندهای آنان، برادرانی که پیمان مرگ بستند و سرهای مطهرشان نزد فاجران برده شد؟».

نوف گوید: امام علیه السلام پس از این سخن دست خود را بر محاسن خویش زد و بسیار گریست و سپس فرمود:

«دریغا بر آن برادرانی که قرآن را تلاوت و آن را استوار کردند، در واجب های قرآن .

۱- برای اطلاع از شرح احوال یاران امام علیه السلام، ر. ک: دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج ۱۳ (بخش شانزدهم: یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام).

۳۴۹. وقال طاووس: اندیشه کردند و آنها را برپا داشتند، سنت را زنده کردند و بدعت را میراندند، به جهاد فراخوانده شدند و پاسخ دادند و به رهبر اعتماد کردند و از وی پیروی نمودند».

سپس با صدای بلند ندا داد: «بندگان خدا، نبرد! نبرد! آگاه باشید، من همین امروز لشکر می آریم. هر که می خواهد به سوی خدا بکوچد، پس برون آید!».

نوف گوید: برای حسین علیه السلام پرچمی برای فرماندهی ده هزار نفر بست، قیس بن سعد را هم با ده هزار نفر تجهیز کرد، ابو ایوب انصاری را هم سرکرده ده هزار نفر ساخت و برای دیگران هم تعدادی دیگر فراهم آورد، در حالی که می خواست به صفین برگردد. هنوز جمعه نشده بود که ابن ملجم ملعون بر وی ضربت زد، لشکرها برگشتند و ما همچون گوسفندانی شدیم که چوپانشان را گم کرده باشند و گرگ ها از هر سو آنها را بُربایند! ۱ .

دلایل تنهایی امام علی علیه السلام

۱. نقش خواص در دگرگونی های سیاسی و اجتماعی

دلایل تنهایی امام علی علیه السلام کنون و در فرجام این نگاه گذرا، این پرسش مهم را در میان می نهیم که اگر کشورداری بر مبنای سیاست هایی که بدان اشاره شد، عملاً امکان پذیر است و سیاست هایی از این دست، بایسته و شایسته و کارآمد است، چرا مردم از سیاستمداری حق مدار چون علی علیه السلام که با حمایت گسترده آنان به قدرت رسید، پس از گذشت مدتی کوتاه، فاصله گرفتند و او در ماه های پایانی زندگی تنها ماند؟ در این بحث می کوشیم تا در حد توان و امکان، بر اساس متون تاریخی و واقعیت جامعه اسلامی آن روز، به پاسخ سؤال یاد شده پردازیم. اما پیش تر، سزاوار است که چند نکته را، گرچه گذرا، طرح کنیم:

۱. نقش خواص در دگرگونی های سیاسی و اجتماعی نقش خواص و نخبگان در دگرگونی های جامعه، نقشی بنیادین و گسترده است. آنها بیشترین و مؤثرترین تأثیر را در تحولات سیاسی و اجتماعی، در طول تاریخ این بخش از جامعه داشته اند. (۱) به واقع، آنان غالباً به جای توده های مردم تصمیم می گیرند، و مردمان، غالباً در پیروی از آنان، درنگ نمی کنند

۱- ر. ک: میزان الحکمه با ترجمه فارسی / جلد نهم / عنوان ۴۱۸ / باب ۳۱۵۲ (آنچه توده مردم را فاسد می کند).

۲. نقش مردم کوفه در حکومت علی علیه السلام

تنهایی علی علیه السلام از زبان خود او

۱. تضاد خواست ها

۲. نقش مردم کوفه در حکومت علی علیه السلامدر جغرافیای سیاسی صدر اسلام، سرزمین عراق، نقش پل ارتباطی بین شرق و غرب اسلامی را بازی می کرد و از جمله مراکز تأمین نیروی نظامی برای قدرت مرکزی بود و در عراق، کوفه از جایگاهی ویژه و نقشی حیاس تر برخوردار بود. نکته ای که بسی جای تأکید و تأمل دارد، بافت قبیله ای موجود در کوفه و حاکمیت خوی قبیله گرایی و چیرگی فرهنگ و معیارهای زندگانی قبیله ای بر رفتارها و مناسبات آنهاست. در این فرهنگ، رئیس قبیله، نقش آفرین حرکت ها و تلاش هاست و دیگر افراد، پیروانی بی اختیار و دنباله روانی بدون موضع اند. از این رو، باید با تأکید، این حقیقت را باز گوئیم که وقتی گفته می شود که مردم، علی علیه السلام را تنها گذاشتند، یعنی خواص، نخبگان و رؤسای قبایل جامعه اسلامی، او را وا گذاشتند. این واقعیت تلخ، در مردم عراق و بویژه کوفیان، نمود روشن تری دارد. اکنون و پس از بیان آنچه که چونان درآمدی بر این بحث آمد، به بررسی علل تنها ماندن علی علیه السلام، بر اساس سخنان و کلام خود مولا می پردازیم.

تنهایی علی علیه السلام از زبان خود او علی علیه السلام، خود به گونه ای روشن و به بهترین وجه، از رویگردانی مردم از حکومتش سخن گفته است و چرایی و چگونگی رویکرد آغازین، و رویگردانی واپسین آنان را به خویش، ضمن خطابه ها و پاسخگویی به پرسش ها بیان کرده است. اکنون بر آنیم که زمینه ها، دلایل و علل رویگردانی مردم و تنهایی علی علیه السلام را بررسی کنیم:

۱. تضاد خواست هانخستین دلیل فاصله گرفتن مردم از امام علی علیه السلام، تفاوت بنیادین دو گونه نگاه به حکومت بود. به واقع، این دو نگاه، تضادی اصولی در انگیزه ها و هدف ها داشت. بخش عظیمی از مردم شرکت کننده در خیزش علیه عثمان (بویژه شماری از

۲. خیانت خواص و پیروی عوام از آنان

نقش آفرینان آن حرکت، مانند طلحه و زبیر)، در پی باز گرداندن جامعه به سیره و سنت نبوی نبودند. آنان، برای حاکمیت یافتن ارزش های اصیل اسلامی، شمشیر نمی زدند. انحصارطلبی های حزبی و تصمیم گیری های قبیله ای بنی امیه در حکومت که از مجرای حکومت عثمان شکل می گرفت، آنان را به ستوه آورده بود. برای آنها هدف از برچیدن بساط عثمان و بیعت با علی علیه السلام، به واقع، گشودن این گره و حلّ این مشکل بود؛ گرچه در شعار، چیز دیگری می گفتند. اما امام علی علیه السلام بعد از آن همه اصرار مردمان و انکار و تن زدن های او، زمام خلافت را به دست گرفت، تا مگر حقی را بازستاند و جامعه را به سیره و سنت نبوی باز گرداند. چنین بود که امام علیه السلام فرمود: لَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِدًا. إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ. (۱) خواست من و شما یکی نیست. من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید.

۲. خیانت خواص و پیروی عوام از آنان در روزگار حاکمیت امیر مؤمنان، نقش بنیادین در تصمیم گیری های غالب مردم را رؤسای قبایل، ایفا می کردند. امام علیه السلام بسی تلاش کرد تا معیارگرایی را در صفحه ذهن و صحنه زندگی مردم بگستراند، تا آنان، راه را با معیار حق برگزینند و مردمان را بدان بسنجند، نه این که حق را با معیار افراد و شخصیت های برجسته و ... متأسفانه، تلاش امام علی علیه السلام در این زمینه، به نتیجه مطلوب نرسید. چیرگی وضع بدان گونه که گفته آمد، مانع جدی اصلاحات بنیادی حکومت علی علیه السلام بود و این برای امام، سخت رنج آور بود که تصمیم های ایشان، گاه با مخالفت فردی که جمعی انبوه را به دنبال داشت، سترون می ماند.

درد گزاری ها ، اتمام حجت برای همگان**با نخبگان (خواص)****هشدار به عوام****خطر ترک امر به معروف و نهی از منکر**

درد گزاری ها ، اتمام حجت برای همگان امام علیه السلام در سخنرانی که به «خطبه قاصعه» (۱) معروف شده و پس از جنگ نهروان ایراد شده است، نکات بنیادی بسیار مهمی را در چرایی و چگونگی شکست انقلاب های دینی قبل از اسلام، بیان کرده و آینده تاریخ اسلام را به گونه ای دقیق، پیش بینی کرده است.

با نخبگان (خواص) امام علی علیه السلام در کلام والای خویش، سرنوشت ابلیس را گزارش می کند که شش هزار سال عبادت خدا می کرد و با اشاره به جایگاه او، به نخبگانی که سابقه درخشانی در خدمت به اسلام داشته اند، اشاره می کند و می آگاهاند که مبادا به سرنوشتی مانند سرنوشت ابلیس، گرفتار آیند.

هشدار به عوام امام علی علیه السلام در ادامه خطبه خویش، با تأکید فراوان، به مردم سفارش می کند که اگر بزرگان و نخبگان آنان از برتری جویی دست نکشیدند و همچنان بر نخوت و کبر و آتش افروزی پای فشرده اند، از پیروی آنان، تن زنند و در جهت اهداف نامشروع آنان، قرار نگیرند و به دقت بنگرند که همه فتنه ها، فسادها و ناهنجاری ها، ریشه در مواضع آنان دارد.

خطر ترک امر به معروف و نهی از منکر از نگاه امام علی علیه السلام یکی از عوامل اصلی تداوم انقلاب اسلامی، امر به معروف و نهی از منکر است. اقامه همه ارزش های اسلامی و انسانی، ارتباط مستقیم با این فریضه دارد. خطر ترک فریضه امر به معروف و نهی از منکر، برای تداوم انقلاب اسلامی، به حدی است که امام علی علیه السلام تا آخرین لحظات زندگی، مردم را از آن برحذر می داشت

۳. عدالت در توزیع

و در آخرین جمله وصیت نامه اش فرمود: لا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيُولَىٰ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ. (۱) امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید، تا پلیدان بر شما مسلط گردند و آن گاه، دعا کنید و مستجاب نشود. در ادامه خطبه قاصعه، امام علیه السلام پس از تَبَّه دادن به خطر ترک امر به معروف و نهی از منکر و پشت کردن به ارزش ها برای آینده امت، تصریح می کند که هم اکنون، جامعه اسلامی با این مشکل روبه روست. بنابراین، اگر علاج نگردد، مردم باید در انتظار سلطه اشرار باشند.

۳. عدالت در توزیع پس از پیامبر خدا و به روزگار خلافت خلفای سه گانه، از جمله سیاست های غلط، تطمیع چهره های موجه، و تبعیض در بهره ور ساختن خواص وابسته بود. بدین سان، کسان بسیاری برکشیده شدند که آن جایگاه عالی، شایسته آنان نبود و کسانی فرو افتادند که به ناحق، بر آنها ظلم شده بود. اکنون امام علیه السلام آهنگ زدودن این فاصله وحشتناک طبقاتی و نا به سامانی بهره وری کسان را از حکومت داشت و این مطلب را به صراحت، در یکی از آغازین خطبه هایش بیان کرده بود. روشن بود که این سیاست، کسان بسیاری را علیه امام علیه السلام برمی انگیخت و آنان که غالباً از خواص و چهره های موجه بودند، با ترفندهای گونه گونه، عوام بسیاری را برای توجیه مخالفت های خود و پنهان داشتن راز جدایی از علی علیه السلام به دنبال خود می کشاندند. چنین بود که علاقه مندان به امام علی علیه السلام مکرراً از او می خواستند که از این سیاست،

۴. اجتناب از ابزارهای نامشروع در اجرای فرمان

اشاره

روی گرداند و رؤسای قبایل و چهره های پرنفوذ سیاسی و شخصیت های پُر طَمَطُراق بهره ور از امتیازات اقتصادی ویژه را برای مدّتی فراموش کند و با آنها و بهره وری هایشان برخورد نکند؛ اما امام علیه السلام آن پیشنهادها را با اصول و مبانی حکومت علوی در تضاد می دید و از پذیرش آنها، تن می زد. گویا امام علیه السلام پذیرفتن آن پیشنهادها را نوعی دست کشیدن از اهداف و آرمان های حکومتی اسلام می دانست و نمی پذیرفت. نمونه هایی از این گونه پیشنهادها و پاسخ های امام، در متن اصلی دانش نامه امیرالمومنین علیه السلام آمده است.

۴. اجتناب از ابزارهای نامشروع در اجرای فرمانجامعه انسانی بدان گونه که باید باشد جامعه ای است سرشار از ارزش های انسانی؛ جامعه ای است که قانون و عدالت، روابط را ایجاد می کند و یا پیوندها را می گسلد، سرکشی ها را می زداید و ناهنجاری ها را هنجار می بخشد. اقیانوس روشن است که دست یافتن به چنین مرحله ای در جامعه انسانی، تا چه حدّی دشوار است. جامعه ای که امام علی علیه السلام بر آن حکومت می کند، چگونه است؟ گرایش های مردمی در سطح عمومی آن، چه سان است؟ کشش ها و کوشش های عموم مردم، بر چه اساسی رقم می خورد؟ در سیاست اموی، هدف، وسیله را توجیه می کند و سیاستمدار، از هر گونه ابزاری، حتی نامشروع و با هر کیفیتی در اجرای سیاست و برنامه ها و فرمان هایش بهره می گیرد. رهبر این سیاست، با کسانی به زبان تطمیع سخن می گوید و با دیگرانی به زبان تهدید، و سرانجام، با کسانی به زبان تزویر. معاویه، با بهره گیری از چنین سیاستی بر شام حکم می راند و شاید حفظ منافع ملّی (!) شام، چنین اقتضا می کرد و او چنان می کرد. اما علی علیه السلام چه کند؟ در سیاست علوی که استفاده از ابزار نامشروع برای اجرای سیاست ها روا نیست و رهبر مردم، تنها با زبان توجیه و تبیین و تعلیم سخن می گوید، و نه زبان تطمیع به کار می گیرد و نه با تزویر و تهدید و خشونت عمل می کند، چگونه

تحقیق پیشگویی های امام علی علیه السلام

باید مردمانی را که بدان شیوه خو کرده اند، به راه آورد. شگفت آور این که توده مردم شام، بدون این که از معاویه چیزی دریافت کنند، تنها با سیاست تزویر، تطمیع و تهدید، بدون چون و چرا از او اطاعت می کردند؛ اما توده مردم کوفه، با این که در کنار امام علیه السلام از منافع مادی نیز بی بهره نبودند، فرمان نمی بردند. به دیگر سخن، اگر این پرسش را در پیش دید امام علی علیه السلام بنهید که: «چرا مردم نهایت گذاشتند؟»، امام علیه السلام در پاسخ می گوید: من حاضر نبودم با زبان شمشیر، آنان را به فرمانبری وا دارم. آنان نیز متأسفانه به لحاظ فرهنگی و ساخت اجتماعی و شیوه هایی که بر آنها رفته بود و بدانها خو گرفته بودند، چنان نبودند که ارج و عظمت این راه را بفهمند و بدان گردن نهند. امام علیه السلام بر این باور بود که با خشونت، مشکل حکومت به گونه ای زودگذر، حل می شود؛ اما آن حاکمیت و حکومت، دیگر علوی نخواهد بود. امام علیه السلام این حقیقت را بارها بیان کرده است: وَلَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي يُصْلِحُكُمْ هُوَ السَّيْفُ، وَمَا كُنْتُ مُتَحَرِّيًا صَلَاحَكُمْ بِفَسَادِ نَفْسِي وَلَكِنْ سَيَسْلُطُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي سُلْطَانٌ صَعْبٌ . (۱) می دانم آنچه شما را اصلاح می کند، شمشیر است؛ ولی من اصلاح شما را با تباه کردن خویش نمی جویم. لیکن پس از من، حکومتی خشن بر شما مسلط خواهد گردید.

تحقیق پیشگویی های امام علی علیه السلامبیدین سان، امام علیه السلام با این سوز و گدازها، مظلومانه از میان مردم رفت؛ در حالی که از دست مردم، شکوه می کرد. او به مردم گفته بود که ظلم مردم به زمامدار و پیشوای عادل نیز چونان عملکرد زمامدار و پیشوای ستم گستر، برای جامعه خطرناک است؛ و جامعه ای که حق زمامدار

و امام عادل را نمی گزارد و از اطاعت او و همبستگی و همدلی با او که برترین حقّ پیشواست تن می زند، در چنگال فتنه خواهد افتاد و در آتش سقوط، خواهد سوخت. سی و چهار سال پس از شهادت امام علی علیه السلام پیشگویی آن بزرگوار درباره کوفیان، به روشنی تحقّق یافت. به روزگار خلافت عبد الملک بن مروان، گروهی از خوارج که «آزارقه» نامیده می شدند، در ناحیه اهواز، علیه حکومت مرکزی قیام کردند. تنها نقطه ای که می توانست بدان جا نیرو گسیل کند، کوفه بود. مردم، زیر بار نرفتند و از رفتن به نبرد، تن زدند. عبد الملک در خطابه ای حماسی، از خواص و نزدیکانش چاره جویی کرد و گفت: چه کسی برای آنان داوطلب می شود، با شمشیری بُرنده و نیزه ای آبدیده؟ (۱) همه سکوت کردند. حجاج بن یوسف که به تازگی عبد الله بن زبیر را در مکه سرکوب کرده بود، به پا خاست و اعلام آمادگی کرد؛ اما عبد الملک، نپذیرفت و ضمن اشاره به مشکل اعزام نیرو به جبهه اهواز، از آنان خواست که توانمندترین افراد خود را برای امارت عراق و جنگ با آزارقه، نامزد کنند. باز هم تنها کسی که اعلام آمادگی کرد، حجاج بن یوسف بود. نکته جالب این است که عبد الملک، از حجاج می پرسد که چگونه می خواهد این مردم سرکش و گریزپا را به پیروی وا دارد؟ (۲) و حجاج پاسخ می دهد که: زبان شمشیر و ابزار خشونت! با آنان با زبان شمشیر سخن خواهد گفت و تازیانه خشونت را برخواهد کشید. سیاست تهدید و تطمیع را خواهد گستراند و ریشه مخالفان را از بُن برخواهد کند. عبد الملک، این شیوه را پسندید و به سال ۷۴ هجری، حجاج را به حکومت کوفه و بصره گمارد و او در نخستین رویارویی با مردم، در خطابه ای هشدار

۱- الفتوح: ج ۷ ص ۵.

۲- الفتوح: ج ۷ ص ۶.

۵. عوامل جنبی**اشاره**

دهنده به مردم گفت: به درستی که سرهایی می بینم که رسیده اند و هنگام چیدن آنها رسیده است و من عهده دار این کارم و گویا به خون ها می نگرم که میان عمامه ها و ریش ها موج می زند.... بدانید که شمشیرم به زودی از خون شما سیراب گردد و پوستتان را جدا کند. پس هر که می خواهد، خون خود را حفظ کند. (۱) حجاج در همان آغازین سخن خود، نشان داد که از چشمانش مرگ می بارد و از شمشیرش خون. او در دومین روز حکومتش، بیانیه ای صادر کرد که آن را در کوی ها و برزن های کوفه، جار زدند: بدانید که ما به یاران مَهْلَب، سه روز مهلت دادیم و هر که را پس از آن بگیریم، کیفرش زدنِ گردن اوست. (۲) و برای این که نشان دهد این بیانیه بدون هیچ تردیدی اجرا خواهد شد، به فرمانده نیروی انتظامی و حاجب خود، زیاد بن عروه دستور داد که شماری از سپاه در شهر بگردند و مردم را به جبهه اعزام کنند و هر آن که را تأخیر کرد و یا امتناع ورزید، بکشند. اصلاح، رام کردن و ایجاد آرامش در زیر برق شمشیر! این، همان اصلاحی است که امام علی علیه السلام آن را به بهای فاسد شدن اصلاح کننده می دانست و حاضر نبود بپذیرد و جامعه را بدین گونه به «اصلاح» آورد. او نمی توانست به سیاستی تن در دهد که مشکل حکومت را به بهای تباه ساختن ارزش های انسانی حل می کند.

۵. عوامل جنبی آنچه تا بدین جا برشمردیم، اصلی ترین عوامل سستی مردم و تنهایی امام علی علیه السلام در روزگار پایانی حکومت ایشان بود. عوامل دیگری نیز برای این کناره گیری مردم،

۱- الفتوح: ج ۷ ص ۱۰۸.

۲- الفتوح: ج ۷ ص ۱۳.

الف شبهه جنگ با اهل قبله

ب خستگی رزم آوران از جنگ بدون غنیمت

می توان شمرد که هر چند تأثیرگذاری آنها در حد و حدود عوامل پیش گفته نیست، ولی نقش آنها در ضعیف و خسته شدن مردم، شایان توجه است. این عوامل را که بدان ها عنوان «عوامل جنبی» داده ایم، بر می شمیریم:

الف شبهه جنگ با اهل قبله حکومت علی علیه السلام در آغازین گام های استقرارش، متأسفانه در کام جنگ فرو رفت: جنگ داخلی و نبرد با اهل قبله. جنگ های پیش از آن، یکسر با کافران بود و نبرد با کافران، بدون شبهه و ابهام بود؛ اما جنگ های روزگار حکومت علی علیه السلام که در جهت خاموش ساختن فتنه ها و در راه اصلاح و بازگرداندن جامعه اسلامی به سیره و سنت نبوی بدانها تن داده بود، جنگ با اهل قبله بود؛ جنگ با کسانی که عنوان مسلمانی داشتند و گاه در پرونده سیاسی اجتماعی آنها نقطه های درخشان فراوانی نیز یافت می شد. چنین بود که پیامبر صلی الله علیه و آله که در آینه زمان، این حوادث را می دید و چگونگی آنها را پیش بینی کرده بود، از یک سو این نبردها را قتال بر مبنای تأویل قرآن می دانست و از سوی دیگر، بر دشواری آنها تأکید کرده بود. جنگ با اهل قبله، برای تنگ اندیشان، دغدغه ایمانی ایجاد می کرد. آنان به درستی نمی توانستند تصمیم بگیرند و از این رو، از همراهی باز می ایستادند.

ب خستگی رزم آوران از جنگ بدون غنیمت در جنگ ها، جمع آوری غنیمت، یکی از انگیزه های مؤثر بود، بویژه برای کسانی که روزگاری طولانی بدان خوی کرده بودند. اکنون روزها و ماه ها در صحنه نبرد می ماندند، بدون این که از آنچه فراچنگ می آوردند، بتوانند بهره گیرند. آنان در دوران زمامداران پیش از امام علی علیه السلام، به کسب غنائم در جنگ و بهره وری از آن غنائم، به ویژه در جنگ های فارس و روم، عادت کرده بودند. اکنون امام علی علیه السلام از آغازین روزهای نبرد، از آنها می خواست که به اموال مردمان، دست درازی نکنند و

ج از دست دادن یاران برجسته

اوج قدرت رهبری در اوج تنهایی

بدانند که در آنچه در اوج جنگ به دست می آورند، حق تصرف ندارند. بنا بر این، پذیرفتن جنگ بدون غنایم، برای مردم، بسی دشوار بود. فرسودگی و خستگی نیروهای رزمی پس از دو سال نبرد بدون غنیمت و بدون بهره مادی، چون با شبیه نامشروع بودن جنگ با اهل قبله ضمیمه شود و با دیگر عوامل بنیادین تنهایی امام علیه السلام که از آن یاد شد گره بخورد، روشن است که فرجامی جز نافرمانی نخواهد داشت. چنین شد که امام علیه السلام در پایان دوران حکومتش در بسیج نیروها با مشکل جدی مواجه بود.

ج از دست دادن یاران برجسته مدیر جامعه و پیشوای مردم، در چیرگی بر مشکلات و گشودن گره های اجتماعی، سیاسی و... بیشتر از هر چیزی مرهون نیروهای همگام و عناصر همراه در کادر رهبری است. وجود هوشمندان از خود گذشته و خردمندان تلاشگری که از سر اخلاص، با پیشوا همراهی کنند و در گردونه های دشوار، ایثار کنند، در پیشبرد مدیریت جامعه نقشی شگرف ایفا خواهند کرد. نقش این گونه کسان در زدودن ابهام ها، رساندن پیام ها، تبیین موضع ها و ایجاد تحرک در نیروها که به گونه ای غیر مستقیم، آرمان های رهبری را در جامعه عینیت می بخشند، بسی مهم است. در کشاکش نبرد صفین، نقش خطابه ها و حماسه سرایی های کسانی چون مالک اشتر، هاشم مرقال و... روشن است و گواهی بر آنچه گذشت. سوگمندان، امام علی علیه السلام در اواخر حکومت خود، این گونه کسان را دیگر همراه ندارد. برجسته ترین یاران امام علیه السلام که زبان هایی گویا داشتند و مفسران موجه راه او بودند، دیگر نیستند.

د اوج قدرت رهبری در اوج تنهایی کنون و در پایان این تحلیل گذرا، سزاوار است به نکته ای بس مهم و ارجمند در سیاست علوی و شیوه پیشوایی امیر مؤمنان پردازیم. ندیده ام که کسی بدین نکته

آگاهی یافته و یا به روشنی و صراحت، در رهبری امام علی علیه السلام آن را مطرح کرده باشد. این نکته تأمل برانگیز و اعجاب آور، همان توان رهبری و قدرت مدیریت و استواژ گامی امام علی علیه السلام در پیشوایی در روزگاری است که تا بدین جا ابعاد آن، تبیین گردید. اسناد تاریخی نشان می دهند که علی علیه السلام در دوران تنهایی، بالاترین، نیرومندترین و شکوهمندترین رهبری را به ظهور رسانده است. از این رو، چون می گوئیم علی علیه السلام تنها ماند، نباید چنین بپنداریم که او با آن همه نافرمانی ها، درد گذاری ها و گله مندی ها، خانه نشین شد، یا صحنه را رها کرد، و یا در ماه های پایانی حکومت، علناً قدرت رهبری و توان مدیریت جامعه را از دست داد و تا هنگامه شهادت، تنها به درد گذاری، گله مندی از نافرمانی ها و عدم حمایت مردمان و سستی نخبگان، بسنده کرد. هرگز! متون تاریخی و اسناد فراوان گزارش دهنده سیره علوی، نشان دهنده آن است که پرتلاش ترین و سختکوشانه ترین دوره از روزگار حکومت علی علیه السلام، روزگار تنهایی اوست. هرگز بر قهرمان بی بدیل صحنه های نبرد و چیره دست ترین چهره گردونه های سختی و دشواری، یأس، حاکم نشد. یک تنه، خلأها را پُر کرد، سخن ها گفت، حماسه ها سرود، و راهی را که در روز اول حکومت اعلام کرده بود، تا آخرین لحظه زندگی ادامه داد و دمی آرام نگرفت و فارغ نشست. در جامعه ای که بخش عظیمی از خواص و نخبگان آن با امام علی علیه السلام همدلی و همراهی نکردند و عوام دنباله رو آنها، در فضایی آکنده از شبهه جنگ با اهل قبله و نبرد با چهره های باسابقه و گاه مقدّس نما، به سستی و نافرمانی روی آوردند و رزم آوران، پس از گذار از سه جنگ خونین بدون غنیمت، کاملاً فرسوده شدند، در هنگامی که امام علیه السلام برترین یاران خود را از دست داده بود و شبیخون های مکرر سپاه جهل مدار و ارزش ستیز معاویه و غارتگری هایش مردم را به ستوه آورده بود، امام علیه السلام با این همه، نستوه ایستاد و بر بسیج مردمان علیه ستمگری ها و جنایت های معاویه تأکید کرد و در چنین هنگامه آکنده از یأس و سستی و دلهره، بدون بهره گیری از ابزار

خشونت، مردم را برای حضور مجدد در جبهه نبرد با معاویه بسیج کرد. امام علیه السلام باید از چه توان رهبری و قدرت مدیریت و جاذبه پیشوایی ای برخوردار باشد که در چنین هنگامی هم بتواند بایستد و در بسیج نیروها تا این اندازه توفیق یابد؟ آخرین سخنرانی حماسه گستر و شورانگیز علی علیه السلام که قبل از اعزام مجدد نیرو به صفین انجام شد، گواه این مدعاست. نوف بکالی، چهره ظاهری امام علیه السلام به هنگام ایراد خطبه و سخنان هیجانبار وی و چگونگی آرایش سپاه را چنین گزارش کرده است: امیر مؤمنان، این خطبه را در کوفه بر ما ایراد کرد، در حالی که بر سنگی ایستاده بود که جَعِدَه، پسر هبیره مخزومی، آن را بر پا داشته بود. جامه ای پشمین بر تن داشت و حمایل شمشیرش از لیف خرما و در پایش نعلینی از لیف خرما بود. نشان سجده بر پیشانی اش، همچون داغ شتر بر سر زانو بود. نوف می گوید که آن گاه امام علیه السلام در پایان سخن، با صدایی بلند، ندا داد: الْجِهَادَ، الْجِهَادَ، عِبَادَ اللَّهِ... و إِنِّي مُعَسِّكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الرِّوَاحَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ. جهاد، جهاد، بندگان خدا!... من همین امروز، لشکر آماده می کنم. هر که می خواهد به سوی خدا بر کشد، بیرون شود. آن گاه، سازماندهی سپاه را بدین گونه گزارش می کند: برای حسین علیه السلام ده هزار سپاه، و برای قیس بن سعد، ده هزار سپاه، و برای ابو ایوب، ده هزار سپاه قرار داد و برای دیگران هم رقم های دیگر، و آماده بازگشت به صفین بود و جمعه نیامده بود که ابن ملجم ملعون، او را ضربت زد. سپاهیان بازگشتند و ما چون گوسفندانی بودیم که شبان خود را از دست داده است و گرگ ها از هرسو آنان را می ربایند. (۱) بدین سان و بر پایه آنچه آمد، اظهارات دردمندانه امام علیه السلام و گله های مکرر او از

یارانش، به دلیل ضعف و اظهار عجز از رهبری و اداره مردم با آن ویژگی ها که ترسیم شد، نبود؛ بلکه امام علیه السلام به جای به کارگیری زبان خشونت و شمشیر برای بسیج مردم، از این زبان، در جهت به حرکت درآوردن آنان بهره می گرفت. بسیج نیرویی سنگین در شرایطی که شرح آن گذشت، در مدتی کم تر از یک هفته (در همان هفته پیش از شهادتش)، نشان دهنده توانمندی فوق العاده حضرت در بسیج توده های مردم از یک سو، و موفقیت سیاست های علوی در کشورداری از سوی دیگر است. آنچه آمد، نگاهی بود گذرا به زمینه ها، علل و عوامل سستی مردم در هنگامه ای بدان سان، و ترسیمی از سیره علوی در اداره کشور. سخن را در این زمینه به پایان می بریم و از خداوند متعال در بهره گیری از معارف آفتابگون علوی و آموزه های دریاوار آل الله علیهم السلام توفیق می طلبیم.

بخش هشتم: شهادت امام علی علیه السلام

اشاره

بخش هشتم: شهادت امام علی علیه السلام مفصل یکم: خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت علی علیه السلام مفصل دوم: پیشگویی امام علیه السلام درباره شهادت خویش مفصل سوم: توطئه برای ترور امام علیه السلام مفصل چهارم: ترور امام علیه السلام مفصل پنجم: از ترور تا شهادت مفصل ششم: پس از شهادت

فصل یکم: خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت علی علیه السلام

فصل یکم: خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت علی علیه السلام. ۲. التهذیبین: امام علی علیه السلام: چون خدای سبحان این آیه را نازل کرد: «الم * آیا مردم پنداشتند همین که گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و آزمایش نمی شوند؟» (۱)، دانستم که تا پیامبر خدا میان ماست، فتنه و آزمونی بر ما نازل نمی شود. گفتم: ای پیامبر خدا! این فتنه ای که خداوند تو را از آن آگاهانیده چیست؟

فرمود: «ای علی! امت من پس از من امتحان می شوند».

گفتم: ای پیامبر خدا! مگر روز اُحد که برخی از مسلمانان به شهادت رسیدند و شهادت نصیب من نشد و این بر من دشوار بود، به من نفرمودی که: «مژده باد بر تو، که شهادت از پی توست»؟

به من فرمود: «آری، چنین است، و آن گاه صبر تو چگونه خواهد بود؟».

گفتم: ای پیامبر خدا! این از جاهای صبر نیست، بلکه از موارد مژده و سپاس است. ۲

۳. الأُمالی: المعجم الكبير به نقل از جابر: پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: «تو مردی هستی که خلافت خواهی یافت و تو کشته خواهی شد و این از خون آن (اشاره به محاسن و سر وی) رنگین خواهد شد». (۱) ۴. الکافی: مسند اَبی یعلیٰ به نقل از عایشه: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که علی را در بر گرفت و بوسید، در حالی که می گفت: «پدرم فدای تنهای شهید! پدرم فدای تنهای شهید!». (۲) امام علی علیه السلام: پیامبر خدا فرمود: «ای علی! می دانی بدبخت ترین پیشینیان کیست؟». گفتیم: خدا و رسولش داناترند. فرمود: «پنی کننده شتر صالح». [سپس] فرمود: «می دانی بدتر از او کیست؟» و یک بار فرمود: «بدبخت ترین آخرین (آیندگان) کیست؟». گفتیم: خدا و رسولش داناترند. فرمود: «کُشنده تو». ۳

-
- ۱- المعجم الكبير عن جابر: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام: إِنَّكَ امْرُؤٌ مُسْتَحَلَفٌ ، وَإِنَّكَ مَقْتُولٌ ، وَهَذِهِ مَخْضُوبَةٌ مِنْ هَذِهِ جَيْعِيجٍ لِحَيْتِهِ مِنْ رَأْسِهِ (المعجم الكبير: ج ۲ ص ۲۴۷ ح ۲۰۳۸).
- ۲- مسند اَبی یعلیٰ: ج ۴ ص ۳۱۸ ح ۴۵۵۸.

فصل دوم: پیشگویی امام علیه السلام درباره شهادت خویش

فصل دوم: پیشگویی امام علیه السلام درباره شهادت خویشالارشاد: امام علی علیه السلام فرمود: «ماه رمضان شما را فرا رسيد، که سرور ماه ها و آغاز سال است و آسیاب حکومت در این ماه می چرخد. آگاه باشید که به یقین شما امسال در یک صف به حج خواهید رفت و نشانه اش آن است که من میان شما نیستم». یاران آن حضرت می گفتند: او خبر شهادت خویش را به ما می دهد. پس در شب نوزده رمضان ضربت خورد و شب بیست و یکم همان ماه جان باخت. ۱

۱۶. کتاب الثاقب فی المناقب: علل الشرائع به نقل از اصبع بن نباته: به امیر مؤمنان گفتم: چرا خضاب نمی کنی، با آن که پیامبر خدا خضاب می کرد؟

فرمود: «منتظر بدبخت ترین ائمتم که محاسنم را از خون سرم رنگین کند، پس از خبری حتمی که حبیبم پیامبر خدا به من خبر داده است». (۱)

۱۷. الکافی: تاریخ یعقوبی: عبد الرحمان بن ملجم مرادی ده روز مانده به آخر شعبان سال چهارم هجری به کوفه آمد. چون به علی علیه السلام خبر آمدنش رسید، فرمود: «آمد؟ آگاه باشید که جز او کسی بر ضد من نمانده است. اینک وقت آن رسیده است.»

[ابن مُلَجِّم] به منزل اشعث بن قیس کندی وارد شد و یک ماه آن جا ماند و مشغول تیز کردن شمشیر خود بود. (۱).

فصل سوم: توطئه برای ترور امام علیه السلام

اشاره

فصل سوم: توطئه برای ترور امام علیه السلام ۱۹. الکافی: الإرشاد به نقل از ابو مَخْنَف لوط بن یحیی و اسماعیل بن راشد و ابو هشام رفاعی و ابو عمرو ثقفی و دیگران: گروهی از خوارج در مکه گرد آمدند و درباره زمامداران صحبت کردند و از آنان و رفتارشان با خوارج عیبجویی کردند. سپس یادی از نهروانیان کرده، بر آنان رحمت فرستادند. یکی به دیگری گفت: کاش ما جان خود را با خدا معامله کنیم، سراغ سران گم راهی برویم و غافلگیرانه آنان را ترور کنیم و مردم و شهرها را از آنان آسوده کنیم و انتقام خون برادران شهیدمان در نهروان را هم بگیریم. با هم عهد بستند که پس از پایان حج در پی این کار روند. عبدالرحمان بن ملجم گفت: کشتن علی با من.

بُرک بن عبد الله تمیمی گفت: من هم معاویه را می کشم.

عمرو بن بکر تمیمی گفت: کشتن عمرو عاص هم به عهده من.

بر این مسئله با هم پیمان بستند و توافق کردند و قول دادند که به عهد وفا کنند. وعده را برای ماه رمضان، شب نوزدهم گذاشتند و از هم جدا شدند.

ابن ملجم که کمک کارانش در قبیله کنده بودند وارد کوفه شد و همفکران خویش را در آن جا دیدار کرد و تصمیم خود را از آنان پوشیده داشت تا چیزی از او فاش نشود. در کوفه بود که به دیدار مردی از همفکرانش از قبیله تَیم الرِّباب رفت و نزد او با قُطام دختر اخضر تیمیه برخورد کرد، که امیر مؤمنان پدر و برادرش را در نهروان کشته بود. قطام از زیباترین زنان زمان خود بود. چون ابن ملجم او را دید،

۱۹. الکافی: شیفته او شد و از او خوشش آمد. درخواست کرد که با او ازدواج کند و خواستگاری کرد.

قطام گفت: برای من چه مهریه ای معین می کنی؟

گفت: هرچه که تو بخواهی.

گفت: من سه هزار درهم، یک غلام نوجوان، یک خدمت گزار و کشتن علی بن ابی طالب را تعیین می کنم.

گفت: همه اینها را می پذیرم؛ ولی کشتن علی بن ابی طالب، چگونه ممکن است؟

گفت: او را غافلگیرانه می کُشی. اگر او را کُشتی، دلم را آرام می کنی و زندگی با من برایت گوارا خواهد شد و اگر کشته شدی، پاداش الهی برایت بهتر از دنیا است.

گفت: به خدا سوگند، من که از این شهر گریزان بودم و از مردمش ایمن نبودم و جز برای همین خواسته که کشتن علی بن ابی طالب باشد، به این شهر نیامدم. پس خواسته ات را می پذیرم.

گفت: من در پی کسانی برای یاری و حمایت تو جهت این کار خواهم بود.

آن گاه قُطامه، وردان بن مجالد، از قبیله تیم الرباب را طلبید و خبر را به او بازگفت و از او خواست که ابن ملجم را یاری کند. او هم به عهده گرفت.

ابن ملجم بیرون آمد و نزد مردی از قبیله اشجع به نام شیب بن بجره رفت و به او گفت: ای شیب! می خواهی به شرافت دنیا و آخرت برسی؟

گفت: چه طور؟

گفت: در کشتن علی بن ابی طالب، مرا کمک کن.

شیب، همفکر خوارج بود. به وی گفت: ای ابن ملجم! عزاداران بر تو بگریند! دنبال فاجعه بزرگی هستی. چگونه او را خواهی کشت؟

گفت: در مسجد بزرگ کوفه کمین می کنیم و وقتی برای نماز صبح بیرون می آید، او را ترور می کنیم. اگر او را بکشیم، دل خود را تسلّی می دهیم و انتقام خونمان را می گیریم.

گفتگوشان ادامه یافت، تا سرانجام [شیب] قبول کرد. با او به مسجد نزد قطام.

۱۹. الکافی: آمدند که چادری در مسجد بزرگ کوفه زده و معتکف بود. به قظام گفت: به این توافق رسیده ایم که این مرد را بکشیم.

گفت: هرگاه خواستید اقدام کنید، مرا در همین جا دیدار کنید.

آن دو از نزد او بیرون آمدند و چند روزی را گذراندند و به همراه شخص دیگری شب چهارشنبه نوزدهم ماه رمضان سال چهارم هجری نزد او رفتند. وی حریری طلبد و به سینه های آنان پیچید، شمشیرهایشان را حمایل کردند و رفتند و در مقابل دری که علی علیه السلام از آن جا برای نماز وارد می شد، نشستند.

پیش از آن، تصمیم خود را برای کشتن امیر مؤمنان با اشعث بن قیس هم در میان گذاشته بودند، او هم با ایشان همدست شده بود. اشعث آن شب برای یاری آنان در تصمیمشان حاضر شده بود. (۱).

تحقیقی درباره توطئه گران ترور امام علیه السلام

اشاره

تحقیقی درباره توطئه گران ترور امام علیه السلام همان گونه که در متون تاریخی ملاحظه شد، بر اساس گزارش مورخان شیعه و اهل سنت، امام علی علیه السلام با توطئه شماری از بقایای خوارج به شهادت رسید. حاصل گزارش های مورخان نخستین در این باره این است که پس از پایان یافتن جنگ نهروان، جمعی از خوارج در مکه گرد آمدند و ضمن سوگواری بر کشته های خود، در باره چگونگی انتقامجویی در این ماجرا و چاره جویی برای حل مشکلات جاری جهان اسلام با یکدیگر مشورت کردند و در نهایت به این جمع بندی رسیدند که همه فتنه ها به سه تن باز می گردد: علی علیه السلام، معاویه و عمرو بن عاص، و تا اینان زنده اند، نا به سامانی های امت اسلام، تداوم خواهد یافت. سه تن از آن جمع، کشتن آنان را به عهده گرفتند. عبد الرحمان بن ملجم از قبیله بنی مراد، کشتن علی علیه السلام را به عهده گرفت. ابن ملجم با تحریک زن زیبایی به نام قطام و با همکاری وردان بن مجالد و شیب بن بجره، نیت پلید خود را عملی ساخت و امام علی علیه السلام را به قتل رساند. آنچه ذکر شد، می توان گفت تقریباً مورد اتفاق همه مورخان اسلامی است؛ اما آیا به راستی داستان چنین بوده است و یا حقیقت، چیزی دیگر است؟ آیا همان طور که در متون تاریخی آمده است، خوارج طراح اصلی ترور امام علیه السلام بوده اند و معاویه هیچ نقشی در آن نداشته است؟ آیا داستانسرایی هایی که در ارتباط با نقش قطام در ترور امام شده است، صحت دارد؟ و یا آن که طراح اصلی ترور امام علیه السلام معاویه بوده و همه

آنچه در تاریخ درباره عاملان ترور امام علیه السلام آمده، ساختگی است و برای تبرئه کردن معاویه از قتل آن حضرت، جعل شده است؟ برخی از تاریخ نویسان معاصر، طرفدار فرضیه اخیر هستند و اصولاً دخالت خوارج را در قتل امام علیه السلام انکار می کنند. دکتر سید جعفر شهیدی، ضمن اشاره به این نظریه می نویسد: من نمی خواهم همانند تاریخ نویس معاصر اباضی، شیخ سلیمان یوسف بن داوود بگویم خوارج، یاران علی علیه السلام بودند و در کشتن او شرکت نداشتند و قبیله بنی مراد که ابن ملجم از آنان بود در شمار خوارج نیست و داستان پسر ملجم و آن دو تن دیگر، برساخته قصه پردازان معاویه است تا حقیقت را بر مردم نهمان سازند. بر چند جای کتاب او، هم در حضور وی در الجزیره خُرده گرفتم و هم در نامه به وی نوشتم؛ اما اگر کسی بگوید توطئه شهادت علی علیه السلام چنان که بر زبان ها افتاده است نیست، گفته اش را چندان دور از حقیقت نمی دانم. (۱) و نیز پس از نقد برخی از متونی که در شرح نقش قُطام در توطئه ترور آن حضرت است، می نویسد: مجموع این تناقض ها ساختگی بودن اصل داستان را تأیید می کند. گویا داستان قطام را ساخته و به کار آن سه تن پیوند داده اند تا بیشتر در ذهن ها جای گیرد. (۲) به نظر می رسد برای آن که پژوهشگر در ریشه یابی جریان توطئه ترور امام علیه السلام و شناسایی عوامل آن به حقیقت نزدیک شود، باید نقش هر یک از خوارج، معاویه و قطام را در قتل امام علیه السلام به طور جداگانه مورد بررسی قرار دهد:

۱- علی از زبان علی: ص ۱۶۰.

۲- علی از زبان علی: ص ۱۶۲.

۱. نقش خوارج

۲. نقش معاویه

۳. نقش قُطام

۱. نقش خوارجنش شماری از خوارج در توطئه قتل امام علیه السلام از مسلمات تاریخ اسلام و غیرقابل انکار است. خود خوارج نیز به این مطلب اذعان داشتند و بعضاً آن را می ستودند. عمران بن حطان در ستایش از اقدام ابن ملجم، چنین سروده است: چه ضربتی از پروا پیشه! که اراده نکرده بودجز رسیدن به رضایت خدای صاحب عرش را. من روزی که از او یاد می کنم، از نظر وزنه عملاو را نزد خداوند، برترین مردم می پندارم. (۱)

۲. نقش معاویههاز نظر تاریخی سندی که بتواند به روشنی توطئه قتل امام علیه السلام را با معاویه مرتبط کند، وجود ندارد؛ اما قرآینی وجود دارد که پژوهشگر با عنایت به آنها نمی تواند نقش او را در این رابطه نفی نماید. این قرآین را می توانید در دانش نامه امیر مومنان علیه السلام مطالعه کنید. (۲) این قرآین می تواند مؤید نظریه دخالت دمشق در ترور امام علیه السلام باشد؛ اما نه به این معنا که خوارج دخالت نداشته اند؛ بلکه بدین معنا که آنان (و لو به وسایطی)، تحت تأثیر نیرنگ معاویه دست به این اقدام زده اند.

۳. نقش قُطامدر مورد نقش قُطام در قتل امام علیه السلام مورخان دچار افراط و تفریط شده اند. برخی نقش او را در این ماجرا پررنگ کرده اند. شاید نخستین تاریخ نویسی که داستان قُطام را در توطئه قتل امام علیه السلام بزرگ کرد، ابن اعثم بود. علامه مجلسی نیز این داستان را از کتابی

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۵ ص ۹۳.

۲- ر. ک: دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج ۷ (بخش هشتم / فصل پنجم: از ترور تا شهادت / تحقیقی درباره توطئه گران ترور امام).

ناشناخته به صورت یک رُمان عشقی نقل کرده است . شاید نزدیک ترین گزارش به واقع، متن أنساب الأشراف و الإمامه والسیاسه باشد که در آن آمده: ابن ملجم به کوفه آمد و کار خود را پنهان داشت و با زنی به نام قُطام دختر علقمه که از خوارج بود و علی علیه السلام در جنگ با خوارج، برادرش را کشته بود ازدواج کرد . ازدواج با او به این شرط بود که علی علیه السلام را به قتل برساند . مدتی نزد او ماند . روزی قطام به او که پنهان می زیست گفت : مدتی طولانی است که دوست داری نزد خانواده ات بمانی و از کاری که به خاطر آن آمده ای ، چشم پوشیده ای! گفت : با یاران خودم وقتی را قرار گذاشته ام که از آن فرا نخواهم رفت . (۱)

۱- .أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۲۵۰ و ۲۵۳ .

فصل چهارم : ترور امام علیه السلام

الف شب نوزدهم

ب سپیده دم نوزدهم

فصل چهارم : ترور امام علیه السلام الف شب نوزدهمالإرشاد: نقل شده که علی علیه السلام آن شب بیدار بود. زیاد بیرون می آمد و به آسمان نگاه می کرد و می گفت: «به خدا نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته اند. این همان شبی است که به آن وعده ام داده اند». سپس به رخت خواب برمی گشت. چون سپیده زد، کمر بندش را بست و بیرون شد، در حالی که می گفت:

«کمر بندت را برای مرگ محکم ببند که مرگ تو را دیدار خواهد کرد. و از مرگ ترس و بی تابی مکن آن گاه که بر تو وارد شود».

چون به حیاط خانه بیرون شد، مرغابیان جلوی او آمدند و به روی او بانگ برآوردند. آنها را دور می کردند. حضرت فرمود: «مرانیدشان که نوحه گرند!». سپس بیرون رفت و ضربت خورد. (۱) ب سپیده دم نوزدهم عن أبي جعفر عليه السلام قال: تاريخ الطبري به نقل از محمد بن حنفیه : به خدا سوگند ، من نیز در آن شبی که علی علیه السلام

ج به خدای کعبه ، رستگار شدم!

عن أبي جعفر عليه السلام قال: در مسجد بزرگ کوفه ضربت خورد ، نماز می خواندم ، در بین مردان بسیاری از اهل شهر ، که نزدیک طاق نماز می خواندند و همگی در حال قیام و رکوع و سجود بودند و از اول شب تا آخر آن خسته نمی شدند ، که علی علیه السلام برای نماز صبح خارج شد . ندا می داد : «ای مردم ، نماز ! نماز!». نمی دانم از زیر آن طاق بیرون آمد و این سخنان را گفت یا نه! چشمم به درخششی افتاد و شنیدم که : حکومت از آن خداست ، ای علی ، نه برای تو و نه برای یارانت!

شمشیری دیدم و شمشیر دیگری ، و آن گاه شنیدم که علی علیه السلام می گفت : «این مرد از چنگتان نگریزد!».

مردم از هر سو به طرف او حمله آوردند . چیزی نگذشت که ابن ملجم دستگیر شد و او را نزد علی علیه السلام آوردند . من نیز همراه مردم وارد شدم . شنیدم که علی علیه السلام می گفت : «جان در مقابل جان! اگر من مُردم ، او را بکشید ، آن گونه که او مرا کشت و اگر زنده ماندم ، خودم بینم چه می کنم» . (۱) ج به خدای کعبه ، رستگار شدم! امام علی علیه السلام چون ابن ملجم بر او ضربت زد : به خدای کعبه سوگند ، رستگار شدم! (۲)

۱- تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۱۴۶ .

۲- الإمام علی علیه السلام لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ : فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ (خصائص الأئمة عليهم السلام : ص ۶۳) .

چرا امام علیه السلام، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟

مبادی علم امام علیه السلام

چرا امام علیه السلام، خود را در معرض کشته شدن قرار داد بر پایه متون تاریخی و حدیثی که بخشی از آنها گذشت بی تردید، امام علی علیه السلام از شهادت خود خبر داشت، تاریخ آن را می دانست و قاتل خود را نیز می شناخت، و حتی برخی از خواص آن حضرت نیز از این جریان مطلع بودند. (۱) از این رو، این پرسش قابل طرح است که: چرا امام علیه السلام خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟ آیا او مکلف نبود که از قتل خود پیشگیری کند، تا امت اسلامی از برکات وجود او بیشتر بهره ببرند؟ و آیا رفتن امام علیه السلام به مسجد در شبی که می داند ترور خواهد شد، افکندن نفس در مهلکه نیست؟ این پرسش درباره سایر امامان از اهل بیت علیهم السلام نیز وجود دارد که: اگر آنان از چگونگی شهادت خود خبر داشتند، چرا از آن پیشگیری نمی کردند؟

مبادی علم امام علیه السلام از آن که به پاسخ پرسش های مذکور پردازیم، لازم است به سؤال دیگری جواب دهیم که: اصولاً ائمه علیهم السلام از کجا می دانستند که چگونه شهید می شوند؟ پاسخ تفصیلی این پرسش را در کتاب اهل البيت في الكتاب والسنه تحت عنوان: «مبادی علومهم» آورده ایم و پاسخ اجمالی آن این است که مبادی دانش های متنوع و گسترده اهل بیت علیهم السلام عبارت است از: آموزش پیامبر اسلام (که از طریق امام علی علیه السلام به همه آنان منتقل شده است)، کتب انبیای الهی، کتاب امام علی علیه السلام، مصحف فاطمه علیها السلام،

چرا امام علیه السلام، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟

۱. عدم علم تفصیلی

۲. عدم علم در هنگام تحقق تقدیر الهی

کتاب جعفر، کتاب جامعه، و الهام. و بر اساس متونی که در فصل چهارم همان بخش آورده ایم، امامان اهل بیت، از طرفی که بدانها اشارت رفت، آنچه را که می خواستند بدانند، می دانستند.

چرا امام علیه السلام، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟ برای توجیه پیشگیری نکردن امامان از شهادت خود (با این که از آن مطلع بودند)، پاسخ های متعددی ارائه شده است که می توان گفت اصلی ترین آنها بدین شرح است:

۱. عدم علم تفصیلی پاسخ نخست این که هر چند اهل بیت علیهم السلام اجمالاً می دانستند چگونه شهید می شوند، اما علم تفصیلی به این موضوع نداشتند، هر چند سبب عدم علم تفصیلی آنان، عدم خواست آنان باشد. این پاسخ برخلاف ظاهر روایاتی است که دلالت دارد ائمه علیه السلام به تفصیل از جریان شهادت خود خبر داشتند و لااقل در مورد شخص امام علی علیه السلام با آن همه متون تاریخی و حدیثی که بخشی از آن ملاحظه شد، این توجیه قابل قبول نیست و شگفت از مرحوم شیخ مفید که می فرماید: «این که امام، به وقت شهادت خویش علم داشته باشد، حدیثی که بر این علم دلالت کند وجود ندارد!»

۲. عدم علم در هنگام تحقق تقدیر الهی پاسخ دوم این است که امامان علیهم السلام به تفصیل، جریان شهادت خود را می دانند؛ اما در هنگامی که طبق تقدیر قطعی الهی باید شهید شوند، آن علم و اطلاع از آنان سلب می گردد. روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده که بنا بر یک احتمال می تواند مؤید این پاسخ باشد: حسن بن جهم گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: امیر مؤمنان، قاتل خود و شبی را که در آن به شهادت می رسد و جایی را که در آن کشته می شود، می دانست و سخن آن حضرت وقتی صیحه اردک ها را در خانه شنید که: «صیحه کنندگانی اند که در پی

۳. امام علیه السلام، مکلف است شهادت را انتخاب کند

آنها نوحه گران اند» و سخن أم کلثوم به آن حضرت که: «کاش نماز را امشب داخل خانه بخوانی و به دیگری دستور دهی که با مردم نماز بخواند» و امتناع آن حضرت، و ورود و خروج مکرر او در آن شب بدون سلاح، در حالی که می دانست ابن ملجم ملعون او را با شمشیر می کشد، همه اینها از دلایلی است که آن حضرت نمی بایست خود را در معرض قرار می داد. ایشان فرمود: «ذَلِكَ كَانَ، وَلَكِنَّهُ خَيْرٌ فِي تَلِكَ اللَّيْلَةِ لِمَضِيِّ مَقَادِيرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ اینها بود؛ ولی آن حضرت در آن شب مخیر شده بود که تقدیر خدای متعال را محقق سازد». (۱) در برخی از نسخه های مصدر این حدیث، به جای کلمه «خیر (مخیر شده بود)» «خَيْر (متخیر شده بود)» آمده است. بنابراین، احتمال سخن امام علیه السلام، به روشنی دلالت دارد که برای امام علیه السلام در آن لحظه حالتی پیش آمد که تکلیفی برای پیشگیری از قتل خود نداشت تا تقدیر الهی جریان یابد.

۳. امام علیه السلام، مکلف است شهادت را انتخاب کند بی تردید، تقدیر شهادت برای امام علیه السلام براساس حکمت بالغه الهی است و مصالح ملزمه ای دارد که باید تحقق پیدا کند. از این رو، امام علیه السلام نه تنها نباید از آن پیشگیری نماید؛ بلکه با این که دقیقاً می داند چگونه شهید می شود، باید شهادت را انتخاب کند، و انتخاب شهادت با علم به وقت و چگونگی آن، فضیلتی است که جز پیشوایان بزرگ الهی و خواص اصحاب آنان، آن را بر نمی تابند. هر چند ندیدم کسی این پاسخ را ارائه کرده باشد؛ اما به نظر می رسد که این بهترین سخن در توجیه پیشگیری نکردن امامان اهل بیت علیهم السلام از شهادت خود با علم به چگونگی آن است که با دلایل عقلی و نقلی (۲) نیز تأیید می شود. اکنون متن پاسخ شیخ مفید و علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیهما را برای مزید اطلاع پژوهشگران

۱- الکافی: ج ۱ ص ۲۵۹ ح ۴، بحار الأنوار: ج ۴۲ ص ۲۴۶ ح ۴۷.

۲- روایتی که از حسن بن جهم از امام رضا علیه السلام نقل شد، بنا بر آن که «لکنه خیر» خوانده شود، می تواند از مؤیدات این پاسخ باشد.

پاسخ شیخ مفید

در این جا می آوریم.

پاسخ شیخ مفید علامه مجلسی روایت کرده است که: در کتاب المسائل العُکبریّه از شیخ مفید سؤال شده است: نزد ما اجماعی است که امام می داند چه خواهد شد. پس چرا امیر مؤمنان به مسجد رفت، با آن که می دانست کشته می شود و قاتل و زمان کشته شدن را هم می دانست؟ و چرا حسین بن علی علیهما السلام به کوفه رفت، با آن که می دانست آنان یاری اش نمی کنند و او در این سفر کشته می شود؟ و چرا وقتی محاصره اش کردند و می دانست که آب را به روی او بسته اند و اگر چند ذراع زمین را حفر کند، آب می جوشد، ولی زمین را نکنند و به ضرر خویش کمک کرد تا از تشنگی جان باخت؟ و چرا امام حسن علیه السلام با معاویه قرار داد بست و حکومت را به او سپرد، با آن که می دانست او پیمان می شکند و به عهد خود وفا نمی کند و شیعیان پدرش را می کشد؟ شیخ مفید جواب داد: اما پاسخ این که «امام می داند چه پیش خواهد آمد»، اجماع ما بر خلاف آن است و چنین سخنی مورد اجماع شیعه نیست. اجماع شیعه بر این است که امام، حکم هر چه را پیش آید، می داند، نه آن که به خود پیشامدها دانا باشد و به نحو تفصیل و جزئی بر آنها آگاه باشد. این نکته، اصلی را که همه آن سؤال ها را بر آن استوار کرده، ساقط می کند. منعی نمی بینیم که امام، با آگاهی یافتن از طریق خدای تعالی بعضی از حوادث را بداند؛ ولی این سخن که او همه آنچه را خواهد شد، می داند، به این اطلاق، قبول نداریم و گوینده اش را بر صواب نمی دانیم، چرا که ادّعایی بدون دلیل است. سخن این که امیر مؤمنان، قاتل و زمان شهادتش را می دانست، خبرهای متعددی آمده که او فی الجمله می دانست که کشته خواهد شد و نیز قاتلش را به طور مشخص می شناخت، اما این که زمان شهادتش را بداند، دلیلی بر آن نیست و اگر هم باشد، لازمه اش آن نخواهد بود که اعتراض کنندگان می پندارند. بعید نیست که خداوند متعال او را متعبّد ساخته بوده است که بر شهادت صبر کند و آماده مرگ باشد، تا بدین

وسیله او را به درجات والایی برساند که جز با شهادت نمی رسد و نیز می دانست که با این کار، اطاعت خدا می کند؛ اطاعتی که اگر به جز آن هم مکلف می شد، آن را رد نمی کرد و امیر مؤمنان با این کار، خود را به هلاکت نیفکنده و بر کشته شدن خود کمک نکرده است، کمک کردنی که نزد خردمندان ناپسند است. اما «علم امام حسین علیه السلام به این که کوفیان یاری اش نمی کنند»، ما یقین به این نداریم، چون نه دلیل عقلی برای آن هست، نه چیزی شنیده شده است. اگر هم علم به آن داشت، پاسخش همان پاسخی است که در مورد علم امیر مؤمنان علیه السلام به زمان شهادتش و قاتلش گفتم. اما این ادعای او که ما (شیعیان) می گوئیم: «حسین علیه السلام جای آب را می دانست و می توانست آب تهیه کند»، ما چنین نمی گوئیم و در هیچ روایتی هم چنین نیامده است. به علاوه، آب طلبیدن و تلاش امام علیه السلام برای تهیه آب، برخلاف آن حکم می کند و اگر ثابت شود که او بر جای آب آگاه بود، باز هم عقلاً ممنوع نیست که وی متعبد و مکلف به ترک تلاش برای آب طلبیدن بوده است، از آن رو که جلوگیری شده بود، همان گونه که درباره امیر مؤمنان یاد کردیم، جز آن که ظاهر حال، برخلاف آن است، آن سان که پیش تر گفتیم. سخن درباره علم امام حسن علیه السلام به سرانجام سپردن حکومت به معاویه، برخلاف آن است که گذشت. در روایت است که او به فرجام کار آگاه بود و شاهد حال هم گواه آن است، جز آن که وی با آن کار، جلوی شتاب در کشته شدن خود و تسلیم شدن یارانش را به معاویه گرفت و لطفی در آن بود که وی تا زمان وفاتش زنده بماند و لطفی برای باقی ماندن بسیاری از پیروان، خانواده و فرزندان او بود، و نیز دفع فساد در دین که می توانست از فساد که با آتش بس او پدید آمد، بسی بزرگ تر باشد و او داناتر بود که چه کرده است، به همان دلیل که یاد کردیم و جهات آن را بیان کردیم. (پایان کلام شیخ مفید) علامه مجلسی می افزاید: سید مهنا بن سنان نیز همین سؤال را از علامه حلی در مورد امیر مؤمنان پرسید. وی جواب داد که: احتمال دارد او را از وقوع شهادت در آن

پاسخ علامه طباطبایی

شب خبر داده بودند؛ ولی نمی دانست در چه وقتی از آن شب یا در کجا کشته می شود و پاسخ دیگر این که تکلیف حضرتش با تکلیف ما متفاوت است . پس جایز است که خون شریف خود را در راه خدای متعال نثار کند، همان گونه که بر مجاهد، واجب است پایداری کند، هر چند مقاومتش به شهادت بینجامد .

پاسخ علامه طباطبایی علامه سید محمد حسین طباطبایی رضوان الله تعالی علیه در این باره می فرماید: امام علیه السلام به حقایق جهان هستی، در هر گونه شرایطی وجود داشته باشند، به اذن خدا واقف است، اعم از آنها که تحت حس قرار دارند و آنها که بیرون از دایره حس اند، مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده . دلیل این مطلب، از راه نقل، روایات متواتری است که در جوامع حدیث شیعه مانند کتاب الکافی و بصائر الدرجات و کتب صدوق و کتاب بحار الأنوار و غیر آنها ضبط شده است . به موجب این روایات که به حدّ و حصر نمی آیند، امام علیه السلام از راه موهبت الهی و نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد به اذن خدا، به ادنی توجّهی می داند ... نکته ای که باید به سوی آن عطف توجّه کرد، این است که این گونه علم موهبتی به موجب ادله عقلی و نقلی که آن را اثبات می کند، قابل هیچ گونه تخلف نیست و تعییر نمی پذیرد و سر مویی به خطا نمی رود و به اصطلاح، علم است به آنچه در لوح محفوظ ثبت شده و آگاهی است از آنچه قضای حتمی خداوندی به آن تعلّق گرفته است . همچنین لازمه این مطلب این است که هیچ گونه تکلیفی به متعلّق این گونه علم (از آن جهت که متعلّق این گونه علم و حتمی الوقوع است) تعلّق نمی گیرد و همچنین قصد و طلبی از انسان با او ارتباط پیدا نمی کند؛ زیرا تکلیف، همواره از راه امکان به فعل تعلّق می گیرد و از این که فعل و ترکش هر دو در اختیار مکلف اند، فعل یا ترک خواسته می شود؛ و امّا از جهت ضروری الوقوع و متعلّق قضای حتمی بودن آن،

محال است مورد تکلیف قرار گیرد. مثلاً صحیح است خدا به بنده خود بفرماید: فلان کاری که فعل و ترک آن برای تو ممکن است و در اختیار توست، بکن؛ ولی محال است بفرماید: فلان کاری را که به موجب مشیت تکوینی و قضای حتمی من البته تحقق خواهد یافت و برو برگرد ندارد، بکن یا مکن؛ زیرا چنین امر و نهی ای لغو و بی اثر است. همچنین انسان می تواند امری را که امکان شدن و نشدن دارد، اراده کرده، برای خود مقصد و هدف قرار دهد و برای تحقق دادن آن به تلاش و کوشش پردازد؛ ولی هرگز نمی تواند امری را که به طور یقین (بی تغیر و تخلف) و به طور قضای حتمی شدنی است، اراده کند و آن را مقصد خود قرار داده، تعقیب کند؛ زیرا اراده و عدم اراده و قصد و عدم قصد انسان، کم ترین تأثیری در امری که به هر حال شدنی است و از آن جهت که شدنی است، ندارد. از این بیان روشن می شود که: ۱. این علم موهبتی امام علیه السلام اثری در اعمال او و ارتباطی با «تکالیف خاص» او ندارد و اصولاً هر امر مفروض، از آن جهت که متعلق قضای حتمی و حتمی الوقوع است، متعلق امر یا نهی یا اراده و قصد انسانی نمی شود. آری. متعلق قضای حتمی و مشیت قاطع حق تعالی همان رضا به قضای الهی است، چنان که سیدالشهدا علیه السلام در آخرین ساعت زندگی در میان خاک و خون می گفت: «راضی به تقدیر تو و تسلیم فرمان توام، که معبودی جز تو نیست» و همچنین در خطبه ای که هنگام بیرون آمدن از مکه خواند، فرمود: «رضای خدا، رضای ما خاندان است». ۲. حتمی بودن فعل انسان از نظر تعلق قضای الهی منافاتی با اختیاری بودن آن از نظر فعالیت اختیاری انسان ندارد؛ زیرا قضای آسمانی به فعل (با همه چگونگی های آن) تعلق گرفته است، نه به مطلق فعل. مثلاً خداوند خواسته است که انسان فلان فعل اختیاری را به اختیار خود انجام دهد و در این صورت، تحقق خارجی این فعل اختیاری از آن جهت که متعلق خواست خداست، حتمی و غیرقابل اجتناب است و

در عین حال اختیاری است و نسبت به انسان ، صفت امکان دارد . ۳ . این که ظواهر اعمال امام علیه السلام را که قابل تطبیق به علل و اسباب ظاهری است ، نباید دلیل نداشتن این علم موهبتی و شاهد جهل به واقع گرفت ، مانند این که گفته شود: اگر سیدالشهدا علیه السلام علم به واقع داشت ، چرا مُسلم را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد؟ چرا توسط صیداوی نامه به اهل کوفه نوشت؟ چرا خود از مکه رهسپار کوفه شد؟ چرا خود را به هلاکت انداخت و حال آن که خدا می فرماید: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ؛ (۱) خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید» ؟ (۲)

۱- بقره ، آیه ۱۹۵ .

۲- بررسی های اسلامی : ص ۱۶۷۱۷۰ .

فصل پنجم: از ترور تا شهادت

الف فرمان امام علیه السلام درباره نیکی کردن با قاتلش

ب وصیت های امام علیه السلام

فصل پنجم: از ترور تا شهادتالف فرمان امام علیه السلام درباره نیکی کردن با قاتلشأنساب الأشراف در ذکر آنچه پس از ترور امام علیه السلام پیش آمد: ابن ملجم را گرفته، نزد علی علیه السلام آوردند. فرمود: «خوراکش را خوب و بسترش را نرم کنید. اگر زنده ماندم، من صاحب اختیار خون خویشم، یا عفو می کنم یا قصاص، و اگر مُردم، او را به من ملحق کنید» و تجاوز از حد نکنید، که خداوند تجاوزگران را دوست نمی دارد» (۱). «(۲)الریاض النضره: چون او (ابن ملجم) را گرفتند، علی علیه السلام فرمود: «او را حبس کنید. اگر من مُردم، او را بکشید، ولی مثله اش نکنید و اگر مُردم، پس تصمیم عفو یا قصاص با خود من است». (۳)ب وصیت های امام علیه السلامامام علی علیه السلام به هنگام بستری بودن سفارش های متعددی را به فرزندان و عیادت کنندگان خود کرده که در کتب حدیث و تاریخ آمده است. (۴) در اینجا به یکی از

۱- بقره: آیه ۱۹۰.

۲- أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۲۵۶.

۳- الریاض النضره: ج ۳ ص ۲۳۶.

۴- ر. ک: دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج ۷ (بخش هشتم / فصل پنجم: از ترور تا شهادت / وصیت های امام).

این وصیت‌ها اشاره می‌کنیم :

امام علی علیه السلام در وصیتی به امام حسن و امام حسین علیهما السلام پس از ضربت ابن ملجم ملعون : شما دو تن را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و این که در پی دنیا نروید، هرچند دنیا در پی شما باشد . بر آنچه از دنیا که از دستتان می‌رود ، تأسّف نخورید . حق بگویید و برای اجر [آخرت] عمل کنید . خصم ستمگر و یاور مظلوم باشید .

شما و همه فرزندان و خانواده ام را و هر کس را که این نامه ام به او می‌رسد ، به تقوای الهی، نظم در کارها و آشتی دادن میان خودتان سفارش می‌کنم . همانا از جدّتان شنیدم که می‌فرمود: «آشتی دادن میان افراد از همه نماز و روزه بهتر است».

خدای را، خدای را، در مورد یتیمان! مبادا دهانشان را گاهی سیر نگه دارید و گاه گرسنه بدارید و در حضور شما تباه شوند.

خدای را، خدای را درباره همسایگانتان، که این سفارش پیامبرتان است . پیوسته نسبت به آنان سفارش می‌کرد، تا حدّی که پنداشتیم آنان را از ارث‌بران قرار می‌دهد.

خدای را، خدای را درباره قرآن! مبادا دیگران در عمل به آن از شما جلو بیفتند.

خدای را، خدای را درباره نماز، که ستون دین شماست!

خدای را، خدای را درباره خانه پروردگارتان! تا هستید، آن را خالی (از زائر) نگذارید؛ چرا که اگر خانه خدا رها شود ، [از عذاب الهی] مهلت داده نمی‌شوید.

خدای را، خدای را درباره جهاد با اموال و جان‌ها و زبان‌هایتان در راه خدا!

بر شما باد پیوند و بذل و بخشش به یکدیگر و پرهیزید از پشت کردن به هم و قطع رابطه!

امر به معروف و نهی از منکر را وا نگذارید که در نتیجه، بدانتان بر شما مسلط شوند و آن گاه دعا کنید و دعایتان مستجاب نشود .

ج عیادت امام علیه السلام

ای فرزندان عبد المطلب! مبادا بینم که وارد خون های مسلمانان شده اید و می گوئید: امیر مؤمنان کشته شده است. هلا که به قصاص خون من، جز قاتلم را نکشید! بنگرید، اگر من از این ضربت مُردم، به او یک ضربت در مقابل آن ضربت بزنید. این مرد را مُثله نکنید، که از پیامبر خدا شنیدم می فرمود: «از مُثله کردن پرهیزید، هر چند نسبت به سگ هار و گزنده!». اج عیادت امام علیه السلام مالی، مفید به نقل از اصغ بن نباته: چون ابن ملجم، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب را ضربت زد، فردایش ما عده ای از یاران خدمتش رسیدیم. من بودم و حارث و سويد

د سخنان امام علیه السلام در آستانه مرگ

بن غفله و گروهی با ما بودند. بر در خانه نشستیم. صدای گریه شنیدیم. ما هم گریستیم. حسن بن علی علیهما السلام بیرون آمد و گفت: «امیر مؤمنان می فرماید: به خانه هایتان برگردید».

آن گروه رفتند، جز من. صدای گریه از خانه اش شدت یافت. من نیز گریستم. حسن علیه السلام بیرون آمد و گفت: «مگر به شما نگفتم باز گردید؟».

گفتم: ای پسر پیغمبر! نه به خدا، دلم همراهی نمی کند. پاهایم طاقت مرا ندارد که برگردم، مگر آن که امیر مؤمنان دروذهای خدا بر او باد را ببینم.

گفت: «پس صبر کن». وارد شد. چیزی نگذشت که بیرون آمد و گفت: وارد شو.

بر امیر مؤمنان وارد شدم، در حالی که تکیه داده بود و سرش با دستاری زرد بسته شده بود. خون از وی رفته و چهره اش زرد شده بود. نمی دانم که چهره اش زردتر بود یا دستارش. خود را به روی او افکندم و او را بوسیدم و گریه کردم.

فرمود: «اصبغ! گریه نکن. به خدا سوگند، اینک این بهشت است».

به او گفتم: فدایت شوم! به خدا می دانم که به بهشت می روی؛ اما گریه ام بر این است که تو را ای امیر مؤمنان از دست می دهم. (۱) د سخنان امام علیه السلام در آستانه مرگ امام علی علیه السلام در سخنانش در آستانه وفاتش: به خدا سوگند، از مرگ چیزی ناگهان بر من فرود نیامد که از آن بدم آید و چیزی برایم آشکار نشد که آن را نشناسم. من نبودم، مگر مثل جویای آبی که به آب برسد، و جوینده ای که گمشده اش را بیابد «و آنچه نزد خداوند است، برای نیکان بهتر است» (۲).

(۳)

۱- الأمالی، مفید: ص ۳۵۱ ح ۳.

۲- آل عمران: آیه ۱۹۸.

۳- الإمام علی علیه السلام من کلامه قبیل موتیه: واللّه، ما فحّانی من الموتِ وارد کرهته، ولا طالع أنکرته، وما کنت إلّا کقارب و ردّ، وطالب وجد «وما عند الله خیر للآبرار» (نهج البلاغه: نامه ۲۳).

ه دیدار محبوب

و تاریخ شهادتش

ه دیدار محبوب ربیع الأبرار به نقل از اسماء بنت عمیس: پس از ضربت ابن ملجم بر علی بن ابی طالب علیه السلام نزد او بودم که صبحه ای زد و از هوش رفت. سپس به هوش آمد و فرمود: «خوش آمدید، خوش آمدید! حمد خدایی را که به وعده اش وفا کرد و بهشتمان داد».

به او گفتند: چه می بینی؟

فرمود: «این پیامبر خداست، و برادرم جعفر، و عمویم حمزه. درهای آسمان گشوده است و فرشتگان فرود می آیند و بر من سلام و بشارت می دهند و این، فاطمه است که حوریان زیبا روی بر گرد اویند و اینها منزل های من در بهشت است.» برای چنین پاداشی عمل کنندگان عمل کنند» (۱). (۲) و تاریخ شهادتش در امام علیه السلام به دست ابن ملجم، طبق مشهور، در سپیده دم نوزدهم ماه رمضان بود و شهادتش در شب جمعه (۳) بیست و یکم از ماه رمضان سال چهارم هجری و مصادف با شب نزول قرآن بود. در تاریخ ترور آن حضرت، گفته های دیگری نیز هست، مانند هفدهم و بیست و یکم ماه رمضان. در باره تاریخ شهادتش نیز اقوال دیگری هست: بیست و سوم، نوزدهم، هفدهم و بیست و هفتم ماه رمضان سال چهارم هجری. میان مورخان درباره سن امام علیه السلام در هنگام شهادت نیز اختلاف دیده می شود. بیشتر محدثان و مورخان شیعه و اهل سنت، عمر او را ۶۳ سال ذکر کرده اند و البته در این مورد اقوال دیگری هم هست که عبارت است از ۵۸ سال، ۶۵ سال و ۶۴ سال.

۱- صافات: آیه ۶۱.

۲- ربیع الأبرار: ج ۴ ص ۲۰۸.

۳- زمان شهادت او را شب یکشنبه نیز گفته اند (الکافی: ج ۱ ص ۴۵۲) و نیز روز یکشنبه (مقتل امیر المؤمنین: ص ۶۱ ح ۴۴، المناقب، خوارزمی: ص ۳۹۲ ح ۴۱۱).

فصل ششم: پس از شهادت

الف تجهیز و خاکسپاری

فصل ششم: پس از شهادت تالف تجهیز و خاکسپاری الیرشاد به نقل از حبان بن علی عنزی، از غلامی آزاد شده علی علیه السلام: چون وفات امیر مؤمنان فرا رسید، به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: «وقتی که من مُردم، مرا درون تابوتم بگذارید. سپس تابوت مرا بیرون آورید. عقب تابوت را بردارید، که جلوی آن را برمی دارند. سپس مرا به «غَرَّین» (۱) ببرید. آن جا سنگ سفید نورافشانی را خواهید دید. آن جا را حفر کنید. در آن جا تخته چوبی می بینید. مرا آن جا دفن کنید».

چون وفات یافت، او را بیرون بردیم و عقب تابوت را برداشتیم و جلوی آن بلند شده بود. صدای زمزمه و خِش خِش می شنیدیم، تا به غَرَّین رسیدیم. آن جا سنگ سفید نورافشانی بود. آن جا را کندیم. به تخته چوبی برخورداریم که بر آن نوشته بود: «از آنچه نوح برای علی بن ابی طالب آماده کرده است».

پس او را در آن دفن کردیم و از این که خداوند، امیر مؤمنان را مورد اکرام قرار داده، خوش حال برگشتیم. گروهی از شیعه به ما پیوستند که در نماز بر آن حضرت حضور نیافته بودند. آنچه را که گذشت و اکرام الهی را نسبت به امیر مؤمنان به آنان خبر دادیم. گفتند: دوست داریم آنچه را شما از قضیه او دیدید، ما هم به چشم خود ببینیم. به آنان

۱- غَرَّین، دو بنا مثل صومعه در پشت کوفه بود (معجم البلدان: ج ۴ ص ۱۹۶).

ب خطبه امام حسن علیه السلام پس از پدرش

ج قصاص ابن ملجم

د جای قبر امام علیه السلام

گفتیم: طبق وصیت خود آن حضرت، نشانه های محلّ دفن را محو کردیم. رفتند و برگشتند و گفتند که آن جا را کاویدند، ولی چیزی نیافتند. (۱) ب خطبه امام حسن علیه السلام پس از پدرش تاریخ الطبری به نقل از خالد بن جابر: شنیدم حسن علیه السلام پس از کشته شدن علی علیه السلام به خطبه ایستاد و فرمود: «دیشب مردی را کشتید، در شبی که قرآن نازل شده و در این شب، عیسی بن مریم علیهما السلام به آسمان رفته است و در این شب، یوشع بن نون، وصی موسی علیه السلام کشته شده است. به خدا سوگند، کسی پیش از او به این شرافت دست نیافته و آیندگان نیز این شرافت را نخواهند یافت. به خدا سوگند، پیامبر خدا او را به جنگ می فرستاد، در حالی که جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او بود. به خدا، درهم و دیناری از خود به جا نگذاشت، مگر هشتصد (یا هفتصد) درهم که آن را برای [خریدن] خادم ذخیره کرده بود». (۲) ج قصاص ابن ملجم تهذیب الأحكام به نقل از ابو مطر: چون ابن ملجم فاسق که لعنت خدا بر او باد امیر مؤمنان را ضربت زد، حسن علیه السلام به امام علیه السلام گفت: او را بکشم؟

فرمود: «نه؛ ولی زندانی اش کن. اگر من مُردم، او را بکشید و اگر مُردم، مرا در همین پُشت، در قبر دو برادرم هود و صالح علیهما السلام به خاک سپارید». (۳) د جای قبر امام علیه السلام امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان به نجف می رفت و می فرمود: «وادی السلام، محلّ گرد آمدن روح های مؤمنان است و این جا برای مؤمن آرامگاه خوبی است» و می فرمود:

۱- الإرشاد: ج ۱ ص ۲۳.

۲- تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۵۷.

۳- تهذیب الأحكام: ج ۶ ص ۳۳ ح ۶۶.

ه پنهان داشتن قبر امام علیه السلام

و آشکار شدن قبر امام علیه السلام

«خداوندا! قبر مرا در این جا قرار بده». (۱)

تهذیب الأحكام به نقل از ابو بصیر: به امام صادق علیه السلام گفتم: امیر مؤمنان کجا دفن شد؟ فرمود: «در قبر پدرش نوح علیه السلام دفن شد». پرسیدم: قبر نوح کجاست؟ مردم می گویند که در مسجد است. فرمود: «نه؛ در پشت کوفه است». (۲)

ه پنهان داشتن قبر امام علیه السلام امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان به فرزندش حسن علیه السلام دستور داد که برای او چهار قبر در چهار جا بکند: در مسجد، در رَحبه، در غری و در خانه جعده بن هبیره. با این کار می خواست کسی از دشمنانش جای قبر او را نداند. (۳)

و آشکار شدن قبر امام علیه السلام کتاب من لا یحضره الفقیه به نقل از صفوان جمّال (ساربان): در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که در قادسیه (۴) ره می سپرد، تا آن که بر نجف اشراف یافت... سپس فرمود: «ما را بگردان». راه را برگرداندم. همچنان می رفت تا به غری رسید، بر قبری ایستاد و شروع کرد به سلام دادن از آدم علیه السلام بر یکایک پیامبران علیهم السلام. من هم همراه او سلام می گفتم، تا آن که سلام به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. آن گاه به روی قبر افتاد، بر آن سلام داد و ناله اش بلند شد. سپس برخاست، چهار رکعت نماز خواند (در

۱- الإمام الصادق علیه السلام: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ يَأْتِي النَّجْفَ وَيَقُولُ: وَادِي السَّلَامِ وَمَجْمَعُ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ وَنِعَمَ الْمَضْجَعُ لِلْمُؤْمِنِ هَذَا الْمَكَانُ. وَكَانَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ قَبْرِي بِهَا (تاریخ دمشق: ج ۱ ص ۲۱۳).

۲- تهذیب الأحكام: ج ۶ ص ۳۴ ح ۶۸.

۳- الإمام الصادق علیه السلام: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ ابْنَهُ الْحَسَنَ أَنْ يَحْفَرَ لَهُ أَرْبَعَةَ قُبُورٍ فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ: فِي الْمَسْجِدِ، وَفِي الرَّحْبَةِ، وَفِي الْغَرِيِّ، وَفِي دَارِ جَعْدَةَ بْنِ هُبَيْرَةَ، وَإِنَّمَا أَرَادَ بِهَذَا أَنْ لَا يَعْلَمَ أَحَدٌ مِنْ أَعْدَائِهِ مَوْضِعَ قَبْرِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فرحة الغری: ص ۳۲).

۴- قادسیه، شهری در پانزده فرسخی کوفه که چهار میل تا عذیب فاصله دارد و جنگ معروف بین مسلمانان و ایرانیان در آن جا اتفاق افتاد (ر. ک: معجم البلدان: ج ۴ ص ۲۹۱).

ز ثواب زیارت او

نقل دیگری شش رکعت آمده است) که من نیز با او نماز خواندم . سپس پرسیدم: ای پسر پیامبر! این قبر کیست؟ فرمود: «این قبر جدّم علی بن ابی طالب علیه السلام است».(۱)

ز ثواب زیارت او پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر کس علی را پس از وفاتش زیارت کند، بهشت برای اوست.(۲)

تهذیب الأحکام به نقل از جعفر بن محمّد بن مالک، با ذکر سلسله سند خود در حدیث: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم . از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام یاد شد. ابن مارد به امام صادق علیه السلام گفت: برای کسی که جدّت امیر مؤمنان علیه السلام را زیارت کند، چه پاداشی است؟

فرمود: «ای پسر مارد! هر کس جدّم را با معرفت به حقّ او زیارت کند، خداوند برای هر گام او پاداش یک حجّ مقبول و عمره پذیرفته می دهد.

به خدا سوگند ، ای پسر مارد! آتش دوزخ، هرگز قدمی را که در راه زیارت امیر مؤمنان غبار آلود شده باشد ، نمی سوزاند، چه پیاده رفته باشد، چه سواره.

ای پسر مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس».(۳)

۱- کتاب من لا یحضره الفقیه : ج ۲ ص ۵۸۶ ح ۳۱۹۵ .

۲- رسول الله صلی الله علیه و آله : من زار علیّاً بعد وفاته فله الجنة (المقنعه : ص ۴۶۲) .

۳- تهذیب الأحکام عن جعفر بن محمد بن مالک عن رجاله یرفعه : کُنْتُ عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَدْ ذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ ابْنُ مَارِدٍ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا لِمَنْ زَارَ جَدَّكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟ فَقَالَ : يَا بَنَ مَارِدٍ ، مَنْ زَارَ جَدِّي عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّةً مَقْبُولَةً وَعُمْرَةً مَبْرُورَةً ، وَاللَّهِ يَا بَنَ مَارِدٍ مَا يُطْعِمُ اللَّهُ النَّارَ قَدَمَا اغْبَرَّتْ فِي زِيَارَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا شِئَا كَانَ أَوْ رَاكِبًا ، يَا بَنَ مَارِدٍ ! أَكْتُبُ هَذَا الْحَدِيثَ بِمَاءِ الذَّهَبِ (تهذیب الأحکام : ج ۶ ص ۲۱ ح ۴۹) .

بخش نهم: دیدگاه‌هایی درباره شخصیت امام علی علیه السلام

اشاره

بخش نهم: دیدگاه‌هایی درباره شخصیت امام علی علیه السلام مفصل یکم: علی علیه السلام از زبان قرآنفصل دوم: علی علیه السلام از زبان پیامبر صلی الله علیه و آلهفصل سوم: علی علیه السلام از زبان علی علیه السلام مفصل چهارم: علی علیه السلام از زبان اهل بیت علیهم السلام مفصل پنجم: علی علیه السلام از زبان همسران پیامبر صلی الله علیه و آلهفصل ششم: علی علیه السلام از زبان یاران پیامبر صلی الله علیه و آلهفصل هفتم: علی علیه السلام از زبان یارانشفصل هشتم: علی علیه السلام از زبان دشمنانشفصل نهم: علی علیه السلام از زبان شاعران بزرگ پارسی گو

فصل یکم : علی علیه السلام از زبان قرآن

اشاره

فصل یکم : علی علیه السلام از زبان قرآنعلی علیه السلام ، رازدار بزرگ قرآن کریم و رمز آشنای والای این کتاب الهی، همببر و زبان گویای این پیک آسمانی است. پیوند علی علیه السلام و قرآن، پیوندی ژرف و ناگسستنی است که تا دامنه قیامت و کنار حوض کوثر، ادامه خواهد داشت. پیامبر خدا، از این حقیقت بزرگ در حدیث گرانسنگ ثقلین سخن گفته و نیز در حدیث دیگری فرموده است: علی با قرآن است و قرآن با علی. از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند. (۱) این گفتار پربها گویای آن است که علی علیه السلام ، هم تراز قرآن و مدافع خستگی ناپذیر معارف آن، و هم پیمان بزرگ و شارح آموزه های والای آن است، چنان که خود فرموده است: این، قرآن است. آن را به سخن درآورید، و هرگز سخن نمی گوید؛ ولی من شما را از آن می آگاهانم. (۲) و فرموده : سوگند به خدا ، هیچ آیه ای نازل نشده، جز آن که تحقیقا می دانم درباره چه و در کجا و به چه کسی نازل شده است. (۳)

۱- المستدرک علی الصحیحین : ج ۳ ص ۱۳۴ ح ۴۶۲۸ .

۲- نهج البلاغه : خطبه ۱۵۸ .

۳- الطبقات الکبری : ج ۲ ص ۳۳۸ .

و این ، حقیقتی است که از همان روزگاران نخست ، همگان به آن اذعان داشتند و صحابیان و همراهان رسول خدا بر آن معترف بودند. از سوی دیگر، از این سخن بلند رسول خدا می توان فهمید که قرآن، برترین سند راهنما بر عظمت علی ، گویای شأن و منزلت و ارجمندی های اوست که : قرآن با علی است. (۱) این نکته از همان روزگاران نزول قرآن، بر هیچ کس پوشیده نبود که پیامبر خدا فرمود : خداوند، آیه ای نفرستاد که در آن «ای کسانی که ایمان آورده اید» باشد، جز آن که علی در قله آن و امیر آن بود. (۲) مفسّر بزرگ قرآن، عبد الله بن عباس، نیز گفته است: در قرآن، آیه ای نیست که در آن، «ای کسانی که ایمان آورده اید» باشد، جز آن که علی، قله، امیر و شریف آن است. خداوند، یاران محمّد را در قرآن، مورد سرزنش قرار داده و از علی، جز به نیکی یاد نکرده است. (۳) و نیز گفته است : درباره هیچ کسی آن مقدار آیه قرآنی نازل نشده که درباره علی نازل شده است. (۴) حذیفه بن یمان نیز گفته است: در قرآن، آیه ای با خطاب «ای کسانی که ایمان آورده اید» نازل نشده، مگر آن که علی هسته و کانون آن است. (۵)

۱- .المستدرک علی الصحیحین : ج ۳ ص ۱۳۴ ح ۴۶۲۸ .

۲- .حلیه الاولیاء : ج ۱ ص ۶۴ .

۳- .فضائل الصحابه ، ابن حنبل : ج ۲ ص ۶۵۴ ح ۱۱۱۴ .

۴- .تاریخ الخلفاء : ص ۲۰۳ .

۵- .شواهد التنزیل : ج ۱ ص ۶۳ ح ۶۷ .

الف جان پیامبر صلی الله علیه و آله

مجاهد گفته است: درباره علی، هفتاد آیه نازل شده که هیچ کس در آنها با وی شریک نیست. (۱) عبد الرحمان بن ابی لیلی گفته است: درباره علی، هشتاد آیه روشن و شفاف از کتاب خدا نازل شده است و هیچ کس از این امت با او در این آیه ها سهیم نیست. (۲) آنچه در سطور این مجموعه در این باره گزارش می کنیم، اندکی است از بسیار. البته ما در عرضه این حقایق، راه اختصار پیش گرفته ایم و از آوردن بسیاری از آیات که بر اساس منابع فریقین، شأن نزول آنها علی علیه السلام و یا اهل بیت علیهم السلام است، تن زده ایم.

الف جان پیامبر صلی الله علیه و آلهقرآن «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلُ فَنَجْعَل لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ»؛

پس هر که در این [باره]، پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده است، با تو محاجه کند، بگو: بیاید پسرانمان و پسرانتان را، و زنانمان و زنانتان را، و ما خودمان و شما خودتان را فرا خوانیم؛ سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». (۳)

حدیث امام علی علیه السلام: مسیحیان، چیزی [درباره پیامبر] ادعا کردند. خداوند عز و جل درباره آن [چنین] نازل کرد: «پس هر که در این [باره]، پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده است، با تو محاجه کند، بگو: بیاید پسرانمان و پسرانتان را، و زنانمان و زنانتان را، و ما خودمان و شما خودتان را فرا خوانیم؛ سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». بنا بر این، «جان»

۱- شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۵۲ ح ۵۰.

۲- شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۵۵ ح ۵۵.

۳- آل عمران: آیه ۶۱.

ب شاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله

ج آن که دانش کتاب، نزد اوست

من ، جانِ پیامبر خدا بود و «زنان» ، فاطمه و «پسران» ، حسن و حسین بودند . (۱) ب شاهی از پیامبر صلی الله علیه و آلهقرآن «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ ... ؛

آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهی از او، در پی اوست ... [دروغ می بافد]؟» . (۲)

حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله : مراد از «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است» ، منم و مراد از «و شاهی از او» علی است . (۳)

ج آن که دانش کتاب، نزد اوستقرآن «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ؛

و کسانی که کافر شدند، می گویند : تو فرستاده نیستی . بگو : کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» . (۴)

حدیث الکافی به نقل از برید بن معاویه : از امام باقر علیه السلام [درباره] «بگو : کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» ، پرسیدم . فرمود : «مقصود، ماییم

۱- الإمام علی علیه السلام : إِنَّ النَّصَارَى ادَّعَوُا أَمْرًا فَأَنْزَلَ اللَّهُ مَعَزَّ وَجَلَّ فِيهِ : «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ» ، فَكَانَتْ نَفْسُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ وَالنِّسَاءُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، وَالْأَبْنَاءُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ (الخصال : ص ۵۷۶ ح ۱) .

۲- هود : آیه ۱۷ .

۳- رسول الله صلی الله علیه و آله : «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِّن رَّبِّهِ» : أَنَا ، «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» : عَلِيُّ (الدرّ المنثور : ج ۴ ص ۴۱۰)

۴- رعد : آیه ۴۳ .

وعلی علیه السلام اولین و بالاترین و بهترین ما پس از پیامبر خداست». (۱)

د مؤمنقرآن «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ ؛

آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند». (۲)

حدیث ۱. سئل علیه السلام عن الصمد؟ {-۱-} فقال علیه التفسیر الطبری به نقل از عطاء بن یسار، درباره همین آیه شریف : در مدینه و درباره علی بن ابی طالب علیه السلام و ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شده است. بین ولید و علی علیه السلام سخنی به میان آمد. ولید بن عقبه گفت : من از تو سخنورتر، و در نیزه زنی تیزتر و در هنگام هجوم دشمن، بازدارنده ترم.

علی علیه السلام فرمود : «ساکت باش که تو فاسقی».

در پی آن ، خداوند، درباره آن دو چنین نازل کرد : «آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند... دروغش می پنداشتید». (۳) ه پیشتازقرآن «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ؛

و پیشتازان، مقدم اند. آنان اند همان مقربان [خدا]». (۴)

«وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ؛

۱- الکافی عن برید بن معاویه : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِيَّانَا عَنِي ، وَعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْلُنَا وَأَفْضَلُنَا وَخَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (الکافی : ج ۱ ص ۲۲۹ ح ۶)

۲- سجده : آیه ۱۸ .

۳- تفسیر الطبری : ج ۱۱ الجزء ۲۱ ص ۱۰۷ .

۴- واقعه : آیات ۱۰ و ۱۱ .

و صالح مؤمنان

ز بهترین آفریدگان

و پیشتازانِ نخستین از مهاجران و انصار». (۱)

حدیثاً مالی، مفید به نقل از ابن عباس: از پیامبر خدا درباره سخن خدا عز و جل: «و پیشتازان، مقدم اند. آنان اند همان مقربان [خدا]، در باغستان های پُر نعمت»، پرسیدم. فرمود: «جبرئیل به من گفت: آنان، علی و پیروان اویند. آنان، پیشتازان به [سوی] بهشت اند و به لطف خدا بر آنان، مقربان در گاه الهی اند». (۲)

و صالح مؤمنانقرآن «إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ؛

اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [، بهتر است]؛ چرا که واقعا دل هایتان انحراف پیدا کرده است. و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید، در حقیقت خداوند، خود، یاور اوست و [نیز] جبرئیل و صالح مؤمنان. گذشته از این، فرشتگان [هم] [پشتیبان] او [خواهند بود]. (۳)

حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: صالح مؤمنان، علی بن ابی طالب است. (۴)

ز بهترین آفریدگانقرآن «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛

در حقیقت، کسانی که گرویده اند و کارهای شایسته کرده اند، آنان اند که بهترین آفریدگان اند». (۵)

۱- توبه: آیه ۱۰۰.

۲- الأُمالی، مفید: ص ۲۹۸ ح ۷.

۳- تحریم: آیه ۴.

۴- رسول الله صلی الله علیه و آله: صالح المؤمنین علی بن ابی طالب (تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۶۲).

۵- بینه: آیه ۷.

ح دشمنِ کافران

ط راهنما

حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره کلام خداوند تعالی: «آنان بهترین آفریدگان اند»: ای علی! تو و پیروانت [بهترین آفریدگان] هستید. (۱)

امام باقر علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! در حقیقت، کسانی که گرویده اند و کارهای شایسته کرده اند، آنان اند که بهترین آفریدگان اند» تویی و پیروان تو. تو و پیروانت بر من وارد خواهید شد، در حالی که راضی و مورد رضایت هستید». (۲)

ح دشمنِ کافران قرآن «هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ؛

این دو [گروه] دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند». (۳)

حدیث صحیح البخاری به نقل از قیس بن عباد: از ابوذر شنیدم که سوگند می خورد که آیه «این دو [گروه]، دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان ستیزه می کنند»، درباره کسانی که در جنگ بدر برای مبارزه پیش قدم شدند، نازل شد: حمزه، علی علیه السلام، عبیده بن حارث، عتبه و شیبه (فرزندان ربیعہ) و ولید بن عتبه. (۴)

ط راهنما قرآن «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله فی قوله تعالی: «أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»: أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ شِيعَتُكَ (تفسیر الطبری: ج ۱۵ الجزء ۳۰ ص ۲۶۵).

۲- الإمام الباقر علیه السلام: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ: أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ. تَرَدُّ عَلَيَّ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ (تفسیر الحبري: ص ۳۷۲ ح ۹۹).

۳- حج: آیه ۱۹.

۴- صحیح البخاری: ج ۴ ص ۱۷۶۹ ح ۴۴۶۷.

ی ولی صدقه دهنده در رکوع

[ای پیامبر!] تو فقط هشدار دهنده ای و برای هر قومی، راهنمایی است. (۱)

حدیث تاریخ دمشق به نقل از ابن عباس: هنگامی که آیه [ای پیامبر!] تو فقط هشدار دهنده ای و برای هر قومی، راهنمایی است» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من هشدار دهنده ام و علی راهنماست. ای علی! هدایت یافتگان، به وسیله تو راهنمایی می شوند». (۲)

ی ولی صدقه دهنده در رکوع قرآن «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛

ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند». (۳)

حدیث ۷. وقال عليه السلام: المعجم الأوسط به نقل از عمّار بن یاسر: گدایی، در حالی که علی بن ابی طالب علیه السلام در رکوع نماز مستحبی بود، در کنار او ایستاد. علی علیه السلام، انگشتر خود را در آورد و به آن گدا داد. وی، نزد پیامبر خدا آمد و او را از جریان، آگاه ساخت. سپس این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد: «ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند».

پیامبر خدا، آیه را خواند و فرمود: «هر آن که من مولای اویم، علی، مولای اوست. پروردگارا! دوست بدار کسی را که با علی دوستی ورزد و دشمن دار کسی را که با علی

۱- رعد: آیه ۷.

۲- تاریخ دمشق عن ابن عباس: لَمَّا نَزَلَتْ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِ كُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: أَنَا الْمُنذِرُ، وَعَلِيُّ الْهَادِي، بِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ (تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۵۹).

۳- مائده: آیه ۵۵.

ک سوداکننده جان برای خشنودی خدا

ل انفاق کننده در شب و روز

۷. وقال عليه السلام: دشمنی ورزد». (۱) ك سوداکننده جان برای خشنودی خدا قرآن «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ؛

و از میان مردم ، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا سودا می کند ، و خدا نسبت به بندگان، مهربان است». (۲)

حدیث ۱۳. وقال عليه السلام: امام زین العابدین علیه السلام درباره همین آیه شریف: [این آیه، درباره علی علیه السلام هنگامی که شب را در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله به سر کرد ، نازل شده است. (۳) ل انفاق کننده در شب و روز قرآن «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ؛

کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا انفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند». (۴)

حدیث ۱۹. وقال عليه السلام: المعجم الكبير به نقل از ابن عباس، درباره سخن خداوند عز و جل: «کسانی که اموال خود را شب

۱- المعجم الأوسط: ج ۶ ص ۲۱۸ ح ۶۲۳۲.

۲- بقره: آیه ۲۰۷.

۳- الإمام زین العابدین علیه السلام فی الآیة الکریمه: نزلت فی علی علیه السلام حین بات علی فراش رسول الله صلی الله علیه و آله (الأمالی، طوسی: ص ۴۴۶ ح ۹۹۶).

۴- بقره: آیه ۲۷۴.

م آواز دهنده میان بهشتیان و جهنمیان است

ن ولایتی کامل کننده دین است

۱۹. وقال عليه السلام: وروز، و نهان و آشکارا انفاق می کنند: [این آیه] درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. چهار درهم نزد وی بود. در شب، یک درهم و در روز، یک درهم، در نهان، یک درهم و در آشکار، یک درهم بخشید. (۱) م آواز دهنده میان بهشتیان و جهنمیان استقرآن «وَنَادَى أَصِيحْبُ الْجَنَّةِ أَصِيحْبُ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛

و بهشتیان، دوزخیان را آواز می دهند که: «آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود، درست یافتیم. آیا شما [نیز] آنچه را پروردگارتان وعده کرده بود، راست و درست یافتید؟». می گویند: «آری». پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که: «لعنت خدا بر ستمکاران باد!». (۲)

حدیث الکافی به نقل از احمد بن عمر حلال: از ابوالحسن (امام کاظم یا امام رضا علیهما السلام) درباره گفته خداوند متعال پرسیدم که: «پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که: لعنت خدا بر ستمکاران باد!». فرمود: «آواز دهنده، امیر مؤمنان است» (۳). (۴)

ن ولایتی کامل کننده دین استقرآن «الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَمَّا تَخَشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَّمْتُ

۱- المعجم الكبير: ج ۱۱ ص ۸۰ ح ۱۱۱۶۴.

۲- اعراف: آیه ۴۴.

۳- در تفسیر القمی (ج ۱ ص ۲۳۱) در ادامه آمده است: «اذانی می گوید که همه خلائق می شنوند».

۴- الکافی عن أحمد بن عمر الحلال: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُؤَذِّنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الکافی: ج ۱ ص ۴۲۶ ح ۷۰).

عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا؛

امروز، کسانی که کافر شده اند، از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده اند. پس، از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز، دین شما را برایتان کامل، و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین برگزیدم». (۱)

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛

ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن که اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای؛ و خدا تو را از [گزند] مردم، نگاه می دارد. آری! خدا گروه کافران را هدایت نمی کند». (۲)

حدیثتاریخ دمشق به نقل از ابو سعید خدری: آیه «[ای پیامبر!] آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن»، در روز غدیر خم، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام بر پیامبر خدا فرو فرستاده شد. (۳)

۱- مائده: آیه ۳.

۲- مائده: آیه ۶۷.

۳- تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۳۷.

فصل دوم : علی علیه السلام از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله

جایگاه امام علیه السلام در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. گستردگی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام

۲. علی علیه السلام ، راز ناشناخته

فصل دوم : علی علیه السلام از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاه امام علیه السلام در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه در این فصل آمده است، کلمات شکوهمند ، ارج گذاری های والا و ستایش های بی بدیل پیامبر خداست از علی علیه السلام . درباره ابعاد شخصیت مولا-علیه السلام و جایگاه آن پیشوای بزرگ در نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و آموزه های دین ، یاد کرد نکته هایی را ضروری می دانیم :

۱. گستردگی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام بخش عمده ای از آنچه در فصول این کتاب ، در چهره نمایی از علی علیه السلام و تبیین ابعاد شخصیت آن بزرگوار آمده ، گفته های نورانی پیامبر خداست .

۲. علی علیه السلام ، راز ناشناخته شخصیت مولا علیه السلام ابعادی ناپیدا کرانه دارد . کسان بسیاری در درازنای تاریخ، از دست نیافتگی به ابعاد شخصیت آن چهره بی بدیل تاریخ اسلام سخن گفته اند . اما این حقیقت ، درخشان تر از هر جایی در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله چهره بسته است . پیامبر خدا فرمود : ای علی! جز خدا و من ، کسی تو را به درستی نشناخته است . (۱)

۳. کلام پیامبر صلی الله علیه و آله ، روزنه ای برای شناخت مولا

اما پیامبر خدا چه اندازه از آن شناخت را مطرح ساخت ، و جامعه چه مقدار از آن حقایق را برتابید ، و با آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله گفت ، چه سان رویاروی شد؟! پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : اگر ترس این نبود که غالبانِ امت من آنچه را که مسیحیان درباره عیسی بن مریم گفتند، درباره تو بگویند، سخنی می گفتم که به هیچ جمعی گذر نمی کردی ، جز آن که خاک زیر پایت را برای شفا برمی داشتند . (۱) اما آنچه اینک از کلام پیامبر خدا بر گستره صفحات آثار مکتوب درباره علی علیه السلام نقش بسته است، آیا تمام آن چیزی است که بوده است ؟ و یا بسیاری از آن حقایق ، از ترس پیامدهای گزارش آنها ، بر سینه ها ماند و همراه دارندگان آنها مدفون شد ؟ اکنون و در این مقدمه از این «قصه آکنده از غصه» تاریخ، پرده بر نمی گیریم ؛ ولی تأکید می کنیم که آنچه مانده است، اندکی است از بسیار ، نمونه هایی است از حقایق نهفته در سینه تاریخ و گفتنی هایی است خُرد از ناگفته های بَس کلان و ...

۳. کلام پیامبر صلی الله علیه و آله ، روزنه ای برای شناخت مولا علی علیه السلام راز ناشناخته هستی است . و آیا برای گشودن چهره این راز، راهی جز یاری گرفتن از «داناترین و راز آگاه ترین» چهره هستی وجود دارد؟! پیامبر صلی الله علیه و آله از سویی راز آشناترین چهره هستی است و از سوی دیگر ، معلّم ، مربّی و همگام و همراه مولا . . پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را از خُردسالی بر دامن گرفته و پیام ربّانی وحی را در زوایای جانش زمزمه کرده و اعماق وجود او را با عطر آموزه های الهی ، عطر آگین ساخته و بدین سان، همه وجود او را چون آینه ای شفاف، پیش روی دارد و چون از او می گوید، از چنین نگاهی می گوید . از نگاهی دیگر ، علی علیه السلام همبر و همتای پیامبر صلی الله علیه و آله است و بر اساس کلام بلند الهی :

۴. جمع بندی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام

الف علی علیه السلام از نظر آفرینش

ب علی علیه السلام از نظر خانوادگی

«جان هایمان و جان هایتان» (۱)، علی علیه السلام جان پیامبر صلی الله علیه و آله است و دارنده تمام مقامات ظاهری و باطنی ایشان، بجز نبوت. و چون پیامبر صلی الله علیه و آله از علی سخن می گوید، به واقع، امتداد وجودی خود را در پیش دیدها می نهد و همتای خود را بر اُمت اسلامی می شناساند.

۴. جمع بندی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام کنون و پیش تر از آن که در نگاهی گذرا و کلی و در ذیل عناوینی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره علی علیه السلام جمع بندی کنیم، باید اعتراف کنیم که جمع بندی دقیق و کامل آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وی گفته است، کاری است کارستان و بسی دشوار، و بی گمان، نیازمند مجالی بس فراخ تر از آنچه اکنون و در مقدمه این فصل در اختیار داریم.

الف علی علیه السلام از نظر آفرینش بخشی از گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام، مرتبط است با گوهر وجود آن حضرت و چگونگی آفرینش او. از منظر پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و پیامبر خدا، پرتو یک نورند، و هر دو جلوه ای از نور خداوند متعال. روایات نشان دهنده این حقیقت ارجمند در منابع فریقین، بسی گسترده است که بخش هایی از آنها با عبارات گوناگون و بیان کننده حقیقتی واحد و راستین، در آغاز این فصل، گزارش شده است.

ب علی علیه السلام از نظر خانوادگی علی علیه السلام پسر عمو، داماد و پدر دو «دسته گل» پیامبر صلی الله علیه و آله است. فراتر از اینها، علی علیه السلام چهره برجسته و ویژه اهل بیت و یکی از «اصحاب کسا» و «پنج تن پاک» است که آیه تطهیر درباره آنها نازل شد و برترین و والاترین فضیلت ها را برای آنان رقم زد.

ج علی علیه السلام از نظر علمی**د علی علیه السلام از نظر اعتقادی****ه علی علیه السلام از نظر اخلاقی****و علی علیه السلام در میدان عمل**

ج علی علیه السلام از نظر علمیا از منظر پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام آگاه ترین ، ژرف ترین و بصیرترین فرد امت است. پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را گنجور دانش خویش و وارث معارف و رازدان آگاهی های ناپیدا و کان تمامی علوم خود و کسی که نه دهم از تمامت دانش بشری نزد اوست، معرفی کرده است و بر این حقیقت، تأکید کرده است که راه وصول به گستره دانش و آگاهی های محمدی، تنها و تنها از جانب علی علیه السلام است .

د علی علیه السلام از نظر اعتقادی او که از خردسالی بر دامن پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت سزایند است که «هرگز و حتی یک لحظه جانش به کفر، آلوده نشود» و از میان مردان ، آغازین ایمان آورنده به پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله چونان گواهی بر استواری ، ژرفایی و گستردگی ایمانش بفرماید : ایمان با گوشت و خون تو عجین است ، چنان که با گوشت و خون من عجین است. (۱)

ه علی علیه السلام از نظر اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را نیک خوی ترین ، بردبارترین ، راستگوی ترین ، شکیاترین ، فروتن ترین و دنیا گریزترین و ... دانسته است . با این همه ، علی علیه السلام به هنگام اجرای حکم حق، قاطع ترین و در عمل به فرمان های الهی ، استوارترین و شکست ناپذیرترین ، و در اجرای انصاف و عدالت ، انعطاف ناپذیرترین است.

و علی علیه السلام در میدان عمل علی علیه السلام در میدان عمل نیز بی نظیر است. همگامی او با حق و استوار گامی او در کنار قرآن و جدایی ناپذیری او از قرآن را پیامبر خدا رقم زده و بارهای بار، گواهی نموده است. او نخستین کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می گزارد و بیشتر از هر کس در

ز علی علیه السلام از نظر سیاسی

ح علی علیه السلام از نظر مقامات معنوی

صحنه های نبرد ، حضور می یابد و هرگز از دشمن، روی بر نمی تابد و نشان افتخارِ «شمشیری جز ذوالفقار و جوانِ مردی جز علی نیست» (۱) را از آن خود می سازد.

ز علی علیه السلام از نظر سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام با عناوین «سید عرب» ، «سید مسلمانان» ، «سید دنیا و آخرت» یاد می کند که با توجه به معنای «سیادت» ، این عناوین ، بسی نکته آموز است. «حجت خدا» ، «رازدار» ، «وزیر» ، «وصی» و «خلیفه» پیامبر خدا ، از دیگر عناوینی است که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بدانها مفتخر کرده است. علی با حق و حق با علی است . علی با قرآن و قرآن با علی است . بدین سان، اطاعت از او اطاعت از خدا و رسول و حق و قرآن است ، و اوست که در سیاست و زعامت، «محور» و در امواج خروشان فتنه ها «کشتی نجات» است .

ح علی علیه السلام از نظر مقامات معنوی علی علیه السلام فراسوی این دنیا را همان گونه می نگرد که این دنیا را . حقایقِ علوی و ملکوت، همان سان برای او روشن است که آنچه در پیش دید دارد ، و چنین است که می گوید : اگر پرده فرو افتد ، بر یقین من افزوده نخواهد شد . (۲) تأمیل در هر یک از ابعاد ناپیدا کرانه شخصیت علی علیه السلام ، می تواند نشانگر درجه معنویت آن بزرگوار ، و گواه قرار گرفتن آن پیشوای راستین در ستیغ معنویت باشد . آیه تطهیر ، نشانگر طهارت و وارستگی اوست . اما افزون بر مقام طهارت و عصمت که مایه افتخار فرشتگان مراقب او و موجب رضایت مطلق خداوند و

۱- الکافی : ج ۸ ص ۱۱ ح ۹۰ .

۲- غرر الحکم : ۷۵۶۹ .

ط منزلت اُخروی علی علیه السلام

ی مظلومیت علی علیه السلام

اشاره

پیامبرش از اوست ، در سلوک الی الله و مراحل تقرب و وصول به مقصد اعلاى انسانیت و کمال نیز تا بدان جا اوج گرفته است که «یاد کردن از او و نگاه کردن به او عبادت خدای یکتاست».

ط منزلت اُخروی علی علیه السلامنخستین کسی [از امت] که به حوض «کوثر» وارد می شود و جانشین پیامبر در آن خواهد بود، علی علیه السلام است . علی علیه السلام در آخرت ، عنوان «سید شهیدان» و «پدر شهیدان» را دارد . پروانه گذار از «صراط» را او امضا خواهد کرد و او «تقسیم کننده بهشت و دوزخ» است. علی علیه السلام در قیامت، همگام و همراه و همنشین پیامبر صلی الله علیه و آله است و جایگاه والایش به گونه ای است که در میان همگنان، چون خورشید می درخشد .

ی مظلومیت علی علیه السلاماین همه تأکید بر نمایاندن شخصیت علی علیه السلام چرا؟ این همه ارج گذاری ها و بزرگداری ها چرا؟ علی علیه السلام بزرگ است و بزرگ تر از آن که مرغ و هم بر ستیغ شخصیت او فراز آید. (۱) علی علیه السلام چهره ای است که باید شناسانده شود ؛ اما آن همه تأکید بر لزوم دوستی علی ، همراهی با علی ، هشدار به کسی که با علی در افتد و حرمت حریم او را بشکند . شگفتا از این قصه پر غصه ! پیامبر صلی الله علیه و آله گویا این همه را در آینه زمان می نگرد : نامردی ها ، حرمت شکنی ها ، تنها گذاردن علی علیه السلام ، ستم رواداری به علی علیه السلام ، آری ؛ این همه را می نگرد و علی علیه السلام را در آغوش می گیرد و اشک می ریزد و از مظلومیت فردای او با وی سخن می گوید. علی علیه السلام این لحظات را چنین گزارش نموده است : پیامبر خدا مرا در آغوش گرفت و شروع به گریستن کرد . پرسیدم : چرا گریه می کنی؟ فرمود : «[به سبب] کینه های مردم که جز پس از من ، علیه تو آشکار

۱- اشاره به فرمایش امیر مؤمنان دارد که: «ولا یرقی الی الطیر؛ ...» .

الف آفرینش ب خانواده

نخواهند کرد». (۱) بدین سان ، علی علیه السلام در تمام ابعاد ، انسانی بی همتاست و شگفتا که در مظلومیت نیز . با عنایت به نکاتی که شرح آن گذشت ، اینک متن بخشی از سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام می آید :

الف آفرینش ۳۵. وقال علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: من و علی ، از یک نور آفریده شده ایم. (۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! از درختی آفریده شده ای که من آفریده شده ام . من ریشه آنم و تو تنه آن، و حسن و حسین ، شاخه هایش و دوستدارانمان، برگ های آن اند. هر کس به چیزی از آن درخت چنگ زند، خداوند عز و جل او را وارد بهشت می کند. (۳)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: این، علی بن ابی طالب است. گوشتش گوشت من و خورش خون من است. نسبت او به من، همچون نسبت هارون به موسی علیه السلام است، جز آن که پس از من پیامبری نیست. (۴)

ب خانوادهامام علی علیه السلام: فاطمه علیها السلام را از پیامبر خدا خواستگاری کردم که وی را به ازدواج من درآورد. پس گفتم: ای پیامبر خدا! من نزد تو محبوب ترم یا فاطمه؟

۱- مسند أبی یعلی: ج ۱ ص ۲۸۵ ح ۵۶۱ .

۲- رسول الله صلی الله علیه و آله: خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ (الخصال: ص ۳۱ ح ۱۰۸) .

۳- عنه صلی الله علیه و آله: خُلِقَتْ يَا عَلِيُّ مِنْ شَجَرَةٍ خُلِقَتْ مِنْهَا ، أَنَا أَصْلُهَا ، وَأَنْتَ فَرْعُهَا ، وَالْحُسَيْنُ وَالْحَسَنُ أَغْصَانُهَا ، وَمُحِبُّونَا وَرَقُّهَا ، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِشَيْءٍ مِنْهَا أَدْخَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ (عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۶۰ ح ۲۳۳) .

۴- عنه صلی الله علیه و آله: هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، لَحْمُهُ لَحْمِي ، وَدَمُهُ دَمِي ، هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي (المعجم الكبير: ج ۱۲ ص ۱۵ ح ۱۲۳۴۱) .

ج جایگاهش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: «او نزد من از تو محبوب تر است و تو نزد من از او عزیزتری». (۱)

۳۶. وقال علیه السلام: المعجم الكبير به نقل از حدیفه: روزی از روزها در چهره پیامبر خدا شادمانی دیدیم. گفتیم: ای پیامبر خدا! در چهره ات نشانه های شادمانی می بینیم.

فرمود: «چگونه شادمان نباشم، در حالی که جبرئیل آمد و به من بشارت داد که حسن و حسین، سروران جوانان اهل بهشت اند و پدرشان برتر از آنان است». (۲) ۳۷. وقال علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! خداوند عز و جل، هیچ پیامبری را برینگیخت، جز آن که نسل او را در پشتش قرار داد؛ ولی نسل مرا در پشت تو قرار داد، و اگر تو نبودی، من نسلی نداشتم. (۳) ج جایگاهش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و الهیامبر خدا صلی الله علیه و آله: جایگاه علی نسبت به من، مثل جایگاه من نسبت به پروردگارم است. (۴)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علی برای من، همچون سرم نسبت به تنم است. (۵)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: تو از منی و من از توام. (۶)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! آنچه را که برای خود دوست می دارم، برای تو [نیز] دوست می دارم، و آنچه که برای خود بد می دارم، برای تو [نیز] بد می دارم. (۷)

۱- الإمام علیّ علیه السلام: خَطَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَزَوَّجَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ هِيَ؟ قَالَ: هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَعَزُّ عَلَيَّ مِنْهَا (خصائص أمير المؤمنين، نسایی: ص ۲۶۰ ح ۱۴۵).

۲- المعجم الكبير: ج ۳ ص ۳۸ ح ۲۶۰۸.

۳- رسول الله صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، مَا بَعَثَ اللَّهُ مَعَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا وَجَعَلَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ، وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِكَ، وَلَوْلَاكَ مَا كَانَتْ لِي ذُرِّيَّةٌ (كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۶۵ ح ۵۷۶۲).

۴- عنه صلی الله علیه و آله: عَلِيُّ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي (ذخائر العقبی: ص ۱۲۰).

۵- عنه صلی الله علیه و آله: عَلِيُّ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ رَأْسِي مِنْ بَدَنِي (تاریخ بغداد: ج ۷ ص ۱۲ ش ۳۴۷۵).

۶- عنه صلی الله علیه و آله: أَنَا أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْكَ (صحيح البخاری: ج ۲ ص ۹۶۰ ح ۲۵۵۲).

۷- عنه صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، أَحَبُّ لِمَكَ مَا أَحَبُّ لِنَفْسِي، وَأَكْرَهُ لِمَكَ مَا أَكْرَهُ لِنَفْسِي (سنن الترمذی: ج ۲ ص ۷۲ ح ۲۸۲).

د جایگاه سیاسی و اجتماعی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علی نسبت به من، چون جان من است. پیروی از وی، پیروی از من است، و نافرمانی از وی، نافرمانی از من. (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علی بن ابی طالب، خویشاوند ویژه من و محبوب دل من است. (۲)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: تو برادرم و وزیر منی، بدهی ام را می پردازی، تعهدهایم را انجام می دهی و ذمه ام را آزادی می سازی. (۳)

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن عباس: پیامبر خدا [به عموزادگانش] فرمود: «کدام یک از شما ولی من در دنیا و آخرت می شود». به هر کدام از آنان فرمود: «آیا در دنیا و آخرت، مرا ولی می شوی؟»، پاسخ «نه» می داد، تا آن که به بسیاری از آنان فرمود. علی علیه السلام گفت: من در دنیا و آخرت، ولی ات خواهم بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو ولی من در دنیا و آخرتی». (۴)

د جایگاه سیاسی و اجتماعی ۳۹. وقال أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: من و علی، پدران این امتیم. (۵) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: حق علی بن ابی طالب بر این امت، مثل حق پدر است بر فرزندش. (۶)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: درباره علی بن ابی طالب علیه السلام سه چیز بر من وحی شده است: این که او

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: عَلِيُّ مَنِّي كَنَفْسِي، طَاعَتُهُ طَاعَتِي، وَمَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي (الخصال: ص ۴۹۶ ح ۵).

۲- عنه صلی الله علیه و آله: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَاصَّةُ أَهْلِي، وَحَبِيبِي إِلَى قَلْبِي (الأمالی، مفید: ص ۵۷ ح ۲).

۳- عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ أَخِي، وَوَزِيرِي، تَقْضِي دِينِي، وَتُنْجِزُ مَوْعِدِي، وَتُبْرِئُ ذِمَّتِي (المعجم الكبير: ج ۱۲ ص ۳۲۱ ح ۱۳۵۴۹).

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۵ ح ۴۶۵۵.

۵- رسول الله صلی الله علیه و آله: أَنَا وَعَلِيُّ أَبُوَاهِذِهِ الْأُمَّةِ (كمال الدین: ص ۲۶۱ ح ۷).

۶- عنه صلی الله علیه و آله: حَقُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ (تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۰۷ ح ۸۸۵۰).

سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران است، و رهبر سپیدرویان است. (۱)

تاریخ بغداد به نقل از ابن عباس: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نگاه کرد و فرمود: «تو سرور در دنیا و سرور در آخرتی». (۲)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: تو ای علی و دو فرزندم، برگزیدگان خدا از بین مخلوقاتش هستید (۳). (۴)

تاریخ دمشق به نقل از انس: من با پیامبر صلی الله علیه و آله نشستیم بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای انس! من و این، حجت خدا بر خلقش هستیم». (۵)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره امام علی علیه السلام دانشم را به او آموختم، رازهایم را نزدش به امانت گذاشتم، و او امین من بر اتمم است. (۶)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: تو وارث و وصی منی، بدهی هایم را ادا می کنی، تعهداتم را برآورده می سازی، و بر پایه سنت من مبارزه می کنی. (۷)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! تو امام و جانشین پس از منی. (۸)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: أَوْحِيَ إِلَيَّ فِي عَائِي ثَلَاثٌ: أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ (المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۸ ح ۴۶۶۸).

۲- تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۴۱ ش ۱۶۴۷.

۳- در تفسیر فرات: ص ۲۶۶ از امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «و شیعیان تو که برپادارنده عدالت اند، به جای فرزندانم».

۴- رسول الله صلی الله علیه و آله: أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَوَلَدَايَ خَيْرُهُ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ (عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۸ ح ۲۱۸).

۵- تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۰۸ ح ۸۸۵۳.

۶- رسول الله صلی الله علیه و آله: قَدْ عَلَّمْتُهُ عِلْمِي، وَاسْتَوَدَعْتُهُ سِرِّي، وَهُوَ أَمِينِي عَلَى أُمَّتِي (تفسیر فرات: ص ۴۹۷ ح ۶۵۱).

۷- عنه صلی الله علیه و آله: أَنْتَ وَارِثِي، وَوَصِيِّي، تَقْضِي دِينِي، وَتُنْجِزُ عِدَاتِي، وَتَقْتُلُ عَلَيَّ سُنَّتِي (المناقب، ابن مغزلی: ص ۲۶۱ ح ۳۰۹ عن ابن عمر).

۸- عنه صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي (كفايه الأثر: ص ۱۵۷ عن محمد ابن الحنفیه).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : اَمَا تَوَايَ عَلِيٌّ! برگزیده و امین منی. (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : بهترین کسی که بعد از خود به جا می گذارم و بهترین یارانم، علی است. (۲)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : حزب علی حزب خداست و حزب دشمنانش حزب شیطان است. (۳)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : آن که مرا فرمان ببرد ، خدا را فرمان برده، و آن که مرا نافرمانی کند ، خدا را نافرمانی کرده است، و آن که تو را فرمان ببرد، مرا فرمان برده، و آن که تو را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است. (۴)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : مَثَلُ عَلِيٍّ فِي بَيْنِ أُمَّتٍ ، هَمَّحُونَ مَثَلُ كَعْبَةَ اسْت. (۵)

۴۰. وجاء رجل إلى علي بن الحسين يشكو إليه حاجه . فپیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! مَثَلُ تُو دَر بَيْنِ أُمَّتٍ مَن ، هَمَّحُونَ مَثَلُ كَشْتِي نُوْحٍ اسْت. آن که سوارش شود، نجات پیدا می کند، و آن که از آن باز ماند، غرق می گردد. (۶) ۴۱. وقال عليه السلام : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : او رئیس مؤمنان است. (۷) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی علیه السلام نشانه حق و پرچم هدایت است. (۸)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : او راه راست است، و او همان است که خداوند در روز قیامت، از ولایتش پرسش خواهد کرد. (۹)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : أَمَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ فَصَفِيٍّ وَأَمِينِي (خصائص أمير المؤمنين ، نسایی : ص ۱۴۲ ح ۷۳) .

۲- عنه صلی الله علیه و آله : خَيْرٌ مَّنْ أَخْلَفَ بَعْدِي ، وَخَيْرٌ أَصْحَابِي عَلِيُّ (كفايه الأثر : ص ۹۷) .

۳- عنه صلی الله علیه و آله : حِزْبُ عَلِيٍّ حِزْبُ اللَّهِ ، وَحِزْبُ أَعْدَائِهِ حِزْبُ الشَّيْطَانِ (الخصال : ص ۴۹۶ ح ۵) .

۴- عنه صلی الله علیه و آله : مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ ، وَمَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي ، وَمَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي (المستدرک علی الصحیحین : ج ۳ ص ۱۳۹ ح ۴۶۴۱) .

۵- عنه صلی الله علیه و آله : مَثَلُ عَلِيٍّ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَثَلِ الْكَعْبَةِ (العمدة : ص ۲۸۵) .

۶- عنه صلی الله علیه و آله : يَا عَلِيُّ ، مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي كَمَثَلِ سَيْفِي فِي نُوْحٍ ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ (الخصال : ص ۵۷۳ ح ۱) .

۷- عنه صلی الله علیه و آله فِي وَصْفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هُوَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۸۶۴) .

۸- عنه صلی الله علیه و آله : عَلِيُّ آيَةُ الْحَقِّ ، وَرَايَةُ الْهُدَى (الأمالي ، طوسی : ص ۵۰۶ ح ۱۱۰۷) .

۹- عنه صلی الله علیه و آله فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّهُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ ، وَإِنَّهُ الَّذِي يَسْأَلُ اللَّهَ عَنْ وِلَايَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (الأمالي ، صدوق : ص ۳۶۳ ح ۴۴۷) .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علی شهر هدایت است. هر که وارد آن شد، رستگار شد و هر که از آن باز ماند، نابود شد. (۱)

المعجم الكبير به نقل از ابوذر و سلمان: پیامبر خدا، دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «... این، صدیق اکبر است و این، فاروق این امت است که بین حق و باطل، جدایی می افکند». (۲)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! اگر تو نبودی، پس از من، مؤمنان هرگز شناخته نمی شدند. (۳)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! تو آزمایش شونده هستی و به وسیله تو آزمایش خواهد شد. تو هدایتگر کسانی هستی که پیروی ات می کنند. آن که با راه تو مخالفت کند، تا روز قیامت، گم راه خواهد شد. (۴)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: من شهر بهشتم و علی دروازه آن است. آن که بهشت را قصد کرده، باید از دروازه آن وارد شود. (۵)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: پروردگارا! آن گونه که برادرم موسی گفت، می گویم: بار الها! از کسانم، وزیری برایم قرار ده؛ برادرم علی را. پشتم را به او محکم ساز، و در کارم شریکش گردان تا فراوان تسیحت گویم و فراوان یادت کنیم که تو بر ما بینایی. (۶)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ عَلِيًّا هُوَ مَدِينَةُ هُدًى؛ فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ (التوحيد: ص ۳۰۷ ح ۱)

۲- المعجم الكبير: ج ۶ ص ۲۶۹ ح ۶۱۸۴.

۳- رسول الله صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، لَوْلَاكَ لَمَا عُرِفَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي (عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۴۸ ح ۱۸۷).

۴- عنه صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، أَمَا إِنَّكَ الْمُبْتَلَى وَالْمُبْتَلَى بِكَ، أَمَا إِنَّكَ الْهَادِيَ مِنَ اتَّبَعِكَ، وَمَنْ خَالَفَ طَرِيقَتَكَ فَقَدْ ضَلَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (الأمالی، طوسی: ص ۴۹۹ ح ۱۰۹۴).

۵- عنه صلی الله علیه و آله: أَنَا مَدِينَةُ الْجَنَّةِ وَعَلِيٌّ بِأَبْهَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الْجَنَّةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بِأَبْهَا (المناقب، ابن مغزلی: ص ۸۶ ح ۱۲۷).

۶- عنه صلی الله علیه و آله: اللَّهُمَّ أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي مُوسَى: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، عَلِيًّا أَخِي، اشدُّد بِهِ أُرَى وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي، كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا، إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا (فضائل الصحابه، ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۷۸ ح ۱۱۵۸).

امام علی علیه السلام: هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل شد، صدای ناله غم آلود شیطان را شنیدم. گفتم: ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟ فرمود: «این شیطان است که از پرستشش ناامید شده است. هر آنچه من می شنوم، می شنوی، آنچه را که من می بینم، می بینی، جز آن که تو پیامبر نیستی؛ اما تو وزیر منی و بر [مسیر] خیری». (۱)

۴۲. وقال علیه السلام: امام علی علیه السلام: پیامبر خدا مرا به برادری خود پسندید و به وزیری خود ویژه ساخت. (۲) ۴۴. وقال علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ای علی! تو وصی منی. (۳) ۴۵. وقیل له: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: تو وارث و وصی منی، بدهی هایم را ادا می کنی، تعهداتم را برآورده می سازی، و بر پایه سنت من مبارزه می کنی. (۴) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام: او برادرم، وصیتم، جانشینم در میان امتم در زندگی و پس از مرگم است. هر کس او را فرمانبری کند، مرا فرمان برده، و هر که با وی هم رأیی کند، با من هم رأیی کرده است، و آن که او را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است. (۵)

۱- الإمام علی علیه السلام: وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهُ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ، وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ، وَإِنَّكَ لَعَلِي خَيْرٍ (نهج البلاغه: خطبه ۱۹۲).

۲- عنه عليه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَضِيَ لِنَفْسِهِ أَخًا، وَاخْتَصَّنِي لَهُ وَزِيرًا (الإرشاد: ج ۱ ص ۲۷۶).

۳- رسول الله صلى الله عليه وآله: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَصِيِّي (الأمالی، صدوق: ص ۱۰۱ ح ۷۷).

۴- عنه صلى الله عليه وآله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ وَارِثِي، وَوَصِيِّي، تَقْضِي دِينِي، وَتُنْجِزُ عِدَاتِي، وَتَقْتُلُ عَلِيَّ سُنَّتِي (المناقب، ابن مغزلی: ص ۲۶۱ ح ۳۰۹).

۵- عنه صلى الله عليه وآله فِي وَصْفِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ أَخِي، وَوَصِيِّي، وَخَلِيفَتِي عَلِيٌّ أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي، مَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَنِي، وَمَنْ وَاظَفَهُ وَاظَفَنِي، وَمَنْ خَالَفَهُ خَالَفَنِي (الأمالی، صدوق: ص ۸۸ ح ۵۹).

ه کمالات معنوی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: من، محمد، پیامبر خدا و سرور پیامبرانم و پسر عمویم علی، سرور اوصیاست. (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای ابن مسعود! علی بن ابی طالب، پس از من، پیشوای شما و جانشین من در بین شماست. (۲)

ه کمالات معنوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: آن که می خواهد به دانش آدم، فهم نوح، حلم ابراهیم، زهد یحیی بن زکریا و توانمندی موسی بن عمران بنگرد، باید به علی بن ابی طالب نگاه کند. (۳)

الیقین به نقل از جابر بن عبد الله انصاری: با همین گوش هایم که اگر راست نمی گویم، گر شوند از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «علی پس از من، بهترین انسان هاست. هر کس نپذیرد، کفر ورزیده است». (۴)

المعجم الکبیر به نقل از ابو رافع: پیامبر خدا، علی علیه السلام را به مأموریتی فرستاد. هنگامی که باز گشت، پیامبر خدا به وی فرمود: «خدا و پیامبرش و جبرئیل، از تو خوشنودند». (۵)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: نگاه کردن به علی بن ابی طالب، عبادت است و یاد او [نیز] عبادت

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: أَنَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ ، وَعَلِيٌّ ابْنُ عَمِّي سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ (المناقب ، کوفی: ج ۱ ص ۵۴۳ ح ۴۸۴).

۲- عنه صلی الله علیه و آله: يَابْنَ مَسْعُودٍ ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِمَامُكُمْ بَعْدِي ، وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ (كمال الدين: ص ۲۶۱ ح ۸).

۳- عنه صلی الله علیه و آله: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ ، وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ ، وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ ، وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۱۳ ح ۸۸۶۲).

۴- الیقین عن جابر بن عبد الله الأنصاري: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأُذُنِي هَاتَيْنِ يَقُولُ وَإِلَّا فَصَمْتَا: عَلِيُّ بَعْدِي خَيْرُ الْبَشَرِ ، مَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ (اليقین: ص ۲۷۰ ح ۹۴).

۵- المعجم الكبير عن أبي رافع: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ عَلِيًّا مَبْعَثًا ، فَلَمَّا قَدِمَ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَجِبْرِيْلُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنكَ رَاضُونَ (المعجم الكبير: ج ۱ ص ۳۱۹ ح ۹۴۶).

و مقام های اُخروی

است. (۱)

و مقام های اُخروی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : پس از من، فتنه ای خواهد بود. اگر چنین شد، همراه علی بن ابی طالب باشید؛ چون وی اولین کسی است که مرا می بیند، و اولین کسی است که روز قیامت با من دست خواهد داد. (۲)

۴۶. وقال علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: تو پرچمدار من در دنیا و آخرتی. (۳) ۴۷. وقال علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علی بن ابی طالب در روز قیامت، امین من بر حوض من است و دارنده پرچم من، و فردا در قیامت، کمک کار من در تصدی کلیدهای گنجینه های بهشت پروردگارم است. (۴) ۴۸. وقال علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: روز قیامت، علی بر حوض است. هیچ کس وارد بهشت نمی شود، مگر با گواهی ای از علی بن ابی طالب. (۵) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هیچ کس، جز آن که علی برای او جواز عبور نویسد، از صراط نخواهد گذشت. (۶)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: در روز قیامت، تو نزدیک تر از همه به من قرار داری. خانه من و خانه تو در بهشت، مثل خانه دو برادر، روبه روی هم است. (۷)

- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: النَّظَرُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ، وَذِكْرُهُ عِبَادَةٌ (الأمالی، صدوق: ص ۲۰۱ ح ۲۱۶).
- ۲- عنه صلی الله علیه و آله: سَتَكُونُ مِنْ بَعْدِي فِتْنَةٌ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْزَمُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؛ فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يَرَانِي، وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ (تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۴۵۰ ح ۹۰۲۶).
- ۳- عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ صَاحِبُ لِيوَانِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (الخصال: ص ۴۲۹ ح ۸).
- ۴- عنه صلی الله علیه و آله: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَعِيَ غَدَا فِي الْقِيَامَةِ عَلَى حَوْضِي، وَصَاحِبُ لِيوَانِي، وَمَعِيَ غَدَا عَلَى مَفَاتِيحِ خَزَائِنِ جَنَّةِ رَبِّي (تاریخ بغداد: ج ۱۴ ص ۹۹ ش ۷۴۴۱).
- ۵- عنه صلی الله علیه و آله: عَلِيُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الْحَوْضِ، لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ جَاءَ بِجَوَازٍ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (المناقب، ابن مغزلی: ص ۱۱۹ ح ۱۵۶).
- ۶- عنه صلی الله علیه و آله: لَا يَجُوزُ أَحَدٌ الصَّرَاطَ إِلَّا مَنْ كَتَبَ لَهُ عَلِيُّ الْجَوَازَ (الصواعق المحرقة: ص ۱۲۶).
- ۷- عنه صلی الله علیه و آله: أَنْتَ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّي مَوْقِفًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْزِلِي وَمَنْزِلُكَ فِي الْجَنَّةِ مُتَوَاجِهَانِ فَكَمَنْزِلِ الْأَخْوَيْنِ (الأمالی، صدوق: ص ۱۳۶ ح ۱۳۵).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : منادی [در روز قیامت] آواز می دهد : ای علی! هر کس تو را دوست می داشت، به بهشت وارد کن و هر کس دشمن می داشت، به جهنم بفرست. تو تقسیم کننده بهشت و تقسیم کننده جهنمی. (۱)

۱- . عنه صلی الله علیه و آله : يُنَادِي الْمُنَادِي جِيَوْمَ الْقِيَامَةِ ج : يَا عَلِيُّ ، أَدْخِلْ مَنْ أَحَبَّكَ الْجَنَّةَ وَمَنْ عَادَاكَ النَّارَ ، فَأَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَأَنْتَ قَسِيمُ النَّارِ (الأمالی ، صدوق : ص ۴۴۲ ح ۵۹۰) .

فصل سوم : علی علیه السلام از زبان علی علیه السلام

بحثی درباره خودستایی امام علیه السلام

اشاره

فصل سوم : علی علیه السلام از زبان علی علیه السلام درباره خودستایی امام علیه السلامی از بخش های ارزشمند بیدارگر در خطبه ها و نامه های علی علیه السلام سخنانی است که ابعاد شخصیت بی نظیر وی را می نمایاند. آنچه که در این فصل خواهد آمد، گوشه هایی از این سخنان ارجمند است و نمونه های دیگر آن را در فصل های گوناگون کتاب می توان یافت. در نگاهی گذرا و سطحی به این سخنان، چنین می نماید که امام علیه السلام خویش را ستایش می کند و ممکن است برای خواننده این توهم را ایجاد کند که این سخنان با کلام خداوند متعال منافات دارد که می فرماید: «پس خودتان را منزّه بشمارید. او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده ، داناتر است». (۱) اما خود آن حضرت با اشاره به این کلام خداوند ، می گوید : اگر نهی خداوند از تنزیه خویشتن (خودستایی) نبود، ذاکری (۲) فضایل بسیاری را ذکر می کرد . (۳)

۱- نجم : آیه ۳۲ .

۲- مراد ، خود حضرت است .

۳- نهج البلاغه : نامه ۲۸ .

۱. انجام دادن فرمان خدا در خصوص تبیین نعمت های وی

۲. بیان حقایق تاریخی

این سخن، ممکن است نشانی از ستودن خویش و چگونگی آن و حلال و یا حرام بودن آن باشد. چون تردیدی نیست که امام علی علیه السلام به وظیفه شرعی خود عمل می کرد و چاره ای هم از آن نبود و اگر خودستایی و تعریف شخص از خود خلاف واقع باشد، قطعاً حرام است و اگر راست باشد، ولی مصلحتی آن را الزامی نکند، بی تردید چنین خودستایی ای مذموم است؛ ولی اگر دارای مصلحت باشد، بدون شک، کاری شایسته است. گزیده سخن آن که اگر بر ستایش از خویش، مصلحت مهم و الزام آوری مترتب باشد (مثلاً برای احقاق حق و دفاع از حقوق باشد)، تردیدی در وجوب آن نداریم و اگر شخصی از ترس آن که چنین کاری خودستایی است، از آن دوری کند، قطعاً کاری ناشایست و حرام انجام داده است و زمینه نابودی حقایق و ارزش ها را فراهم آورده است... از این روست که وقتی سخنان امام علیه السلام در ستایش از خویش را می نگریم، در آنها دفاع از شخصیت انسان مظلومی را می بینیم که لزوم کنار زدن پرده از چهره حق پنهان و از دست رفته، وی را به این کار می کشاند، در شرایطی که گسترش فتنه ها اجازه سخن راندن از حق را نمی دهد و همه برای کریه نشان دادن چهره حق سخن می گویند و تهمت می زنند و بدان تشویق می کنند. امام علیه السلام برای کنار زدن ابرهای تیره از آسمان زندگی فکری جامعه و بیان آنچه بود و آنچه که بر سر حق می آوردند، از خود سخن گفته است؛ و گرنه حقیقت زندگی صادقانه و شخصیت والای آن حضرت، برتر از آن است که وی به خودستایی پردازد و یا آن که حب نفس در وجودش باشد. لازم است برای تبیین پاره ای از پرسش هایی که درباره ستایش امام علیه السلام از خویش و بیان فضایل و نشانه های عظمت خود به ذهن می آید، به مواردی اشاره کنیم:

۱. انجام دادن فرمان خدا در خصوص تبیین نعمت های ویامیر مؤمنان از نعمت های الهی یاد می کرد و از فضلی که خداوند متعال به وی داده

بود، سخن می گفت او با سخنان رسا، سپاسگری بود که ارزش و قیمت نعمت و نعمت دهنده را پاس می داشت و از جمله کلمات آن حضرت علیه السلام در این باره این سخن است که می فرماید: من هم‌اورد قهرمانان و بر زمین زنده دلیران هستم. من آنم که چشم شرک را در آوردم و عرش آن را لرزاندم. با جهادم بر خدای متعال منت نمی نهم و به عبادتم نمی نازم؛ بلکه از نعمت های پروردگرم سخن می گویم (۱). (۲).

۲. بیان حقایق تاریخی‌ها حادثه ای در دل تاریخ به وجود می آید و با گذر زمان به نسل های بعدی منتقل می شود؛ اما چگونه این انتقال صورت می گیرد؟ چه کسانی دارای نقش مؤثر در پیدایش حوادث اند؟ و حادثه ها چگونه به وجود می آیند؟ و... اسلام در شبه جزیره عربستان به عنوان پدیده ای شگفت ظهور کرد و عکس العمل های بسیاری در پی آورد و راه خود را از بین سختی ها و پستی و بلندی های بی شمار گشود و گام در پیش نهاد و علی علیه السلام در این حرکت، نقش برجسته ای داشت. آیا آنچه برای نسل های گذشته در آن روزها گفته می شد، درست بود؟! هنگامی که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله در زمامداری جهان اسلام تغییر به وجود آمد، این تغییر، تحولات بسیاری در پی داشت، موقعیت بسیاری از شخصیت های بزرگ را پایین آورد و موقعیت بسیاری دیگر را بالا برد. برای بسیاری از آنان فضایی به دروغ ساخته شد و بر بسیاری نیز ستم رفت... و امام علیه السلام تنها کسی بود که در روزگاری که دهن ها بسته، زبان ها بُریده، و قلم ها شکسته بود، بیرق حق را برافراشت و حقایق تاریخ را آن گونه که بود بیان داشت. چه کسی جز علی علیه السلام در این کار، نقش نخست و تأثیر جدی داشت؟!.

۱- اشاره به آیه ۱۱ سوره ضحی.

۲- شرح نهج البلاغه: ج ۲۰ ص ۲۹۶.

۳. دفاع مظلومانه از حق

۴. دفاع از حق مردم

۳. دفاع مظلومانه از حقگفتیم که تغییرات سیاسی، تحولات اجتماعی و فرهنگی بسیاری را در پی آورد و بر امام علیه السلام در سایه این تحولات، بیشترین ستم روا داشته شد و ایشان برای مصلحت اسلام، مظلومانه شکیبایی کرد و در جایی از این صبوری سخن گفته است و با این حال، تلاش کرد از این مظلومیت سخن بگوید و به قدر توان خویش از تحریف تاریخ، پیشگیری کند. هنگامی که تهدیدها به اوج رسید، گروهی از ترس، ساکت شدند و گروهی دیگر، عشق به دنیا که بسیار وسوسه انگیز هم گشته بود بر زبانشان مهر نهاد. در این شرایط، چه کسی از علی علیه السلام سخن می گفت؟ و چه کسی از حق خلافت و خلافت حق، پرده بر می داشت؟ بدتر از همه آن که حزب آزادشدگان، بر سرنوشت امت سوار شده بود و هر چه می خواست، علیه علی علیه السلام می گفت و به باطل، فضایی موهوم برای پاره ای از صحابیانی می ساخت تا از شکوه فضایل علی علیه السلام، هر چند اندک، بکاهد. آیا در این شرایط، راهی برای امام علیه السلام جز معرفی خویش به مردم و بیان فضایل و مناقب خود بود؟ آن حضرت در سخنان خود در موضع دفاع از مظلوم قرار گرفته بود و او خود، همواره به ضرورت دفاع از مظلوم و مخالفت با ظالم، فرا می خواند.

۴. دفاع از حق مردم هنگامی که فضایی ناسالم بر جامعه سایه افکند و تبلیغات مسموم و مخالف، به ناحق، گروهی از مردم را کنار گذارند و بر گروهی دیگر ستم روا دارند و ناشایستگان بر زمام حکومت چنگ زنند و قدرت اداره جامعه را به دست گیرند و شایستگان را کنار گذاشته، از صحنه زندگی دور کنند، گناه آن بر گردن جامعه است؛ چون راه ستم را باز گذاشته و با پیروی از آنان و تکیه کردن به آنان، حق خود را ضایع کرده است. مبارزه با این فضای آلوده و بازگرداندن حق به جای خود، دفاع از حق مردم است و چه کسی در این تردید دارد که علی علیه السلام شایسته ترین و با کفایت ترین بود؟ آیا عمر

۵. دفاع از خود در برابر هجوم گسترده تبلیغاتی

اشاره

بن خطاب نگفت که «وی شایسته ترین شما برای هدایت شما بر راه حق است»؟ پس مردم در گستره حضورشان چه باید بکنند؟ هنگامی که امام علیه السلام خویش را معرفی می کند و از شایستگی ها و لیاقت هایش سخن می گوید، در واقع از حق ثابت مردم دفاع می کند؛ از حق شناخت شایسته ترین و به حاکمیت رساندن صالح ترین فرد. این نکته و امثال آن، راز سخن گفتن علی علیه السلام از خودش را می نمایاند. به عبارت دیگر، در این موارد، علی بن ابی طالب از «امام علی علیه السلام» سخن می گوید؛ از شایسته ترین انسانی که باید زمام امور را به دست بگیرد.

۵. دفاع از خود در برابر هجوم گسترده تبلیغاتی این حال، مهم تر از همه آنچه که به عنوان دلیل برای انگیزه امیر مؤمنان برای بیان فضایل و سخن گفتن از خویش یاد کردیم، فضایی بود که در آن، امام علیه السلام از خود سخن گفت. زندگی علی علیه السلام واقعا شگفت انگیز است. روزگار وی انباشته از درس و تاربخش پُر از پند است. شخصیتی که با درخشندگی و از فراز پرتوافشانی می کند، مردی چنان استوار و پا برجا، مؤمنی که ایمانش او را در مرتبه ای بس والا نشانده است و در برتری و جلالت، ستارگان نیز به پایش نمی رسند، و... شخصیتی چون او که در جایگاه همه این بزرگی هاست، اما فضایی آلوده به تبلیغات ناروا او را فرا گرفته، بعد از رُبع قرن دوری از مرکز قدرت، اکنون که زمام امور را به دست گرفته، در نظر نسل جدیدی که به وی چشم دوخته اند، چگونه می نماید؟ و چه طور موقعیت خود را در ذهن و فکر آنان به دست می آورد؟ پرسش اصلی این است. مطالعه زندگی سراسر نور و تلاش و حرکت علی علیه السلام نشان می دهد که وی با همه درخشندگی ای که در روزگار پیامبر اکرم در جنگ های بزرگ و پیروزی های درخشان داشت، هرگز از خویش چیزی نگفت؛ اما پس از آن که پیامبر اکرم به رفیق اعلا پیوست، در همان روزهای آغازین که شاهد دگرگونی حاکمیت و چرخش زندگی سیاسی از اصول خود بود، به بیان سابقه درخشان خویش در اسلام پرداخت و در

هر جا از حقّ خود سخن گفت تا احقاق حق کند و حقیقت را بنمایاند و از پایگاه امامت دفاع کند. افسوس که تلاش علی علیه السلام نتیجه ای نداد و خلافت، جز در موارد استثنایی و نادر، مسیر دیگری در پیش گرفت و امام علیه السلام برای سالیانی چند از عمر خود، به سکوتی هولناک پناه جُست و از حقّ خود دست شست و در سخنانی دردناک چنین گفت: شکیبایی کردم، در حالی که در دیده ام خار و در گلویم استخوان بود. (۱) وقتی حزب «طُلّقاء» (آزاد شدگان پیامبر) بر زندگی مسلمانان چنگ افکند و در روزگار خلیفه سوم، گام هایش را استوار ساخت، حجم دروغ ها و تهمت ها فزون شد و از هر سو و بویژه از شام، سرازیر گشت تا فضایی آلوده به وجود آید و در آن، حقایق دگرگون شود و حق مداران و یاوران حق و بویژه امیر مؤمنان در محاصره قرار گیرند. امام علیه السلام در برابر همه این دروغ ها و تهمت ها و سیل نیرنگ ها و اَتّهام ها و دگرگون سازی و کتمان حقایق امواجی که از کاخ سرتاسر نیرنگ و حيله معاویه سرچشمه می گرفتند و زاییده اصرار جاهلی معاویه بر افساد ذهن ها و آلوده سازی خردها بودند ایستاد. و از آن جا که معاویه می دانست شخصیت علی علیه السلام می تواند از پشت انبوه ابرهای تاریک و متراکم تبلیغات مخالف، سر برآورد و بر حیات سیاسی اجتماعی بتابد و ابرها را کنار بزند، تمام توان و اراده و تصمیم خود را متوجه کوبیدن شخصیت وی کرد و خود به هر مقدار که توانست، از علی علیه السلام بدگویی نمود و در این جنگ کینه توزانه و ویرانگر، هر وسیله ای را به کار گرفت و تا آن جا پیش رفت که نفرین فرستادن بر علی علیه السلام را در نمازها واجب گرداند. علی علیه السلام در مبارزه با این فضای انباشته از دروغ، تهمت و گم راه سازی که تارهای تبلیغات دشمنانه همه جا چنگ انداخته بود، چه باید می کرد؟ او در پیش روی خود،

الف جایگاه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

راهی جز بیان فضایل خویش و پرده برداری از بدی ها و فضیحت های حزب «طلاق» نمی دید. اندک چیزی که امام علیه السلام در بیان فضایلش گفته، برای مواجهه با این فضای مسموم و دشوار بود و علی رغم ضرورت این کار، کاری مهم، سخت و طاقت سوز بود و از آن جا که علی علیه السلام جز حق نمی شناسد و هدفی جز اعتلای حق ندارد، بر وی لازم است که سخن بگوید و حرف بزند، گرچه سختی و مرارت بسیاری هم تحمیل کند و این، دقیقا همان کاری است که علی که درود خدا بر او باد انجام داد.

الف جایگاه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله الارشاد در یادکرد احوال امام علی علیه السلام پس از هجرت: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام ورود وی به مدینه، او را در خانه خویش جای داد و وارد جایگاه خویش ساخت و او را با خانواده و فرزندان خویش آمیخت و از آنچه که ویژه خودش بود، جدایش نداشت و از امور باطنی و رازهای خویش محرومش نگرداند. (۱)

۶۴. وقال علیه السلام: امام علی علیه السلام: در روزگار پیامبر خدا، همچون جزئی از [وجود] پیامبر خدا بودم. نگاه مردم به من، همچون نگاه به ستارگان دور دست آسمان بود. سپس روزگار، مرا فرود آورد و فلان و بهمان، هم تراز من شمرده شدند. آن گاه، در کنار پنج تن قرار گرفتم که بهترین آنان، عثمان بود. گفتم: داد از آلودگی! روزگار به این هم راضی نشد و مرا پایین آورد و مرا هم ردیف فرزند هند (معاویه) و فرزند نابغه (عمر و عاص) قرارداد «بچه شترها فربه شدند، حتی گرها» (۲). (۳)

۱- الارشاد: ج ۱ ص ۵۴.

۲- مثلی است، کنایه از کسی که از شأن و مقام خود، تجاوز کند.

۳- الإمام علی علیه السلام: كُنْتُ فِي أَيَّامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَجُزءٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَنْظُرُ إِلَيَّ النَّاسُ كَمَا يُنظَرُ إِلَى الْكَوَاكِبِ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، ثُمَّ غَضَّ الدَّهْرُ مِنِّي، فَقُرِنَ بِي فُلَانٌ وَفُلَانٌ، ثُمَّ قُرِنْتُ بِخَمْسَةٍ أَمْثَلَهُمْ عُثْمَانُ، فَقُلْتُ: وَادْفَرَاهُ! ثُمَّ لَمْ يَرْضَ الدَّهْرُ لِي بِمِثْلِكَ حَتَّى أُرْدَلَنِي، فَجَعَلَنِي نَظِيرًا لِابْنِ هِنْدٍ وَابْنِ النَّبَاغَةِ، لَقَدِ اسْتَنْتَ الْفِصَالَ حَتَّى الْقَرَعَى (شرح نهج البلاغه: ج ۲۰ ص ۳۲۶ ح ۷۳۳).

ب نهایت فروتنی به پیامبر صلی الله علیه و آله

۶۵. وقال علیه السلام: امام علی علیه السلام: من نسبت به پیامبر خدا، مثل نور از نور (۱) و ساعد از بازویم. (۲) ۶۶. وقال علیه السلام: امام علی علیه السلام: من، هم ریشه او، وصی او، ولی او و همدم نجواها و اسرارش هستم. (۳) امام علی علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که سرش روی سینه من بود، در گذشت و جانش از میان دو دست من گذشت و من، دست هایم را بر صورتم کشیدم. متصدی غسل دادن او شدم و فرشتگان، یاری ام می کردند. خانه و حیاط خانه، پُر ناله شد. گروهی فرود می آمدند و گروهی صعود می کردند و همواره، همه آنان در گوشم بود که تا هنگامی که او را در آرامگاهش پنهان کردیم، بر وی درود می فرستادند. (۴)

ب نهایت فروتنی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله امام صادق علیه السلام: یکی از عالمان یهود، نزد امیر مؤمنان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! پروردگارت از کی بود؟ امام به وی فرمود: «مادرت به سوگت نشیند! کی نبود تا گفته شود کی بود؟! پروردگرم پیش از پیش، از هنگامی که پیشی وجود نداشت، بود و پس از پس، هنگامی که پسی وجود ندارد، خواهد بود. بی نهایت است و برای نهایتش پایانی نیست. در پیشگاه او پایان ها پایان می پذیرند. او نهایت هر نهایت است». وی گفت: ای امیر مؤمنان! آیا تو پیامبری؟

۱- معنای این حدیث، نزدیک به معنای حدیث مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «من و علی، از یک نور، آفریده شده ایم».

۲- عنه علیه السلام: أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضُّوِّ مِنَ الضُّوِّ، وَالذَّرَاعِ مِنَ الْعَصْدِ (نهج البلاغه: نامه ۴۵).

۳- عنه علیه السلام: أَنَا صِنْوُهُ، وَوَصِيُّهُ، وَوَلِيُّهُ، وَصَاحِبُ نَجْوَاهُ وَسِرِّهِ (الأمالی، مفید: ص ۶ ح ۳).

۴- عنه علیه السلام: لَقَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي، وَلَقَدْ سَأَلَتْ نَفْسُهُ فِي كَفِّي، فَأَمَرْتُهَا عَلَى وَجْهِي. وَلَقَدْ وُلِّتُ غُسْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي، فَصَجَّجَتِ الدَّارَ وَالْأَفْتِيَةَ؛ مَلَأُ يَهْبُطُ، وَمَلَأُ يَعْرُجُ، وَمَا فَارَقَتْ سَمْعِي هَيْئَةً مِنْهُمْ، يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْنَاهُ فِي ضَرْيَجِهِ (نهج البلاغه: خطبه ۱۹۷).

ج پیشی گرفتن بر همانندان

فرمود: «ای وای بر تو! من تنها بنده ای از بندگان محمدم». ۱

امام علی علیه السلام: یاران حافظ و رازدار محمد صلی الله علیه و آله می دانند که من هیچ گاه با خدا و پیامبر او مخالفت نکردم و در موقعیت هایی که قهرمانان در آنها می شکنند و گام ها به عقب کشیده می شوند، با جانم از او دفاع کردم. این، دلیری ای است که خداوند به من کرامت کرده است. (۱)

ج پیشی گرفتن بر همانندان امام علی علیه السلام: جز احمد صلی الله علیه و آله کسی بر من پیشی نمی گیرد. من و او بر یک سیاقیم، جز آن که او به نام، فراخوانده شده [و به پیامبری منصوب شده] است. (۲) امام علی علیه السلام ضمن خطبه ای که بعد از حادثه نهروان ایراد کرد: برای یاری دین قیام کردم، هنگامی که [همه] سستی ورزیدند. گام پیش نهادم، وقتی که سر در گریبان بودند. گویا شدم، وقتی که واماندند. به نور خدا گذشتم، هنگامی که درماندند. از همه خاموش تر بودم و در پیشی گرفتن، از همه برتر بودم. زمام فضایل را گرفتم و پرواز کردم و جایزه آن را بردم؛ چون کوه که بادهای تند، آن را حرکت نمی دهد و توفان ها آن

۱- الإمام علی علیه السلام: لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ أُرِدَّ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ، وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ وَتَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ، نَجْدَةً أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا (نهج البلاغه: خطبه ۱۹۷).

۲- عنه عليه السلام: لَا يَتَقَدَّمُنِي أَحَدٌ إِلَّا أَحْمَدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِنِّي وَإِيَاهُ لَعَلِي سَبِيلٍ وَاحِدٍ، إِلَّا أَنَّهُ هُوَ الْمَدْعُوُّ بِاسْمِهِ (الكافي: ج ۱ ص ۱۹۸ ح ۳).

د فضیلت های درخشان

را از بین نمی برد. هیچ کس نمی توانست در من نقصی بجوید و هیچ گوینده ای در من، عیبی نمی یافت. (۱) د فضیلت های درخشان امام باقر علیه السلام: امیر مؤمنان که دروهای خدا بر او باد می فرمود: «برای خداوند عز و جل، نشانی که بزرگ تر از من باشد، نیست و خداوند را خبری بزرگ تر از من نیست». (۲)

امام علی علیه السلام: من صدیق اکبرم (۳) و من، فاروق (۴) بین حق و باطلم. (۵)

امام علی علیه السلام: من کلام گویای خدایم. (۶)

امام علی علیه السلام: من... آشناترین شما به قرآن و سنتم؛ داناترین شما در دین و عالم ترین شما به پایان کارها هستم. (۷)

امام علی علیه السلام: من، اولین کسی هستم که در پیشگاه رحمان، برای اقامه دعوا در روز قیامت به پا می خیزم. ۸

۱- الإمام علی علیه السلام فی خطبته له بعد وقعه النهروان: فقامت بالأمر حين فشلوا، وتطلعت حين تقبّعوا، ونطقت حين تعنعوا، ومصيت بنور الله حين وقفوا. وكنت أخفضهم صوتا، وأعلاهم قوتا، فطرت بعنائها، واستبددت برهانها، كالجبل لا تحركه القواصف، ولا تزيد العواصف، لم يكن لأحد في مهمز، ولا لقائل في مغمز (نهج البلاغه: خطبه ۳۷).

۲- الإمام الباقر عليه السلام: كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول: ما لله عز وجل آية هي أكبر مني، ولا لله من نبي أعظم مني (الكافي: ج ۱ ص ۲۰۷ ح ۳).

۳-.. صدیق، به معنای «راست مرد» و فاروق به معنای «جدا کننده» است. (م)

۴- الإمام علی علیه السلام: أنا الصديق الأكبر، وأنا الفاروق بين الحق والباطل (کنز الفوائد: ج ۱ ص ۲۶۵).

۵- عنه عليه السلام: أنا كلام الله الناطق (بحار الأنوار: ج ۸۲ ص ۱۹۹).

۶- عنه عليه السلام: أنا... أعرفكم بالكتاب والسنة، وأفهمكم في الدين، وأعلمكم بعواقب الأمور (الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۸۲ ح ۳۶).

۷- عنه عليه السلام: أنا أول من يجثو بين يدي الرحمن للخصومة يوم القيامة (صحيح البخاري: ج ۴ ص ۱۴۵۸ ح ۳۷۴۷).

ه فضیلت های شماره دار

امام علی علیه السلام: من تقسیم کننده بهشت و جهنم . هیچ کس جز بر پایه تقسیم من ، در آنها وارد نمی شود . (۱)

ه فضیلت های شماره دار امام علی علیه السلام: شش چیز به من داده شده است: دانش مرگ و میرها و حوادث و وصیت ها؛ کلام پایانی (فیصله دهنده حق و باطل)؛ و [این که] منم آگاه به جنگ ها؛ و [آگاه به] دست به دست شدن حکومت ها؛ و منم صاحب عصا و داغ؛ و همان جنبنده ام که با مردم سخن می گوید . (۲)

۷۶. وعن محمد بن حوب قال: امام علی علیه السلام: هفت چیز به من داده شده که به کسی داده نشده است: نام ها؛ قضاوت بین مردم؛ تفسیر کتاب؛ و تقسیم درست غنیمت ها در بین مردم، به من آموزش داده شده است؛ و چیزی از دانش نمانده، جز آن که آن را [فرشته] «مبارک» به من آموزش داده است؛ و حرفی به من داده شده که هزار حرف را می گشاید؛ و به همسر مصحف ویژه ای از سوی خدا و پیامبرش داده شده که در آن، دانشی است که به کسی جز او داده نشده است . (۳) ۷۷. وقال علیه السلام: امام علی علیه السلام: در روز قیامت، به نه چیز با مردم، مُحاجّه خواهم کرد: به بر پا داشتن نماز، دادن زکات، امر به معروف، نهی از منکر، عدالت در بین شهروندان، تقسیم

- ۱- الإمام علی علیه السلام: أَنَا قَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، لَا يَدْخُلُهَا دَاخِلٌ إِلَّا عَلَيَّ حَدْ قَسَمِي (الكافی: ج ۱ ص ۱۹۸ ح ۳) .
- ۲- عنه علیه السلام: لَقَدْ أُعْطِيَ السَّبَّ؛ عِلْمَ الْمَنَائِمِ وَالْبَلَايَا وَالْوَصَايَا، وَفَصَلَ الْخِطَابِ، وَإِنِّي لَصَاحِبُ الْكِرَاتِ، وَدَوْلَةِ الدُّوَلِ، وَإِنِّي لَصَاحِبُ الْعَصَا وَالْمِيسَمِ، وَالذَّابَهُ الَّتِي تُكَلِّمُ النَّاسَ (الكافی: ج ۱ ص ۱۹۸ ح ۳) .
- ۳- عنه علیه السلام: لَقَدْ أُعْطِيَ السَّبَّ الَّتِي لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَيْهَا أَحَدٌ؛ عَلِمْتُ الْأَسْمَاءَ، وَالْحُكُومَةَ بَيْنَ الْعِبَادِ، وَتَفْسِيرَ الْكِتَابِ، وَقِسْمَةَ الْحَقِّ مِنَ الْمَغَانِمِ بَيْنَ بَنِي آدَمَ، فَمَا شَدَّ عَنِّي مِنَ الْعِلْمِ شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمَنِيهِ الْمُبَارَكُ . وَلَقَدْ أُعْطِيَ حَرْفًا يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ، وَلَقَدْ أُعْطِيَ زَوْجَتِي مُصْحَفًا فِيهِ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَسْبِقْهَا إِلَيْهِ أَحَدٌ خَاصَّةً مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (بصائر الدرجات: ص ۲۰۰ ح ۲) .

و فضیلت های پراکنده

۷۷. وقال علیه السلام: به تساوی، مبارزه در راه خدا، اقامه حدود، و [اقامه] امثال آن . (۱) ۷۸. وقال علیه السلام: امام علی علیه السلام: من ده چیز از پیامبر خدا دارم که پیش از من ، به هیچ کس داده نشده است و پس از من هم به کسی داده نخواهد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای علی! تو در دنیا و آخرت، برادر منی؛ در روز قیامت، نزدیک ترین مردم به منی؛ خانه من با خانه تو در بهشت، مثل خانه دو برادر ، رو به روی هم است؛ تو وصی ای؛ تو ولی ای؛ تو وزیری؛ دشمن تو، دشمن من، و دشمن من، دشمن خداست؛ دوست تو دوست من و دوست من، دوست خداست». (۲) و فضیلت های پراکنده ۸۲. وقال علیه السلام: امام علی علیه السلام: من به پیامبر خدا در زمان حیات و پس از مرگش نزدیک تر هستم. من وصی و وزیر و مخزن رازها و دانش اویم. من صدیق اکبر و فاروق اعظم. من نخستین کسی هستم که به او ایمان آوردم و تصدیقش کردم و در مبارزه با مشرکان، بهترین آزمایش دهنده شمایم و به کتاب و سنت، آگاه ترین شمایم و دین شناس ترین شما در دین ، و به پایان کارها آگاه ترین شما، و خوش بیان ترین شما و استوارترین شمایم. (۳)

۱- الإمام علی علیه السلام: أَحْسَجُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِتَسَعٍ؛ يَأْقَامُ الصَّلَاةَ ، وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَالْعَدْلَ فِي الرِّعَايَةِ ، وَالْقِسْمَ بِالسَّوِيَّةِ ، وَالْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَإِقَامَةَ الْحُدُودِ وَأَشْبَاهِهِ (فضائل الصحابه ، ابن حنبل : ج ۱ ص ۵۳۸ ح ۸۹۸).

۲- عنه علیه السلام: كَانَ لِي عَشْرٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي ، وَلَا يُعْطَاهُنَّ أَحَدٌ بَعْدِي ؛ قَالَ لِي : يَا عَلِيُّ ، أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَأَنْتَ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّي مَوْفِقًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَمَنْزَلِي وَمَنْزِلُكَ فِي الْجَنَّةِ مُتَوَاجِهَيْنِ كَمَنْزَلِ الْأَخْوَيْنِ ، وَأَنْتَ الْوَصِيُّ ، وَأَنْتَ الْوَلِيُّ ، وَأَنْتَ الْوَزِيرُ ، وَعِدُّوكَ عِدُّوِي ، وَعِدُّوِي عِدُّوُ اللَّهِ ، وَوَلِيُّكَ وَوَلِيِي ، وَوَلِيُّي وَوَلِيُّ اللَّهِ (الخصال : ص ۴۲۹ ح ۷).

۳- عنه علیه السلام: أَنَا أَوْلَى بِرَسُولِ اللَّهِ حَيًّا وَمَيِّتًا ، وَأَنَا وَصِيُّهُ وَوَزِيرُهُ وَمُسْتَوْدِعُ سِرِّهِ وَعِلْمِهِ ، وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ ، وَالْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ ، وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ ، وَأَحْسَنُكُمْ بَلَاءً فِي جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ ، وَأَعْرَفُكُمْ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَنِ ، وَأَفْقَهُكُمْ فِي الدِّينِ ، وَأَعْلَمُكُمْ بِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ ، وَأَذْرَبُكُمْ لِسَانًا ، وَأَثْبَتُكُمْ جَنَانًا (الاحتجاج : ج ۱ ص ۱۸۲ ح ۳۶).

۸۳. وعن أبي مالك: امام علي عليه السلام: من چشم خدا، دست خدا، فرمان خدا و باب خدايم. (۱) ۸۴. وقال عليه السلام: امام علي عليه السلام: من دانش خدا، قلب فراگیر خدا، زبان گویای خدا، چشم خدا، فرمان خدا و دست خدايم. (۲) ۸۵. وقال عليه السلام: امام علي عليه السلام: مثل من در بين شما، چون چراغ در تاریکی است که هر کس در آن تاریکی در آید، از نورش بهره می گیرد. پس ای مردم! گوش دارید و فرا گیرید و گوش دلتان را شنوا کنید تا بفهمید. (۳).

۱- الإمام علي عليه السلام: أَنَا عَيْنُ اللَّهِ، وَأَنَا يَدُ اللَّهِ، وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ، وَأَنَا بَابُ اللَّهِ (الكافي: ج ۱ ص ۱۴۵ ح ۸).

۲- عنه عليه السلام: أَنَا عِلْمُ اللَّهِ، وَأَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي، وَلِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ، وَعَيْنُ اللَّهِ، وَجَنْبُ اللَّهِ، وَأَنَا يَدُ اللَّهِ (التوحيد: ص ۱۶۴ ح ۱).

۳- عنه عليه السلام: إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاحِ فِي الظُّلْمَةِ؛ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا، فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا، وَأَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا (نهج البلاغه: خطبه ۱۸۷).

فصل چهارم : علی علیه السلام از زبان اهل بیت علیهم السلام

فصل چهارم : علی علیه السلام از زبان اهل بیت علیهم السلام ۸۷. وقال علیه السلام : حضرت فاطمه علیها السلام خطاب به مردمی که برای گرفتن بیعت از امام علی علیه السلام در خانه اش اجتماع کرده بودند : گروهی بد انجمن تر از شما سراغ ندارم. جنازه پیامبر خدا را بر روی دست ما رها کردید و حکومت را بین خودتان تمام کردید و ما را به فرمانروایی برنگزیدید و برای ما حقی قائل نشدید . گویی که شما آنچه [پیامبر خدا] در روز غدیر خم فرمود ، نمی دانید . سوگند به خدا، در آن روز ، پیمان فرمانروایی را برای او بست تا بدین وسیله ، امید شما را از حکومت ، قطع کند ؛ اما شما رابطه بین خود و پیامبرتان را قطع کردید ، و خداوند، بین ما و شما در دنیا و آخرت ، حساب خواهد کشید. (۱) امام حسن علیه السلام در خطبه ای پس از شهادت پدرش : ای مردم! دیروز مردی از شما جدا شد که پیشینیان بر او پیشی نگرفتند و پسینیان به او نرسیدند. پیامبر خدا ، او را گسیل می داشت و پرچم را به او می سپرد و تا خداوند ، پیروزی را نصیبش نمی کرد ، بر نمی گشت و همواره ، جبرئیل علیه السلام از سمت راست و میکائیل علیه السلام در سمت چپش بودند. از

۱- فاطمه علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله خطاباً لِقَوْمٍ وَقَفُوا خَلْفَ بَابِ بَيْتِهَا لِأَخَذِ الْبَيْعَةِ مِنَ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لا- عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ أَسْوَأَ مَحْضَرًا مِنْكُمْ ؛ تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جِنَازَةً بَيْنَ أَيْدِينَا ، وَقَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ ، وَلَمْ تُؤْمَرُونَا ، وَلَمْ تَرَوْا لَنَا حَقًّا ، كَأَنَّكُمْ لَمْ تَعْلَمُوا مَا قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ ! وَاللَّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ يَوْمَئِذٍ الْوَلَاءَ ؛ لِيَقَطَعَ مِنْكُمْ بِذَلِكَ مِنْهَا الرَّجَاءَ ، وَلَكِنَّكُمْ قَطَعْتُمُ الْأَسْبَابَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ نَبِيِّكُمْ ، وَاللَّهُ حَسِيبٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (الاحتجاج : ج ۱ ص ۲۰۲ ح ۳۷) .

زرد و سفید (طلا و نقره یا درهم و دینار)، جز هفت صد درهم که از حقوقش [از بیت المال] زیاد آمده بود و می خواست با آن، خدمتکاری بخرد، باقی نگذاشت. (۱)

تاریخ دمشق به نقل از یکی از آزادشدگانِ حدیفه: حسین بن علی علیهما السلام در ایام حج، بازوی مرا گرفته بود و می رفتیم. مردی پشت سر ما بود و می گفت: «پروردگارا! او و مادرش را بیامرز». و این کار را ادامه داد [و مرتب می گفت]. حسین علیه السلام بازوی مرا رها کرد و رو به آن مرد کرد و فرمود: «امروز ما را بسیار اذیت کردی. برای من و مادرم طلب بخشش می کنی و پدرم را رها می کنی، در حالی که پدرم از من و مادرم بهتر بود؟!». (۲)

۸۸. وقال علیه السلام: امام زین العابدین علیه السلام از سخنان او در مجلس یزید: من فرزند علی مرتضایم. من فرزند کسی هستم که بینی ها را به خاک مالید تا آن که بگویند: خدایی جز الله نیست. من فرزند کسی هستم که در پیش چشم پیامبر خدا، با دو شمشیر جنگید و با دو نیزه ضربه زد، دو بار هجرت کرد، دو بار بیعت کرد، بر دو قبله نماز گزارد، در یدر و حنین جنگید و به اندازه یک پلک بر هم زد، بر خدا کفر نورزید. من فرزند شایسته ترین مؤمنان، وارث پیامبران، ریشه کن کننده ملحدان، سرور مؤمنان، نور مجاهدان، زینت عبادت کنندگان، تاج گریه کنندگان، بردبارترین بردباران، برترین قیام کنندگان از آل یاسین و پیامبر پروردگار جهانیانم.

من فرزند آن تأیید شده با جبرئیل علیه السلام و یاری شده توسط میکائیل علیه السلام هستم. منم فرزند پاسدار حریم مسلمانان، کُشنده پیمان شکنان و ستمکاران و منحرفان، جهادکننده با دشمنانش در جنگ، پر افتخارترین همه قریشیان و اولین کس از.

۱- الإمام الحسن علیه السلام فی خطبته له بعد استشهاده أبيه عليه السلام: يا أيها الناس! لقد فارقكم أمس رجلاً ما سبقه الأولون، ولا يُدركه الآخرون، ولقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله يبعثه المبعث فيعطيه الرأيه، فما يرجع حتى يفتح الله عليه، جبريل عن يمينه، وميكائيل عن شماله، ما ترك بيضاء ولا صفراء إلا سبعمئة درهم فضلت من عطائه، أراد أن يشتري بها خادماً (المصنف، ابن أبي شيبة: ج ۷ ص ۵۰۲ ح ۴۲).

۲- تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۸۳.

۸۸. وقال عليه السلام: مؤمنان که به خدا فرا خوانده شد و پاسخ داد، پیش گام پیش گامان، شکننده تجاوزکاران، نابود کننده مشرکان، تیری از ترکش خدا علیه منافقان، زبان حکمت پرستندگان، یاور دین خدا، ولی امر خدا، بوستان حکمت الهی، و خزانه دانش خدایی.

او که پُر گذشت، بخشنده، شوخ طبع، زیرک ابطحی، خشنود خوشایند، پیش قدم رادمرد، صبر کننده روزه دار، پاک نماز گزار، دلیر دست و دل باز، قطع کننده نسل ها [ی دشمنان] و پراکنده کننده احزاب است؛ استوار دل ترین آنان، چابک سوارترین آنان، در سخن گفتن، جسورترین آنان و در تصمیم و اراده، محقق سازترین آنان، در قوت قلب، شدیدترین است؛ شیری شجاع و بارانی سیل آساست.

در جنگ ها، هنگامی که شمشیرها در هم آمیختند و عنان اسبان به هم نزدیک شد، چون سنگ آسیا، آنان را خرد می کند و چون توفان، آنان را درهم می کوبد؛ شیر حجاز، صاحب اعجاز، پهلوان عراق، راهبر بر اساس نص و بر پایه شایستگی است؛ مکی، مدنی، ابطحی تهامی، خیفی، عقبه ای، بدری، اُحدی، شجری (بیعت کننده در صلح حدیبیه در زیر درخت) ، مهاجری، از بین عرب ها سرور آنان، و در هنگامه جنگ شیر آن بود.

وارث اهل مشعر، پدر سبطين (حسن و حسین علیهما السلام)، به وجود آورنده شگفتی ها، پراکنده کننده لشکرها، اختر درخشنده، نور مستمر، شیر پیروز خدا، خواسته هر خواهنده، و پیروز بر هر پیروزی، او جَدّ من علی بن ابی طالب علیه السلام است. ۱.

۸۹. وقال عليه السلام: امام باقر عليه السلام: خداوند عز و جل علی علیه السلام را بین خود و خلقش نشانه قرار داد. هر کس او را شناخت، مؤمن است، و آن که او را منکر شد، کافر است. آن که او را شناخت، گم راه است، و آن که چیزی در کنار او مطرح کرد، مشرک است.

هر کس با دوستی او بیاید، به بهشت در خواهد آمد، و آن که با دشمنی او بیاید، به دوزخ خواهد رفت. (۱) ۱۱۹. وقال عليه السلام: امام صادق عليه السلام به یونس بن ابی وهب: بدان که امیر مؤمنان در نزد خداوند، از همه امامان برتر است و ثواب او به اندازه همه کارهای ائمه است و آنان، به مقدار کردارهایشان برتری داده شده اند. (۲).

۱- الإمام الباقر عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَصَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلَّمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا، وَمَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا، وَمَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئًا كَانَ مُشْرِكًا، وَمَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ جَاءَ بِعَدَاوَتِهِ دَخَلَ النَّارَ (الكافي: ج ۲ ص ۳۸۸ ح ۲۰).

۲- الإمام الصادق عليه السلام لِيُونُسَ بْنِ أَبِي وَهَبٍ: إِعْلَمْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْأَيْمَةِ كُلِّهِمْ، وَلَهُ ثَوَابُ أَعْمَالِهِمْ، وَعَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِمْ فَضَّلُوا (الكافي: ج ۴ ص ۵۸۰ ح ۳).

امام کاظم علیه السلام: علی علیه السلام، دری از درهای هدایت است. هر کس از در علی علیه السلام وارد شود، مؤمن است، و هر کس از آن خارج شود، کافر است، و هر کس نه از آن وارد شود و نه خارج شود، جزو گروهی است که خداوند درباره آنان، تصمیم خواهد گرفت. (۱)

۱۲۰. وقال علیه السلام: امام رضا علیه السلام در پاسخ پرسش مأمون از اصل اسلام، نوشت: راهنمای پس از او (پیامبر خدا) و حجت بر مؤمنان و متصدی کارهای مسلمانان، گوینده از قرآن، دانا به احکام، برادر، جانشین، وصی و ولی او، آن که نسبت به او، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام است؛ یعنی امیر مؤمنان، پیشوای متقیان، رهبر سپید رویان، برترین وصی ها، وارث دانش پیامبران و رسولان، علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۲) ۱۲۱. وقال علیه السلام: امام جواد علیه السلام: پیامبر خدا به علی علیه السلام هزار کلمه آموخت که هر کلمه ای، هزار کلمه می گشاید. (۳) ۱۲۲. وقیل له علیه السلام: امام هادی علیه السلام در زیارت صاحب الزمان علیه السلام پروردگارا! بر ولی خود و رهبر دینت و بر پا دارنده قسط پس از پیامبرت، علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان، پیشوای پرهیزگاران، سرور وصی ها، فرمانده دین، رهبر سپید رویان، قبله عارفان، پرچم هدایت یافتگان، دستاویز محکم تو، ریسمان استوارت و جانشین پیامبرت بر همه.

- ۱- الإمام الكاظم عليه السلام: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى؛ فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِيٍّ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا، وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ لَلَّهِ فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ (الكافي: ج ۲ ص ۳۸۸ ح ۱۸).
- ۲- الإمام الرضا عليه السلام في كتابه إلى المأمون حين سألته عن محض الإسلام: إِنَّ الدَّلِيلَ بَعْدَهُ جَرَسُوكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَ وَالْحُجَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَالْقَائِمَ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ، وَالتَّائِقَ عَنِ الْقُرْآنِ، وَالْعَالِمَ بِأَحْكَامِهِ، أَخُوهُ وَخَلِيفَتَهُ وَوَصِيَّهُ وَوَلِيِّهُ، وَالَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَأَفْضَلَ الْوَصِيِّينَ، وَوَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ (عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۱۲۲ ح ۱).
- ۳- الإمام الجواد عليه السلام: عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ كَلِمَةٍ، كُلُّ كَلِمَةٍ يَفْتَحُ أَلْفَ كَلِمَةٍ (الخصال: ص ۶۵۰ ح ۴۶).

۱۲۲. وقیل له علیه السلام: مردم و وصی او در دنیا و در امور دین، درود فرست. (۱) امام عسکری علیه السلام در سلام بر امام علی علیه السلام: پروردگارا! سلام فرست بر امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، برادر، وصی، ولی، برگزیده، و وزیر پیامبرت، امانتدار دانش او، جایگاه راز او، باب حکمتش، گوینده به حجت او، فراخوان به دین او، جانشینش در بین امتش، کنار زنده رنج از چهره اش، شکننده کافران و سرکوب کننده فاجران؛ آن که او را نسبت به پیامبرت چون هارون نسبت به موسی علیه السلام قرار دادی. پروردگارا دوست بدار آن را که دوست می دارد، و دشمن بدار آن را که دشمنش می دارد. آن را که یاری اش کرده، یاری کن، و آن را که تنهایش گذاشته، تنها بگذار. بر هر که از پیشینیان یا پسینیان که او را دشمن داشته، لعنت فرست. بهترین درودی را که به یکی از وصی های پیامبرانت فرستاده ای، بر او نثار کن، ای پروردگار جهانیان! ۲

امام مهدی علیه السلام در دعایش: پروردگارا! ... بر امیر مؤمنان، وارث پیامبران، رهبر سپید رویان، سرور وصی ها، و حجت پروردگار جهانیان، درود فرست. (۲)

۱- الإمام الهادی علیه السلام فی زیارته صاحب الأمر علیه السلام: اللَّهُمَّ وَصَلْ عَلَيَّ وَوَلِيِّكَ، وَوَدِيَّانِ دِينِكَ، وَالْقَائِمِ بِالْقِسْطِ مِنْ بَعْدِ نَبِيِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، وَيَعْسُوبِ الدِّينِ، وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، قَبْلَهُ الْعَارِفِينَ، وَعَلَمِ الْمُهْتَدِينَ، وَعُرْوَتِكَ الْوُثْقَى، وَحَبْلِكَ الْمَتِينِ، وَخَلِيفَةِ رَسُولِكَ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَوَصِيَّتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (مصباح الزائر: ص ۴۷۷).

۲- الإمام المهدي عليه السلام في دعائه: اللَّهُمَّ... وَصَلِّ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ، وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، وَحُجَّجِهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (مصباح المتعبد: ص ۴۰۶ ح ۵۳۴).

فصل پنجم: علی علیه السلام از زبان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل پنجم: علی علیه السلام از زبان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۲۳. وقال علیه السلام: المعجم الکبیر به نقل از ام سلمه : علی علیه السلام بر حق بود. کسی که از او پیروی کرده است ، از حق پیروی کرده ، و آن که او را رها کرده ، حق را رها کرده است. پیمانی (۱) است که پیش از این بوده است. (۲) ۱۲۴. وقال علیه السلام: التاریخ الکبیر به نقل از عایشه : آگاه ترین مردم به سنت ، علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۳) وقال علیه السلام: خصائص أمير المؤمنين به نقل از جمیع بن عمیر : همراه مادرم به خانه عایشه رفتیم. از پشت پرده شنیدم که مادرم درباره علی علیه السلام از وی می پرسد. گفت : از من درباره کسی می پرسی که من ، کسی را که از او و زنش نزد پیامبر خدا محبوب تر باشد ، نمی شناسم. (۴)

-
- ۱- پیمان در روایت ، احتمالاً اشاره به پیمان روز غدیر باشد و احتمال دارد اشاره به عالم ذر و پیمان ولایت بر آن حضرت در عالم یاد شده باشد . (م)
 - ۲- المعجم الکبیر : ج ۲۳ ص ۳۳۰ ح ۷۵۸ .
 - ۳- التاریخ الکبیر : ج ۳ ص ۲۲۸ ش ۷۶۷ .
 - ۴- خصائص أمير المؤمنين ، نسایی : ص ۲۱۱ ش ۱۱۲ و ۱۱۱ .

فصل ششم: علی علیه السلام از زبان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل ششم: علی علیه السلام از زبان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۲۵. وعن طاووس الیمانی قال: تاریخ بغداد به نقل از ابراهیم، از علقمه و اسود: به هنگام بازگشت ابو ایوب انصاری از صفین، به نزدش رفتیم و گفتیم: ای ابو ایوب! خداوند با فرود آمدن محمد صلی الله علیه و آله به خانه تو و آمدن شترش (به خاطر لطف و اکرام خداوند به تو) به در خانه تو و نه دیگران، تو را اکرام کرده است و امروز، شمشیر بر شانه می نهی و با آن، گویندگان «لا الا الله» را می کشی؟

گفت: ای مرد! پیشوا به پیروانش دروغ نمی گوید. پیامبر صلی الله علیه و آله به ما دستور داده است که به همراه علی علیه السلام با سه گروه بجنگیم: با ناکثین (عهدشکنان)، قاسطین (تجاوزکاران) و مارقین (از دین به در روندگان). ناکثین، اهل جمل (طلحه و زبیر) بودند که جنگیدیم و اکنون از جنگ با قاسطین (یعنی معاویه و عمرو عاص) بر می گردیم؛ و اما مارقین؛ آنان در حاشیه رودخانه ها، در نخلستان ها و حاشیه نخلستان ها، و در کنار نهراها اقامت می گزینند. و سوگند به خدا که نمی دانم آنان کجایند، ولی حتما باید با آنان، به خواست خدا، پیکار کنیم.

از پیامبر خدا شنیدم که به عتبار فرمود: «ای عمار! تو را گروه ستمکار می کشند و تو در این هنگام، با حق هستی و حق با توست. ای عتبار بن یاسر! اگر دیدی علی در یک وادی گام بر می دارد و همه مردم، در وادی ای غیر از وادی او گام می زنند، با علی حرکت کن؛ چرا که او تو را به پستی رهنمون نیست و از هدایت، بیرون نمی سازد. ای عتبار! کسی که شمشیری بر خود حمایل کند که با آن، علی را بر دشمنانش یاری

۱۲۵. وعن طاووس الیمانی قال: رسأند ، در روز قیامت، قیامت ، خداوند، دو حمایل از دُر بر گردنش می آویزد و آن که شمشیری بر خود ببندد که با آن ، دشمن علی را علیه او یاری رسأند ، خداوند در روز قیامت ، دو حمایل از آتش بر گردنش می آویزد».

گفتیم: ای مرد ، کافی است! خدا رحمت کند! کافی است! خدا رحمت کند! (۱) ۱۲۶. وقال علیه السلام: تاریخ دمشق به نقل از شعبی: ابو بکر ، نشسته بود که علی بن ابی طالب علیه السلام از دور پیدا شد. ابو بکر وقتی او را دید ، گفت: کسی که نگاه به بامزلت ترین مردم ، نزدیک ترین آنان [به پیامبر صلی الله علیه و آله] ، با وقارترین آنان ، و پُر بهره ترین آنان از پیامبر خدا شادمانش می کند ، باید به این که می آید ، بنگرد. (۲) ۱۵۸. وقال علیه السلام: الیقین به نقل از معاویه بن ثعلبه لیشی: به ابوذر [غفاری] گفتم: ای ابوذر! ما می دانیم که محبوب ترین فرد نزد پیامبر خدا ، محبوب ترین آنان نزد توست.

گفت: آری.

گفتیم: کدام یک نزد تو محبوب ترند؟

گفت: این شیخ مظلوم محروم از حق خویش (اشاره اش به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود). (۳) ۱۵۹. وقال علیه السلام: الأمالی ، طوسی به نقل از عبد المؤمن انصاری ، از پدرش ، از انس بن مالک: از انس پرسیدم: به نظر تو چه کسی نزد پیامبر خدا پیش تر بود. گفت: هیچ کس را به اعتبار علی بن ابی طالب ندیدم. در نیمه های شب ، مرا می فرستاد که او را بیاورم و تا صبح با او خلوت می کرد و تا زمانی که از دنیا رفت ، علی نزد او چنین بود. (۴) عن الفضیل بن یسار ، عن الباقر ، عن أبیه ، عن جامام باقر علیه السلام: از جابر بن عبد الله [انصاری] درباره علی علیه السلام پرسیده شد. گفت: سوگند به .

۱- تاریخ بغداد: ج ۱۳ ص ۱۸۶ ش ۷۱۶۵.

۲- تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۴۱۱ و ص ۷۳.

۳- الیقین: ص ۱۴۴ ح ۱۲.

۴- الأمالی ، طوسی: ص ۲۳۲ ح ۴۱۱.

عن الفضیل بن یسار ، عن الباقر ، عن اَبیه ، عن جخدا ، او امیر مؤمنان ، ذلیل کننده منافقان ، کشنده کافران ، و شمشیر خدا بر تجاوز کاران ، پیمان شکنان و از دین رَمندگان بود. (۱) عن اَبان [بن] تغلب الکندی ، عن جعفر بن محمّد کتاب من لا یحضره الفقیه : جابر بن عبد الله در مدینه ، در محله های انصار می گشت و می گفت : علی ، بهترین انسان هاست. هر کس نپذیرد ، کافر است. ای انصاریان! فرزندانان را با مهر علی پیورید . هر کدام که نپذیرفت ، در مورد مادرش تحقیق کنید. (۲) عن عبد الرحمن بن عوف قال : شرح الأخبار به نقل از حدیفه بن یمان ، در وصف علی علیه السلام : او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، بهترین این امت است و جز منافق ، کسی در او تردید نمی کند. (۳) عن مکحول ، عن عیاض بن غنم وعن عبد الله بن عباس المصنّف ، ابن ابی شیبّه به نقل از سلمان [فارسی] : اوّلین فرد از این امت که بر پیامبرش وارد می شود ، همان اوّلین کسی است که اسلام آورد ، [یعنی] علی بن ابی طالب. (۴) عن أم سلمه رضی الله عنها ، قالت : تاریخ دمشق به نقل از ابن عباس : علی ، چهار ویژگی داشت : او اوّلین فرد از بین عرب و غیر عرب بود که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد ؛ و او کسی است که پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله در هر جنگی با او بود ؛ و او کسی است که در جنگ اُحد ، با پیامبر صلی الله علیه و آله پایداری کرد و همه مردم بجز او فرار کردند ؛ و او همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل داد و همان کسی است که او را در قبر گذاشت. (۵) ۱۶۰. وقال قاسم بن عوف : تاریخ دمشق به نقل از ابن عباس : ما می گفتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد وصیت نزد علی .

۱- الإمام الباقر علیه السلام : سئل جابر بن عبد الله الأنصاري عن علي بن أبي طالب عليه السلام ، قال : ذلِكَ وَاللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَمُخْزِي الْمُنَافِقِينَ ، وَبَوَارُ الْكَافِرِينَ ، وَسَيْفُ اللَّهِ عَلَى الْقَاسِطِينَ وَالنَّاسِئِينَ وَالْمَارِقِينَ (الفضائل ، ابن شاذان : ص ۱۳۶)

۲- کتاب من لا یحضره الفقیه : ج ۳ ص ۴۹۳ ح ۴۷۴۴ .

۳- شرح الأخبار : ج ۱ ص ۱۴۴ ح ۸۲ .

۴- المصنّف ، ابن ابی شیبّه : ج ۷ ص ۵۰۳ ح ۴۹ .

۵- تاریخ دمشق : ج ۴۲ ص ۷۲ .

۱۶۰. وقال قاسم بن عوف: گذاشت که نزد غیر او نگذاشت. (۱) ۱۶۱. وسمع علیه السلام ناعیه {۱-} فی بینه ، و عنده جماعمسنند ابن حنبل به نقل از [عبد الله] بن عمر: سه ویژگی به علی بن ابی طالب داده شده که اگر یکی از آنها به من داده می شد، برای من از شتران سرخ موی ، دوست داشتنی تر بود: پیامبر خدا دخترش را به او داد و آن دختر ، برایش فرزند آورد؛ در مسجد ، همه درها بجز در [خانه] او را بست؛ و در روز خیبر ، پرچم را به او سپرد. (۲) ۱۶۲. وکان یقول علیه السلام {۱-}: تاریخ دمشق به نقل از عبد الله بن مسعود: قرآن بر هفت حرف نازل شده است که هر حرفی ، ظاهری و باطنی دارد و نزد علی بن ابی طالب ، دانش ظاهر و باطن آن بود. (۳) عن الزهري ، عن أنس بن مالك أنه قال: الفتوح از سخنان عمّار بن یاسر در جنگ صفین ، خطاب به عمرو بن عاص: ای ابتر! آیا نمی دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که من مولای اویم ، علی مولای اوست. بار الها! آن که او را دوست می دارد ، دوست بدار و آن که او را دشمن می دارد ، دشمن بدار. آن که او را یاری می رساند ، یاری رسان ، و آن که او را بی یاری می گذارد ، بی یاور گذار»؟ (۴) عن أبي هريره قال: تاریخ دمشق به نقل از عمر بن خطاب: خداوندا! هیچ گرفتاری و سختی ای نازل مکن ، جز آن که ابو الحسن ، کنار من باشد. (۵) عن الإمام علي بن موسى الرضا ، عن آبائه عليهم الاستيعاب: درباره زن دیوانه ای که [عمر] دستور به رجم وی داده بود و درباره زنی که شش ماهه زاییده بود و عمر می خواست او را رجم کند و علی علیه السلام به وی فرمود که .

-
- ۱- تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۹۱ .
 - ۲- مسند ابن حنبل: ج ۲ ص ۲۵۶ ح ۴۷۹۷ .
 - ۳- تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۴۰۰ .
 - ۴- الفتوح عن عمّار بن یاسر من کلامه فی حرب صفین لعمر و بن العاص: أَيُّهَا الْأَبْتَرُ! أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ ، وَاخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ ؟ (الفتوح: ج ۳ ص ۷۷) .
 - ۵- تاریخ دمشق: ج ۵۳ ص ۳۵ .

عن الإمام علي بن موسى الرضا ، عن آبائه عليهم‌السلام متعال می فرماید : «و بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است ...»
و به وی فرمود : «خداوند ، از دیوانه ، قلم [محاسبه] را برداشته است...» .

عمر می گفت : اگر علی نبود ، عمر هلاک می شد. (۱) عن أنس بن مالك مرسلًا عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم به نقل از عمر بن خطاب : ای پسر ابو طالب! همواره تو برطرف کننده هر شبهه و روشن کننده هر حکمی هستی. (۲) عن عبد السلام بن صالح الهروي ، قال : تاريخ بغداد به نقل از عمر بن خطاب ، هنگامی که فردی را دید که علی علیه السلام را بد می گوید : به نظر من تو منافقی. از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «علی نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام است ، جز آن که پس از من پیامبری نیست». (۳) ۱۶۳. وقال عليه السلام : شرح نهج البلاغه : معاوية به قيس بن سعد گفت : خداوند ، ابو الحسن را رحمت کند! او مردی خوش و بشاش و اهل مزاح بود.

قيس گفت : آری. پیامبر خدا هم با یارانش مزاح می کرد و بر چهره شان لبخند می زد. به نظرم تو کنایه می زنی و می خواهی با این سخن ، بر او خُرده بگیری ؛ ولی سوگند به خدا ، با همه شوخ طبعی و گشاده رویی ، از شیر پُر یالِ گرسنه هم پُر هیبت تر بود. این ، هیبتِ تقوا بود و همچون تو نبود که او باش شام ، بزرگت می دارند. (۴).

۱- الاستیعاب : ج ۳ ص ۲۰۶ الرقم ۱۸۷۵ .

۲- کنز العمال : ج ۵ ص ۸۳۴ ح ۱۴۵۰۹ .

۳- تاريخ بغداد عن عمر بن الخطاب لَمَّا رَأَى رَجُلًا يَسُبُّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنِّي أُظُنُّكَ مُنَافِقًا ؛ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : إِنَّمَا عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي (تاريخ بغداد : ج ۷ ص ۴۵۳ ش ۴۰۲۳) .

۴- شرح نهج البلاغه : ج ۱ ص ۲۵ .

فصل هفتم : علی علیه السلام از زبان یارانش

فصل هفتم : علی علیه السلام از زبان یارانش ۱۶۵. وقال علیه السلام: ربیع الأبرار: زیاد بن ابیه ، از ابو الأسود [دُثلی] درباره دوستی علی علیه السلام پرسید. ابو الأسود گفت : دوستی علی در دل من ، شدیدتر می گردد ، همان گونه که دوستی معاویه در دل تو افزوده می شود. من از دوست داشتن علی ، خداوند و خانه آخرت را می طلبم ، و تو با دوست داشتن معاویه ، دنیا و زیور آن را می جویی. مثل من و تو ، چنان است که شاعر مدحجی گفته است :

دو دوست با خواستِ گونه گونیمن بزرگی می جویم و او به یمن ، علاقه دارد. من خون بنی مالک را و شیر دوش ، سفیدی شیر را در نظر می دارد. (۱) ۱۹۸. وقال علیه السلام: تنبیه الخواطر به نقل از احنف بن قیس ، هنگامی که معاویه از او درباره امیر مؤمنان پرسید : او سه چیز را گرفته بود و سه چیز را رها کرده بود : هنگامی که سخن می گفت ، دل مردم را در کف می گرفت؛ هرگاه با وی سخن گفته می شد ، خوب گوش می داد؛ و هنگامی که با او مخالفت می شد ، نرم ترین روش را برمی گزید. جدال را ترک می کرد؛ هم نشین نابکار نمی شد ؛ و از آنچه از او عذرخواهی می شد ، دست

۱۹۸. وقال عليه السلام: می کشید. (۱) ۱۹۹. وقال له رجل: الصواعق المخرقة: معاوية به خالد بن معمر گفت: چرا علی را نسبت به ما دوست تر می داری؟ پاسخ داد: به خاطر سه ویژگی: به خاطر برد باری اش در هنگامی که خشمگین می شد؛ و به خاطر راستگویی اش هر وقت که سخن می گفت؛ و به خاطر دادگری اش، هرگاه داوری می کرد. (۲) ۲۰۰. وقال عليه السلام: امام صادق علیه السلام: هنگامی که در جنگ جمل، زید بن صوحان بر زمین افتاد، امیرمؤمنان، بالای سرش آمد و نشست و فرمود: «خدا رحمت کنند، ای زید! تو سبک بار و پُر بهره بودی».

زید، سرش را بلند کرد و گفت: خدا تو را خیر بدهد، ای امیرمؤمنان! به خدا سوگند، تو را جز این نشناختم که به خدا دانایی و در اُمّ الکتاب، بلند منزلت و حکیم هستی، و خداوند، در درون جانت، بزرگ است. سوگند به خدا، از روی ناآگاهی در کنارت نجات یافتیم؛ بلکه از اُمّ سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوند! دوستدار علی را دوست بدار و دشمن علی را دشمن بدار. یاری کننده علی را یاری کن و تنها گذارنده علی را تنها بگذار». سوگند به خدا، بد داشتیم که تو را بی یاور بگذارم و خدا، مرا بی یاور بگذارد. ۳.

۱- تنبيه الخواطر: ج ۲ ص ۱۴.

۲- الصواعق المخرقة: ص ۱۳۲.

۲۰۱. وقال عليه السلام لابنه: تاريخ اليعقوبی در یادکرد بیعت مردم با امیر مؤمنان: ... صعصعه بن صوحان برخاست و گفت: سوگند به خدا ای امیر مؤمنان، تو خلافت را زینت دادی، خلافت به تو زینت نداده است. تو مقام خلافت را بالا بردی و آن، مقام تو را بالا نبرده است، و خلافت به تو نیازمندتر است تا تو به خلافت! (۱) عن علی بن الحسن بن فضال، عن أبيه قال: تذکره الخواص به نقل از عمرو بن یحیی، از صعصعه بن صوحان: وی (صعصعه) بر مغیره بن شعبه گذشت و مغیره پرسید: از کجا می آیی؟

گفت: از نزد حاکم پرهیزگار بخشنده با شرم بردبار وفادار کریم و پذیرنده، که به شمشیرش باز می دارد، با دستش می بخشد، اجاقش همیشه روشن است و حمایتگری اش بسیار است. آن که از ریشه و اصل اشراف، بزرگان، شیر مردان و دلیران است. نه کم ریشه است و نه در کارش پُر زحمت و نه در سخنش دروغگو. نه بی ثبات و تند است، و نه کسبل و تنبل. دارنده فرزندان کریم و پدران شریف است. خوش آزموده و ستاره درخشان است. تجربه دار مشهور و دلیر نام آور است. در دنیا، زاهد و شیفته آخرت است.

مغیره گفت: اینها، ویژگی های امیر مؤمنان علی است. (۲) ۲۰۲. وسئل عنه عليه السلام: مروج الذهب: ضرار بن ضميره که از یاران ویژه علی علیه السلام بود، به عنوان نماینده بر معاویه وارد شد. معاویه گفت: علی را برایم توصیف کن.

گفت: مرا معاف دار، ای امیر مؤمنان!

معاویه گفت: چاره ای نداری.

گفت: اگر چاره ای ندارم، بدان که او به خدا سوگند، دیر ترس و قوی پنجه بود. آخرین سخن را می گفت و به داد، حکم می کرد. دانش از همه سوی او فوران می کرد و حکمت، از اطرافش می جوشید. از غذا، درشت آن را و از لباس، کوتاه آن را دوست می داشت.

۱- تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۱۷۹.

۲- تذکره الخواص: ص ۱۱۸.

۲۰۲. و سَئِلَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِهَ خَدَا سَوَّكُنْد، هَر گَاه مِی خَوَانْدِیْمَش، پَاسَخْمَان مِی دَاد، وَ هَر گَاه دَر خَوَاسْت مِی كَرْدِیْم، اَجَابْتَمَان مِی كَرْد. سَوَّكُنْد بَه خَدَا، بَا هَمَه نَزْدِیكِی اَوْ بَه مَا وَ نَزْدِیكِی مَا بَه اَوْ، بَه خَاظَر هِیْتِش بَا اَوْ سَخْن نَمِی كَفْتِیْم وَ بَه خَاظَر جَایگَاه عَظِیْمَش دَر جَان مَا، نَزْد اَوْ آغَاظ بَه سَخْن كَفْتَن نَمِی كَرْدِیْم. لَبْخَنْد كَه مِی زَد، دَنْدَان هَایْش چَوْن رَشْتَه گَوَهْر، أَشْكَار مِی شَد. اَهْل دِیْن رَا بَزْرَك مِی دَاشْت، بَه اَفْتَاد گَا نُ رَحْم مِی كَرْد وَ دَر رُوز گَار سَخْت، یَتِیْم خَوِیْشَاوَنْد وَ نِیَاز مَنَد بَد بَخْت رَا خَذَا مِی دَاد. بَرَهْنَه رَا مِی پُوشَاَنْد، وَ كَرَفْتَارَان رَا یَارِی مِی دَاد. اَز دَنْیَا وَ زَرْق وَ بَرْق آن، بِیْم دَاشْت وَ بَه شَب وَ تَارِیكِی آن، اَنْس مِی وَرَزِیْد.

گویی هم اکنون او را می بینم در هنگامی که شب، دامن گسترده و ستارگانش غروب می کنند، و او در محرابش، دست به ریش خود، چون شخص مار گزیده، به خود می پیچد و چون غمگینان می گرید و می گوید: «ای دنیا! غیر از من را بفریب. آیا به من روی می آوری و برای من خود آرایی می کنی؟! هیهات، هیهات! زمان، زمان فریب خوردن از تو نیست. تو را سه بار طلاق دادم که مرا بازگشتی به سوی تو نباشد. عمر تو کوتاه، و عیش تو کوچک، و ارزش کم است. آه از کم توشگی و دوری سفر و وحشت راه!».

معاویه به وی گفت: چیزی از سخن او برایم بگو.

ضرار گفت: همیشه می گفت: «شگفت ترین چیز در انسان، دل اوست...».

معاویه گفت: هر چه از سخنان او می دانی، به من بگو.

گفت: هیهات، اگر بتوانم همه آنچه از او شنیدم، به یاد بیاورم! (۱) ۲۰۳. وَعَنْ أَبِي حَازِمٍ: الْكَامِلُ فِي التَّارِيخِ دَر یَا د كَرْدِ كَشْتَه شَدَن حُجْر بِن عَدِی وَ یَارَانِش: [معاویه] بَه عِبْد الرَّحْمَان بِن حَسَّان كَفْت: اِی بَرَادِر رِبِیْعَه! دَر بَارَه عَلِی چَه مِی گُویِی؟

گفت: رها کن و از من پرس که به نفع توست.

گفت: رها نمی کنم..

۲۰۳. وعن أبي حازم: پاسخ داد: گواهی می‌دهم که او از بسیار یاد کنندگانِ خداوند متعال بود؛ از فرمان دهندگان به حق، قیام کنندگان به قسط، و گذشت کنندگان از مردم بود.

پرسید: درباره عثمان چه می‌گویی؟

گفت: او نخستین کسی بود که درهای ستمگری را گشود و درهای حق را بست.

معاویه گفت: خود را کشتی!

[عبد الرحمان] در پاسخ گفت: بلکه تو را کُشتم. در حالی که قبیله ربیع، در وادی نیست (یعنی [کسی نیست] که وی را شفاعت کند).

معاویه او را به سوی زیاد فرستاد و به او فرمان داد که وی را به بدترین شکل، بکشد. زیاد هم او را زنده به گور کرد. (۱) ۲۰۴. وعن القاسم بن عبد الرحمن الأنصاری قال: رجال الكشي: از قبر پرسیده شد: مولایت کیست؟

گفت: من غلام کسی هستم که به دو شمشیر، می‌جنگید و به دو نیزه، ضربه می‌زد، به دو قبله نماز گزارد، دو مهاجرت به جای آورد، و لحظه‌ای به خدا کفر نوزید.

من غلام آنم که شایسته‌ترین مؤمنان است و وارث پیامبران، و بهترین وصی‌ها، و بزرگ‌مسلمانان، فرمانده مؤمنان، و نور مجاهدان، و رئیس اشکریزان، و زینت عبادت کنندگان، و چراغ گذشتگان، نور نماز گزاران، و برترین پارسایان، و زبان پیامبر خداوند جهانیان، و نخستین مؤمن از آل یاسین.

[غلام] آن [کسی هستم] که به وسیله جبرئیل امین تأیید شده، و توسط میکائیل متین یاری شده، و در بین همه آسمانیان ستایش شده است؛ [او که] سرور مسلمانان و پیشتازان، و کشنده پیمان شکنان و تجاوزکاران، و مدافع حریم مسلمانان، و جنگ‌کننده با دشمنان کینه‌توز، و خاموش‌کننده آتش آفروزان بود، و با افتخارترین قرشی‌ای که گام بر زمین نهاد، و نخستین کسی که [در راه حق] به پیکار برخاست و دعوت الهی را پاسخ گفت، امیر مؤمنان است و وصی پیامبر خدا در بین جهانیان.

۲۰۴. وعن القاسم بن عبد الرحمن الأنصاری قال: و امین او بر بندگان، و جانشین آن کس که برای همه آنان برانگیخته شده، و کشته پیمان شکنان و منحرفان، و نابود کننده مشرکان، و تیری از تیرهای الهی بر منافقان، و زبان سخن عابدان .

[او] یاور دین خدا، و ولیّ خدا، و زبان سخن الهی، و یاور خدا در زمینش، و گنجینه دانش او، و پناه دین او، و پیشوای خوبان، و کسی که خداوندِ والا و توانمند، از او خشنود است. با گذشت، بخشنده، باشرم، خردمند، شب زنده دار، باهوش، پاک، حجازی، دست و دل باز، شجاع، سرور و سالار، صبور، روزه دار، هدایت شده، دلاورِ پیشتاز، قطع کننده پشت ها، برهم ریزنده احزاب، برترِ گردن فرازان که از نظر زمام، استوارترین، و از نظر دل، ثابت ترین، و در قوّت قلب، استوارترین آنان بود. قدرتمند، دلیر، مهتر، هژبر، شیر، با اراده، مصمّم، نیک اندیش، سخنور، مناظره گر، اصیل، با فضل، فاضلِ خاندان، پاکِ عشیره، پُر وقار و امانتدار. از بنی هاشم، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، امام، راه راست یافته، پرهیز کننده از فساد، بخشنده سامانده، قهرمانِ قهرمانان، و شیر ژیان، بدری، مکی، دارنده دین حنیف، روحانی، تابنده، ستیغ کوه ها، بالای بلندی ها، سرور عرب ها، و شیر بیشه ها، قهرمانِ دلیر، شیر حمله کننده، ماهِ تمام، محکِ مؤمنان، وارثِ مشعریان، پدر دو سبط حسن و حسین است.

سوگند به خدا، امیر حقیقی و بر حقّ مؤمنان، علی بن ابی طالب است که درودهای پاک و برکت های ارجمند خداوند بر او باد . (۱) ۲۰۵. وقال علیه السلام: تاریخ یعقوبی در یادکرد بیعت مردم با امیرمؤمنان: ... آن گاه، مالک بن حارث اشتر به پا ایستاد و گفت: ای مردم! این وصیّ و وصیّی ها، و وارث دانش پیامبران، آزمایش دهنده بزرگ، و نیک بی نیاز است. آن است که کتاب خدا به ایمان، و پیامبر خدا به بهشت رضوان برای او گواهی داده است؛ آن که در او فضایل، کمال یافته اند و در سابقه و دانش و فضلش، پیشینیان و پسینیان، تردیدی ندارند. (۲) .

۱- رجال الکشی: ج ۱ ص ۲۸۸ ش ۱۲۹ .

۲- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۷۹ .

فصل هشتم : علی علیه السلام از زبان دشمنانش

الف معاویه بن ابی سفیان

فصل هشتم : علی علیه السلام از زبان دشمنانشالف معاویه بن ابی سفیان ۲۰۸. وقال علیه السلام: سير أعلام النبلاء به نقل از عبید : ابو مسلم خولانی با گروهی نزد معاویه آمدند و گفتند : تو با علی می جنگی. آیا تو چون اوئی؟

گفت : سوگند به خدا ، نه! من می دانم که او برتر از من است و به حکومت ، سزاوارتر از من است . (۱) ۲۰۹. وکان علیه السلام إذا توضأ اصفرَّ وجهه ، فيقول أعتارخ دمشق به نقل از جابر : نزد معاویه بودیم که از علی یاد شد ، معاویه از او و پدر و مادرش به نیکی یاد کرد. آن گاه گفت : چه طور درباره آنان ، چنین نگویم در حالی که آنان ، بهترین بندگان خدا بودند و پسران او نزد اویند که بهترین و فرزندی بهترین اند . (۲) ۲۱۰. وقال علیه السلام: مقتل أمير المؤمنين به نقل از مغیره : وقتی خبر مرگ علی بن ابی طالب به معاویه رسید ، وی با زنش ، دختر قرظه ، در یک روز تابستانی در خواب نیم روزی بود. گفت : «ما همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم» . مردم، چه دانش و خیر و فضل و فقهی را از دست دادند!

زنش گفت : دیروز با او می جنگیدی و امروز برایش آیه رجعت می خوانی!؟

معاویه گفت : وای بر تو! تو نمی دانی مردم چه مقدار از دانش ، فضل و سابقه را که

۱- سير أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۱۴۰ ش ۲۵ .

۲- تاریخ دمشق : ج ۴۲ ص ۴۱۵ .

ب عمرو بن عاص

ج مروان بن حکم

۲۱۰. وقال عليه السلام: او داشت ، از دست دادند. (۱) ب عمرو بن عاص ۲۱۲. وقال عليه السلام: وقعه صفين به نقل از عمر بن سعد: معاوية به عمرو گفت: ای ابو عبد الله! من تو را به جنگ با این مردی که خدایش را عصیان کرده ، خلیفه را کشته ، فتنه بر پا ساخته ، جمع را پراکنده و رابطه خویشی را قطع کرده است ، فرا می خوانم.

عمرو گفت: با کدام مرد؟

معاویه گفت: به جنگ با علی!

عمرو گفت: سوگند به خداوند ای معاویه ، تو و علی ، همتا نیستید. تو هجرت ، سابقه ، صحابی بودن ، مبارزه ، فقه و دانش او را نداری. به خدا سوگند، وی با داشتن همه اینها ، از تیزی و جدیت ، بهره مندی و عنایت و آزمایش نیکوی الهی برخوردار است. اگر من تو را در جنگ با او همراهی کنم و خودت می دانی که در این کار ، چه خطر و ضرری وجود دارد ، چه چیزی برای من در نظر می گیری؟

گفت: نظر خودت چیست؟

گفت: پیشکشی مصر. (۲) ج مروان بن حکم ۲۱۴. وقيل له: شرح نهج البلاغه به نقل از ابن ابی سیف: مروان، سخنرانی می کرد و در حالی که حسن علیه السلام نشسته بود ، در سخنرانی اش به علی علیه السلام بدگفت .

[امام] حسن علیه السلام فرمود: «وای بر تو، ای مروان! آیا این فردی که بدش را می گویی ، بدترین مردم است؟!».

گفت: نه ، بلکه بهترین مردم است. (۳)

۱- مقتل أمير المؤمنين: ص ۱۰۵ ح ۹۴ .

۲- وقعه صفين: ص ۳۷ .

۳- شرح نهج البلاغه: ج ۱۳ ص ۲۲۰ .

د ولید بن عبد الملک**ه عبدالعزیز بن مروان**

د ولید بن عبد الملک ۲۱۶. وقال علیه السلام: الإرشاد: ولید بن عبد الملک ، روزی به پسرانش گفت : بر شما باد دینداری! من چیزی را ندیدم که دین، ایجاد کند و دنیا ، آن را نابود سازد؛ ولی دیدم که دنیا بنایی بر پا کرده است ، ولی دین ، آن را نابود ساخته است. همواره می شنوم که یاران و خاندان ما ، علی بن ابی طالب را بد می گویند و فضایل او را پوشیده می دارند و مردم را به دشمنی با او و او می دارند؛ ولی این کارها برای او جز نزدیکی بیشتر به دل ها ایجاد نمی کنند و آنان (یاران و خاندان ما) تلاش می کنند که در دل مردم جای گیرند و این تلاش ، جز موجب دوری آنها از دل مردم نمی گردد. (۱)ه عبدالعزیز بن مروان ۲۱۸. وقال علیه السلام: شرح نهج البلاغه به نقل از عمر بن عبد العزيز: پدرم سخنرانی می کرد و در سخنرانی خود ، خوب پیش می رفت. هرگاه به یاد کرد علی و بدگویی از او می رسید ، زبانش بند می آمد ، رنگش زرد می شد و حالش دگرگون می گشت. در این باره با او صحبت کردم.

گفت : آیا این موضوع را متوجه شده ای؟ این مردم اگر آنچه را که پدرت درباره علی می داند ، می دانستند ، حتی یک نفر از آنان از ما پیروی نمی کرد. (۲)

۱- .الإرشاد : ج ۱ ص ۳۱۰ .

۲- .شرح نهج البلاغه : ج ۱۳ ص ۲۲۱ .

فصل نهم: علی علیه السلام از زبان شاعران بزرگ پارسی گو

الف رودکی (م ۳۲۹ ق)

ب ابو القاسم فردوسی (م ۴۱۱ ق)

فصل نهم: علی علیه السلام از زبان شاعران بزرگ پارسی گوالف رودکی (م ۳۲۹ ق) ۲۲۱. وقال علیه السلام: رودکی سمرقندی در بیتی چنین می گوید: کسی را که باشد به دل، مهر حیدر شود سرخ رو در دو گیتی به آور. (۱) ب ابو القاسم فردوسی (م ۴۱۱ ق) ۲۲۳. وقال علیه السلام: حکیم ابو القاسم فردوسی، بزرگ ترین حماسه سرای زبان فارسی، می گوید: چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی که من شهر علمم، علیم در استدرست این سخن، گفت پیغمبر است به مردی نباشد چو تو آدمی چنین گفت پیغمبر هاشمی گواهی دهم کاین سخن، راز اوستتو گویی دو گوشم بر آواز اوست منم بنده اهل بیت و نیستاینده خاک پای وصی خود آن روز نامم به گیتی مباد که من نام حیدر ندارم به یاد بدین زادم و هم بدین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم زمانه زبون گشتی و روزگار که حیدر زدی دست بر ذوالفقار نیامد به گیتی چو حیدر سوار که دیندار عالم بدان نامدار جهان آفرین تا جهان آفرید دلیری چو حیدر نیامد پدید حکیم، این جهان را چو دریا نهاد برانگیخته موج او تندباد چو هفتاد کشتی بر او ساخته همه بادبان ها برافراخته یکی پهن کشتی به سان عروس بسیار استه همچو چشم خروس محمّد بر او اندرون با علیهمان اهل بیت نبی و وصی خردمند کز دور، دریا بدید کرانه نه پیدا و بُن ناپدید بدانست کو موج خواهد زد نکس از موج، بیرون نخواهد شدن به دل گفت اگر با نبی و وصیشوم غرقه، دارم دو یار و فی همانا که باشد مرا دستگیر خداوند تاج و لوا و سریر خداوند جوی و می و انگینهمان چشمه شیر و ماء معین اگر چشمه داری به دیگر سرایبه نزد وصی و نبی گیر جای گرت زین بد آید، گناه من است چنین است و این، دین و راه من است دلت گر به راه خطا مایل استتو را دشمن اندر جهان، خود دل است که آن کس که در دلش مهر علی استاز او خوارتر در جهان، مرد کیست؟ نباشد بجز اهرمن بد گنشکه یزدان بسوزد به آتش تنش نگر تا به بازی نداری جهاننه بر گردی از نیکی همراهمه نیکی ات باید آغاز کرد چو با نیک نامان بوی هم نبرد از این در، سخن، چند رانم همیهمانش کرانه ندانم همی. (۲)

۱- دیوان رودکی سمرقندی (بر اساس نسخه سعید نفیسی، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۳ ش): ص ۸۶.

۲- شاه نامه فردوسی (چاپ عکسی از روی نسخه کتاب خانه ملی فلورانس، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، اول): ص ۴۳ (مقدمه).

ج ناصر خسرو قبادیانی (م ۴۸۱ ق)

ج ناصر خسرو قبادیانی (م ۴۸۱ ق) ۲۲۵. وقال علیه السلام: او از شاعران بزرگ قصیده سراسرست و می گوید: شرفِ مرد به هنگام، پدید آید از او چون پدید آمد تشریف علی، روز غدیر بر سر خلق، مر او را چو وصی کرد نبیاین، به اندوه درافتاد از او، آن به زحیر حسد آمد همگان را ز چنان کار از او بر میدند و رمیده شود از شیر، حمیر او سزاید که وصی بود نبی را در خلق که برادرش بُد و بن عم و داماد و وزیر. (۱)

۱- دیوان ناصر خسرو (تصحیح: سید نصر الله تقوی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸ش): ص ۱۹۴.

د سنایی غزنوی (م ۵۴۵ ق)

د سنایی غزنوی (م ۵۴۵ ق) ۲۲۷. وقال عليه السلام: شاعر سالک، سنایی غزنوی، می سراید: کار عاقل نیست در دل، مهر دلبر داشتنجان ننگین مهر شاخ بی برداشتن از پی سنگین دل نامهربانی روز و شبیر رُخ چون زر، نثار گنج گوهر داشتن چون نگریدی گرد معشوقی که روز وصل او بر تو زبید شمع مجلس، مهر انور داشتن؟ هر که چون کرکس به مرداری فرو آورد سرکی تواند همچو طوطی طبع شکر داشتن؟ رایت همت ز ساق عرش بر باید فراشتا توان افلاک زیر سایه پر داشتن تا دل عیسی مریم باشد اندر بند تو کی روا باشد دل اندر سُم هر خر داشتن؟! یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمنزشت باشد چشم را در نقش آزر داشتن احمد مُرسل نشسته کی روا دارد خرددل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن؟ بحر پُر کشتی است، لیکن جمله در گرداب خوفی سفینه ی نوح نتوان چشم معبر داشتن من سلامت خانه نوح نبی بنمایمتتا توانی خویشان را ایمن از شر داشتن شو مدینه ی علم را درجوی و پس در وی خرامتا کی آخر خویشان چون حلقه بر در داشتن؟ چون همی دانی که شهر علم را حیدر در استخوب بُود جز که حیدر میر و مهتر داشتن کی روا باشد به ناموس و حیل در راه دیندیو را بر مسند قاضی اکبر داشتن؟ از تو خود چون می پسندد عقل نابینای توپارگین را قابل تسنیم و کوثر داشتن؟ مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقادحق حیدر بُردن و دین پیمبر داشتن آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر کافرم گر می تواند کفش قنبر داشتن تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر مُلکزشت باشد دیو را بر تارک، افسر داشتن گر همی خواهی که چون مُهرت بود مُهرت قبولمهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن جز کتاب الله و عترت ز احمد مُرسل نمآند یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن از گذشت مصطفای مجتبی، جز مرتضیعالم دین را نیارد کس مُعمر داشتن از پی سلطان دین، پس چون روا داری همیجز علی و عترتش محراب و منبر داشتن؟ هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتنجز به حب حیدر و شبیر و شبیر داشتن؟ علم دین را تا بیابی، چشم دل را عقل سازتا نباید حاجت بر روی معجز داشتن تا تو را جاهل شمارد عقل، سودت کی کندمذهب سلمان و صدق و زهد بوذر داشتن؟ علم چو بُود؟ فرق دانستن حقی از باطلینی کتاب زرق شیطان جمله از برداشتن ای سنایی! وا زهان خود را که نازیبا بُوددایه را بر شیرخواره مهر مادر داشتن بندگی کن آل یاسین را به جان تا روز حشرهمچو بی دینان نباید روی اصرر داشتن زیور دیوان خود ساز این مناقب را از آنکچاره نُبود نوعروسان را ز زیور داشتن. (۱)

۱- دیوان سنایی غزنوی (به سعی و اهتمام: سید محمدتقی مدرّس رضوی، تهران: انتشارات سنایی، ۱۳۵۴ ش): ص ۴۶۷ (نقل به اختصار).

ص: ٦٧١

..

ه عطار نیشابوری (م ۶۱۸ ق)

ه عطار نیشابوری (م ۶۱۸ ق) ۲۲۹. وقال عليه السلام: عطار نیشابوری ، در شأن علی علیه السلام می گوید: رونقی کان دین پیغمبر گرفتاز امیر مؤمنان حیدر گرفت چون امیر نحل ، شیر فحل شدز آهن او سنگ ، موم نحل شد میر نحل از دست و جان خویش بودز آن که علمش نوش و تیغش نیش بود گفت : اگر در رویم آید صد سپاهکس نبیند پشت من در حربگاه . . . «لا فتی إلیّ علی» ش از مصطفی استوز خداوند جهانش «هل أتی» است از دو دستش «لا فتی» آمد پدیدوز سه قرصش «هل أتی» آمد پدید آن سه قرص او چو بیرون شد به راهسرنگون آمد دو قرص مهر و ماه چون نبی موسی ، علی هارون بودگر برادرشان نگویی ، چون بود؟ . . . او چو قلب آل یاسین آمده استقلب قرآن ، «یا» و «سین» ، زین آمده است قلب قرآن ، قلب پُر قرآن اوست «وال من والاه» ، اندر شأن اوست . (۱)

۱- مصیبت نامه (تصحیح : نورانی وصال ، تهران : زوّار ، ۱۳۵۶ ش) : ص ۳۴ ۳۶ .

و نظامی گنجوی (م ۶۱۴ ق)

ز جلال الدین مولوی (م ۶۷۲ ق)

و نظامی گنجوی (م ۶۱۴ ق) و بایسناده ایضا إلى إسحاق السبيعي قال: نظامی گنجوی می سراید: ز بعد معرفتِ کردگار لم یزلینبی شناسم و آن که علی و آل علی خداست آن که تعقل نمودن کُنْهَشْبُرُون نهاده قدم از حدود محتملی نبی است آن که بُود در مدارس تحقیقبری کتاب کمالش ز نکته جدلی علی است آن که گدازد ز برق لمعه تیغحسود را، که کند نقد بوتراب علی . (۱) ز جلال الدین مولوی (م ۶۷۲ ق) ۲۳۱. وقال علیه السلام: مولانا، از عرفا و شعرای نامدار قرن هفتم، می سراید: از علی آموز اخلاص عملشیر حق را دان منزّه از دَعَل در غزا بر پهلوانی دست یافتزود شمشیری برآورد و شتافت او خدو انداخت بر روی علیافتخار هر نبی و هر ولی او خدو انداخت بر رویی که ماهسجده آرد پیش او در سجده گاه در زمان، انداخت شمشیر آن علیکرد او اندر غزایش کاهلی گشت حیران آن مبارز زین عملاز نمودن عفو و رحم بی محل گفت: بر من تیغ تیز افراشتیاز چه افکندی، مرا بگذاشتی؟ آن، چه دیدی بهتر از پیکار منتا شدی تو سست در اشکار من؟ آن، چه دیدی که چنین خشم نشستتا چنین برقی نمود و باز جست؟ ای علی که جمله عقل و دیده ای! شمه ای وا گو از آنچه دیده ای تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد باز گو دانم که این اسرار هوستزان که بی شمشیر کشتن، کار اوست صانع بی آلت و بی جارجهواهب این هدیه های رایحه صد هزاران می چشانند روح را که خبر نَبُود دهان را، ای فتی! صد هزاران روح بخشد هوش را که خبر نَبُود دو چشم و گوش را باز گو، ای باز عرش خوش شکار تا چه دیدی این زمان از کردگار چشم تو ادراک غیب آموختهچشم های حاضران بر دوخته راز بگشا، ای علی مرتضیای پس سوء القضا، حُسن القضا یا تو وا گو آنچه عقلت یافته استیا بگویم آنچه بر من تافته است از تو بر من تافت، چون داری نهانمی فشانی نور، چون مه، بی زبان از تو بر من تافت، پنهان چون کنییی زبان، چون ماه، پرتو می زنی لیک اگر در گفت آید قرص ماهشبروان را زودتر آرد به راه چون تو بایی آن مدینه ی علم را چون شعاعی آفتاب حلم را باز باش ای باب بر جویای بابتا رسد از تو قشور اندر لباب باز باش ای باب رحمت تا ابدبارگاه ما «لَهُ كَفْوَا أَحَد» هر هوا و ذره ای خود منظری استناگشاده کی بُود، آن جا دری است تا بنگشاید دری را دیده باندر درون هر گز ننگجد این گمان چون گشاده شد دری، حیران شودمرغ امید و طمع، پَران شود پس بگفت آن نو مسلمان ولیاز سر مستی و لذت با علی که: بفرما یا امیر المؤمنینتا بجنبد جان به تن در، چون چنین باز گو، ای باز پر افروختها شه و با ساعدش آموخته باز گو، ای باز عنقا گیر شاهای سپاه اشکن به خود، نی با سپاه امت وحدی یکی و صد هزارباز گو، ای بنده بازت را شکار در محل قهر، این رحمت ز چیست؟ ازدها را دست دادن، راه کیست؟ گفت: من تیغ از پی حق می زمنبنده حقم، نه مأمور تنم شیر حقم، نیستم شیر هوافعل من بر دین من باشد گوا من چو تیغم وان زننده ی آفتاب «ما رمیت إذ رمیت» در حراب رخت خود را من ز ره برداشتمغیر حق را من عدم انگاشتم من چو تیغم پُر گهرهای وصالزنده گردانم نه کشته در قتال سایه ام من، کدخدایم آفتابحاجبم من، نیستم او را حجاب خون نیوشد گوهر تیغ مراباد از جا کی برد میغ مرا؟ که نیم، کوهم ز صبر و حلم و دادکوه را کی در رُباید تندباد؟ آن که از بادی رود از جا، خسی استزان که باد ناموافق، خود بسی است باد خشم و باد شهوت، باد آزبرد او را که نبود اهل نیاز باد کبر و باد عجب

و باد حلمبرد او را که نبود از اهل علم کوهم و هستی من بنیاد اوستور شوم چون کاه ، بادم باد اوست جز به یاد او نجبید میل
منیست جز عشق آحد ، سرخیل من خشم ، بر شاهان شه و ما را غلامخشم را من بسته ام زیر لگام تیغ حلمم گردن خشمم زده
استخشم حق بر من چون رحمت آمده است غرق نورم ، گر چه سقفم شد خرابروضه گشتم ، گر چه هستم بوتراب چون در
آمد علتی اندر غزاتیغ را دیدم نهان کردن سزا تا «أحبّ لله» آید نام من تا که «أبغض لله» آید کام من تا که «أعطی لله» آید
جود من تا که «أمسک لله» آید بود من بخل من لله ، عطا لله و بسجمله لله ام ، نیم من آن کس و آنچه لله می کنم ، تقلید
نیستنیست تخییل و گمان ، جز دیدنی است ز اجتهاد و از تحرّی رسته اماستین بر دامن حق بسته ام گر همی پرم ، همی بینم
مطارور همی گردم ، همی بینم مدار ور کشم باری ، بدانم تا کجاماهم و خورشید ، پیشم پیشوا بیش از این با خلق گفتن ،
روی نیستبحر را گنجایی اندر جوی نیست . (۲)

۱- دیوان قصاید و غزلیات ، نظامی گنجوی : ص ۳۴۹ ، به کوشش سعید نفیسی .

۲- مثنوی معنوی (نسخه نیکلسون ، نشر پوریا ، ۱۳۷۳ ش ، اول) : ج ۳ ، دفتر ششم ، ص ۵۳۵ .

ح سعدی شیرازی (قرن هفتم)

ح سعدی شیرازی (قرن هفتم) ۲۳۳. وقال عليه السلام: شيخ اجل سعدی شیرازی می گوید: کس را چه زور و زهره که وصف علی کند؟ جبار در مناقب او گفت: «هل أتی» زور آزمای قلعه خیبر که بند او در یکدگر شکست به بازوی «لافتی» مردی که در مَصاف، زِرّه، پیش بسته بود تا پیش دشمنان نکند پشت بر غذا شیر خدا و صَفدر میدان و بحر جود جانبخش در نماز و جهان سوز در وغا دیباچه مرّوت و دیوان معرفت لشکرکش فتوّت و سردار اتقیا فردا که هر کسی به شفیع زنی دستماییم و دست و دامن معصوم مرتضی. (۱)

۱- کلیات سعدی (تصحیح: محمّد علی فروغی، کتابفروشی علمی، بی تا): ص ۴۲۹، ۴۳۰.

ط محمد حسین شهریار (م ۱۳۶۷ ش)

ط محمد حسین شهریار (م ۱۳۶۷ ش) ۲۳۵. وعن أبي حمزه الثُمالي قال: استاد شهریار، در مدح مولا عليه السلام می گوید: علی آن شیر خدا شاه عربالفتی داشته با این دل شب شب ز اسرار علی آگاه استدل شب، محرم سِرّ الله است شب علی دید و به نزدیکی دیدلیک او نیز به تاریکی دید شب شنفته است مناجات علیجوشش چشمه عشق ازلی شاه را دیده به نوشینی خوابروی بر سینه دیوار خراب قلعه بانی که به قصر افلاکسر دهد ناله زندانی خاک دردمندی که چو لب بگشایددر و دیوار به زندهار آید کلماتی چو دُر آویزه گوشمسجد کوفه هنوزش مدهوش فجر تا سینه آفاق شکافتچشم بیدار علی خفته نیافت روزه داری که به مهر آسحاریشکند نان جوین افطار ناشناسی که به تاریکی شبمی برد نان یتیمان عرب پادشاهی که به شب، بُرَقع پوشمی کشد بار گدایان بر دوش تا نشد پردگی آن سِتّر جلینشد افشا که علی بود، علی شاهبازی که به بال و پر رازمی کند در ابدیت پرواز شه سواری که به برق شمشیردر دل شب بشکافد دل شیر عشقبازی که هم آغوش خطرخت در خوابگه پیغمبر آن دم صبح قیامت تأثیرحلقه در شد از او دامنگیر دست در دامن مولا زد در که: علی! بگذر و از ما مگذر شال شه، وا شد و دامن به گروزینش دست به دامن که: مرو! شال می بست و ندایی مُبهمکه: کمریند شهادت، محکم! ماه محراب عبودیت حقسر به محراب عبادت، مُنشق می زند پس لب او کاسه شیرمی کند چشم اشارت به اسیر چه اسیری که همان قاتل اوستتو خدایی مگر، ای دشمن دوست؟ در جهانی همه شور و همه شرها علیّ بشرّ، کیف بشرّ؟! کفن از گریه غَسّال، خجلپیرهن از رخ وصال، خجل شبروان مست ولای تو، علی! جان عالم به فدای تو، علی! (۱)

ی امام خمینی (م ۱۳۶۸ ش)

ی امام خمینی (م ۱۳۶۸ ش) ۲۳۷. ورأی علیه السلام: امام خمینی رحمه الله دربارہ مولا علیہ السلام می سراید: فارغ از هر دو جهانم به گُل روی علیاز خُم دوست ، جوانم به خُم موی علی طی کنم عرصه مُلک و ملکوت از پی دوستیاد آرم به خراباث چو ابروی علی . (۱)

۱- دیوان امام (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳).

بخش دهم: ویژگی های امام علی علیه السلام

اشاره

بخش دهم: ویژگی های امام علی علیه السلام فصل یکم: ویژگی های اعتقادی فصل دوم: ویژگی های اخلاقی فصل سوم: ویژگی های عملی فصل چهارم: ویژگی های سیاسی و اجتماعی فصل پنجم: ویژگی های جنگی

سخنی درباره ویژگی های امام علیه السلام

سخنی درباره ویژگی های امام علیه السلام مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، گنجینه ارزش ها و جانس سرشار از ستودنی ها و نیکویی ها ، و زندگی اش مظهر بزرگی هاست و آنچه در این بخش آورده ایم ، تنها گوشه ای از ویژگی های آن امام علیه السلام است. ویژگی های والا- و شکوهمند او چون دانش ، عصمت و نظایر آن ، در ذیل عنوان های خاص خودش آمده است . با این حال ، آنچه در این جا و دیگر جاها آورده ایم ، همه آنچه ممکن است در مورد آن پیشوای بی همتا گفته شود ، نیست؛ چون دریای عظمت شخصیت والای او گسترده تر و ژرف تر از آن است که به توصیف آید یا قلم ، توان بیان آن را داشته باشد و یا اندیشه به ژرفای آن دست یابد. او کسی است که می فرمود: *يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ .* (۱) فضیلت ، چون سیل از کوهسار وجودم سرازیر است و هیچ تیزپروازی به بلندای من نمی رسد . علت دیگر ، آن است که تاریخ ، همه فضایل و بزرگی های او را برای نسل های بعد ، نقل نکرده است ، و چه بسیار کسانی که تلاش می کردند تا او را از خاطره تاریخ ، محو کنند. با این حال ، آنچه از آن حضرت آشکار شده است ، علی رغم همه تلاش های ستمگران جفاپیشه برای محو جلوه های صفات آن حضرت ، دیده ها را

خیره و خردها را متحیر ساخته است. سخن خلیل بن احمد فراهیدی درباره امام علیه السلام چه زیبا و رساست که می گوید: چه گویم درباره مردی که دوستانش از بیم و دشمنانش از کینه، فضایل او را پوشیده داشتند و در بین این دو سرپوش گذاری، آن قدر فضایل او بسیار است که شرق و غرب را فرا گرفته است؟! (۱) در این جا اندکی از بسیار متون دینی را که از طریق شیعه و اهل سنت (هر دو) روایت شده، ذکر می کنیم؛ چرا که ما را توان احاطه بر ویژگی های شخصیتی کسی چون علی علیه السلام نیست؛ یگانه ای که در ایمان، دانش، اخلاق، جوان مردی، شجاعت و رحمت، هم تراز ندارد؛ بلکه نمی توان انسانی چون او یافت که در وجودش ویژگی های متضادی که معمولاً در یک شخص، جمع نمی شوند گرد آمده باشد. در میدان رزم، هر گاه بر دشمنی می نگریست و بر او بانگ می زد، بدنش می لرزید و جان بر لبش می رسید، و هیچ یک از همگنانش به پایگاه او نمی رسیدند، و آن گاه که به اشک حلقه زده بر چشم یتیم می نگریست و یا به کسی که پشتش از رنج روزگار، خم شده است، نگاه می کرد، دلش به لرزه می افتاد و اشکش جاری می شد... و به این سبب به «گردآورنده اصداد» شناخته شده است. او در سرتاسر تاریخ و در همه زمینه ها بی نظیر است. او معجزه بزرگ اسلام و پیامبر خداست، و چرا چنین نباشد، در حالی که نبوت وی را زیر بال گرفته و رسالت، او را در دامان آن بزرگ پیامبر افکنده بود و او فانی در جمال حق بود. با همه این ها آن حضرت، خود را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه می دید؟ این را در پاسخ مولا علیه السلام به یکی از افرادی که از دانش بسیار و شناخت ژرف او در شگفت شده بود و پنداشت که وی پیامبر است، می توان یافت، که گفت:

أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ . (۱) من بنده ای از بندگان محمد هستم . او از آغاز زندگی اش همراه و یاور پیامبر خدا بود. تصویر آن حضرت از این همراهی و دوستی اش ، در خطبه معروف به «قاصعه» ، چه قدر دلنشین است! (۲) دل علی علیه السلام ، آبشخور وحی صاف و زلال ، و روحش عطر آگین از تعالیم ربّانی است و همه این ها در میدان جنگ و سیاست ، درخشش می گرفت . زندگی علی علیه السلام ، آمیزه ای شگفت از علم و عمل و زهد و تلاش بود. او شیر جنگ و مبارزه بود و روح بزرگش در دل شب ، آویخته بر ملکوت اعلی!

۱- التوحید : ص ۱۷۴ ح ۳ .

۲- ر . ک : دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام : ج ۹ (بخش دهم / فصل یکم / سخنی درباره زمان اسلام آوردن امام) .

فصل یکم: ویژگی های اعتقادی

الف لحظه ای به خدا کفر نورزید

ب نخستین مسلمان

فصل یکم: ویژگی های اعتقادیالف لحظه ای به خدا کفر نورزید۲۴۸.وقال علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیشتازان امت ها سه نفرند که لحظه ای کافر نشدند: علی بن ابی طالب، صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون. آنان، صدیقان اند و علی، برترینشان است. (۱)۲۴۹.عن أبی جعفر علیه السلام، قال: امام علی علیه السلام: من لحظه ای به خدا شرک نورزیدم و لات و عزی را هرگز نپرستیدم. (۲)ب نخستین مسلمان۲۵۱.وقال علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: اولین کس از شما که بر حوض [کوثر] وارد می گردد، اولین شما در اسلام آوردن، [یعنی] علی بن ابی طالب است. (۳)۲۵۲.وقال علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علی، اولین کسی بود که به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد. (۴)۲۵۳.وقال علیه السلام: امام علی علیه السلام: من نخستین کسی هستم که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آوردم. (۵)

- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ سُبْحَانَ الْأَمَمِ ثَلَاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا طَرْفَةَ عَيْنٍ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَصَاحِبُ يَاسِينَ، وَمُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ، فَهَهُمُ الصَّادِقُونَ، وَعَلِيُّ أَفْضَلُهُمْ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۶).
- ۲- الإمام علی علیه السلام: إِنِّي لَمْ أَشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَلَمْ أَعْبُدِ اللَّاتَ وَالْعُزَّى (الخصال: ص ۵۷۲ ح ۱).
- ۳- رسول الله صلی الله علیه و آله: أَوْلُكُمْ وَارِدًا عَلَى الْحَوْضِ أَوْلُكُمْ إِسْلَامًا؛ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۷ ح ۴۶۶۲).
- ۴- عنه صلی الله علیه و آله: عَلِيُّ أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي (تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۶ ح ۸۳۶۲).
- ۵- الإمام علی علیه السلام: أَنَا أَوْلُ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۲۳۳ ش ۱۹۴۷).

ج با یقین ترین اَمّت

۲۵۴. وقال عليه السلام: امام علي عليه السلام: هفت سال پیش از مردم ، اسلام آوردم . (۱) ۲۵۵. وقال عليه السلام: الكافي به نقل از سعید بن مُسَيَّب : از علی بن حسین علیهما السلام پرسیدم : روزی که علی بن ابی طالب اسلام آورد ، چند سال داشت؟ فرمود : «مگر علی علیه السلام هرگز کافر بود؟! علی علیه السلام در روزی که خداوند عز و جل پیامبر خود را به پیامبری برگزید ، ده ساله بود و آن روز ، کافر نبود و به خداوند تبارک و تعالی و به پیامبر خدا ایمان آورد و نسبت به همه مردم ، سه سال زودتر به خدا و پیامبر خدا ایمان آورد و نماز خواند ، و اولین نمازی که همراه پیامبر خدا خواند ، دو رکعت ظهر بود» .

۲۵۶. (۲) وقال عليه السلام: المستدرک علی الصحيحین به نقل از آنس : پیامبر خدا روز دوشنبه به پیامبری رسید و روز سه شنبه ، علی علیه السلام ایمان آورد . (۳) ج با یقین ترین اَمّت ۲۵۸. وخرج عليه السلام يوما وهو يقول: امام علي عليه السلام: اگر پرده بر افتد ، چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد . (۴) ۲۵۹. وقال عليه السلام لبنيه: امام علي عليه السلام: از زمانی که حق به من نمایان شده ، هرگز در آن ، تردید نکرده ام . (۵) ۲۶۰. وقال في تفسير قوله تعالى: المناقب ، خوارزمی به نقل از عمر بن خطاب : گواهی می دهم که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «اگر آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه در یک کفه ترازو گذاشته شوند و ایمان علی در کفه دیگر ترازو گذاشته شود ، ایمان علی ، سنگین تر خواهد بود» . (۶) عن صعصعه بن صوحان العبدی ، عن سهل بن حنيف الأنبياءبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : ایمان با گوشت و خون تو درآمیخته است ، چنان که با گوشت و خون من عجین شده است . (۷)

۱- الإمام علی علیه السلام : لَقَدْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ (فضائل الصحابه ، ابن حنبل : ج ۲ ص ۵۸۶ ح ۹۹۳) .

۲- الكافي : ج ۸ ص ۳۳۹ ح ۵۳۶ .

۳- المستدرک علی الصحيحین : ج ۳ ص ۱۲۱ ح ۴۵۸۷ .

۴- الإمام علی علیه السلام : لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا (الصواعق المحرقة : ص ۱۲۹) .

۵- عنه عليه السلام : مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرَيْتَهُ (نهج البلاغه : خطبه ۴ و حکمت ۱۸۴) .

۶- المناقب ، خوارزمی : ص ۱۳۱ ح ۱۴۶ .

۷- رسول الله صلی الله علیه و آله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْإِيمَانُ مُخَالَطٌ لِحَمِيكَ وَدَمِّكَ كَمَا خَالَطَ لِحَمِي وَدَمِّي (المناقب ، ابن

مغازلی : ص ۲۳۸ ح ۲۸۵) .

سخنی درباره زمان اسلام آوردن امام علیه السلام

سخنی درباره زمان اسلام آوردن امام علیه السلام امام علی علیه السلام برترین مؤمن تاریخ اسلام و درستی ایمان است. ایمان او در میان مؤمنان از ویژگی های بی بدیلی برخوردار است. او اولین کسی است که به پیامبر خدا ایمان آورده و ایمانش هرگز به شائبه شرک، آلوده نشد و در استوارگامی در مسیر ایمان و نیرومندی باور، بی نظیر بود. امام علی علیه السلام چنان که پیش تر بدان اشاره کرده ایم از آغازین روزهای زندگی بر کنار بستر پیامبر خدا آرמיד و با عنایت و سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله بالید و همگام با خلق و خوی و منش و روش نبی اکرم، رشد کرد و همراه او مراحل تکوین نبوت را نگرست. پیامبر خدا او را به خلوتگه حرامی بُرد و بدین سان، با راز و رمز ملکوت، آشنا شد و به تصریح مولا علیه السلام در خطبه عظیم «قاصعه»، نور وحی را می نگرست و ناله یأس آمیز شیطان را می شنید و در آستانه ابلاغ رسالت، با اعلام همگامی و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان «وصی»، «وزیر» و «برادر» پیام آور وحی را یافت تصویر زیبا علوی را از این چگونگی ها بنگریم: جایگاه خویشاوندی نزدیک مرا نسبت به پیامبر خدا و موقعیت ویژه مرا می دانید. آن گاه که کودک بودم، مرا در کنار خود می نهاد و بر سینه اش می فشرد و مرا در بستر خود می خواباند. تنم را به تنش می سود و بوی خویش را به من می بویاند. گاه چیزی را می جویید و آن را به من می خورانید و از من دروغی در گفتار و اشتباهی در کردار ندید.

خداوند ، بزرگ ترین فرشته خود را از هنگام از شیر گرفته شدنش ، شب و روز هم نشینش ساخت تا راه های بزرگواری را بدو بنمایاند و خوی های نیکوی جهان را در او فراهم آورد. و من ، همواره چون بچه شتری به دنبال مادر ، در پی او بودم. هر روز برای من از اخلاق خود ، نشانی بر پا می داشت و مرا به پیروی آن فرمان می داد. هر سال در حرا خلوت می گزید و من او را می دیدم و جز من ، کسی وی را نمی دید. در آن وقت ، جز خانه پیامبر خدا و خدیجه و من که سومین آنها بودم در هیچ خانه ای مسلمانی راه نیافته بود؛ نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم. هنگامی که وحی بر او فرود آمد ، ناله شیطان را شنیدم و پرسیدم: ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟ فرمود: «این ، شیطان است که از پرستیده شدن نا امید گشته است. تو آنچه را که می شنوم ، می شنوی و آنچه را که می بینم ، می بینی ، جز آن که تو پیامبر نیستی اما وزیر (دست یار) من و به [مسیر] خیری». (۱) ابن ابی الحدید در بیان این کلام حضرت که می فرماید: «من بر فطرت به دنیا آمدم و به ایمان و هجرت ، پیشی گرفتم» (۲) ، می گوید: منظور ایشان از تولد بر فطرت ، این است که وی در روزگار جاهلیت به دنیا نیامده است؛ چون وی سی سال پس از عام الفیل به دنیا آمده است و پیامبر خدا چهل سال پس از عام الفیل به پیامبری مبعوث شده است . و در اخبار صحیح آمده است که پیامبر اکرم ، ده سال پیش از رسالت ، صدا [ی وحی] را می شنید و نور را می دید؛ امّا کسی او را مخاطب قرار نمی داد و این ، دوران آمادگی برای رسالت آن حضرت بود. بنابراین ، ده سال یاد شده چون روزگار رسالت آن حضرت به شمار می آید

۱- نهج البلاغه : خطبه ۱۹۲ .

۲- نهج البلاغه : خطبه ۵۷ .

و کسی که در این ده سال به دنیا آمده باشد، اگر در دامن پیامبر باشد و او تربیت او را بر عهده گیرد، چنین شخصی در روزگاری چون روزگار نبوت به دنیا آمده است و در روزگار جاهلیت محض به دنیا نیامده است. از این روی، حال وی نسبت به دیگر صحابیان که ادعای همانندی آنان با او در فضل می شود، متفاوت است. گزارش شده سالی که علی علیه السلام به دنیا آمد، سالی بود که رسالت پیامبر خدا آغاز شد، بانگ هایی را از سنگ ها و درختان می شنیدید، دیدگانش روشن گشته بود و نورها و اشخاصی را می دید، گرچه مورد خطاب قرار نمی گرفت. این سال، سالی بود که آن حضرت به قطع ارتباط با دیگران و گوشه نشینی در غار حرا دست یازید، و همواره چنین بود تا آن که رسالت یافت و وحی بر او نازل شد و پیامبر خدا به این سال و به تولد علی علیه السلام در آن، تیمن می جست و آن را «سال خیر و برکت» می نامید و در شب ولادت آن حضرت که در آن کرامت ها و قدرت های الهی ای را مشاهده کرد که پیش از آن ندیده بود خطاب به خانواده اش فرمود: در این شب، فرزندی برای ما به دنیا آمده که خداوند به وسیله او درهای بسیاری از نعمت و رحمت برای ما می گشاید. و همان گونه شد که پیامبر خدا فرمود؛ زیرا آن حضرت، یاور پیامبر خدا و مدافع او بود و غم را از چهره ایشان می زدود. به شمشیر وی، اسلام استوار گشت و پایه هایش محکم شد و پایگاه آن حضرت، قوی شد. (۱) جورج جوردان، دانشمند مشهور مسیحی می گوید: پاره ای از بزرگان قریش به حکم خرد و برای رهایی از بت پرستی اسلام آوردند و بسیاری از بندگان و بردگان و سرکوب شدگان، به انگیزه عدالت

خواهی که رسالت محمد صلی الله علیه و آله بدان فرا می خواند و برای انکار ستمی که پشتشان از تازیانه آن می سوخت ، اسلام آوردند و گروهی پس از پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر واقعیت گرایی و نزدیک شدن به شخص پیروز ، اسلام آوردند ، چنان که در مورد بیشتر امویان ، داستان چنین بود. همه اینها در شرایط گوناگون که از نظر ارزش و مفهوم انسانی متفاوت است اسلام آوردند و همه در یک مسئله ، یعنی پذیرش منطق و واقعیت موجود ، همگون اند؛ اما علی بن ابی طالب علیه السلام ، مسلمان به دنیا آمده است ، چون او از نظر تولد و رشد ، از معدن رسالت است و از نظر اخلاق و فطرت ، از خود اسلام است و شرایطی که در آن آنچه را که در جان خود از روح و حقیقت اسلام پنهان داشته بود ، اعلام کرد ، شرایطی چون شرایط دیگران نبود و ربطی به انگیزه های زندگی نداشت. زیرا اسلام علی علیه السلام ژرف تر از آن بود که به شرایط روز ارتباط داشته باشد ، چون از روح وی سرچشمه می گرفت ، آن سان که اشیا از معدن های خود و آب ها از چشمه سار خویش می جوشند. چون کودک تا وقتی که بدون اجازه و مشورت بتواند نماز واجب را ادا کند و به خدا و پیامبرش گواهی دهد ، نمی تواند از آرزوهای درونی خویش ، تعبیر کند . اولین سجده های مسلمانان نخستین بر خدایان قریش بود و اولین سجده علی علیه السلام بر خدای محمد صلی الله علیه و آله بود. آری! اسلام او اسلام کسی بود که مقرر شده بود تا بر دوست داشتن خیر ، رشد کند و در سایه توجه پیامبر صلی الله علیه و آله ببالد و پس از او پیشوای دادگران گردد و ناخدای کشتی در دریای گرداب ها و موج ها شود. (۱) از مجموع آنچه آوردیم که اندکی بود از بسیار و حقایق تأییدکننده بسیاری را بر آنچه آوردیم ، در این مجموعه توان دید نکاتی دانسته می شود:

۱. ایمان علی علیه السلام و باور استوار او به سال ها قبل از رسالت رسمی پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلام رسمی آن بزرگوار بر می گردد. بدین سان، دلیل وجود روایات مشهوری که نشان دهنده آن اند که ایمان علی علیه السلام هفت سال قبل از ایمان دیگران بوده است، روشن می شود. ۲. عمر امام علیه السلام به هنگام اسلام آوردن، گونه گون نقل شده است و هفت (۱)، هشت (۲)، نه (۳)، ده (۴)، یازده (۵)، دوازده (۶)، سیزده (۷)، چهارده (۸)، پانزده (۹)، شانزده سال (۱۰) ذکر شده است. این گونه نقل ها بیان کننده سن کم امام علیه السلام در زمان رسالت رسمی پیامبر صلی الله علیه و آله است و گرنه جان مولا علیه السلام هرگز به شرک آلوده نشده، و چنین است که امام زین العابدین علیه السلام در پاسخ کسی که از سن امام علیه السلام به هنگام ایمان آوردن پرسید، فرمود: آیا او هرگز کافر بود؟! علی علیه السلام به هنگامی که پیامبر خدا به پیامبری مبعوث شد، ده سال داشت و در آن روز هم کافر نبود. ۱۱ این را نیز بیفزاییم که ده سال داشتن علی علیه السلام در هنگام رسالت یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله که در این نقل آمده، صحیح ترین و مشهورترین نقل است. ۳. بدین سان، این که چه کسی از مردان، اولین ایمان آورنده است، جای گفتگو

-
- ۱- تاریخ دمشق: ج ۱ ص ۱۳۴.
 - ۲- التاريخ الكبير: ج ۶ ص ۲۵۹ ش ۲۳۴۳.
 - ۳- الطبقات الكبرى: ج ۳ ص ۲۱.
 - ۴- الکافی: ج ۸ ص ۳۳۹ ح ۵۳۶.
 - ۵- الکامل فی التاريخ: ج ۱ ص ۴۸۴.
 - ۶- الاستیعاب: ج ۳ ص ۱۹۹ ش ۱۸۷۵.
 - ۷- تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۶.
 - ۸- تاریخ خلیفه: ص ۱۵۰.
 - ۹- فضائل الصحابه، ابن حنبل: ج ۲ ص ۵۸۹ ح ۹۹۸.
 - ۱۰- الکافی: ج ۸ ص ۳۳۹ ح ۵۳۶.

ندارد. صحابیان ، برخی پس از اندک زمانی و برخی پس از روزگاری دراز با اسلام آشنا شدند و بدان گرویدند؛ اما علی علیه السلام از آغازین روزها با شمیم وحی درآمیخت و با نشانه های آن ، پیش از بعثت آشنا شد و بدان خو گرفت ، و طبیعی است که با اولین پرتو نور آن ، بی درنگ ، همراه شد. اکنون چه جای پرداختن به سخن آنان که می کوشند ایمان مولا علیه السلام را به لحاظ اندکی سن ، کم سو جلوه دهند؟ ای کاش عنوان داران سالمند ، اندکی از این همه هوش ، نیک نهادی و پیراسته دلی را می داشتند و نور وحی را در می یافتند. ۴. درباره عبادت و نماز علی علیه السلام نیز روایات فراوان و گونه گون آمده است. این روایات ، نه تنها امام علیه السلام را اولین نمازگزار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می شمرد ، بلکه عبادت امام علیه السلام را چند سال پیش از دیگران نشان می دهد که سه ، پنج و هفت سال آمده است. این گونه روایات ، ممکن است اشاره به عبادت علی علیه السلام پیش از بعثت نیز داشته باشند.

فصل دوم: ویژگی های اخلاقی

الف خوش اخلاقی

ب شکیبایی

فصل دوم: ویژگی های اخلاقی الف خوش اخلاقی کتاب مناقب الطالبین من تصنیف ابن مردویه: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علی... خوش خلق ترین مردم است. (۱) الکامل فی التاریخ درباره علی علیه السلام: او خوش چهره ترین افراد بود و محاسن سفیدش را خضاب نمی کرد و بسیار خندان بود. (۲) ب شکیبایی لما بايع الناس أبا بكر دخلت أم سلمة علی فاطمیه خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: تو نمی میری تا آن که زیر دست قرار گیری و از خشم، انباشته گردی و پس از من، شکیبایی پیشه کنی. (۳) عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: امام علی علیه السلام در سخنرانی ای که در آن، ویژگی های خودش را پیش از بیعت یاد می کند: نگریستم و دریافتم که جز اهل بیتم یاوری ندارم. دریغم آمد که آنان بمیرند. خار در چشم، پلک بر هم گذاشتم و استخوان در گلو، نوشیدم. جان به لب، شکیبایی ورزیدم و بر تلخی شرنگک حنظل، صبر کردم. (۴)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: عَلِيُّ... أَحْسَنُ النَّاسِ خُلُقًا (المناقب، ابن مغازلی: ص ۱۵۱ ح ۱۸۸).

۲- الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۴۴۰.

۳- رسول الله صلی الله علیه و آله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكَ لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تُؤَمَّرَ، وَتُمَلَأَ غِيظًا، وَتُوَجَّدَ مِنْ بَعْدِي صَابِرًا (تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۴۲۲ ح ۹۰۱۶).

۴- الإمام عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبِهِ لَهُ يَذْكُرُ فِيهَا صِفَتَهُ قَبْلَ الْبَيْعَةِ لَهُ: فَظَنَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي، فَضَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ، وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدَى، وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا، وَصَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكَظْمِ، وَعَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ (نهج البلاغه: خطبه ۲۶).

ج قدرت اراده و پایداری

د کمال خلوص

الإرشاد به نقل از جُنْدَب بن عبد الله : در مدینه ، پس از بیعت مردم با عثمان ، بر علی علیه السلام وارد شدم . او را غمگین و سر به زیر دیدم . گفتم : چه کردند قوم تو؟

فرمود : «صبری نیکو [باید]» .

گفتم : سبحان الله ! به خدا سوگند ، تو بسیار شکیبایی . (۱) ج قدرت اراده و پایداری ۲۶۱. وعن أبي حمزه الثُمالي ، عن علي بن الحسين عليه الامام علي عليه السلام در سخنی که پس از جریان نهروان ، در آن ، فضایل خود را می گفت : هنگامی برای اسلام قیام کردم که مسلمانان ناتوان بودند ، و زمانی سربر آوردم که همه سر در گریبان فرو برده بودند ، و زمانی سخن گفتم که همه به لُکنت افتاده بودند ، و هنگامی به نور خدا پیش رفتم که همه ایستاده بودند .

من آوایم از همه پایین تر بود و در عمل ، جلوترین آنان بودم . زمام فضایل را به دست گرفتم ، بر آنان پیشی گرفتم و از همه بُردم و چون کوهی که بادهای شکننده آن را حرکت نمی دهد و تندبادها آن را از بین نمی برد ، هیچ کس نتوانسته از من عیبی بگیرد و در من نقصی پیدا کند . (۲) د کمال خلوص ۲۶۳. وقال عليه السلام : الفخرى : گفته شده که علی علیه السلام در جنگی مردی را بر زمین افکند و آن گاه بر سینه اش نشست تا سرش را قطع کند . آن مرد ، آب دهان بر صورت وی افکند . علی علیه السلام برخاست و رهاش کرد . وقتی از او درباره چرایی برخاستن و ترک کشتن مرد ، پس

۱- الإرشاد : ج ۱ ص ۲۴۱ .

۲- الإمام علي عليه السلام في كلام له بعد وقعه النهروان يذكر فيه فضائله : فَمَمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلْمُوا ، وَتَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا ، وَنَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا ، وَمَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا ، وَكُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا ، وَأَعْلَاهُمْ فَوْتًا ، فَطَرْتُ بِعِنَانِهَا ، وَاسْتَبَدَدْتُ بِرِهَانِهَا ، كَالجَبَلِ ؛ لَا تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ ، وَلَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ ، وَلَا لِقَائِلٍ فِيَّ مَغْمَزٌ (نهج البلاغه : خطبه ۳۷) .

ه کمال راستی

و کمال از خود گذشتگی

۲۶۳. وقال عليه السلام: از تسلط بر او پرسیدند، فرمود: «هنگامی که او آب دهان بر صورت‌م افکند، خشمگین شدم. ترسیدم که اگر او را بکشم، خشم و غیظ من در کشتن او نقشی داشته باشد و دوست نداشتم که او را جز برای خدای متعال بکشم».

(۱) ه کمال راستی حدیث أبو الحسن علی بن حماد العبدی رحمه اللهامام علی علیه السلام: به خدا سوگند، هرگز دروغ نگفته‌ام و به من دروغ گفته نشده است، گم راه نگشته‌ام و کسی به وسیله من گم راه نشده است، و هیچ عهدی با من نشده که فراموش کرده باشم؛ و گرنه بسیار فراموشکار خواهم بود. (۲) و کمال از خود گذشتگی قال ربّانی هذه الأُمّة عبد الله بن عباس رضی‌امام زین العابدین علیه السلام: نخستین کسی که برای رضای خداوند از جانش گذشت، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و علی علیه السلام هنگام خوابیدنش در جای پیامبر خدا سرود:

«با جان خویش، بهترین کسی را که بر زمین گام نهاد هو بیت عتیق و حجر را طواف کرده، حراست کردم. پیامبر خدایی که از این که بر او مکر ورزند، بیمناک شد خداوند مقتدر، او را از مکر [آنان] نجات داد. پیامبر خدا در غار، به آسایش، گذراند و در پناه و حفاظ الهی خوابید. و من شب را صبح کردم، در حالی که آنان را می‌پاییدم و بر من بدگمان نگشتند در حالی که جانم را برای کشته شدن و اسارت، آماده کرده بودم». ۳.

۱- الفخری: ص ۴۴.

۲- الإمام علی علیه السلام: وَاللّهِ، مَا كَذَبْتُ وَلَا- كُذِّبْتُ، وَلَا- ضَلَلْتُ وَلَا ضُلُّ بِي وَمَا نَسِيتُ مَا عَاهَدَ إِلَيَّ، إِنِّي إِذَا لَسِيْتُ (الأمالی، صدوق: ص ۴۹۱ ح ۶۶۸).

زینت زهد

زینت زهد ۲۶۴. سُئِلَ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ إِيمَانِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّ عَلِيٍّ! خَدَاوَنَدُ، تُوْرَا بَهْ زَيْنَتِي أَرَا سْتَهْ اسْتِ كِهْ بِنْدِگَانِ رَا بَهْ زَيْنَتِي چِنِنِ دُوسْتِ دَاسْتَنِي دَرِ نَزْدِ خَدَا، نِيَارَا سْتَهْ اسْتِ: زَهْدِ دَرِ دُنْيَا. تُوْرَا بَهْ گُوْنَهْ اِي قَرَارِ دَادَهْ كِهْ اَزِ دُنْيَا، چِيزِي فَرَا چَنگِ نِيَاوَرِي وَ دُنْيَا نِيَزِ چِيزِي اَزِ تُو فَرَا چَنگِ نِيَاوَرَد. بَهْ تُو دُوسْتِي بِنُوَايَانِ رَا بَخْشِيْدَهْ اسْتِ كِهْ بَهْ پِيْشُوَايِي تُو خْشَنُوْدَنَد وَ تُو بَهْ پِيْرُو بُوْدَنِ اَنَانِ، رَا ضِي هَسْتِي.

خُوشَا بَرِ اَنِ كِهْ تُوْرَا دُوسْتِ مِي دَارَد وَ تُوْرَا مِي پَزِيْرِد، وَ وَايِ بَرِ اَنِ كِهْ تُوْرَا دَشْمَنِ مِي دَارَد وَ بَرِ تُو دَرُوغِ مِي بِنْدَد! كَسَانِي كِهْ تُوْرَا دُوسْتِ دَارَنَد وَ تَصْدِيْقَتِ كَرْدَهْ اَنَد، اَنَانِ، هَمْسَايِگَانِ تُو دَرِ خَاْنَهْ اَتِ دَرِ بَهْشْتِ وَ رَفِيْقَانِ تُو دَرِ قَصْرَتِ خُوَاْهَنَد بُوْد، وَ كَسَانِي كِهْ تُوْرَا دَشْمَنِ دَاسْتَنَد وَ بَرِ تُو دَرُوغِ بَسْتَنَد، بَرِ خَدَا رُوَا سْتِ كِهْ اَنَانِ رَا دَرِ رُوْزِ وَاپْسِيْنِ، دَرِ جَايِگَاْهْ دَرُوغْگُوِيَانِ قَرَارِ دَهْد. (۱) ۲۶۵. وَ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: اِمَامُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِيْنِ دُنْيَايِ شَمَا نَزْدِ مَنْ اَزِ عَطْسَهْ بَزِي كَمِ اَرْزَشِ تَرِ اسْتِ. (۲)

۱- رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ - قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَتِهِ لَمْ يَتَزَيَّنِ الْعِبَادُ بِزِينَتِهِ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْهَا؛ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا، فَجَعَلَكَ لَا تَنَالُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا، وَلَا تَنَالُ الدُّنْيَا مِنْكَ شَيْئًا، وَوَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ، فَرَضُوا بِكَ إِمَامًا، وَرَضِيَتْ بِهِمْ أَتْبَاعًا، فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَّقَ فِيكَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَبَ عَلَيْكَ؛ فَأَمَّا الَّذِينَ أَحَبُّوا وَصَدَّقُوا فِيكَ فَهُمْ جِيرَانُكَ فِي دَارِكَ، وَرُقُفَاؤُكَ فِي قَصْرِكَ، وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْغَضُواكَ وَكَذَبُوا عَلَيْكَ فَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُوَقِفَهُمْ مَوْقِفَ الْكَذَّابِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (تَارِيخِ دَمَشَقِ: ج ۴۲ ص ۲۸۱ وَ ۲۸۲).

۲- اِلْمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دُنْيَاكُمْ هَذِهِ اَزْهَدُ عِنْدِي مِنْ عَفْطِهِ عَنَرٍ (نَهْجِ الْبَلَاغَةِ: خُطْبَه ۳).

۲۶۶. قال علیه السلام: امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، این دنیای شما در نظر من از استخوان خوکی در دست فردی جذامی، بی ارزش تر است. (۱) خبر الفضل بن عباس رحمه الله: خصائص الأئمة عليهم السلام: [علی علیه السلام] روزی بر منبر کوفه فرمود: «چه کسی این شمشیر مرا می خرد؟ اگر نان یک شب را می داشتیم، آن را نمی فروختم» و این در حالی بود که غله ای که به او می رسید، در یک سال به چهل هزار دینار بالغ می شد. (۲) ح بخشندگی خیر عدی بن حاتم رضی الله عنه: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصف علی علیه السلام: این دریای خروشان و خورشید برآمده، در بخشش، از فرات بخشنده تر است و دل گشاده تر از دنیا. هر کس او را دشمن بدارد، لعنت خدا بر او باد! (۳) عن سالم بن ابی الجعد، عن ابن عباس قال: امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان از دست رنج و مال خویش، هزار برده را آزاد کرد. (۴) فیه قصه بئر [ذات العلم: ربیع الأبرار، کوفی به نقل از محمد بن حنفیه: پدرم (علی علیه السلام) شبانگاه، قبر را صدا می زد و آرد و خرما بر دوشش می نهاد و به در خانه هایی که می شناخت، می رفت و کسی را از آن آگاه نمی کرد. به وی گفتم: پدرم! چرا این اموال را در طول روز (علنی) به آنان نمی دهی؟ فرمود: «پسرم! صدقه مخفی، خشم پروردگار را خاموش می کند». (۵) ط فروتنی با وجود بزرگی ۲۶۷. وقال علیه السلام: فضائل الصحابة، ابن حنبل به نقل از زادن: علی بن ابی طالب را دیدم که بند کفش هایی در دست می گرفت، در بازارها قدم می زد و به افراد [ی که بند کفششان پاره شده بود]، بند

- ۱- الإمام علی علیه السلام: وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عُرَاقٍ خِزْرِيرٍ فِي يَدِ مَجْدُومٍ (نهج البلاغه: حکمت ۲۳۶).
- ۲- خصائص الأئمة عليهم السلام: قَالَ جَعَلِي جَعَلِي جَعَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا عَلَى مِثْبَرِ الْكُوفَةِ: «مَنْ يَشْتَرِي مِنِّي سَيْفِي هَذَا، وَلَوْ أَنَّ لِي قُوَّةً لَيْلَهُ مَا بَعْتُهُ»، وَغَلَّةُ صَدَقَتِهِ تَشْتَمِلُ حِينَئِذٍ عَلَى أَرْبَعِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ (خصائص الأئمة عليهم السلام: ص ۷۹).
- ۳- رسول الله صلى الله عليه وآله في وصف علي عليه السلام: هَذَا الْبَحْرُ الزَّائِرُ، هَذَا الشَّمْسُ الطَّالِعُ، أَسْخَى مِنَ الْفُرَاتِ كَفًا، وَأَوْسَعُ مِنَ الدُّنْيَا قَلْبًا، فَمَنْ أَبْغَضَهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (مائه منقبه: ص ۵۵ ح ۱۲).
- ۴- الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ مَالِهِ وَكَدَّ يَدَيْهِ (الكافي: ج ۵ ص ۷۴ ح ۲).
- ۵- ربیع الأبرار: ج ۲ ص ۱۴۸.

ی جمع بین اضداد

۲۶۷. وقال عليه السلام: می داد ، (۱) راه گم کرده را راهنمایی می کرد و باربر را در حمل بار ، یاری می رساند و این آیه قرآن را می خواند : «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین ، خواستار برتری و فساد نیستند ، و فرجام [خوش] ، از آن پرهیزگاران است» و می فرمود : «این آیه درباره حاکمان و مردمان صاحب قدرت ، نازل شده است». (۲) ی جمع بین اضداد خبر رجل من ولد محمد بن الحنفیه مع المتوکل : نهج البلاغه در باره امام علی علیه السلام : از شگفتی های وی که منحصر به اوست و کسی در آن مشارکت ندارد ، سخنان وی درباره زهد و پند و تذکر و موعظه است. اگر شخص دقیق در آنها دقت کند و متفکری در آنها بیندیشد و فارغ از این باشد که این کلام ، سخن فردی چون اوست که از عظمت قدر و نفوذ فرمان و فرمانروایی برخوردار است ، تردید نخواهد کرد که کلام ، از آن فردی است که جز از زهد ، بهره ای ندارد و به غیر از عبادت ، به کاری نمی پردازد ، به گوشه خانه ای خزیده و یا به دل کوه ها پناه برده و جز ناله خویش را نمی شنود و غیر از خودش را نمی بیند و بعید است باور کند این کلام ، سخن کسی است که با شمشیر آهیخته در میدان جنگ گام می نهد ، سرها را از تن جدا می کند و با دلیران درگیر می شود ، و در حالی که از شمشیرش خون روان است و خون کشته شدگان از آن می چکد ، از میدان بر می گردد و با این حال ، زاهد زاهدان و عارف عارفان است.

و این از فضیلت های شگفت و ویژگی های ظریف اوست که ویژگی های متضاد را در خویشتن جمع می کند و خصایص پراکنده را گرد می آورد. (۳)

۱- در متن حدیث ، «شسع» آمده که مراد ، بندی است که قسمت رویه نعل های عربی را تشکیل می داد و ظاهراً امر متعارفی

بوده که بندها پاره و کفش ها غیر قابل استفاده می شده اند . (م)

۲- فضائل الصحابه ، ابن حنبل : ج ۲ ص ۶۲۱ ح ۱۰۶۴ .

۳- نهج البلاغه : مقدمه ص ۳۵ .

فصل سوم: ویژگی های عملی

الف پیشوای نماز گزاران

۱. نخستین نماز گزار

۲. نماز اول وقت

فصل سوم: ویژگی های عملی الف پیشوای نماز گزاران ۱. نخستین نماز گزار روی اخطب خوارزم فی کتاب فضائل امیر المؤمنین علیامبر خدا صلی الله علیه و آله: اولین کسی که با من نماز گزارد، علی بود. (۱) یاسناده إلی علی بن محمد بن المنکدر، عن أمّیامبر خدا صلی الله علیه و آله: فرشتگان بر من و بر علی، هفت سال درود فرستادند؛ چون ما نماز می خواندیم و کسی همراهان نماز نمی گزارد. (۲) نماز اول وقت ۲۶۹. وعن الزُّهْرِيِّ، قال: إرشاد القلوب: در جنگ صفین [علی علیه السلام] مشغول جنگ و مبارزه بود و در عین حال، بین دو سپاه، مراقب خورشید بود. ابن عباس گفت: ای امیر مؤمنان! این چه کاری است؟

فرمود: «منتظر زوال خورشیدم تا نماز به جای آوریم».

ابن عباس گفت: آیا اکنون وقت نماز است؟! جنگ، فرصتی برای نماز باقی نگذاشته است.

-
- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعِيَ عَلِيٌّ (الفردوس: ج ۱ ص ۲۷ ح ۳۹).
 - ۲- عنه صلی الله علیه و آله: لَقَدْ صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ؛ لِأَنَّ كُنَّا نُصَلِّي لَيْسَ مَعَنَا أَحَدٌ يُصَلِّي غَيْرَنَا (تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۹ ح ۸۳۶۴).

۳. چگونگی نماز او

۴. اهتمام به نماز شب

۲۶۹. وعن الزُّهْرِيِّ ، قال : فرمود : « برای چه با آنان می جنگیم؟! همانا ما برای نماز با آنان می جنگیم ». (۱) ۳. چگونگی نماز او ۲۷۱. وأيضاً كان يقول عليه السلام : صحيح البخاری به نقل از مطرف بن عبد الله : من و عمران بن حصین ، پشت سر علی بن ابی طالب علیه السلام نماز به جا آوردیم . هرگاه سجده می کرد ، تکبیر می گفت و هرگاه سر بلند می کرد ، تکبیر می گفت و هرگاه برمی خاست ، تکبیر می گفت .

هنگام پایان نماز ، عمران بن حصین دست مرا گرفت و گفت : این نماز ، نماز محمد صلی الله علیه و آله را به یاد من آورد (و یا گفت : با ما نماز محمد صلی الله علیه و آله را به جا آورد) . (۲) ۲۷۲. وعن عبد الصّمد بن علی قال : امام صادق علیه السلام درباره امام علی علیه السلام : به نماز می ایستاد ، و آنگاه که می گفت : «به سوی آفریننده آسمان و زمین رو کردم ...» ، رنگش تغییر می کرد ، به گونه ای که این دگرگونی در چهره اش نمایان می گشت . (۳) ۲۷۳. وقال عليه السلام : امام صادق علیه السلام : علی علیه السلام ، چنان رکوع به جا می آورد که عرقش جاری می شد ، به گونه ای که از طولانی شدن نماز ، غرق در عرق می شد . (۴) ۴. اهتمام به نماز شب ۲۷۵. وقال عليه السلام : امام علی علیه السلام : از زمانی که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم که : «نماز شب ، نور است» ، نماز شب را ترک نکرده ام . ابن کواء گفت : حتی در شب هریر (لیله الهریر) (۵) ؟ فرمود :

۱- .إرشاد القلوب : ص ۲۱۷ .

۲- .صحيح البخاری : ج ۱ ص ۲۷۲ ح ۷۵۳ .

۳- .الإمام الصادق عليه السلام في الإمام عليّ عليه السلام : وإن كانَ لَيَقُومُ إِلَى الصَّلَاةِ ، فَإِذَا قَالَ : وَجَّهْتُ وَجْهِي تَغَيَّرَ لَوْنُهُ ، حَتَّى يُعْرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ (شرح نهج البلاغه : ج ۴ ص ۱۱۰) .

۴- .عنه عليه السلام : كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْكَعُ فَيَسِيلُ عَرَقُهُ حَتَّى يَطَّأَ فِي عَرَقِهِ مِنْ طَوْلِ قِيَامِهِ (فلاح السائل : ص ۲۱۳ ح ۱۲۳) .

۵- .ليله الهرير ، به یکی از شب های جنگ صفین که نبرد شدت یافته و دو سپاه به سختی در کارزار بودند و شمار زیادی از طرفین کشته شدند ، اطلاق می شود . (م)

ب پیشوای عبادت کنندگان

۲۷۵. وقال عليه السلام: «حتى در شب هریر». (۱) ب پیشوای عبادت کنندگان ۲۷۷. وقال عليه السلام: امام علی علیه السلام همراه پیامبر خدا، هفت سال خدا را پرستیدم، پیش از آن که از این امت، کسی او را بپرستد. (۲) فمن ذلك ما رواه الترمذی بسنده عن یعلی ابن مرّه {—امام باقر علیه السلام درباره علی علیه السلام: هیچ کس توان رفتار کردن همانند او را نداشت و حتی علی بن حسین علیهما السلام به نوشته ای از نوشته های علی علیه السلام نگاه می کرد و آن را بر زمین می گذاشت و می فرمود: «چه کسی توان این [عبادت سنگین] را دارد؟!». (۳) ۲۷۸. وقال عليه السلام: امام صادق علیه السلام: علی علیه السلام در آخر عمر خود، در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز می گزارد. (۴) ۲۷۹. وقال عليه السلام: حلیه الأولیاء به نقل از ابو صالح: ضرار بن ضمیره کنانی بر معاویه وارد شد. معاویه گفت: علی را برایم توصیف کن.

گفت: ای امیر مؤمنان! مرا معاف دار.

گفت: نه، معاف نمی دارم.

ضرار گفت: حال که چاره ای نیست، توصیف می کنم:

به خدا سوگند، او بسیار دوراندیش و پر قدرت بود، سخنش قاطع و روشنگر بود و به عدل حکم می کرد، دانش از اطراف او می جوشید و وجودش از حکمت، سرشار

۱- الإمام علی علیه السلام: ما تَرَكْتُ صِيْلَةَ اللَّيْلِ مُنْذُ سَمِعْتُ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: صَلَاةُ اللَّيْلِ نُورٌ، فَقَالَ ابْنُ الْكَوَّاءِ: وَلَا لَيْلَةَ الْهَرِيرِ؟ قَالَ: وَلَا لَيْلَةَ الْهَرِيرِ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۱۲۳).

۲- عنه عليه السلام: عَبَدْتُ اللَّهَ -مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبْعَ سِتِّينَ قَبْلَ أَنْ يَعْبُدَهُ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ (المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۲۱ ح ۴۵۸۵).

۳- الإمام الباقر علیه السلام فیالإمام عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَطَاقَ أَحَدٌ عَمَلَهُ، وَإِنْ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَيَنْظُرُ فِي الْكِتَابِ مِنْ كُتُبِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَضْرِبُ بِهِ الْأَرْضَ وَيَقُولُ: مَنْ يُطِيقُ هَذَا؟ (الكافی: ج ۸ ص ۱۳۰ ح ۱۰۰).

۴- الإمام الصادق علیه السلام: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آخِرِ عُمُرِهِ كَانَ يُصَلِّي فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ أَلْفَ رَكَعَةٍ (الكافی: ج ۴ ص ۱۵۴ ح ۱).

۲۷۹. وقال عليه السلام: بود، از دنیا و درخشش آن می ترسید و به شب و تاریکی اش انس داشت .

به خدا سوگند ، بسیار پُر اشک و پُر اندیشه بود . دریغ می خورد و خویشتن را مخاطب می ساخت . از لباس ، کوتاهش (۱) را و از طعام ، درشت ناگوارش را دوست می داشت .

به خدا سوگند ، همچون یکی از ما بود . وقتی نزدش می رفتیم ، ما را نزدیک می ساخت و هرگاه می پرسیدیم ، پاسخمان می داد . با همه نزدیکی اش به ما و نزدیکی ما به او ، به خاطر هیبتش با او سخن نمی گفتیم . هرگاه لبخند می زد ، چون دُرّ به نظم کشیده بود . دینداران را بزرگ می شمرد و فقیران را دوست می داشت . فرد قوی ، امید به نادرستی او نمی بُرد و ضعیف از عدلش ناامید نمی گشت .

خدا را گواه می گیرم که او را در جایی دیدم ، در حالی که شب پرده فرو افکنده بود و ستارگان رو به غروب می نهادند ، رو به محرابش کرد و در حالی که محاسنش را در دست گرفته بود ، چون مار گزیدگان به خود پیچید و چون غمگینان ، اشک ریخت .

گویی هم اکنون صدایش را می شنوم که به تضرّع می گوید : «پروردگارا! پروردگارا!» و خطاب به دنیا می گوید : «مرا می فریبی؟ شیفته من گشته ای؟ هیهات! هیهات! غیر مرا بفریب . تو را سه باره طلاق دادم . عمرت کوتاه و انجمنت حقیر و ارزش کم است . آه آه ، از کمی توشه ، بلندی سفر و بیم راه!» .

اشک معاویه بی اختیار بر ریشش جاری شد که با آستینش آن را پاک کرد و همه شروع به گریه کردند . [معاویه] گفت : ابوالحسن خدا رحمتش کند ، چنین بود . ای ضرار! غم تو بر او چگونه است؟

گفت : غم کسی که دُرّانه اش را در دامنش سر بُرند ، [که] نه اشکش قطع می شود و نه غمش آرام می گیرد . .

۱- این جمله ناظر بر این معناست که چون برخی برای فخر فروشی لباس های بلند می پوشیدند ، علی علیه السلام برای پرهیز از فخرفروشی لباس های کوتاه به تن می کرد . (م)

ج پیشوای دعا کنندگان

۱. دعا بر فرزندان، و یارانش

۲۷۹. وقال عليه السلام: آن گاه برخاست و بیرون رفت . (۱) ۲۸۰. وقال عليه السلام: الخصال به نقل از نوف بکالی : شبی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام به سر بردم . همه شب را نماز می خواند و ساعت به ساعت بیرون می رفت و به آسمان می نگریست و قرآن می خواند . پس از پاره ای از شب نزد من آمد و گفت : «ای نوف! بیداری یا خوابی؟» .

گفتم : بیدارم ، ای امیر مؤمنان! با نگاه تو را دنبال می کنم .

فرمود : «خوشا بر دل کنندگان از دنیا و شیفتگان به آخرت! آنان همانهایی اند که زمین را بستر، خاکش را فرش، آبش را شربت گوارا، قرآن را لباس رو، و دعا را لباس زیر گرفته اند و به روش عیسی بن مریم علیهما السلام از دنیا بریده اند» . (۲) ج پیشوای دعا کنندگان ۱ . دعا بر فرزندان، و یاران شوقیل : امام علی علیه السلام به هنگام برگشت از صفین ، در وصیت به فرزندش حسن علیه السلام : دین و دنیا را به خدا می سپارم و من برای تو در حال و آینده و دنیا و آخرت ، بهترین سرنوشت را از او می خواهم . والسلام! (۳) و من نظمه علیه السلام : امام علی علیه السلام هنگامی که عمار کشته شد : رحمت خدا بر عمار در روزی که اسلام آورد ! رحمت خدا بر عمار در روزی که کشته شد ! رحمت خدا بر عمار در روزی که زنده برانگیخته می شود! (۴) وقال عليه السلام : امام علي عليه السلام برای هاشم مرقال : بار خدایا! شهادت در راهت و همدمی با پیامبرت را

۱- حلیه الأولیاء : ج ۱ ص ۸۴ .

۲- الخصال : ص ۳۳۷ ح ۴۰ .

۳- الإمام علی علیه السلام فی وصیته للحسن علیه السلام عند انصرافه من صفین : أستودع الله دينك ودنياك ، وأسأله خير القضاء لك في العاجل والآجل ، والدنيا والآخرة ، والسلام (نهج البلاغه : نامه ۳۱) .

۴- عنه عليه السلام لما قُتِلَ عَمَارٌ : رَحِمَ اللَّهُ مَعْمَارًا يَوْمَ أَسْلَمَ ، وَرَحِمَ اللَّهُ مَعْمَارًا يَوْمَ قُتِلَ ، وَرَحِمَ اللَّهُ مَعْمَارًا يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (أنساب الأشراف : ج ۱ ص ۱۹۷) .

۲. دعا برای یاریجویی در کار فرمانروایی

۳. دعاهای علی علیه السلام در زمان های ویژه

۳ / ۱ هنگام خواب

وقال علیه السلام: نصیصش فرما. (۱) ۲. دعا برای یاریجویی در کار فرمانروایی فقال له الحسين علیه السلام: امام علی علیه السلام: بار خدایا! من بنده و ولی توام. مرا برگزیدی و به من رضایت دادی. بلندم کردی و به آنچه که از مقام اوصیای خود و جانشینی اولیایت به من به ارث رساندی، کرامتم بخشیدی و مرا بی نیاز از مردم و آنان را نیازمند به من در کار دین و دنیایشان قرار دادی. به من عزت دادی و بندگان را در برابرم فروتن ساختی. در دل من نور خویش را نهادی و به غیر خودت محتاجم نساختی. به من و به وسیله من، نعمت دادی و جز خود، منت هیچ کس را بر من نهادی و مرا برای زنده کردن حقت و گواهی بر بندگان و خشنود شدن به خاطر خشنودیت و خشم گرفتن برای خشم و جز حق، سخن نگفتن و جز راست بر زبان نراندن به پا داشتی. (۲) ۳. دعاهای علی علیه السلام در زمان های ویژه ۳ / ۱ هنگام خواب ۲۸۲. وقال علیه السلام: امام علی علیه السلام به هنگام خواب: بار خدایا! جانم را به تو سپردم و رویم را به تو کردم و کارم را به تو وا گذاردم و بر تو تکیه کردم. به کتاب نازل شده ات و پیامبر فرستاده شده ات، ایمان دارم. (۳)

۱- الإمام علی علیه السلام لهاشم المرقال: اللَّهُمَّ ارزُقهُ الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِكَ، وَالْمُرَافَقَةَ لِنَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (وقعه صفین: ص ۱۱۲).

۲- عنه علیه السلام: اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَوَلِيِّكَ، اخْتَرْتَنِي وَارْتَضَيْتَنِي، وَرَفَعْتَنِي وَكَرَّمْتَنِي بِمَا أَوْرَثْتَنِي مِنْ مَقَامِ أَصْفِيَائِكَ، وَخِلَافَةِ أَوْلِيَائِكَ، وَأَغْنَيْتَنِي وَأَفْقَرْتِ النَّاسَ فِي دِينِهِمْ وَدُنْيَاهُمْ، وَأَعَزَّزْتَنِي وَأَذَلَّتِ الْعِبَادَ إِلَيَّ، وَأَسَكَنْتَ قَلْبِي نَوْرَكَ وَلَمْ تُحَوِّجْنِي إِلَى غَيْرِكَ، وَأَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَأَنْعَمْتَ بِي، وَلَمْ تَجْعَلْ مِنِّي عَلَيَّ لِأَحَدٍ سِوَاكَ، وَأَقَمْتَنِي لِأَحْيَاءِ حَقِّكَ، وَالشَّهَادَةِ عَلَيَّ خَلْقِكَ، وَأَنْ لَا أَرْضَى وَلَا أَسْخَطَ إِلَّا لِرِضَاكَ وَسَخَطِكَ، وَلَا أَقُولَ إِلَّا حَقًّا، وَلَا أَنْطِقَ إِلَّا صِدْقًا (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۱۱۸).

۳- عنه علیه السلام كَانَ إِذَا نَامَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ أَسَلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْبَجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، أَمَنْتُ بِكِتَابِكَ الْمُتَنَزَّلِ، وَنَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ (عمل اليوم والليلة، نسایی: ص ۴۵۴ ح ۷۶۸).

۳ / ۲ هنگام پوشیدن لباس نو**۳ / ۳ هنگام خوردن و نوشیدن****۳ / ۴ هنگام وضو گرفتن****۳ / ۵ هنگام وارد شدن به مسجد**

۳ / ۲ هنگام پوشیدن لباس نو ۲۸۴. وقال عليه السلام: امام علي عليه السلام پس از آن که پیراهنی خرید و پوشید: سپاس خدایی را که از پوشیدنی، چیزی نصیب من کرد که بدان در بین مردم، خود را آرایش می‌کنم، بدی‌هایم را پوشاند و عورتم را مخفی کرد. سپاس خدای راست که پروردگار جهانیان است. (۱) ۳ / ۳ هنگام خوردن و نوشیدن وقال عليه السلام: امام باقر عليه السلام: غلام علی علیه السلام، افطار او را برایش آورد... علی علیه السلام قدح را گرفت. هنگامی که خواست بنوشد، گفت: «به نام خدا! پروردگارا! برای تو روزه گرفتیم و با روزی تو افطار می‌کنیم. از ما بپذیر که تو شنونده و دانایی». (۲) ۳ / ۴ هنگام وضو گرفتن و رفعه إلى النبي صلى الله عليه و امام علي عليه السلام هرگاه از وضو فارغ می‌شد: بار خدایا! مرا از بسیار توبه کنندگان قرار ده، و مرا از پاکیزگان قرار ده». (۳) ۳ / ۵ هنگام وارد شدن به مسجد و کان علیه السلام يتصدق سراً ويقول: امام علي عليه السلام هرگاه داخل مسجد می‌شد: به نام خدا و به [یاری] خدا! سلام بر تو ای

-
- ۱- الإمام علي عليه السلام بعد ما اشترى قميصا ولبسه: الحمد لله الذي رزقني من الرِّياش ما أتجملُ به في النَّاسِ، ووارى سوءتي، وستر عورتِي، الحمد لله ربِّ العالمين (دعائم الإسلام: ج ۲ ص ۱۵۷ ح ۵۵۶).
 - ۲- الإمام الباقر عليه السلام: جاء قَتْبَرٌ مَوْلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفَطْرِهِ إِلَيْهِ... فَأَخَذَ الْقَدَحَ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَشْرَبَ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ لَكَ صُمنَا، وَعَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْنَا، فَتَقَبَّلْ مِنَّا، إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (تهذيب الأحكام: ج ۴ ص ۲۰۰ ح ۵۷۸).
 - ۳- الإمام علي عليه السلام: إِذَا فَرَغَ مِنْ وُضُوئِهِ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ (الدعاء، طبرانی: ص ۱۴۱ ح ۳۹۲).

۳ / ۶ به هنگام ستودن او در پیش رویش

دیشوای مجاهدان

ه پیشوای مستضعفان

اشاره

وكان عليه السلام يتصدق سرًا ويقول: پیامبر و رحمت و برکت خدا بر تو باد! سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا! (۱) ۳ / ۶ به هنگام ستودن او در پیش رویش و یثوقال علیه السلام: امام علی علیه السلام هنگامی که گروهی او را پیش رویش ستایش کردند: بار خدایا! تو به من از خودم داناتری، و من از آنان نسبت به خودم آگاه ترم. بار خدایا! ما را بهتر از آنچه که آنان می پندارند، قرار ده، و آنچه را که آنان نمی دانند، بر ما ببخش. (۲) دیشوای مجاهدان و کان یقول: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: تو... در جنگ، دلاورترین، در بخشش، دست و دل بازترین، در دنیا زاهدترین، و در جهاد، قوی ترین آنانی. (۳) ۲۸۵. وقال علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: برترین شما علی بن ابی طالب است. در اسلام آوردن، بیشتازترین شما، و در ایمان، با ایمان ترین شما، و در دانش، داناترین، و در بردباری، بردبارترین، در خشم برای خدا، شدیدترین، و در جنگ و جهاد، ضربه زننده ترین شماست. (۴) ه پیشوای مستضعفان و عن أبی عبد الله ابن محمد بن المنکدر {۱-۱} کانامام علی علیه السلام: خداوند، مرا پیشوای بندگان قرار داده است و بر من واجب کرده

-
- ۱- الإمام علی علیه السلام إذا دخل المسجد: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ (دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۱۵۰).
 - ۲- عنه علیه السلام لَمَّا مَدَحَهُ قَوْمٌ فِي وَجْهِهِ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يُظُنُّونَ، وَاغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ (نهج البلاغه: حکمت ۱۰۰).
 - ۳- رسول الله صلی الله علیه و آله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ... أَشَجَعُهُمْ قَلْبًا فِي لِقَاءِ الْحَرْبِ، وَأَجْوَدُهُمْ كَفًّا، وَأَزْهَدُهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَأَشَدَّهُمْ جِهَادًا (الفضائل، ابن شاذان: ص ۱۲۳).
 - ۴- عنه صلی الله علیه و آله: أَفْضَلُكُمْ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ، أَقْدَمُكُمْ إِسْلَامًا، وَأَوْفَرُكُمْ إِيمَانًا، وَأَكْثَرُكُمْ عِلْمًا، وَأَرْجَحُكُمْ حِلْمًا، وَأَشَدُّكُمْ لِلَّهِ غَضَبًا، وَأَشَدُّكُمْ نِكَايَةً فِي الْغَزْوِ وَالْجِهَادِ (تفسير فرات: ص ۴۹۶ ح ۶۵۱).

۱. غذای علی علیه السلام

وعن أبي عبد الله ابن محمّد بن المنکدر {۱-۱} کانکه خودم، خوردنم، نوشیدنم و پوششتم را به قدر ناتوان ترین مردم قرار دهم تا ندار به ناداری ام اقتدا کند و ثروت ثروتمند، او را سرکش نسازد. (۱) قال سفیان الثوری سمعت جعفر الصادق علیه السلام یقوامام باقر علیه السلام: به خدا سوگند، علی علیه السلام تا بود، چون بندگان می خورد، و چون بندگان می نشست، و هرگاه دو پیراهن سنبلانی می خرید، غلامش را در انتخاب بهترین آن دو، آزاد می گذاشت و آن دیگری را خود می پوشید، و اگر آستین آن [جامه] از انگشتانش می گذشت، آن را قطع می کرد، و اگر دامن آن از مچ پایش می گذشت، آن را می بُرید.

او، پنج سال حکومت را به دست داشت و آجری بر آجری نهاد و خشتی بر خشتی نگذاشت. نه ملکی را اقطاع (تیول) خود کرد و نه طلا و یا نقره ای به ارث گذاشت. به مردم، نان گندم و گوشت می خوراند و خود به خانه اش می رفت و نان جو با روغن و سرکه می خورد و هیچ گاه، دو پیشامدی که مورد رضایت خدا بودند، برایش اتّفاق نیفتاد، جز آن که آنی را برگزید که بر بدنش سخت تر بود. (۲) ۱. غذای علی علیه السلام موما حفظ من کلام جعفر الصادق فی الحکمه والموعظهماام علی علیه السلام: از دنیای شما به نمک و نان خویش، بسنده کرده ام و با پروای الهی، امید رهایی دارم. علی کجا و نعمت های ناپایدار و لذت هایی که از گناه تولید می شوند، کجا؟ (۳)

۱- الإمام علی علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لِخَلْقِهِ؛ فَفَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَمَطْعَمِي وَمَشْرَبِي وَمَلْبَسِي كَضَمِّ عَفَاءِ النَّاسِ؛ كَيْ يَقْتَدِيَ الْفَقِيرُ بِفَقْرِي، وَلَا يُطْعِيَ الْغَنِيِّ غِنَاهُ (الكافی: ج ۱ ص ۴۱۰ ح ۱).

۲- الإمام الباقر علیه السلام: وَاللَّهِ، إِنْ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيَأْكُلُ أَكْلَ الْعَبْدِ، وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ، وَإِنْ كَانَ لَيَشْتَرِي الْقَمِيصَةَ مِنَ السُّنْبَلِيِّينَ فَيُخَيِّرُ غُلَامَهُ خَيْرَهُمَا، ثُمَّ يَلْبَسُ الْآخَرَ، فَإِذَا جاز أَصَابِعُهُ قَطَعَهُ، وَإِذَا جاز كَعْبَهُ حَذَفَهُ. وَلَقَدْ وَلِيَ خَمْسَ سِنِينَ مَا وَضَعَ أَجْرَهُ عَلَى آجْرِهِ، وَلَا لَبَنَهُ عَلَى لَبَنِهِ، وَلَا أَقْطَعَ قَطِيعًا، وَلَا أَوْرَثَ بَيْضَاءَ وَلَا حَمْرَاءَ، وَإِنْ كَانَ لَيُطْعِمُ النَّاسَ خُبْزَ الْبُرِّ وَاللَّحْمَ، وَيَنْصِرِفُ إِلَى مَنْزِلِهِ وَيَأْكُلُ خُبْزَ الشَّعِيرِ وَالزَّيْتِ وَالخَلِّ، وَمَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرَانِ كِلَاهُمَا لِلَّهِ رِضَى إِلَّا أَخَذَ بِأَشَدِّهِمَا عَلَى بَدَنِهِ (الأمالی، صدوق: ص ۳۵۶ ح ۴۳۷).

۳- الإمام علی علیه السلام: أَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاكُمْ بِمِلْحَى وَأَقْرَاصَى، فَبِتَقْوَى اللَّهِ أَرْجُو خَلَاصَى، مَا لِعَلِيٍّ وَنَعِيمٍ يَفْنَى، وَلَمَذَّةٍ تَنْتَجِبُهَا الْمَعَاصَى! (الأمالی، صدوق: ص ۷۲۲ ح ۹۸۸).

۲. لباس علی علیه السلام

وقال علیه السلام: تنبيه الخواطر: روایت شده است که خوراک امیر مؤمنان، نان جوین و نمکِ ناسوده بود. (۱) وقال علیه السلام: الكامل فی التاريخ در یادکرد علی علیه السلام: همواره بر کیسه ای که در آن آرد جو بود و از آن می خورد، مهر می زد و می فرمود: «دوست ندارم جز آنچه را که می دانم، به شکم وارد کنم». (۲) ۲۸۷. وقال علیه السلام: الغارات به نقل از عقبه بن علقمه: وارد خانه علی علیه السلام شدم. در پیش رویش ماست ترشی که ترشی آن مرا آزار می داد و نان خشکی قرار داشت. گفتم: ای امیر مؤمنان! این را می خوری؟

فرمود: «ای ابو الجنوب! پیامبر خدا را دیدم که خشک تر از این را می خورد و خشن تر از این را می پوشید (و به لباسش اشاره کرد) و من اگر روشی را که او در پیش داشت، در پیش نگیرم، می ترسم که به او نپیوندم». (۳) ۲. لباس علی علیه السلام: امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، که این لباس چندان پینه برداشته که از پینه دوز آن خجالت می کشم. روزی کسی به من گفت: آیا این را از خودت دور نمی کنی؟ گفتم: رهایم کن! شبروان، سحر گاهان به سپاس می ایستند] و از حرکت به موقع خود خرسندند [(۴) وقال علیه السلام: امام باقر علیه السلام: بیشترین لباسی که علی علیه السلام می پوشید، لباس سفید بود و می فرمود: «مردگان در پارچه سفید، کفن می شوند». (۵)

۱- تنبيه الخواطر: ج ۱ ص ۱۵۴.

۲- الكامل فی التاريخ: ج ۲ ص ۴۴۳.

۳- الغارات: ج ۱ ص ۸۴.

۴- الإمام علی علیه السلام: وَاللَّهِ، لَقَدْ رَفَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا، وَلَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ؟ فَقُلْتُ: اغْرُبْ عَنِّي، فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ الشَّرِي (نهج البلاغه: خطبه ۱۶۰).

۵- الإمام الباقر علیه السلام: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَا يَلْبَسُ إِلَّا الْبِياضَ أَكْثَرَ مَا يَلْبَسُ، وَيَقُولُ: فِيهِ تَكْفِينُ الْمَوْتَى (قرب الإسناد: ص ۱۵۲ ح ۵۵۲).

۳. خانه علی علیه السلام**۴. خرید کردن علی علیه السلام****۵. مواسات علی علیه السلام**

وقال: الكافي به نقل از زُراره بن أَعين: لباسی را که علی علیه السلام در آن کشته شده بود، در نزد امام باقر علیه السلام دیدم. پایین آن، دوازده وجب و بالاتنه آن، سه وجب بود و در آن، لکه های خون را مشاهده کردم. (۱) ۳. خانه علی علیه السلام موقال علیه السلام: امام باقر علیه السلام در وصف امیر مؤمنان علیه السلام: پنج سال بر مردم حکومت کرد و در این مدت، آجری بر آجری نهاد و خشتی بر خشتی نگذاشت. (۲) ۴. خرید کردن علی علیه السلام موقال علیه السلام: الطبقات الكبرى به نقل از فَرُوخ: من نوجوان بودم که علی علیه السلام را در [محله] بنی دیوان دیدم. فرمود: «مرا می شناسی؟».

گفتم: آری. تو امیر مؤمنانی.

پیش دیگری رفت و فرمود: «مرا می شناسی؟».

گفت: نه. از وی پیراهنی زابی خرید. آن را پوشید و آستینش را کشید، که تا انگشتان دستش می رسید. به فروشنده فرمود: «اصلاحش کن». وی آن را اصلاح کرد.

فرمود: «سپاس، خدایی را که علی بن ابی طالب را پوشاند». (۳) ۵. مواسات علی علیه السلام موقال: امام باقر علیه السلام در وصف امیر مؤمنان علیه السلام: دو پیراهن سنبلانی می خرید و غلامش را در انتخاب بهترین آن دو، آزاد می گذاشت و خود، دیگری را می پوشید. (۴)

۱- الكافي: ج ۶ ص ۴۵۷ ح ۹.

۲- الإمام الباقر عليه السلام في صفه أمير المؤمنين عليه السلام: لقد ولي الناس خمس سنين، فما وضع أجره على أجره، ولا لبنة على لبنة (الكافي: ج ۸ ص ۱۳۰ ح ۱۰۰).

۳- الطبقات الكبرى: ج ۳ ص ۲۸.

۴- الإمام الباقر عليه السلام في صفه أمير المؤمنين عليه السلام: إن كان ليشتري القميص السنبلاني، ثم يخير غلامه خيرهما ثم يلبس الباقي (الكافي: ج ۸ ص ۳۰ ح ۱۰۰).

۶. جمع بین عبادت و کار

و پیشوای صدقه دهندگان

۱. آیه ای که جز امام علیه السلام، کسی بدان عمل نکرد

۶. جمع بین عبادت و کار ۲۹۰. وقال علیه السلام: عُدَّة الداعی: درباره سرورمان امیر مؤمنان روایت شده که هرگاه وی از جنگ فارغ می شد، وقت خود را به آموزش مردم و داوری بین آنان می گذراند و هرگاه از این کار هم رهایی می یافت، در بوستانی که داشت، با دست خود، مشغول به کار می شد و در همین حال، ذکرگوی خداوند جل جلاله بود. (۱) ۲۹۱. وقال علیه السلام: حلیه الأولیاء درباره امام علی علیه السلام: [علی علیه السلام] هرگاه در زندگی اش تنگ دست می شد، از مردم جدا می شد و به کسب و کار و تلاش، رو می آورد. (۲) ۲۹۲. وقال علیه السلام: امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان، هیزم می آورد، آب می کشید و خانه را جارو می زد و فاطمه علیها السلام آمد می کرد، خمیر درست می کرد و نان می پخت. (۳) و پیشوای صدقه دهندگان ۱. آیه ای که جز امام علیه السلام، کسی بدان عمل نکرد قرآن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صِدَقَةٌ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقْتُمْ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ ءَاتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ؛

ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با پیامبر [خدا] گفتگوی محرمانه ای (نجوایی) دارید، پیش از گفتگوی محرمانه خود، صدقه ای بپردازید. این [کار] برای شما بهتر و پاکیزه تر است؛ و اگر چیزی نیافتید، بدانید که خدا، آمرزنده مهربان است. آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه

۱- عُدَّة الداعی: ص ۱۰۱.

۲- حلیه الأولیاء: ج ۱ ص ۷۰.

۳- الإمام الصادق علیه السلام: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى لَمَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ يَحْتَطِبُ وَيَسْتَقِي وَيَكْنُسُ، وَكَانَتْ فَاطِمَةُ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهَا تَطْحَنُ وَتَعَجِنُ وَتَخْبِزُ (الكافی: ج ۵ ص ۸۶ ح ۱).

۲. صدقه های علی علیه السلام

خود ، صدقه هایی بپردازید؟ و چون نکرديد و خدا [هم] بر شما بخشود، پس نماز را برپا داريد و زکات بدهيد و از خدا و فرستاده او فرمان بريد و خدا به آنچه مي کنيد ، آگاه است» . (۱)

حدیث ۲۹۹. وقال عليه السلام : امام علي عليه السلام : آيه اي از كتاب خدا هست كه پيش از من ، كسي به آن عمل نكرد و پس از من هم كسي به آن ، عمل نخواهد كرد . نزد من يك دينار بود كه آن را به ده درهم تبديل كردم و هرگاه نزد پيامبر صلي الله عليه و آله مي آمدم ، يك درهم صدقه مي دادم. اين آيه نسخ شد و قبل از من ، كسي به آن عمل نكرد: «اي كساني كه ايمان آورده ايد! هرگاه با پيامبر [خدا] گفتگوي محرمانه اي داريد ، پيش از گفتگوي محرمانه خود ، صدقه اي بپردازيد» . (۲) ۲. صدقه های علی علیه السلام ۳۰۱. وقال عليه السلام : امام علي عليه السلام : مرا با پيامبر خدا مي ديدی كه از گرسنگي ، سنگ بر شكم مي بستم و امروز ، صدقه های [واجب] من ، چهل هزار [سگه] است. (۳) ۳۰۲. و كان لعلی بن الحسين عليهما السلام جليس مات ابن لامام صادق عليه السلام : علي عليه السلام هزار بنده را از دست رنج خود ، آزاد كرد و تا زماني كه پيش شما بود ، شيريني اش خرما و شير ، و لباسش كرباس بود. (۴)

۱- مجادله : آيه ۱۲ و ۱۳ .

۲- الإمام علي عليه السلام : آيه من كتاب الله لم يعمل بها أحد قبلي ، ولا يعمل بها أحد بعدي ، كان عندى ديناراً فصيرفته بعشره دراهم ، فكننت إذا جئت إلى النبي صلى الله عليه و آله تصدقت بدرهم ، فنسخت ، فلم يعمل بها أحد قبلي ؛ «يأيتها الذين ءآمنوا إذا نجيتم الرسول فقدّموا بين يدي نجولكم صدقه» (تفسير الطبري : ج ۱۴ جزء ۲۸ ص ۲۰) .

۳- عنه عليه السلام : لقد رأيتني مع رسول الله صلى الله عليه و آله وإني لأربط الحجر على بطني من الجوع ، وإن صدقتي اليوم لأربعون ألفا (مسند ابن حنبل : ج ۱ ص ۳۳۴ ح ۱۳۶۷) .

۴- الإمام الصادق عليه السلام : أعتق علي عليه السلام ألف مملوك مما عملت يدها وإن كان عندكم ، إنما حلواه التمر واللبن ، وثيابه الكرايس (الغارات : ج ۱ ص ۹۲) .

فصل چهارم: ویژگی های سیاسی و اجتماعی

الف برادری با پیامبر صلی الله علیه و آله

ب همسانی حقوق وی با پیامبر خدا در مسجد وی

فصل چهارم: ویژگی های سیاسی و اجتماعی الف برادری با پیامبر صلی الله علیه و آله و عن علی بن موسی الرضا عن آبائه عن علی بن ابی طالب الاستیعاب: پیامبر خدا در مکه بین مهاجران، پیمان برادری بست و سپس در مدینه، بین مهاجران و انصار، پیمان برادری برقرار کرد و در هر دو پیمان به علی علیه السلام فرمود: «تو برادر من در دنیا و آخرتی» و بین خود و او پیمان برادری بست. (۱) و عنه علیه السلام عن آبائه علیهم السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: خداوند به من فرمان داد تا با تو پیمان برادری ببندم. بنابراین، تو در دنیا و آخرت، برادر منی. (۲) و عن علی بن موسی الرضا علیه السلام أنه قال: سنن الترمذی به نقل از ابن عمر: پیامبر خدا بین یارانش پیمان برادری برقرار کرد. علی علیه السلام گریان پیش آمد و گفت: ای پیامبر خدا! بین یاران پیمان برادری برقرار کردی؛ ولی بین من و کسی پیمان برادری نبستی؟

پیامبر خدا به او فرمود: «تو برادر من در دنیا و آخرتی». (۳) ب همسانی حقوق وی با پیامبر خدا در مسجد وی و عن یاسر الخادم قال: سنن الترمذی به نقل از ابن عباس: پیامبر خدا فرمان به بستن درها [به مسجد] بجز

۱- الاستیعاب: ج ۳ ص ۲۰۲ ش ۱۸۷۵.

۲- رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُؤَخِّيكَ ، فَأَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (المناقب، کوفی: ج ۱ ص ۲۲۰ ح ۱۳۹).

۳- سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۲۰.

ج مظلومیت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

وعن یاسر الخادم قال: در [خانه] علی علیه السلام داد. (۱) ۳۰۴. وقال علیه السلام: المعجم الأوسط به نقل از علاء بن عرار: از عبد الله بن عمر، دربارہ علی و عثمان پرسش شد. گفت: اما علی؛ از وی پرسید، بلکه به جایگاهش در نزد پیامبر خدا بنگرید. همه درهای باز شده به مسجد را بست و در [خانه] علی را باز گذاشت. (۲) ۳۰۵. وقال علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدانید که بر هیچ جُنُب و یا حائض، جز پیامبر خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین، ورود به این مسجد، حلال نیست. آگاه باشید که من، نام‌ها را برای شما بیان کردم تا گم راه نگردید. (۳) ج مظلومیت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و آلهفقال له أبو جعفر علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: اُمت با تو پیمان شکنی خواهند کرد. (۴) وروی عبدالعزیز بن الأخضر الجنابذی فی کتابه معالم امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، پیامبر اُمّی به من گوشزد کرده که اُمت با من پیمان شکنی خواهند کرد. (۵) و عن علی علیه السلام قال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! تو وصی من و وارث منی. خداوند، دانش و فهم مرا به تو داده است، آن گاه که مردم، کینه‌هایی که در سینه گروهی است، علیه تو آشکار خواهد شد و غضب [حق تو] در نتیجه کینه آنان، ظاهر خواهد گشت. (۶) و عن علی علیه السلام أنه قال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! تو ستم‌دیده پس از منی. هر کس به تو ستم کند، به من ستم

۱- سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۴۱ ح ۳۷۳۲.

۲- المعجم الأوسط: ج ۲ ص ۳۸ ح ۱۱۶۶.

۳- رسول الله صلی الله علیه و آله: أَلَا لَا يَحِلُّ هَذَا الْمَسْجِدُ لِجُنُبٍ وَلَا لِحَائِضٍ إِلَّا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، أَلَا قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ الْأَسْمَاءَ أَلَا تَضَلُّوا (السنن الكبرى: ج ۷ ص ۱۰۴ ح ۱۳۴۰۰).

۴- عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام: إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَغِدِرُ بِكَ (التاريخ الكبير: ج ۲ ص ۱۷۴ ش ۲۱۰۳).

۵- الإمام عليّ عليه السلام: مِمَّا عَاهَدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ الْأُمَّةَ سَتَغِدِرُ بِكَ مِنْ بَعْدِي (تاريخ بغداد: ج ۱۱ ص ۲۱۶ ش ۵۹۲۸).

۶- رسول الله صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَصِيِّي، وَوَارِثِي، قَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي، فَبِإِذَا مِتُّ ظَهَرَتْ لَكَ ضَعَائِفِي فِي صُدُورِ قَوْمٍ، وَغَضَبٌ عَلَيَّ حَقْدٍ (كفایه الأثر: ص ۱۲۴).

وعنه عليه السلام أنه قال: کرده است. (۱) وقال عليه السلام: امام علي عليه السلام: به خدا سوگند، از هنگامی که خداوند عز و جل پیامبرش را قبض روح کرد تا به امروز، همواره از حقم محروم بوده ام و دیگران بر من، ترجیح داده شده اند. (۲) وقال عليه السلام: امام علي عليه السلام: به شمار سنگ ها و کلوخ ها، ستم دیده ام. (۳).

- ۱- رسول الله صلى الله عليه وآله: يا عَلِيُّ، أَنْتَ الْمَظْلُومُ بَعْدِي، مَنْ ظَلَمَكَ فَقَدْ ظَلَمَنِي (الاعتقادات: ص ۱۰۴).
- ۲- الإمام علي عليه السلام: فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَيدْفوعا عَن حَقِّي مُسْتَأْثِراً عَلَيَّ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا (نهج البلاغه: خطبه ۶).
- ۳- عنه عليه السلام: لَقَدْ ظُلِمْتُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَالْمَدَرِ (شرح نهج البلاغه: ج ۱۰ ص ۲۸۶).

فصل پنجم : ویژگی های جنگی

الف پُر دل ترین مردم

فصل پنجم : ویژگی های جنگی آنچه در این جا آمده ، بخش کوچکی از ویژگی های حماسی آن شجاع بی مانند و قهرمان بی بدیل و شه سوار همیشه پیروز ، امام علی بن ابی طالب علیه السلام است . شرح جنگاوری ها و حضور شخصی او در سخت ترین مهلکه ها و نبردهای تن به تن با شجاعان و ... از یک سو ، و تلاش فراوان برای افروخته نشدن شعله جنگ و نصایح مشفقانه و اتمام حجت در مقابل خصم و آغازگر درگیری نبودن و جوان مردی با دشمن و رعایت حال فراریان و مجروحان و بسیاری دیگر از ویژگی های جنگی علی علیه السلام از دیگر سوی ، در فصل های مختلف کتاب آمده است .

الف پُر دل ترین مردم ۳۰۶. وعن أبي خالد الكابلي قال : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی ، دلیرترین مردم است . (۱) ۳۰۷. وقال علیه السلام : امام علی علیه السلام : به خدا سوگند ، اگر من به تنهایی با آنان مواجه شوم ، در حالی که نیروهایشان همه زمین را پُر کرده باشند ، باکم نیست و از آنان ، بیمناک نیستم . (۲) وقال علیه السلام : امام علی علیه السلام در خطبه معروف به «قاصعه» : من در کم سنی ، مهتران عرب را کُشتم و شاخ های سر برآورده ربیعه و مُضَر را شکستم . (۳)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : عَلِيُّ أَشَجَّ النَّاسِ قَلْبًا (المناقب ، ابن مغزلی : ص ۱۵۱ ح ۱۸۸) .

۲- الإمام علی علیه السلام : إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ لَقَيْتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طَلَّعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَأَلَيْتُ ، وَلَا اسْتَوْحَشْتُ (نهج البلاغه : نامه ۶۲) .

۳- عنه علیه السلام فِي خُطْبَتِهِ الْمُسَيَّمَةِ بِالْقَاصِ عَهْ : أَنَا وَضَعْتُ فِي الصُّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ ، وَكَسَيْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ . (نهج البلاغه : خطبه ۱۹۲) .

ب جنگجوی بی بدیل

وقال عليه السلام: امام علي عليه السلام: من هرگز از میدان ، فرار نکرده ام و هیچ کس به میدان من نیامده ، مگر آن که زمین را از خونش سیراب ساخته ام. (۱) وقال عليه السلام: امام صادق عليه السلام: به امیرمؤمنان گفته شد: چرا اسبی ارزشمند و چابک نمی خری؟

فرمود: «نیازی به آن ندارم . من از [برابر] کسی که بر من یورش آورده ، فرار نمی کنم و کسی را که از مقابل من فرار می کند ، دنبال نمی کنم». (۲) وقال عليه السلام: عیون الأخبار: زره علی علیه السلام سینه داشت ، ولی پشت نداشت . در این خصوص ، از وی پرسیده شد . فرمود: «اگر دشمنم به پشت من دست یافت ، مرا زنده نگذار!» (۳) ب جنگجوی بی بدیل وقال عليه السلام: النهایه به نقل از ابن عباس ، در توصیف علی علیه السلام: هیچ جنگجویی را مانند او ندیدم که به جنگاوری معروف و به فنون جنگ آشنا باشد. (۴) وقال: وقعه صفین به نقل از معاویه: به خدا سوگند ، پسر ابو طالب ، به جنگ هیچ کس نرفت ، مگر آن که زمین را از خونش سیراب ساخت. (۵) وقال عليه السلام: المناقب ، ابن شهر آشوب درباره امام علی علیه السلام: کافران او را «مرگ سرخ» می نامیدند . روز بدر ، او را به خاطر عظمت درگیری او و شکست دادن دشمن چنین نامیدند. (۶)

۱- الإمام علی علیه السلام: إني لم أفر من الزحف قط ، ولم يبارزني أحد إلا سقيت الأرض من دمه! (الخصال: ص ۵۸۰ ح ۱).

۲- الإمام الصادق عليه السلام: قيل لأمير المؤمنين عليه السلام: لم لا تشتري فرسا عتيقا؟ قال: لا حاجة لي فيه؛ فأنا لا أفر ممن كثر علي ، ولا أكره علي من فر مني (الأمالي ، صدوق: ص ۲۳۴ ح ۲۴۹).

۳- عیون الأخبار ، ابن قتیبہ: ج ۱ ص ۱۳۱ .

۴- النهایه فی غریب الحدیث: ج ۱ ص ۳۵۹ .

۵- وقعه صفین: ص ۲۷۵ .

۶- المناقب ، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۶۸ .

ج همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در همه جنگ ها

د صاحب بیرق پیامبر صلی الله علیه و آله

ج همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در همه جنگ ها و اقال علیه السلام: امام علی علیه السلام: من در همه جا و در همه جنگ ها همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و بیرقش در دست من بود. (۱) ۳۰۸. وقال علیه السلام: الاستیعاب در باره علی علیه السلام: همگان اتفاق نظر دارند که وی به دو قبله نماز گزارد، هجرت کرد، در بدر، حدیبیه و دیگر جنگ ها شرکت کرد و در بدر، أحد، خندق و خیبر، جد و جهد بسیاری از خود نشان داد و در این جنگ ها [پیامبر را] بسنده بود و جایگاه ارزشمندی را از آن خود ساخت و در بسیاری از جنگ ها بیرق پیامبر خدا به دست وی بود ...

و از زمانی که پیامبر خدا به مدینه آمد، در هیچ جنگی از جنگ های پیامبر خدا جز جنگ تبوک، غیبت نکرد و در جنگ تبوک، پیامبر صلی الله علیه و آله وی را بر مدینه گمارد و به سرپرستی خاندان خودش برگزید و به وی فرمود: «تو نسبت به من، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی، جز آن که پس از من پیامبری نیست». (۲) د صاحب بیرق پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۱۰. وقال علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصف علی علیه السلام: او صاحب بیرق من در هر سختی و ناگواری است. (۳) ۳۱۱. وقال علیه السلام: المعجم الکبیر به نقل از جابر بن سَیْمُرَه: گفتند: ای پیامبر خدا! چه کسی در روز قیامت، بیرق تو را به دوش می کشد؟

فرمود: «چه کسی شایسته تر از آن که در دنیا آن را به دوش کشید، علی بن ابی طالب». (۴)

۱- الإمام علی علیه السلام: إِنِّي كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي جَمِيعِ الْمَوَاطِنِ وَالْحُرُوبِ، وَكَانَتْ رَأْيَتُهُ مَعِيَ (الخصال: ص ۵۸۰ ح ۱).

۲- الاستیعاب: ج ۳ ص ۲۰۱ ش ۱۸۷۵.

۳- رسول الله صلی الله علیه و آله فی وصف علی علیه السلام: إِنَّهُ صَاحِبُ لَوَائِي عِنْدَ كُلِّ شَدِيدَةٍ وَكَرِيهَةٍ (تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۳۱ ح ۸۸۹۳).

۴- المعجم الکبیر: ج ۲ ص ۲۴۷ ح ۲۰۳۶.

۳۱۲. وقال عليه السلام: الطبقات الكبرى به نقل از قتاده: علي بن ابي طالب عليه السلام صاحب بئرق پيامبر خدا در روز بدر و در همه جنگ ها بود. (۱) وقال عليه السلام: امام حسن عليه السلام در هنگام كشته شدن علي عليه السلام: پيامبر خدا، او را با بئرق خود مي فرستاد، در حالي كه جبرئيل در سمت راست و ميكائيل در سمت چپش بود و از جنگ برنمي گشت، مگر آن كه پيروز شده بود. (۲).

۱- الطبقات الكبرى: ج ۳ ص ۲۳.

۲- الإمام الحسن عليه السلام حين قُتِلَ عَلِيٌّ عليه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَبْعَثُهُ بِالرَّايَةِ، جَبْرَائِيلُ عَنِ يَمِينِهِ، وَمِيكَائِيلُ عَنِ شِمَالِهِ، لَا يَنْصَرِفُ حَتَّى يُفْتَحَ لَهُ (مسند ابن حنبل: ج ۱ ص ۴۲۵ ح ۱۷۱۹).

بخش یازدهم: دانش های امام علی علیه السلام

اشاره

بخش یازدهم: دانش های امام علی علیه السلام در آمد فصل یکم: آموزش در مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله فصل دوم: جایگاه علمیفصل سوم: گونه های دانش امام علیه السلام

درآمد

درآمد این بخش، به بحث و بررسی گستره دانش امام علی علیه السلام اختصاص دارد و از سویی به تلاش های خستگی ناپذیر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برای پرورش و تربیت علمی امام علی علیه السلام می پردازد و از سوی دیگر، به استعداد عظیم و درخشان و ظرفیت بی پایان امام علیه السلام و تلاش هایی که در راستای یادگیری و بهره وری از پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده، اشاره دارد. در نتیجه، جایگاه رفیع امام علی علیه السلام را در جهان دانش و چیرگی اعجاب آور ایشان را بر همه دانش ها نمایان می سازد. دنبال کردن این روند و کنجکاوی در بحث های بخش یازدهم، پژوهشگر را به شدت، شیفته علم امام می کند و او را با اشتیاق تمام، در پی الهام گرفتن از پرتوهای علوم گسترده امام علیه السلام و به دست آوردن نمی از آن دریای کران ناپیدا، به تکاپو می اندازد. شگفتا از دانش امام علیه السلام که کنجکاوی در ابعاد بی پایان آن، چه بسا موجب بهت و حیرت می شود. هنگامی که برای شرح یکی از حقایق آن علم، دست به قلم می بریم، ناگهان دریایی موج خیز در پیش روی خود می بینیم که رودهای آن به اطراف و اکناف، روان است. دانش امام، دریای پایان ناپذیری است که امواجش انباشته و پی در پی می آیند و رودهای آن، در افق های دوردست، جریان می یابند و بستر آن، متلاطم و ناآرام است. قلم، چگونه می تواند بلندای دانش امام علیه السلام را که دروازه علم و حکمت پیامبر است به تصویر بکشد؟ و کلمات، چگونه می توانند قله دانش او را فتح کنند، در

حالی که او گنجینه دار دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و همه پیامبران است؟ قلم ، چگونه می تواند پابه پای دانش امام علیه السلام پیش برود ، در حالی که دانش او ، همه دانش های قرآنی و معارف دینی و مرگ و میرها و حوادث را در بر می گیرد؟ صاحب این دانش ، به گذشته و حال ، چنان می نگریست که گویی به اشخاص پیش روی خود نگاه می کند . همه چیز ، همانند خورشید در وسط آسمان ، برایش روشن و آشکار بود. تمامی «علم الکتاب» بر اساس تصریح روایات ، نزد امام علی علیه السلام بود ، در حالی که در نزد آصف بن برخیا جز اندکی از آن نبود و او با این وصف ، می توانست تخت بلقیس را در یک پلک به هم زدن ، از فاصله ای دوردست ، نزد سلیمان ، حاضر کند . پس شایسته است با روشن دلی و بصیرت و اندیشه ، در علم آصف (علم من الکتاب) و علم امام علیه السلام (علم الکتاب) دقت کنیم تا تفاوت آن دو را دریابیم . در این صورت ، کلمات ، واژه ها ، برگ ها و قلم ها هر چند توانمند باشند چگونه یارای بیان دانش امام علی علیه السلام را دارند؟ یا حتی چگونه می تواند به ابعاد آن ، اشاره ای کنند؟ دانش امام علیه السلام چنان گستره ای دارد که اگر پرتوی از آن ، چهره بنماید ، خردها را مبهوت و حیران می سازد و جان ها را واله می گرداند و لرزه بر اندام ها می افکند . امام ، خود ، آن را چنین توصیف می کند : «در دانشی فرو رفته ام که از شما پنهان است و اگر آنها را آشکار کنم ، لرزان و پریشان می شوید ، آن چنان که ریسمانی در ژرفای چاهی عمیق می لرزد». بیش از چهارده قرن پیش ، پرتوهایی از دانش آن سرچشمه معرفت و گنجینه علم ، تابیدن گرفت که در واقع ، پاسخی به نیازهای آن زمان و مناسبت های پیش آمده بود و نه درصدد بیان کامل حقایق ، و همان ، روزنه هایی از علم به آغاز آفرینش و پیدایش هستی و خلقت فرشتگان و آسمان ها و زمین ها و حیوانات را باز کرد و اُفق های قابل توجهی را درباره جامعه ، روان شناسی ، تاریخ و ادبیات گشود و حتی اشاره هایی به

فیزیک و زمین شناسی داشت که هنوز هم به رغم پیشرفت و گسترش دانش ، همچنان نو و تازه به شمار می آیند. کسی که تنها اندکی از بقایای دانشش و گوشه ای از معرفتش این باشد ، چگونه می توان به همه ابعاد دانش او آگاهی یافت؟ آیا اصولاً می توان به همه جنبه های دانش و زوایای علم کسی وقوف کامل پیدا کرد که با قامتی استوار و ثابت می ایستد و با صلابت و استواری تمام ، بانگ می زند : «سلونی قبل أن تفقدونی ؛ پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید» و هرگز هم از هیچ پاسخی درنماند؟ تاریخ ، همانند این پدیده را به خود ندیده است و انسان ، در درازای تاریخ گذشته و حال خود ، چنین گفته ای را از کسی سراغ ندارد. پرده ابهام ، همواره دانش امام علی علیه السلام را فرا گرفته است و جای شگفتی نیست ؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حق او می گوید : «کسی خداوند را آن گونه که شایسته است ، نشناخت ، جز من و تو ، و کسی تو را چنان که سزاوار آنی نشناخت ، جز خدا و من». قلم ، در می ماند و واژه ها به پایان می رسند و برای انسان هر چه قدر هم که توان داشته باشد ، چاره ای جز اعتراف به ناتوانی در برابر این پدیده شگفت ، نمی ماند.

فصل یکم: آموزش در مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله

الف اهتمام فراوان پیامبر صلی الله علیه و آله به آموزش علی علیه السلام

فصل یکم: آموزش در مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله به آموزش علی علیه السلام ۳۱۶. وقال علیه السلام: امام علی علیه السلام: هر گاه از پیامبر خدا می پرسیدم، پاسخم را می داد و هر گاه خاموش می ماندم و پرسش هایم پایان می یافت، خود برایم آغاز به سخن می کرد. (۱) ۳۱۷. وقیل: امام علی علیه السلام: همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه نبودند که از او پرسند و درخواست فهم و دانش کنند؛ بلکه دوست داشتند که عربی بادیه نشین یا از راه رسیده ای بیاید و از وی پرسش کند تا آنان بشنوند؛ اما من هیچ نکته ای به خاطر نمی رسیدم، مگر آن که از وی درباره آن می پرسیدم و آن را به حافظه می سپردم. (۲) ۳۱۸. وسأل رجل علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام: من در هر روز، یک بار و در هر شب، یک بار به نزد پیامبر خدا می رفتم. وی با من نشست خصوصی داشت. رشته سخن را به هر کجا می کشید، با او بودم و یاران پیامبر خدا، به یقین می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ کس جز من، این رفتار را نداشت.

-
- ۱- الإمام علی علیه السلام: کُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ جِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جِ أَجَابَنِي، وَإِذَا سَكَتَ عَنْهُ وَفَتَيْتَ مَسَائِلِي ابْتَدَأَنِي (الكافی: ج ۱ ص ۶۴ ح ۱).
 - ۲- عنه علیه السلام: وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَيَسْتَفْهِمُهُ، حَتَّىٰ إِنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَالطَّارِئُ، فَيَسْأَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامَ حَتَّىٰ يَسْمَعُوا، وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِشَيْءٍ إِلَّا سَأَلْتَهُ عَنْهُ وَحَفِظْتَهُ (نهج البلاغه: خطبه ۲۱۰).

۳۱۸. وسأل رجل علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلامچه بسا که پیامبر خدا به خانه من می آمد، و اکثر این نشست ها در خانه من بود، و هر گاه من به یکی از خانه های ایشان می رفتم، با من خلوت می کرد و همسرانش را از نزد من برمی خیزاند و نزد وی، جز من کسی نمی ماند؛ ولی هر گاه برای گفتگوهای خصوصی به خانه ما می آمد، نه فاطمه علیها السلام و نه هیچ یک از پسرانم، بیرون نمی رفتند. هر گاه از او می پرسیدم، پاسخ می داد، و چون خاموش می ماندم و پرسش هایم پایان می یافت، برایم آغاز به سخن می کرد.

هیچ آیه ای بر پیامبر خدا نازل نشد، مگر آن که مرا به خواندنش واداشت و آن را به من املا کرد، و من به خط خود، آن را نوشتم و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، و خاص و عام آن را به من آموخت، و از خدا خواست که درک و حفظ آن را به من عنایت کند، و از زمانی که این دعا را در حق من کرد، نه آیه ای از کتاب خدا را فراموش کرده ام و نه دانشی را که او املا کرد و من نوشتم.

هیچ چیزی از حلال و حرام، امر و نهی، و گذشته و آینده را که خداوند به وی آموخته بود و هیچ کتابی را که خداوند بر یکی از پیامبران قبل از وی، درباره اطاعت و معصیت، فرو فرستاده بود، رها نکرد؛ بلکه آن را به من آموخت و من، آن را حفظ کردم و یک حرف از آن را فراموش نکردم. آن گاه دست خویش را بر سینه ام نهاد و از خدا خواست که دلم را از دانش و فهم و حکمت و نور، پُر سازد. گفتم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدایت شوند! از هنگامی که آن دعا را در حق من کردی، چیزی را فراموش نکرده ام و هر آنچه را هم که نوشتم، از دست نداده ام. آیا می ترسی که پس از این، فراموشی بر من عارض شود؟

فرمود: «نه؛ از فراموشی و نادانی، بر تو هراسی ندارم». ۱.

ب هزار باب دانش به او آموخت

ب هزار باب دانش به او آموخت ۳۲۰. وقال عليه السلام: امام علي عليه السلام: پیامبر خدا ، هزار باب از دانش به من آموخت که هر بابی [راه] هزار باب را بر من گشود . (۱) ۳۲۱. وعن أبي خالد الكابلي قال: امام علي عليه السلام: پیامبر خدا ، هزار باب از حلال و حرام به من آموخت از آنچه بود و یا تا روز قیامت خواهد آمد که هر بابی از آن ، [راه] هزار باب را می گشود ، پس هزار هزار باب دانش شد ، به گونه ای که علم مرگ و میرها و حوادث و فصل الخطاب (۲) را آموختم . (۳)

۱- الإمام علي عليه السلام: عَلَّمَنِي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ ، فَتَحَّ لِي كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ (الإرشاد: ج ۱ ص ۳۴) .

۲- فصل الخطاب ، به معانی گوناگونی در احادیث آمده است ، از جمله : تمایز دهنده حق از باطل ، سخن روشن ، علم به اوامر و نواهی و احوال گذشته و آینده تا روز قیامت ، علم به کتب آسمانی ، علم به لغات و زبان ها و لهجه ها .

۳- عنه عليه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ ، وَمِمَّا كَانَ وَمِمَّا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، كُلُّ بَابٍ مِنْهَا يَفْتِيحُ أَلْفَ بَابٍ ، فَذَلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ حَتَّى عَلَّمْتُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا وَفَصَلَ الْخِطَابِ (الخصال: ص ۶۴۶ ح ۳۰) .

ج املاى پیامبر صلى الله عليه و آله و نوشتن على عليه السلام

ج املاى پیامبر صلى الله عليه و آله و نوشتن على عليه السلام ۳۲۳. وعن أبى جعفر الثانى ، عن آبائه عليهم السلام امام على عليه السلام: هر آيه اى كه خداوند عز و جل بر محمد صلى الله عليه و آله فرو فرستاده است ، با املاى پیامبر خدا و دست خط خودم ، نزد من است و [همچنين] تأويل هر آيه اى كه خدا بر محمد صلى الله عليه و آله فرو فرستاده ، و هر حرام و حلالى ، يا هر حد و حكمى ، يا هر چيزى كه امت تا روز قيامت بدان نیازمند خواهد شد ، به املاى پیامبر خدا و دست خط من ، موجود است ، حتى ديه يك خراش . (۱)

۱- الإمام على عليه السلام : إِنَّ كُلَّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ مُجَلَّ وَعَلَا عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عِنْدِي بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَخَطَّ يَدِي ، وَتَأْوِيلُ كُلِّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ مُعَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ، وَكُلُّ حَرَامٍ وَحَلَالٍ ، أَوْ حَيْدٍ أَوْ حُكْمٍ ، أَوْ شَيْءٍ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَخَطَّ يَدِي ، حَتَّى أُرْشُ الْخَدَشَ (الاحتجاج : ج ۱ ص ۳۵۶ ح ۵۶) .

فصل دوم : جایگاه علمی

الف دروازه دانش پیامبر صلی الله علیه و آله

ب وارث و خزانه دار دانش پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل دوم : جایگاه علمیاالف دروازه دانش پیامبر صلی الله علیه و آله فقالت {۱-} أم شریک بنت العسکر : یا رسول فأین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : من شهر دانشم و علی ، دروازه آن است . آن که دانش می خواهد ، باید از [این] دروازه در آید . (۱) وعن أبي هريره قال : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی ، دروازه دانش من است و پس از من ، آنچه را بدان فرستاده شده ام ، برای امت من ، تبیین می کند . (۲) ب وارث و خزانه دار دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و الهوعن ابن هارون العبدی قال لقیته {۱-} أبا سعید الخدامام علی علیه السلام : من دروازه شهر دانش ، و خزانه دار و میراث بر دانش پیامبر خدا هستم . (۳) وعن أبي نضره قال : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : دینتان را از او بگیرید ، و در همه کارهایتان از او پیروی کنید ؛ چرا که هر آنچه خدا به من آموخت ، نزد او هست . (۴)

-
- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : أنا مدینه العلم وعلی بابها ، فمن أراد العلم فلیأت الباب (المستدرک علی الصحیحین : ج ۳ ص ۱۳۸ ح ۴۶۳۹) .
 - ۲- عنه صلی الله علیه و آله : علی باب علمی ، ومبیین لأمته ما أرسلت به من بعدی (الفردوس : ج ۳ ص ۶۵ ح ۴۱۸۱) .
 - ۳- الإمام علی علیه السلام : أنا باب مدینه العلم وخازن علم رسول الله ووارثه (معانی الأخبار : ص ۵۸ ح ۹) .
 - ۴- رسول الله صلی الله علیه و آله فی علی علیه السلام : فقلدوه دینکم ، وأطیعوه فی جمیع أمورکم ؛ فإن عندہ جمیع ما علّمنی الله عز وجل (الغیبه ، نعمانی : ص ۷۱ ح ۸) .

ج دانشورترین امت

د آنچه شنید ، فراموش نکرد

ه فراگیرندگانی برای دانش خود نیافت

وعن أبي سعيد الخدري قال: امام صادق عليه السلام: در علی علیه السلام سنت هزار پیامبر از پیامبران بود و دانشی که با آدم علیه السلام فرود آمد ، باز نگشت . عالمی (حجتی) که در می گذرد ، دانش او از بین نمی رود و آن دانش ، به ارث برده می شود . (۱) ج دانشورترین امتوعن أبي سعيد الخدري قال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب ، دانشورترین امت است . (۲) وعن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دانشورترین امت من پس از من ، علی بن ابی طالب است . (۳) د آنچه شنید ، فراموش نکرد۳۲۵. وعن أبي حمزة الثمالي قال: أنساب الأشراف به نقل از مکحول : پیامبر خدا ، این آیه را خواند : «و گوشه شنوا آن را نگه می دارد» و فرمود : «ای علی! از خداوند خواستم که آن گوشه شنوا را گوش تو قرار دهد» .

علی علیه السلام گفت : پس [از آن] ، هر سخنی یا چیزی از پیامبر خدا شنیدم ، فراموش نکردم . (۴) ه فراگیرندگانی برای دانش خود نیافتوعن جابر بن عبدالله قال: امام علی علیه السلام: در درون سینه من ، دانش فراوانی است که پیامبر خدا آن را به من آموخت . اگر برای آن ، نگاهبانانی بیابم که به درستی ، آن را پاس دارند و آن را همان گونه که از من شنیده اند ، روایت کنند ، بخشی از آن را در نزد آنان به امانت خواهم سپرد که با

-
- ۱- الإمام الصادق عليه السلام : إِنَّ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُنَّةَ أَلْفِ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ، وَإِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُرْفَعْ ، وَمَا مَاتَ عَالِمٌ فَذَهَبَ عِلْمُهُ ، وَالْعِلْمُ يُتَوَارَثُ (الكافي : ج ۱ ص ۲۲۲ ح ۴) .
 - ۲- رسول الله صلی الله علیه و آله : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَعْلَمُ أُمَّتِي (الإرشاد : ج ۱ ص ۳۳) .
 - ۳- عنه صلی الله علیه و آله : أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (الفردوس : ج ۱ ص ۳۷۰ ح ۱۴۹۱) .
 - ۴- أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۶۳ .

وعن جابر بن عبد الله قال: [استفاده از] آن، دانش بسیاری بیاموزند. به راستی که آن دانش، کلید هر دری است و هر دری، [راه بر] هزار در می گشاید. (۱).

۱- الإمام عليّ عليه السلام: إنّ في صيدري هذا لعِلما جَمّا ، عَلَّمَنِيهِ رَسولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، لَوْ أُجِدُّ لَهُ حَفَظَهُ يَرَعونَهُ حَقَّ رِعائَتِهِ وَيَرَوونَهُ كَمَا يَسْمَعونَهُ مِنِّي إِذا لَأودَعْتُهُم بَعْضَهُ ، فَعَلَّم بِه كَثِيراً مِنَ العِلْمِ ، إِنَّ العِلْمَ مِفْتاحُ كُلِّ بابٍ ، وَكُلُّ بابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بابٍ (الخصال: ص ۶۴۵ ح ۲۹).

فصل سوم : انواع دانش های امام علیه السلام

الف دانش کتاب

ب قرآن شناسی

فصل سوم : انواع دانش های امام علیه السلام الف السلامالذی یقوم فیها القائم والیوم الذیامام علی علیه السلام درباره سخن خداوند خجسته والا : «بگو : خدا و کسی که نزد او دانش کتاب است ، برای گواه بودن میان من و شما کافی اند» (۱) : منم آن که در نزد او دانش کتاب (۲) است . (۳)ب قرآن شناسیوعن عبدالکریم الخثعمی قال : امام علی علیه السلام : آیه ای از قرآن بر پیامبر خدا نازل نشد ، مگر آن که مرا به خواندنش وا داشت ، و آن را بر من املا کرد ، و من به خط خودم آن را نوشتم ، و تأویل و تفسیر ، ناسخ و منسوخ ، محکم و متشابه ، و خاص و عام آن را به من آموخت . (۴)

۱- رعد : آیه ۴۳ .

۲- درباره این که مقصود از کتاب در این جا چیست ؟ احتمالات مختلفی وجود دارد : برخی گفته اند مقصود لوح محفوظ است ، برخی گفته اند تورات و انجیل ، و برخی قرآن ولی به نظر می رسد که مقصود کتاب ویژه ای است که هر کس از آن آگاه باشد ، از قدرت معنوی خارق العاده ای برخوردار خواهد شد .

۳- الإمام علی علیه السلام فی قولِ اللّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : «قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» : أَنَا هُوَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (بصائر الدرجات : ص ۲۱۶ ح ۲۱) .

۴- عنه علیه السلام : ما نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ ، فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي ، ف وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا ، وَنَاسِخَهَا وَمَنْسُوقَهَا ، وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا ، وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا (الطبقات الكبرى : ج ۲ ص ۳۳۸) .

ج دانش دین

د شناخت ادیان

ه دانش بلاها و مرگ و میرها

وعن أبي جعفر عليه السلام في حديث طويل قال: امام علي عليه السلام: اين، قرآن است. آن را به سخن گفتن فرا خوانید؛ ولی هرگز برای شما سخن نخواهد گفت. من از آن به شما خبر می دهم: دانش آنچه گذشته و دانش آنچه تا روز رستاخیز، خواهد آمد، و حکم آنچه در بین شماست، و بیان آنچه درباره آن اختلاف می کنید، در آن هست. اگر آن را از من پرسید، به شما می آموزم. (۱) ج دانش دین ۱. قال الكليني رحمه الله: فضائل الصحابة، ابن حنبل به نقل از عبد الله: داناترین مردم مدینه به احکام، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. (۲) ۲. الکافی: التاريخ الكبير به نقل از عایشه: علی، داناترین مردم به سنت [پیامبر خدا] بود. (۳) د شناخت ادیان ۳۲۶. وعن أبي خالد الكابلي قال: امام علي عليه السلام: به خدا سوگند، من به تورات از اهل تورات، و به انجیل از اهل انجیل، و به قرآن از اهل قرآن، داناترم. (۴) ه دانش بلاها و مرگ و میرها ۴. بصائر الدرجات قال الصفار: امام صادق عليه السلام: امیر مؤمنان، بسیار می فرمود: ... ویژگی هایی به من داده شده که هیچ کس در آنها بر من پیشی نگرفته است. دانش مرگ و میرها، و بلاها، و نسب ها و فصل

-
- ۱- الإمام علي عليه السلام: ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ، أَخْبَرْتُكُمْ عَنْهُ: إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضَى، وَعِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ، وَبَيَانَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ، فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ (الکافی: ج ۱ ص ۶۱ ح ۷).
 - ۲- فضائل الصحابة، ابن حنبل: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۸۸۸.
 - ۳- التاريخ الكبير: ج ۲ ص ۲۵۵ ش ۲۳۷۷.
 - ۴- الإمام علي عليه السلام: أَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالتَّوْرَةِ مِنْ أَهْلِ التَّوْرَةِ، وَأَعْلَمُ بِالْإِنْجِيلِ مِنْ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ، وَأَعْلَمُ بِالْقُرْآنِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْآنِ (کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۹۱۳ ح ۶۵).

و دانش آنچه بود و آنچه که خواهد شد

۴. بصائر الدرجات قال الصفار: الخطاب را آموخته ام ، و آنچه که پیش از من اتفاق افتاده ، از دست من خارج نشده است ، و آنچه که از دید من دور بوده ، از کف من خارج نشده است . به اذن خدا ، بشارت می دهم و از جانب او ادا می کنم . همه اینها از خداست که به دانش خود ، مرا در آنها توانمند ساخته است . (۱) و دانش آنچه بود و آنچه که خواهد شد ۶. بصائر الدرجات قال الصفار: امام علی علیه السلام: پیامبر خدا ، در گوش من نجوا کرد و دانش آنچه را بوده است و آنچه را تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد ، به من آموخت و خداوند عز و جل ، این [علوم] را از زبان پیامبرش به من رساند . (۲)

-
- ۱- الإمام الصادق عليه السلام: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرًا مَا يَقُولُ: ... وَلَقَدْ أُعْطِيتُ خِصَالًا مَا سَبَقَنِي إِلَيْهَا أَحَدٌ قَبْلِي ، عَلَّمْتُ الْمَنَائِيَا وَالْبَلَايَا ، وَالْأَنْسَابَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ ، فَلَمْ يَفْتِنِي مَا سَبَقَنِي ، وَلَمْ يَعْزُبْ عَنِّي مَا غَابَ عَنِّي ، أُبَشِّرُ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُؤَدِّي عَنْهُ ، كُلُّ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ مَكَّنَنِي فِيهِ بِعِلْمِهِ (الكافي: ج ۱ ص ۱۹۶ ح ۱) .
 - ۲- الإمام علي عليه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ التَّقَمَ أُذُنِي وَعَلَّمَنِي مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَسَاقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ إِلَيَّ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (الخصال: ص ۵۷۶ ح ۱) .

ص: ٧٣٤

..

بخش دوازدهم: داوری های امام علی علیه السلام

اشاره

بخش دوازدهم: داوری های امام علی علیه السلام مفصل یکم: نگاه کلیفصل دوم: نمونه هایی از داوری های امام علی علیه السلام

فصل یکم : نگاه کلی

فصل یکم : نگاه کلی ۱۱. بصائر الدرجات قال الصّفار: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : پس از من ، آگاه ترین امت به [موازین] قضا و داناترین آنها علی بن ابی طالب است . (۱) ۱۲. بصائر الدرجات قال الصّفار: صحیح البخاری به نقل از عمر : آگاه ترین ما ، به [موازین] قضا علی است . (۲) ۱۳. بصائر الدرجات قال الصّفار : امام علی علیه السلام : پیامبر خدا مرا به یمن فرستاد . گفتم : ای پیامبر خدا! مرا برای داوری به سوی یمن گسیل می داری ، در حالی که جوانم و از داوری چیزی نمی دانم؟ دست خود را روی سینه من گذاشت و گفت : «پروردگارا! دلش را هدایت کن و زبانش را استوار فرما» .

پس از آن ، هرگز در داوری بین دو نفر ، تردید نکردم . (۳) ۱۴. بصائر الدرجات قال الصّفار : امام علی علیه السلام : اگر کرسی داوری برایم گذاشته شود ، بین اهل تورات با توراتشان ، بین اهل انجیل با انجیلشان ، بین اهل زبور با زبورشان ، و بین اهل قرآن با قرآنشان ،

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : أفضی أمتی وأعلم أمتی بعدی علیّ (الأمالی ، صدوق : ص ۶۴۲ ح ۸۷۰) .

۲- صحیح البخاری : ج ۴ ص ۱۶۲۹ ح ۴۲۱۱ .

۳- الإمام علیّ علیه السلام : بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، تَبَعْتَنِي وَأَنَا شَابٌّ أَقْضِي بَيْنَهُمْ وَلَا أَدْرِي مَا الْقَضَاءُ؟ فَضَرَبَ يَدَيْهِ فِي صَدْرِي ، ثُمَّ قَالَ : «اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ ، وَثَبِّتْ لِسَانَهُ» ، فَمَا شَكَكْتُ بَعْدُ فِي قَضَائِهِ بَيْنَ اثْنَيْنِ (سنن ابن ماجه : ج ۲ ص ۷۷۴ ح ۲۳۱۰) .

۱۴. بصائر الدرجات قال الصفار: داوری خواهم کرد ، به گونه ای که هر کدام از این کتاب ها بدرخشد و بگوید : پروردگارا! علی ، به روش تو داوری کرد . (۱).

۱- الإمام علی علیه السلام : لَوْ تُنِي لِي الْوِسَادُ لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ ، وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ ، وَأَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ ، وَأَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ ، حَتَّى يَزْهَرَ كُلُّ كِتَابٍ مِنْ هَذِهِ الْكُتُبِ وَيَقُولُ : يَا رَبِّ إِنَّ عَلِيًّا قَضَى بِقَضَائِكَ (الإرشاد : ج ۱ ص ۳۵) .

فصل دوم: نمونه‌هایی از داوری‌های امام علی علیه السلام

الف کشتگان در دام شیر

فصل دوم: نمونه‌هایی از داوری‌های امام علی علیه السلامالف کشتگان در دام شیر۱۷. بصائر الدرجات قال الصفار: امام صادق علیه السلام: در یمن، گروهی از مردم برای شکار شیر، گودالی کردند و شیری در آن افتاد. مردم، گرد آن گودال جمع شدند که شیر را تماشا کنند. مردی در گودال افتاد و چنگ به دیگری زد. وی هم به دیگری چسبید و به همین ترتیب او نیز دیگری را گرفت. آن گاه، شیر، آنان را زخمی کرد. بعضی بر اثر زخم شیر جان سپردند و بعضی نیز پس از بیرون آورده شدن از گودال، مُردند. [قبایل] آنان در این باره با هم به کشمکش پرداختند و به روی هم شمشیر کشیدند.

علی علیه السلام فرمود: «بیایید من بین شما داوری کنم».

آن گاه برای اولی به یک چهارم دیه، برای دومی به یک سوم دیه، برای سومی به نصف دیه و برای چهارمی، به دیه کامل حکم کرد و آن را بر عهده قبیله‌هایی که در آن جا گرد آمده بودند، قرار داد. گروهی از آنان راضی شدند و گروهی ناراضی گشتند و واقعه را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله رساندند و داوری امیر مؤمنان را به وی خبر دادند.

پیامبر صلی الله علیه و آله داوری علی علیه السلام را تأیید فرمود. ۱

ب مردی که گاوش الاغ دیگری را کشته بود

ب مردی که گاوش الاغ دیگری را کشته بود ۳۳۰. وسأله ابنه الإمام محمد الباقر عليه السلام عن حمّام باقر عليه السلام: مردی پیش پیامبر خدا آمد و گفت: گاو فلانی، الاغ مرا کشته است.

پیامبر خدا فرمود: «نزد ابو بکر برو و [حکم مسئله را] از او بپرس».

مرد، پیش ابو بکر رفت و از او پرسید. ابو بکر گفت: بر چارپایان، قصاص نیست.

مرد، پیش پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفته ابوبکر را به اطلاع ایشان رساند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: «نزد عمر برو و از او بپرس».

مرد، پیش عمر رفت و از او پرسید. او هم پاسخی شبیه ابو بکر داد.

مرد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و به ایشان گزارش داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نزد علی برو و از او بپرس».

مرد، پیش علی علیه السلام آمد و از او پرسید. علی علیه السلام فرمود: «اگر گاو به طویله الاغ تو وارد شده و آن را کشته است، صاحب گاو، ضامن است؛ ولی اگر الاغ تو وارد حصار گاو او شده، در این صورت، او ضامن نیست».

صاحب الاغ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و به ایشان خبر داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سپاس، خدای را که در بین خاندان من، کسی را قرار داده است که به شیوه داوری

پیامبران، داوری می کند». ۱

ج مردی که شراب خورده بود و از حرمت آن ، آگاه نبود

ج مردی که شراب خورده بود و از حرمت آن ، آگاه نبود ۳۳۲. وعن عبداللّٰه بن مبارک قال : امام صادق علیه السلام : امیر مؤمنان ، درباره واقعه ای داوری کرد که پیش از او ، کسی درباره چنین واقعه ای داوری نکرده بود و این ، اولین داوری ای بود که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد .

ماجرا از این قرار است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت و حکومت به ابو بکر رسید ، مردی را پیش وی آوردند که شراب خورده بود . ابو بکر به وی گفت : آیا شراب خورده ای ؟
مرد گفت : آری .

ابو بکر گفت : چرا شراب خوردی ، در حالی که حرام است ؟

مرد گفت : زمانی که من مسلمان شدم ، خانه ام در کنار خانه های مردمی بود که شراب می خوردند و آن را حلال می شمردند . اگر می دانستم خوردن شراب حرام است ، از آن ، دوری می جستم .

ابو بکر ، رو به عمر کرد و گفت : ای ابو حفص ! درباره این مرد ، نظرت چیست ؟

عمر گفت : مشکلی است که ابو الحسن را لازم دارد .

ابو بکر گفت : ای پسر ! علی را صدا کن که پیش ما بیاید .

عمر گفت : برای داوری باید به خانه داور رفت .

آنان به خانه علی علیه السلام آمدند و سلمان هم پیش وی بود . ابو بکر ، ماجرای آن مرد را به علی علیه السلام خبر داد سپس او خود ، ماجرایش را شرح داد .

علی علیه السلام به ابو بکر فرمود : « کسی را همراه او بفرست که وی را در محله های

د زنی که شش ماه پس از آمدن شوهرش زایید

۳۳۲. وعن عبدالله بن مبارک قال: مهاجران و انصار بگرداند تا چنانچه کسی قبلاً آیه تحریم شراب را برای او خوانده بود، علیه او گواهی دهد؛ ولی اگر کسی این آیه را برای او نخوانده بود، حدی بر او نیست».

ابو بکر، آنچه علی علیه السلام گفته بود، در مورد آن مرد انجام داد؛ ولی [کسی علیه آن مرد، گواهی نداد. ابو بکر هم او را رها کرد. ۱۱ د زنی که شش ماه پس از آمدن شوهرش زایید ۳۳۴. وقیل له علیه السلام: المناقب، ابن شهر آشوب: هیشم، در سپاه بود. پس از گذشت شش ماه از آمدن وی، همسرش فرزندی آورد. وی آن را انکار کرد و داستان را پیش عمر آورد و برایش نقل کرد. عمر، فرمان به سنگسار کردن زن داد.

علی علیه السلام پیش از سنگسار شدن زن، به فریاد وی رسید و به عمر فرمود: «خویشندار باش. این زن، راست می گوید. خداوند متعال می فرماید: «و به بار داشتن و از شیر گرفتن او، سی ماه است» (۱) و [نیز] می فرماید: «و مادران [باید] فرزندان خود را دو

ه دو مردی که برای بردن مال زنی نیرنگ کرده بودند

۳۳۴. وقیل له علیه السلام: سال تمام، شیر دهند» (۱). بنابراین، بارداری و شیردهی، سی ماه است [که اگر دو سال شیردهی از آن کسر گردد، شش ماه می ماند که کم ترین مدّت حمل است]».

عمر گفت: اگر علی نبود، عمر، نابود می گشت. و زن را رها کرد و فرزند را به پدرش ملحق نمود. (۲) ه دو مردی که برای بردن مال زنی نیرنگ کرده بودند ۲۵. کمال الدین قال الصدوق: الکافی به نقل از زادن: دو مرد، امانتی را پیش زنی گذاشتند و به وی گفتند: این را به هیچ یک از ما برنگردان، مگر آن که هر دو با هم نزدت بیاییم. آن گاه، هر دو رفتند و دور شدند.

پس از مدّتی یکی از آن دو نزد زن آمد و گفت: امانت مرا بده؛ چون دوستم مُرده است.

زن، خودداری کرد تا آن که مرد، چند بار مراجعه کرد و زن، امانت را به او داد.

سپس مرد دیگر آمد و گفت: امانتم را بده.

زن گفت: دوست آن را گرفت و گفت: تو مرده ای!

آن دو، برای داوری نزد عمر رفتند. عمر به زن گفت: نظر من این است که توظامنی.

زن گفت: علی علیه السلام را بین من و او داور قرار بده.

عمر [به علی علیه السلام] گفت: بین آن دو داوری کن.

علی علیه السلام [خطاب به آن مرد] فرمود: «این امانت، پیش من است و شما دو نفر به زن دستور دادید که امانت را به یکی از شما دو نفر برنگرداند، مگر آن که هر دو نزد او بیایید. پس [برو و] دوستت را نزد من بیاور».

در نتیجه، زن را ضامن نشمرد و فرمود: «این دو، قصد داشتند اموال زن را چپاول کنند». (۳)

۱- بقره: آیه ۲۳۳.

۲- المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۳۶۵.

۳- الکافی: ج ۷ ص ۴۲۸ ح ۱۲.

و مردی که یک چشمش ضربه دیده بود

ز دو مردی که بر سر هشت درهم اختلاف داشتند

و مردی که یک چشمش ضربه دیده بود ۳۳۵. وقال نافع بن جبیر له علیه السلام: الکافی به نقل از حسن بن کثیر، از پدرش: چشم مردی ضربه دید؛ ولی ظاهراً سالم بود. امیر مؤمنان، دستور داد چشم سالم او را بستند. آن گاه، مردی تخم مرغ به دست را در برابر وی قرار داد که می گفت: آیا تخم مرغ را می بینی؟ و هر گاه [که مرد] می گفت: «آری»، شخص تخم مرغ به دست، اندکی عقب می رفت، تا آن که از دیدن آن، ناتوان گشت. آن مکان را علامت گذاشتند.

آن گاه، چشم ضربه خورده اش را بستند. فرد تخم مرغ به دست، کم کم از او دور می شد و وی با چشم سالمش به آن نگاه می کرد تا آن که [تخم مرغ] از دیدش پنهان شد.

بین آن دو مکان را اندازه گرفتند و بر اساس آن (نسبت دید چشم ناقص به سالم)، به وی غرامت پرداخته شد. (۱) ز دو مردی که بر سر هشت درهم اختلاف داشتند ۳۳۶. وحج علیه السلام فقیل له: الکافی به نقل از ابن ابی لیلی: امیر مؤمنان، میان دو نفر که در سفری همراه هم بودند، داوری کرد. [داستان، چنین بود: هنگامی که آن دو خواستند صبحانه بخورند، یکی، پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان از توشه اش بیرون آورد. رهگذری بر آنان گذر کرد و آن دو، وی را به غذا دعوت کردند. وی [نیز] با آن دو غذا خورد و چیزی از غذا نماند.

هنگامی که از هم جدا می شدند، رهگذر، به پاداش آنچه از غذای آن دو خورده بود، به آن دو، هشت درهم داد. آن که صاحب سه قرص نان بود، به دارنده پنج قرص نان گفت: پول را بین خودمان به صورت نصف نصف، تقسیم کن.

دارنده پنج قرص نان گفت: نه! بلکه هر کدام از ما، به مقداری که نان از توشه اش بیرون آورده، برمی دارد.

۳۳۶. و حجّ علیه السلام فقيل له: آن دو نزد امير مؤمنان آمدند . هنگامی که [علی علیه السلام] سخن آنان را شنید ، به آن دو گفت : با هم مصالحه کنید . ماجرای شما چیزی جزئی است .

گفتند : بین ما به حق ، داوری کن .

علی علیه السلام به دارنده پنج قرص نان ، هفت درهم و به صاحب سه قرص نان ، یک درهم داد و فرمود : «مگر یکی از شما پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان، از توشه اش درنیاورده است؟».

گفتند : چرا .

[علی علیه السلام] پرسید : «مگر میهمان شما در کنار شما به اندازه شما نخورده است؟» .

گفتند : چرا .

[علی علیه السلام] پرسید : مگر هر کدام از شما سه قرص نان ، منهای یک سوم آن ، نخورده است؟ .

گفتند : چرا .

[علی علیه السلام] پرسید : «مگر تو که سه قرص داشتی ، سه قرص نان ، منهای یک سوم آن را نخورده ای ؟ و مگر تو که پنج قرص داشتی ، سه قرص ، منهای یک سوم آن را نخورده ای ؟ و [نیز] مگر میهمان ، سه قرص ، منهای یک سوم آن را نخورده است؟

ای دارنده سه قرص نان! مگر [فقط] یک سوم از نان تو باقی نمانده است؟ و ای دارنده پنج قرص! مگر از نان تو ، [فقط] دو قرص و یک سوم قرص ، باقی نمانده است و خودت سه قرص ، منهای یک سوم آن را نخورده ای؟ برای هر یک سوم نان به آن ، دو درهمی داده است .

بنا بر این ، آن میهمان ، به صاحب دو نان و یک سوم نان ، هفت درهم و به صاحب یک سوم قرص نان ، یک درهم داده است . (۱) .

ح قطع کردن دست دزد

ح قطع کردن دست دزد ۳۳۸. ولما دخل الکمیت علیه علیه السلام ، فقال له : الکافی به نقل از حارث بن حصیره : گذرم به سیاه پوستی افتاد که در مدینه آب می داد و [انگشتان] دستش قطع شده بود . پرسیدم : چه کسی دستت را بریده است؟

گفت : بهترین مردم . ما هشت نفر بودیم که در جریان یک دزدی ، دستگیر شدیم . ما را نزد علی بن ابی طالب بردند و ما به دزدی اقرار کردیم .

[علی علیه السلام] از ما پرسید : « آیا می دانستید که این کار ، حرام است؟ » .

گفتیم : آری .

پس دستور داد انگشتان ما را از کف دست بردند و انگشت شصت را رهانمودند .

آن گاه ، دستور داد ما را در خانه ای محبوس ساختند . در آن جا به ما روغن و غسل می خوراندند تا آن که دستمان خوب شد .

سپس دستور داد ما را آزاد کردند و بهترین لباس را به ما پوشاند و به ما فرمود : « اگر توبه کنید و خودتان را اصلاح نمایید ، برای شما سودمندتر است و خداوند ، در بهشت ، شما را به دست های تان ملحق خواهد کرد ؛ و اگر خودتان را اصلاح نکنید ، خداوند ، در جهنم ، شما را به دست های تان ملحق خواهد کرد » . (۱)

بخش سیزدهم: کرامت های امام علی علیه السلام

اشاره

بخش سیزدهم: کرامت های امام علی علیه السلام مفصل یکم: پذیرفته شدن دعاهاى امام علیه السلام مفصل دوم: بازگشت خورشید برای امام علی علیه السلام مفصل سوم: پیشگویی امام علی علیه السلام درباره حوادث آینده مفصل چهارم: گوناگون

فصل یکم: پذیرفته شدن دعاهای امام علیه السلام

فصل یکم: پذیرفته شدن دعاهای امام علیه السلام ۱. التهذیب: امام باقر علیه السلام: کوفیان از بالا آمدن آب فرات، پیش علی علیه السلام شکایت بردند. او به همراه حسن و حسین علیهما السلام سوار شد و در کنار فرات ایستاد. آب فرات از دو سو بالا آمده بود. آن گاه با عصای پیامبر خدا، ضربه ای [به آب] زد. در نتیجه، آب، یک ذرع، پایین نشست. بار دیگر ضربه ای زد و [این بار] دو ذرع، پایین نشست.

گفتند: ای امیر مؤمنان! اگر یک ضربه دیگر می زدی [، بهتر بود].

فرمود: «من از خدا درخواستی کردم و او این قدر که دیدید، به من داد و دوست ندارم بنده ای سَمِج باشم». ۱۳۵۹. وقال علیه السلام: شرح الأخبار به نقل از اصبع بن ثباته: وقتی بصریان شکست خوردند، جوانی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: چه اشکالی در غنایم داخل خیمه هاست که تقسیم نمی شود؟

علی علیه السلام فرمود: «من نیاز به فتوای نوآموزان ندارم».

جوان دیگری برخاست و همان سخن را تکرار نمود و علی علیه السلام همان جوابی را که

۳۵۹. وقال عليه السلام: به اوّلی داده بود ، به وی داد .

جوان گفت : به خدا سوگند که عدالت به خرج ندادی!

علی علیه السلام به وی فرمود : «اگر دروغ می گویی ، خداوند پادشاهی جوان ثَقَفی رانصیبت کند!».

سپس فرمود : «خداوندا! من از اینان خسته شده ام و آنان هم از من خسته شده اند . پس ، بهتر از اینان را نصیبم کن و به جای من ، کسی را که برای آنان مایه شَر است ، بر آنها مسلط گردان» .

آن جوان به دوران حاکمیت حَجّاج رسید و حَجّاج ، وی را کُشت . (۱).

فصل دوم: بازگشت خورشید برای امام علی علیه السلام

الف کسی که خورشید برایش بازگشت

فصل دوم: بازگشت خورشید برای امام علی علیه السلام کسی که خورشید برایش بازگشت ۵. کتاب من لا یحضره الفقیه امام صادق علیه السلام: روزی به هنگام عصر، یک گله اسب بر سلیمان بن داوود علیهما السلام عرضه شد و وی به بررسی آنها پرداخت، تا آن که خورشید، ناپدید شد. به فرشتگان فرمود: خورشید را برای من برگردانید تا نمازم را در وقت آن، بگذارم.

آنان، خورشید را برگرداندند. آن گاه، وی برخاست و پاها و گردنش را مسح کرد که این شیوه وضوی آنان برای نماز بود و به آن دسته از یارانش که نمازشان قضا شده بود، فرمان داد چنین کنند.

سپس ایستاد و نماز گزارد. هنگامی که از نماز فارغ شد، خورشید پنهان شد و ستاره ها طلوع کردند. این، [همان] کلام خدای عز و جل است که: «و سلیمان را به داوود بخشیدیم. چه نیکو بنده ای! به راستی، او توبه کار بود. هنگامی که [طرف] غروب، اسب های اصیل را بر او عرضه کردند، [سلیمان] گفت: به راستی که من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم، تا [هنگام نماز گذشت و] خورشید در پس حجاب ظلمت شد. [سپس گفت:] خورشید را نزد من باز گردانید. پس، شروع کرد به دست کشیدن بر ساق ها و گردن ها» (۱). (۲).

۱- ص: آیات ۳۳۳۰.

۲- الإمام الصادق علیه السلام: إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضَ عَلَيْهِ ذَاتَ يَوْمٍ بِالْعَشِيِّ الْخَيْلُ، فَاشْتَعَلَ بِالنَّظَرِ إِلَيْهَا حَتَّى تَوَارَتْ الشَّمْسُ بِالْحِجَابِ، فَقَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: رُدُّوا الشَّمْسَ عَلَيَّ حَتَّى أَصِلَّ صَلَاتِي فِي وَقْتِهَا! فَرَدُّوْهَا، فَقَامَ فَمَسَحَ سَاقِيهِ وَعُنُقَهُ، وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ الَّذِينَ فَاتَتْهُمْ الصَّلَاةُ مَعَهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ وَكَانَ ذَلِكَ وَضَوْءَهُمْ لِلصَّلَاةِ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، فَلَمَّا فَرَغَ غَابَتِ الشَّمْسُ وَطَلَعَتِ النُّجُومُ. ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ * إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّفْنَ الثَّيَابُ * فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ * رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالأَعْنَاقِ» (کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۰۲ ح ۶۰۷).

ب دو بار بازگشت خورشید برای امام علیه السلام

ج بازگشت خورشید در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله

ب دو بار بازگشت خورشید برای امام علیه السلام^۷. التهذیب: امام علی علیه السلام: خداوند که خجسته و والاست، خورشید را دو بار برای من برگرداند و بجز برای من، برای هیچ کس از امت محمد صلی الله علیه و آله خورشید را برنگرداند. (۱) ج بازگشت خورشید در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله^{۳۶۳}. وایضا لما قال له علیه السلام: المعجم الکبیر به نقل از اسماء (دختر عمیس): هر گاه بر پیامبر خدا وحی می آمد، در آستانه بیهوشی قرار می گرفت. روزی، در حالی که سر پیامبر صلی الله علیه و آله دامن علی علیه السلام بود، بر ایشان وحی نازل شد.

پیامبر خدا [پس از تمام شدن نزول وحی] به علی علیه السلام فرمود: «ای علی! آیا نماز عصر را خوانده ای؟».

گفت: نه، ای پیامبر خدا!

پیامبر خدا دعا کرد و خداوند، خورشید را برای علی برگرداند تا آن که او نماز عصر را به جای آورد.

من خورشید را دیدم که چگونه پس از غروب نمودن، طلوع کرد تا آن که [علی علیه السلام] نماز عصرش را خواند. (۲)

۱- الإمام علی علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَدَّ عَلَيَّ الشَّمْسَ مَرَّتَيْنِ ، وَلَمْ يَرُدَّهَا عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَيْرِي (الخصال: ص ۵۸۰ ح ۱).

۲- المعجم الکبیر: ج ۲۴ ص ۱۵۲ ح ۳۹۱.

د بازگشت خورشید در دوران زمامداری او

د بازگشت خورشید در دوران زمامداری او ۱۱. الکافی: الإرشاد: جریان بازگشت خورشید برای علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بود که وقتی وی می خواست برای ورود به بابل از فرات بگذرد، بسیاری از یاران وی به گذراندن چارپایان و وسایلشان [از فرات] پرداختند و وی با گروهی نماز عصر را خواند.

مردم هنوز عبور نکرده بودند که خورشید، غروب کرد و نماز بسیاری فوت شد و اکثر مردم، فضیلت نماز جماعت گزاردن به همراه وی را از دست دادند. [بنا براین،] در این باره با هم گفتگو می کردند.

هنگامی که وی بحث آنان را در این مورد شنید، از خداوند عز و جل خواست که خورشید را برای وی برگرداند تا همه یارانش برای گزاردن نماز عصر در وقت آن، گرد آیند.

خداوند عز و جل، دعای علی علیه السلام را در باز گرداندن خورشید، اجابت کرد و خورشید در افق، با همان حالتی که هنگام عصر داشت، پدیدار شد.

هنگامی که علی علیه السلام سلام نماز را داد، خورشید، غروب کرد و صدای شدیدی از آن شنیده شد که مردم را ترساند و آنان، تسبیح و تهلیل و استغفار و سپاس خداوند را بر نعمتی که برای آنان آشکار شده بود، فراوان به جای آوردند.

خبر این موضوع در همه جا پیچید و بین مردم، پخش شد. (۱)

فصل سوم: پیشگویی امام علی علیه السلام درباره حوادث آینده

الف شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا

فصل سوم: پیشگویی امام علی علیه السلام درباره حوادث آیندهالف شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا۳۶۴. عن مُعْتَب {۱-} ، عن الإمام الصادق عليه السلام: مسند ابن حنبل به نقل از عبد الله بن نُجَیّ ، از پدرش: با علی علیه السلام می رفتم و مسئول ظرف آب وضوی او بودم . هنگامی که به سوی صِفَیْن می رفتیم ، مقابل نینوا که رسیدیم ، علی علیه السلام فرمود: «ابو عبد الله! صبر کن . در کنار فرات ، صبر کن» .

گفتم: چه شده است؟

فرمود: «روزی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم ، در حالی که چشمانش گریان بود . گفتم: ای پیامبر خدا! آیا کسی تو را خشمناک کرده است؟ چرا دیدگان گریان است؟

فرمود: هم اکنون ، جبرئیل از پیش من رفت و به من گفت که حسین در کنار فرات ، کشته خواهد شد . سپس فرمود: می خواهی خاک آن جا را بو کنی؟ گفتم: آری .

دستش را دراز کرد و یک مشت خاک برداشت و به من داد و من نتوانستم جلوی اشکم را بگیرم» . (۱) وعن الإمام الباقر علیه السلام ، عن أبيه عليه السّلاسد الغابه به نقل از غرفه اُزْدی : نسبت به منزلت علی علیه السلام تردیدی در دلم راه یافته بود . [روزی] با او به ساحل فرات رفتم . راه کج کرد و ایستاد و ما هم اطرافش

۱- .مسند ابن حنبل: ج ۱ ص ۱۸۴ ح ۶۴۸ .

ب سرانجام جنگ جمل

وعن الإمام الباقر عليه السلام ، عن أبيه عليه السلايستادیم . با اشاره دست فرمود : «این جا مکان شترانشان ، جایگاه فرود قافله شان و محلّ ریختن خونشان است . پدرم فدای آن که جز خدا ، یآوری در زمین و در آسمان ندارد!».

هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد [، به ساحل فرات] آمدم و به جایی که حسین علیه السلام را در آن جا کشته بودند ، رفتم . درست همان گونه بود که علی علیه السلام گفته بود و هیچ اشتباهی نکرده بود . از تردیدی که در من بود ، از خدا طلب آموزش کردم و فهمیدم که علی علیه السلام به کاری دست نمی زند ، مگر بر پایه عهدهی که با وی شده است (۱) . (۲) ب سرانجام جنگ جمل ۳۶۵. أبو حمزه الثمالی ، قال : المعجم الکبیر به نقل از أجلح بن عبد الله ، از زید بن علی ، از پدرش ، از ابن عباس : هنگامی که در بین راه بصره ، خبر طرفداری مردم بصره از طلحه و زبیر به یاران علی علیه السلام رسید ، بر آنان گران آمد و هراس در دلشان انداخت .

علی علیه السلام فرمود : «سوگند به آن که خدایی غیر از او نیست ، هر آینه [این سپاه] بر بصریان ، غلبه خواهد کرد و طلحه و زبیر ، کشته خواهند شد و از کوفه شش هزار و پانصد و پنجاه مرد (یا پنج هزار و پانصد و پنجاه مرد که تردید از اجلح است) برای یاری شما خارج خواهند شد» .

این سخن ، تردیدی در دلم انداخت . وقتی جنگجویان از کوفه آمدند ، به استقبالشان شتافتم و [پیش خود] گفتم : دقت خواهم کرد . اگر چنان باشد که علی می گوید ، حتما آن را [از پیامبر صلی الله علیه و آله] شنیده است ، و گرنه ، حيله جنگی است .

یکی از سپاهیان را دیدم و [درباره شمار آنها] از وی پرسیدم . به خدا سوگند که او درنگ نکرد و آنچه علی علیه السلام گفته بود ، او نیز گفت .

این از جمله چیزهایی بود که پیامبر خدا به او خبر می داد . (۳)

۱- ر . ک : تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۱۹۸ .

۲- .أسد الغابه : ج ۴ ص ۳۲۲ ش ۴۱۷۳ .

۳- .المعجم الکبیر : ج ۱۰ ص ۳۰۵ ح ۱۰۷۳۸ .

ج فتنه هایی که پس از او پیش آمد

ج فتنه هایی که پس از او پیش آمد ۳۶۷. ولما دخل سبايا آل محمد بالشام ، وفيهم علي بن الامام علي عليه السلام : اي مردم! من شما را به حق خواندم و شما سرپیچی کردید . شما را باتازيانه زدَم و شما مرا خسته کردید . آگاه باشید که پس از من ، حاکماني براي شما خواهند آمد که از شما به اين مقدار ، راضي نخواهند بود ؛ بلکه با شلاق و آهن ، شکنجه تان خواهند نمود .

هر کس در دنيا مردم را شکنجه کند ، خداوند در آخرت ، او را شکنجه خواهد کرد و نشان آن ، اين است که حاکم يمن خواهد آمد و در پشت سر شما جای خواهد گرفت و فردی به نام يوسف بن عمر (۱) ، کارگزاران و کارگزارانِ کارگزاران را در چنگ خواهد گرفت . (۲) ۳۶۸. وبكى عليه السلام علي أبيه الحسين عليه السلام عشريامام علي عليه السلام : بر مردم ، روزگاری خواهد آمد که از قرآن ، جز نقش آن و از اسلام ، جز نام آن نخواهد ماند .

در آن روزگار ، مسجدهای آنان از نظر ساختمان ، آباد و از نظر هدایت ، ویران است و ساکنان و آبادکنندگان مساجد ، بدترین مردم روی زمین اند . فتنه ، از آنان سرچشمه می گیرد و گناه به آنان برمی گردد . آن را که از فتنه کناره گزیند ، بدان بازش می گردانند و آن که بخواهد از آن فاصله گیرد ، به سوی آن ، می کشانندش .

خداوند متعال می فرماید : «به خودم سوگند خورده ام که بر آنان ، چنان

۱- يوسف بن عمر بن محمد بن حکم بن ابی عقيل ثقفی ، در زمان هشام ، فرماندار کوفه و بصره و خراسان بود و در دوران ولید بن یزید نیز به حکومت رسید . وی مردی وحشتناک و ستمکار و از نزدیکان حجاج بن يوسف بود (سیر اعلام النبلاء : ج ۵ ص ۴۴۲ ش ۱۹۷) .

۲- الإمام علي عليه السلام : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنِّي دَعَوْتُكُمْ إِلَى الْحَقِّ فَتَلَوْتُمْ عَلَيَّ ، وَضَرَبْتُمْ بِالدَّرِّهِ فَأَعَيْتُمُونِي ، أَمَا إِنَّهُ سَيَلِيكُم مِّنْ بَعْدِي وُلاةٌ لَا يَرْضَوْنَ مِنْكُمْ بِهَذَا حَتَّى يُعَذِّبُوكُم بِالسَّيْطِ وَالْحَدِيدِ ، إِنَّهُ مَن عَذَّبَ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا عَذَّبَهُ اللَّهُ فِي الْآخِرَةِ . وَآيَةُ ذَلِكَ أَنْ يَأْتِيَكُم صَاحِبُ الْيَمَنِ حَتَّى يَحُلَّ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ ، فَيَأْخُذَ الْعَمَالَ وَعُمَّالَ الْعَمَّالِ ، رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ : يَوْسُفُ بْنُ عَمَرَ (الإرشاد : ج ۱ ص ۳۲۲) .

د پادشاهی معاویه

۳۶۸. وبکی علیه السلام علی ابیه الحسین علیه السلام عشریفته ای بفرستم که بردبار ، در آن ، حیران بماند» و چنین کرده است و ما از خداوند می خواهیم که از لغزش غفلت ما در گذرد . (۱) د پادشاهی معاویه ۳۷۰. وقیل له :مُرُوج الذهب :معاویه ، گروهی از یاران خود را در کوفه گمارد تا خبر مرگش را پخش کنند . مردم در این باره سخن بسیار گفتند تا به گوش علی علیه السلام رسید .

[علی علیه السلام] در مجلسش فرمود : «از مرگ معاویه بسیار سخن گفتید . به خدا سوگند ، او نمرده است و نمی میرد ، مگر آن که آنچه را در زیر گام من است ، به دست گیرد .

فرزند جگرخوار می خواهد موضع مرا بداند . از این رو ، کسی را فرستاده که این موضوع را در بین شما شایع کند تا بداند و یقین کند که نظر من درباره او چیست و کار خودش در آینده چگونه خواهد بود» .

سپس ، [علی علیه السلام] بحثی طولانی کرد و در آن ، از روزگار معاویه ، یزید که پس از معاویه خواهد آمد ، مروان و فرزندان او ، و حجاج و شکنجه هایی که از او به مردم خواهد رسید ، یاد نمود .

صدای مردم بلند شد و گریه و زاری ، بسیار گشت .

شخصی از میان مردم برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! چیزهای ناگواری را توصیف کردی . تو را به خدا ، آیا اینها اتفاق خواهد افتاد؟

علی علیه السلام فرمود : «به خدا سوگند ، اتفاق خواهد افتاد . من دروغ نگفتم و به من نیز دروغ گفته نشده است» .

۱- الإمام علی علیه السلام : یأتی علی الناس زماناً لا یبقی فیهم من القرآن إلا رسمه ، ومن الإسلام إلا اسمه . ومساجدهم یومئذ عامرة من البناء ، خراب من الهدی ، سیکانها وعمارها شر أهل الأرض ، منهم تخرج الفتنة ، وإلیهم تأوی الخطیئة ، یردون من شد عنها فیها ، ویسوقون من تأخر عنها إليها . یقول الله سبحانه : فبی حلفت لأبعثن علی أولیک فتنة تترك الحلیم فیها حیران . وقد فعل ، ونحن نستقیل الله -عثره الغفلة (نهج البلاغه : حکمت ۳۶۹) .

ه پادشاهی بنی مروان

و سلطه حجاج

۳۷۰. وقیل له :دیگران گفتند : ای امیر مؤمنان! کی این کارها پیش خواهد آمد؟

فرمود : «آن گاه که این از این ، رنگین شود» و یک دست خود را بر ریش و دست دیگرش را بر سرش نهاد .

مردم ، بسیار گریستند .

فرمود : «اکنون نگرید ، که پس از من ، روزگاری دراز خواهید گریست» .

بسیاری از کوفیان ، به طور مخفی ، درباره خودشان به معاویه نامه نوشتند و پیش او آدم هایی برای خود ، دست و پا کردند . به خدا سوگند ، چند روزی نگذشت که آن خبر (شهادت علی علیه السلام) ، تحقق یافت . (۱) ه پادشاهی بنی مروان ۵. الکافی : امام علی علیه السلام در توصیف مروان بن حکم : پادشاهی برای او به مقداری [کوتاه] خواهد بود که سگ ، بینی اش را می لیسد . او پدر چهار فرمان روا خواهد بود و اُمیت از وی و فرزندانش روزهای خونینی را خواهند دید . (۲) و سلطه حجاج ۱. التهذیبین : امام علی علیه السلام : بدانید! سوگند به خدا که جوان ثقفی بر شما تسلط پیدا می کند ؛ مردی متکبر و نابکار . او خزمی و برکت را نابود می کند و شما را از درون ، تهی می سازد . بس کن ، ابو وَدَّحَه! (۳)(۴)

۱- مروج الذهب : ج ۲ ص ۴۲۹ .

۲- الإمام علی علیه السلام فی وصف مروان بن الحکم : أما إنَّ له إمْرَةً کَلَعَقَه الْکَلْبُ أَنْفَهُ ، وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ الْأَرْبَعِي ، وَسَيَتَلَقَى الْأُمَّةُ مِنْهُ وَمِنْ وُلْدِهِ يَوْمَا أَحْمَرَ (نهج البلاغه : خطبه ۷۳) .

۳- سید رضی گفته است : وَدَّحَه (که در متن عربی آمده) به معنای سوسک است و این سخن ، اشاره به حجاج دارد و وی را داستانی با سوسک است که این جا جای ذکر آن نیست .

۴- الإمام علی علیه السلام : أما وَاللَّهِ ، لَيَسْلَطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلَامٌ ثَقِيفٍ ، الدَّيَالُ التَّمِيَالُ ، يَأْكُلُ خَضِرَتِكُمْ ، وَيُذِيْبُ شَحْمَتَكُمْ ، إِيَّهْ أَبَا وَدَّحَةَ ! (نهج البلاغه : خطبه ۱۱۶) .

ز پادشاهی بنی عباس و نابودی آن

ح شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان

ط غلبه حق بر باطل در آخر الزمان

ز پادشاهی بنی عباس و نابودی آن امام علی علیه السلام: ای ابن عباس! هر گاه پادشاهی بنی امیه پایان یابد، اولین کسانی که از بنی هاشم به حکومت خواهند رسید، فرزندان توآند و آنان، کارهایی انجام خواهند داد. (۱) ۳. الکافی: امام علی علیه السلام: پادشاهی فرزندان بنی عباس از راه خراسان می آید و از راه خراسان، تباه می گردد. (۲) ح شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان ۲. التهذیبین: امام علی علیه السلام: در سرزمین خراسان، یکی از فرزندان من به ستم با سم، کشته خواهد شد. نام او نام من و نام پدرش نام فرزند عمران، موسی علیه السلام است. بدانید که هر کس او را در غربتش زیارت کند، خداوند عز و جل گناهان گذشته و آینده او را می بخشد، گر چه به شمار ستارگان و قطره های باران و برگ درختان باشد. (۳) ط غلبه حق بر باطل در آخر الزمان ۱. الکافی: نهج البلاغه: امام علی علیه السلام فرمود: «دنیا پس از گریزش از ما، چون بچه شتری که گردمادرش می چرخد، به سوی ما خواهد آمد».

امام علیه السلام پشت سر این سخن، این آیه را خواند: «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین، فرو دست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] نماییم» (۴). (۵)

۱- الإمام علی علیه السلام: یابن عباس، إنَّ مُلکَ بَنی أُمیَّةِ إذا زالَ فَأوَّلُ ما یملِکُ مِن بَنی هاشِمٍ وُلدُکَ، فیفعلونَ الأفاعیلَ (الفضائل، ابن شاذان: ص ۱۲۰).

۲- عنه علیه السلام: إنَّ مُلکَ وُلدِ بَنی العَبَّاسِ مِن خُراسانَ یُقبِلُ، و مِن خُراسانَ یَذهبُ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۲۷۵).

۳- کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۲ ص ۵۸۴ ح ۳۱۸۸.

۴- قصص: آیه ۵.

۵- نهج البلاغه: وقال الإمام علی علیه السلام: لَتَعطِفَنَّ الدُّنیا عَلینا بَعَدَ شِمالِها عَطَفَ الصُّروسِ عَلی وُلدِها وَتَلا عَقیبَ ذَلیکَ: «و تُریدُ أن تَمُنَّ عَلی الذِّینِ اسْتَضَعِفُوا فی الأَرْضِ وَ نَجَعَلَهُمُ أَلِئُمَّهَ وَ نَجَعَلَهُمُ الوَرِثِینَ» (نهج البلاغه: حکمت ۲۰۹).

۱. التهذیب: الغیبه، نعمانی به نقل از ابو وائل: امیر مؤمنان، علی علیه السلام، به حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: «این فرزندم، سید (سرور) است، چنان که پیامبر خدا او را سید نامید.

خداوند از صیلب (پشت) او، مردی همنام پیامبرتان به دنیا خواهد آورد که درسیما و اخلاق، شبیه وی است. او در زمانی که مردم در غفلت اند و حق، مرده و ستم، آشکار است، بیرون خواهد آمد. به خدا سوگند، اگر قیام نکند، گردنش زده خواهد شد. با قیام او، اهل و ساکنان آسمان ها خوش حال خواهند گشت.

او مردی با پیشانی باز، بینی کشیده، شکم بزرگ، پاهای گشاده (دارای خالی درران چپش) و دندان های باز است که زمین را، آن گونه که از ستم و بی عدالتی پُر شده، از عدل پُر می کند». (۱).

۱- الغیبه للنعمانی عن ابي وائل: نَظَرَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيِّدًا، وَسَيَخْرُجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلًا بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ، يُشَبِّهُهُ فِي الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ، يَخْرُجُ عَلَيَّ حِينَ غَفَلَهُ مِنَ النَّاسِ وَإِمَاتِهِ لِلْحَقِّ وَإِظْهَارٍ لِلْجَوْرِ، وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَخْرُجْ لَضُرْبَتِ لُحْيَتُهُ، يَفْرَحُ بِخُرُوجِهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَسُكَّانُهَا، وَهُوَ رَجُلٌ أَجَلَى الْجَبِينِ، أَقْنَى الْأَنْفِ، ضَخْمُ الْبَطْنِ، أَزِيلُ الْفَجْدَيْنِ، بِفَيْدِهِ الْيَمْنَى شَامَهُ، أَفْلَحُ الثَّنَايَا، وَيَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا (الغیبه، نعمانی: ص ۲۱۴ ح ۲).

فصل چهارم : گوناگون

الف دیدن نور وحی

فصل چهارم : گوناگونالف دیدن نور وحیهمچنین امام زین العابدین علیه السلام می فرماید :امام علی علیه السلام در خطبه قاصعه : پیامبر خدا ، همه ساله در غار حرا معتکف می شد که من او را می دیدم و جز من ، کسی او را نمی دید .

در آن روزها هیچ خانه ای ، جز خانه پیامبر خدا و خدیجه و من که من سومین آن دو بودم نبود که ساکنانش تمامی مسلمان باشند . نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم .

هنگامی که وحی بر ایشان نازل شد ، ناله شیطان را شنیدم . گفتم : ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟

فرمود : «این ، ابلیس است که از این که عبادتش کنند ، ناامید گشته است . تو آنچه را من می شنوم ، می شنوی و آنچه را من می بینم ، می بینی ، جز آن که تو پیامبر نیستی ؛ ولی وزیری و به یقین ، بر [مسیر] خیری» . ۱ .

ب یاری رسانی فرشتگان

ج زنده کردن درخت خشک

ب یاری رسانی فرشتگان ۵. الکافی: امام علی علیه السلام: پیامبر خدا در گذشت و سرش در دامن من بود. من به دست خود، [پیکر] او را غسل دادم و فرشتگان مقرب خداوند، به همراه من، او را می چرخاندند. (۱) ج زنده کردن درخت خشک ۷. المحاسن: إرشاد القلوب به نقل از حارث اعور همدانی: همراه امیر مؤمنان به راه افتادیم تا به بوته زارهای کوفه در حاشیه فرات رسیدیم. در آن جا تنه درختی دیدیم که برگ هایش ریخته و چوبش خشک شده بود. ایشان با دست مبارک خود به آن زد و گفت: «به اذن خدا، سبز شو و میوه بده!».

ناگهان، شاخه های درخت، سبز گشت و میوه و برگ داد و گلابی هایی داد که تا آن روز در بین میوه های دنیا، به خوبی آنها دیده نشده بود. از آن گلابی ها خوردیم و کندیم و با خود بردیم.

پس از چند روز، [دوباره] نزدیک آن درخت رفتیم. دیدیم هنوز سبز است و گلابی دارد. (۲)

۱- الإمام علی علیه السلام: لَقَدْ قَبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَفِي حَجْرِي، وَلَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ بِيَدِي، تُقَلَّبُهُ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ مَعِيَ (الأمالی، مفید: ص ۲۳۵ ح ۵).

۲- إرشاد القلوب: ص ۲۷۸.

بخش چهاردهم: مهرورزی به امام علی علیه السلام

اشاره

بخش چهاردهم: مهرورزی به امام علی علیه السلام در آمدفصل یکم: تأکید بر دوست داشتن امام علی علیه السلام فصل دوم: برکات دوست داشتن امام علی علیه السلام فصل سوم: ویژگی های دوستداران امام علی علیه السلام فصل چهارم: محبوبیت امام علی علیه السلام نزد خداوند، پیامبر و فرشتگان فصل پنجم: برحذر داشتن از غلو در دوست داشتن امام علی علیه السلام

ص: ٧٦٤

..

درآمد

درآمد محبت، در فرهنگ اسلامی، واژه ای ارجمند و زیباست. در آموزه های دینی به «مهر ورزی»، توجهی ویژه شده است و تعبیر «هل الدینُ إلّا الحبُّ؟ آیا دین، جز محبت است؟»، مکانث «مهر ورزی» را به اوج رسانده است. اکنون بر این نکته تأکید می‌ورزیم که عشق به زیبایی و مهر ورزیدن به چهره های سرشار از نیکی و کرامت و رادی، حقیقتی فطری است. پیامبر صلی الله علیه و آله به دوست داشتن علی علیه السلام سفارش کرده و مهر ورزیدن به اهل بیت علیهم السلام را نشانه ایمان دانسته است، و آیا این همه جز واقع نمایی است؟ و جز ارشاد به حقیقت است؟ و به آنچه از درون جان انسان می‌جوشد؟! شایسته چنان می‌دانیم که لزوم مهرورزی به علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را در پرتو آیتی الهی به اختصار، باز گوئیم، و راز تأکید بسیار بر دوست داشتن علی و آل علی علیه السلام را در پرتو یکی از آیات الهی اندکی بکاویم و آن گاه در پرتو آموزه های نبوی و ... سخن را جمع بندی کنیم و خواننده را به خواندن احادیث و تأمل کردن در آنها فرا خوانیم: خداوند منزّه، در سوره شورا که موضوع محوری و بنیادین آموزه های آن، وحی و ابعاد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است به پیامبر خدا دستور می‌دهد که به مردمان بگوید: «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ . (۱) بگو: بر این رسالت، مزدی، جز دوست داشتن خویشاوندان، از شما نمی‌خواهم».

مزد رسالت من ، دوستی خویشاوندان من است . این آیت الهی چون در کنار آیات دیگری که در خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله به این موضوع پرداخته اند نهاده شود ، محتوای آن روشن است . بدین سان و با توجه به آیات دیگر ، این «مودت» نیز به پاسخگویی به دعوت باز خواهد گشت و آیه بیانگر این خواهد بود که این خواست ، برای شما و در جهت منافع شماست . یعنی گاهی سخن از نفی کلی مزد و پاداش است و دیگر گاه ، تأکید بر این که پاداش ، از آن کسی است که می خواهد راهی به خدا جوید ، و در پی آن ، تصریح به این که این پاداشی که خواسته ام نیز برای خود شماست و در نهایت ، این که : پاداش من «مودت با اقارب من» است . پس پاداش پیامبر صلی الله علیه و آله ویژگی هایی دارد : ۱ . مطلقاً نفع آن ، عائد وی نمی شود ؛ ۲ . صد در صد به نفع امت است ؛ ۳ . چیزی است که راه امت را به سوی خدا هموار می سازد . بدین سان ، «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» تداوم راه رسالت و ادامه خط پیامبر صلی الله علیه و آله است . خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این تعبیر قرآنی را معنا کرده و مصداق آن را در جهت اهداف کلی ابلاغ دین ، روشن نموده و بدین سان ، آینده رهبری امت را با توجه بدان ، مطرح ساخته است و صریحاً در مقابل سؤال ها (که : این «قربی» چه کسانی هستند؟) فرموده است : «علی و فاطمه و دو فرزند آن دو» . بدین ترتیب ، آیه نیز با تفسیر پیامبر خدا ، در جهت همان آهنگ کلی تبلیغ رسالت و تأکید بر تداوم راه پیشوایی ، و روشنگری دیگری درباره فردای امت است . روایات بسیاری که از «مودت» آل محمد صلی الله علیه و آله سخن گفته و محبت آنها را واجب شمرده ، و مرگ در راه محبت آنها را شهادت در راه خدا دانسته ، و کین ورزی بدانها و خشم گرفتن بر علی علیه السلام را نفاق معرفی کرده اند ، همه و همه در جهت ایجاد جریان همسو با اهل بیت علیهم السلام بوده است و جلوگیری از شکل گیری جریانی معارض با آن بزرگواران و یقیناً معارض با آموزه های دین و معارف قرآنی بوده است .

به واقع ، با این همه ، پیامبر صلی الله علیه و آله تداوم حرکت خود را در اهل بیت علیهم السلام می نگرد ، و پس از خود ، این رسالت را به دوش برجسته ترین مصداق اهل بیت ، علی علیه السلام می نهد ، و هرگونه رویارویی با وی را «مواجهه» با خویش تلقی می کند . چگونه می توان جامه زیبای ایمان به تن و دل در گرو خداوند داشت و علی علیه السلام را که غرق در ایمان به خداوند و برترین عاشق و عابد الله و والاترین جلوه باور و ایمان است دوست نداشت؟! و این است راز سخن بلند مولا علیه السلام که فرمود : لَوْ ضَرَبْتُ حَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَيَّ أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي ، وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَيَّ الْمُنَافِقِ عَلَيَّ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي ، وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ : يَا عَلِيُّ! لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ . (۱) چنانچه با شمشیرم بر بینی مؤمن بکوبم تا مرا دشمن بدارد ، هرگز با من دشمنی نمی ورزد ؛ چنانچه تمام دنیا را در اختیار منافق بگذارم تا مرا دوست بدارد ، هرگز مرا دوست نخواهد داشت . این ، مقدر شده و بر زبان پیامبر اُمّی جاری گشته است که او گفت : «ای علی! مؤمن ، تو را دشمن نمی دارد و منافق ، تو را دوست نمی دارد .

فصل یکم: تأکید بر دوست داشتن امام علی علیه السلام

فصل یکم: تأکید بر دوست داشتن امام علی علیه السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند عز و جل درباره علی به من سفارش کرد. گفتم: پروردگارا! آن سفارش را برایم روشن ساز.

فرمود: «بشنو».

گفتم: می شنوم.

آن گاه فرمود: «به درستی که علی، پرچم هدایت، پیشوای اولیای من، و روشنگر راه فرمان برداران من است و او کلمه ای است که پرهیزگاران را به پیروی و همراهی آن، فرمان داده ام. هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. علی را به این سخنان، بشارت بده». (۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس علی را دوست بدارد، به یقین مرا دوست داشته است و هر کس علی را دشمن بدارد، به یقین مرا دشمن داشته است. (۲) ۲۰. الکافی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! کسی که گمان می کند مرا دوست دارد، و [لی] با تو دشمنی

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَهْدَ إِلَيَّ عَهْدًا فِي عَلِيٍّ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ بَيْنَهُ لِي، فَقَالَ: إِسْمَعْ، فَقُلْتُ: سَمِعْتُ، فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا رَأْيُهُ الْهُدَى، وَإِمَامُ أَوْلِيَائِي، وَنُورٌ مِّنْ أَطَاعَنِي، وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ، مَن أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي وَمَن أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي، فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ (حلیه الأولیاء: ج ۱ ص ۶۶).

۲- عنه صلی الله علیه و آله: مَن أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَن أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي (المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۱ ح ۴۶۴۸).

۲۰. الکافی: می ورزد، دروغ می گوید. (۱) ۲۱. الکافی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: جبرئیل علیه السلام، نزد من آمد و گفت: «خداوند به تو فرمان می دهد که علی را دوست بداری و به محبت و ولایت او امر نمایم».

به درستی که به دوستداران علی، فقط به خاطر محبتشان به او، بهشت جاودانه می بخشم و دشمنان او و روی گردانان از ولایتش را فقط به خاطر دشمنی با او و ترک ولایت او، داخل جهنم می گردانم». (۲) ۲۲. تفسیر العیاشی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ولایت علی بن ابی طالب، ولایت خداست و دوست داشتنش عبادت خدا. (۳) ۲۳. التهذیب: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: کسی که دوست دارد به ریسمان محکم الهی در آویزد، به دوستی علی و خاندان من چنگ زند. (۴) ۲۴. المحاسن: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سرلوحه اعمال مؤمن، دوست داشتن علی بن ابی طالب است. (۵).

- ۱- الإمام علی صلی الله علیه و آله: یا عَلِيُّ، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُجِبُّنِي وَيُبَغِّضُكَ (تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۶۸ ح ۸۷۹۶).
- ۲- عنه صلی الله علیه و آله: أتاني جبرئيل فقال: إنَّ اللهَ -يَأْمُرُكَ أَنْ تُحِبَّ عَلِيًا وَأَنْ تَأْمُرَ بِحُبِّهِ وَوَلَايَتِهِ، فَإِنِّي مُعْطٍ أَجْبَاءَ عَلِيٍّ الْجَنَّةَ خُلْدًا بِحُبِّهِمْ إِيَّاهُ، وَمُدْخِلٌ أَعْدَاءَهُ وَالتَّارِكِينَ وَوَلَايَتَهُ النَّارَ جَزَاءً بَعْدَ أَوْتِهِمْ إِيَّاهُ وَتَرْكِهِمْ وَوَلَايَتَهُ (الأصول الستة عشر: ص ۶۲).
- ۳- عنه صلی الله علیه و آله: وَوَلَايَةُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَايَةُ اللَّهِ، وَحُبُّهُ عِبَادَةُ اللَّهِ (بشاره المصطفى: ص ۱۶).
- ۴- عنه صلی الله علیه و آله: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فَلْيَتَمَسَّكَ بِحُبِّ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِي (عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۵۸ ح ۲۱۶).
- ۵- عنه صلی الله علیه و آله: عَنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ (بشاره المصطفى: ص ۱۵۴).

فصل دوم: برکات دوست داشتن امام علی علیه السلام

فصل دوم: برکات دوست داشتن امام علی علیه السلام. تأویل الآيات: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: کسی که علی را دوست داشت، هدایت شد و کسی که او را دشمن داشت، گم راه شد. (۱) کتاب التوحید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام: آگاه باش که هر کس تو را دوست بدارد، آرامش و ایمان او را فرا می گیرد و هر کس با تو دشمنی ورزد، خداوند او را به مرگ جاهلی می میراند و مؤاخذه خواهد شد، هر چند به آیین اسلام عمل کرده باشد. (۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس علی را دوست بدارد، خداوند، نماز، روزه، شب زنده داری او را می پذیرد و دعایش را مستجاب می گرداند. (۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! چنانچه فردی آن گونه نماز بگذارد و روزه بدارد که به سان مَشْکِ کهنه [، چروکیده و نحیف] گردد، با این حال، نماز و روزه اش سودی نمی بخشد، مگر به واسطه دوست داشتن شما (۴).

-
- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ اهْتَدَى، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ اعْتَدَى (جامع الأخبار: ص ۵۴ ح ۶۵).
 - ۲- عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِيمَانُ وَالْإِيمَانِ، وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَمَاتَهُ اللَّهُ مِيتَةً الْجَاهِلِيَّةِ، وَحُوسِبَ بِعَمَلِهِ فِي الْإِسْلَامِ (المعجم الكبير: ج ۱۱ ص ۶۳ ح ۱۱۰۹۲).
 - ۳- عنه صلی الله علیه و آله: مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا قَبْلَ اللَّهِ مِنْهُ صِيَامُهُ وَوَقِيَامُهُ، وَاسْتَجَابَ دُعَاءَهُ (المناقب، خوارزمی: ص ۷۲ ح ۵۱).
 - ۴- عنه صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَامَ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، إِذَا مَا نَفَعَ صِيَامُهُ وَصَوْمُهُ إِلَّا بِحُبِّكُمْ (كفایه الأثر: ص ۷۱).

۷. تفسیر القمی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دوست داشتن علی بن ابی طالب، گناهان را از بین می برد، همان گونه که آتش هیزم را (۱) ۸. تفسیر القمی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: همین [فضیلت] برای تو بس که دوستدار تو در لحظه مرگش افسوس، در قبرش وحشت، و در روز رستاخیز بیم نخواهد داشت. (۲) ۹. تفسیر القمی: امام صادق علیه السلام: به خدا سوگند، هیچ میرنده ای با مهر علی علیه السلام نمی میرد، مگر آن که او را در خوشایندترین جایگاه ها می بیند و به خدا سوگند، هیچ میرنده ای با کینه علی علیه السلام نمی میرد، مگر آن که او را در ناخوشایندترین موقعیت ها می بیند. (۳) ۱۰. تفسیر العیاشی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کاری [در قیامت] اجازه ای نیاز دارد و اجازه عبور از صراط، دوست داشتن علی بن ابی طالب است. (۴) ۱۱. کتاب القراءات: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دوست داشتن علی، رهایی از آتش است. (۵) ۱۲. الکافی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: به درستی که بهشت، مشتاق دوستداران علی است و پرتوهای بهشت برای آنان افزوده می شود، در حالی که آنان، هنوز در دنیا هستند و وارد بهشت نشده اند. (۶).

- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ (تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۱۹۵ ش ۱۸۸۵).
- ۲- عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَسْبُكَ، مَا لِمُحِبِّكَ حَسْرَةٌ عِنْدَ مَوْتِهِ، وَلَا وَحْشَةٌ فِي قَبْرِهِ، وَلَا فَرْعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۱۰۲ ش ۱۷۵۶).
- ۳- الإمام الصادق علیه السلام: وَاللَّهِ لَا يَهْلِكُ هَالِكُكَ هَالِكُكَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا رَأَاهُ فِي أَحَبِّ الْمَوَاطِنِ إِلَيْهِ، وَاللَّهِ لَا يَهْلِكُ هَالِكُكَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا رَأَاهُ فِي أَبْغَضِ الْمَوَاطِنِ إِلَيْهِ (الأمالی، طوسی: ص ۱۶۴ ح ۲۷۳).
- ۴- رسول الله صلی الله علیه و آله: لِكُلِّ شَيْءٍ جَوَازٌ، وَجَوَازُ الصَّرَاطِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۱۵۶).
- ۵- عنه صلی الله علیه و آله: حُبُّ عَلِيٍّ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ (الفردوس: ج ۲ ص ۱۴۲ ح ۲۷۲۳).
- ۶- عنه صلی الله علیه و آله: إِنَّ الْجَنَّةَ لَتَشْتَاقُ لِأَحِبَّاءِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَشْتَدُّ ضَوْؤُهَا لِأَحِبَّاءِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُمْ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلُوهَا (ثواب الأعمال: ص ۲۴۷ ح ۲).

۱۳. تفسیر فرات الکوفی: امام علی علیه السلام: پیامبر خدا، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود: «کسی که من و این دو نفر و پدر و مادر این دو را دوست بدارد، در روز قیامت با من در یک جایگاه است. (۱)».

۱- الإمام علی علیه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَ بِيَدِ حَسَنِ وَحُسَيْنٍ فَقَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ هَذَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۴۱ ح ۳۷۳۳).

فصل سوم : ویژگی های دوستاناران امام علی علیه السلام

الف پاک زادی

ب ایمان

فصل سوم : ویژگی های دوستاناران امام علی علیه السلام الف پاک زادی ۳. فی مصباح المتهجد : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ای علی! تو را دوست نمی دارد ، مگر آن که نسبی پاک دارد و با تو دشمنی نمی ورزد ، مگر آن که نسبی ناپاک دارد و جز مؤمن ، با تو دوستی نمی ورزد و جز کافر ، با تو دشمنی نمی ورزد . (۱) ب ایمان امام صادق علیه السلام نیز با اشاره به نظارت فرشتگان امام علی علیه السلام : چنانچه با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم تا مرا دشمن بدارد ، هرگز با من دشمنی نمی ورزد و چنانچه تمام دنیا را بر منافق نثار کنم تا مرا دوست بدارد ، هرگز مرا دوست نخواهد داشت .

این بدان جهت است که مقدر شده و بر زبان پیامبر اُمّی جاری گشته است که گفت : «ای علی! هیچ مؤمنی ، تو را دشمن نمی دارد و هیچ منافقی ، تو را دوست نمی دارد» . (۲)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : یا عَلِيُّ ، لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مَنْ خَبَّتْ وِلَادَتُهُ ، وَلَا يُوَالِيكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ ، وَلَا يُعَادِيكَ إِلَّا كَافِرٌ (کمال الدین : ص ۲۶۱ ح ۸) .

۲- الإمام عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَيَّ أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي ، وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَيَّ الْمُنَافِقِ عَلَيَّ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي ؛ وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ : يَا عَلِيُّ ، لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ ، وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ (نهج البلاغه : حکمت ۴۵) .

ج پرهیزگاری

ج پرهیزگاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام: جز مؤمن پرهیزگار، تو را دوست نمی دارد؛ و جز نابه کار پست، تو را دشمن نمی دارد. (۱)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله لعلي عليه السلام: لا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا فَاجِرٌ رَدِيٌّ (المناقب، خواریزمی: ص ۳۲۶ ح ۳۳۶).

فصل چهارم : محبوبیت امام علی علیه السلام در نزد خداوند عز و جل ، پیامبر صلی الله علیه و آله و فرشتگان

فصل چهارم : محبوبیت امام علی علیه السلام در نزد خداوند ، پیامبر صلی الله علیه و آله و فرشتگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام ، در روز خیبر : فردا پرچم را به مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند . (۱) تاریخ بغداد به نقل از عبد الله بن عباس : من و پدرم عباس بن عبد المطلب ، نزد پیامبر خدا نشسته بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و سلام کرد .

پیامبر خدا ، جواب سلام او را داد و از آمدنش خوش حال شد و به سوی او رفت و وی را در آغوش کشید و میان چشمانش را بوسید و وی را در سمت راست خود نشانید .

عباس پرسید : ای پیامبر خدا! آیا این مرد را دوست داری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد : «ای عموی پیامبر خدا! به خدا سوگند که خداوند ، او را بیشتر از من دوست دارد . خداوند ، خاندان هر پیامبر را در پشت آن پیامبر نهاده است و خاندان مرا در پشت این مرد نهاده است» . (۲) سنن الترمذی به نقل از انس بن مالک : نزد پیامبر صلی الله علیه و آله مرغی [بریان] بود . فرمود : «بارها! محبوب ترین بنده خود را برسان تا با من از این مرغ بخورد» .

-
- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله فی علی علیه السلام یوم خیبر : لماعطین اللّواء عمدا رجلا یمحب الله - ورسوله ، ویمحب الله ورسوله (مسند ابن حنبل : ج ۹ ص ۲۸ ح ۲۳۰۹۳) .
 - ۲- تاریخ بغداد : ج ۱ ص ۳۱۶ ش ۲۰۶ .

علی علیه السلام آمد و با وی [از آن] خورد. (۱) تاریخ دمشق به نقل از انس بن مالک: به پیامبر خدا کبکی بریان با نان و خَرْدَل پرورده در روغن زیتون، هدیه شد. فرمود: «بارها! محبوب ترین بنده ات را برسان تا با من از این غذا تناول کند».

عایشه گفت: بارها! آن شخص پدرم باشد. حفصه گفت: الهی! پدر من آن شخص باشد. من نیز گفتم: الهی! سعد بن عُبَّاده را مشمول این دعا قرار بده.

صدای در را شنیدم و خارج شدم. علی علیه السلام پشتِ در بود. به وی گفتم: پیامبر خدا مشغول است. او برگشت.

دوباره صدای در شنیدم و خارج شدم. علی علیه السلام پشت در بود. گفتم: پیامبر خدا مشغول است. وی برگشت.

بار دیگر، صدای در آمد و علی علیه السلام [از پشت در] سلام کرد. پیامبر خدا، صدای علی علیه السلام را شنید و [به من] فرمود: «بنگر که چه کسی است».

خارج شدم. علی علیه السلام، پشت در بود. نزد پیامبر خدا آمدم و به ایشان خبر دادم. فرمود: «بگذار وارد شود».

علی علیه السلام آمد. پیامبر خدا دوبار فرمود: «بارها! او نزد من دوست داشتنی ترین بنده ات است!». (۲) همچنین امام علی علیه السلام با اشاره به حضور و نظسنن الترمذی به نقل از بُریده: محبوب ترین زنان نزد پیامبر خدا فاطمه علیها السلام از مردان، علی علیه السلام بود. (۳).

۱- سنن الترمذی عن أنس بن مالك: كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طَيْرٌ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ؛ يَا كُلُّ مَعِيَ هَذَا الطَّيْرِ. فَجَاءَ عَلِيٌّ، فَأَكَلَ مَعَهُ (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۲۱).

۲- تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۴۷ ح ۸۷۶۸.

۳- سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۹۸ ح ۳۸۶۸.

فصل پنجم: بر حذر داشتن از غلو در دوست داشتن امام علی علیه السلام

فصل پنجم: بر حذر داشتن از غلو در دوست داشتن امام علی علیه السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! ماجرای تو مانند ماجرای عیسی بن مریم است که قومی او را دوست داشتند و در دوست داشتن او زیاده روی کردند و در نتیجه، درباره وی به هلاکت افتادند و گروهی او را دشمن داشتند و در دشمنی داشتن او زیاده روی کردند و آنان نیز هلاک شدند. گروهی هم درباره او میانه روی کردند و نجات یافتند. (۱) امام علی علیه السلام: دو گروه درباره من هلاک می شوند: دوستداران افراطکاری که دوست داشتن، آنان را به سوی غیر حقیقت می کشاند؛ و دشمنان افراطکاری که دشمن داشتن، آنان را به موضعی غیرمنصفانه می کشاند. بهترین حالت مردم درباره من، میانه روی است. پس به این گروه (میانه روها) پیوندید. (۲) امام علی علیه السلام: خداوندا! من از غالیان (ستایندهگان افراطی) بیزارم، همانند بیزاری عیسی بن مریم از نصارا. خداوندا! همواره آنان را خوار ساز و هیچ یک از آنان را یاری نرسان. (۳)

- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، إِنَّ فِيكَ مَثَلًا مِنْ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ؛ أَحَبَّهُ قَوْمٌ فَأَفْرَطُوا فِي حُبِّهِ فَهَلَكُوا فِيهِ، وَأَبْغَضَهُ قَوْمٌ فَأَفْرَطُوا فِي بُغْضِهِ فَهَلَكُوا فِيهِ، وَافْتَصَدَ فِيهِ قَوْمٌ فَفَجَّوْا (الأمالی، طوسی: ص ۳۴۵ ح ۷۰۹).
- ۲- الإمام علی علیه السلام: سَيَهْلِكُ فِيَّ صِنْفَانِ: مُجِبُّ مَفْرِطٍ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ. وَخَيْرُ النَّاسِ فِيَّ حَالًا النَّمَطُ الْأَوْسَطُ، فَالزَّمُوهُ (نهج البلاغه: خطبه ۱۲۷).
- ۳- عنه علیه السلام: اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْعُلَاةِ كِبْرَاءِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ مِنَ النَّصَارَى، اللَّهُمَّ اخْذَلْهُمْ أَبَدًا، وَلَا تَنْصُرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (الأمالی، طوسی: ص ۶۵۰ ح ۱۳۵۰).

بخش پانزدهم: دشمنی با امام علی علیه السلام

اشاره

بخش پانزدهم: دشمنی با امام علی علیه السلام مفصل یکم: انگیزه های دشمنی با امام علی علیه السلام مفصل دوم: بر حذر داشتن از کین ورزی با امام علی علیه السلام مفصل سوم: زیان های دشمنی با امام علی علیه السلام مفصل چهارم: ویژگی های دشمنان امام علی علیه السلام مفصل پنجم: نیرنگ های دشمنان امام علی علیه السلام برای خاموش کردن نور او فصل ششم: نافرجامی آرزوهای دشمنان امام علی علیه السلام

فصل یکم: انگیزه های دشمنی با امام علی علیه السلام

الف کینه توزی ها

ب حسادت و نادانی

فصل یکم: انگیزه های دشمنی با امام علی علیه السلام کینه توزی ها امام علی علیه السلام: قریش، تمام کینه هایی را که از پیامبر خدا در دل داشتند، با من آشکار کردند و پس از من نیز آن را درباره فرزندانم، آشکار خواهند کرد. مرا چه با قریش؟! من فقط به امر خدا و پیامبرش به مبارزه با آنان برخاستم. اگر مسلمان بودند، آیا این، پاداش کسی است که خدا و پیامبرش را اطاعت می کند؟! (۱) معرفه الصحابه به نقل از ابن عباس: عثمان به علی علیه السلام گفت: گناه من چیست که قریش، تو را دوست ندارند؟ تو هفتاد نفر از مردانشان را که چهره هایشان مانند شمشیرهای طلایی بود، کشته ای. (۲) حسادت و نادانی شرح نهج البلاغه: در تفسیر این سخن خداوند متعال: «آیا مگر به آنچه خداوند از لطف خویش [به بعضی از] مردمان بخشیده، رشک می برند؟» (۳)، آمده است که این آیه، درباره

۱- الإمام علی علیه السلام: كُلُّ حَقْدٍ حَقَدَتْهُ قُرَيْشٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَظْهَرَتْهُ فِيَّ، وَسَيَتُّظْهُرُهُ فِي وُلْدِي مِنْ بَعْدِي. مَا لِي وَلِقُرَيْشٍ! إِنَّمَا وَتَرْتُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَأَمْرِ رَسُولِهِ، أَفْهَذَا جَزَاءٌ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كَانُوا مُسْلِمِينَ؟ (شرح نهج البلاغه: ج ۲۰ ص ۳۲۸ ح ۷۶۴).

۲- معرفه الصحابه: ج ۱ ص ۸۶ ح ۳۳۸.

۳- نساء: آیه ۵۴.

علی علیه السلام و دانشی که به وی اختصاص یافته ، نازل شده است . (۱) امام علی علیه السلام در نامه اش به عقیل : بدان که عرب ، امروز برای جنگ با برادرت گرد آمده اند ، همان گونه که پیش از این [نیز] برای مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمده و به حقّ وی ، جاهل و برتری هایش را منکر شده بودند . (۲) .

۱- شرح نهج البلاغه : ج ۷ ص ۲۲۰ .

۲- الإمام علی علیه السلام من کتاب له إلى عقیل : ألا وإنّ العرب قد اجتمعت علی حرب أخیک الیوم اجتمعها علی حرب النبی صلی الله علیه و آله قبل الیوم ، فأصبحوا قد جهلوا حقّه و جحدوا فضله (الغارات : ج ۲ ص ۴۳۱) .

فصل دوم: بر حذر داشتن از کین ورزی به امام علی علیه السلام

فصل دوم: بر حذر داشتن از کین ورزی به امام علی علیه السلام خدا صلی الله علیه و آله هر کس مرا دوست دارد، باید علی را دوست داشته باشد و کسی که علی را دشمن بدارد، با من دشمنی کرده است و دشمنی با من، دشمنی با خدای عز و جل است و هر کس با خدا دشمنی ورزد، خداوند او را وارد جهنم می سازد. (۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! خوشا به حال کسانی که تو را دوست دارند با تو از در راستی در آیند؛ و بدآ به حال کسانی که با تو دشمنی می ورزند و با تو از در ناراستی در آیند! (۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: بدانید که جبرئیل به من از خداوند عز و جل خبر داد... که می فرماید: «هر که با علی دشمنی ورزد و از وی پیروی نکند، نفرین و خشم من بر اوست». (۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای مردم! کسی که علی را دوست بدارد، دوستش می دارم و کسی که او را دشمن بدارد، دشمنش می دارم؛ به کسی که به علی بیوندد، می پیوندم و از کسی که از او بُرد، می بُرم و از کسی از او روی گردان باشد، روی گردانم و کسی که از علی حمایت کند، حمایتش می کنم و با کسی که دشمن علی باشد، دشمنی می ورزم. (۴)

-
- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ أَحَبَّنِي فَلِيحِبَّ عَلِيًّا؛ وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ، وَمَنْ أَبْغَضَ اللَّهَ - أَدْخَلَهُ النَّارَ (تاریخ بغداد: ج ۱۳ ص ۳۲ ش ۶۹۸۸).
 - ۲- عنه صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَقَ فِيكَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَبَ فِيكَ (المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۵ ح ۴۶۵۷).
 - ۳- عنه صلی الله علیه و آله: أَلَا - إِنَّ جِبْرَائِيلَ خَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى... وَيَقُولُ: مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَلَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَغَضَبِي (الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۴۶ ح ۳۲).
 - ۴- عنه صلی الله علیه و آله: مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا أَحَبَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا أَبْغَضَهُ، وَمَنْ وَصَلَ عَلِيًّا وَصَلَتْهُ، وَمَنْ قَطَعَ عَلِيًّا قَطَعَتْهُ، وَمَنْ جَفَا عَلِيًّا جَفَوْتُهُ، وَمَنْ وَالَى عَلِيًّا وَالَيْتُهُ، وَمَنْ عَادَى عَلِيًّا عَادَيْتُهُ (الأمالی، صدوق: ص ۱۸۸ ح ۱۹۷).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حَجَّه الوداع ، در حالی که بر شترش نشسته و دستش بر شانه علی علیه السلام بود : خداوندا! آیا ابلاغ کردم؟ خداوندا! آیا ابلاغ کردم؟ این ، پسر عموی من و پدر فرزندان من است . خداوندا! دشمنانش را در آتش ، واژگون ساز . (۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر کس به علی حسد ورزد ، به من حسد ورزیده است و کسی که به من حسد ورزد ، کافر شده است . (۲) مسند ابن حنبل به نقل از عمرو بن شاس اسلمی : همراه علی به سوی یمن روانه شدیم . در این سفر ، علی با من قهر کرد ، به طوری که در قلبم نسبت به علی کدورتی حاصل شد . هنگامی که برگشتم ، در مسجد ، گله ام را مطرح کردم ، تا این که این مطلب به پیامبر خدا رسید .

بامدادی به مسجد رفتم و پیامبر خدا در بین گروهی از یارانش بود . وقتی چشمش به من افتاد ، به من خیره شد و با تندی به من نگریست تا این که نشستم . فرمود : «ای عمرو! به خدا سوگند ، مرا آزردی» .

گفتم ؛ ای پیامبر خدا! از آزردن شما به خدا پناه می برم .

فرمود : «آری . هر کس علی را بیازارد ، مرا آزرده است» . (۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : دوست داشتن علی ایمان و دشمنی با او کفر است . (۴) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! کسی که بمیرد و با تو دشمن باشد ، فرقی ندارد که یهودی مرده باشد یا نصرانی . (۵) .

- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله فی حَجَّه الوداع وَهُوَ عَلٰی نَاقَتِهِ وَيَدُهُ عَلٰی مَنْكِبِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ ؟ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ ؟ هَذَا ابْنُ عَمِّي وَأَبُو وُلْدِي ، اللَّهُمَّ كُبِّ مَن عَادَاهُ فِي النَّارِ ! (المعجم الأوسط : ج ۶ ص ۳۰۰ ح ۶۴۶۸) .
- ۲- عنه صلی الله علیه و آله : مَن حَسَدَ عَلِيًّا حَسَدَنِي ، وَمَن حَسَدَنِي دَخَلَ النَّارَ (الأمالی ، طوسی : ص ۶۲۳ ح ۱۲۸۷) .
- ۳- مسند ابن حنبل : ج ۵ ص ۴۰۵ ح ۱۵۹۶۰ .
- ۴- رسول الله صلی الله علیه و آله : حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ ، وَبُغْضُهُ كُفْرٌ (الخصال : ص ۴۹۶ ح ۵) .
- ۵- عنه صلی الله علیه و آله : يَا عَلِيُّ ، لَا يُبَالِي مَن مَاتَ وَهُوَ يُبْغِضُكَ ؛ مَاتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا (المناقب ، ابن مغزلی : ص ۵۱ ح ۷۴) .

فصل سوم: زیان های دشمنی با امام علی علیه السلام

فصل سوم: زیان های دشمنی با امام علی علیه السلام خدا صلی الله علیه و آله: هر کس علی را، چه در دوران حیات او و چه پس از رحلتش، دوست بدارد، خداوند عز و جل تا زمانی که خورشید طلوع و غروب می کند، آسایش (امتیت) و ایمان را برای وی رقم می زند و هر کس علی را، چه در دوران حیاتش و چه پس از رحلتش، دشمن بدارد، مرگ او جاهلی خواهد بود و به خاطر آنچه در دوران اسلام انجام داده [نیز] مؤاخذه خواهد شد. (۱) و به همین جهت می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: آتش جهنم برای دشمنان علی افروخته است و زبانه می کشد، در حالی که آنان هنوز در دنیا هستند و وارد جهنم نشده اند. (۲) امام علی علیه السلام: به خاطر من، سه کس نابود می شوند و سه کس رستگار می گردند:

لعنت کننده من، شنونده ای که بر آن، صحه می گذارد و گناهکاری که بار گناه را به دوش می کشد، یعنی پادشاه خوش گذرانی که به واسطه ناسزاگویی به من، به وی نزدیکی می جویند و در نزد وی، از دین من بیزاری می جویند و بزرگی تبار مرا خوار

-
- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا مَحْيَاً وَمَمَاتَهُ، كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَمَا غَرَبَتْ؛ وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا مَحْيَاً وَمَمَاتَهُ، فَمَيَّبَتْهُ جَاهِلِيَّةً، وَحَوَّسَبَ بِمَا أَحَدَّثَ فِي الْإِسْلَامِ (أَسَدُ الْغَابَةِ: ج ۵ ص ۴۳۸ ش ۵۵۱۵).
 - ۲- عنه صلی الله علیه و آله: إِنَّ النَّارَ لَتَغِيظُ وَيَسْتَدُّ زَفِيرُهَا عَلَيَّ أَعْدَاءِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُمْ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلُوهَا (ثَوَابِ الْأَعْمَالِ: ص ۲۴۷ ح ۲).

می شمارند ، نابود می شوند . ریشه من ، ریشه پیامبر صلی الله علیه و آله است و دین من ، همان دین پیامبر صلی الله علیه و آله .

و سه کس به خاطر من ، رستگار می شوند : دوستدار پیرو ، دشمن آن که با من دشمن است ، و دوستدار آن که دوستدار من است . هر گاه بنده ای مرا دوست بدارد ، دوستدار مرا نیز دوست می دارد و با دشمن من دشمنی می کند و از من پیروی می کند .

هر کس باید قلب خویش را بیازماید ؛ زیرا خداوند در وجود هیچ کس ، دو قلب قرار نداده تا با یک قلب دوست بدارد و با قلب دیگر ، دشمنی کند .

هر که قلبش از مهر غیر ما سیراب شده ، بر ضدّ ما تبانی کرده است . پس بدانند که خداوند عز و جل و جبرئیل و میکائیل دشمن اویند ، و خداوند دشمن کافران است . ۱ .

فصل چهارم: ویژگی های دشمنان امام علی علیه السلام

الف پلیدزادگی

ب نفاق

فصل چهارم: ویژگی های دشمنان امام علی علیه السلام پلیدزادگی عن ابي الطفيل عامر بن واثله قال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام: از عرب، کسی جز متهم به حرامزادگی، و از انصار، کسی جز یهودی، و از سایر مردم، کسی جز بدبخت، با تو دشمنی نمی کند. (۱) ب نفاق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علی را دشمن نمی دارد، مگر منافق، یا تبهکار، یا دنیاطلب. (۲) امام علی علیه السلام: پیامبر اُمّی صلی الله علیه و آله با من عهد کرده است که جز مؤمن، تو را دوست نمی دارد و جز منافق، با تو دشمنی نمی کند. (۳) امام علی علیه السلام: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این، پیمان پیامبر اُمّی با من است که جز مؤمن، مرا دوست نمی دارد و جز منافق، با من دشمنی نمی کند. (۴)

- ۱- رسول الله صلی الله علیه و آله لعليّ عليه السلام: لا يُبغضُكَ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَعِيٌّ، وَلَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا يَهُودِيٌّ، وَلَا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا شَقِيٌّ (المناقب، خوارزمی: ص ۳۲۳ ح ۳۳۰).
- ۲- عنه صلی الله علیه و آله: لا يُبغضُ عَلِيًّا إِلَّا مُنَافِقٌ أَوْ فَاسِقٌ أَوْ صَاحِبُ دُنْيَا (تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۸۵ ح ۸۸۱۷).
- ۳- الإمام عليّ عليه السلام: لَقَدْ عَهَدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبغضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۴۳ ح ۳۷۳۶).
- ۴- عنه عليه السلام: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ، إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَيَّ: أَلَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبغضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ (صحيح مسلم: ج ۱ ص ۸۶ ح ۷۸).

ج نگون بختی

ج نگون بختیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حق با علی است و علی با حق . هر که از علی اطاعت کند ، به راه راست هدایت می گردد ؛ و هر که علی را نافرمانی کند ، به هلاکت می افتد . دوستدار او سعادت‌مند و دشمنش نگون بخت است . (۱)

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله : الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ ؛ مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا رَشِدًا ، وَمَنْ عَصَى عَلِيًّا فَسَدًا ، وَمَنْ أَحَبَّهُ سَعِدَ ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ شَقِيَ (الاحتجاج : ج ۱ ص ۲۲۹ ح ۴۲) .

فصل پنجم: نیرنگ های دشمنان امام علی علیه السلام برای خاموش کردن نور او

الف جلوگیری از یادکرد فضایل او

فصل پنجم: نیرنگ های دشمنان امام علی علیه السلام برای خاموش کردن نور او الف جلوگیری از یادکرد فضایل او المناقب ، ابن شهر آشوب: معاویه اعلام کرد که: «تعهد [حکومت] از کسی که حدیثی از فضایل علی را نقل کند ، برداشته شده است» ، به گونه ای که عبد الله بن شداد لیشی گفت: دوست داشتم مرا رها می کردند که یک روز تا شب ، فضایل علی بن ابی طالب را نقل کنم و آن گاه ، گردنم زده می شد .

[شرایط ، چنان بود که] محدثی که در موضوع «فقه» ، [از علی علیه السلام] حدیث نقل می کرد ، یا حدیثی درباره «مبارزات» او می آورد ، می گفت: مردی از قریش گفت [و جرئت نمی کرد نام علی علیه السلام را بیاورد]. عبد الرحمان بن ابی لیلی [، هنگامی که حدیثی را از زبان علی علیه السلام نقل می کرد،] می گفت: یکی از یاران پیامبر خدا برایم نقل کرد و حسن بصری می گفت: ابو زینب گفت .

از ابن جُبیر ، درباره حامل لواء (پرچم) ، (۱) پرسیده شد . وی گفت: گویا تو آسوده خاطری! (۲) الإرشاد: در خصوص دفن فضایل امیر مؤمنان و ایجاد مانع برای نشر آنها توسط علما ،

-
- ۱- مقصود ، پرچم (درفش) مخصوص پیامبر خداست که در جنگ ها، آن را به علی علیه السلام می سپرد و آن را «لواء الحمد (درفش ستایش)» می خواندند . (م)
 - ۲- المناقب ، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۳۵۱ .

کار به جایی کشید که در آن برای هیچ خردمندی شبهه ای نمی ماند ، به گونه ای که اگر کسی می خواست روایتی از امیر مؤمنان روایت کند ، نمی توانست نام و نسب او را به روایت ، ضمیمه کند و مجبور بود که بگوید : یکی از اصحاب پیامبر خدا برای من حدیث کرد یا بگوید : مردی از قریش برایم نقل کرد . بعضی هم می گفتند : ابو زینب ، برایم حدیث کرد . [\(۱\)الإرشاد](#) در بیان مظلومیت امیر مؤمنان علیه السلام : زمامدارانِ ستمکار ، کسانی را که او به نیکی یاد می کردند ، زیر شلاق می گرفتند و حتی به خاطر آن ، گردنشان را می زدند و مردم را به اعلام بیزاری از وی وا می داشتند .

رسم بر آن شده بود که به هیچ شکل از علی علیه السلام به خوبی یاد نشود ، چه رسد به این که از فضایل (برتری های) او یاد شود ، یا مناقب (بزرگواری های) او گزارش گردد و یا درباره حقانیت او استدلالی صورت گیرد . [\(۲\)الکامل](#) ، مبرّد به نقل از ابو العیّاس : درباره علی بن ابی طالب که رحمت خدا بر او باد روایت شده است که وی در هنگام نماز ظهر ، عبد الله بن عباس را ندید . به یاران خود فرمود : «چرا ابن عباس نیامده است؟».

گفتند : بچه دار شده است .

هنگامی که علی علیه السلام نماز را خواند ، فرمود : «نزد ابن عباس برویم» .

آن گاه ، نزد وی رفت و به وی تبریک گفت و فرمود : «خداوند بخشاینده را شکر می گزارم . خداوند در آنچه به تو داده است ، برای تو برکت قرار دهد . نامش را چه گذاشته ای؟».

ابن عباس گفت : آیا رواست که من ، قبل از تو ، وی را نام گذاری کنم؟

ابن عباس ، بچه را خواست و نزد علی علیه السلام آورد . علی علیه السلام بچه را گرفت و کام وی را .

۱- .الإرشاد: ج ۱ ص ۳۱۰ .

۲- .الإرشاد: ج ۱ ص ۳۱۱ .

ب جعل احادیث در مذمت وی

ج گسترش دشنامگویی به او

برداشت و برایش دعا کرد . سپس او را به ابن عباس برگرداند و فرمود : «آن را بگیر ، ای پدر پادشاهان! او را علی نامیدم و کنیه اش را ابو الحسن قرار دادم» .

هنگامی که معاویه به قدرت رسید ، به ابن عباس گفت : حق گذاشتن نام و کنیه [علی را بر فرزندانان] ندارید . من این [فرزندت] را ابو محمد کنیه دادم .

و عادت بر این جاری شد [که کسی به نام و کنیه علی ، نام گذاری نشود] . (۱) ب جعل احادیث در مذمت و شرح نهج البلاغه : استادمان ، ابو جعفر اسکافی که خدا رحمتش کند از دوستان واقعی علی علیه السلام بود و در برتر دانستن وی پافشاری می کرد . گر چه باور به برتری داشتن علی علیه السلام ، در بین همه همکیشان بغدادی ما (اهل سنت) شایع بود ؛ ولی ابو جعفر در این باور ، تندترین آنان از نظر سخن و بااخلاص ترین آنان از نظر اعتقاد بود .

ابو جعفر آورده است که : معاویه گروهی از صحابه و گروهی از تابعیان را به نقل اخبار ناشایست درباره علی علیه السلام گمارد تا موجب طعن علی علیه السلام و بیزاری جستن از وی گردد و برای آنان در این کار ، دست مزدی قرار داد که موجب تشویق آنان به چنین کارهایی می شد .

آنان ، آنچه را موجب خشنودی معاویه می گشت ، ساختند ، از جمله آنان [از صحابه] : ابو هریره ، عمرو بن عاص ، مغیره بن شعبه ؛ و از تابعیان ، عروه بن زبیر بودند . (۲) ج گسترش دشنامگویی به او امام علی علیه السلام در توصیف معاویه : آگاه باشید که پس از من ، مردی گلو گشاده و

۱- .الکامل ، میزد : ج ۲ ص ۷۵۶ .

۲- .شرح نهج البلاغه : ج ۴ ص ۶۳ .

شکم گنده بر شما چیره خواهد گشت؛ هر چه بیابد، می خورد و هر چه نیابد، می خواهد. او را بکشید و [البته] هرگز او را نخواهید کشت!

بدانید که او شما را به دشنام گفتن به من و بیزاری جستن از من، فرمان خواهد داد. اما دشنام گفتن، مرا دشنام بگوئید، که برای من موجب تزکیه و برای شما [مایه] نجات خواهد بود. و اما بیزاری جستن، از من بیزاری مجوئید، که من بر فطرت به دنیا آمدم و به ایمان و هجرت، [بر همه شما] سبقت جستیم. (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: طبق آنچه نزد اهل علم، ثابت شده است، ریشه دشنام گفتن به وی این است که معاویه فرمان داد تا او را بر منبرها لعن کنند.

ابن عباس در این باره با معاویه حرف زد.

معاویه گفت: هرگز! این مربوط به دین است (!) و نمی شود آن را ترک کرد. آیا او نسبت به پیامبر خدا، متقلب و نسبت به ابو بکر، بدگو و نسبت به عمر، سرزنشگر و نسبت به عثمان، خوارکننده نبود؟!

ابن عباس گفت: آیا علی را بر منبرها دشنام می گویی، در حالی که وی آنها (منبرها) را با شمشیر خود بر افراشت؟

معاویه گفت: این کار را رها نخواهم کرد تا بزرگ ترها با آن بمیرند و کوچک ترها با آن، بزرگ شوند. (۲) المناقب، ابن مغازلی به نقل از ابو معاویه (هشیم بن بشیر واسطی): در روزگار بنی امیه، سخنانانِ شام را در واسط (۳) دیدم. هر گاه کسی از مردم آن جا می مُرد، سخنانشان.

۱- الإمام علیّ علیه السلام فی وصف معاویة: أما إنه سیظهر علیکم بعدی رجلٌ رَحْبُ البُلووم، مُندَحِقُ البُطنِ، یأکل ما یجد، ویطلب ما لا یجد، فاقتلوه، ولن تقتلوه! ألا وإنه سیأمرکم بسبی، والبراءة منی! فأما السبُّ فسُبونی؛ فإنه لی زکاة، ولکم نجاه، وأما البراءة فلا تتبرؤوا منی؛ فإنی وُلدتُ علی الفِطره، وسبقتُ إلی الإیمانِ والهجره (نهج البلاغه: خطبه ۵۷).

۲- المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۲۲۲.

۳- واسط، شهری است که حجاج، آن را بنیان گذاشت و آن بین بصره و کوفه قرار دارد و از هر کدام، پنجاه فرسنگ فاصله دارد (معجم البلدان: ج ۵ ص ۳۴۷).

د شکنجه کردن دوستداران او و آواره ساختن و کشتن آنان

به حمد و ثنای خداوند می پرداخت و سپس از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد می کرد و او را دشنام می گفت .

یک روز که کسی از مردم واسطُ مرده بود ، در میان آنان حضور یافتم . سخنرانشان برخاست و به حمد و ثنای خداوند پرداخت و آن گاه از علی علیه السلام یاد کرد و وی را دشنام گفت . گاوی از راه رسید و دو شاخش را روی دو سینه وی گذاشت و او را به دیوار چسباند و آن قدر فشار داد تا او را کُشت . سپس برگشت و راه خود را از چپ و راست بین مردم ، باز کرد و به هیچ کسی حمله نکرد و آزار نرساند . (۱) د شکنجه کردن دوستداران او و آواره ساختن و کشتن آنان شرح نهج البلاغه : روایت شده است که محمّد بن علی باقر علیه السلام به یکی از یاران خود گفت : «فلانی! چقدر از قریش و حمایت آنان از هم علیه ما ستم دیدیم و شیعیان و دوستداران ما چه قدر ستم دیدند!

پیامبر خدا در گذشت و به مردم ، خبر داده بود که ما سزاوارترین مردم [در سرپرستی] بر آنان هستیم . قریش ، علیه ما همدست شدند تا آن که حکومت را از سر جای خودش بیرون بردند و با همان حق و حجت ما ، بر ضدّ انصار استللال نمودند . آن گاه ، حکومت را دست به دست گرداندند تا این که به ما باز گشت ؛ ولی باز ، بیعت ما را شکستند و علیه ما جنگ به راه انداختند ؛ و صاحب حکومت (علی علیه السلام) ، همواره در سختی فزاینده بود تا آن که کشته شد .

آن گاه با پسرش حسن علیه السلام بیعت شد و با او پیمان بسته شد ؛ ولی بعدا به وی نیرنگ زدند و او را تسلیم کردند . عراقیان به وی هجوم آوردند ، تا آن جا که خنجری در پهلویش فرو بردند و اردوگاهش را غارت کردند و خلخال مادران فرزندان را بردند تا این که با معاویه مصالحه کرد و خون خود و خاندان بسیار اندک خویش را حفظ کرد .

آن گاه ، بیست هزار نفر از عراقیان با حسین علیه السلام بیعت کردند ؛ ولی بعدا به او نیرنگ زدند و در حالی که بیعتش بر گردنشان بود ، بر وی خروج کردند و او را کشتند .

پس از آن ، ما اهل بیت ، همواره خوار گشته ایم و مورد ستم قرار گرفته ایم ، کنار زده شده ایم ، اهانت شده ایم ، محروم گشته ایم ، کشته شده ایم ، ترسانده شده ایم و بر خون خود و خون دوستانمان در امان نبوده ایم .

و دروغگویان منکر [منزلت ما] ، به خاطر دروغ و انکارشان ، جایگاهی به دست آوردند که به وسیله آن ، در هر شهری به حاکمان خویش و قاضیان جور و کارگزاران نابه کار ، تقرّب می جویند و احادیث ساختگی و دروغ برایشان خوانند و از ما چیزهایی نقل می کنند که نگفته ایم و انجام نداده ایم تا ما را در بین مردم ، مبعوض سازند .

شدّت و اوج این کارها در زمان معاویه ، پس از شهادت حسن علیه السلام بود که شیعیان ما در هر شهری کشته شدند و با صرف گمان ، دست ها و پاهایشان قطع شد و هر کس که از او به عنوان دوستدار ما یا مرتبط با ما یاد می شد ، زندانی گشت یا اموالش به غارت رفت و یا خانه اش ویران شد . و پیوسته گرفتاری های ما ، تا زمان عبید الله بن زیاد (قاتل حسین علیه السلام) رو به شدّت و افزایش بود .

سپس حجاج سر رسید و با شدّت تمام شیعیان را کشت و با هر گمان و تهمتی آنان را به مجازات رساند . کار به جایی رسید که اگر به کسی «زندیق» یا «کافر» می گفتند ، برایش دوست داشتنی تر از آن بود که به وی «شیعه علی» بگویند .

نیز چنان شد که افراد خوش نام که شاید به واقع ، پرهیزگار و راستگو هم بودند در فضیلت برخی از زمامداران گذشته ، احادیثی بزرگ و شگفت نقل می کردند ، حال آن که خداوند متعال ، هرگز چنین فضیلت هایی را برای ایشان نیافریده بود و نه آنان چنین بودند و نه چنین اتفاق افتاده بود . آنان می پنداشتند که این احادیث ، حق اند ؛ زیرا بسیاری از کسانی که به دروغگویی و یا کم پروایی شناخته نمی شدند ، آنها را روایت کرده بودند .

ابو الحسن ، علی بن محمد بن ابی سیف مدائنی ، در کتاب الأحداث آورده است .

که : پس از عام الجماعه ، معاویه در بخش نامه ای یکسان به همه کارگزارانش نوشت : [حکومت] نسبت به کسی که چیزی از فضایل ابو تراب و خاندانش را نقل کند ، تعهدی ندارد .

پس ، خطیبان در هر روستا و بر هر منبر ، علی علیه السلام را لعن می کردند ، از او براءت می جستند و درباره او و خاندانش بد می گفتند .

در آن زمان ، کوفیان ، به خاطر بسیار بودن شیعیان علی علیه السلام در کوفه ، گرفتارترین مردم بودند . معاویه ، زیاد بن سمیه را بر آن جا گمارد و بصره را هم به قلمرو وی افزود . او به جستجوی شیعیان پرداخت و او آنان را می شناخت ؛ زیرا در روزگار علی علیه السلام از آنان بود و آنان را در زیر هر سنگ و کلوخی [یافت و] کشت ، و ترساند . او دست ها و پاها را برید ، چشم ها را میل کشید ، آنان را بر شاخه درختان به دار آویخت ، تبعیدشان نمود و از عراق آواره کرد ، تا جایی که در کوفه شیعه شناخته شده ای نماند .

معاویه به همه کارگزاران خود نوشت که گواهی هیچ یک از شیعیان علی علیه السلام و خاندان وی را نپذیرند . [نیز] نوشت : «در اطرافتان ، پیروان عثمان و دوستان و وابستگان او و نیز آنان را که فضایل (برتری ها) و مناقب (بزرگی های) او را روایت می کنند ، بنگرید و به نشست هایشان نزدیک شوید و مقربشان بدارید و بزرگشان بشمارید و هر چیزی را که فردی از آنان روایت می کند ، به همراه نام وی ، نام پدر و نام خاندانش برایم بنویسید» .

آنان چنین کردند و در باب برتری ها و بزرگی های عثمان ، بسیار نقل کردند ، به خاطر این که معاویه برای آنان پاداش ، لباس ، هدیه و زمین می فرستاد و آنها را در بین عرب و غیر عرب (موالی) تقسیم می نمود .

این کار به همه شهرها گسترش یافت و [گروهی] برای به دست آوردن منزلت و دنیا ، با هم مسابقه می دادند . چنین نبود که یکی از مردم ، پیش کارگزاری از کارگزاران معاویه بیاید و فضیلت و منقبتی برای عثمان نقل کند ، ولی نام وی نوشته نشود و مقرب نگردد و مورد توجه قرار نگیرد . تا مدت ها کار ، چنین بود .

سپس معاویه به کارگزارانش نوشت : «درباره عثمان ، حدیث ، بسیار شده و در هر .

کوی و برزن ، پراکنده گشته است. وقتی نامه من به دست شما رسید، مردم را به روایت نمودن در فضایل صحابه و دو خلیفه اوّل ، فرا بخوانید و هیچ حدیثی را که یکی از مسلمانان درباره فضایل ابو تراب نقل می کند ، رها نکنید ، مگر آن که در برابرش ، حدیثی در فضیلت یکی از صحابه بیاورید ، که این کار برای من دوست داشتنی تر و چشم نوازتر ، و در برابر استدلال های ابو تراب و شیعیانش کوبنده تر ، و برای آنان از احادیث فضایل و مناقب عثمان ، کوبنده تر است .

نامه وی برای مردم ، خوانده شد . از آن پس ، روایت های ساختگی و بی پایه بسیاری در فضایل صحابه نقل شد و مردم در نقل این دست خبرها ، کوشش بسیار نمودند و با نقل آنها بر منبرها به تعریف و تمجید از صحابه [ی مورد نظر] پرداختند و این اخبار ساختگی به معلّمان مکتب خانه ها نیز دیکته شد و آنان به کودکان و نوجوانان نوآموز ، از این احادیث بی حدّ و حصر دروغین آموختند ، تا آن که آنها این احادیث را همچون قرآن ، یاد گرفتند و روایت کردند . آنان حتّی به دختران و زنان و خدمتکاران و بردگان خود هم آموختند و تا آن جا که در توانشان بود ، به این کار ادامه دادند .

سپس معاویه ، در بخش نامه ای به کارگزارانش در همه شهرها نوشت : «بنگرید و هر کس را که علیه وی دلیلی (مبنی بر این که وی علی و خاندانش را دوست دارد) اقامه شد ، نامش را از دیوان ، پاک کنید و عطا و سهمش [از بیت المال] را قطع کنید» .

او نامه ای دیگر ، ضمیمه آن ساخت که : «هر کس را به دوستداری این قوم (علی و خاندانش) متّهم دانستید ، تنبیهش کنید و خانه اش را ویران سازید» .

در هیچ جا ، گرفتاری و بدبختی ، بیشتر از عراق و بویژه کوفه نبود ، به طوری که اگر شخص مورد اطمینانی نزد یکی از شیعیان علی علیه السلام می آمد ، او وی را به اندرون خانه اش می برد و در آن جا اسرارش را می گفت و از خدمتکاران و بردگانش می ترسید و تا هنگامی که از وی برای کتمان سخن ، سوگندهای شدیدی نمی گرفت ، با وی حرف نمی زد .

از این رو ، حدیث های ساختگی ، فراوان شد و بُهتان ، منتشر گشت و فقیهان ، .

قاضیان و کارگزاران بر همین روش ، پیش رفتند .

در این مصیبت ، قاریان ریاکار و افراد ضعیف نما که به خداترسی و عبادت تظاهر می کردند ، بیشترین نقش را داشتند . آنان احادیث بسیاری ساختند تا بدین وسیله ، پیش حاکمانشان بهره مند شوند و به مجالس ایشان نزدیک گردند و به اموال ، اثاثیه و منزل ، دست یابند .

این اخبار و احادیث ، کم کم به دست دیندارانی رسید که دروغ و بهتان را حلال نمی شمردند . آنان با این پندار که این اخبار و احادیث ، درست اند ، آنها را قبول کردند و روایت نمودند ، که اگر می دانستند این روایات ساختگی اند ، هرگز آنها را روایت نمی نمودند و قبول نمی کردند .

روزگار ، چنین گذشت تا آن که حسن بن علی علیهماالسلام در گذشت و بلا و فتنه فزون شد و هیچ کس از این قبیل مردم (شیعه علی علیه السلام) باقی نماند ، جز آن که بر خون خود ، نگران و یا در زمین ، آواره بود .

پس از شهادت حسین علیه السلام ، کار ، سخت تر شد و عبد الملک بن مروان به حکومت رسید . او بر شیعه سخت گرفت و حجاج بن یوسف را بر آنان گمارد .

اهل عبادت و صلاح و دین ، از طریق دشمنی با علی علیه السلام و دوستی با دشمنان وی و همچنین دوستی با آن گروه از مردم که مدعی بودند دشمن علی علیه السلام هستند ، به حجاج ، تقرّب جستند و درباره فضل و سابقه و بزرگواری ایشان (دشمنان واقعی و ادعایی علی علیه السلام) ، بسیار روایت کردند و در به کوچک شمردن ، عیبجویی طعن علی علیه السلام و ابراز دشمنی با او افراط کردند ، به گونه ای که [روزی ،] فردی که گفته می شود پدر بزرگ عبد الملک بن قریب اصمعی بوده است در مقابل حجاج ایستاد و فریاد زد و گفت : ای امیر! خانواده من درباره ام ستم روا داشته اند و نام مرا «علی» گذاشته اند . من ، فقیر و بیچاره ام و به عطای امیر ، نیازمند .

حجاج ، به وی خندید و گفت : به خاطر ظرافت آنچه بدان متوسّل شدی ، تو را زمامدار فلان منطقه گردانیدم . .

ه انگیزه سیاسی در پس نیرنگ های دشمنان وی

ابن عرفه مشهور به نَفْطویه ، که یکی از محدثان بزرگ و برجسته است در تاریخ خود ، مطلبی نقل کرده که مؤید این خبر است . او گفته است : بسیاری از احادیث ساختگی درباره فضایل صحابیان ، در روزگار بنی امیه با انگیزه تقرب جستن به ایشان جعل شده است ؛ چرا که آنها می پنداشتند با این کار ، بنی هاشم را منکوب [و از میدان به در] می کنند . (۱) ه انگیزه سیاسی در پس نیرنگ های دشمنان و یامام زین العابدین علیه السلام : مروان بن حکم گفت : در بین مردم ، هیچ کس همانند یار شما (علی) از یار ما (عثمان) دفاع نکرد .

گفتم : پس چرا بر منبر ، وی را دشنام می گوید؟

گفت : چون حکومت ، جز با این کار ، سامان نمی یابد . (۲)

۱- شرح نهج البلاغه : ج ۱۱ ص ۴۳ .

۲- الإمام زین العابدین علیه السلام : قال مروان بن الحکم : ما كان في القوم أحد أدفع عن صاحبنا من صاحبكم يعني علياً عن عثمان قال : قلت : فما لكم تسبونني على المنبر ؟ قال : لا يستقيم الأمر إلا بذلك (تاريخ دمشق : ج ۴۲ ص ۴۳۸) .

فصل ششم: نافرجامی آرزوهای دشمنان امام علی علیه السلام

الف مخالفت با دشنامگویی به او

فصل ششم: نافرجامی آرزوهای دشمنان امام علی علیه السلام مخالفت با دشنامگویی به او المستدرک علی الصحیحین به نقل از عبید الله بن ابی ملیکه: مردی از شامیان پیش ابن عباس آمد و به دشنامگویی علی علیه السلام پرداخت. ابن عباس، مُشتی شِن به طرفش پاشید و گفت: ای دشمن خدا! تو پیامبر خدا را آزردی [و] «بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت، لعنت می کند و برایشان عذابی خوارکننده آماده ساخته است» (۱). اگر پیامبر خدا زنده بود، او را آزار داده بودی. (۲) تاریخ الطبری به نقل از علی بن محمد: بُسر بر منبر بصره سخنرانی کرد و علی علیه السلام را دشنام گفت. آن گاه گفت: هر کس می داند من راست می گویم، او را به خدا سوگند می دهم که مرا تصدیق کند و هر کس می داند من دروغ می گویم، مرا تکذیب کند.

ابو بکره گفت: خدا شاهد است که ما تو را جز دروغگو نمی دانیم.

بُسر، فرمان داد تا او را خفه کنند؛ ولی ابو لؤلؤ ضَبّی بلند شد و خود را روی او افکند و مانع خفه کردن او شد. (۳) المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو عبد الله جدلی: وارد خانه اُم سلمه شدم. به

۱- احزاب: آیه ۵۷.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۱ ح ۴۶۱۸.

۳- تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۶۷.

من گفت: آیا در بین شما به پیامبر خدا دشنام گفته می شود؟

گفتم: پناه بر خدا! یا منزّه است خدا! یا کلمه ای شبیه به اینها گفتم.

گفت: از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «هر کس علی را دشنام بگوید، مرا دشنام گفته است». (۱) صحیح مسلم به نقل از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش: معاویه بن ابی سفیان به سعد، فرمان داد [به دشنامگویی به علی علیه السلام] و گفت: چه چیزی مانع شده است که ابو تراب را بد بگویی؟

سعد گفت: سه چیزی را که پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: به یاد می آورم و هرگز وی را دشنام نمی گویم و برای من، [داشتن] یکی از آن سه، محبوب تر از شتران سرخ موسی است:

هنگامی که پیامبر خدا در یکی از جنگ ها علی علیه السلام را جانشین ساخت، وی به ایشان گفت: ای پیامبر خدا! آیا مرا با زنان و بچه ها و می نهی؟

پیامبر خدا به وی فرمود: «آیا از این که نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی، جز آن که پس از من پیامبری نیست، خشنود نیستی؟».

و در روز خیبر شنیدم که [پیامبر خدا] می فرمود: «پرچم را به کسی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز وی را دوست دارند». در انتظار تحقق این سخن بودیم که فرمود: «علی را برایم صدا کنید».

علی علیه السلام چشم درد داشت که وی را آوردند. ایشان آب دهن به چشم او زد و پرچم را به وی داد و خداوند، او را پیروز ساخت.

و هنگامی که این آیه: «بگو: بیاید پسرانمان را و پسرانمان را... فرا بخوانیم» (۲) نازل شد، پیامبر خدا، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست و فرمود: «بار خدایا! اینان،».

۱-المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۰ ح ۴۶۱۵.

۲-آل عمران: آیه ۶۱.

ب خودداری مردم از دشنامگویی به او

خانواده من اند». (۱) ب خودداری مردم از دشنامگویی به او تاریخ یعقوبی درباره حوادث سال ۴۴ هجری: در این سال، معاویه در مسجد، مقصوره ساخت و در دو عید [فطر و قربان]، منبرها را به مصلی منتقل کرد و پیش از نماز، خطبه خواند. این به خاطر آن بود که وقتی مردم نماز می خواندند، [به خانه هایشان] بر می گشتند تا لعن علی علیه السلام را نشنوند. از این رو، معاویه خطبه را بر نماز، مقدم داشت.

او فدک را به مروان بن حکم بخشید تا بدین وسیله، خاندان پیامبر خدا را خشمگین سازد. (۲) الطبقات الکبری به نقل از سعد بن محمد بن حسن بن عطیه: سعد بن جناده به کوفه نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! برایم پسری به دنیا آمده است؛ او را نام گذاری کن.

علی علیه السلام فرمود: «این، عطیه خداوند است».

لذا عطیه (۳) نامیده شد. مادر او کنیزی رومی بود.

عطیه به همراه ابن اشعث، علیه حجاج، خروج کرد. وقتی سپاه ابن اشعث شکست خورد، عطیه به فارس گریخت.

حجاج به محمد بن قاسم ثقفی نوشت: «عطیه را فرا بخوان. اگر علی بن ابی طالب را لعن کرد [که رهایش می کنی]، و گرنه به او چهارصد شلاق بزن و موی سر و ریشش را بتراش».

[محمد بن قاسم] وی را فرا خواند و نامه حجاج را برایش خواند. عطیه از لعن

۱- صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۷۱ ح ۳۲.

۲- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۲۳.

۳- وی عطیه بن سعد بن جناده عوفی، از بزرگان تابعیان و اولین کسی است که به همراه جابر بن عبد الله انصاری، قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کرد.

ج شهری که از دشنامگویی به او خودداری ورزید

د خودداری از بیزاری جستن

علی علیه السلام سر بر تافت . محمد بن قاسم چهارصد شلاق به وی زد و سر و ریشش را تراشید . (۱) ج شهری که از دشنامگویی به او خودداری ورزید معجم البلدان در توصیف شهر سجستان (۲) : زُهنی گفت : از همه مهم تر ، این که علی بن ابی طالب علیه السلام بر همه منبرهای شرق و غرب ، مورد لعن قرار گرفت و بر منبر این شهر ، جز یک بار ، لعن نشد . [مردم این شهر] به خواست بنی امیه پاسخ ندادند و در پیمانشان [با حاکمان اموی ، این شرط را] افزودند که در منبر آنان ، هیچ کس لعن نشود و در شهرشان ، جوجه تیغی و لاک پشت شکار نکنند . کدامین بزرگواری ، عظیم تر از خودداری آنان از لعن برادر پیامبر خدا بر منبرشان است ، در حالی که بر منبر حرمین (مکه و مدینه) لعن می شد؟ (۳) د خودداری از بیزاری جستن تاریخ الطبری به نقل از ابو مخنف ، در بیان کشته شدن حُجر بن عدی و یارانش : فرستاده معاویه نزد آنان آمد ، با این پیام که شش نفرشان آزاد و هشت نفرشان کشته شوند .

فرستاده معاویه به آنان گفت : به ما فرمان داده شده است که بیزاری (برائت) جستن از علی و لعن کردن وی را به شما پیشنهاد کنیم . اگر این کار را انجام دهید ، شما را رها می کنیم ؛ و اگر انجام ندهید ، شما را می کشیم ؛ چرا که امیر مؤمنان [معاویه] چنین می پندارد که خونتان ، به خاطر گواهی همشهریانتان علیه شما ، برای او مباح است . با

۱- الطبقات الکبری : ج ۶ ص ۳۰۴ .

۲- سجستان به منطقه ای در خراسان بزرگ اطلاق می شد که از دیرباز معروف بود . در قدیم به آن «رام شهرستان» می گفتند . بین سجستان تا کرمان یکصد و سی فرسنگ فاصله است (معجم البلدان : ج ۳ ص ۱۹۰) .

۳- معجم البلدان : ج ۳ ص ۱۹۱ .

این همه ، او شما را بخشیده است . پس ، از علی بن ابی طالب ، بیزاری بجوید تا شما را آزاد بگذاریم .

آنان گفتند : بار خدایا! ما اهل چنین کاری نیستیم . [فرستاده معاویه] دستور داد که قبرشان را بکنند و کفن هایشان را بیاورند . آنان ، همه شب را به نماز خواندن گذراندند .

وقتی صبح شد ، یاران معاویه گفتند : ای جمع! دیشب شما را دیدیم که نماز طولانی خواندید و دعای نیکو به جا آوردید . به ما بگویید که نظرتان درباره عثمان چیست؟

گفتند : او نخستین کسی بود که در قضاوت ، ستم کرد و به غیر حق ، عمل کرد .

یاران معاویه گفتند : امیر مؤمنان [معاویه] شما را بهتر می شناخت!

آن گاه در مقابل آنان ایستادند و گفتند : از این مرد (علی علیه السلام) بیزاری بجوید .

آنان گفتند : او را دوست می داریم و از کسی که از او بیزاری بجوید ، بیزاریم .

هر یک از یاران معاویه ، یکی از یاران حُجْر را گرفت تا بکشد . قبیصه بن ضبیعه به دست ابو شریف بدی افتاد .

قبیصه به او گفت : بین خاندان من و خاندان تو ، پیمان امان است . کسی غیر از تو مرا بکشد .

ابو شریف به وی گفت : خوبی کردن به تو صله رحم است . آن گاه حَضْرَمی را گرفت و کشت ، و قبیصه بن ضبیعه به دست قُضَاعی کشته شد .

سپس ، حجر به آنان گفت : بگذارید وضو بگیرم . به او گفتند : بگیر .

وقتی وضو گرفت ، گفت : بگذارید دو رکعت نماز بگذارم که به خدا سوگند ، هیچ گاه وضو نگرفته ام ، مگر آن که [پس از آن] دو رکعت نماز خوانده ام .

گفتند : بخوان .

[حجر] ، نماز خواند . سپس برگشت و گفت : سوگند به خدا ، هیچ گاه نمازی کوتاه تر از این نماز نخوانده بودم . چنانچه نمی پنداشتید که از مرگ می ترسم ، دوست داشتم که بیشتر نماز بخوانم . . .

آن گاه گفت: خداوندا! از تو علیه امت خویش یاری می خواهیم؛ چرا که کوفیان، علیه ما شهادت دادند و شامیان، ما را می کُشند.

سوگند به خدا، اگر مرا در این جا بکشید، [باید] بدانید که من اولین جنگاور مسلمانی خواهم بود که در وادی شام، کشته می شود و نخستین مرد مسلمانی خواهم بود که سگ های شام (معاویه و یارانش) بر او پارس کرده اند. هُیدبَه بن فِیاض، با شمشیر به سویش رفت. بدن حجر به لرزه افتاد. هدبه گفت: ولی نه! می پنداشتی که از مرگ نمی ترسی! من تو را رها می کنم، تو هم از مولایت بیزاری بجوی.

حجر گفت: چگونه نترسم، در حالی که قبری کنده شده، کفنی پهن گشته و شمشیری آخته می بینم؟ سوگند به خدا که من، اگر از کشته شدن هم بترسم، هرگز چیزی را نخواهم گفت که پروردگارم را خشمگین سازد.

آن گاه، هدبه او را کشت و [بقیه] آنان را یکی یکی کشتند تا آن که همه شش نفر را کشتند. (۱).

سخنی درباره ناکام ماندن دشمنان امام علیه السلام

سخنی درباره ناکام ماندن دشمنان امام علیه السلام بنی الحدید می گوید : استاد ما ، ابو جعفر اسکافی گفت : اگر چیرگی جهل و تقلید بر مردم نبود ، ما هیچ نیازی به پاسخگویی به استدلال های پیروان عثمان نداشتیم ؛ اما چه می توان کرد که در آن روزگار ، قدرت ، نفوذ کلام ، و غلبه فرمان بزرگان و علما و اُمرا ، تأثیر فراوانی بر مردم داشت . نیز همگان مطلع بودند که پاداش و منزلت ، از آن کسانی است که در فضیلت ابو بکر ، اخبار و احادیث ، نقل کنند و همگان دیدند که محدثان (به خاطر دستیابی به دنیا) چگونه حدیث های بسیار ساختند . این همه ، مورد اهتمام بنی امیه بود . بنی امیه در طول حاکمیتشان ، پیوسته تلاش نمودند تا یاد علی علیه السلام و فرزندانش را به فراموشی سپرده ، نور ایشان را خاموش نموده ، برتری ها و بزرگواری ها و سوابق ایشان (در اسلام) را کتمان کنند . بنی امیه ، [خطیبان و سخنرانان را] وادار نمودند که علی علیه السلام و فرزندانش را بر منبرها ناسزا و دشنام بگویند و مورد لعن قرار دهند . پس ، پیوسته ، شمشیرها از خون ایشان ، سرخ فام و عدد ایشان کم و دشمنان ایشان فراوان بود . این گونه بود که علی علیه السلام و فرزندانش ، همواره کشته و اسیر و یا در تبعید و در فرار بودند و عمر را پیوسته خوار ، محروم ، ترسان و در انتظار می گذرانیدند ، تا جایی که اگر شخصی فقیه ، محدث ، قاضی و یا متکلم نیز چیزی از فضایل ایشان را بازگو می کرد ، با شدیدترین توبیخ ها و سخت ترین مجازات ها تهدید می شد و اجازه داده

نمی شد که کسی در اطراف او گرد آید. تقیه، حتی به جایی رسید که وقتی محدث، حدیثی را از علی علیه السلام نقل می کرد، نام وی را پنهان می داشت و تنها به «مردی از قریش گفت» یا «مردی از قریش چنین کرد» اکتفا می کرد و نام علی علیه السلام را به زبان نمی آورد. از اینها گذشته، می بینیم که در آن روزگار، همه مخالفان علی علیه السلام به نقض فضایل وی می پرداختند و برای این هدف، حيله ها و تأویل هایی به کار می بردند؛ مخالفانی از قبیل: خارجی از دین برون رفته، مُنکر کینه توز، معتقد گیج، نوجوان معاند، منافق دروغگو، عثمانی حسود (که در نقل فضایل او، اعتراض وارد می کرد و خدشه می نمود)، معتزلی ای که در احادیث فضایل او، نقض های کلامی وارد می کرد (همو که به دانش اختلاف مذاهب، آگاه بود و شبهه را می دانست و موارد خدشه و انواع تأویل ها را بلد بود و با این حال، در ابطال فضایل علی علیه السلام تلاش می کرد و مشهورترین فضایل او را تأویل می نمود و گاه به چیزی تأویل می نمود که احتمال آن نمی رفت و گاه با قیاس نقضی، می خواست از ارزش آن بکاهد). با این همه، از نیرومندی و بلندمرتبگی و روشنایی و پرتو افشانی شخصیت علی علیه السلام کاسته نشد. تو خود می دانی که معاویه، یزید و مروانینی که پس از آن دو به قدرت رسیدند، در دوران حاکمیت خود که حدود هشتاد سال طول کشید از هیچ تلاشی برای وادار ساختن مردم به بدگویی و لعن علی علیه السلام و نیز پوشاندن برتری ها و مخفی نمودن بزرگی ها و سوابق او فروگذار نکردند. خالد بن عبد الله واسطی، از حصین بن عبد الرحمان، از هلال بن یساف، از عبد الله بن ظالم نقل کرده است که: وقتی برای معاویه بیعت گرفته شد، مغیره بن شعبه سخنان را وا می داشت تا علی علیه السلام را لعن کنند. سعید بن زید بن عمرو بن نُفیل گفت: آیا نمی بینید که این مرد ستمکار، فرمان می دهد که اهل بهشت، لعن شوند؟! سلیمان بن داوود، از شعبه، از حُرّ بن صباح نقل کرده است که: از عبد الرحمان بن احنس شنیدم که می گفت: مغیره بن شعبه را در حال سخنرانی دیدم. او علی علیه السلام را یاد

کرد و به وی بد گفت. ابو کُریب می گوید: ابو اُسامه برایمان حدیث کرد و گفت: صدقه بن مثنیٰ نَخعی، از ریاح بن حارث نقل کرد که: مغیره بن شعبه در مسجد جامع [کوفه] بود و مردم پیشش بودند. مردی که قیس بن علقمه نام داشت نزدش آمد و مغیره از وی استقبال کرد. او علی علیه السلام را دشنام گفت. محمد بن سعید اصفهانی، از شریک، از محمد بن اسحاق، از عمرو بن علی بن حسین، از پدرش (علی بن حسین علیهما السلام) روایت کرد که: مروان به من گفت: در بین مردم، هیچ کس همانند یار شما از یار ما حمایت نکرد. گفتم: پس چرا در منبرهایتان وی را دشنام می گوید؟ گفت: چون حکومت ما، جز با این کار، سامان نمی یابد. ابو غَسَّان مالک بن اسماعیل نَهْدی، از ابن ابی سیف روایت کرده است که: مروان، سخنرانی کرد و حسن بن علی علیهما السلام هم نشسته بود. مروان به علی علیه السلام ناسزا گفت. حسن بن علی علیهما السلام به مروان فرمود: «وای بر تو، ای مروان! آیا این کسی که بدش را می گوئید، بدترین مردم است؟». [مروان] گفت: نه؛ بلکه بهترین مردم است. ابو غَسَّان، همچنین روایت کرده است که: عمر بن عبد العزیز گفت: پدرم سخنرانی می کرد و پیوسته [و بدون هیچ لکنتی] به سخنرانی اش ادامه می داد؛ امّا وقتی از علی یاد می کرد و او را دشنام می گفت، زبانش بند می آمد، صورتش زرد می شد و حالش تغییر می کرد. در این خصوص از وی پرسیدم. گفت: آیا این مطلب را متوجّه شده ای؟ اگر اینان آنچه را پدرت درباره علی می داند، بدانند، یک نفرشان از آنان هم از ما پیروی نمی کند. ابو عثمان روایت کرده است که: ابو یقظان برای ما حدیث کرد و گفت: در روز عرفه، یکی از پسران عثمان، نزد هشام بن عبد الملک به پا ایستاد و گفت: این، روزی است که خلفا لعن ابو تراب را در آن، مستحب می شمردند. عمرو بن قَتّاد، از محمد بن فضیل، از اشعث بن سَوّار روایت کرده است که:

عَدِيّ بن اوطات ، علی علیه السلام را بر منبر ، دشنام گفت . حسن بصری گریست و گفت : امروز ، مردی دشنام گفته شد که در دنیا و آخرت ، برادر پیامبر خداست . عَدِيّ بن ثابت ، از اسماعیل بن ابراهیم روایت کرده است که : من و ابراهیم بن یزید برای نماز جمعه [، در مسجد کوفه] نزدیک درهای بنی کَنده نشسته بودیم که مغیره برخاست و به خواندن خطبه پرداخت . او خدا را حمد گفت و سپس هر چه خواست ، بیان کرد . آن گاه به [دشنامگویی به] علی علیه السلام پرداخت . ابراهیم ، روی ران یا زانوی من زد و گفت : رو به من کن و با من حرف بزن ، که ما در نماز جمعه نیستیم (این ، دیگر نماز جمعه نیست که شرعا استماع خطبه آن ، ضروری باشد) . نمی شنوی این مرد ، چه می گوید؟ عبد الله بن عثمان ثَقَفِي روایت کرد و گفت : ابن ابی یوسف گفت : عامر بن عبد الله بن زبیر به پسرش گفت : ای پسر! علی را جز به نیکی ، یاد نکن ؛ چرا که بنی امیه هشتاد سال بر منبرهایشان وی را لعن کردند ؛ ولی در مقابل ، خداوند ، جز بر مقام وی نیفزود . دنیا هرگز چیزی را نساخته ، مگر آن که برگشته و نابودش کرده است ؛ و دین ، هرگز چیزی را بنا نکرده است که آن را نابود کند . عثمان بن سعید ، روایت کرد و گفت : مَطْلَب بن زیاد ، از ابو بکر بن عبد الله اصفهانی برای ما نقل کرد که : شخصی منسوب به بنی امیه که به وی خالد بن عبد الله می گفتند همواره علی علیه السلام را دشنام می گفت . روز جمعه که شد ، او برای مردم ، سخنرانی کرد و گفت : سوگند به خدا ، پیامبر خدا ، در حالی که می دانست علی کیست ، وی را به کار گرفت و این به خاطر آن بود که شوهر دخترش بود . سعید بن مسیب که در حال چرت زدن بود ، چشم هایش را گشود و گفت : وای بر شما! این خبیث ، چه گفت ؟ هم اکنون در رؤیا دیدم که قبر پیامبر خدا شکافت و پیامبر خدا فرمود : «دروغ گفتی ، ای دشمن خدا!». قَنَاد ، روایت کرده است : اَسْبَاط بن نصر همدانی ، از سُدی برایمان حدیث کرد که :

من در مدینه ، کنار أحجار الزَّیْت (۱) بودم که سواری بر شتر آمد و ایستاد و علی علیه السلام را دشنام گفت . مردم به دیده تحقیر به وی نگاه کردند . در این هنگام ، سعد بن ابی وقاص آمد و گفت : خداوند! اگر این مرد ، بنده صالحت را دشنام گفته است ، خواری وی را به مسلمانان نشان بده . چیزی نگذشت که شتر آن مرد ، رم کرد و وی افتاد و گردنش شکست . عثمان بن ابی شیبه ، از عبد الله بن موسی ، از فطرن بن خلیفه ، از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که : به خانه ام سلمه که خدایش رحمت کند وارد شدم . به من گفت : آیا پیامبر خدا در بین شما دشنام گفته می شود و شما زنده هستید؟! گفتم : کجا چنین چیزی اتفاق افتاده است؟ گفت : آیا علی و دوستانش دشنام گفته نمی شوند؟ عباس بن بکَّار ضَبَّی روایت کرده است که : ابو بکر هَدَلی ، از زُهری برایم نقل کرد که : ابن عباس به معاویه گفت : آیا از بدگویی این مرد (علی علیه السلام) دست نمی کشی؟ معاویه پاسخ داد : به این کار ، همچنان ادامه خواهم داد تا کوچک ترها با آن ، پرورش یابند و بزرگ ترها با آن ، پیر گردند . هنگامی که عمر بن عبد العزیز به زمامداری رسید ، از بدگویی علی علیه السلام دست کشید ، تا جایی که مردم گفتند : او سنّت را ترک کرده است! از ابن مسعود ، روایت شده است که : شما چگونه خواهید بود ، آن هنگام که فتنه شما را فراگیرد و کوچک ترها با آن ، تربیت شوند و بزرگ ترها با آن ، پیر گردند و مردم طبق آن ، عمل کنند و آن را سنّت تلقی نمایند و هر گاه چیزی از آن فتنه تغییر کند ، گفته شود : سنّت ، تغییر یافته است؟ ابو جعفر می گوید : می دانید که پاره ای از پادشاهان ، گاه از روی خواهش های نفس ، سخن یا روشی را برمی گزینند و مردم را به آن وا می دارند ، به گونه ای که غیر آن

۱- أحجار الزَّیْت ، جایی است در مدینه که در آن ، نماز باران می خوانند (معجم البلدان : ج ۱ ص ۱۰۹) .

را نمی شناسند؛ نظیر این که حجاج بن یوسف، [در تلاوت قرآن،] قرائت عثمان را برگزید و قرائت های ابن مسعود و ابی بن کعب را ترک نمود و مردم را در استفاده از آن دو قرائت، مورد تهدید قرار داد. این، جدای از جنایاتی است که حجاج بن یوسف، جباران بنی امیه و طاغیان مروانی نسبت به فرزندان علی علیه السلام و شیعیانش انجام داده اند. حاکمیت حجاج، بیست سال بود و هنوز او نمرده بود که مردم عراق بر قرائت عثمان، اجتماع کرده بودند و فرزندانشان با آن، بزرگ شده بودند و (به خاطر خودداری و ورزیدن پدرانشان و نیز سر باز زدن آموزگاران از آموزش جز آن) غیر آن را نمی دانستند، به گونه ای که اگر قرائت عبد الله یا قرائت ابی برایشان خوانده می شد، نمی فهمیدند و (به سبب عادت کردن به غیر آن و طولانی بودن دوره ناآگاهی) نسبت به آشنایی با روش آن دو، پنداری کراهت آمیز و ناشایست داشتند؛ چون وقتی چیرگی بر رعیت پیدا شود و دوران سلطه بر آنان طولانی گردد و ترس در میانشان گسترش یابد و تقیه فراگیر گردد، همگی بر کنار کشیدن و سکوت، اتفاق می کنند و روزگار، به مرور، بینش آنان را می گیرد و از جرئت و استواری شان می کاهد، به گونه ای که بدعت ناشناخته ای که به وجود آورده اند، بر سنتی که می شناسند، غالب می گردد. حجاج و کسانی نظیر عبد الملک و ولید که حجاج را زمامدار کرد و نیز سایر فرعون های اموی قبل و بعد این دو، بر مخفی نگه داشتن خوبی ها و فضایل علی علیه السلام و فرزندان و شیعیانش و نیز پایین آوردن قدر و منزلت آنان، حریص تر بودند تا ساقط کردن قرائت عبد الله و ابی؛ چون آن نوع قرائت ها موجب سقوط پادشاهی آنان و فساد کار و روشن شدن حالشان نمی شد، حال آن که مشهور شدن فضل علی علیه السلام و فرزندان و نیز آشکار گشتن خوبی های ایشان، زوال قدرت آنان را در پی می داشت و موجب تسلط دوباره حکم کتاب خدا که کنار نهاده شده بود بر آنان می گشت. از این رو، آنان، هشیارانه در مخفی نگه داشتن فضایل علی علیه السلام تلاش نمودند و مردم را بر پنهان کردن و پوشیده نگه داشتن آنها وا داشتند؛ ولی خداوند عز و جل تنها

پرتوافشانی و درخشش شخصیت او و فرزندانش و فزونی یافتن مهر آنان و انتشار و فراوانی یاد آنان و روشنی نیرومندی استدلال آنان و ظهور برتری آنان و بالا رفتن اعتبار آنان و عظمت یافتن جایگاه آنان را اراده کرده بود، به گونه ای که آنان به سبب اهانت های امویان، عزیز شدند و با به فراموشی سپرده شدن یادشان، زنده شدند و ... سرانجام، همه بدی هایی که بدخواهان در حقّ علی علیه السلام و فرزندانش اراده کرده بودند، به خیر مبدّل گشت. در نتیجه، از فضایل، ویژگی ها، مزایا و سوابق علی علیه السلام، آن قدر به ما رسیده است که پیشتازان، بر او در این خصوص پیشی نگرفته و اراده کنندگان، همپای او نشده و جویندگان، به او نرسیده اند و اگر آن فضایل، در شهرت، همپای «قبله معین» نگشته بود و در فراوانی، چون «سنت محفوظ» نبود، با توجه به شرایطی که توصیف کردیم، از پس روزگاری بدین بلندی، یک حرف هم از آن همه فضایل به دست ما نمی رسید. (۱)

ه برداشته شدن دشنامگویی به امام علیه السلام

ه برداشته شدن دشنامگویی به امام علیه السلام کامل فی التاریخ: بنی امیه ، امیر مؤمنان (علی بن ابی طالب علیه السلام) را دشنام می گفتند ، تا آن که عمر بن عبد العزیز ، خلافت را به دست گرفت . او این کار را ترک کرد و به همه کارگزارانش نوشت که آن را ترک کنند .

دلیل این که وی علی علیه السلام را دوست داشت ، این است که خود گفت : من در مدینه علم می آموختم و همراه (شاگرد) عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود بودم. در این خصوص (بدگویی من از علی) ، خبری از من به وی رسیده بود .

روزی پیشش آمدم و او در حال نماز بود . نماز را طولانی کرد . نشستم و منتظر شدم تا از نماز ، بیرون آید . وقتی نمازش پایان یافت ، به من رو کرد و گفت : کی فهمیدی که خداوند ، پس از خشنودی از اهل بدر و اهل بیعت رضوان ، بر آنان خشم گرفته است؟

گفتم : این موضوع را نشنیده ام .

گفت : پس ، خبری که از تو درباره علی به من رسیده است ، چیست؟

گفتم : از درگاه خداوند و تو عذرخواهی می کنم . [از همین الان] از روشی که داشتم ، دست برداشتم .

[دلیل دیگر ، این بود که] هر گاه پدرم سخترانی می کرد و به علی ناسزا می گفت ، زبانش سنگین می شد . گفتم : ای پدر! در سخترانی ات خوب پیش می روی ؛ ولی هر گاه به یاد کردن از علی می رسی ، در می یابم که ناتوان می شوی .

گفت : آیا این مطلب را متوجه شده ای؟

گفتم : آری .

گفت : ای پسر! اگر این مردمی که در گرد ما هستند ، آنچه را ما از علی می دانیم ، بدانند ، از گرد ما پراکنده می شوند و به سوی فرزندان وی می روند .

وقتی [عمر بن عبد العزیز] به خلافت رسید ، آن قدر به دنیا علاقه نداشت که برای آن ، مرتکب این [گناه] بزرگ شود . پس بدگویی علی علیه السلام را ترک کرد و به کارگزارانش نوشت که آنان نیز آن را ترک کنند ، و در عوض ، این آیه را خواند : «به درستی که خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان ، فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم ، باز می دارد . او به شما اندرز می دهد ، باشد که پند گیرید» (۱) .

این کار ، در نظر مردم ، جایگاهی نیکو یافت و وی را به این خاطر ، بسیار مدح کردند . (۲) .

۱- نحل : آیه ۹۰ .

۲- الکامل فی التاریخ : ج ۳ ص ۲۵۵ .

بخش شانزدهم: یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام

اشاره

بخش شانزدهم: یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام طبقه بندی کارگزاران امام علی علیه السلام شماری از یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام ابو ایوب انصاری ابو ذر غفاری ابو رافع، آزاد شده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابو موسی اشعری ابو هیشم اشعث بن قیس اصبح بن نباته اویس قرنی جابر بن عبد الله انصاری حجر بن عدی دیفه بن یمان خزیمه بن ثابت (ذو شهادتین) رشید هجر زیاد بن ابیه سلیمان فارسی سلیم بن قیس هلالی صغصعه بن صوحان عبد الله بن عباس سعید الله بن ابی رافع عثمان بن حنیف عدی بن حاتم علی بن ابی رافع عمار بن یاسر کمیل بن زیاد مالک اشتر محمد بن ابی بکر مقداد بن عمرو میثم تمار

طبقه بندی کارگزاران امام علی علیه السلام

طبقه بندی کارگزاران امام علی علیه السلام حکومت تقریباً پنج ساله امام علی علیه السلام از جهات گوناگونی قابل بررسی است و تأمیل در سیره حکومتی آن حضرت، از ابعاد مختلفی تنبّه آفرین و آموزنده است. کارگزاران حکومت علی علیه السلام یکی از ابعاد مهم سیاست علوی را می نمایند: چگونگی گزینش آنان و نظارتی که امام علیه السلام پس از گزینش داشته است و... از این مسائل، گاهی در ابواب و فصول مختلف این اثر، سخن رفته است. اکنون در این مدخل، یادآوری می کنیم که کارگزاران امام علی علیه السلام را در چند دسته می توان طبقه بندی کرد: ۱. افراد متدین، مورد اعتماد، مدیر، مدبر و دارای شخصیت اجتماعی ویژه ای که می توان آنان را از یاران برجسته علی علیه السلام و از پیشتازان آنها نامید. اینان، بازوان ستبر علی علیه السلام در حکومت و مشاوران نیک خوی و مخلص آن بزرگوار بودند. مالک اشتر، از این مجموعه است که ابتدا امام وی را بر حکومت «جزیره» (منطقه ای بین دجله و فرات که به لحاظ نزدیکی به شام، از اهمیت ویژه ای برخوردار بود) گماشت و سپس، وی را راهی مصر کرد. همچنین در این مجموعه، عبد الله بن عباس است که فرماندار بصره بود و نیز قیس بن سعد بن عباده، که ابتدا به مصر رفت و آن گاه به حکومت آذربایجان گماشته شد. اینان به هنگام نبرد، در سپاه علی علیه السلام بودند، نه در منطقه حکومت خویش؛ زیرا کسانی که قابلیت فرماندهی و شایستگی مشاورت داشتند، اندک بودند.

با نگاه تاریخی ، در این میان ، مالک اشتر ، چهره منوری است که هیچ گونه پیرایه ای ندارد . درباره ابن عباس ، شایعه چنگ اندازی وی بر بیت المال بصره ، قابل تأمل است و درباره قیس بن سعد ، با همه بزرگی ، عزل وی از حکومت مصر ، قابل توجه است . ۲ . افراد متدین ، متعهد و معتمدی که به گونه ای ضعف مدیریت داشتند و در تدبیر امور ، از جایگاهی بلند برخوردار نبودند . اینان ، چهره هایی موجه بودند ؛ اما در کوران حوادث نتوانستند تصمیمی استوار بگیرند و به درستی از بحران ها نجات یابند . محمد بن ابی بکر ، با همه ارجمندی ، نتوانست مصر را آرام نگه دارد و پس از شورش هواداران معاویه ، توان دفاع را از دست داد . ابو ایوب انصاری ، با همه جلالت و عظمت ، از رویارویی با بصر بن اوطات ، عاجز آمد و فرار کرد . سهل بن حنیف ، پس از شورش فارس و سر برتافتن مردمان آن سامان از پرداخت مالیات ، نتوانست بر آنها چیره شود و از این رو ، برکنار شد . عبید الله بن عباس نیز از مقابل بصر ، فرار کرد . عثمان بن حنیف ، در رویارویی با فریبگری جملیان ، میدان را از دست داد و شکست خورد و دستگیر شد . کمیل بن زیاد ، در رویارویی با هجوم ها و غارتگری های معاویه ، تاب نیاورد . از این رو ، آهنگ «مقابله به مثل» کرد و به غارت مناطق شام ، روی آورد که علی علیه السلام او را سرزنش کرد . ۳ . کسانی که باوری استوار نداشتند و از ایمانی ریشه دار ، برخوردار نبودند ، گو این که سیاستمدارانی بودند اهل تدبیر با مدیریتی کارآمد . اینان ، از چنگ انداختن بر بیت المال و اسراف و تبذیر در آن ، باکی نداشتند . امام علیه السلام از چنین کارگزارانی شکایت داشت و خطاب به آنان می فرمود :

روش سیاسی و محدودیت های امام علی علیه السلام در انتخاب کارگزاران

لَوْ اَتَمَمْتُ اَحَدَكُمْ عَلٰى قَدْحٍ ، لِاُخَذَ عِلَاقَتُهُ! (۱) اگر کاسه ای به یکی از شما بسپارم ، دسته اش را می دزدد! زیاد بن ابیه ، از این گونه کسان است . او به سبب تصرّف های ناروا در بیت المال ، اعتراض امام علی علیه السلام را علیه خود برانگیخت و پس از شهادت امام علیه السلام به معاویه پیوست و از ارتکاب جنایت ، روی برنتافت . مُنْدِر بن جارود نیز بدان جهت که در بیت المال ، حیف و میل روا داشته بود ، مورد عتاب امام علیه السلام قرار گرفت . نُعْمَان بن عَجْلَان ، پس از بذل و بخشش بیت المال به افراد قبیله اش و تصرّفات ناروا به نفع خود ، عتاب علی علیه السلام را برانگیخت . آن گاه فرار کرد و به معاویه پیوست . یزید بن حَجَّه و مَصْقَلَه بن هُبَیره و قَعْقَاع بن شور نیز چنین کردند .

روش سیاسی و محدودیت های امام علی علیه السلام در انتخاب کارگزاران تأمل در چگونگی زندگانی کارگزاران علی علیه السلام و تحلیل مواضع آنان و نگریستن به فرجام حیات سیاسی آنان ، نکته آموز است و مَنیش سیاسی و نیز محدودیت های امام علی علیه السلام را در انتخاب کارگزاران ، نشان می دهد . در این مجال ، لازم است نکاتی را در این باره طرح کنیم : ۱ .
چهره های کارآمد و مطمئن در کنار علی علیه السلام اندک بودند . از این رو ، آن گونه کسان که پیش از این ، یاد کردیم ، در موارد مختلف به کار گرفته می شدند . پس از هنگامه صِفِّین که تنی چند از این کارگزاران نمونه علی علیه السلام به شهادت رسیدند ، به واقع ، علی علیه السلام تنها شد و اطراف وی از بزرگ مردان ، خالی گشت . امام علیه السلام تصمیم داشت پس از قیس بن سعد ، هاشم بن عُتبه را به حکومت مصر بگمارد ؛ اما به رزم آوری چون وی در صِفِّین ، نیاز بود . از این رو ، محمّد بن ابی بکر را که جوان و کم تجربه بود فرستاد و چون هاشم در جنگ صِفِّین به شهادت رسید ، چاره ای

نداشت ، جز این که مالک اشتر را با همه نیازی که به وی در حکومت مرکزی داشت ، روانه آن دیار کند . ۲ . چهره های بسیار موجه ، امین و صالح ، با پیشینه ای پیراسته از هرگونه ناراستی در میان یاران علی علیه السلام بودند که چونان استوانه های حکومت و بازوان ستبر نظام علوی باید در کنار حضرت می ماندند تا امام علیه السلام بتواند در هر آن ، با آنها در مسائل حکومت به رایزنی بپردازد . عمّار ، صحابی بزرگوار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یار و همراه راستین علی علیه السلام ، چنین بود . وجود عمّار و دفاع بی دریغ او از علی علیه السلام ، تردیدها را می زدود و بسیاری از کسانی را که با تبلیغ ها و جوسازی های شبکه تبلیغاتی شام درباره علی علیه السلام متزلزل می شدند ، استوار می داشت . از سوی دیگر ، به لحاظ ریشه های قبیله گری ، هنوز بودند قبایلی که جز از رئیس قبیله خود ، حرف شنوی نداشتند . از این رو ، کسانی چون عدی بن حاتم ، در کنار علی علیه السلام در کوفه باقی ماندند تا قبایل آنان نیز همراه علی علیه السلام بمانند . ۳ . وجود کسانی چون زیاد بن ابیه در میان کارگزاران امام علی علیه السلام سؤال انگیز است . پس از شورش هایی که در دیار فارس صورت گرفت و مردمان آن سامان از پرداخت مالیات ، سر بر تافتند ، علی علیه السلام به پیشنهاد عبد الله بن عباس و تأیید جاریه بن قدامه ، زیاد را با نیروی نظامی برای آرام ساختن آشوب های آن دیار ، به فارس فرستاد ، که زیاد نیز با تدبیر و سیاستی ویژه ، بر آن سامان ، چیره گشت . زیاد ، به آلودگی در نسب ، متهم بود . او ، با وجود ضعف بنیادهای ایمانی اش ، از زیرکی و هوشیاری شگفتی برخوردار بود ، تا جایی که می توان او را نمونه متخصص نا متعهدی دانست که آتش نهادی و تیره جانی را با تدبیر و زیرکی ، یک جا داشت . همراهی وی با معاویه ، با آن همه هشدارهای علی علیه السلام و نیز عملکرد وی در «عراقین» ، نشانی است از پلیدی درونی او ؛ اگرچه در زمان علی علیه السلام این پلیدی را بروز نداد . بدین نکته باید توجه داشت که علی علیه السلام در مسند حکومت ، مانند هر حاکمی ، با واقعیت های انکارناپذیری رویاروی بود . علی علیه السلام با توجه به لزوم اداره جامعه و

بهره‌گیری از نیروها و با توجه به خالی بودن دست خود، چاره‌ای جز استفاده از این گونه کسان نداشت؛ اما این همه را یکسر، با نظارت و هشدار در می‌آمیخت و زیر ذره بین می‌نهاد. ۴. برخی افراد، ضمن آن که با علی علیه السلام کار می‌کردند، امّا بعضی از مواضع آن بزرگوار را قبول نداشتند. زیاد، در هیچ یک از نبردهای امام علیه السلام شرکت نکرد. ابومسعود انصاری نیز تمایلی به شرکت در جنگ نداشت و در هنگامه جنگ صفین، حاکم کوفه شد و در آن دیار ماند. همچنین یزید بن قیس که به حکومت اصفهان منصوب شد، به خوارج تمایل داشت و امام علیه السلام با واگذار کردن این مسئولیت به او، وی را از چنگ آنان رهاند. اینها از یک سو نشان دهنده سَمَاحَتِ (۱) رفتاری علی علیه السلام در منصب ولایت و حکمرانی است و از سوی دیگر، نشان دهنده آنچه در سخن پیشین آوردیم: علی علیه السلام بود و واقعیت‌های جامعه و گریزناپذیری آن واقعیت‌ها!

۱- سَمَاحَت، به معنای: بزرگ‌مَنشی و سعه صدر و گذشت با وجود قدرت است. (م)

شماری از یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام

۱ ابو ایوب انصاری

شماری از یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام ابو ایوب انصاری خلد بن زید بن کلب ، که به کنیه اش ابو ایوب انصاری مشهور است ، از صحابیان پیامبر خداست که پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز ورود به یثرب ، در خانه وی سُکنا گزید . وی در تمام نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشت و پس از پیامبر خدا ، از پیشتازان به سوی ولایت و راست قامتان در حراست از حقّ خلافت بود که هرگز از این موضع ، روی برنتافت . وی را در زمره دوازده نفری شمرده اند که پس از پیامبر خدا در مسجد به پا خاستند و از حقّ علی علیه السلام به صراحت دفاع کردند . ابو ایوب ، همگامی و همراهی با علی علیه السلام را هرگز از دست نَهشت و در تمام نبردهای مولا - علیه فتنه انگیزان شرکت جست . او در جنگ نهروان ، فرماندهی سواره نظام را بر عهده داشت و پرچم امان ، در دست او بود . علی علیه السلام او را بر حکومت مدینه گماشت ؛ اما او پس از هجوم بُسیر بن اَرتات ، تاب نیاورد و فرار کرد . در واپسین سال خلافت ، امام علیه السلام او را به فرماندهی گروهی ده هزار نفری برگماشت تا همراه سپاه امام حسین علیه السلام و قیس بن سعد ، برای نبرد با معاویه عازم شام شوند ؛ لیکن با شهادت علی علیه السلام لشکر از هم پاشید و مأموریت به انجام نرسید . ابو ایوب از صحابیانی است که احادیث فراوانی نقل کرده و در فضایل علی علیه السلام نیز بسیار روایت کرده است . او از جمله راویان حدیث «غدیر» و حدیث «ثقلین» (۱) .

۱- ر. ک: اهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث: ج ۱ (بخش سوم: ویژگی های اهل بیت علیهم السلام / فصل یکم / ف همتای قرآن / کاوشی پیرامون حدیث ثقلین / سند حدیث الثقلین) .

۲ ابو ذر غفاری

و این سخن والای پیامبر خداست که علی علیه السلام را به نبرد با ناکثین و قاسطین و مارقین، امر کرده است و ابو ایوب را نیز به همراهی با امام علی علیه السلام فرا خوانده است. ابو ایوب به سال ۵۰ هجری، در حالی که عازم نبرد با رومیان بود، در قسطنطنیه زندگی را بدرود گفت و در آن جا دفن شد. (۱)

۲ ابو ذر غفاری جُنْدَب بن جُناده که به کنیه اش مشهور است، صدای رسای حق، فریاد بلند فضیلت و عدالت، از صحابیان والا مقام و از پیش گامان ایمان و از استوار گامان صراط مستقیم بود. او پیش از اسلام، موحد بود و از بت پرستی تن زده بود. او از بادیه به مکه آمد و آیین حق را با همه وجود پذیرفت و آیات الهی را نیوشید. ابو ذر را چهارمین و یا پنجمین کسی دانسته اند که اسلام را پذیرفته و اسلام جویی و حق خواهی و باور به آیین جدید را از آغازین روز، آشکارا اظهار کرده بود. او در استوار گامی، راستگویی و صراحت لهجه بی بدیل بود. پیامبر خدا، کلام جاودانه « آسمان بر کسی سایه نیفکند و زمین، کسی را بر پشت خود نگرفت که راستگوتر از ابو ذر باشد» (۲) را به پاس این ویژگی والای او بیان فرمود. ابو ذر از معدود کسانی است که در هنگامه دیگرسانی های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، حریم حق را پاس داشت و جان خویش را سپر دفاع از جایگاه والای ولایت علی علیه السلام ساخت و از سه نفری است که هرگز از آن بزرگوار، جدا نشدند. در والایی ها و فضیلت های ابو ذر باید از نماز گزاردن او بر پیکر مطهر بانوی اسلام، حضرت زهرا علیها السلام نیز یاد کرد. او از معدود کسانی است که در آن هنگامه آمیخته به رنج و غم، بر پیکر فاطمه زهرا علیها السلام نماز خواندند.

۱- این مقبره هم اکنون به زیارتگاه مسلمانان تبدیل شده است. (م)

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۸۵ ح ۵۴۶۱.

خروش او علیه بیداد، شهره تاریخ است. او اسراف، تبذیر و بخشش های ناهنجار خلیفه سوم را برنتابید و علیه آنها خروشید و تحریف هایی را که می خواستند برای پشتوانه سازی این حاتم بخشی ها درست کنند، نیارست و بر خلیفه و توجیه گری کعب الأحبار، طعن زد و خلیفه، او، این فریاد رسای عدالتخواهی را به شام که دیاری تازه مسلمان و ناآشنا به فرهنگ اسلام بود تبعید کرد. معاویه نیز که در شام، چونان شاهان می زیست و اعمال قیصرگونه انجام می داد و عملاً احکام اسلام را زیر پا می نهاد، از فریادهای ابو ذر در امان نماند و بدین سان به عثمان نوشت که اگر ابو ذر در شام بماند، آن جا را به آشوب خواهد کشید. عثمان نیز دستور داد که ابو ذر را به مدینه بازگردانند. چنین کردند، با سخت ترین و رنج آمیزترین شکل. ابو ذر به مدینه آمد. نه شیوه عثمان دیگرگون شده بود و نه موضع ابو ذر! پس اعتراض بود و فریاد کردن، حق گویی بود و افشاگری؛ و چون تطمیع ها و تهدیدهای دستگاه حکومت، کارگر نیفتاد، شیوه برخورد حکومت به گونه ای دیگر شد: تبعید او به ربه، بیابان خشک و سوزان، و بخش نامه خلیفه که هیچ کس حق ندارد ابو ذر را بدرقه کند. علی علیه السلام آن بخش نامه ستمگرانه را برنتابید و با فرزندان و تنی چند از صحابیان، ابو ذر را بدرقه کرد و در جملاتی سنگین، مظلومیت ابو ذر را بیان فرمود. دیگران نیز سخن گفتند تا مردمان بدانند که ابو ذر، این صحابی بزرگ را حقگویی و ستم ستیزی اش به ربه می فرستد، نه چیزهای دیگر. تبعید ابو ذر، از جمله زمینه های شورش علیه عثمان بود. او به ربه رفت با دلی شاد از این که از زیر بار مسئولیت حقگویی، شانه خالی نکرده است و با قلبی آکنده از غم که تنهایش گذاشتند، و او را از مرقد مطهر حبیبش پیامبر خدا جدا ساختند. عبد الله بن حواش کعبی می گوید: ابو ذر را در ربه دیدم، نشسته در سایه سایبانی، تنهای تنها. گفتم: هان، ابو ذر! تنهایی؟ گفت: هماره امر به معروف و نهی از منکر، شعارم بود و حقگویی شیوه ام و این

۳ ابورافع ، آزاد شده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

همه ، همراهی برایم باقی نگذاشت . ابو ذر به سال ۳۲ هجری زندگی را بدرود گفت و آنچه را که پیامبر خدا در آینه زمان دیده بود و گفته بود که : «خدا رحمت کند ابو ذر را ! تنها زندگی می کند ، تنها زندگی را بدرود می گوید و در هنگامه قیامت ، تنها برانگیخته می شود» (۱) ، جامه واقعت پوشید . گروهی از مؤمنان ، از جمله مالک اشتر ، پس از مرگ آن صحابی بزرگ فرا رسیدند و با تجلیل و احترام ، پیکر نحیف آن حقگوی روزگار را به خاک سپردند .

۳ ابورافع ، آزاد شده پیامبر خدا از او با کُنیه نام برده می شود و در نام او اختلاف است . بیشتر اهل علم ، نام او را اسلم دانسته اند و برخی ابراهیم و برخی نام های دیگر . وی از چهره های برجسته تشیع و از پیشتازان در تألیف و تدوین و دانش و از همراهان ارجمند امام نیکان است . ابورافع ، از غلامان عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) بود که او را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید . چون عباس ، اسلام آورد و ابو رافع ، خبر اسلام آوردن او را به پیامبر خدا داد ، پیامبر صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد . ابو رافع در همه جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله بجز بدر ، شرکت کرد و پس از ایشان با استواری تمام در کنار امیر مؤمنان ایستاد و از او جدا نشد . ابو رافع از جمله راویان حدیث غدیر است . او را از نیک نهادان و شایستگان شیعه بر شمرده اند که در نبردهای علی علیه السلام نیز همراه او بوده است . ابو رافع ، مسئول بیت المال امام علیه السلام در کوفه بود و دو فرزند او ، عبید الله و علی ، از کاتبان مولا علیه السلام بودند .

۴ ابو موسی اشعری

ابو رافع، کتابی بزرگ با عنوان السنن و التضاویا و الأحکام دارد که مشتمل بر ابواب مختلف فقه است و جمعی از محدثان بزرگ و از جمله فرزندان ارجمند وی آن را روایت کرده اند. وی، کتاب های دیگری با عناوین أفضیه أمير المؤمنين، کتاب الديات و جز آن دارد که عالمانی بر این باورند که همه اینها ابواب و فصول همان کتاب بزرگ بوده است. ابو رافع، پس از شهادت مولا- علیه السلام همراه امام حسن مجتبی علیه السلام به مدینه رفت و امام حسن علیه السلام نیمی از خانه علی علیه السلام را در اختیار وی نهاد. وی، از پیامبر خدا نیز احادیثی را گزارش کرده است. برخی فوت او را در سال ۴۰ هجری ذکر کرده اند.

۱۴ ابو موسی اشعری عبد الله بن قیس بن سلیم، مشهور به ابو موسی اشعری، از اهالی یمن و از یاران پیامبر خداست که در مکه به اسلام گروید. او صدایی خوش داشت و به قرائت قرآن، مشهور بود. پیامبر صلی الله علیه و آله او را به حکومت مناطقی از یمن گماشت و در زمان عمر و پس از عزل مغیره، فرماندار بصره شد. او به هنگام حکومت بر بصره، بسیاری از مناطق ایران از جمله اهواز، شوشتر، جندی شاپور، اصفهان، و قم را گشود. در آغاز خلافت عثمان، همچنان فرماندار بصره بود که عثمان، وی را عزل کرد و عبد الله بن عامر را که جوانی کم سن و سال و از امویان بود، بر بصره گماشت. چون کوفیان بر عثمان و فرماندار وی (سعید بن عاص) شوریدند، به درخواست آنها و موافقت عثمان، ابو موسی فرماندار کوفه شد. پس از به خلافت رسیدن علی علیه السلام با پیشنهاد مالک اشتر، امام علیه السلام ابو موسی را در حکومت کوفه ابقا کرد. او تنها کارگزار حکومت عثمان بود که در جایگاه خود، باقی ماند.

در فتنه جَمَلِیان ، ابو موسی مردم را از همراهی با علی علیه السلام باز می داشت . امام علیه السلام او را برکنار کرد و مالک اشتر ، وی را از کوفه بیرون راند . او در جنگ صفین گوشه گیری پیشه کرد و به صف قاعدان (کناره گیران از طرفین جنگ) پیوست ؛ اما پس از تحمیل حکمیت بر امام علیه السلام اشعث بن قیس و خوارج با پافشاری ها و صحنه سازی ها ، او را به عنوان حکم از سوی علی علیه السلام بر ایشان تحمیل کردند . علی علیه السلام می دانست که او در چنبر فریب عمرو عاص ، حق را تباه خواهد ساخت . یاران ارجمند امام علیه السلام همانند ابن عباس ، مالک اشتر و احنف بن قیس نیز بر این باور بودند . سرانجام ، ابو موسی با نیرنگ های عمرو عاص ، فریب خورد و در به خلافت رساندن عبد الله بن عمر که دامادش بود و بدو دل بسته ناکام ماند . او به پندار خویش ، علی علیه السلام و معاویه را از خلافت ، عزل کرد . عمرو عاص نیز از فرصت استفاده کرد و با نیرنگ ، معاویه را در خلافت ابقا کرد . با این حماقت ابو موسی ، نقش افتضاح آمیز وی در تاریخ ، یک بار دیگر رقم خورد و سرنوشت جامعه اسلامی رو به تباهی نهاد . شگفتنا! از دقت در بحث های آن دو روشن می شود که ابو موسی از موضوع حکمیت نیز به روشنی آگاهی نداشت و به واقع نمی دانست درباره چه می خواهد داوری کند . ابو موسی پس از آن ، به مکه پناهنده شد و به هنگام خلافت معاویه ، با وی آمد و شد داشت . معاویه او را می نواخت و بدو توجه داشت . علی علیه السلام در قنوت نماز، وی را به همراه معاویه و عمرو بن عاص ، نفرین می کرد. تدبّر در زندگانی ابو موسی اشعری و دقت در آنچه آوردیم، نشان می دهد که وی از یک سو جمود فکری داشت و از دیگر سو ، خُمود رفتاری . وی نه از اندیشه ای پویا و کارآمد برخوردار بود ، و نه از تلاشی ستودنی و شایسته . او مردی بود که ردای

ظاهری تعبد به تن داشت ، بدون این که راهبری از تعقل ، همراه داشته باشد . ابو موسی در سال ۴۲ هجری و در ۶۳ سالگی مُرد .

۵ ابوهیثممالک بن یَیْهان بن مالک که به کُنیه اش (ابوهیثم) مشهور است ، جزو نخستین گروه انصار بود که پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه ایمان آوردند . او قبل از اسلام هم موحد بود و از پرستش بت ، تن می زد . ابوهیثم در تمام نبردهای پیامبر خدا شرکت داشت و از جمله کسانی است که «حدیث غدیر» را روایت کرده اند . او از پیش گامان شناخت حق پس از پیامبر خداست که پس از ایشان در شناخت خلافت حق ، پیشتاز شد و به دیگرسانی خلافت ، تن نداد و در زمره دوازده نفری بود که در مسجد النبی ، به دفاع از مولا علیه السلام در برابر دگرگونی مسیر خلافت ، فریاد اعتراض برآوردند . چنین بود که ابو هیثم ، از آغاز شکل گیری خلافت علی علیه السلام با ایشان همراه شد و همراه با عمار بن یاسر ، مسئول بیعت گرفتن از مردم شد . امام علیه السلام ابوهیثم را به همراه عمار بن یاسر ، بر بیت المال گمارد که نشانی است از سلامت نفس او . علی علیه السلام در اوج تنهایی و در تنگنای سستی همراهانش ، آن گاه که با سوز و گداز ، یاران استوار گام از دست رفته اش را یاد کرده است ، از مالک بن یَیْهان نیز نام برده و بر نبودش تأسف خورده است . مورخان در زمان درگذشت ابوهیثم ، یک داستان نیستند ؛ اما از سخنانی که علی علیه السلام ایراد نموده و از نبود او ، عمار و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین با سوز یاد کرده و فرموده است : «کجایند برادران من که بر راه [صحیح] رفتند و با حق گذشتند؟

۶ اشعث بن قیس

کجاست عمّار؟ و کجاست ابن تیهان؟ و کجاست ذو الشهادتین؟ و کجایند برادران همانند ایشان که پیمان مرگ بستند و سرهایشان را برای فاجران فرستادند؟» (۱)، روشن می شود که وی در صفین به شهادت رسیده است. ابن ابی الحدید (۲) و علامه محمد تقی شوشتری بر این نظر، تصریح کرده اند. (۳)

۶ اشعث بن قیس اشعث بن قیس بن معدی کرب کندی که کنیه اش ابومحمد و نامش معدی کرب بود، از بزرگان یمن و از یاران پیامبر خداست. یک چشم او در جنگ یرموک، کور شد. او در تاریخ اسلام، چهره ای مرموز، متلون، تاریک نهاد و زشت کردار دارد. او پس از پیامبر خدا مرتد شد؛ اما ابوبکر، او را بخشید و او خواهر ابوبکر را به همسری برگزید. ابوبکر، بعدها، از این اقدام و بخشش خود، اظهار ندامت می کرد و بر آن، تأسف می خورد. در روزگار عثمان، دختر خود را به پسر عثمان داد و عثمان، وی را به حکومت آذربایجان منصوب کرد. عثمان، هر سال، یکصد هزار درهم از خراج آذربایجان را به او می بخشید. علی علیه السلام اشعث را از حکومت آذربایجان عزل کرد و وی را به مدینه فراخواند. او در آغاز، پس از عزل، قصد فرار داشت؛ اما با توصیه اطرافیانش به مدینه آمد و به خدمت مولا علیه السلام رسید. او در جنگ صفین، عهده دار ریاست قبیله «کنده» بود و فرماندهی جناح راست سپاه علی علیه السلام را بر عهده داشت.

۱- نهج البلاغه: خطبه ۱۸۲.

۲- شرح نهج البلاغه: ج ۱۰ ص ۱۰۸.

۳- قاموس الرجال: ج ۷ ص ۴۶۲.

اشعث ، سردمدار جریان‌ی بود که حَکَمِیت و ابو موسی اشعری را بر امام علیه السلام تحمیل کردند . اشعث ، آشکارا با انتخاب ابن عبّاس و مالک اشتر به عنوان حَکَم ، مخالفت کرد و یمنی بودن یکی از حَکَمین را پیشنهاد داد . او در تشکیل گروه خوارج ، بی اثر نبود و در جنگ نهروان ، گرچه به ظاهر در سپاه امام علیه السلام بود ، اما در شعله ور ساختن جنگ ، نقش بسزایی داشت . اشعث از کسانی بود که از داخل سپاه امام علیه السلام یکسر به کارهای امام ، اعتراض می کردند ، به گونه ای که ریشه تمام اختلاف های سپاه را در مواضع او دانسته اند . او به قدری بی شرم و زشت خوی بود که امام علیه السلام را تهدید به قتل کرد . امام علیه السلام او را منافق خواند و بر او نفرین فرستاد . ابن مُلْجَم به خانه اشعث ، رفت و آمد داشت و گفته اند که در صبح روز ضربت خوردن امام علیه السلام به ابن ملجم ، اشاره کرد که در انجام کار ، سرعت گیرد . ما دلیل قطعی و سندی تاریخی در دست نداریم که ارتباط پنهانی اشعث را با معاویه اثبات کند ؛ اما باید به این نکته توجه داشت که دست های پنهان جاسوسان ، با مخفی کاری تمام و پوشش های کامل عمل می کنند و از این رو ، به ندرت کشف می شوند ؛ اما مجموعه جنایت های این خاندان شوم را می توان دلیلی معتبر و قابل اعتماد بر ارتباط او و خاندانش با دشمنان اهل بیت علیهم السلام به شمار آورد و تعبیر امام از او به «منافق» این دلیل را تقویت می کند . دختر او (جَعده) ، امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و پسرش (محمّد) ، مسئولیت دستگیری مسلم بن عقیل را در کوفه به عهده داشت که با تزویر ، به آن بزرگوار امان داد ؛ ولی عمل نکرد و «از کوزه همان برون تراود که در اوست» . دو فرزند دیگر او (قیس و عبد الله) نیز از فرماندهان لشکر عمر بن سعد در کربلا بودند و در پلیدی و پستی ، چیزی از پدرشان کم نداشتند . قیس ، قطیفه (بالا پوش) امام حسین علیه السلام را به غارت برد و به «قیس قطیفه» مشهور گشت . اشعث در سال ۴۰ هجری در گذشت و پرونده ننگین زندگی اش بسته شد .

۷ اصْبَغُ بنِ نُبَاتَةَ

۸ اَوْيسُ قَرْنِي

۷ اصْبَغُ بنِ نُبَاتَةَ اصْبَغُ بنِ نُبَاتَةَ تمیمی حَنْظَلِي مُجَاشِدِي از یاران ویژه امیر مؤمنان علی علیه السلام و از چهره های برجسته یاران ایشان و از معتمدان آن حضرت است . استوار گامی او در دوستی علی علیه السلام مشهور است . او در متون کهن تاریخی به شیعه معروف و به عشق و دوستی علی علیه السلام مشهور است . او از «شُرَطَةُ الخَمِيسِ (نیروهای ویژه)» و از فرماندهان آنان است که تا مرز مرگ و شهادت ، با مولا علیه السلام پیمان بسته بودند . اصْبَغُ در جنگ های جمل و صفین ، همراه مولا علیه السلام بود و از یاران باوفای علی علیه السلام به شمار می رفت . اصْبَغُ ، عهد نامه علی علیه السلام به مالک اشتر را نقل کرده که مجموعه ای بزرگ و جاودان است . پس از ضربت خوردن علی علیه السلام ، وی از معدود افرادی است که اجازه حضور بر بالین ایشان را یافت . اصْبَغُ را از یاران امام حسن علیه السلام نیز شمرده اند .

۸ اَوْيسُ قَرْنِي اَوْيسُ بنِ عَامِرِ بنِ جَزْءِ مُرَادِي قَرْنِي ، پاک نهادی نیک اندیش و از چهره های پرفروغ تاریخ اسلام است . او به روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد ؛ اما ایشان را ندید . از این رو ، او را در شمار تابعیان یاد کرده اند . پیامبر صلی الله علیه و آله او را بهترین و برترین تابعیان شمرده است (۱) و بر شفیع بودن او در قیامت که کسان بسیاری را شفاعت خواهد کرد تصریح کرده است (۲) . او را یکی از

۱- . صحیح مسلم : ج ۴ ص ۱۹۶۸ ح ۲۲۴ .

۲- . المستدرک علی الصحیحین : ج ۳ ص ۴۵۵ ح ۵۷۱۷ .

۹ جابر بن عبد الله انصاری

زهاد مشهور و از هشت زاهد معروف [صدر اسلام] برشمرده اند . او یس در جریان های اجتماعی حضور آشکاری نداشته ؛ ولی در عبادت ، بسی سختکوش بوده است . آورده اند که او گاهی شب را یکسر در سجود به سر می برد . او یس در جنگ های جمل و صفین ، شرکت کرد و در صفین تا مرز شهادت با مولا علیه السلام پیمان بست و در همان نبرد ، خونین چهره ، شهد شهادت نوشید و در همان مکان به خاک سپرده شد . توصیف امام موسی بن جعفر علیهما السلام از او یس ، یاد کردنی است که فرمود : « چون قیامت برپا گردد و ندا دهندند ای ندا در دهد : ... حواریان علی کجایند ؟ ... ، عمرو بن حَمِق و ... و او یس به پا خواهند خاست » . (۱)

۹ جابر بن عبد الله انصاری ابو عبد الله جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری ، از صحابیان بلند آوازه ای بود که روزگاری دراز بزیست . او در شب تاریخی و سرنوشت ساز پیمان بستن یثربیان با پیامبر خدا برای دفاع و پشتیبانی از او (که در تاریخ اسلام به « بیعت عقبه دوم » مشهور است) ، به همراه پدرش شرکت جست . چون پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد ، او با آن بزرگوار ، همراهی کرد و در جنگ های پیامبر خدا در کنار ایشان حاضر بود . جابر بن عبد الله ، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از پاسداری حق ، تن نزد و از این که جایگاه والای علی علیه السلام را فریاد کند ، دریغ نکرد . امامان علیهم السلام جایگاه والای جابر را در شناخت مکانت ائمه علیهم السلام و درک عمیق او از جریان های پس از پیامبر خدا و معارف ویژه تشیع ، و فهم نافذ او را از ژرفای قرآن ستوده اند و او را از معدود کسانی دانسته اند که پس از پیامبر خدا ، راه دگری نجست و

۱۰ حُجْر بن عَدِي

بر صراط مستقیم ، پای فشرد . گفتیم که او روزگاری دراز پایید و بدین سان ، نام ارجمند او در میان صحابیان امام علی ، امام حسن ، امام حسین ، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام آمده است . او حامل سلام پیامبر خدا برای امام باقر علیه السلام بود . جابر در جنگِ صِفِّین ، همراه مولا علیه السلام بود . او اولین کسی است که پس از حادثه کربلا بر مزار شهیدان ، حضور یافته و بر ابا عبد الله الحسین علیه السلام سرشک فشانده است . روایات منقول از او درباره مولا علیه السلام ، نقل های تفسیری بر جای مانده از او ، و گفتگوها و مناظرات او ، همه و همه نشان دهنده استوار گامی ، نیک اندیشی و ایمان ژرف و باور پایدار اوست . «صحیفه جابر» نیز مشهور است . او عثمان را یاری نکرده بود . از این رو ، حجاج بن یوسف ، به قصد خوار کردن وی ، بر دست او مُهر زد . جابر به سال ۷۸ هجری زندگی را بدرود گفت .

۱۰ حُجْر بن عَدِي ابو عبد الرحمان ، حُجْر بن عَدِي بن معاویه کِنْدِي ، مشهور به «حُجْر الخیر (حجر نیکوکار)» و «ابن اَدْبَر» از کسانی است که جاهلیت و اسلام را درک کرده است . او بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و با ایشان مصاحبت داشت . حُجْر ، از چهره های منور تاریخ اسلام و از قله سانان پر فروغ تاریخ تشیع است . او هنوز در سنین جوانی بود که به محضر پیامبر خدا درآمد و اسلام آورد . دنیا گریزی ، زهد ، نماز گزاری و روزه داری بسیار ، سلحشوری و رزم آوری ، شرافت و کرامت و درستکاری و عبادت ، از ویژگی های اوست . او به زهد ، معروف بود . روح پاک ، نفس سالم ، منش والا و روش پیراسته حُجْر بود که او را مستجاب الدعوه ساخته بود . او هرگز در برابر حق کشی ها و باطل گرایی ها سکوت نمی کرد . چنین بود که همراه

مؤمنان و مجاهدان ، بر عثمان شورید و در عینیت بخشیدن به حاکمیت مولا علیه السلام از هیچ کوششی دریغ نکرد و بدین سان ، از اصحاب ویژه و پیروان مطیع مولا به شمار رفت . او در نبردهای علی علیه السلام شرکت داشت . در جمل ، فرمانده سواره نظام کندیان بود و در صفین ، فرماندهی قبیله خود را به عهده داشت و در نهروان ، جناح چپ و یا راست سپاه مولا علیه السلام را فرماندهی می کرد . او زبانی گویا و کلامی نافذ داشت . به بلاغت سخن می گفت و با فصاحت ، حقایق را بیان می نمود . سخنان زیبا و بیدارگر او درباره جایگاه والای علی علیه السلام نشانی است از این حقیقت . او یار باوفای مولا علیه السلام و از مدافعان سختکوش آن حضرت بود . چون ضحاک بن قیس برای غارتگری روی به عراق نهاد ، حجر بن عدی از علی علیه السلام برای رویارویی با او فرمان یافت و با دلاوری او را شکست داد و ضحاک ، پا به فرار نهاد . حجر ، لحظاتی قبل از ضربت خوردن علی علیه السلام از توطئه خبر یافت ، با تمام توان کوشید تا ایشان را خبر کند ؛ اما موفق نشد و غم به خون نشستن مولا علیه السلام بر جاننش نشست . او از یاران غیور و استوار گام امام حسن علیه السلام نیز بود . چون خبر صلح را شنید ، خون غیرت در رگ هایش به جوش آمد و بر این صلح ، اعتراض کرد . امام حسن علیه السلام به او فرمود : «اگر دیگران نیز چون تو [عزت طلب] بودند، هرگز این قرارداد را امضا نمی کردم» . (۱) حجر ، از معاویه دلی آکنده از درد داشت و همواره از چهره پلید «حزب الطلقاء» (گروه آزاد شدگان فتح مکه) که حکومت یافته بودند ، بیزاری می جست و همراه با جمع شیعیان ، بدو نفرین می کرد؛ چرا که آنها گروهی بودند که پیامبر خدا آنها را «ملعون» دانسته بود .

۱۱ حُدَیْفَه بِنِ یَمَان

هرگاه مُعَیْرَه که در پلیدی و زشت خوئی و پستی نظیر نداشت و با حاکمیت «حزب الطلقاء»، حکومت کوفه را یافته بود بر علی علیه السلام و پیروان او طعن می زد، حجر، بی هیچ هراسی به دفاع می ایستاد و او را ملامت می کرد. معاویه که از موضعگیری ها، افشاگری ها، سرسختی ها و استواری های حجر به ستوه آمده بود، دستور قتل او را صادر کرد و او را به همراه یارانش در «مَرَجِ عَدْرَاء» به سال ۵۱ هجری به شهادت رساند. حجر، چهره ای محبوب، شخصیتی نافذ و وجهه ای نیکو داشت. شهادت او بر مردم، گران آمد. بدین سان به معاویه اعتراض کردند و او را بر این کردار پلید، نکوهش کردند. از جمله، امام حسین علیه السلام در نامه ای به معاویه، ضمن ستایش فراوان و یادکرد نیکو از ستم ستیزی حُجْر، بدو اعتراض کرد و یادآوری کرد که معاویه، پیمان شکسته و ستمکارانه، خون پاک حُجْر را بر زمین ریخته است. عایشه نیز با ذکر روایتی درباره شهیدان «مرج عذراء» به معاویه اعتراض کرد. معاویه با همه تیره جانی، قتل حُجْر را از اشتباهاتش می دانست و از آن، اظهار ندامت می کرد و در هنگام مرگ می گفت: اگر نصیحتگری می بود، ما را از قتل حجر، باز می داشت. مُصَعَب بن زُبَیْر، دو فرزند حُجْر (عبید الله و عبد الرحمان) را پس از به بند کشیدن، به قتل رساند. علی علیه السلام از شهادت او خبر داده بود و شهادت او و یارانش را به شهادت «اصحاب اُخْدُود»، مانند کرده بود.

۱۱ حُدَیْفَه بِنِ یَمَان بِنِ یَمَان بِنِ جَابِرِ عَبَسَى، از یاران برجسته پیامبر خداست. رجالیان و شرح حال نگاران، او را با ویژگی هایی چون: نجیب زاده، صحابی بزرگ پیامبر خدا، رازدار پیامبر صلی الله علیه و آله و داناترین مردم به منافقان ستوده اند.

۱۲ خُزَیمه بن ثابت (ذو شهادتین)

پیامبر خدا، نام های منافقان را چون رازی به حُذیفه سپرد و بدو سفارش کرد که در هنگامه بروز فتنه ها، آنها را آشکار نماید. آن راز باید بماند تا روزگاری که «پرده ها کنار می روند و رازها هویدا می شوند». او پس از جنگ بدر، همراه بشکوه و نستوه در نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر بود. حُذیفه از معدود کسانی است که باورهای خود را دیگرگون نکردند و پس از وفات پیامبر خدا، دگرگونی «حقّ خلافت» و «خلافت حق» را بر نتابیدند و با استوار گامی تمام در کنار علی علیه السلام ایستادند. حُذیفه از معدود کسانی است که همراه با علی علیه السلام بر پیکر مطهر فاطمه علیها السلام نماز خواند. او در زمان عمر و عثمان، حکومت مدائن را به عهده داشت و در هنگام خلافت یافتن امیر مؤمنان، در بستر بیماری بود. با این همه، بیان نکردن والایی ها و فضایل علی علیه السلام را برنتابید و با تن رنجور، بر فراز منبر شد و علی علیه السلام را با بیانی شکوهمند و از جمله با تعبیرهایی چون «به خدا سوگند، او از آغاز تا انجام، بر حق است» (۱) و «او بهترین فرد در میان درگذشتگان و بازماندگان پس از پیامبرتان است» (۲) ستود و برای علی علیه السلام بیعت گرفت و با وی بیعت کرد و به فرزندان و وصیت کرد که همگامی با علی علیه السلام را فرو نگذارند. او در این وصیت، سفارش کرد که: «به خدا سوگند، او (علی علیه السلام) بر حق است و مخالفانش بر باطل اند» (۳). او سپس هفت و یا چهل روز پس از این، زندگانی را بدرود گفت.

۱۲ خُزَیمه بن ثابت (ذو شهادتین) ابو عماره، خُزَیمه بن ثابت بن فاکه انصاری اوسی، از یاران برجسته پیامبر خداست.

۱- .. مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۹۴.

۲- مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۹۴.

۱۳ رُشید هَجْرِي

او در جنگِ اُحد و دیگر نبردهای پیامبر خدا، همگام آن بزرگوار بود و از آن رو که پیامبر خدا گواهی او را در حُکم دو شاهد قرار داد، به «ذو الشهادتین» مشهور شد. خزیمه از معدود کسانی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر «حقّ خلافت» و «خلافت حق» استوار ماند و از جمله کسانی بود که فریاد دفاع از خلافت علی علیه السلام را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله سرداد و با تکیه بر عنوان و جایگاهی که پیامبر خدا به او داده بود، گواهی داد که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت علیهم السلام را معیار شناخت حق از باطل، معرّفی کرده است و پیشوایی را به نام آنان رقم زده است. خزیمه در نبردهای علی علیه السلام، در محضر آن بزرگوار، استوار گام بود و پس از شهادت عمّار بن یاسر، او نیز شاهد شهادت نوشید

۱۳ رُشید هَجْرِي رُشید هَجْرِي از فقیهان، محدّثان و عالمان بزرگ شیعی و از یاران بیدار دل و استوار گام علی علیه السلام است. او را از یاران امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیز شمرده اند. علی علیه السلام رُشید را بزرگ می داشت و به او «رُشید بلایا» می گفت. نگاه نافذ او به فراسوی ظاهر دنیا راه یافته بود و از این رو، او را عالم به حوادث گذشته و آینده دانسته اند. علی علیه السلام روزی به رُشید فرمود: «آن گاه که فرزند خوانده بنی امیه، در پی تو فرستد و دست ها و پاها و زبانت را قطع کند، چگونه شکیبایی خواهی کرد؟». رُشید پرسید که: آیا فرجام آن، بهشت است؟ (۱) و بدین سان، شکوه شکیبایی را رقم زد و استوار گامی در عشق علی علیه السلام را بیان کرد و چون آن هنگامه رسید و زیاد بن ابیه چنان کرد، او از حق، روی برتافت و شاهد شهادت نوشید و به دار کشیده شد.

۱۴ زیاد بن آیه

۱۴ زیاد بن آیه‌هاو به نام مادرش سُیْمِیَه ، «زیاد بن سُمیّه» خوانده می شد و پیش از نسبت داده شدنش توسط معاویه به ابوسفیان ، وی را «زیاد بن عبید ثقفی» نیز می خواندند . در مقدمه این بخش ، به اجمال از زیاد ، سخن گفتیم . زیاد از خطیبان و سیاستمدارانی است که به هوش سرشار و نیرنگ در میدان سیاست، شهره اند . سمیه که زنی بدکار از مردمان طائف و در عقد ازدواج عبید ثقفی بود او را به سال اوّل هجری بزاد . زیاد ، به روزگار خلافت ابوبکر ، مسلمان شد و در عنفوان جوانی به خاطر کفایت و هوش سیاسی اش مورد توجه عمر قرار گرفت . عمر ، او را به هنگام خلافتش برای ساماندهی برخی از ناهنجاری ها به یمن ، گسیل داشت و زمانی نیز برای اخذ زکات بصره و برخی نواحی آن ، وی را به آن جا اعزام کرد . زیاد در بصره می زیست و مدّتی سَمَت کتابت فرمانداران آن دیار : ابو موسی اشعری ، مُعیرَه بن شُعبه و عبد الله بن عامر را به عهده داشت . پس از خلافت علی علیه السلام او در بصره کاتب و مشاور عبد الله بن عبّاس بود ، و چون ابن عبّاس عازم جنگ صِفّین شد ، وی را جانشین خود در خراج و بیت المال و دیوان بصره کرد . هنگامی که اهل فارس و کرمان از دادن مالیات ، سر برتافتند [و با شورش بر فرماندار آن دیار ، سهل بن حنیف ، وی را اخراج کردند ، علی علیه السلام با یارانش به رایزنی پرداخت که مرد مدبّر و سیاستمداری را به آن دیار ، گسیل دارد . ابن عبّاس ، زیاد را پیشنهاد کرد و جاریه بن قدامه بر این پیشنهاد ، تأکید کرد و بدین سان ، زیاد ، از سوی علی علیه السلام به حکومت فارس و کرمان ، گماشته شد و با

سیاستمداری و زیرکی، فتنه را خاموش کرد؛ ولی پس از آن، کارهای ناشایستی انجام داد و اعتراض امام علیه السلام را برانگیخت. زیاد در هیچ یک از جنگ‌های علی علیه السلام شرکت نداشت و تا روزگار شهادت علی علیه السلام و حتی در آغازین روزهای خلافت معاویه، با علی علیه السلام و فرزندش امام حسن علیه السلام بود. اما زیاد، تحت تأثیر نیرنگ‌های معاویه لغزید و در آنچه علی علیه السلام وی را از آن بیم داده بود، واقع شد و با توطئه «پیدا شدن پدرش»، یکسر در اختیار معاویه قرار گرفت. معاویه او را برادر خود خواند و چند نفر نیز بر زنازاده بودن او شهادت دادند و بدین سان، او «زیاد بن ابی سفیان» شد! زیاد که ریشه در تباهی‌ها و زشتی‌ها داشت، در دربار معاویه بود که بد نهادی و تیره جانی خود را بروز داد. او ابتدا فرماندار بصره و سپس کوفه و بصره شد و چون بر کوفه و بصره یکجا تسلط یافت، از هیچ گونه فساد و ستم‌بارگی کوتاهی نکرد و بر مردمان، بخصوص شیعیان علی علیه السلام بسی سخت گرفت و بسیاری را در سیاه چال‌ها زندانی کرد و یا به قتل رساند. زیاد، مردمان را بر بیزاری جستن از امام علی علیه السلام و دشنام دادن به مولا، مجبور کرد و بر این کار، پافشاری می‌کرد. زیاد پس از ده سال ستم و تجاوز و قتل و غارت و زشتی آفرینی و پلیدی گستری، به سال ۵۳ هجری و در ۵۳ سالگی بر اثر طاعون در گذشت؛ اما از این شجره خبیث، ثمره‌ای خبیث و سرشار از زشتی به نام «عبیدالله» باقی ماند که در تیره جانی، ستم‌بارگی و ظلم به آل علی علیه السلام و شیعیان مولا، از پدر، فراتر بود. زیاد، نمونه روشنی است از سیاستمدارانی که از هوش و ذکاوت برخوردارند؛ امّا قلب و عاطفه، هرگز! شکم‌بارگی، هرزگی، نفاق و دورویی در برخورد با مردم، از جمله ویژگی‌های اوست که علی علیه السلام در نامه‌ای بیدارکننده، به آنها اشاره کرده است.

۱۵ سلمان فارسی

او در نزد کسانی که دنیامداری و کشش‌ها و جاذبه‌های دنیایی در چشمشان بزرگ می‌نماید، بزرگ بود و بدین سان، به هوش سرشار و جایگاه بلند، ستوده می‌شد؛ اما با نگاهی عمیق‌تر، از پلیدی و زشتی و آتش‌نهادی هیچ کم نداشت، آن سان که نَسب خود را نیز تغییر داد.

۱۵ سلمان فارسیابو عبد الله سلمان فارسی یا همان سلمان محمدی، پارسای بیدار دل، زاهد پاک سرشت ایرانی، در رامهرمز به دنیا آمد؛ اما اصل او به اصفهان می‌رسد. این صحابی بزرگوار پیامبر خدا، از چنان مکانات و عظمتی برخوردار است که به راستی این صفحات اندک، تصویری هر چند کم سو را از او بر نمی‌تابد. او برای یافتن حق، دشت‌ها و آبادی‌ها را در هم نوردید و پس از ورود پیامبر خدا به مدینه، به حضور آن بزرگوار رسید و مسلمان شد و خدمت آن سفیر الهی را به جان خرید و در محضر آن پیامبر الهی از هیچ چیز فروگذار نکرد و در جنگ خندق، حضور یافت و مؤمنان را با هوشمندی و آگاهی از فنون جنگ، یاری داد و کندن خندق را پیشنهاد کرد که پذیرفته و عملی شد. او در نهایت پارسایی می‌زیست و چون همه علقه‌ها را گسسته و زندگی‌اش را از همه پیرایه‌ها پیراسته و به حق پیوسته بود، پیامبر صلی الله علیه و آله تعبیر والای: «سلمان، از ما اهل بیت است» (۱) را درباره او بیان فرمود. قلب پاک سلمان، جلوه گاه انوار الهی بود که پیامبر خدا فرمود: «هر کس می‌خواهد به مردی بنگرد که دلش نورانی گشته است، به سلمان بنگرد». (۲) و علی علیه السلام گستره دانش و آگاهی‌های سلمان را چنین ترسیم می‌کند: «او، دانش

۱-المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۶۹۱ ح ۶۵۳۹.

۲-تاریخ دمشق: ج ۲۱ ص ۴۰۸.

۱۶ سلیم بن قیس هلالی

نخستین و آخرین را دریافت و کتاب اوّل و آخر را خواند. او، دریایی است پایان ناپذیر! (۱) سلمان، پس از پیامبر خدا، حرمت حق را پاس داشت و از مسیر حق، روی بر نتافت و از معدود کسانی بود که در مسجد پیامبر خدا به پا خاست، و از «خلافت حق» و «حقّ خلافت»، دفاع کرد. او از شیفتگان علی علیه السلام و آل پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از معدود کسانی بود که در تاریکی های غمبار شب، در خاکسپاری فاطمه زهرا علیها السلام، علی علیه السلام را همراهی کرد و بر او نماز خواند. عمر، حکومت مدائن را به سلمان سپرد. حکومت وی در مدائن، دورانی افتخارآفرین در زندگی آن بزرگوار است؛ حاکمیتی آمیخته با زهد و پارسایی، و حکومتی با آمیزه حقجویی و خدا نگری. سلمان از کسانی است که سالیان درازی زیست. او نزدیک به ۲۵۰ سال زندگی کرد و در زمان عمر یا عثمان، در مدائن، زندگی را بدرود گفت.

۱۶ سلیم بن قیس هلالی، سلیم بن قیس هلالی عامری از فقیهان، محدّثان، عالمان و بزرگان تابعیان است. او از یاران امام علی و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم السلام است و او را در میان یاران علی علیه السلام که عضو «شُرطه الخَمیس (نیروهای ویژه)» بودند و از پیشتازان در تألیف و ثبت و ضبط حقایق و تاریخ دانسته اند. کتاب او که با عناوین گونه گونی در مصادر شرح حال نگاری و کتاب شناسی آمده است، از مهم ترین کتاب های شیعی تلقی شده است و برخی از عالمان، با تعبیر: «یکی از مهم ترین کتاب های اصل [از اصول اربعمئه]» یاد کرده اند.

۱۷ صَعَصَعَه بن صُوحان

اکنون کتابی با عنوان کتاب سُلَیْم در اختیار است ، با نسخه های فراوان و طُرُق مختلف نقل . این کتاب ، از همان روزگاران کهن ، در میان علمای رجال و پژوهشگران فرهنگ اسلامی مورد گفتگو بوده است . برخی بر این باور رفته اند که کتاب سلیم ، یکسر ، مجعول است و کسانی دیگر ، انتساب آن را به سلیم ، استوار دانسته و کوشیده اند به اشکال ها و شبهه ها پاسخ گویند . همچنین ، عالمانی طریق احتیاط پیموده ، کتاب را مدسوس (دستکاری شده) دانسته و به آمیختگی استوار و نا استوار ، سره و ناسیره و گزارش های درست و نادرست در آن ، حکم کرده اند . با این همه ، روشن است که درباره خود سلیم ، تردیدی نیست و او از چهره های درخشان تاریخ تشیع و از یاران و دوستان ارجمند امامان علیهم السلام و از شیفتگان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود .

۱۷ صَعَصَعَه بن صُوحانصَعَصَعَه بن صُوحان بن حجر عبدی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمان شد ؛ اما به زیارتش نایل نیامد . او از بزرگان یاران امام علی علیه السلام و از کسانی بود که او را چنان که باید ، شناختند . صعصعه ، سخنوری چیره دست و پرآوازه بود . ادیب نام آور عرب ، جاحظ ، او را در فنّ خطابه پیشتاز دانسته و برترین گواه بر این حقیقت را خطابه گویی او در محضر علی علیه السلام و درخواست علی علیه السلام از او برای ایراد سخن دانسته است . شرح حال نگاران ، او را با عناوینی چون : شریف ، امیر ، فصیح ، گشاده زبان ، سخنور ، زبان آور ، دیندار و فاضل ستوده اند . عثمان ، او را به همراه مالک اشتر و بزرگانی دیگر ، از کوفه به شام تبعید کرد و چون مردمان بر عثمان شوریدند و پس از آن بر خلافت علی علیه السلام یک داستان شدند ، او که

در شناخت عظمت علی علیه السلام ژرف اندیش و کم نظیر، و در خطابه چیره دست و گزیده گوی بود به پا خاست و بدین سان گویا و زیبا، باور ارجمندش را درباره علی علیه السلام بازگفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، تو خلافت را زینت دادی و خلافت، سبب زینت تو نشد. و تو خلافت را بالا بردی و آن، مقام تو را بالا نبرد. و نیاز خلافت به تو، بیشتر از نیاز تو به آن است! و چون فتنه افروزان، آتش جنگ با علی علیه السلام را برافروختند، او همگام علی علیه السلام بود و در جنگ جمل، پس از آن که دو برادرش زید و سیحان که پرچمدار سپاه بودند به شهادت رسیدند، پرچم آنان را برافراشت و نبرد را پی گرفت. صعصعه در جنگ صفین نیز فرستاده امام علی علیه السلام به سوی معاویه و از فرماندهان لشکر بود و وقایع صفین را گزارش کرده است. او در جنگ نهروان در کنار علی علیه السلام ایستاد و بر استواری و حقانیت موضع او در برابر خوارج، احتجاج کرد. امام علی علیه السلام او را گواه بر وصیت خود قرار داد و بدین سان، افتخاری بزرگ را برای صعصعه رقم زد. صعصعه بارها در مقابل معاویه و تهی مغزان بنی امیه، والایی های علی علیه السلام را بیان کرد و حماسه شکوه و عظمت علی علیه السلام را در برابر چشمان بی شرم آنان سرود و زشتی ها و ناشایستگی های معاویه را بی باکانه افشا کرد. معاویه بارها تلاش کرد تا مگر صعصعه به گونه ای بر علی علیه السلام طعن زند؛ اما طرّفی برن بست و چیزی جز رسوایی از خطابه های آمیخته با بلاغت او بهره اش نشد. پس از شهادت علی علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام، معاویه از سر اکراه به صعصعه امان داد. او از این فرصت نیز علیه معاویه سود جست. معاویه همواره از بیان گویا و تعبیرهای زیبای او در وصف والایی های علی علیه السلام در رنج بود و این رنج را پنهان نمی داشت.

۱۸ عبد الله بن عباس

آنچه آوردیم ، اندکی بود از بسیار . در عظمت او همین بس که امام صادق علیه السلام درباره اش فرمود : «در میان آنان که با امیر مؤمنان بودند ، کسی جز صعصعه و یارانش حقّ علی علیه السلام را نمی شناختند» . (۱) صعصعه به روزگار حاکمیت ستمگرانه معاویه زندگی را بدرود گفت .

۱۸ عبد الله بن عباس ابو عباس ، عبد الله بن عباس بن عبد المطلب قرشی هاشمی از مفسّران و محدّثان بلندآوازه تاریخ اسلام است . او سه سال قبل از هجرت در شعب مکه به دنیا آمد و به سال هشتم هجری (سال فتح مکه) به مدینه رفت . در زمان عمر ، خلیفه با او مشورت می کرد و به روزگار خیزش مردم علیه عثمان ، نماینده عثمان در حج و در زمان خلافت علی علیه السلام نیز یار ، همراه ، مشاور ، کارگزار و فرمانده نظامی آن بزرگوار بود . او در نبرد جمل ، فرماندهی طلایه سپاه را به عهده داشت و پس از آن به حکومت بصره گماشته شد . قبل از شروع جنگ صفّین ، کسی را در بصره به جانشینی خود نهاد و همراه علی علیه السلام به نبرد با معاویه شتافت . عبد الله در هفت روز اوّل نبرد صفّین ، یکی از فرماندهان سپاه امام علیه السلام بود و در تمام جنگ ، همگام استوار علی علیه السلام . در ماجرای «حکمیّت» ، علی علیه السلام او را به عنوان حکم (داور) از سوی خود پیشنهاد کرد ؛ امّیا خوارج و اشعث بن قیس با آن مخالفت ورزیدند و گفتند : میان علی و ابن عباس ، فرقی نیست . در جریان نهروان ، او بارها از سوی علی علیه السلام با خوارج به گفتگو پرداخت و در مناظره هایی هوشمندانه ، ناستواری موضع خوارج و همچنین جایگاه والای

۱- رجال الکشی : ج ۱ ص ۲۸۵ ش ۱۲۲ .

علی علیه السلام را نمایاند . او به هنگام شهادت علی علیه السلام ، فرماندار بصره بود . ابن عباس پس از علی علیه السلام دست بیعت به امام حسن علیه السلام داد و به کارگزاری از سوی وی عازم بصره شد . عبد الله بن عباس ، همراه امام حسین علیه السلام در قیام کربلا شرکت نکرد . برخی علت این عدم مشارکت را نابینا بودن وی دانسته اند . او پس از قدرت یافتن عبد الله بن زبیر در حجاز و بصره و عراق ، با وی بیعت نکرد . بیعت نکردن او و محمد بن حنفیه ، بر ابن زبیر گران آمد ، به آن سان که می خواست آنها را در آتش بسوزاند . ابن عباس ، دانشمندی است که در تفسیر ، حدیث و فقه ، جایگاه بسیار والایی دارد . وی در دانش ، شاگرد علی علیه السلام بود و به این شاگردی بسی افتخار می کرد . ابن عباس به سال ۶۸ هجری و در ۷۱ سالگی در تبعید گاهش طائف ، در حالی که مکرر می گفت : «خدایا! من با محمد و خاندانش به تو تقرب می جویم . خدایا! من با ولایت بزرگمان ، علی بن ابی طالب ، به تو تقرب می جویم» (۱) ، زندگی را بدرود گفت . در نقل دیگری آمده است که او هنگام وفات می گفت : «خدایا! من با ولایت علی بن ابی طالب ، به تو تقرب می جویم» . (۲) خلفای بنی عباس از نسل اویند و علی علیه السلام این نکته را پیشگویی کرده و ابن عباس را «پدر شاهان» خطاب کرده بود .

۱- . کفایه الأثر : ص ۲۲ .

۲- . فضائل الصحابه ، ابن حنبل : ج ۲ ص ۶۶۲ ح ۱۱۲۹ .

سخنی درباره خیانت نسبت داده شده به ابن عباس

سخنی درباره خیانت نسبت داده شده به ابن عباس یکی از نکات مهم در زندگانی ابن عباس ، ماجرای بیت المال بصره است . در منابع تاریخی و حدیثی مانند : تاریخ الطبری ، الکامل فی التاریخ ، أنساب الأشراف ، رجال الکشی ، نهج البلاغه (بدون یادکرد نام ابن عباس) چنگ اندازی به بیت المال بصره یاد شده است و پژوهشگران ، دیدگاه های گوناگونی در این باره ابراز داشته اند . الف برخی محققان و رجالیان ، با توجه به : نا استواری اسناد این نقل ها ، بزرگی و جلالت شخصیت و دانش و فضیلت ابن عباس ، پیوند استوار او با علی علیه السلام و اخلاص و شیفتگی او نسبت به آن حضرت ، و نقش بنی امیه در وارونه سازی چهره یاران علی علیه السلام ، به انکار آن پرداخته اند . ب برخی ضمن اعتراف به پاره ای از آنچه آمد ، از آن رو که مطلب یاد شده در کتاب های بسیاری آمده است و در همان روزگار نیز نقل شده و بر ابن عباس خُرده گیری شده است ، نفی آن را به سهولت ، ممکن ندانسته اند . ج برخی ضمن پذیرش اصل ماجرا و تذکر علی علیه السلام ، بر این باور رفته اند که ابن عباس ، متوجه خطای خود شد و همه یا اکثر اموال را برگرداند . چنین گزارشی ، از جمله در تاریخ یعقوبی آمده است . نقل یعقوبی گو این که منفرد است ولی می تواند در تحلیل جریان ، سودمند افتد . نکته مهمی که نباید در قضایایی این گونه فراموش کرد ، نقش حادثه آفرینان و

گزارش سازان است. حسن بن زین الدین (م ۱۰۱۱ ق)، مشهور به «صاحب معالم»، هوشمندانه نقش بنی امیه را در ساختن این ماجرا یافته است، و در میان معاصران ما، محققانی چون سید جعفر مرتضی عاملی بر آن، تأکید کرده اند. اگر بدانیم که ابن عباس با توجه به جایگاه بلند و شهرت علمی انکار ناپذیر در آن روزگار تیره، مدافع بی باک و نستوه علی علیه السلام و آل او و منتقد و افشاگر حاکمان بنی امیه بوده است، فهم این دیدگاه، سهل خواهد بود. ضمن آن که ابن عباس را معصوم نمی شماریم و احتمال خطای او را نفی نمی کنیم، قبول تمام آنچه را درباره این جریان در کتب تاریخی آمده است، کاری غیر محققانه و دور از شخصیت ابن عباس می دانیم. از این رو، ابن ابی الحدید می گوید: ماجرای این نامه برای من مشکل شده است. اگر آن را انکار کنم و بگویم که این نامه جعلی است و آن را به دروغ به امیر مؤمنان نسبت می دهند، با راویان، مخالفت کرده ام؛ زیرا آنان بر نقل این سخن از امام علیه السلام اتفاق دارند و در بیشتر کتاب های سیره نگاری از آن یاد شده است. و اگر بخواهم آن را خطاب به ابن عباس بدانم، آگاهی ام به همراهی او با امیر مؤمنان (در زندگی و پس از مرگ ایشان) مانع می شود. و اگر خطاب به فرد دیگری باشد، نمی دانم آن را خطاب به کدام یک از خویشان حضرت بدانم؛ چون سخن حضرت به این نکته اشاره دارد که مخاطب نامه از خویشان و عموزادگان ایشان است. بدین ترتیب، من در باره این موضوع، نمی توانم نظری بدهم و توقف می کنم.

۱۹ عبید الله بن ابی رافع

۲۰ عثمان بن حنیف

۱۹ عبید الله بن ابی رافع عبید الله از چهره های درخشان تاریخ تشیع، از پیشتازان در تألیف و تدوین دانش، کاتب علی علیه السلام و از یاران خاص آن بزرگوار است. او در جنگ های جمل، صفین و نهروان، شرکت داشت. شرح حال نگاران و رجالیان، او را از آغازگران تألیف در فرهنگ اسلامی دانسته و از برخی آثار او یاد کرده اند، از جمله کتاب های: قضایا أمير المؤمنين و تسمیه من شهد مع أمير المؤمنين علیه السلام الجمل و صفین و النهروان من الصحابه رضی الله عنهم. (۱) کتاب اخیر، نشان هوشمندی عبید الله و درک استوار وی از وقایع و بیان کننده توجه وی به ثبت و ضبط حوادث است. برادر او (علی بن ابی رافع) نیز کاتب امام علی علیه السلام بوده است.

۲۰ عثمان بن حنیف عثمان بن حنیف بن واهب انصاری اوسی، برادر سهل بن حنیف، از صحابیان پیامبر خدا و از انصار است. او در جنگ احد و جنگ های پس از آن، حضور داشت و پس از رحلت پیامبر خدا، یکی از دوازده نفری است که آشکارا نسبت به دگرگونی خلافت از مسیر حق، اعتراض کردند. عثمان بن حنیف به روزگار خلافت عمر، مسئولیت اندازه گیری زمین ها و تعیین خراج را به عهده داشت و به هنگام خلافت مولا علیه السلام فرماندار بصره بود. در فتنه جمل، چون جملیان به بصره رسیدند، او در آغاز با آنان جنگید؛ اما چون آتش بس برقرار گردید، فتنه آفرینان شبانه بدو یورش بردند و با کشتن نگاهبانان

۱- گفتنی است که استاد محمد رضا حسینی جلالی، این کتاب ابن ابی رافع را بازسازی و منتشر کرده است (ر. ک: حوزه، ش ۳۸، تراثنا، ش ۱۵).

۲۱ عَدِيّ بن حاتم

دار الحکومه ، به عثمان بن حنيف ، دست يافتند و او را شکنجه کرده ، موهای صورت وی را کردند . نامه علی علیه السلام به وی به هنگام حکومتش بر بصره ، در اعتراض به حضور وی بر سر سفره ای رنگین ، از جمله اسناد شکوهمند حکومت علوی و گویای لزوم اجتناب والیان و مسئولان از خوشگذرانی ، رفاه زدگی و دمسازی با زراندوزان و فسادگستران است . عثمان به روزگار حاکمیت معاویه در گذشت .

۲۱ عَدِيّ بن حاتمبو طريف عَدِيّ بن حاتم بن عبد الله طایبی ، فرزند سخاوتمند مشهور عرب ، حاتم طایبی ، و از یاران پیامبر خداست . عدی ، ریاست قبیله خود (طی) را به عهده داشت و به سال هفتم هجری به خدمت پیامبر رسید و اسلام آورد . پیامبر صلی الله علیه و آله او را گرامی داشت و به وی حرمت نهاد . عدی ، در دگرگونی های پس از پیامبر خدا ، به ولایت علی علیه السلام وفادار ماند و از حریم حق و ولایت ، دفاع کرد . او در نبردهای علی علیه السلام همراه وی بود و چون یکی از فرزندانش به معاویه پیوست ، از آن فرزند ، براءت جست . سخنان او در برابر فتنه آفرینان ، نشانی از درک عمیق او از وقایع و موضع علی علیه السلام و نیز استوار گامی وی در صراط حق است ، از جمله این کلام ارجمنند او که : ای مردم! به خدا سوگند ، اگر کس دیگری جز علی علیه السلام ما را به جنگ با نماز گزاران فرا می خواند ، پاسخ مثبت نمی دادیم او در صفین ، از کسانی بود که با توجه به منطق استوارش از سوی علی علیه السلام برای گفتگو با دشمن برگزیده شد . همچنین یکی از فرزندانش را در یکی از نبردها از دست داد و یک چشمش نیز نابینا گشت . معاویه ، عدی را بزرگ می داشت و به وی حرمت می نهاد ؛ امّا او در مناسبت های مختلف ، از امام علی علیه السلام یاد می کرد و آن بزرگوار را می ستود و در مقابل معاویه ،

۲۲ علی بن ابی رافع

۲۳ عمار بن یاسر

موضع حق مدارانه اش را از دست نمی داد . او در حدود سال ۶۸ هجری در ۱۲۰ سالگی درگذشت .

۲۲ علی بن ابی رافععلی بن ابی رافع ، به روزگار پیامبر خدا دیده به جهان گشود و پیامبر صلی الله علیه و آله او را «علی» نامید . او از تابعیان ، نخبگان شیعه و یاران علی علیه السلام است . او از حافظان حدیث است و همچنین کتابی در ابواب مختلف فقه ، مانند وضو و نماز و دیگر احکام نگاشت . وی از سوی علی علیه السلام مسئول بیت المال . و نیز کاتب آن حضرت بود .

۲۳ عمار بن یاسر ابو یقظان ، عمار بن یاسر بن عامر مَدِجِجِی که مادرش (سَیمِیَه) نخستین شهید راه خدا بود ، از پیشتازان در ایمان و هجرت و از استوار گامانِ راست قامتی است که در آغازین روزهای جلوه اسلام ، همراه پدر و مادرش شکنجه های مشرکان را با همه توان ، تاب آورد و در طریق حق ، لحظه ای تردید بر جاننش ننشست . او از پاک سرشستانی است که پیامبر خدا به حق مداری ، پاک طینتی و آکندگی جاننش از ایمان ، گواهی داد و تأکید کرد که آتش دوزخ ، هرگز به این جان منور ، نزدیک نخواهد شد . او از معدود کسانی است که پس از پیامبر خدا ، «حقّ خلافت» و «خلافت حق» را پاس داشت و هرگز از صراط مستقیم ، کناره نگرفت . با علی علیه السلام بر پیکر پاک فاطمه علیها السلام نماز خواند و همچنان همگام علی علیه السلام باقی ماند . او به روزگار عمر ، مدّتی فرماندار کوفه شد و در فتح برخی از سرزمین ها ، فرماندهی رزمندگان را به عهده داشت . به هنگام حاکمیت عثمان ، در صف مخالفان جدّی او قرار گرفت و بارها از رفتار وی انتقاد کرد تا بدان جا که خلیفه آهنگ تبعید او

۲۴ کَمیل بن زیاد

(به رَبدَه) را ساز کرد؛ اما مخالفت علی علیه السلام وی را از دست یازیدن به این هدف، باز داشت. او را به خاطر صراحتش در گفتارها، به دستور عثمان، کتک زدند. عثمان، خود نیز او را مضروب ساخت و آن بزرگوار تا آخر عمر از آثار آن ضربه ها رنج می برد. شرکت سختکوشانه او در جنگ جمل و تصدّی فرماندهی سواره نظام لشکر علی علیه السلام جلوه بسیار داشت. در صِفین نیز مسئولیت پیاده نظام کوفه و نیز قاریان را به عهده داشت. او بارها با عمرو عاص و دیگر مخالفان امام علیه السلام سخن گفت و با منطقی استوار و استدلال هایی متین، حق را نمایاند. این چهره درخشان و صحابی بزرگوار، در جنگِ صِفین، شاهد شهادت نوشید و بدین سان، پیشگویی شگفت پیامبر خدا که فرموده بود: «تو را گروه متجاوز می کشند» (۱)، به واقعیت پیوست. عمار، در هنگام شهادت، ۹۳ سال داشت.

۲۴ کَمیل بن زیاد کَمیل بن زیاد بن نُهیْک نَخعی کوفی از یاران امام علی و امام حسن علیهما السلام است. او را از افراد مورد اطمینان امام علی علیه السلام برشمرده و در توصیف او گفته اند: شجاع، دلیر، زاهد و عابد بود. او از پیش گامان شورش کوفیان علیه عثمان بود و عثمان، او را با عدّه ای دیگر به شام، تبعید کرد. در جنگِ صِفین، شرکت جست و از طرف امام علی علیه السلام فرماندار «هیت» شد که به خاطر عملکرد ضعیفش، مورد عتاب حضرت قرار گرفت. کمیل، سخنان زیبایی از امام علی علیه السلام نقل کرده است که از آن جمله، دعای مشهور

۲۵ مالک اشتر

کمیل است . کمیل که او را جزو هشت عابد مشهور کوفه دانسته اند در سال ۸۲ هجری به دست حجاج به شهادت رسید . در جریان قیام امام حسین علیه السلام و قیام توأبین و قیام مختار ، یادی از او نشده است .

۲۵ مالک اشتر مالک بن حارث بن عبد یعوث نخعی کوفی (مشهور به «اشتر») ، چهره درخشان ، قهرمان شکست ناپذیر ، شیر بیشه نبرد و استوار گام ترین یاور علی علیه السلام است . علی علیه السلام به او اطمینان و اعتماد داشت و همواره درایت ، کاردانی ، دلاوری ، آگاهی و بزرگواری های مالک را می ستود و بدان می بالید . آگاهی های چندانی از آغازین سال های رشد او در اختیار نداریم . اولین حضور جدی مالک در جریانات سیاسی اجتماعی آن روزگار ، در فتح دمشق و یرموک است . او در این نبرد از ناحیه چشم ، آسیب دید و به «اشتر» (۱) مشهور شد . مالک در کوفه می زیست . قامتی بلند ، سینه ای ستبر و زبانی گویا داشت و سوارکاری بی نظیر بود . خوش خویی ، جوان مردی ، بلند نگری ، ابهت و حشمت او ، در چشم کوفیان ، تأثیری شگفت داشت . بدین سبب ، سخن او را می شنیدند و بر دیدگاه هایش حرمت می نهادند . مالک ، به روزگار خلافت عثمان ، بر اثر درگیری با سعید بن عاص (فرماندار کوفه) ، با تنی چند از یارانش به حمص (۲) تبعید شد . چون زمزمه های مخالفت با عثمان بالا گرفت ، مالک به کوفه بازگشت و فرماندار عثمان را که در آن زمان به مدینه رفته بود ، از ورود به کوفه باز داشت . او در خیزش امت اسلامی علیه عثمان ، شرکت جست و فرماندهی گروه کوفیانی

-
- ۱- اشتر به کسی گفته می شود که پلک چشمش به پایین برگردد (ر. ک: النهایه: ج ۲ ص ۴۴۳).
 - ۲- حمص: شهری کهن و مشهور در میانه راه دمشق به حلب است (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۰۲).

را که به مدینه رفته بودند، به عهده گرفت و در پایان بخشیدن به حکومت عثمان، نقش تعیین کننده داشت. او که از شناختی ژرف برخوردار بود و چهره های مؤثر روزگارش را به درستی می شناخت و از عمق جریان ها آگاه بود، بر خلافت مولا علیه السلام اصرار می ورزید. بدین سان، پس از به خلافت رسیدن علی علیه السلام، یار، همکار و بازوی پرتوان مولا بود و پیروی از امام علیه السلام و اخلاص در برابر او، آمیزه جاننش بود. علی علیه السلام نیز برای مالک، احترام ویژه ای قائل بود و دیدگاه هایش را در مسائل، محترم می شمرد. مالک بر ابقای ابو موسی در حکومت کوفه نظر داشت. علی علیه السلام نیز با آن که از اعماق اندیشه ابو موسی آگاهی داشت و به ابقای او نظر نداشت، نظر مالک را پذیرفت. مالک، قبل از آغاز جنگ جمل و در هنگامی که ابو موسی، مردم را از همراهی با علی علیه السلام باز می داشت، به کوفه رفت و ابو موسی را که علی علیه السلام او را عزل کرده بود از کوفه بیرون کرد و مردم را برای حمایت از مولا علیه السلام و همراهی در نبرد علیه جملیان، بسیج کرد. نقش وی در جنگ جمل، شگرف و تعیین کننده بود و فرماندهی جناح راست سپاه را به عهده داشت. در آویختن او با عبد الله بن زبیر در این جنگ، مشهور است. مالک، پس از جنگ جمل، فرماندار جزیره (مناطق میان بین دجله و فرات) شد. این منطقه به سرزمین شام، حوزه حکومتی معاویه، نزدیک بود. علی علیه السلام قبل از آغاز جنگ صفین، مالک را فرا خواند. مالک در جنگ صفین، در آغاز، فرماندهی طلایه سپاه را به عهده داشت که طلایه سپاه معاویه را درهم شکست. همچنین، آن هنگام که سپاهیان معاویه مسیر آب را بر روی سپاهیان امام علیه السلام بستند، مالک، نقش تعیین کننده ای در آزاد سازی آب راه داشت. او در هنگام نبرد، رزم آوری بی باک، بُرنا دل، فوق العاده دلیر و سختکوش بود و در صفین، به همراه اشعث، فرماندهی سپاه را بر عهده داشت. و در طول جنگ، گاه فرماندهی سواره نظام کوفه و گاه فرماندهی بخش هایی دیگر از سپاه، از آن او بود.

در صَفِّین ، در نبردهای آغازینِ ماه ذی حِجَّه ، مسئولیت اصلی و نقش بنیادین بر دوش مالک بود و در مرحله دوم (ماه صفر) نیز فرماندهی روزانه دو روز از هشت روز را بر عهده داشت . مالک ، در نبردهای تن به تن و گشودن گِره های جنگ و حلّ مشکلات سپاه و به پیش بردن سپاهیان به فرمان امام علیه السلام ، جلوه ای شگفت داشت ؛ اما جلوه خیره کننده و جاودانه مالک ، در آخرین روزهای جنگ ، بویژه در «روز پنج شنبه» و «لیلَه الهَریر (شب زوزه)» است . روز پنج شنبه و شب جمعه مشهور به «لیلَه الهَریر» ، میدان نمایش شگرف شجاعت ، شهامت ، رزم آوری و نبرد بی امان مالک بود که آرایش لشکر معاویه را در هم ریخت و صبح جمعه تا نزدیکی خیمه فرماندهی او به پیش تاخت . شکست دشمن ، قطعی بود . ستم ، نَفَس های پایانی را می کشید . شور پیروزی در چشمان مالک ، برق می زد که عمرو عاص ، دام توطئه بگسترده و خوارج و اشعث به یاری اش رفتند و حماقت ، پیرایه بر آن افزود و بدین سان ، مولا علیه السلام را در تنگنا نهادند که صلح را بپذیرد و مالک را باز گرداند . طبیعی بود که در چنین لحظه حسّاس شگرف و سرنوشت سازی ، مالک نپذیرد و علی علیه السلام نیز ؛ اما چون بدو خبر رساندند که جان مولا- در خطر است ، با دلی آکنده از اندوه ، شمشیر در نیام کرد و معاویه که آماده امان گرفتن بر جاننش بود ، از مرگ جست و از تنگنا رها شد . مالک با خوارج و اشعث ، درگیر شد و در باب آنچه پیش آمده بود ، با آنها سخن گفت و با هوشمندی و تیزی ، ریشه مقدّس مآبی آنان را در فرار از مسئولیت و دنیازدگی دانست . چون امام علی علیه السلام عبد الله بن عباس را به عنوان داور (حکّم) ، پیشنهاد کرد و خوارج نپذیرفتند ، مالک را پیشنهاد داد ؛ اما شگفتا که آنان (خوارج و اشعث) که بر یمنی بودن داور اصرار داشتند ، مالک را که ریشه در یمن داشت نپذیرفتند . مالک ، پس از جنگ صَفِّین به محلّ مأموریت خود بازگشت و چون در مصر ، کار

بر محمّد بن ابی بکر دشوار گشت و مصریان بر او شوریدند ، امام علیه السلام مالک را فرا خواند و او را بر حکومت مصر گمارد . مولا علیه السلام که با توجه به شایستگی ها ، والایی ها ، تدبیر ، نستوهی و هوشمندی و کارآگاهی مالک ، وی را بدین سمت گمارده بود ، در معرّفی او به مردم آن دیار نوشت : « ... من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما روانه کردم که در روزهای هراس نمی خوابد و در ساعت های ترس ، روی از دشمن بر نمی تابد و برای بدکاران ، از آتش سوزان سخت تر است . او مالک ، پسر حارث ، از قبیله مذحج است . به او گوش سپارید و تا آن گاه که حق می گوید از او فرمان برید که او شمشیری از شمشیرهای خداست . نه تیزی آن کند می شود و نه ضربتش بی اثر . اگر به شما فرمان داد که حرکت کنید ، حرکت کنید و اگر گفت : بایستید ، بایستید که جز به فرمان من ، نه پیشروی کند و نه عقب نشینی ، و نه کارها را پس و پیش می اندازد . بدانید که من [در اعزام او] شما را بر خودم مقلّد داشتم ؛ چرا که او خیرخواه شماست و در برابر دشمنانتان سرسخت است » . (۱) آیین نامه حکومتی مولا که به «عهدنامه مالک اشتر» مشهور شده است بلندترین و شکوهمندترین سند عدالت گستری و حکومت صالح است که جاودانه تاریخ است . معاویه که به مصر ، امید بسته بود و با حضور مالک ، همه نقشه هایش را نقش بر آب می دید ، پیش از رسیدن مالک به مصر ، او را از پای در آورد و بدین سان ، شیر بیشه های نبرد و رزم آور بی همانند و یار بی همتای مولا ، ناجوان مردانه با شربت عسل آلوده به زهر جگرسوز ، شهد شهادت نوشید و روح نورانی و مینویی اش به ملکوت ، پرواز کرد . جان مولا علیه السلام با این غم ، فُسرِد و این داغ ، بسی بر او گران آمد و مرگ مالک را از مصیبت های روزگار شمرد . سوگ نامه های مولا علیه السلام در مرگ مالک ، بی نظیر است .

۲۶ محمد بن ابی بکر

گویی وجود مالک نیز برایش بی نظیر بود. امام علیه السلام چون خبر جانکاه شهادت مالک را شنید، بر منبر فراز آمد و فرمود: «بدانید که مالک بن حارث، روزگار خود را به پایان برد و به پیمان خویش وفا نمود و به دیدار پرورگارش شتافت. خدا مالک را بیامرزد! اگر کوه می بود، قلّه ای دست نیافتنی و دور و بلند می نمود! و اگر سنگ می بود، صخره ای سخت می نمود! آفرین بر مالک! مالک که بود؟! آیا زنان، مانند مالک را می زاینند؟! آیا هیچ آفریده ای چون مالک هست؟!».

(۱) معاویه نیز که در آتش نهادی، خیره سری و فضیلت کُشی بی بدیل بود، با مرگ مالک، در پوست خود نمی گنجید و از شدت خوش حالی که شگفتا آن را پنهان هم نمی داشت می گفت: علی بن ابی طالب، دو دست راست داشت. یکی در جنگ صِفِّین قطع شد (یعنی عمار بن یاسر) و دیگری، امروز، و او مالک اشتر بود. امام علیه السلام هر گاه از او یاد می کرد، غم بر جاننش سنگینی می کرد و بر نبودش تأسّف می خورد و چون روزگاری از جُست و خیز ستمگرانه شامیان به ستوه آمده بود و از این که سپاهیانِ سخن وی را نمی شنیدند و برای ریشه کن ساختن فتنه بر نمی خاستند، ناله کرد، شخصی گفت: فقدان اشتر در میان عراقیان، معلوم شد. اگر زنده بود، بیهوده گویی کم می شد و هر کس می دانست که چه می گوید. به راستی چنین بود و چونان او، یک نفر دیگر هم در سپاه امام علیه السلام وجود نداشت.

۲۶ محمد بن ابی بکر محمد بن عبد الله بن عثمان یا همان محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه، به سال دهم هجری در ذوالحلیفه به دنیا آمد. در آن هنگام، پیامبر خدا به همراه همه یاران خود،

برای برگزاری آخرین حج ، از مدینه آهننگ مکه کرده بود . مادر او اسماء بنت عُمیس است که ابتدا همسر جعفر بن ابی طالب بود و همراه او به حبشه هجرت کرد و پس از شهادت جعفر ، با ابوبکر (خلیفه اول) ، ازدواج کرد و پس از مرگ ابوبکر ، علی علیه السلام او را به همسری برگزید و او با فرزندانش از جمله محمد که سه ساله بود به خانه مولا علیه السلام رفت . بدین سان ، محمد در دامان علی علیه السلام رشد کرد و در کنار حسن و حسین علیهما السلام بالید و جانش با آگاهی های درست و عشق به اهل بیت علیهم السلام در آمیخت . علی علیه السلام گاه با لطافت می فرمود : «محمد ، پسر من از پشت ابوبکر است» . (۱) محمد به روزگار خلافت عثمان ، در مصر بود که شمامت و انتقاد بر عثمان را آغاز کرد و در شورش علیه عثمان ، شرکت جست . وی ، پس از به خلافت رسیدن علی علیه السلام در کنار ایشان بود و قبل از جنگ جمل ، پیام امام علیه السلام را برای کوفیان برد و در جنگ جمل ، فرماندهی پیاده نظام را به عهده داشت . پس از پیروزی امام علیه السلام در جنگ جمل ، پیگیری کارهای مربوط به عایشه را به دستور امام علیه السلام بر عهده گرفت و او را به مدینه بازگرداند . محمد ، در جهاد و عبادت ، سختکوش بود و به خاطر سختکوشی او در عبادت ، وی را «عابد قریش» می نامیدند . وی ، جدّ مادری امام صادق علیه السلام است . به سال ۳۶ هجری و پس از عزل قیس بن سعد از حکومت مصر ، علی علیه السلام محمد را به حکومت آن جا گمارد و چون یاران امام علیه السلام دست از یاری کشیدند و ایشان را تنها نهادند ، معاویه از این فرصت ، سود جست و توانست با حيله گری و خباثت ، این یاور با اخلاص امام علیه السلام را فریب دهد و او را بکشد و بدین شیوه بر مصر ، دست یابد . علی علیه السلام در مناسبت های مختلفی محمد را می ستود و او را به نیکی یاد می کرد و

۲۷ مقداد بن عمرو

می گفت: «او محبوب و دست پرورده من بود. پاداش مصیبتش را از خدا خواهانیم. فرزندى خیرخواه و کارگزاری کوشا و تیغی بُرنده و رُکنی باز دارنده بود». (۱)

۲۷ مقداد بن عمرو مقداد بن عمرو بن ثعلبه بهراوی کندی، معروف به مقداد بن اسود، قامتی بلند و چهره ای گندمگون داشت. او از یاران شجاع و قهرمانان و نجیب پیامبر خدا بود که در تمام جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرد. او را مجمع فضایل و مناقب دانسته اند و یکی از «ارکان اربعه» شمرده اند و پیامبر خدا، وی را یکی از چهار نفری بر شمرده است که بهشت، شیفته دیدار آنان است. او پس از پیامبر خدا، استوار گام در صراط مستقیم بماند و حق ولایت علی علیه السلام را پاس داشت و مخالفت خود را با تغییر نادرست جریان رهبری امت پس از پیامبر خدا در مسجد نبوی آشکارا بیان کرد. برخی روایات، مقداد را مطیع ترین یار امام علیه السلام دانسته اند و او از معدود کسانی است که بر پیکر مطهر زهرای طاهره علیها السلام نماز گزارد. مقداد با خلافت عثمان، مخالفت کرد و با سخنرانی شکوهمندی در مسجد مدینه، این مخالفت را اعلام داشت و گفت: من از قریش در شگفتم! آنان مردی را وا نهاده اند که کسی را از او داناتر و عادل تر نمی شناسم... هان! به خدا سوگند، اگر یاورانی می یافتم... او به سال ۳۳ هجری و در هفتاد سالگی زندگی را بدرود گفت. مقداد از آغاز، ثروتمند بود و وصیت کرد که ۳۶ هزار درهم از دارایی اش را به حسن و حسین علیهما السلام بدهند. این وصیت، نشان دهنده محبت او به اهل بیت و بزرگداشت و احترام او نسبت به ایشان است.

۲۸ میثم تمار

۲۸ میثم تمار ابوسالم ، میثم بن یحیی تمار اسدی ، از یاران بزرگوار امیر مؤمنان ، امام حسن و امام حسین علیهم السلام است . امام علی علیه السلام او را از زنی که وی را به غلامی داشت ، خرید و آزاد کرد . او در محضر باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله به جایگاه والایی از علم ، دست یافت تا آن جا که او را عالم به «مرگ ها و حوادث» دانسته اند . علی علیه السلام او را از چگونگی شهادت و رنج کشیدنش در راه خدا ، آگاه ساخته بود و او این حقیقت را شکوهمند و تنبّه آفرین ، در پیش روی قاتل جلّاد و ستم پیشه اش بازگفت و با صلابت تمام بر حتمیت آن پیشگویی معجزه آسا تأکید کرد . استواری او در راه حق و استقامتش در دفاع از ولایت ، و زبان گویایش در اعلان حقایق ، بارها و بارها در بیان امامان علیهم السلام و بیان و قلم عالمان ، تبیین و گزارش شده است که در ادامه ، برخی از آن متون خواهد آمد . عبید الله بن زیاد ، چند روز قبل از شهادت امام حسین علیه السلام او را به شهادت رساند .

ص: ۸۶۱

فهرست تفصیلی .

ص: ١٦٣

..

ص: ١٩٣

..

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

